

تا نازنانه خان سرختری اوودی

۵۲.۲

نمایند به رتبه و مقام و
محل اقامت و تفریح و تفریح

محمد بن عبد الله
بن محمد بن عبد الله

م

12
36
C9

قرینک نام یک کنایه است که در لغت
در هند و سنا و دیگر اقسام است
جمع در کنایه معتبر و مفید است
کتابخانه

کلام کا نام در کتب اولیاء کلام و اولیاء سلیم زید و ابی نضر بن کمال سیاح
بنو علی بن محمد صدر

سیاه رزد افشاره قار التکر صحن

چارموج اوچرله قوم و ملک در نسر
الحاق اریبه و بکلور
کنز اجدر نیما، اصول
چار بار و صورت فاشند
جوانیمت و نند و سر و جبه
سند از چارموج چار ایز

و کما مار یطیلس مشرق و دوازده ضربت از انوار
سلیم چه وصف او که چنان بهتیار است
خداست و چون از حق چنان بار است

بجسته معروف و گمانه خوب ایداد
مرد کار و اندیشه استحقاق و نظیر

همه مستان و بستانها را بیکدیگر
 و مواضع و مساکن را
 خودکار بر کشتار کشند و کشتار کنند و اول آن را

بیر از سرفروش یعنی چوچا که اقم را
یاوکیان

فصل في معرفة النور والظلمة
والنور والظلمة هما
الشيءان اللذان
يكونان في كل
شيء من الأشياء
فالنور هو الذي
يضيء الأشياء
والظلمة هي التي
تغطيها

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مردم را که در این شهر

...و...و...

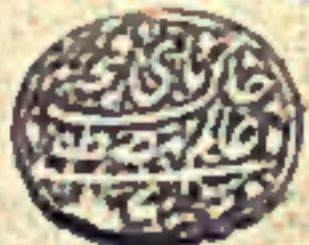
...

تقدیر

T. C.
İSTANBUL
Fatih Kütüphanesi
SAYI



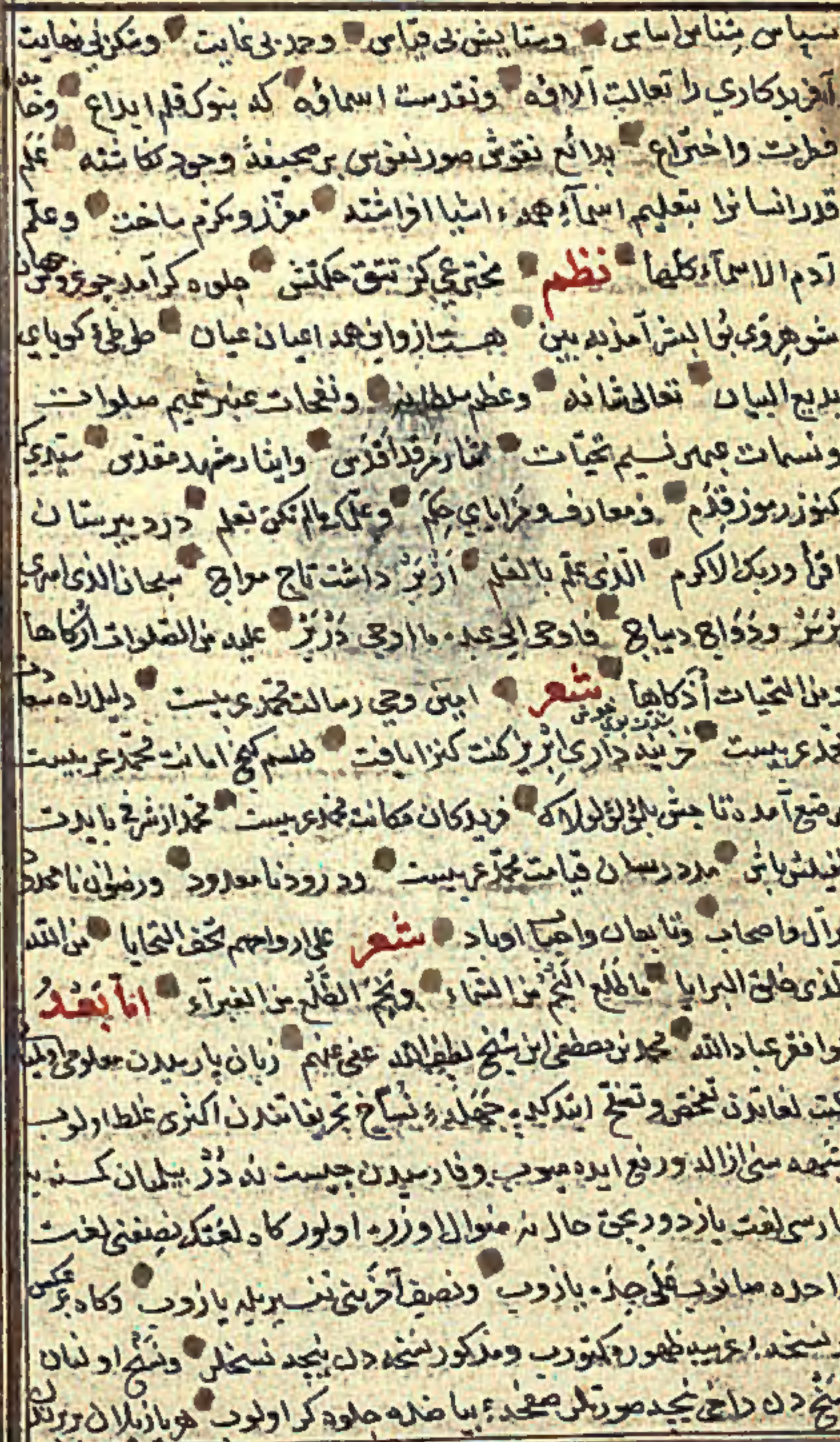
قدیر
و قد سلطان العرب والعجم و سلطان الممالك في العالم اسس الدين
و تابع السلاطين من العثمانيين الممدوحين بالجماعة والعدل لكل لغة ولسان
اس السلاطين اسلافهم الصالحين والمجاهدين في سبيل الله و سبيل
لارال مصباح سلطنة الى اخر الزمان هذا و ما راجع سراج خلاصة
الى يوم القيام مسجدا و اما بعد الله سبحانه و تعالی
سبحان من لا يحصى و لا يحصى من السلاطين
الحمد لله رب العالمين



٥٦٤٤

Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kismi	Fatih
Yeni Sayı No	
Eski Kayıt No	5243

سجلت في فهرس
مكتبة
سليمانية
في
ال
يوم
ال
تاريخ



三

5

لوی ظهور و ظهور بولمان بر موجب امر عالی لازل اعطایا بلا عالی
 باوجود بضاعت قلیله و نسخده علیه المأمور معذور و خواننده
 و العذر عند کرام الناس مقبول بخاسنه اعتماد ایدوب الطاف و اهل المعطایا
 باعطا و خالق البرایا دن عز شانده و بجزیه هانه اتمام و اختتامی
 امی زده توفیق و اعانت قننا و رجا ایدوب بتدا اولدی و بنا آتسا
 غنله نکر حقه و هیتی لمان امر بارشدا و با توفیق الایات الله علیه کل
 و الید ایتب

صورت ترتیب لغات

اولا اسماء جامده و مشتقه بعده مصادر بعده قواعد فیه بیان اولور
 و ترتیب اولنان لغات اول و آخری نه اعتبار ایدوب مثلا اوله اولی حرف
 و آخری حرف اولانی ایراد ایدم **بعده** اول حرف یا و آخری حرف الف
 اوله کتیم بعده اولی حرف تلوا و آخری حرف الف اولانی الی آخر حرف الف
 و هر یک اولنده اولان الفک اول مدوده سنی بعده مقصود بعده
 مکسور بعده مضموم سنی بصورت اوزر بحری ایدم **باب**
 الالف المدوده آبا آسا آهنا الالف المقصورة آبا اژدها الالف
 المكسورة آبا استا الالف المضمومة او را استا بعده اولی حرف یا و آخری
 حرف الف کلیمه **نوع اوله** الباء المقصورة دیو قیلا و لوب و لوب و لوب
 اوزره اول مقصوره بعده مکسوره بعده مضمومه الی آخر حرف الف
 اولنده نه حرف الباء نوع اوله دیو یازیلوب آخری حرف الف اولان لغات
 تام اولوب آخری حرف یا اولان لغات استدا اولنده **باب الباء**
 نوع اوله الالف المدوده دیو کت اولوب بعده مقصود بعده مکسور
 و مضموم سی یازیلوب الی آخر حرف الف آخری اولان لغات کل کده
باب الناء نوع اوله الالف المدوده دیو ملوب سنی اوزر علی الترتیب
 یازیلور اگر چه اول و آخر اعتباری نه حصار ایتد درکن هر لغت کلا لیتنه
 معناسنی ایجا اوزره یازمغین اکثری مبتدیلر هم ایدم خورده حصار
 فصاحت اوزره اولامغین بعض ترکیلری اول و لایتد متکامل در هم اولماز
 و هم مخفیه در چونکه لغات کلا اول و آخری بونست اوزره ضبط اولوب خطاردن
 مصون اولدقن صکن یازیلان لغات کلا اول و آخری هر لغتک و سطنده
 اولان حرفی بر لون آخر ایدم لغتدن مقدم یازوب بعده لغاتی بر غیر
 دنگایله یازدم مثلا آبا و آشا و آیا لغتدی یازلدقده اول و لوب و لوب و لوب

و سطنده

و سطنده اولان با و ستن و یایی بوا ملوب و لوب **باب آبا سنی**
ی آبا ستر زنگه یازوب و لغتی مرخله یازدم اول و آخری الف اولدی
 قرز اولوب و مظهرنده اولان حرفی یازوب و لوب و لوب و لوب لغات
 مضط اولوب خطا واقع اولد دخی هم اولور متاخریندن شهر اولوب
 کتبی خندا اولان اصحاب لغات که مولانا طیبی و نعمة الله و سید القاصد
 الی استی افر صبر صاحبی خطیب رسم مولوی و قی حصار دی که متقدمین کتبی
 تتبع ایدوب بحری ایتد در شواختند که متقدمین دیو یازوب و لوب و لوب
 واقع اولان لغاتی دخی بفضل یازوب و بعضی زیاده بر قاج معناه دخی که
 نقل ایتد در اول دخی بحری اولوب بعده ویدم و صید عمر مرحوم کاله آبا
 زاده جعل الله علیه زاده دقایق کتبی نام لغت فانتقد دکر اولان لغات
 لغاتون زیاده تحقیقاتی و ارایسه فاضل تحقیق یوله تحقیق و تدقیق ایتد در
 دیو دکر ایتد در و بعضی ارباب لغت بر لغتک معناسنی دکر ایدوب بعده
 بر قاج اسمی دخی کلسه فلان معناسند در دیو اول کلا لغت حواله ایدم
 بوفیر کتبی المتقصر هو اسمی کلا دکر اجمالا کیر و معناسنی بیان ایدوب اکثر
 اما میسند بعضی تفصیل واقع اولی ایدم ما و تفصیلی فلان اسمند مذ
 کور در دیو اشارت ایتد در جایز در کتبا کتبی بعضی متقدم اولوب اول حواله
 اولنان اسم دخی اولده اولوب طایفه اولندن خورم اولور و بعضی لغات کلا
 بیکر میدن زیاده آدی واردر مثلا عربی قنند که ترکیده ترکیب کلا دیر
 فارسیده انرا غنیمه بیکر می آدی واردر و ایسک شغال که عربی قنند
 دیو فارسیده بیکر می درت آدی واردر و نیجه لغتک دخی واردر که بشردن
 اولندن زیاده آدی واردر هر لغتک اسمی حرف تجدیدن قانی حرفه اول
 کلا یسه حاشیه سنده جمیع ادلی یازیلوب ساثر آدی دخی اولندن کتبی
 اولوب کلا دکر ماثر اسمی فلان اسمند مذکور در دیو اشارت اولور
 نقدن خالی اولد دخی ظاهر در و توادر توادر بخندن و نوادر صابدن و ساثر
 خرابادل مناسبه کاه متن و کاد حاشیه خطی نوادر جمع اولندن مثلا
 حضرت میلان علیه السلام کشت و عظمت سلطنتی با بیده و اسکندر کتبی
 تفصیلند و آیینده سی ترکیبند و ماثر بعضی ملاطین قدیم کتبی و اسکنده
 سبب تسمیه سندن و تضعیف شرطی مالی انجمنه وضعک سینی و صابی
 ذکرند و ساثر یازوب کی لطائف که هر بری زمانه نیجه کتبی طالع بخندن و

اولندن

مانند معنای اصله سینله ابدی صکر عوانک غلبه استعمالیه تحریف
 از لوب صادایله تلفظ و کتابت اولینور اولدی و اهل زری غیره لرون
 نقل اولمان لغاتون حفظ و افع اولانا تلفظ ایدر لر اما کما بتدینه
 کما صورت شده یازر لر کن بر عجمه که **طرز** لفظی که شول بالته ایلله اوشاد
 بلان نماینده صکره دیر لر اصلی تا ایلله تیرزه ایکن طایله یازر لر
 محیو ضد لفظی کی و شتدر و عین وقاف بودر اگر چه کیم عینله
 بعضی الفاظ شاعر و قافایله خیالی لغات نقل ایتدر در مثلاً قفا و قد
 وقامت کی که اصله عیدین منقولدر فارسی لغتدرده ده یازر لر
 یا غیره السه دن نقل اولنوب و یا غلط مشهور قیلندر در خصوص صا اکثر
 اعلام رجالدر و اولکده اصحاب اخت کتابدرده باب ذال یازم قلمی
 فارسیده ذال معجم اولماد و غی سیدر دکدر بلکه اهل زری قافیه و استع
 لاندننده دال مهله ایلله ذال معجم ذی فرق ایتد کلری سیدندر و آله هر لفظ
 مزوده حرف معجم ماکدن صکره کلاه دال در و باقی ذال معجم دردی نصیج
 ایتددر مولانا شرف الدین اخلاص العرق بنده ال و ذال فیر کن ذال لغات
 معظم کل باقله ماکون بلا و ای فلا کده ال و سوا معجم سائر تنصیلی و
 استنبادهی باب دالده ایراد اولتدر اما لغات عربیه به اعجاز
 شان تجزی علیه افضل الصلوات و اهل النحی و بلاغت قرآنیته و فصاحت
 ترکیبیه و محتشاه مرصیه بیروجهله لطافت و ملاحات ویرتدر که هیچ
 بیرون انوکده اندر سنده مقاربا و لماز و دخی بکلکه بنوع و واردر
 فارسیده که کتایر عیده یوقدر اندر و حرف عجمی دیر لر اوج نقطه ایلله علامت
 لنور اولاد و **تور** کی بوخرف باء عربیله فا و زنا سنده تلفظ اولور
 و آلتنده اوج نقطه قور لر ایتچی عجم در چاه و چار کی و بوخرف عجم عی
 شین اورنا سنده تلفظ اولور و آلتنده اوج نقطه علامت قور لر اوج
 زادر زار و زرف کی و بوخرف زاء عربیله عجم و زنا سنده تلفظ
 اولور در دخی قادر قور و فکند کی بوخرف فاء عربیله و او با بیننده
 تلفظ اولور و او سنده اوج نقطه علامت قور لر و نخی کاف در کور و
 کوی کی بوخرف کاف عربیله قاف اورنا سنده تلفظ اولور و او سنده
 اوج نقطه علامت قور لر **باب الالف**
 الف حمد و ده که بعض مصادر و افعال و انانده شعرا و فیه که اشعار انده

واقع

و اینها
 و اینها

واقع اولتدر شویله که اگر ایراد اولماسه معنای اصلی به اصلاخل و در
 کمن بومعی ایکی و جودن خالی دکدر یاز اند اولوب محضاً تنبیه ایچون اول
 مثلاً رود کینک بویستند و افع اولوبدر **بیت** چون بکرد آو پای زباید
 آشکوخیدم مانند همچنان و یا خود الفله و الف ستردهی مروی لغت اول
 آواریدن و ایدین کی که یوقتی یلع معنایه در ایکی وجهله مرویدر و
 آمدن لفظدن صیغه و امر در کل دیکدر شائعا اولنده با ایلله شیا کلو
 اما کاه اولور که اشعار شعرا و با سز آ و افع اولور نه که لانا لغتیه
 ترجمان الاسرار خواهد حافظک بوشعرا ایدرنده واقع اولوبدر **بیت**
 حافظ چو باد شاهش که کامینوازد و رنجش ز سخت نما باز بعذر خواهی
دیگر باز آ که در خاق توجشم امیدوار چون کوشد زده دار بر الله اکبر
هن مفتوحه که لسان تازیده ادا تا منتهام و ادات نداد در زبان قار
 و می شاعری بعضی ادوات اولدینده ادخال ایدر لر کویا که اندر که قائنده
 تنبیه در **اسدی** هم چون بودم و کین کاه جنگ ایا ایتکند کما ساخت سدا
لفظی ایچم را کر کتی ظم و جور کند یکنه مرترا جور دور و بعضی ترکیب
 مایشتنده کاه اولور الف ماکن ایلله فاصله توسل اولنور سر بالا کور
 پیشا است دستا دست کی **اما** فاضل محقق دقائح احقائ نام کتاب
 فالتنده بویله تحقیق و تدقیق ایتددر که لسان فارسیده بعضی ترکیب
 اورنا سنده کی الف مقابله و موامات معانین افاده ایدر ایکی سنده
 بر برینه تمام مقابل اولوب متساوی و سائر اول معنادن تعبیر ایتددر
 اولجاق اسمی ورتاسنه بر الف کتور لر **بر** دیر لر لیا لیده بونک
 کیدر معنای صلیبی طودان طودانه کلکدر صوفی که کنار به برابر اولد
 مجازاً لبالب اولدی دیر لر نه که بویستنده ظاهر در **بیت** لبالبست زخون
 جگر بیالده و ما دم نخست چنین شده که حواله ما **دکند** ده اویله در
 معنای صلیبی ایکی دیر لر بر برینه مقابل و مساوی اولماددر غلبه استعمال ایلله
 مطلق و زننده و مواسا تده استعمال اولنور بیر بیرده ایکی رنگ اولسه
 بیر بیرینه مقابل بیر غایب بیر مضمحل اولماسه رنگارنگ دیر لر بر
 محله ایکی دیر لر اولسه وجه مذکور اولدینده **کونا کون** دیر لر
 بیجا بیج ده ایکی طردن بر برینه مقابل و مساوی اولماددر ایکی کشتی بیجده
 طرالر بیر بیرن بیکه سله معنای بیجا بیج اولنور ایکی جانبدن

و اینها
 و اینها

و اینها
 و اینها

چنانکه اولد بر جانیدن علیه بولماسد معنای کثافتی بولینور چکا چاکده
 بولک کیدر **فردوسی** چکا چاک نجر کردون رسیده زهد و ستان خون بچگون رسیده
 بوقیا و وزینیه ایکی یانی بر برینه مقابل و ساد و اولو سزا و در بر لر معنای اولو
 دودر لک اول حالت لانه اولد و غندن او توری غلبه استعماله معنای اولد
 نوله و حقیقت و ارشاد شدی بر اسر و بسیار معنای و دودر در خالده کلان
 اولد غندن مباد و اولان شول قاشد که کل کل ننگ ننگ اولمایه التوفی دودر و اولد
 سزا و دیکلری اول اعتبار ایلد در موافقت و انشطام معنای در اولانی
 استعمال و در لر معنای اصلیکه لازمی و اولو و نجر و عتبار له فلا زنا توی دیر لر
 فتح زایل شول انا یله عورتی که ارا لرنده ازی و اعر و امتزاج اولانند که توی
 ظاهر در **بیت** چو شد شوط زنا توی عیبت راست موافقاده کت و داور یقین
 یوزر کن کاه یورغا یوب کاه ییکلد کتاپوی دیر لر بنبار و کاه افعی اصل اولد
 کیجه ایلد کندور که ییر بر تهر ارباطی اولد و غندن او توری یکینه بر جفت کن
 ویر شد و قاعده موزه در که هو صیغه امر و تهر که بعض ترکیب و در وصف حال
 اولور و وصف ترکیب و لر قاعده و خرم که دقایق و حقائق و خیر و یبیر اولان
 ارباب لبابه خچر کلدر که جت آینه بهمان آینه خوش آینه محفل و جت
 و پنجهان آ و خوش آ دیکجا تر اولور بوندنر که باری تعالی به جل جلال و هم
 نواله **خوا** دیر لر کسب التوکیه کد و کلجی کلدر زرا که وجودی دانند در
 کند و کلجی کلد کماله آنوک شانه میسر در لاجرم ذات باری بهر املاف و لیر
 کثرت استعمال ابله علم حاصل و لدی اندن غیری بهر املاف و لدی مکی
 معنای ترکیب و اولد **بیت** آمد برین که من روم کفتم تور که من خدام فضول
 عادی به تعجب او غندر که و لوقال علی و جد المراج کز خدا نکه سائر تفصیلی آت الله
 مخلد ذکر اولینور و **الفاسکن** که اسمک آخرین اولو نور علامت و لادر ملک
 معبودا خدایا کی **جای** سیمین دقتا سکه دلالام عذارا خوش کن بکاهی و غلبه
 مارا **دکاه** اولور استغاثه و نذیه مقامده ایراد اولینور **ست** در داور
 حزن که غمانم زدست رفت و ستم فی رسد که بکیم غمان دوست **دکاه**
 اولور فحاشه مقامده اشاعه چون کله نکه آخرینه زیاده ایدر لر شاکر بخاری
 باتی درون برضال سمندر هیدرون بآیا ندر و چون نهنگا **دیکر**
 فیککن بیشد بر کوران فنس کرد کندش دشت بر کوزن خباکا ایامناهی
 که مکر و قیدی نیاک بر دیاک از اردهاکا خباکه آغیل معنای درازنکه

بیت
 آمد برین که من روم
 کفتم تور که من خدام
 فضول

مفاد

فصل اول
 این مضمون به ترجمه مضمون فارسی است که بهر استقامت بود و در بعضی از نسخ خطی
 مسامحه کرده است و در بعضی از نسخ خطی و در بعضی از نسخ خطی و در بعضی از نسخ خطی
 تحقیق نموده است و باطلست خوب و باخوبی بر تحقیق و بر تحقیق و بر تحقیق
 شول بر مقام تقییر بر کاه هر چه را که شول کوندا
 بقصد انکار این چه حقیقت است چنانکه شول کوندا
 اگر مقرر باشد چو این چه باطلست و کوندا اگر

فما کان باک لتییدر نعمی آخر کلمده الف زیاده انصاف ایچون کلور مافقوا
 و بینا و انا و کویاکی و بعضی از صیغه سنک افره اولاشده صفت مستقیم
 اولور دانا بیلجی بینا کوزنجی شتوا انیدجی توانا کوجلو زیبا را شعلو
 دیکدر در بونقل ایلتیر فاضل محقق دقایق احقایی ده بویه تحقیق و لدر
 ایتملر که بویا دیکدر بر جری بوی در نحو معنای بر جریه الف باله در
 بو صیغه لان فارسیده مبالغه صیغه سیدر نیته که بینا که معنای
 کورکن شواند معنای ایستکان در بویاده جویاده و بونکر که امثال لدر
 مبالغه معنای دارد در آخر کلمده الف اول صیغه که علامت در زیاده
 شکیهاده اولان الفده اول القدر مهول درون معنای مبالغه معنی
 و بینا کیدر بر جری بی در کاه هم قاعده کورنجی معنای در بونکر که امثال
 در خلاف قیاس و وزینیه جهان کورنجی به جهان بین دیر لر بر جریه الف
 که ک فارسیده وصف صیغی ایلد توصیف ادا تیدر زور اولد و در که
 کسیدر اذ مانل حاصل اولور توان خلقی اولان کوجدر توانا کوجلو در دانا
 بیلور شکیه ایلد شکیه ایلد شکیه ایلد شکیه ایلد شکیه ایلد شکیه ایلد
 اولد در اول حالت که عارضیدر انده ذات توصیف متد در نیازند
 و در دندکی نیازده در دنده امور عارضه دندر اما اول حالت که خلقی
 اولانوکا دانی آخر کلمده کی القدر بیناده بالاده تواناده اولان الف
 کی زور اند دیند کی کی توانمندده دینی زورمند و توانا دینور
 قاعده و مذکوره که مقتضای اولد و سؤالی جوابدن و فایده چون آخر کلمده
 الف زیاده ایدر لر اما مبالغه در که سؤالی کیر و جواب کیر نده که خواجه
 حافظ که بویستده واقع اولد در **بیت** کفتم که خطا کردی و تدبیر نه این
 کفشا چه توان کرد که تقدیر چنین بود بویستده اویله در **بیت** کفتم غم تو
 دارم کفشا غمت بر آید کفتم که ماه من شو کفشا اگر بر آید اگر قولی کلور سید
 دیکر کیرد غم اگر بر آید دیر کاه اولور که اول الف سؤال ده داخل اولور
 نده که خسرو دهلوی که بویستده واقع در که خسرو دهلوی که بویستده واقع
 واقع اولان احواردن سؤالی ایدر که و هاد جوابده و در دند در
 بکفشا بر تواند از دکی نور بکفت آری ولیکن چون مد از دور
قسم اولد را سماء جاده و مشقه باب الف
الممدودة من الاسماء

2

آینه کجی
آینه کجی
آینه کجی

12

معمور

معشوق خبر روی چه محتاج ز نورست. و ما بعد نه پیر یاز زیاده. **ایتک بیت**
 کردم را سر سودای سلامت بودی. نشدی سلسله پرورد غم یتوت. و آیت مشق
 تلفظ ایتک **کمال صغفانی** نکره دوستیت را باها چه باشد خود. چو دشمنی ترا
 دشمنت بجان بخرد. و ساکن تلفظ ایتک و یای مصدر نه درن مکمل. پیر یاد اخی
 زیاده. **ایتک بیت** راستیت را شاید طعن کردن ناخ. سر. و گاه کا اهل از دم
 هرگز نفس جنبان نه. آخ زنده حرف علامت اولان کلمه به لاحق اولسد افصح
 بود که ما بین آورنده پیر هوز. و معنوه زیاده اولسد **خواجو** نیست بی روی
 تو میل کل و سر و ستم. تا شدم بنده انت آزاد سر و جیم. و گاه اولور ضرور زلف
 اچون هاء علامتی حذف ایدر **رغمی** ز رویا قوت و طعل اندر خیزیت
 نه بیند روی یکیده نه تنگوار. و جمعنی الف و نونه ایدر **کمال صغفانی**
 طایب عمرتان اندر سلامت. هم پیوسته باد اناقیامت. کاد اولور را بط به
 اولور **کمال** از عمر اگر کش نصیب باشد. بایا رسی کمال روزی **اب** تا باطن
 و ثود دید کار ی نه که اچند. باقی و صومغان قاوور زلر و سایر طعام بشور
افسی فایا و اندر که در بایش یکله مشهور دران توانیدر معرب غری
 در بایید بران بترید. آذر بیسیر بر لردال معجمه و آخری سین بهله ایل در
 شامل صاحبی بوبله تقسیم ایندر را زیان نه پیرانی کی یا پیرانی و صار و چکی دار
 اوزون و یونون کوکما اولورالی شیشرو و قودور و غایتله سهله در ظاهر
 و ضا دلد و مستعلا در طرودن استعمال اولنن بیکدر صوقده حاصل
 اولان عرضاری و وضع مناسبه فی ایدر خصوصاک با غله پرورده اولن اولان
ب تا قو و از کل دیکدر بیکدر معناسنه بولغت اولی فتح و کسر و ضم با ایل
 ناخ و حرف نهچیدر مرید در دت و جهله استعمال اولور **بوکامی نوک آبا**
 دکرین د شیکسی و توفیق و دشکی دیشک و یکر کائی که د لکواتلر ندر در
 طاشه یکد یکر کلن طله داخی دیر **رتا** بویوکه یوکه که دیوار که بیرنه
 نوک اوکله چکنور **شمی** محبظ مرکز دولت عالمی و دین که سید عدلش
 یا جوج فتنه و است **رتا** کافر که موحدینه تر است که کبر در لر تقیم
 مقاضه. کبر و تر ساد بر لر **نغم** ای کوئی از خانه غیب. کبر و تر ساد و طیم نور دار
 دوستان را کجا کنی مردم. نوک باد شمان نظر داری **رف و رف** و اقا ایل
 نورقلی طعام **رف و رف** و اقا ایل خورده آشنی دیر کالی علت غریبه شریعتا
رتا و رتا و غیبه آشی که کث ایل بشور و تر خانه آشی ترینه و ادای

محمداقا و محمد نندوان

نصاری طیار لمصلیب معانسه **جا** صراحی لغت بهایوید **ند چند** چند معانسه
عدد در سوال در نچید دیکه اولور و مقدار معانسه دخی استعمال اولور قاج دیک
اولور چندا نوز چندا ماکیان دیرلور **ند عص چند عصا** دکنکلا و زوئی دیکلار

الحیم المکسورة

رجا بخون و نبشید دیکلار **رجا** معانسه مقام تعلیل استعمال اولور نید دیکلار
مغولان سوال در فاضل محقق شوبه تحقیق ایتلار که جراحیم عجیک کمر سبله نظر مرکب
بیو جری چند در معانسه **رجا** نه سده در دیا کبیر ده چه چیزست دیر بیو جری
زاد ران فارسیده شول معانی فاده ایدره و کدله اندون ایچون دیکلم بغیر
ایدر لوملا الله ایچون دیا کبیر ده خدا را دیر لور نه که بویتلار ظاهر در **بیت**
خدا را داد من جستان از وای شخه بجلن که می بادیکان خوردست با ما سر کلا در
مرد استک معانی مذکوره سی معنای جراحیم معانسی ایچون در نه که بویتلار ظاهر در
بیت جراحیم جکشی کر دیر بند که تاجن میر بود و تختش بند جراحیم کفتم
سیاده تلفظ ایدر لانا اصاحه اولوب عندا ترکیب ماض اولی و لیاق جیک کسره
تلفظ ایچور زیانده معانسه اولان چه مکسور دیکلار **راک** معانی مذکوری بیده
کلام تعلیل معانسه درک فارسیده مذکور که غالباً ادا معنول اولور غلا زیدرا
بکودیرلور معانسی زیدر سویم در زیدرا بون دیرلور معانسی زیدر لور دیکلار **راک**
مایر معانسی جملده مذکور در **راک جراحیم** اولدر که جراحیم اولور زیدر و یار
جل صیقل میرد **نهیان چلیقا نا** ایوه دخی بر جاسف معانسه لغت یونا
ه جهان لرد دیکلار **هلیچهل** قرق یا قلو حیوان دیدکلی بوجکه که خیرات
ارشد لرد یا قلو حیوان قلعیدن جمل با صد یا هزار یادیرلور **ینو جی و اجم** غری
ولاد عجله گران عریحه فتقد معانسه و شوق و انتذار کنه دیرلور انوای
وارد کنیتی ابوالمدح در

الحیم المضمونه

دجلا آترو **دغ جرجا** ارجح طای **و بیو جویا** در بیو جی معن سن دیرلور **وی**
جویا استیجی معانسه قاعده بود که امر صیغه سکا آخره الف لاخر اوله صیغه
اولور مثلاً دانا بینا بلیجی و کوری دیکلار صفت امر کافیه الفه نوز لاخر اوله صیغه
قصد اولور فاضل محقق بیل معنقی ایتلار که بو صیغه ک فارسیده مبالغه صیغه
بویاده و زیاده و کویاده و نونو کلاما اند معانسه معانی وارد لور کلامه
الف اول صیغه نکه علامت دور زیاده و شکباده و زواده اولان الفه اول
الفه و نونو لور نه معانی مبالغه معتبر در کلام اولور لافدن مکرر نونو زیاده

ایدرلور

ایچون دیکلار
مغولان سوال در
بیو جری چند در
زاد ران فارسیده
ایدر لوملا الله
خدا را داد من
مرد استک معانی
بیت جراحیم
سیاده تلفظ
تلفظ ایچور
کلام تعلیل
بکودیرلور
مایر معانسی
جل صیقل میرد
ه جهان لرد
ارشد لرد
ولاد عجله
وارد کنیتی

دجلا آترو
دغ جرجا
و بیو جویا
جویا
اولور مثلاً
قصد اولور
بویاده و
الف اول
الفه و نونو
ایدرلور

ایدرلور درانده کی و خندانده کی و زبانه و خیزانده و افتانده کی کی بونلور که
معانلر نه مبالغه واردر

نوع اول الحاء المفتوحة

حق بود که ک فارسیده **ه** هاء مملکه کلا و اول که متداولدر استعمال اولور یای بید
یا غیرو در لور شغولار و یا تحركات عوام قیلند لور لیک بعضی الفاظ جاده ممله ایله
ک فارسیده که شایع در لارم اولور که نقل اولوب شیخ اوله **اش** حاشا کلامه تنویر
در ایراقلی یعنی لغت و ایرولق استکدر **بیت** حاشا کنن بوم کل ترکیب کیم **نملا**
عقل مینم اینکا رک کیم **و** هم بیر او تادیدر طبعی قاستده **مروفلر** **الحا** لاشدی
که طلاه دیکلور **الحا** یا مثله بونده ناکیدلار ده **در بیت** مزلما وادی
خاموشانست **ح** حایلیا غلغه در کیندا فلاک انداز **ام** **حاما** اوزاند لور ایچور
اعتبار اولور در **ح** حاقه صغیر وار که ایچو معنالدر **ح** حاقه و کبر اوج معنالدر **ح** حاقه
کلامه معنای معانسه کو کجک دیکلور مقام نچیده دخی استعمال اولور **ح** حاقه
معانسه **و یا ح** یا قی کلمی کز تشکله کبیر آفتاب پرست دیر لور شون جمع
اولان کسلی یوکا تشبیه اولور **لوحلا** اشهر طعام که انوای وارد کنیتی
ابو نافع در

نوع اول الحاء المجهة المفتوحة

خاندن جیچورد **ح** حاقه مضمت اولور دخی بیدر ندر بواجلدر اکثر بود که ک فاد
خاندن معنوه و مکسور ده **ح** حاقه روم ضمه به اشارت ایدوب و اور می یار لور شونیکه
هر کز تلفظ ده دخی بوقدر خواستخوان و خوشی کی **ح** حاقه شینم خایید
معانسه و وصف ترکیبدر شکر خادیرلور **ح** حاقه طاش چسندن بر نولدر
که شدت و صلابت منور در **بیت** سر کیم شو که چون شیخ از غیوت بسوزد
دلو که در کف او مومست سکه خالا **ح** حاقه کلام بنده زانعام عام او کفرت
هزار بدره دنیا روز رزمه خالا آخری هاء علامه خاره دخی اعتبار **بیت**
نکوفت در توانم و حافظ بهیج روی حیران آن دم که از سکه خاره بنده
الف علامت صیغه مبالغه اولیم کو یا جویا و زیاده کی الف کی بلکه نفس
کلام اولاهه ساکنه ایله اارلنده مبالغه اولور آشکارا ده دیرلور آشکارا ده
دیرلور خاراده خاراده دیرلور و جری صافدن بیرین **ح** حاقه **رخدا** **ح** حاقه
تکوی دوه جک دیکلور **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه
اوار و اعتراف و قایم آت خستو معانسه **ح** حاقه تازه اوت کیا به معانسه
بوخیوا نونو کجک جیجی ذاقی

الحاء المکسورة

الحاء المضمونه

دخدا تکوی نقالی جیچورد علامه مبالغه غیبه **ح** حاقه
ح حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه **ح** حاقه

ساز فارسیده
نوع اول الحاء
نوع اول الحاء

ایچون دیکلار
مغولان سوال در
بیو جری چند در
زاد ران فارسیده
ایدر لوملا الله
خدا را داد من
مرد استک معانی
بیت جراحیم
سیاده تلفظ
تلفظ ایچور
کلام تعلیل
بکودیرلور
مایر معانسی
جل صیقل میرد
ه جهان لرد
ارشد لرد
ولاد عجله
وارد کنیتی

جایز دیکلار

اگر چه اصله صاحب و مالک و غیره معنائی در کتب معتبره صاحب و مالک ملحق
 و غیره حق تعالی در این غیره صاحب و مالک ملاک و غیره ملکی که بجا دارد اول
 واجب الوجود و مخصوص و ولدی که تحت استعمال علم خاص و لکن در شریعت که حق تعالی
 غیره خدا و بیله الله و بن کفر لازم اولور بدیل الا که معنای ترکیبی برادر
 که کند و کلی دیگر **بیت** آمد برین که من روم کفتم تو بود که من خدایم یعنی خود
 آینه و دیگر اولانند که خوشایند و منهای آینه و یا که بگوید خوشایند و تنها
 در **ر و یا** بر شئی خاص ایله ترکیب و لکن ده خدای و خانه خدای کی **شیخ سعدی**
 خانه خدای کرد ز برج کبوتران بکنی و یا بکنی که در هر یک از قفس و بوی که مناسب
 خدای لفظند بعضی تفصیل مذکور در **ر و ده خود** کسور عدد **ر م** خواهر و برادر
 اعلامی و غایت الطبی طیب و طیبه ده اولور کیتی ابو عن در **شکست کا** طوق
 که انوکله اوت یا قریب و مجید هر اقر و بر لوال الجوهری و الفحاج الخواص بالتم و تحسین
 اوزار مانع و اما عند الفتح و العاتق تولا یا تشدید **شکست کا** مثل **شکست کا**
شکست کا بعد الطعام تیرید انسان ایچون بید کوری اکبار بهی **نکوه خنده** هوا
 خوش و معتدل هوا **خینا** صاغر و صانع و این سرود معنائی غنی که لفظند
 مخفدر و ترکیب اوزان در لکه اوزون اوزون ترکیب بر لوال **اسدی** زراشی
 جملات که خینا کفتم زبرد ز کثورتا کفتم **و ا ه** **سرخو ام** سرای غامبی که
 سرای حفظ و جایتی که متعلق در انا اصطلاح اهل هنر و طوایف الملاق اولینور
و رخو یا کنی اگر معنائی صیغه و مبالغه در خوردن لفظند و اور میبرد
و رصل خور صلا بوی که کلز **و رصل خور صلا** بوی که کلز **و رصل خور صلا**
 خوشه معنائی که اوزون و خوراک و سایر اوزون که بیلر که مبالغه و بغض و اریه
 و انکه کینک یا شئی عنقود و سبله معنائی **و ف** **خوفا** قوت معنائی **و ن**
خون با قان بهادیت معنائی **و ا ه** **خواه** دلیلی طایفه معنائی و اور میبرد
نوع اوله الدال المنوحد
دا لغت خراسان ده دیوار و بند در لرب بنالوده بنالوده بید کوری صریح
 الملاق اولور مرموم بر صحن ینشاوری بومعاده ایراد اتمند **دای**
 یندایان بین بوی اوزاد نین شیدای شمس اوسن بیدل و دین بارار کز در
 کج دیوار غنی کو جان شیدای تحسینش بین عمل انتقاد در بار کج دیوار کج
 کج یا قاوران در مراد ام مراد در شیدا تحسین اولشدر جان شئی که یاد رای
 تحسینش یعنی اولور بی بنا اعتبار کج دیگر **و ا ه** **دای** کون که بعد از کج

معنای صاحب و مالک
 معنای ترکیبی
 معنای خاص
 معنای عام
 معنای خاص
 معنای عام

ایر حاصل اولور عربی در و رنج معنائی در **اداد** ترکیب دای کوری
 جابر عوید معنائی در **اراد** کیانیرون الی معنی بادشاه اولانکه آیدر کج
 اسکندر انده هلاک اولشدر **بیت** اسکندر که خون دارا برخت چاه کاش بکن بر ما
 ساقی تفصیل اسکندر لفظند مسطور در و دارنده و انبار در معنائی و داشتن
 لفظند صیغه مبالغه اسم فاعل در طوقاغان معنائی و آخره بیری کور و دای
 دای در **ر و ا** **دانا** بیلچی دانستن لفظند صیغه مبالغه فاعل در فاضل تحقیق
 بیل تحقیق این لکه دانا بیللور در بوالف که اقر کلمه لایق اولور معنای انضام اظهار
 دانا که معنای داند **ر و ا** تشدید را ایله چاکه دای معنائی عوید خور و فانی
 در لرب و کور کج بید کوری دیکن الکی بود که پیشنه الملاق اولور طیب و طیب
 آوی لفظند در **ر و ا** لغت در **ر و ا** بالتحسین مثله و اچر کل دیکدر و شیرینی **ر و ا**
در دیا نوس زخمی **ر و دندپ** **ر و دندپ** **ر و دندپ** **ر و دندپ** **ر و دندپ** **ر و دندپ**
 اصلی معنائی نقل ایدر بویقی انشا الله **بیت** خدایکالی و شاهنشاهی که دمن
 زخم هیشم بیک تار میورد دژوا ماوار با لغات تحسین و بیری شد مصدق اولی
 معنائی روایت ایتلور در **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا**
 مخفدر **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د**
ر و د **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د** **ر و د**
 الی مقدم استعمال اولور دغل قلم معنائی نقدی بناد و هر که خالجه علی نشد
 لغتی با خست و غم آفراننده معنائی معنی صافی قره نور معنائی نقل ایدر **لوی**
دلو **آسیا** دکن سیدی **م دما** نفس صریح که طوایف کف کف صولور عوید
 خشا و بقر و قطع و رتو و نشد در لرب و توی و رتو که اشعار معنائی **ر و د**
 باوی قولش معنائی **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا**
ر و ا **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا**
 سالخورده معتبر ریاضت کج کشتل اولوب و لکیزگ دژود بوارنده ادج بوز
 النقی بیغابره م صورتی رسم اولشدر
ر و ا **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا**
 دیکدر **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا**
 کوی صافی کوی کجاسی **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا**
 دیر ایله آدن دیر کج آمدن دن امرایکین وصف ترکیبی اولشدر **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا**
 خوشتر باشد از زود **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا** **ر و ا**

معنای صاحب و مالک
 معنای ترکیبی
 معنای خاص
 معنای عام
 معنای خاص
 معنای عام
 معنای خاص
 معنای عام
 معنای خاص
 معنای عام

[illegible][illegible]

سید سید
سُرّای سُرّای
سُرّای سُرّای

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلسه اول

مجلس شورای ملی
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵

[illegible]

در حدیثی است که معنای **صلوات** از ریشه مک و ز غنوان ارا که طاش
خو طاد اخی صفت الهیاق واستعلا فی مستور

الحاء الصنومة
 در تون اکثر بود که اما ایروسی طی در بر و الحبا فاستد یاقی که یانی
 در تون و قراول طلا به معنای
 می طغرا باد شاهلی که نشانی که بر آنکرو احکام او زین ایدر لر

خوب درک نشا فارسید یعنی همه کلن و اول که استعمال اول نور غیری لک

نوع اوله العين المفتوحة

خشم و تندى و ملول و ضعيف و القمع معنا سنه و گوگل باره لری که بیانہ امار لول
 بهلولید خوشه غله دیکلار **روم** **عروما** عروما اعظمن مخفندر **رو عروا** قم
 ناتراشیده عوجده تراشه دیرلر **ذقلا** قصد معنا سنه **و عروا** جهاد معنا عویدر
و عروا صریحی و چو نور و دپ غور معنا سنه **و عروا** معروف و ترکیبده ای
 مستعمل در غنم و اصوات معنا سنه **مت** هاست عروما یز قلته در میان عاشقان

نوع اوله الماء المتوحه

در کور و زور کی و کاغذ عجیده با دارانده داغی دارد در پنجه کبکی و کبکی شک کی و با پنجه کبکی
 خارا سنده داغی دارد در پارسی و فارسی و پیل و پیل کی و کاغذ غمی مطلقا تقریر
 اولسده جیم ابدال و نور پر کار و قو قار و جفتار و کلتار کی شک که جیم غمی
 استر صاده تبدیل ایدر ارجین و صین کی و غمی زایج داغی صیه ابدال ایدر لاله
 دلاهور در لور و هر ام پنجه که آخونده ها علامت اولسه که فتمیه علامت

[illegible]

ب قبا بنزدان و سپردی و عودا غایبی **لبی قلیما** لفظ در محقق در المون
و کتب طوایف که نوشته شده استعمال و لغویا فائده مرود در

الفصل المصنوع

ب قبا وسیله المقاصد صاهی و مجوزا لیا و دیش چچک فلیغی که چکار انوکا
اولور عوجیه و عاده طبع در لریا و تعلیلی کفر لفظ مرود در **سط فک**
شمی بدین کتابت استیقت بر فضل که نیست بر حکماء زمانه قطار
ن قبا خیر و کد بد کلوی مشهور است **نوع اول الکاف مفتوحة**
کاف عری که اسکر آینه لاحق اولور ادات تصغیر در بسوک خوبک و بزرگ در لری
او غلامی کوزیک بیز جو کوزیک در کاف مرود کسور ذوی المعولان سواد
کیم دیک اولور آونده هاء علامت یاز در لفظ اولماز کاه اولور که ضرورت
در آن است که کسره و اشاع ایروب یا تلفظ ایدر لری کاه اولور که مابعد اولور
کلمه نوک اولی امکان ایدوب بولی ادکا اولاشد و رب تلفظ ایدر لری **طبیعی**
که شود این سخن تغیر بر اسرار مرود طائره را سمع لیمان باید و کاف عری
است لریجه ایدر لری بر کار و رفار و کوه و جهر کی کانی و کیم لری غایبی
ار فم کادوما این یوری **اکی کاشا** کفی معنای **اک کاکا** کیشی مردم زاده
معنا و بنده هندی اضداد دند **کاکا** او و کیم او ی سا میس لری کاکا
لفظ مرود **کالا** قانی و او و طویلان قاب جاق و او و کیم
و باله و غلبه و بولور بکوز و دار استی شاع البیت معنای **بیت** اگر خواهی
ای قدر والا کن ها یکا و اشع کالا **کالیا** دژیک **کانا** کاف عجله ابله
ذی عقل **فردوی** اگر چه کیم مرود بالا بود جوانی کند بزرگ نابود **کاه رما**
مورف و مشهور صان قایمی پشدر این می صازی و شفاف اولور بعضا
دیو که در یاکار دند بر جتن خواف اعاجیه کیم پشدر عوجیه اول اعاج
خو و دیو لری هاء ابله در یاب به یقین بیز لری و بیا کفی پشی کیز دوتر
دور کار در یا صوفیه و کد دژیک تا تیلور طاش کبی اولور لری
مقدارین سخن ایدوب بر چه ظرف در اسهال اولان اجورس لری فک
کبا سیزدی که اودن سیر لری بانه آخر لری و عودا غایبی و سزجه لفظ عری
قانونا دبد کبا کس کاف و قصر لفظ سپردی خاکه رو فته معنای
و مزا لفظ کوم از عود و هر چه برای دوی کسدر دین قافل داخل در
اد لفظ **کبا** آق صوا که ناطق در لری و شینه ملول **کبوتر** کاکو کوزیک

کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک

کبوتر نامتله عوجیه و نشان دیر لری **کیشا** و بالضم کیشا معنای **کشتوا** کشتی
معنای **کدا** کاف عجله یوخسول فقر و غائل معنای فاضل بحق ذائق اکمان ده
بوله تحقیق این که کد انک کاف اصله عوسلار ترکیب کاف عجله اسهال اولور **کدا**
نعتی کدا نو معنای نقل البیش **کدا با نوا** اصاح عجم صاهی آخر کابل اولور خاقوت
کدا با نو معنای نقل البیش **کدا خا** خا و ندخانه یعنی صاحب خانه معنای قال العلامه
و المصحح المانون کد بالذات الفه لوی البیت و خلا معنای الرب و کد خا معنای
رب البیت و قد یستعملون معنی المذبحه الامور **کدا با** البیت و یقوت نور معنای
کدا با البیت و تخفیه فساد و حجام معنای **کدا ویا** تفرق در لری از ایدر
بر مشهور در لری **کدا** یعنی بلاد کوفه دیش بعضا لریا جندون بر او و دند
کونا کونا معنای **کدا** کاف عجله کردن یعنی یون عوجیه رقبه و جند در لری
دو بی معنای صیغه ماضی در **عجری** کفی خدمت دوری کزیده برودنی بود
کودن کد **کدا** اصاح عجم صاهی لفظ الکاف الحی والدال و کسرها دین کباب
دوری بی معنای که بعضی سیر لری و شغل بر لری و فووز نور عوسی ملوه معنای
نعتی و سازا لفظ بینه در لری و بیز نوع او یون در و بر لری و او و کیم
یوریک او کوزیکون دژیک کوزیک عوجیه کد عوجیه خال و دژیکه در لری **کدا**
اشک منتر لری بر نوع در بعضا لریا جندون بر یون در دیش لری و کدا
داخلی لفظ آخر عوجیه و بعضا ابله کانی عوجیه تجمید در لری و لفظ
دیش لری **کدا** کاف عجله استی و قفی فاضل بحق بولیه تحقیق این که کد یا ز دژیک
سواد کیشدر نه که بویست لری ظاهر در **نظم** زمین پر کار و هوا کیشدر نه
کدانه سوما جیش بهار **دیکر** مادام کوز لری یا شدن ابر شامه کدانه قور و
دیو دی در یاب و سوز و تاب در یاب کداده و سوما دده الفاظ مشتق دند
کدانه معنای بطبع استی به ملائکه در سوما کد معنای بطبع صوفیه ملائکه
معنای اول لری و وار در معنای طبیعی هوای استی اولما قدر صوفیه اولور سد عادن
کلور معنای قشرد و وار در معنای طبیعی هوای صوفیه و اولما قدر استی لری
عارض در کلور آخر کد دژیک لری و کد لری و کد لری ملائکه ملائکه طبیعی نه دلا
ایده که توانا ابله و زور و کد فرقه میان او و کد **کدا** کونا معنای **بیت** کوزیک
رشته بری در لری بری و جود و بیز و کد **کدا** راء عجله مله مولانا لری
عمر الغریب در لری که تولعت هم کاف و راء مله و هم کاف راء عجمه باندون روایت
اولندی و آخر دژیکه لفظ قیام ابله کانی عوجیه تجمید در و ملائکه لری

کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک

کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک

کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک
کبوتر کاکو کوزیک

८२

٧٢

تكميلها ولفظ عربی می باشد
صده ششم نیز و معناه اینها ده
نقشست بن ارساد القاصد
الواسع المقاصد و اما بعد
مکمل الفضل و اما بعد
الانفاذ علیهم السلام

卷之七

177

الحمد

عوام تحریک ایدوب متروہ دیرلر **میالک** دیکدر

الحيم المكسورة

میرزا شری که اوز زنده نور و توحید چون نه سز در **میرزا** کور
 و کور بجای معنی **میرزا** محبت او بی دیگر کوی مشهور است فاضل محقق
 بویله کفایت این شال که میرزا محبت او تیر لفظ هر که در بحر می رود در محبت معنی
 بی بحر می گناید راوت معنی اصلی گناید هر در معنی ترکبیدن علمیه نقل اول بیان
 مضاف الیه تقدم اولی در بوضوح صفت فارسی که خواصند در مدلول کسی
میرزا آنکه معنی علمیه مطابقت معنی مذکور مراد اول و غیو بیت در ظاهر
بیت بر مرثو تا سیزده خط سر بر آورد • نشناختد لم خاصیت میرزا • نغمی
 محبوب و محبوبیکه پوزی و نازد و تریش که افانده کالی و زره لذت بولشی و لا
 دیش **میان بالا** اورته بویاودیکه د لور صا ح و صا می و د پیر و ناک
 معناده نقل اینی **میرزا** بیک زاده دیکه در اعالم رجال اولی در
مینا صرجه آسمان کنبد مینا دیکه کوی صرجه رنگند اول و غن
 او توریید **بیت** اول که غنقد مر مرشد پوزی ایوکی اوینا در بو کیند
 مینای پیر ایوکی مولانا علی و غنی و سائر ارباب لغت آسمان و کوه صرجه
 د اول و لور دی نه که قو بحیلر کن اوز زنده او در د بول و اینی بش در

الجم المصومه

حل محلا اول طعام دیر لکه باد بجان بریان آید و بریان اولش ای اوزرنده
 باره باره آید وادسته لیمون صغیر **دارمدار** تواضع و اتفاق دین بر
 نوک در عریذرت فارسیده شده شایع در **حافظ** آینه و یکی تفسیر این
 دوست باد وستان نطف باد شمان دانا **داو مدارا** دوایمکه **حافظ**
 دخیل مازاکه توان برد بکوش و چشم شرط انصاف باشد که مداوا کنی عریبی
 مداوا در محاماه مدارا مداوا که **شت مشت** با شمع و روغن عیار شده
 سی و علاج تو فانی **هر مطرا** ناز و پرداخت اولش و جند زدنند
 عریذرت **قیتی مغیلبا** بزطعام در که آید و کوفته و مؤشبار و فویرق و بغدادی
 و برنج و نخود و باقلا و جگر در و صوغان و گش و روغن و شمع و گندنا ایله پیشور
 مقبل دخیل بر **کاف مکافا** مکافا غلظت در ترخیم اولند **رب** نهنگی تو
 کاندنکوداشتن مکافا نداند و با داشتن **دی مویا** اول شهر دار و در که
 بزرگه و کسکه میردن دو شیخ کباب حکم ضرب بیجک یا بر روی شیخان ایچر

○

بإذن الله شهاب نور حافظ دلخند من كوش قش هست • مخارهد زشكینه لان
مومانی هر مهرا از کوش شمشیر

نوع اولد النوف المفتوحة

فاضل محتق و قاضی احتقانی ده بویه تحقیق و تدقیق این امر که ناک فارسیده
دکل معنای در عرب دلنده اول معادله یکنایه تعبیر ایدر لر فلا از دکل در یا که
برده هم نام درست در عرب یکنایه بر جلد بر خوردند دکل در یا که برده دنا خردمکت
در بیت خدای خود بخش بخرد نواز. همان ناهو و مند را چاره ساز. کاه و لور نادانانی
خدا ایدر لر بیرنده ها و غیر مملو که کتور لر بیت آن من باشم که رور و جیک بینی پشت
آن منم کاندریان خاکه و خون بینی سری. سائر تفصیلی نه ذکر نموده سطور در فی که
فارسیده یوق معنادر در عرب دلنده اول معنادن لفظ لایله تعبیر ایدر لر فلا برده
واریج بومور و لوقه یوق دیا که برده هم نی در عرب یاد بر یوق در یا که برده نیست
در لر باشد و فرودن سنه یوق در یا که برده. عرب لا رطبه و لایسن در عرب نی درست
و فی خت که در بیت جان کامل کی کرمست و فی سرد. جان عادل کی ختست و فی
نایله فی نو که فرقه وارد برینکه استعالی صحیح اولو و فی برده آخر صحیح اولو از ملا ناهو
در لر فی خود دیاز لر مرد نیست در لر مرد ناسته عیار لر فی نو که سائر تفصیلی بخند
مذکور در کت فارسیده. بآ غریبه فی ثول معنای افاده ایدر که ترکیه لده اندک سبز
ایله تعبیر ایدر لر فلا ترکیه لدر دید و کی برده هم فی زبان در زبان دیا که برده
هم فی نشان در بیت کوس و صف آور من پرسد. فی دل از فی شاهه کوید بازه نایله
فی که حرفی بورادن ظاهر اولو برینکه استعالی صحیح اولو و فی برده برینکه استعالی صحیح
اولو از ملا نادان در لر فی ان در لر فی دل در لر نادان در لر بعضی برده ایک نکلده
استعالی صحیح اولو ناکه در لر فی کس در لر نازن در لر فی زن در لر
اما معنای بخند ناک که معنای کیم دکل در فی کیم معنای کیم سبز در نازنک
معنای عورت سز دیکه دکل در بلکه عورت دکل در دکل در فی زن که معنای عورت سز در
اما نامرد مستعمل در نازن مستعمل دکل در ایله دیا که برده نه زن در لر از دکل در
دکل در یا که برده نه زنست و نه فرد در لر فی نو که سائر تفصیلی بخند مذکور در
و لغت فارسیده ده معنای فی چون که کت عربیده کی لر معنای لر زن معنیده و طر
مذکور حرفی جان که فعله داخل اولو را و فعله معنای فاعل در فی ایدر متصل
اولیجان بناد و لزه در لر اما فی ان که فعل در متصل مستقل استعمال اولو نه
حرف یا الحان اولو لر فی دیور حرکت اصلیه سی که فتحه ایدی کسیر به تبدیل اولو لر
اما اسم داخل و لیا فی اولو اسم اکو مثق ایسه دان کی بیباکی حرف نفیکه حرف الف

1917

[illegible]

این شهر که با را قدر تندرستند که بویید بظا اورد **بیت** همه گشت با نقش
دیوار جفت نه یارای جنبش نه آوای گشت یار آنکه آزند کی ایست یارینک
باشند بدلد رجا ایله بسی ده کی یار آنکه معنای حقیقی یاردمور بار
کمی یارمدن حاصل اولان قدرند مجاز در ترعا مطلق قدرند ده احتمال
اولور تندرست بیت سابقه واقع اولور بدلد اولاشته خطایه کنند عجم یارادیر
ننه که بویید و واقدر **بیت** ده روز هر کردون افسانه است و افسون
نیکی بجای یاران فرصت شمارا و **بیت** فارسیده آخرا سادده اولان الف
خطا بیچون کلور ترکد لده دیوانه اولمعاده استعمال اولور تندرست که
بتلورده واقدر **بیت** یارارضاکا ورا یسد که بی بی خواجم عاشق همه ترکد
سیله خوشی **بیت** او تدرک جمیع واری یار آخرینک بود فعه کعبین غیبت
جانه آت **بیت** خوارزم لاندده حکم پادشاه دیور و تدرید
احوال مکنده جنکیر خانک قانون نام سی آید **بیت** زو امضا سده ایرا
لفظندن مکنده **بیت** بخاکا فردن و دشندن الفان مال و صرا میلر آدوکی
اسباب عریجه **بیت** و غارت معصا **بیت** فغان کین لولیان مؤرخ میرین کار شهر
آشوب پنهان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغارا **بیت** ترید فضا
و میرقات دیکدر **بیت** فضل خرفکا آخرد کی افح مشعل اوزون کی
ایوتسی کون دور **بیت** اگر چه کیم شب یلد کلور بر کیمه بیلدا **بیت** مکر زلفش
ایلد بر آید ایکی یلد ادر و مطلقا اوزون کیمه دیور و حضرت عیسی علیه السلام
طو غوغی کیم تکر آید زین صما 8 جم صاهبی اما تو بیلده حضرت عیسی علیه السلام
ولاد تلوی کیش جدی برضه توبل اندکدن صلی اونه دردی کیم سنده یارلر
اول فصل شتادر **بیت** **باب**
فصل اوله الف الموده **آب** مؤما معشاع آب صایه
به زجام باده مستکرم کینت لوی ابوالعیان ابوالحیات ابوالعیان ابوال
کیان در فصل صیفک ثلث اخیر دیور بر پایه آیلردن دروم نایچندن اول
ایولا آیدر که آغوشوس دیکله مشهور در آنکاون بشی کوی کیش سبله
اشغال ادر **بیت** بیکوی کینت لوی صلیوب سست اولاعه بانلر بیکوی
کوتجه منور لولمانی بولور و آب آید و تو بیلر کوندر قبطی نایچندن مذکور آید
میری دیور و روین معشاعده استعمال اولور **عبدالواحد جلی** چوبش سرخ
دیو کانی کوی خود بکنداری کیم باخوت را عارضی رسیا بیت زمانی **بیت**

این شهر که با را قدر تندرستند که بویید بظا اورد

این شهر که با را قدر تندرستند که بویید بظا اورد

این شهر که با را قدر تندرستند که بویید بظا اورد

درا هر زمان یسری فراسیاب فرو تدری حشمت و جاه و آب **بیت** ادلی ایران
دیو باد عموکات هم ماه تیغ و ماه و آب و بابا و الامعانه کلور **بیت**
چنین با صبح آوردن فراسیاب که چون تو زاید کس از نام و آب بومعایه ساو
اسامی با بالظنند مسطور در **آفتاب** کلن و کلن عیسی و قادی
دیور خوشی خوا آخر خواب اولوم موندن کتاب در **بیت** بلی زو اویکدر آخر
خواب پیای خود در در کوی قصاص **بیت** در کشش اذر کشش بقا کاذب
والین ایجه و سکون السین المهملة والباء اوجه باء عجمه در ارباب لغت اوده
طیان کا فروزیام آتی دیشلر اما فاضل محقق دقائن لکعانه بویل محقق و
تدقیق ایست که اذر کشش بام مویکدر بیجری آذر در یانا اورد معصا برید
کشش در وجود مویکدر کشش ایلم است دن آب اذر کشش کاند کشش
فحه سیم در نه که فرد و سیکر بویستدن ظاهر در **بیت** نباید همی کردنت سرکش
که از سر کشی کیم بینه کشی **بیت** لسان فارسیده مشتق نشه کنی در کشش
که ترکیب اولدده الفی حذف اولوب لقب اولشدر آتکده لرا صابندن بی
اول بعضای بقی اعتبار یلد جوادشدر اذر کشش بیلر اذر کشش بیلر طایفه
اولردن یراوده آیدر که مذکور لقب ایله ملقب اولان کیم نسبت اولینور
آتکده سنا اولیا اشدده معایه مذکور فرد و سیکر بویستدن ظاهر در
نظم جهان دید در خواب آتی برست **بیت** آتی یوری فردان بدست
جواز کشش و جو خرداد و **بیت** فردان بکردار کوردان **بیت** آتکده سی
کیم یایدب اودی کا نسبت ایلر ملا بر زنی بنایند و کی آتکده نکا و **بیت**
آذر زین دیور بر زین ده لقیدر کشش لقب اولور و کی آذر بر زینک فیض
مکنده بیان اولور اذر کشش معنی آتکده نکا ایچندن یانان اوده
ایلد کلرین نه که سابقا ذکر اولمان بیلردن و بویستدن **بیت** زیایکده جا
فرد و زرب **بیت** می بر فردم جو اذر کشش ظاهر در آتکده نکا کدوسه
اطلاق ایدر نه که بویستدن ظاهر در **بیت** زده موبده لعل زین بر است
شده نام آن خانه اذر کشش کشش لقیلم ملقب موبده آتکده کشش دیو کویک
و جمی بویستدن ظاهر اولی که ایا مکنده لعل لوی لولون ایش موبدل قادی
دانشمزد دینور نه که بویستد **بیت** داخل در زعم دزدان در تو بود
در سخن هر یکی صبر موبد **بیت** موبد کسا بر تفصیلی مکنده بیان اولور اذر کشش
علم سیم **بیت** اولور بر بیلوانه نه که بویستدن ظاهر در **بیت** سیم و چینی گفت

این شهر که با را قدر تندرستند که بویید بظا اورد

افانک

سید بنی

1996
1997
1998

[illegible]

الألف المقصورة

الف المكيه

ملف المضمومة

من اب اوچه باشی من اوف تورتون عریدل
نوع اوله الباء المفتحة

[illegible]

اسطرلاب و نجومی کتاب فی الفی
ثم من جاذب و زحل و عطارد
الاسطرلاب معونه

ایک ایسی شے

معناست فیروزی آدوی تا غلظت مذکور در

نوع اوله الجیم المفتوحه

ادرش جادش عوام تحریف ایدوب چارشف دیوکلری که عجمه ملایم
دیوکلری از **شجاده** **شجاده** **شجاده** چارسو عجمه سوق معنانه
ارو جادوب جیم عجمه سیرکه عجمه مکتب معنانه فاضل محقق بنی
ایستلر که چاروب لفظ مرکب بر جری جای در بر معنانه فارسیه اواط
واد اوکلر دن حرف علقه جانی جاز لمانین یا مذف اولمندر بر جین
روبه رسو نور عجمه روبام فاعل در رفتن دن چاروب که معنای ترکیبی
می بر سپور یکدی را طی روب جای پیری اضافتک علمیه نقل اولیاق
قاعده ترکیب تغییر اولی معنانه لیه تقدم اولمندر سپور که به چاروب
دیوکلری بر سپور مکتب لای اولدوغندون او توریدر مجازا الت فعله
فاعله اسمی اطلاق ایدوب لای عجمه د شایع و ذایع اولان مجاز لای
کالایخه **امد خوا جام خوا** دوشکه که کیمجه دوشا نور لای توریدر و مطلقا کیم
ایله دوشا یکد و اوژ تو اجمه کیمجه دیرلر **اه تختی جاه تختی** ما
وراء التهرده ترمیداینده بر شهر آیدور و روایت ایدور که مذکور شد
بر مشهور کونی وارد را بجهله آی و کون کی شعله لونه کورینور و شعله
در که نور قوبیدن مقنع فرامانی که الوهیت دعواسن ایدور و سحر ایله ذکر
اولان قوبیدن برای صورتی کوسازی شاعر لای دق مجبوری اول جاهد
نسبت ایدوب جاهد تختی برلر و روایت ایدور که مذکور قوبیدن کیم کوند
دائما ییرو تا بناکی آی شکل کورینور اول شکل ماه تختی برلر عایدده نور
اولدوغندون او توری مجبوری که عارضه تشبیه ایدور **بیت** سه روزان ماه
درجه بود تا شب چوماه تختی اندر جاهد تختی و تختی یلد لای ای
معنانه کلور **ای نیش های نیش** تجا حق پیرهای کور معنانه **ج**
جیم ویاء عجمه صولد یکدی ریا معنانه و طولان **رجوب** جیم ویاء عجمه
یا نعلو و اوژ لای و سیمین معنانه و غلیظه دایح استعمال اولنور و بر نفع
صودر برلر **رجوب** جیم ویاء عجمه غالب معنانه **لاجلاب** سقیم کوپه
والوآردی یه پیراتی و تاخیر معنانه دایح کلور **لجلاب** با عجمه روسی
عجمه قیمه معنانه و زنج دیوکلری آله که طبل و سرنایله چلر **شمس** کسی که
یکسوز اوش بر کردد یقین ماد را ورسته است و زنی جیب و نوآورد معنانه

نوع اوله الجیم المفتوحه

نوع اوله الجیم المفتوحه

کلور

کلور **لوجو جوب** چلکا دیوینی **ناجیاب** اطراف بیت پیراتی برای معنانه
و یثا طرف و قدر معنانه استعمال اولنور جیمی اجنبیه کلور عجمه فارسیه
ده شایع در **نک جلا جلا** جلا معنانه که ساقم کوپه و الواردیه پیراتی
و تاخیر معنانه در **لوجوب** مقابل باد شمال عجمه در **جیب** سیدکات و قاتر
عجمه در **واجوب** الیه صوبی که تیریدایچون اجورر لوجور لای **علاج** دل
در دندلر **پیر** سوز طیم جوی بیار **الطاف** تند سمنور در عجمه سوز
جوانه دیرلر **جیب** یا قد کویان معنانه و جیب و جیب معنانه ده استعمال اولنور
قطع ساقه ایتمک و امین ناصع معنانه عجمه در فارسیه هان یق معنانه مستعمل

الجیم المضمومه

لاجلاب اول سمنور ثبوت که لطیف و بار داول **وجوب** کلای قاع
و قور و قاع فاضل محقق دقایق احقاقیده بویه تحقیق ایستلر که یونیلوب
دو زلکدن مکیم کلای قاع چوبه برلر نه که بوبیدن ظاهر در **سب**
چوبه خیسرا کوش تربیت کلای جای رسد که بوسه خروان شود **دکته** که
عجمه چوبه بر دکانه و دردی با جک پیورده چوبه زرد دیر **سب** سیله مار کورا
ترا بد بکوب دسوراج پیمان شود سوی چوبه آلد کو تورد کلور نه دسته
چوبه برلر دسته اولان ها اقصا صیچون در نه که ساقایان اولمندر
اطی چوبه دسته در اضافت ایله علم اولیاق صورت ترکیب تغییر اولنور
مضاف ایله تقدم اولنور لای در چاروب که ترکیب اولدو اوکا جوجوه دیرلر
چاروبدن مرکب را خوند غیها معنانه عام ترکیبیدن معنانه غایب غایب نقلی
ایچوندر

نوع اوله الحاء المصمله

حق بود که سان فارسیه حاء مصله اولان اما عربیون آلوب استعمال ایدور
عجمه لای نه نک اشرفه افصحیدر عربی و لواندن تیرکا آلوب استعمال
ایدور حتی بعضی کدور لای کی نفرت ایتملر در زبان فارسیه دسکر
حرف یوکلر نه که فضلان پیری نظم ایتملر **فطم** هشت حرفست
آنکه اندر فارسی نایدی تا نیا موزی نباشی اندرین معنانه
باشو اکنون آی حرف دیار کیرای اهل دل **ث** **ح** **و** **ض** **ط**
و **ظ** **ع** **و** **ق** عربی و لواندن آلوب استعمال ایدور و بعضی عامه تحریف
ایتملر پس چونکه استعمال اولنور لازم اولدی که باید ایراد اولدو **ح**
حاجب نایب در پردار باز دارند و قاشی ایدر معنانه **حرب** مواشی

نوع اوله الجیم المفتوحه

نوع اوله الجیم المفتوحه

جنگ معاشه **سحب** سینه فتحه سیده خاص کو هر معاشه و قدر و
 اندازد عرب ما آذری ما خست حدیثه و ای ما قدره معاشه غلظت
 ذکا ای قدره و الحسب ایضا ما یغذ الانان من معاشه ابائهم فانزل
 حب کوه سینه و مال و دودمان و کوهی شدن و خداوند نژاد و زرک
 شدن دیشی **سحب** سینه سکینه قانون آید به بن و شمار کردن معاشه
 نقل این ترکیده بیترانجی دیگر و صیغی غلظت معاشه **سحب** حب
 حالی نوشتم و شد ایامی چند قریبی که فرستم بتو به غای چند

نوع اوله الحاء المختوصه

حب اهرم اولان سکوت اینک معاشه و مکر و صوق **را خراب** و بران
 عمیدر فارسیده ده شایع در **ر نو خوب** و بالقم کجی برینوری دید
 که چکن دکنه فیراط و جبه دیر بر عمیدر بریسی و بوستانسی اولور
 ستانسته فرخوب شاهجی دیر بر بریسی قیدار ادا یلور و برینوع
 دکن اولور که فرخوب نهی و فرخوب مؤلف و فرخوب شکر دیر
 خیار شده به فرخوب هندی دیر و قور دگا که آقا قیا آنکه عمیار
 فرخوب مهری و فرخوب قیطی دیر و انا غورسن دیر کوه او بر بصیر
 و لایسته فرخوب غنیز دیر و بهمنه حب الکلی در **الاحبال** کونگی
 بالی و جکاب **ره جو خوب** قوه چاو که بنا لوبیا یا بد قوی زمانه
 انما جود چنار لر **لا خلاب** خالاب معاشه **امد کوفی** چون خرجه در خانه
 مانده باشک هه در حجاب مانده نفر آره به اوین کسه لوبیا شکر
له خلب قلم و **اخواب** او یقونم معاشه و دوش رو با معاشه **بیت** دیدم بخواب
 دوش که ماهی برآموی کونگی روی ادش به جوان سرآمدی و اور سید
 عند الخلق جامع الالف فصلند ندر کیشی ابوراجه در

الحاء المكسورة

دین کو خرمی کوب خرمی و دیکچی و دز کون دیر کوی سنه که خرمی ان کله دز
 شخشب و هنرک **له خلب** شکر که برودن کلور عریجه فحاش معاشه
 برا خراب موج و ریایلام معاشه ز خیر ابله شکر و طام برین

الحاء المضمومة

حب کوب و حجه زیر معاشه **له خلب** شکر و توتیا و کل معاشه **م غب** کوب
ن خلب شکر نون ساکنی با دن اولک معاشه حجه آله و میبه قلب و نور

بنا لوبیا یا بد قوی زمانه

نفر آره به اوین کسه لوبیا شکر

دین کو خرمی کوب خرمی و دیکچی و دز کون دیر کوی سنه که خرمی ان کله دز

بود ای اندر در صکر تخفیف برود غم دیدیلر **و خوب** کوزل خشی
و را خوراب پاک اولیا صو و صوبندی که صوبی یا بانه صلی و برین اول کله
و ارخا خوراب خورمش و اوله و با دان و زیان کار و برین و اورتابه
 کوریک که بیله یارانه و اولی با جک نشسته در که برین و برین و ایلور لر **و شا**
خوناب آب صاف و بی غمی و تره و تازه سبز و آبلار معاشه و میوه دن بیشتر دگر
 مور و نشسته اینجور دایمی صفت اولور **بیت** نظم مشی بود جود خوشایست تروی
 آمده ست بحال املی خوشایست **رع** و شافانی جو و وارید خوش آب و شافانی
 معاشه در **بیت** چه از غنیمت و شافانی شکر خند چه از زرین کلاهان کمر بند
و ناخوناب قائل و مروت کبابی از جگر آمده دارم شرابایم از خوناب دیده

نوع اوله الدال المختوصه

ارا داراب سلاطین عجم الکلی طبعه می کیا نیلورن اسکندر الدل هلاک اولان
 ارا انک بابا معی دیدر و او این بهمن بن اسفند یار بن کشتاب بن نهراب
 در **ارن داراب** انماج قوریدی و انماج ققان دیر کوی خوش عید سوز
 معاشه که انماج میر قور و دز و انماج کون دیر و دز که جدول و برکار ابله
 انسان دوزخ غایت تجردن ضرب المثل و لوب اصنع من سرقه دیر لر و انماج
 ققان دیر کوی خوش **ارو کور دارو کوب** **نوعی** برین اندرون آتش فطر و جوب
 دکر سو کوز کون دارو کوب **د زب** دود طبعی **ریا در باب** اکل و شکر
 تمام ایت معاشه **سجده** جوب الله کونور کوی دکنک و جوال کلبی
 و کشتاق معاشه **یادست باب** الابر شد در غلبه و لاق معاشه
نوعی کرا و لا بلای بر تور دست باب بایران کشیدی ز دافریاب

الدال المكسورة

دخت سنه از سنه معاشه **د لوب** کون لامله چنار انماجی
 اخ و الک صه سیده در **نوعی** و **لغوب** کونک الدال ایچی بکدر **لاد نام باب**
 چون قاینا یوب غلبه اولان سوده دیر لر کون **د کب** دهن کجه دیر کدر
 دیکش غلظت کشف در **یکش و یکش** مثله

الدال المضمومة

رخشا در خوشایست اینجور که غایت لطیف و آبلار و بریسی **دین**
 کون نونله قوریک که عرب **د کب** دیر بیلد دم دیر کوی که اصلند **د کب**
 ابروی قاعده و متوده او زرنه نون ساکنی با دن مقدم واقع اولان غنیمت

نوع اوله الحاء المختوصه

نوع اوله الحاء المختوصه

نوع اوله الحاء المختوصه

نوع اوله الحاء المختوصه

نوع اوله الحاء المختوصه

نوع اوله الحاء المختوصه

قلایا و لوب کثرت استعمال باد و شدی کثایند. دانی اوید یا بایوب باسغه
 یونغت اولدی غم و غم کی که اصله خب و سبیل یی آید و آید و سائر
 جیع حیوانانده استعمال اولور و هرسته نک اوید و آید و سبیل استغنا
 مستعمل در **وشار و شاپ** بکزه عوبه بیه بریت آذری را منما لعل جوهلوا
 ای دوش که درین شهر بوشایه لی مشهورست جیلوقاشده و دوش و دوشاب
 دوش و دوشه غم یا بکزه مراد اولور و اوزم بکونه ربا لعنه بولر **و لاد و لاد**
 که چرخه دوش و دوشه و کولک ایله مو جیلاد دوش ایله آید ن موکله در دوش کولک
 و قشقه به دوش و دوشه هستانان زبایان دوشا هجو غمنا و کبیا نایا و دخی

نوع اوله الرأء المفتوحة
 دولای
ات رات ورق منوم و بیدر **بار باب** اقلی و قونور و دره قیلک سازه
 اطلاق اولور و عوبه بولوت باره سی که بولوت باره سی اوجنه اولور و لا
 سنان سنان باب ایب و کونجی

الرأء المكسورة
کارکا عوبه بکزه دانی شایع در مال ایله دکیه افخه در لورنه که حاجت
 استعمال اولور **ادانی** صفا اندر صفا دانت با صندیه هم لعل خفتان و زین
 دکیب
زب هرسته نک عقیده اولی مویه دوش و دوشه **رفت رو** بکزه
 انکله خرق سوپور لرا یکسی بیه بیه استعمال اولور

نوع اوله الرأء المفتوحة
ازاب چشم زاب زاب خود بشتم چهره **اکازاکا** کاف عجبیه و کب که
 یاز و یاز لور جیو معناست **زب** و بالکسر آسان شهل و رابکان زحیفه معنا
روه از بده آب صوده اولان یوسون **ردازرکا** صا و صوک چنان و رابکر
 اولور صندیه معنا **رد و جوزد** صا و صا و صا دیکلری دارورس
زرب طوس زربینه کفشک اوغلی آیدر و طوس باده شاهره یکدیگر
 ایلی مشهور اولان در فنی کادیانی اولور و دوشه **فردی** زربینه مد و کزه بر سر باد
 ایران بیلوا لوریک برور رسد ار لورند **فردی** زربینه مد و کزه بر سر باد
 دلی بکزه سوزی بر باد بکزه که قنداشی فروغ دلاور انده هلاک اولور
وکارکا مرکب زاکا معنا **رون** زرب طیب مشهور در **فکارکا**
 زاده عجبیه بوزدن افان یاس که بیاق موزی در لور عوبه رقیب معنا و کب که و کب که

دانی اوید یا بایوب باسغه
 یونغت اولدی غم و غم کی که اصله خب و سبیل یی آید و آید و سائر
 جیع حیوانانده استعمال اولور و هرسته نک اوید و آید و سبیل استغنا
 مستعمل در وشار و شاپ بکزه عوبه بیه بریت آذری را منما لعل جوهلوا
 ای دوش که درین شهر بوشایه لی مشهورست جیلوقاشده و دوش و دوشاب
 دوش و دوشه غم یا بکزه مراد اولور و اوزم بکونه ربا لعنه بولر و لاد و لاد
 که چرخه دوش و دوشه و کولک ایله مو جیلاد دوش ایله آید ن موکله در دوش کولک
 و قشقه به دوش و دوشه هستانان زبایان دوشا هجو غمنا و کبیا نایا و دخی

معنا **کارکا** کاف عجبیه زاکاب لغظندن تخفندن مرکب معنایست حیات
 در نظرات این زمان محقق شده که نوک خامه او جان می دهد زکاکه و تو کک
 بزاق معنای معنایه غیری دوش حیوانا لغظندن باز لدر **وکارکا** زکاب
 معنا **زکاب** و بالکسر صندیه ترشح معنا ساراسا بیه ترشح لغظندن
 ضرور در شمر فخری معیار جالید آن موضع باشد از چشمه که آب از بخاری
 چند دیش و بیه یی ایدایلیش **بنا** از خضر و خامه اش حیات روان مد
 او ظلمات و دانات اوست زکاب **هراز هراب** سحر و شتی در لور بیه و صو
 یوسون و چرخ و غایتند که کون و جوه در قلیج **غمری** افخه کدیله زب و دوش
 زهاب تیخ از نسکیه غوان نو

الرأء المكسورة
زب آسان و او جوز زانک فخته سبیل زب معنا **کارکا** مرکب زکاب معنا
کارکا فوشان بیه و زهاب معنا **اسدی** هک که دل خاره سنگی زهاب
 کیارسته روز زکاب **زب** بکزه زینت معنا

الرأء المضمومة
 بان فزی زبان **زب** یلا بکزه زب معنا زبان فرشته دانی در لور **کارکا** بیه کدی
 آیدارو که اعلاسی شقظردن کور که عدل مقابله سنده بر جزیره در

نوع اوله التین المفتوحة
بواسکلا یوسون زبزه آب معنا عرب طلیت در **بیت** سبزه و آب پاک از سبزه
 خوش بود بانکار و باده ناب **خاسلاب** ذال عجبیه صو کوزده سی و بیان کوفی
 و معدنیه و سدف بیکلری بولایجه لوانت که اولور و دخی کانه هاد و کور و دوش
 شد که شیخ نظامی ضرور شیریننده فرهاد شیرینک عشقی علیه سندن زار و زل
 اولوب نوارش و شامت یار و اغیاردن فرار ایدر هجو او بازارد در کومان و بی
 فراد اولور دخی بکله **بیر بیت** چنان در بی و میذار دوست و دشمن که هاد و از
 سزاب و دیوار آهن و آهنی لغظندن استماله بنانا تود بیه و کک آیدر که تر
 کده اکا سدف دیر لور کویه لایم سی وار در دیو تصح ایدر و مانع قبل ضاع
 نکل و جماع اولور دخی بولایندن فهم اولور **غمری** کرازه با لطف و بونی
 بیاض پیوند شاخ نسل مدد بایدا سزاب **دک** انصاف تودر قوای حیوانی
 تابعه هدر سزاب زابا بیه **دک** زبند باد خلاف تودر مزاج عدو قوای بیه
 کند چون سزاب قطع تراد **دک** پیوند شاخ نسل کند دخی خواص طبع در دوشه
 جلال تو کینعت سزاب **دک** ادله باده و صا لورده صیف بایلدن اوله

دانی اوید یا بایوب باسغه
 یونغت اولدی غم و غم کی که اصله خب و سبیل یی آید و آید و سائر
 جیع حیوانانده استعمال اولور و هرسته نک اوید و آید و سبیل استغنا
 مستعمل در وشار و شاپ بکزه عوبه بیه بریت آذری را منما لعل جوهلوا
 ای دوش که درین شهر بوشایه لی مشهورست جیلوقاشده و دوش و دوشاب
 دوش و دوشه غم یا بکزه مراد اولور و اوزم بکونه ربا لعنه بولر و لاد و لاد
 که چرخه دوش و دوشه و کولک ایله مو جیلاد دوش ایله آید ن موکله در دوش کولک
 و قشقه به دوش و دوشه هستانان زبایان دوشا هجو غمنا و کبیا نایا و دخی

دانی اوید یا بایوب باسغه
 یونغت اولدی غم و غم کی که اصله خب و سبیل یی آید و آید و سائر
 جیع حیوانانده استعمال اولور و هرسته نک اوید و آید و سبیل استغنا
 مستعمل در وشار و شاپ بکزه عوبه بیه بریت آذری را منما لعل جوهلوا
 ای دوش که درین شهر بوشایه لی مشهورست جیلوقاشده و دوش و دوشاب
 دوش و دوشه غم یا بکزه مراد اولور و اوزم بکونه ربا لعنه بولر و لاد و لاد
 که چرخه دوش و دوشه و کولک ایله مو جیلاد دوش ایله آید ن موکله در دوش کولک
 و قشقه به دوش و دوشه هستانان زبایان دوشا هجو غمنا و کبیا نایا و دخی

دانی اوید یا بایوب باسغه
 یونغت اولدی غم و غم کی که اصله خب و سبیل یی آید و آید و سائر
 جیع حیوانانده استعمال اولور و هرسته نک اوید و آید و سبیل استغنا
 مستعمل در وشار و شاپ بکزه عوبه بیه بریت آذری را منما لعل جوهلوا
 ای دوش که درین شهر بوشایه لی مشهورست جیلوقاشده و دوش و دوشاب
 دوش و دوشه غم یا بکزه مراد اولور و اوزم بکونه ربا لعنه بولر و لاد و لاد
 که چرخه دوش و دوشه و کولک ایله مو جیلاد دوش ایله آید ن موکله در دوش کولک
 و قشقه به دوش و دوشه هستانان زبایان دوشا هجو غمنا و کبیا نایا و دخی

اولی زمانده و صبح و اختام وقتند بر تو افتادند طرف نهادد صورت
 باغی کوی کور نور خصوصاً نشسته لوه عریجه آل دیر لر ترکیده انیم صلح در لر
 کاتبی نوشته کوز مشرب تو صید آب یافت سیراب کشت و هر دو جهان را سیراب یافت
راجم آقا **سراج آفتاب** کشت که قریب و باشی و دشت کشت **رخواسر خوات** ایلاک اذیکر اول
 ندم معشای **ردا سودا** در زمینی دیر کلوی میرا لکنه موصوفه طایق میرند
راستخا دال بجه ایله سلاب معشای را سایلوی انده مذکور در **علا سحاب**
 آدم از دوزخ دیو کا **سحاب** کان عجبیله قونلرد دیر کلوی جانور که صوابیدر دیکین
 حیوانلر ندر خفیه نشسته جند با دشت و بر لر غایتده نافع داور دوردند رعیت
 و جملر بند و فایده و سکنه بار دهم و امعاده متولد اولان رواج غلیظ و نفع
 و از قه سگ لری شست اول متعلی ایلاک کلوی فایده و ارد و سار برورد
 حاصل اولان اراضیه استعمال اولینور مسکن جمیع افعالده و خاصیتده بر تده
 و طلال لوده بد لیدر لایطیه راجحه ده و مشهور ده صیاد لردانه دوشسته تقیبتی
 مراد اول کلوی بی باذن الله ادر کان ایدر دیشیده کوب صوب میرا غورشی صیاد صو
 قان کور یک بیلوب و دانی آلوب کندیوم مقید اولان ریش و معیار و ایلاک
 که خفیه نشستی بر دغه کشته لر بر دخی ظهور ایدر اول اولان نفع لوی اوجوب
 صیاد لوی اول کد کلوی صابور و لر مظهر علردن بر سینگ دخی خفیه نشستی
 ایلاک انفاق صیاد دامنه دوشسته ارقاسی اوزره در خوب کندیوم صیاده
 عرض ایدرشی صیاد اولاماد دغنی بیلوب اکامید اولامایو بر تلم غلامی لور
 دیر لر کتب طبک بعضیستند بود جمله مظهر در **منه ناساب** و با کسر صوده
 یوزمه که **ن سب** و بالضم میردن کشتی اوله یوللورد و کویلورده شافری ناچون
 ایدر لر **لغنی** با و ب از من چه جرم خاست چه ذبت و مرانیست خانه بجن شیش
نکاتیا سکا آتیا در من طاشی **فی سبیب** عصا و کونلرد اوجنه بر کد کلوی دمی
 دیر لر فتح توله سیدی دیر لر مولانا طلمی سیدی توله و نابله بروی فندر شمی خفی
 نعلجه دیش نعتی سیدی فتح تا ایله شته معشاکلور که رجور وضعیفه دیر لر دیش
یلا سیکلا سیل صوفی سیدله دیر لر ترکیده مستعد در **قطعه** از قرآن رخ غره ریز
 آهینی بالذم مع شیده بی زیلایم مترام هل یخاف الزم من بله
السنین الکسور
سیداب ترکیده اشتیج دیر کلوی و اسفیدار آشته دخی دیر لر که ایلاکاشده
 موز در ساراسا مبی اسفیدار و اسفید بالظننه مذکور در **سردا**

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در زمین و معدنی و راز داشت معشای **سیداب** معشای **ناساب**
 صوده یوزمک سلاب معشای **سحاب** سحاب کی بر جانور در تور دخی اولاماد
 که ایدر لر که دخی سحاب و لر **سحاب** او علان قیامی زهدان در
 معشای **سب** لانا نفع معشای **سرایا** صوبه قانش زینان و ناهل معشای کورد
 نشته سیراب از سیرای صاهج جم صاهجی طوی که کولان یا غار بر دشتاده نعل
 ایلاک **یو کویر کوب** سار صاف دوقایم **یا سیم** سیدک زیویه معشاک ذریه
 قریب ایدر و ب زمین دیر لر **منصو** اگر مهابت تو با تک بر زمانه نهد دیم در دلا
 منعقد شود سباب
السنین المضمومه
نورا سورا طویق غنی دیر لر که طواذک ایا غنده ظاهر اولور **سورا** قورخون
 رانک غنمی و سکوتیله ده مستعد در **سورا** آتیرات که باغزد اخی دیر لر و کوز
 دیر کلوی قوشی که سورا بی ده دیر لر که عریجه تمام دیر لر و تبریزده قزلایرمان دیر
 لر بر مشهور سیرانکا هور و عورت لر یوز لر و سورا کلوی قزلبه کلکونه معشای
 و بر شتر ایدر و اعلام رجال اندر **سورم سورم** کوزمه سوره جلد کلوی میل **رو**
سور نعتی لر بر سرور معشای نعل ایلاک **نسب** خانه دیر زمین سب معشای طواذک
 طناعی بولفت نعل و خیل ایکی معشای سوله بیل قاعده و مقوره اوزره نوین
 ساکن بادن اول واقع اوله به قلب ایدر لر کثیف ایدر و آخون بیایی حذف
 ایدر باشد بر لغت اولوی ایکی معشای استعمال اولدی دای دمی و مشقی
 معشاک بخارا آتیراندند **وراج سن سوراج سن** اولیشته که آنکه آت لور
 باغی دلولو صادر و صویقون دیر **سراب** اعلام رجال اندر
نوع اوله السنین المفتوحه
اشاب مشهور سب دیر کلوی معشای طایفه که تابشادر دیر لر و کوز لر کوز
 و سار بر لورده استعمال اولنور بر قاج در لور اولور عریده بیکیست جوان معشای
ادا شاد سبزه توتاز مولانا طلمی صولوناز و زاولان دیش **فاهی**
 ایاشمی که بود سال و ماه کلین تخت زاب کوه تیغ توتاز و شاد **اد خوا**
شاد خوا مثله و شادمان و خوشا و خوشا معشای **شبت** فده بد با ایله شاد دیر لر
 معدنی طاشی کثیف با ایله کیمه لیل معشای بعضی ربا لغت رقا ایلات و کثیف
 با ایله ایکی معشای استعمال اولنور قول اولاماد **بشبت** بیلدور
 دیر کلوی بوجک که کیمه لورده **ایشاد فاهی** بیکیست بود بیه چشم دمن نور
 که در شایع ادا باشد از رخ شبت تاب غریبه بر اع دیر لر و صاری کدک

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, with red ink used for headings or emphasis. The text is written diagonally across the page.

شَب یزد در لغت و در جام در که اکابر مخصوص در **تاشتا** ایونک معنی **مصلحت**
 در شتابیدن لغتند و وصف و اندر وصف ترکیبی و ییلد ز قوردی **شکفت**
 قارون بطن معنی **شکفت** صراحت در در شکفتیدن لغتند و وصف و
 و وصف ترکیبی **لما شکفتا** آبگاه که بغدای واریه او نندن ایدر لر صفت آبگاه
 لغتند و تفصیل او لغت در **نفا شداب** بگند دگنی **شوب** کسر حله و ایام
 ایله داغی جایز در شاخه و آلت تحت معنی و انیش که یوقوش مقابله شده استعمال او
 نشیب لغتند و محقق در نون و فغنی اولد و عیون حذف اولمیش در نین
 و شیب کی و اورلش تا زبانه رسته سه در لر و باشی چکولشی سرکشته و غیره
 معنی آصف تدبیر برایش نویسی بود و بمعنایه آوی تا ایله شیت دای
 لغت در و تیب لغضائی اتباع و فرار وجه طریقه سجده اکا عطف ایدر **لور و دکی**
شیب تو با فراد و فرار تو با نشیب و زرد آدی بتواند نشیب و تیب **وردی**
 چنین است که آن **شیشیه** بی هر وازی نهاده نشیب شود ای لغت در
 معاجزم ماهی و یوروکن و او نگر و جوج باشی قاتی معنی داده نقل اینی **یواس**
شیداب اعلام رجاله در پیوستی شیداب بی توژی جمید در که زاده
 پادشاهی آیدی **اسدی** برادر نکبشست شیدابشاد بنادی در داد و بخش
 کشاد

بان فری شبان فریب چو بان الدانی
 دید کلوی منور فونی عجب کفکاف
 در لوتی من شتر سبب اعلاج قورده
 در لوتی من شتر سبب مثل و بان فری ثواب
 فریب شبان فریب معشا و را شور آ
 غمزی بدخواه ترا جوهر ک
 در دام شور ابغلا فلو دام ی شیب
 نعمتی آغ قورده من در لوتی

آفتاب بهوده و فایده و اکثری سوز **اسدی** که زمین سان سخنهای تمام آوری
همی چشم دانی بخواب آوری و کاسه دهنده باقی قلان طعام و بعضا وارث
فالوب اکثیان طعام وینلو وارلان یتاخی بیشه و خبر معتاب **عجب** ^{عزیز}

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ز فرب را نیک فتح سید میرا دلوا ایرماغ درویدر می آید بدو که بخشودن سیاه و تابان
 یکا و ک بابای ایشیا پیون افراسیاب ترکمانند. معلم جنگا بدوب افراسیاب غالب
 اولتور **فردوسی** رسیدم بایران بربیک فرب. جنگ کران کوفه شد در شب
ردا **فردا** داشت باران بجمه دیکلد **رسم فرب** سینگ فتح می و را نیک سکو سله
 و بالک و دانک کوه می و سینگ فتح سیدم ده دروی لغندر قاپونک بوقار و قاجا
 و زرخانه در زنجی و هون اوزرینه خود قلعه اعاج که فروازی انوک اوزرینه
 قورل بعد سقنی انوک فو قند یا بارل **راسدی** میوز از کین که براندخت آب
 عمی بدشتن جوراها **فرب** **رسم فرب** ^{پروانه} ترانه فتح فضل اعاج

و من فريب فتح قابله فريب معشاً و دام طويلاً و نرتك و فريب الدايق

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰

لغظدن اسم فاعل در مصدر لغظده و وصف ترکیبید
در لغزب کبی و بویو کاغاج و الکلیج و عشو و سرکشته و مد هوش معنا سنه

نوع اوله القاف المفتوحه

اقاب این که آدم و حیوانات ایاغند و اولور کاعربین مقدار اندازه
معنا سنه کلور **القاب** لامک فتحه سیمه بدن کالبد معنا سنه عریدر قاف
دایغی شایع در دکن معنا سنه که لاف او را قدر و آؤرد که ایچ پوزن در لر
قب این قاف لغظدن مخند در سیمه القاصد صاهی قب هوار نویغ
فوق با بر معنا نقل ایلی **سقب** سینک فتحه سیمه هیزن کنه **صاققا**
ات صابیحی ترکیده دایغی مستعد و فایزن معنا **صقصب** بوا یکی لغت غریبه
لسان فارسیه صادر قدر ننه که با بقا ذکر اولدی قصب عریده قاش
معنا در فارسیه قصبه دیوکلوی بنا امانه سی با شایرین آؤرور غصبه
لغظدن ترکیه و لغظدر و بعضی ارباب لغت یودی بنددی و قصبی قاش
و ارباب یوز و ایجه کتای بیزینه در لر دیشار **صقصب** شاخ درخت
و نینه و آله تناسل کتایر اولور عریدر **لقب** کج زنه در لر
لغظدن اولسون و غیریدن اولسون و کول دل معنا و مناز لفرده بیر منزل
آدیر و صابی فی سی عریدر

القاف المضموحه

رجال غیبه ن اولستید اولیا به در لر که ارجق ایله جل جلاله عالمک تقر فی انوک
الندره در و عرب دیوکه فلان قطب بی ملا با ای سیدم دیگدر و کرمه ایچی
داول پلزد که و خدان ایله جری بر جی لاسند در و نله که در وری آنوک
اوزینه در

نوع اوله القاف المفتوحه

اکاب کا و عایه و آؤرد که ایچ پوزی و لاف اوزین و اوکته معنا اسم مصدر
کاسه کبا بیر نوع مشهور کبابدر **کالب** لامک فتحه سی و کسن سیمه فاک
معنا **ایما کایما** موادی بی بیج و مراد بولش معنا **ع** حضرت عزت تاب کلین و کاما
کب کاب لغظدن مخند در حرکات ثلثه ایله مودی لغظدر آؤرد که ایچ پوزن در لر
ولاف اوزین معنا سنه جا بر اساسی بر معنا یا فالب لغظندن مذکور در **نق**
کند دغای شه کامران ابواسحاق دل خلاص در سیمه و دهان در **کب** کباب
مورف طعما در که اتی و طوری سیمه و غیره بیل بپشور کوه در **لر کتب**
نعتی آری میچ و زبیر معنا نقل ایلی **لر کوب** کروز اونی عریده کوش

معنا

بهره گیری از این کلمات در شعر و نثر

بهره گیری از این کلمات در شعر و نثر

معنا که معدن سی دایغی انوک افرانند در **لر کوب** کلمه دایغی در لر
ری کوب اوکته که انجیلر تار لای بولوک بولوک ایدر لر و دوزم دیوکلوی

نویس ایدر ب جراب در لر و آؤردن با بی حد فایده ب کوی دایغی در لر

شکا کتکا ارباب مودی جواب معنا ساوا سایی سینه سلور و واصل تر

لا کتا کلو دیوکلوی که اوزینه اییک صار لر و اوزینه صار بلان اییکه دایغی

در لر **لر کنه جوب** بیر فاجده که بیر قوشی مقدار یا دایغی زیاده جه اوزی

اولور **ن کتب** کتدر اونی کتو معنا سنه **کار بخدی** کرمه ایچ کالینی کوبد

کالینی نیست شیخ ماکنیست و دیار ترکستانه بیر پیر آدیر **لر کتداب**

کاف عجله یوسون با غلشی موک آقوب طوبیادنه حاصل اولور ایچ **لر ادی** یکی

بیشد دیدند کتداب و فی که آن آبستی نویدی جوی فی کوی آدی زرد آب لغظدر

یاد لشد **لر کتکا** بیر نوع تریدر و ارباب مودی جواب معنا سایی سینه

مذکور در **و هنر کوه کتا** دیند و شولدی که که عورتلر اوزینه کتو کتو لایغی

فتنایو یکد ایچد کتدون رنگی معلوم اولور و بیر نوع مقنعیم در لر که اوزینه

التوله یار لشی علم شکی اولور

کب لاف و آؤرد که ایچ پوزی بولغت حرکات ثلثه ایله مودی در **لر کتو** دفتو

معنا **کای** ای عملان و مال فلان دان که پیشین آرابی کواب و نال رفتم

ردا کتو کاف عجله چونکه که در یاده اولور مودی و بیلور جرج کبی در

کمی کا اوغریجاق خلاص بولما زهلا کتو اولور و اگر ک معنا **بیت** شب تادیک و

بیم موج و کرد ایچینن هایل کجاد اندازا سیک باران ساحلها فاضل

محقق بوبله محقق ایلمنلر که کتو که معنای حقیقتیسی کرمیدر معنای کواب دایغی

آلندر لغظ مرکب در وصفه مودون چرکاب کبی صلی آب کتو در علم اولی

قاعده ترکیب تغییر و لغوب وصف تقدم اولت در کتو ترکیب چونکه دیوکلوی

کواب و بولر ملو اوزاده جوریلوب چکر توب دکر میلند و کتو اوزی

کواب دایغی اوندندر ترک قهره دیدوکی سیمه که جوریلوب چکرینی کیدر عجم کتو

باد در **فرزدی** در افتاد ناکه برو کرد باد ز کوز بر پشت اوکیقباد

اسایی غرقاب لغظدر مذکور در **رم شفا کوم شفا** بیلدر بولجی دیر

کلوی غیری آدی شتاب لغظدر مودور **ری کوب** کاف عجله یقده عریده

جیب معنا و اوزین کوی معنا **س کب** لاف قالی معنا غیری سایی سینه

مذکور در **شکا کتکا** یا عورده زرافه اولنا ناکین **شفا کتو** بر آشد

بهره گیری از این کلمات در شعر و نثر

بهره گیری از این کلمات در شعر و نثر

ی کیم باشی جورانی سرگشته و مختار اولان تیب حقا وسیله الفامه صافی بردا
عزلا می کیم مکتبا نقل اینی

الكاف المضمومة

بولغت حرکات ثلاثه ايله مرویدن لاف و اوردن اچ یورق مکتبا **و دا کو د آ**
کاف عجمه اعلام رهالندرد **اسدی** کجا کورد مراب و گرداب شده زخون کرد آن
دشت گرداب شده **رسان** کوشاب کاف عجمی و سکون را و سینه در اعلام حاله
جلد در پیری عیشید نلندن زاولستان باد ساهی اُرط او غلبه داندن اول
لوانم کیمیه تو فاشدد **اسدی** ذکر دار کوشاب ندر جها یکی نام بدباد کاد
از زبان **شناس کتاب** کاف عجمی و سکون نین و سینه مملد ایلد سلاطین فرسک
ایکچی طبقه سندن **شواس** بن اوردن او غلبه در درختی باد شادر **لاکلا**
کاف صوفی و اورد مکتبا **لحن نا کلحن نا** کلحنی آشتاب معنانه **ن کب فم کانه**
کب و اذن عیری پیرا دندرد **اکو** کاف عجمه کولجی ایلکیر معنانه
و کوب فم صرجه ابرق مکتبا غریب ابرق کلور و قو لیس برداق ایلد
کو تن لفظند صیغه امر و وصف ترکیب در کوب کی **و دا کو د آ**
شش فری بگرد و شاب مکتبا **ی بیده** دین در اورد و نقل ایلدی **فاخر** نکر کورد
بود احوال عیش آن بدخت که شهد فانی او شد ز اوق کوزاب کینتی او
انج در و بیویان آشی که الفت دانه برج بشور لر که بعضی بار لرد و بر
دولر و توب ایدوب خوداب در **و راکور** و کیده الفم سلیم دیلکاری
سراب مکتبا سا ترا سایی اند مذکور در کولجی ایلکیر مکتبا **و نا کو د آ** فم
نقلنج بگرد و شاب مکتبا سا ترا سایی لخت اعلام اولی و ابرق صوفی جواب
مکتبا و اذ صوفی مکتبا کوش آت لفظند محقق در و نقل ایلدی **و نا**
کوشاب فکر تیل و نهار و اعلام اولی **کوش کوب** آت دو کاجر سا طو

نوع اوله اللام المضمومة

اک بالار ارم لاه مکتبا فم و مخوفه کی و نسوس و لطیف مکتبا ده نقل
لب بآ عجمه طوق و حجه شفه مکتبا و کاد طوق مکتبا استعمال و لنور لیه در
لب سوره در **لب** عجمه جبارا عجمی و کاف بالیت مکتبا وسیله یبر کیمیه
او زور لیا عجمه مکتبا کیم عجمه کاج داغ لفظند **بال لب لب** لیه طوق
لبا لبست زخون جگر بیالام **امام** شبخت چنین شد کیم حواء **ما بلا بکلا**
ضاد صق سا ترا سایی فافر لفظند **مطوح** حجب زخون آواز مکتبا

نوع اوله اللام المضمومة
کوشاب فکر تیل و نهار و اعلام اولی کوش کوب آت دو کاجر سا طو

کوشاب فکر تیل و نهار و اعلام اولی کوش کوب آت دو کاجر سا طو

اللام المضمومة
وقالوقا یوک قوغانه در **هواس** انرا **اب** سلاطین عجمی مکتبا سی
که کیا نلدر در اندردن پیرا دندرد و اول لمر آت بن اوردن کیم قباد
د که کیا دین بن کیم قباد که کوجک فرزندانی ایدی کیم و این سادش بن
کیم و کاد و غلور فرزندانی اولدو مکتبا ترک تاج و تخت ایلد که سلطنتی مذکور
لهراس و پردی که با سیک عجمی اوردی

نوع اوله المیم المضمومة

اشو ما لوب لک مکتبا و غلبه مکتبا **اکو ما کو** نکر که جلده
آلدر نلدر و فامی لوله **ام و با ما مکتبا** آت و آت و ایلد مکتبا **و دی** لک مکتبا
کاشی نام و باب مکر سایی کردی سرین را **افتاب** **امنا مکتبا** آت ایدی **و مکتبا**
استه مکتبا **روتا مروتا** و الفم سرتاج **روتا مروتا** و الفم مکتبا
کیم صیغه امر و یوز جود و اکی کیم در کادور و مغزی داغ استعمال
اولور بیانه میل ایدرم و یولورن جیمارم مکتبا صاع فم صافی بعضی صاع
و صاع لده و دوزم و دوزم مکتبا نقل ایلد **و برا مروتا** و یوز
مکتبا ایلر کولری کراب که مکتبا **مکتبا** مکتبا لفظند محقق در

المیم المضمومة

مروتا اعلام رهالندرد **برایمروتا** صوا و زه طروب نسیه حاکم اولد
کیم در **مکتبا** سکون با ایلد که افرودن تاجیدر و فاء عجمه ایلد
الطفا لک لکشد ایکن ذکر نون اقامت سکون در

نوع اوله اللام المضمومة

و غامه غا اوردن عجمی نط در **روتا مروتا** سرتاج فم مکتبا داغ اورد
اولدی **روتا مروتا** مکتبا **شکنا مکتبا** خالص مکتبا مکتبا و مکتبا
مکتبا نضیف لاه استورن عجمی و فم مکتبا در اول فم مکتبا لدر که
اوردند **مکتبا** مکتبا لاه استورن عجمی و فم مکتبا **طوط** مکتبا
عجمی فار سید داغی شاعر **طوط** مکتبا مکتبا کاد جبار شد بکام ما
مکتبا مردار مکتبا **مکتبا** مکتبا مکتبا مکتبا مکتبا مکتبا
بو فم مکتبا بعضی سوز بیان اولدند **و مکتبا** مکتبا

نوع اوله المیم المضمومة

ا فم صافی و طرف بعضی سوز بیان اولدند **مکتبا** مکتبا مکتبا مکتبا

نوع اوله اللام المضمومة
کوشاب فکر تیل و نهار و اعلام اولی کوش کوب آت دو کاجر سا طو

نوع اوله اللام المضمومة
کوشاب فکر تیل و نهار و اعلام اولی کوش کوب آت دو کاجر سا طو

نوع اوله اللام المضمومة
کوشاب فکر تیل و نهار و اعلام اولی کوش کوب آت دو کاجر سا طو

نوع اوله اللام المضمومة
کوشاب فکر تیل و نهار و اعلام اولی کوش کوب آت دو کاجر سا طو

و مجازا صاعه معناه استعمال اول نور اهل نامه پیر و سوری آوردنسته دیرلو
 و نویکه پیش معانه ده استعمال اول نور پیل دیشی کی **شعب** هیته تا که نویکه ناب
 معنی مدام تا که بود پیل لا توان از نایب **فنی** نایبست هوان چیز که آوده
 نباشد زیندوی ترا کویر کا زاده و نایب معانی ما جی و هرنه ناک روشنی معانی
 ده نقل این **ایا نایا** بولما زسته **خشی خشی** ولایت ما و را و انهر ده ترمه
 تویند بیهر شهر آیدر و بیلد رایجی ای معانه ده کلور و بولجمله مناسبه خشی
 بعضی تفصیل مذکور در **شی شیب** و با کسر اینش که یوقش مقابلیدر کاد اولور نوی
 حلقه ایدر و بیهر و دیکینک نویتنده ایکسیده جمع اولندر **سیت**
 شیب نویا فراز و فراز تو با شیب فرزندان می تواندر شیب و تیت **ق نقی** لاد
 پیرک آلتی قازر لر قلعه لوه و اولور سایلره یولا یوزد کیر و ورور عربیه فارسیده
 داعی شاعر عامه تحریف ایدر و بولم در نور و مطلق ایدر ملک معانی کلور **عمری**
 فارغ بود رنقبه خواجه حصار ملک چون خیر و در بین توینست دیده بان
ی نایب و با کسر خور و خوف معانی عربیده فارسیده اور که و غفقه معانی ده
 نقل اولمش

شعی شیب اینش قی نوله شیب معانه سیرا سایی شیب لفظله مطور
ق نقاب بوز برد سی روی پوش معانی عربیده فارسیده داعی شاعر کانتا
 میر شیخ قنار بر نما سوزیوا که کورد و کلری الیکه ستوانر معانی سینه الفا صاعی
 بومعنا به کاف تجمله نقل اینش و صبر و تو که براق معانی و بیلد ما جی بومعنا به کاف
 عربیده روایت اینش بواق که غیر ادلری جیوا لفظله مذکور در **ی نایب** توینک
 فتح سید **نایب** معانی **ی نایب** قاب و غامق و قین نیام معانی **ی نایب** الفا صاعی
 و نوا وجه دنور سبب لفظله مکی کتور لر سبب و نیب در **لطفی** عیبی
 کراست انا و سید و نایب او را زانست و الله و صا زمه معانی خود **آخود** **آخود**
 دن بیهورد کلری شهر لطفی طعام

نوع اوله الواو المفتوحة
ح و ح رجب و زنه قازش شهر مستا **روی و ریب** اگر یزکیده و زودید کلری
 که پیریا ننه اگر اولوب یاقمز و هرنه که کوش سی و اگر سی و لا **اسدی** ایزد این
 آن که اندر و ریب یکی دیشته دیرند اندر شیب و بیلد ما جی که و بیخوله معانی ده
 نقل اینش و او که کسر سیده لغتدر
س هسب بوز بچ معانی
نوع اوله الیاء المفتوحة **ایا**

صورت پیکر معانی **از ایا آ** ما و را و انهر اقلینده بیرونغ ترشی آیدر **ایا**
 غایتده خواب اولش بیه دیو لو کاد اولور خواب بیتا دیرلو ایکین جمع ایدر **یب**
 نعتی سرفدیلر لسانجه باوی قلمتی نسته و هرنه دیرلو دیشی باوه معانی **شیب**
 یشم طاشی دید کلری شهر طاشی آغی و سیاهی ویشی اولور مذکور طاشی حق خا
 متیتی وارد کورتورن کسه صاعقه دن این اولوب خلائی کوزنه غرور و محرم کوزنه
 و لو یون و نایق و معده اغریلرینه و معده صنعتده غایتده نافعدر و اولور دیشی
 یلدم اینز و او د باقر دیرلو سیر منافعی داعی وارد

باب
نوع اوله الالف المدودة
آب پشت منی و نطقه که دولود دیشی ندن حاصل اولور و مذکور
 حیوانکاد لوس **نخس نخوست** دریا و زانسته اولان آده جزیره معانی ده
 زمیندر دست و دست قافیه سنده استعمال اولور **عمری** و سیرا دیشی بولم
 تا یکا **نخوست** نشان افکنده **بوس بدست** ترکیده داعی مستلدر عربیده و معنی ده
 معانی بعضی ارباب لغت ارباب معانه ده نقل اینش **بر آبوت** نخستی دید کلری
 طعام که عریجه فریخ بر **آخت** او زانیدی دیکدر **رس آرت** سوز و قالیکه
 اوچه عریجه غریز سمن معانی **زاد و دخت** قاین اغای خوند معانه
 و سیرا نایب که ایکده پیشی کی بود سی اولور افاق کلری اولور و قزل مایل سیاه
 بقدر لری داعی وارد در سر که ایچد بر لوطرستانده طامکدر **لقاب بر** **افقا**
 گنیکه چپکی و قیامکری که عریجه خرابد در لوطر معانی غیر ادلری انده مطور
 دسید صاعی کلجک چپکده داعی دیرلو دیشی **آلت** مشهور نسته که اهل صنعت
 انوکله اشلون اشلور هر صنعتک پیر در لوانی اولور **بر آلت** آرت معانی
لغ آلت بلا و شنت **لغ آلت** نعتی عودا قاجی معانی نقل اینش **آخت**
 صیغه ماضی و تیغ و خنجر و بچاق و کلری و قصد ایلدی معانی و با بجمله صباخ
 درو حانی پیر و کتور **فردوسی** برین اندر آخت ویشی جوشکد بر آختن پیا
 زینتک آخت لفظله مخفدر **هیچ آخت** شله **یف آفت**
 و یلکه حاجت که پیر کیندن دیرلو
الالف المقصورة
ا علامت خطا ابد الف ساکنه دن مکی و هاء تا بشت و هاء علامتدن مکی
 العله کلور کبریا آت و غزه آت و مژه آت کی بولردن عیبی پیرورده آت

ایا
 یب
 شیب
 نخس
 نخوست
 رس
 آرت
 آخت
 لغ
 آلت
 یف
 آفت

نوع اوله الواو المفتوحة

استعمال اول نور **درو باد روش** اصلش و متکبر و مهلات سولین کنه **ادف بافت**
اولا غاصر که بیل سدر که خوش را بجم لوطا هر اولور یعنی داله و زایل نقل ایلد
سایه و باب لغت زایل نقل ایلد **از غاصر با زفاست** قیامت کونی **حافظ** ترسم
که مفرقه نبرد روز با زفاست نان حلال شیخ ز آب حرام **از دانی باز داشت**
منع ایلدی **از ف با زفت** بادفت معنای بیت بر از کوه و بیش جزیری فراخ و درش
همه عود و با زفت شاخ **امام بافت** دورانی خیمه و حاضر اولش معنای **بخت**
باخت با ساخت لغظدن محض در **انلی بافت** یا صدق عیبه بخندد دیو لای
پای بست شده و بنا علی اساس معنای و قمره چار و یا غی با غلوه یکدر تخفیف ایلد
بابست داغی دیو لای **پای پایست** قمره چار و ای **خوس پای خوست** ایامه دیش
پا خوست معنای و یا غلوه تخمین اویش **امدی** کشاده ره بیل تادر کنه ازین
نگردد سپه پای خوست و قمره چار و بمنا ب سائر اولوی قمره چار و بمنا ب سائر
ایس بافت کرک و کرکجه دیکدر **بخت** جلوه چویشی خیل در لکه ایلمه سور
شرف حال دینی و دین آنکه در زمان معنای **دهد** بخون عذر فار و بودا و رایت
نعمتی جلوه خانه و زاریشی تار معنای دیش و او زرد که بظ معنای داغی کلور
بخت ازق مرید زاده معنای **بخت** فریفت قافیه سنده بیر نوع آکشی
دیچالار و بوخت و سار مسق و قور ایلد ایدر لر بکتوب معنای سار و تفصیلی آند
مذکور در **بخت** دولت و طالع و جد یعنی آتا و آنا یا می که ترکیب دده دیو
بوخت دولتر و طالع **بوخت** توشتات و قاتر معنای
نذرند **دروشت** کافر ایلد مسلمان اولور اولور در بند عجم نغز
دیو و امید معنای **بخت** سیز ممل ایلد و با بکر قارشی شیر معنای داشت
وطنه قافیه سنده مستحضر **برات** باد شاهر برای که مناصب ویر لکد
اول کنه نکه آند یا زیلور و شعبان اینکاون یعنی کیم ستم لیل و برات دیو
بر اینکشت خواله ایلدی معنای **بر دخت** تمام اولش پرداخت لغظدن محض
فردی بدو گفت بر دخت کن دل زیاده که بیجم هرگز مادرت زاد **بوخت**
خیوک دیدکوی آنگ بیا نیسیدر طیبیلر قنار بزی دیو و چهار پاییددی
اوت **شوخ** برای دشمنان کا و طبعش زخم حنظل آرد و هر بوخت
برکت معاذ الله دیکدر کور مردم و اشتمد معنای و سار موضع انکار دده اولور
شعی کسی چون او بود در لکه هیه **شعی** چون او بود در لکه برکت
برکت شین معنای ایلد و ایلمه کی بر نیاندر بیز یوزند بیز بیزم طو لاش

سوره
سوره
سوره

سوره
سوره

سوره
سوره
سوره

سوره
سوره

سوره
سوره

سوره
سوره
سوره

سوره
سوره
سوره

سوره
سوره
سوره

بیت طیبیلر سورنجان دیو لر **بوخت** تادیب ایلدی او کرندی بکدر
بوخت بسان هندوان ترک فلک را بچوب کین بالیدوبه بر همت بر همت
محض در **بوخت** یعنی بر قیو آیدر که کنار که جانلری نده مجور
دیو دیو روایت ایلدی **بوخت** بر همت معنای **بوخت**
باغی و زاء عجیل او جوق دولتی کنه جمع معنای **بوخت** قور لکان
علتی که در نا قدره ظاهر اولور کاه اولور ناغی و دشور عربی و جسد
دیو و توکی عبت که عجمه قوباد دیو لر غیری اولوی بالواله غلوه مسطور
و بر کارد اژده سیاهی باغی بیک کوه سیم در **پادست** دیو
بخت معنای باغی سیم بستان لغظدن صیغه و ما صیدرو
دکیند و صو کونی دیکلوی قسمدر انجیلر او رتا سنده استعمال اولور
که تربت ایلد صوی زراعت اولان بیلور و صالور افع ضم بالید در محض
تفصیلی اولور بو معنای یعنی شین عجیل داغی نقل ایلدی **بخت** باغ
عجم و فتح سیمه عیب معنای **بخت** باغی و سیمه سکونیده الحاق معنای در
که عجمه و فی دیو لر مقابل بالاده استعمال ایلدی لازمی اعتبار ایلد الحاق
ویوک که یا جک بیدر بالا و پست دیو لر **بخت** خدای که بالا و پست آفرید
زبردست هودشت دشت آفرید بو حله مناسب بالا لغظندن بعضی تفصیلی
مذکور در و کوتا قیر معنای ده کلور **بخت** چار ویش در از آدرست
بالا پست محال آمده بالا جنین و ریش جنین و بختل معنای ده کلور که
بختل اولان کنه ظاهر که قدر و مرتبه الحاق و ذوق اولور و بیدر برابر
اولش نه لوده استعمال اولور **بخت** یعنی موقعی بخت
معنای نقل ایلدی **بخت** دو ترک لاسی **بخت** چیل در
و بخت معنای داشت و طشت قافیه سنده مستحضر **کاف** باد و باک مرا
جاء انبا که رواست مدبران لاکه دو جام بیلدست و بخت کینی
بولغرخ در **بخت** بیا و تدر که صوبه قوی بیاق بخت کیم
بار مغلری آجیلور و صودن چینی کیر و یو میلور و بعضار آند انما جلد
دیدر **بخت** آید اغانی که بخت حب العود و بر لور زراک
ایچن کشیک نشی کسیلور شویت جاع ضعیف اولور و جور هان اولور
بخت و دشور لر مولانا صلیبی بویه نقل ایلد صاع روم صاجی بوضای بخت
انکشت لغظندن یازمش و بیاد دیدکوی کور که که انجیلر انزکله هان اولور

سوره
سوره
سوره

سوره
سوره
سوره

چاپ و جیم و باء عجمه اسکی بنویس **چاشت** جیم عجمه و نون
 منعی معنی **چپ راست** ملا و صاع دیگر **چغوت** جیم عجمه و باء
 عربیله دوشک و یصدوق ایچی و هرسته نکا ایچنه طیب و بولور و لری سینه در
 عربیده مکا معنی **چغ** درختان و بنو خاصه کشت در زیر چنکات چغوت
 عربیده چنک معنی و بنو ایله با ارا سنده نایق و اردر چغوت داغی در لر
 جیدون مکی با ایله که آخر و ف تاجید و مرویدر **چغوت** چغوت لفظون
 مخفلا **چخت** جیم و امید سا و آدوی الحن لفظند مذکور در
چوب دست جیم و باء عجمه اوزالو کسه که ایشتی ایزا ییلر عجمه زینجی در لر
 حرا معنی و کور عربیده **چوغت** اوزالو کسه فوسی کینی ایزا ییلر در
 بومضایه جیم معنی ایله در و مکنه که عجمه معنی در لر پشت و پشت قافیه
 سنده استعمال و نور **چغ** اگر عجمه یکنی و فوق انکور نیار و کله بر چغوت
 بومضایه و کما مکنه ایله مرویدر و ف حاء عجمه ایله دشت و مکنه و زینده داغ
چشت جیم عجمه چیرلی و چرلیان و دیشی و رائق و معنی معنی **چست**
 جیم ی بیل چشتن لفظون صیغه یا صیدر سگولک در چیرلی احتلا و وشت
 معنی و بیل انور و فالتی مستقلا نون سینی هایه قلی ایروب جید و فیل در لر
چغیت آکین چغیت معنی ایله با ارا سنده نایق و اردر
چغوت مکنه **چغت** آکین منعی و فوالتی معنی و اضمیه در لر چغت
 معنی **چغت** کشت لفظند مویدر **چ** باز حینا و سندن چالا کد
 جواهر قندندر انا نهاده اکک و دوشدر رکی کوکوک قرالغ مایلدر معدنی
 مدینه و رسولدن علیه السلام اوج کونک منزله خراکوی در لر انده در انا
 کشت اولوب اندن تعریب ایروب جیم و کله دلاله ایدر که عجمه
 داغی خوف اوله و مذکور طاشک خاصه سندن که کوتورن کسه دن با ذل
 فویم علی و فغ اوله و با صدوغی الته قویوب با آن کسه اهلایم زدن یغ
 یززد و شاکور نکدن این اوله اگر یز قلم سنی قدهم قویوب اندن
 شرا بچه لر حست و لایه شست و پست فایم سندن مستلدر **اردک**
 دژ و باقوت و دژ و حمت برو طاریت دست داده بدست **چیت** مکنه
چکال خوست ادسته اشیای طریه معنی یا و سامیسی کرا
 لفظند مطر در و طیم و کته و کنار و باغ جزئی و اوج انی که عجمه دیکر لر
 تر جان انصافه دیکر چکال خواست و یا انصافه الذلک طعام یخندن زید و

چغت جیم فارسی هم که در تصور و قاریا
 بداند او چغت معنی در لغت
 کونک که در لغات است
 باشد یز طاق کلام
 در انا لفظند

کالتزید

کالتزید دیش چکال و داغی در لر صاج عجمه صاعی و لیرده که با عده بنور لرانی
 بنور دکلری عجمه مجریده که هر مجرده بیلر و ده اولور اول طعام عجمه دیکر در
 لر دیش **چغیت** بیلر که آن و فوالتی و دوده اولور عربیله فارسیله داغ
 شایع در غیر کد لری جنب لفظند مذکور در **چغت** آکین چغت معنی
چغوت مکنه سائر آدوی چغوت لفظند ذکر اولمندر
الجیم الکسور
چغشت مکنه چغشت معنی سائر لفظی انده مذکور در
چغت باء عربیله دوتا و چغت معنی **چرو دست** جیم عجمه اوز
 اوزالو کسه و اولکه هر ایتمه صوفیله و بناره کناخ و متطال معنی **اردک** بکا
 شای هر که سنی کند پرو هر کس چیرد دستی کند **چست** استقامت
 نه در دیکر لفظ و کدر اصلی جدا سندن که نینک ایل نه است در
 ترکیا و لیمای هاه و اولور الفایا بر منقلب اولور نه دیشم دیا جکر بیلر ده عجم
 چکوم در **بیت** ندانم چکوم چه رنگ آورم که نادرست اوزیر سنگا ورم چست
 غیر دوی العقولان سواد در دوی العقولان سوال اولمندر که کست در لر
 در استقامت فارسیله بیلر که وجه و چون و کلام و کجا و چید و
 گی در
الجیم المصومه
چغوت یعنی فایده صیغی و نون طوشت دوشک در لر دیش جیم عجمه
 باء عربیله **چوغت** مکنه چوغت لفظند تفصیلی مذکور در
چست جیم عربیله جستن لفظون صیغه یا صیدر مصدر داغی استعمال
 اولیور جستن و جوی در لر استیوب انا معنی **کال** کرم شدر بر کویت کال
 یافتم باز شنجت و جوی تو بوطیقه اکثر مصدر عجمه که ماضی ایله امری
 ترکیا بکدر **احمر کانی** مستوف جستن و جوی کرده مستهاک شست و شوی کسه
چست جیم عجمه ترکیه چوک در لر چاک معنی **چغ** در هر شیخ ابو حاق
 چون میان را بست چاک و چست و بی پیرو اوزیر معنی یغفلد غریب
 معنی زاء عجمه **چوات** جیم عجمه سوزمه یوغوت یا خود سوزلایش یوغوت
 لر بیلایروب صراط در لر و بیلر مشهور طعامک آدید صاج عجمه صاعی آشتی تو
 و چکک و دلمه بیلر در لر دیش **چغت** کسر تنصیف اولان عجمه
 در لر طاق و فوالتی در فح معنی و هر سینه که بیلر نیک قاری اوله
 آخر کجفی در لر یوقبیلد ندر که الیه و عورت چغت در لر عجمه و فح معنی

چغت جیم فارسی هم که در تصور و قاریا
 بداند او چغت معنی در لغت
 کونک که در لغات است
 باشد یز طاق کلام
 در انا لفظند

جنون سکا انوک کبی د بکدر فردوی زافرا سیابار نخواست
جنون بکشد و کابل کاست **جوانخت** کج یا شلو و جانلو و بخت و طالع
مقتا **جوب دست** الدد کو نور دکاری عصاد سه چوب مقتا

نوع اوله انحاء الفتوحه

خار پشت کونی عرب فتندد بر کینتی ابرامدج در انواع اولور
اوزن تویر و اولور باینه و از انرا و کبی نارا و زانی بر لبامی کوب جوع ایلد
و بعضی قمر زرق اولور غیرت د لری جیز و الفتندد مذکور در **خام دست**
ایداختی اینه کوه او کز نامش عجی مقتا **خواب** بیجا نیه دیرلر **خوت** سیادت
غوب خرماد پرو لو کونن که لمیلر علق دیرلر **خوت** سینه مهله ایلد منکند
خرشت مقتا **خوت** شبن بجهله مثل ساراسامی خشت الفتندد
مطور در **خوت** کرج پیغنی **خوت** کوز چشم و عین مقتا و کوز
کوز اعی مقتا و کوز بایشی ذمعتا و هیز سزگنه بومضایه غیرت لری خشت الفتندد
ذکر اولم شد قوه صغاری و اشندی و منلوا اولدی مقتا ده نقل ایلن
خوت خشت تا قردی **خوت** خشت خشت خشت خشت خشت خشت خشت
خشت ذوق لذتی کلر میدد **خوت** خشت خشت **خوت** خشت باز این سنی این
نامور کونج که فرورد از یکی خشت خشت **خوت** خشت یلدرمق و قالیک برک مقتا
معا و مع صافی ختم خا ایلد بیلد ریک و کت و کوب غم مقتا نقل ایلن

انحاء المكسورة

خوت بیلدرامی مقتا **خوت** بی هنر اولان و غریبه **خوت** زخمت و شل
و ناوک سرکان زهر جی کنتی شد احترفتان فاضل کنتی و فانی اکمایتد بول
تقیق و تدقیق ایلن که خشت خرم نک بالمشیدر جرم به زوپین دیرلر مغایرتلری
بویتدن ظاهر در **بیت** سپر بر کوفتند و دین و ران بکشتند با خشتهای کران
کاه اولور جرم نک کز و به ده اطلاق اولور مجارانه که بویتد و اعتبار **بیت**
به بالای سرو و بنیروی بیل باورد خشت افکند بر و جل حقیقه خشت دور بیلد
شد که بیت سابقون اکلمتی بدم بویتدن داعی کلنور **بیت** برآمد و خشتین تیغ
و خشت تو کنتی هوا بر زمین لاله کشد و کویج که بشیج که کمد اولور خشت پنجه دیرلر
و کاه اولور که بجه ایلد صفتلر سربن خشت الفتندد **بیت** برآمد اولور **بیت** از
صحن عام که رشک رضوانست کرم بنیاد او ستار کج و خشت **حافظ** بی
عزت دلکن که انچه جهان خراب بران سرت که از خاک ماسازد خشت

عجبه لئی دیرلر کومند **خلعت** احشا و شریف قفتانی عویدلر
ده شایعدر **خبره دست** الی اوز اولایوب این کوه یا قشیا ک
چیره دست متا بیلدر

انحاء المضروبه

خجست قیلول مبارک و خجسته مقتا و علم موسیقان و ترکیب کادیرلر
خجسته شهنشاد ایلدر خجسته جالبه یا صد نوی شهنشاد بکن فقام انوکون خجست
خوت باله و خجاق قولای و اکتد بوردوسی **خود دست** الاز بونی و
و بان کبی بومضایه خده دستی داعی دیرلر **خود دست** آدمک بیلکی
عجبه دشت مقتا غیرت لری بنیاد الفتندد مطور در واک بیره خده داعی دیرلر
خمت کوبز و مقتا ساراسامی خمت الفتندد ذکر اولم شد **خمت** شد
خورد دست کونیکد کجی و عجب کوز دیرلر جرم یا مقتا مفای ترکیب کبی
طایبجی و بیلدر مذکور در **خوت** خجسته جالبه سیر اندر اندر داعی اوله جالبه قوه بیلد کویج
خورد دست دیرلر غیرت ساراسامی آفتاب برست الفتندد مذکور در
خوارده کوش قضا بیلر یا غنی و باغین عربجه معا و بطن مقتا **خوت** دست
سوخیت و ذوق و زنده و اورمی و الف ثابته خواست مقتا **خوت** صابا مارا
دشمن تو کنتی درجه ندارد خشت کفتم درسد چار بیکدان زان چنانا که خلیل
را خشت غلر میگرد برجه کن درجهان کفته یک باوه **خوت** **خوارده**
سوز کنتی ابوجاح در و البورجا و بباط الرحمه **خوت** قضا یا غنی
خوت کوش شد

نوع اوله الال الفتوحه

داد دست آله و یرمه داد دست مقتا **دارد دست**
ایست اوزوی دیرلری **داشت** داشت الفتندد صیغیر یا صیغیر یعنی داشت
معنا سه نقل ایلن **دران وقت** اولد قتلده و اول وقت بجهله دیکلر
در بایست کرکدر دیکلر **در وقت** قو جاو و قازانی
در غشت سوره خضر مقتا **در بایست** کد اولاق
در بایست مقتا و اوله بااراسند قنادلر و نواحی دارد **دست** الی بدمقتا
و صدر بیلر و رونق و قدرت و غلبه و جانب کنار و طرف و شد و معنا لری استعلا اولور
سمان عند قدیم را که بران پای برزدی کرباد تازمیکنی کون بیا دست
ای کرده ناغ حال قباله زادهای دی برده باغ حسن نواز نو بهار دست
در جاف آتشین من آتخته است دل چون نیستش بران دوله ببار دست
داد تمام خواست مد اندر چهارده **خست** زیاده کرد و برودش به جارد دست

خجسته شهنشاد ایلدر

خجسته شهنشاد ایلدر

در بایست کرکدر دیکلر

خسنت زیاده کرد و بر دوش چار دست . بر بچم از تو چون گوی که م کر .
 از ندر در میان تو کردنت استوار است **بیت** هر که انگشت تو در نضش رسد یا بد بخت
 راستی دست از هم بردی بقانون شفا . **دستادت** نقد متقا که نشیه منالید
بوشگور سند و داد مکن هرگز و هر دست که ببادست خلافت در و بخت بود
دستابست دلبند صابری لغات معنا **دست بدست**
 نقد معنا و آل الله و آل الله و بکدر **دست رست** معاج غم صابری منل
 و غما را بعد معنا نعل ابله **دست یافت** دست معنا **دشت**
 شین معنایه صوب بر می اعلای آب معنا فارسید . و هر سید . و غم منعل لغت در معاج
 جو هر سید بود جمله سطور در الذشت الفی و انشد ابو عبیده **نعر**
 قد علمت فارسیه جیور والاعراب بالذشت انکم نزلوا . **وقال خول** اخذ من ثجابت
بیت شود بیعاج کینعاج الذشت او هو فارسی او انفاق و نع بینا العنین انی
 و قیرلو و بارینو و مقبره کور معنا و سوره و مشک معنا **دک** بلوط افغانی از کد
 بتن فاو که آنکه او دیا قور عریده قاور هرون اولورده خزان در بر و بخت لایق
 آری بوند داغی بر وید و فتم دال ابله لغت در **دو آ** دویست مجتبه معنا
دوخت قوت **دویست** قوه صماری ایت اوزر معن در بر وید
دویست بیت معاج غم صابری معنای اجند اولان فرامخه در بر وید
دوخت خیا و خور قودن او تانی و یادلی بیکانکی معنا قوه صماری
 و دقتد اعجابی که یشنه حبا لغت در بر وید **دوخت**
 د فتم اعجابی که ذکر اولدی **الاول الکسوره**
درخت مولانا لامی طرح دیباچه بکلتانده و درختان از کلفت نوروزی
 قیای بنورق در بر کرده میاندر وید در بر که درختان جمع در قاعده بود که
 ها ابله و الفله جمع اولای و درختها دینلیدی اما استعاره طریقه شکر لوانم
 خلعت و همام کی درخت انبیا انان مومنه الحاق اید و مایه و نون ابله
 جمع ایلدی و درخت شوله تازه با شطاعاج در بر که هنوز کمال متاوم که کد که
 جوید بر وید **دل زها** دم بر صفا چون دیدم آله قویلند بر درختان که بینه در
 تا قلی چوب را . معنی ماقول کیشی به اول بیکد که کسب و کندی طوقنا حق افغانی
 هنوز بنورق پرده کمالا دی کوره و عاقبتن ملاحظه اید . نه که بنانکه رخت خد
 کور و یغما اغماصک عاقبت طوقنا من طوقم اما اولکه معج بانا و روح الله
 بوبیتد که **بیت** لا اخذ کون مکر کل نکر و بوا و نور لری یکم درخت صابری کور وید

دوخت قوت
دوخت قوت
دوخت قوت
دوخت قوت

درخت

درختی چوب بریند . استعمال انشد در جان استعاره طریقه شکر لوانم
 در یعنی نکر و بوی مجبوسه مطرا و خوبنوی و تازه و تراوشی لاله . خار و لاله
 چوب صغیر قوت نایم استعدا دن کیورب درخت حرمه سی بولند **بیت** خور وید
 چینی مردم زلب . کر نکرده جان دهد بنور عجب **و حکا** اولور که شاه منصور که
 اسادی شاد او غلامی ایتو چوب و غلبه ثاد بیت تیشدی باد شاهق سر بره جلوی ایتدی
 کی اسناد بیخ و قودی که عتاب اید . اسناد و استله بیلوب یکنی اجنه بیر او ایلر یوب
 قائم وارد قله عتاب ایل خطا ایتد که . ابوا یغما روید و کند . قودی و ایتدی که
 این میوه . و آن درخت ایهام در معنی بود و بولمعارف اولاعماصک بیت
 و هم غم دنگلری ایتو افغانی کلا را سینه کور و کله درخت بند ویر و مجاور
 مترو و معارف ویرلار فاضل معنی بولم تحقیق ایتلر که افغانی که هنوز کمال
 اولا با شاد لسون قور و متی لسون بیلی ویرا و لسون ویرا و لسون درخت
 دیرلر درخت افغانی اید و کدی بیتدن ظاهر در **بیت** افغانی چوبایه درختی ظن
 لیتی و نور ختی . پلنگه و صفتد . دینشدر و مولانا سروری برین اولان کر که درخت
 دینلر اگر بریندن منقطع اولم چوبه در بر وید **درخت** کور و افغانی
درخت قوه صماری قلس ترنم در بر وید و قدس برنگ اسامی بی و طایم
 داخیر و ایت اولور محلولن استنها دلی ابله کورلدر **دست**
 فارسی شتر معنا و سوره **دویست** وجه مجتبه . در بر وید و غم معنلدر
دویست بیت چو لک آشی **دویست** قوه صماری
 خد قوت در بر وید که یونجه سی و بوزراق دیر کوری **دویست**
 مثلا **دویست** مثلا **دویست** مثلا با ابله فانی
 تباد و لوانی و ارد و لسان فارسید . بعضی کلمه تک اول و اوزنا سندن الفکله
 شایع **دویست** ایشی نیز ایشیان کسه به دیر بر وید کار معنا
الاول المصنوعه
دخت قور اولان دختر و دخت لغظدن تخلف انشد در عجم غلدا
 معنا که جمعی غلدا را کور و دخت **حافظ** آن تلخ و شکر صوفه ام انجا نشنه خوانده
 ایشی لالا و اعلی من قیامه انعداذا **دوست** بونون صاع اولان نه و طری
 سورد که لنتی المتون و کندی **بیت** نه شاهی که کراول با شویا فیتی سکه . نکستی که
 عیار آخر درست هر در میزان **دیک** هر در سنی که دست مهر زند . بسته رکوشه شتا
 تو باد . و تمام بر نهان المتون و کندی داغی در بر وید انجم کند و ابله بر کیه المتون

دوخت قوت
دوخت قوت
دوخت قوت
دوخت قوت
دوخت قوت
دوخت قوت
دوخت قوت
دوخت قوت

[illegible]

٤٦

[illegible]

نسخه
کتابخانه

طابقا عدد و رسم **هشتم** کتب فارسی نشد در

نوع اوله العین المفتوحة

عورت لسان فارسیه اعضا دن شتری واجب اولان بیره دیر لر شلا
 دهاکد گویندن دیری لشم وارنجده ناسا نک یوزلنن وایا غی لننن غیر سی و
 قرین آریکدر لارا قاسی وقارنی عورت در فارسیه و ترکیه عورت دیر
 لر خانونه کیسی ملا اولور

العین الکسورة

عورت خوشدیر لک

نوع اوله العین المفتوحة

غارت یقینا غت آنکه ویشیجک کسه که ترکیه شله دیر لر وقار سز متا
عورت فتح را ایل اهل شیراز لغت در حرف شله در اگر کی **حافظ** عورت یکدی
 روشتی تر اماندی دیر روشتی و تر و اماندی شیراز لغت در معانی معانی اگر
 دوشمنکیز یزدن نور دکانی دیکدر بویستک اولی طری **به** بی مانان غامت
 بشیرتکی اولانین به بی لغتده تام بیت معانی بیان اولوب و سایر لغت ترکیه
 معانی لوی داخلی مخلوند. مطور در هست بارای شیخ ابواسمعی تیره کوه زرای
 ودان غت **غرات** جامع الون صاهی نوره و کرداب غراب متا نقل
 ایلدی غریب لوی انده مذکور در **غلت** یو لانی غلتیدن معانی
غرات ایوه سز جل متا **غیمت** دو یونق مال تارا جدر که کفاردن و اعلا
 آلور لوی بیدر فارسیه داخلی شاعدر **عوت** وبالهم جلالی غای متا
 یومضایه سار و سامی غت لغت در زبرد و قیامایا بیات اونی که نه جوان بیر
 ونه منقعه برادشت و هشته قافیه سندر استعمال اولور

العین المضمومة

غت غینک فتح سیم غت معانی افه ضله در زیر معیار جالی صاهی رشت
 قافیه سندر ایراد ایلوب بویا بیات انشا الله **نظم** هست بارای شیخ ابواسمعی
 بیر کوردون زرای ودان غت **فتح** تاسر بر کهر زان شده که بکین حود او نور
 مولانا صلیح افه ضله تعجب و تعجب ایشد **عوت** مثله ویشی خفیف
 اوت **عوت** چلیق و بیان معانی محله داخلی و سیدر

نوع اوله الفاء المفتوحة

فت قازن کسب معانی **فت** دست و قیت قافیه سندر بیزک ایشد دیر
 تار معانی **فت** کسوت عر ابواسمعی را هست اذیح ایدم بود و قوت بلخت
 اگر چه قافیه ایل داخلی نقل اولور و افه فتحه در زیر معیار جالی تار **فت**

عورت خوشدیر لک

غرات

عورت خوشدیر لک

قافیه سندر کور شدر محکمه ذکر اولمشدر واور مجک آنجی بومضام عبری
 اساسی اوزکالیا لغت در مطور در **فوت** بویا بی غت معانی **فت**
 شاه آقا فایض ابواسحاق عقل بارای و بود قوت **فت** معانی جادو
فوت و فحش لغت در صیغه ماضی اذ بکدر و وحشی اولان و کوندر
 متا **فوت** معانی جادو **فت** پی پی راجه از بیزک و فست
فوت معانی **ور** **فوت** صورت

الفاء الکسورة

فوت دست ایل کیک غنی و مالدار معانی **فوت** فتح و هدیه و
 فرستن لغت در صیغه ماضی ر کونور یک اولور **لا فلام** بشدر که
 الادن و غیره یزدن ایلدر **فوت** قان و ضابطه اجمالی
 کتاب و دفاتر اولویش قاج باب و فصل ایدر که معلوم اولان معنی بزرگ و
 کتاب اوله داخل بر لغت در آخری سار **فوت** سدر تالیه یازله و غی غلط عامه
 قیلند در

الفاء المضمومة

فوت فتح قافیه **فت** معانی ایش و اوز مجک ایشد دیر **فوت**
فوت و فحش لغت در صیغه ماضی ایدر صادی دیکدر **فوت**
فوت داشت انشاء اوله و هر سه نکه زیره دیر

نوع اوله الفاء المفتوحة

ام قامت بوی قد معانی غریب در فارسیه داخلی حق استعمال اولور
فت قوری یونجه عیدر **لقن** قلقتن قوه بویا نکه کوی
نوع اوله الکاف المفتوحة

اکات بردار و آیدر تیریدر چون استعمال اولور کات هندی دیر لر و
 در ادا نهمده بیز شدر **فت** شیخ ابواسمعی آن کز ملک ادا کتر کلامت
 بر ملک فخر دارد خاص بر کواچ و کات **اکات** کاستن لغت در صیغه
 ماضی کسادی معانی و ایش در اک کفتا **بیت** شمارا سنی کاست باید هیچ
 رو خوشن خواست باید هیچ داخل محقق بویله تحقیق ایلنر که کم ایل کاستنک
 فوقی وارد نهم که فردو سبک بویستار که بنیا بین حقتن فردا لوی لند
 دندر **بیت** کنه ابن یامین بدوخت راست کز اولاد بیز سیم بادو کاست
 اکساید ناکص اولان کاست دیر لر ایلان ک کفان اولان کاستن کز دیر
بیت کز اندر نازکی ز سر و کم نیست و لیکن در وفانابت قدم نیست کاستن کفان

فوت

ازون در بخندیده بیان اولویدر **اسدی** **کاسه** **پشت** قایلو باغ عربیه
 سکنه متغیری آدروی سنگ پشت لغظند. **سوردر** **اش** **کاشت**
 کاف عجله کاشن لغظند سیغه ماضیلد و ندردی میانه **اسدی**
 چونید کز چنگ بر کاشت **پشت** از آن به کویند و شش کشت. **الاکو کالاک**
 همداد بر سر آدرد جوق لطیفه شاعری اولور قاشد چهارون لغظند کیدر
 کالاماعه دیرلر و کوفت بیغن دیکدر اولشده شاعری بیغن بیغن اولور
 غیجون کالاکوت دیرلر **بکت** بالاردی غل مقنا **تقی** اعظم جالدینی
 و دین شاه کامکار کاعلای او کیدر بیت زاهل بیت **پشت** بود و دین درگاه
 دولتش دارد ملام در دم و دم نوش و کبت و کونور دید کوری
کست کاف عجله دست و دست فایده مند زهرم مقنا **تقی** او شمد فایق
 خود دمنش بود بر میزاقش بای کست وقارعه دژگی و غنظل اوجمل
 قار و زمره و لر وایت خیاردن داغ دیرلر زرا که بوداخی انوک بیکدر بلکه اندون
 زیاده در کوسته داغ دیرلر **وددی** چرا کست باید در ضعی بدست که باوش بود
 زهر و بیخ کست لغت سامید. **الظلم** کومت و کوسته در ضعیست بغایت
 تلخ **احتظال** و التوی بار او دین صاچ غم صاچی زهر معنانه باد عزی وقارعه
 دو لکجه غنظل مقنا یا عجله تقی ایدوب و جامع الون صاچی بانوک فتحه سی
 و منه سیدم جابر و دینی **کت** هند باد شاهلری اولور و وحی ختمه دیرلر
شمی حویش سلطنت او اکر بند برید. **شهاد** هند یکا یکدر او فتند از کت
 و مطلقا باد شاهلری ختمه دیرلر **تقی** فرار کت زار کت شتاند **چوخت** خود
 اندر کت شتاند **صی** غم صاچی بالاردی و یوناش و تون مقنا د
 نقل ایله و جامع الون صاچی و عاقبت کز صرا و لسون دیکدر دیرلر کاند
 فتح سی و غمی جابر و **کزیشت** ارقای بوی **کوت** بانی فرای
 یعنی چیان کاف عجله غمی و منه سید نقل اولندی اصغ فیه ایله در **کت**
 کاف غمی سید و لاهنه کلم معنانه **کت** و بالظم کاف عجله چکین قبیع مقنا
تقی اکر شالمانی ماه کرده بزد صورت یوسف شود کست یونشای شین
 مجملده لغظند و ساراسامی شت لغظند مذکور در و گو که ایله قوال
 مانلیر کوردر وسیله المقاصد صاچی غمی جابر و دیرلر دین شت
 قایم سید. **کست** کاف عزی و شین معنانه یونشای شین
 و چرکی قبیع مقنا و یونش او ندر ایله کای بریرینه طولا و با و ندر کیدر

کست کاف عجله دست و دست فایده مند زهرم مقنا تقی او شمد فایق خود دمنش بود بر میزاقش بای کست وقارعه دژگی و غنظل اوجمل قار و زمره و لر وایت خیاردن داغ دیرلر زرا که بوداخی انوک بیکدر بلکه اندون زیاده در کوسته داغ دیرلر وددی چرا کست باید در ضعی بدست که باوش بود زهر و بیخ کست لغت سامید الظلم کومت و کوسته در ضعیست بغایت تلخ احتظال و التوی بار او دین صاچ غم صاچی زهر معنانه باد عزی وقارعه دو لکجه غنظل مقنا یا عجله تقی ایدوب و جامع الون صاچی بانوک فتحه سی و منه سیدم جابر و دینی کت هند باد شاهلری اولور و وحی ختمه دیرلر شمی حویش سلطنت او اکر بند برید شهاد هند یکا یکدر او فتند از کت و مطلقا باد شاهلری ختمه دیرلر تقی فرار کت زار کت شتاند چوخت خود اندر کت شتاند صی غم صاچی بالاردی و یوناش و تون مقنا د نقل ایله و جامع الون صاچی و عاقبت کز صرا و لسون دیکدر دیرلر کاند فتح سی و غمی جابر و کزیشت ارقای بوی کوت بانی فرای یعنی چیان کاف عجله غمی و منه سید نقل اولندی اصغ فیه ایله در کت کاف غمی سید و لاهنه کلم معنانه کت و بالظم کاف عجله چکین قبیع مقنا تقی اکر شالمانی ماه کرده بزد صورت یوسف شود کست یونشای شین مجملده لغظند و ساراسامی شت لغظند مذکور در و گو که ایله قوال مانلیر کوردر وسیله المقاصد صاچی غمی جابر و دیرلر دین شت قایم سید کست کاف عزی و شین معنانه یونشای شین و چرکی قبیع مقنا و یونش او ندر ایله کای بریرینه طولا و با و ندر کیدر

کست کاف عجله دست و دست فایده مند زهرم مقنا تقی او شمد فایق خود دمنش بود بر میزاقش بای کست وقارعه دژگی و غنظل اوجمل قار و زمره و لر وایت خیاردن داغ دیرلر زرا که بوداخی انوک بیکدر بلکه اندون زیاده در کوسته داغ دیرلر وددی چرا کست باید در ضعی بدست که باوش بود زهر و بیخ کست لغت سامید الظلم کومت و کوسته در ضعیست بغایت تلخ احتظال و التوی بار او دین صاچ غم صاچی زهر معنانه باد عزی وقارعه دو لکجه غنظل مقنا یا عجله تقی ایدوب و جامع الون صاچی بانوک فتحه سی و منه سیدم جابر و دینی کت هند باد شاهلری اولور و وحی ختمه دیرلر شمی حویش سلطنت او اکر بند برید شهاد هند یکا یکدر او فتند از کت و مطلقا باد شاهلری ختمه دیرلر تقی فرار کت زار کت شتاند چوخت خود اندر کت شتاند صی غم صاچی بالاردی و یوناش و تون مقنا د نقل ایله و جامع الون صاچی و عاقبت کز صرا و لسون دیکدر دیرلر کاند فتح سی و غمی جابر و کزیشت ارقای بوی کوت بانی فرای یعنی چیان کاف عجله غمی و منه سید نقل اولندی اصغ فیه ایله در کت کاف غمی سید و لاهنه کلم معنانه کت و بالظم کاف عجله چکین قبیع مقنا تقی اکر شالمانی ماه کرده بزد صورت یوسف شود کست یونشای شین مجملده لغظند و ساراسامی شت لغظند مذکور در و گو که ایله قوال مانلیر کوردر وسیله المقاصد صاچی غمی جابر و دیرلر دین شت قایم سید کست کاف عزی و شین معنانه یونشای شین و چرکی قبیع مقنا و یونش او ندر ایله کای بریرینه طولا و با و ندر کیدر

کست کاف عجله کاشن لغظند سیغه ماضیلد و ندردی میانه **اسدی**
 دیرلر بومکاندن بومکان آخری خوبلده ده استعمال اولور سیر مقنا کست
 بوند و چیکه سیونه کلکشت دیرلر **کست** کین انداز این معنی کین شت درین
 وادی کندرین کونر کلکشت **کوت** کاف عجله کفته کین چانلا شمعانه
 کلور و صیغه ماضیلد و ندر کاشن لغظند و مصدر مقنا ده داغ استعمال اولور
فردی سه رابه پیش اندر افکند و رفت **زهرم** غمی بند جانی کفت **کلا**
 و بالظم شول بالور دیرلر که سواکی ایدی اولور و بعضا بازار لور کوب دیرلر بدیلر
تقی شیخ ابواسحاق آنکه ملک و کز کلا **برما** کز در خاصه و کز کج و کات
 دیکدر و زرنده اولان قلمه به دیرلر شین اولون و امیلا لول **بیت**
 زیک بهلوش بیت و آتکند کلافه و ویران و کوی بلند و بعضا شردن
 شتر اولان اولور دیرلر بدیلر سواد مقنا و طاع بانی و طاع باشند اولور
 یول و قول طاع داغ دیرلر **کلف** بر نیچی قوشلور کورنی مقنا
 و بنجه **کست** بر طاع آدیر و جنت مقنا بهاسی ک کورنی
 کوردر تفصیلی جنت لغظند مذکور در جامع الون صاچی و جنت مقنا
 ده نقل ایله **کست** بالاردی و کندر کبت معنانه و بال قوایی
کندر زهوضت ضحاک بزمجاس نایاک کتک کاه آدیر که حالافدر شریف
 که اینیاد داغ دیرلر سابقا مذکور ضحاک ناریک کتک کاه آند ایدی قها کز آدی
 پیور شت در ضحاک لعید و حضرت نوح م زمانده کتدر بعد زمان صفر
 داود م و حیا ولای که بیت المقدسی بنا ایله ابتدا ایدوب ناقام کین
 و فاخته لکی بعده سلمان م اتمامه بیت لدری و ضحاکل سار تفصیلی
 ازدهاک لغظند بیان اولویدر **کوت** کاف عجله زهر و غنظل
 وایت خیاری کست معنانه الی وجه او زر موی لغظند کبت لغظند
 سطر در **کوت** و بالظم کاف عجله یان بانی کلکنا سبب معنانه
کیمخت و بالکسر یکضه سید صغری ذری **کود** لغتی پیر اولو معتبر
 طاع آدیر که طامی جمله توتیاد اوده یا قوال اولور دین
الکاف الکسوره
کت که ترا معنانه **کوت** کاف عجله کرفتن لغظند سیغه و صیغه
 طو لری یکدر و مصدر مقنا ده داغ استعمال اولور و جرم و کانه که خلقی
 انوکله صولور **شمی** تو عجب آتایی و بدخواه شت بر **پشت** بود و آتای زخمی او

کست کاف عجله دست و دست فایده مند زهرم مقنا تقی او شمد فایق خود دمنش بود بر میزاقش بای کست وقارعه دژگی و غنظل اوجمل قار و زمره و لر وایت خیاردن داغ دیرلر زرا که بوداخی انوک بیکدر بلکه اندون زیاده در کوسته داغ دیرلر وددی چرا کست باید در ضعی بدست که باوش بود زهر و بیخ کست لغت سامید الظلم کومت و کوسته در ضعیست بغایت تلخ احتظال و التوی بار او دین صاچ غم صاچی زهر معنانه باد عزی وقارعه دو لکجه غنظل مقنا یا عجله تقی ایدوب و جامع الون صاچی بانوک فتحه سی و منه سیدم جابر و دینی کت هند باد شاهلری اولور و وحی ختمه دیرلر شمی حویش سلطنت او اکر بند برید شهاد هند یکا یکدر او فتند از کت و مطلقا باد شاهلری ختمه دیرلر تقی فرار کت زار کت شتاند چوخت خود اندر کت شتاند صی غم صاچی بالاردی و یوناش و تون مقنا د نقل ایله و جامع الون صاچی و عاقبت کز صرا و لسون دیکدر دیرلر کاند فتح سی و غمی جابر و کزیشت ارقای بوی کوت بانی فرای یعنی چیان کاف عجله غمی و منه سید نقل اولندی اصغ فیه ایله در کت کاف غمی سید و لاهنه کلم معنانه کت و بالظم کاف عجله چکین قبیع مقنا تقی اکر شالمانی ماه کرده بزد صورت یوسف شود کست یونشای شین مجملده لغظند و ساراسامی شت لغظند مذکور در و گو که ایله قوال مانلیر کوردر وسیله المقاصد صاچی غمی جابر و دیرلر دین شت قایم سید کست کاف عزی و شین معنانه یونشای شین و چرکی قبیع مقنا و یونش او ندر ایله کای بریرینه طولا و با و ندر کیدر

کست کاف عجله دست و دست فایده مند زهرم مقنا تقی او شمد فایق خود دمنش بود بر میزاقش بای کست وقارعه دژگی و غنظل اوجمل قار و زمره و لر وایت خیاردن داغ دیرلر زرا که بوداخی انوک بیکدر بلکه اندون زیاده در کوسته داغ دیرلر وددی چرا کست باید در ضعی بدست که باوش بود زهر و بیخ کست لغت سامید الظلم کومت و کوسته در ضعیست بغایت تلخ احتظال و التوی بار او دین صاچ غم صاچی زهر معنانه باد عزی وقارعه دو لکجه غنظل مقنا یا عجله تقی ایدوب و جامع الون صاچی بانوک فتحه سی و منه سیدم جابر و دینی کت هند باد شاهلری اولور و وحی ختمه دیرلر شمی حویش سلطنت او اکر بند برید شهاد هند یکا یکدر او فتند از کت و مطلقا باد شاهلری ختمه دیرلر تقی فرار کت زار کت شتاند چوخت خود اندر کت شتاند صی غم صاچی بالاردی و یوناش و تون مقنا د نقل ایله و جامع الون صاچی و عاقبت کز صرا و لسون دیکدر دیرلر کاند فتح سی و غمی جابر و کزیشت ارقای بوی کوت بانی فرای یعنی چیان کاف عجله غمی و منه سید نقل اولندی اصغ فیه ایله در کت کاف غمی سید و لاهنه کلم معنانه کت و بالظم کاف عجله چکین قبیع مقنا تقی اکر شالمانی ماه کرده بزد صورت یوسف شود کست یونشای شین مجملده لغظند و ساراسامی شت لغظند مذکور در و گو که ایله قوال مانلیر کوردر وسیله المقاصد صاچی غمی جابر و دیرلر دین شت قایم سید کست کاف عزی و شین معنانه یونشای شین و چرکی قبیع مقنا و یونش او ندر ایله کای بریرینه طولا و با و ندر کیدر

نمی قدرت اینجا استعمال و نور زمان ماضیه نیارست کردن یکی ایده دیگر
دیگر و نور یعنی قدری اولیای آنکه **بی بیست** قارغونق

النون المکسورة

شاس نشاست او نور تندی دیگر نشاستن لغظندن صیغه ماضیه
نشاستن او نور نفاق اجلاش و اقعاد معنای در قیاس و ابی که نشاستن
لغظنک تقدیر شده نشاستن دینله ای دی نشاستن ایشید لای **ندی**
هم از تخم شده باد شاهی نشاست بدورسم بازا آنچه بد کرد راست **شس**
نشست او نورق فعل بعص المصدر و کذا لای محی مثل **شت خای**
نشست خاست طور ماق او نور ماق **ق نقت** کینه و زحمت عویدر
و ش نوشت تر خون دید کلوی اوت ساوا میسی اینا نشست لغظندن
مطور در **یسی نیست** است تقدیرش در یوق و یوقدر معنای
بست هر کوا صورت نه بند ستر عمق صورتی دارد و لجهانش نیست
و دکل معنای دد کلور **بست** ای که کفتی هیچ شکل چون فراق یار نیست
کراید و صل باشد همچنان دشوار نیست مقابله مستحرب نیست
در یوق فاضل محقق بوبله تحقیق ایتشاک که هم یوقدر با جک یوقدر نیست
دید کنلین دکلور با جک یوقدر دده نیست در یوقدر با جک یوقدر دکلور
عنیدر دکلور با جک یوقدر نیست غنیت در معنای ثابتن عرب
لش اینم تعبیر ایدر یوقدر یوقدر معنای اولدن لایله تعبیر
ایدر اولده شک یوقدر با جک یوقدر دلا ریب فیه دیر نیست و کبدر
بر جری فی در نه که فی نک فقی بیانده تحقیق اولند بر جریه است
که سانه فارسیده رابط در ترکیب و لیماق اولنده کی هنر دخط اولند
یک نخ نیک نخت ابو نخت و یکا و نور **نیم بدست** بیره و
بویق قارش و شور کو معنی معنای **نیم برشت** زو فزان یوقدر

نیم پوشت فیه حصاری مثل دیش **نیم چاشت**
مواشکن دید کلوی جزوی کلور صباغ و قندار بیره **نیم خشت**
کوشکو که بیریانی او دودن در یوقدر یوقدر اولدی آخوب لغظندن مطور
النون المضمومة **نشست**
نشست لغظندن صیغه ماضیه **نخت** اولد دیگر مقابله
آخردد آخر کروی تخم دانم اولدن دبا جک یوقدر هم از نخت

نایلم

نایلم

نکته

نکته مطلقا قوی را چه به دیر لایوسه و بر امریه اطلاق اولد
نواخت او خشادی یکله و آوازه و ساز لودن ابو نخت لایله
به مقدار نخت که سونو که مستقبلا شده خاذا به قلبه و نور نواز و نور
دیر **نخت** او نلو و کیزلو معنای و زلفیق لغظندن صیغه
ماضیه و مصدر معنای داخی مستعمل در موسیقیه بیره آدیله
اهله نخت دکلور مستقبلا نخت نخت و زبند دیر لایله کیم سفتی
لغظندن سبند و سبند دیر لایله

نوع اوله الواو المفتوحة

واخواست کیمه بیر مک قدخ معنای و زایتمک و او رسی
وخت خسته متوقه نکر در دخی کونی و هشت
داخی لغظندن **ورخت** را و سین مملله ایله خیر کدی کلوی او نو کیه سبیدر
طیلر قنار بیری دیر لایله و کراوت برخت داخی لغظندن غیری
آد لایله مذکور در **وزعت** زاوشیق معنای بیره و تکر
غالبی را و سین مملله ایله و رخت معنای در **وشت** خوب کوزل
و نخر کافران سرحد معنای و یکدی و شقای و بریک **و قعت**
قین یوناقو آلت **و هشت** خسته متوقه نکر در دخی کونی

نوع اوله الهاء المفتوحة

هر آخت هر اولنده که سونو دیکدر **فودی** جو زدن
هر آخت هوا بود داد سراجام اینکار خنده باد **هر آخت**
مکان معلومی یوق دیکر و نور هر قنده در **هر آخت** ترک و نوز
و هر نیدی معنای **هست** وار موجود دیکدر و وار سیدر و نوز
معنای و یاد دیکر و نور معنای کیم نبتی یوق فاضل محقق بوبله تحقیق اینست
کا و اولور هست نخت رابط معنای است در استعمال اولیور نه که بو بیتل
واقع در **بیت** به بین دامن و پیکان بیجا دروه که هست کوه و جهره
آیه روه که نکند لولی و لیماق استکا اولد بیره و نایده ایدر لایله معنای
ینه است اول کلامده واقع اولیما قدمه اولیله ایدر لایله که بو بیتل واقع
بیت هست دین دایره لاجورد مرتبه مرغ بمقدار مرد نیست که هست
مقابلدر مرتبدر بیره و نیدی که معنای یوقدر بیره و نیدی استدر که
فارسیده رابط در نیست که معنای یوقدر این سینه اشارت اولو کنا بند است

نایلم

مثله تفصیلی ساریج و ساریج محذره بکشد **ارین شای** مثله کزک
 ذکر اولم شد **اهبان شاهاج** شاهانک لفظنک مغربدر برنوخ
 برکلا غاصدر ممد یارنده جوق اولور و خوف و لر بود یارنده دایج وار
 بولوک انار اغاجی مقدارنده اولور بود اقلوی جوق اولور بیرای کی
 بیرای اولور لای مقدار اندن نوزرق و نوزرق اولور و نیز قوسی اولور
 سلم سلم چکلری اولور چکانک اورا سنده توان چکی کی سارورق زنجی
 زنجی اولور بعضی رخم در در صممان طاعلرند جوق پتر او نکر شکلی
 درلودر لو اولور اولکه نوک طاعلر باشند پتر لور اونی شکند
 اولور و اولکه دزه کرده و کو لکوی برده پتر پترای ساریج کی
 اولور و کچر که خطی بیرای کی اولور انجم رقی قزله رقی خوشی کوزله
 چکی اولور **اه تر شاه تر** شاه تره دیکلری شهر و اولوکه موید
اهدان شاه داج شاه دانه لفظنک مغربدر شاه اولور معنانه در
 بویک دانه دیر لایری انجی بر ویر و کندر نخی و صفرو آقی کونلک دیر
 بونک کیلورده استعمال اولور و جت الملوکه دیکلری شهر و دار ویر
 دیر **رفن شریف** صریب اول **شحن ششجن** کوسه که مقال نرد
 و کوزی پوز و قویو بیلور که تیل چکا جکه دلوکی جوقه مری عیده هده دیر
 و شوار ایچ طوی و جوی و جوی که قتلده دیر لور و اغلا بختلر که جوقه
 قوز ایلد او تیار لور شکل اوینی دیر لور سان عیده کجه دیر **لر طون شطری**
 بالکسر شتونک لفظنک مغربدر شهر لعدر **قناهن شختا** شختا شختا
 کشلوک التودون و کشلون تل چکلری او انجی دلوکی دره نال لاری
 که ریجه هده دیر **لر بیت** شاه کورین قوی باشد حسودت بشقا هیله
 پیر در آه **قناهن شختا** جامع الی صامی نابکار و ترک و کشد
 وطن ایل کی معنانه نقل اولمش **قناهن شختا** مثله ناد و صکی
 تا ایلد و لون ایلد روی لغندر **کن شکی** نیکانه دیکلری علت **لوه شلوه**
 و بالغم شلوه لفظنک مغربدر دیر دیکتی دیکلری لیلر قاشده خامله
 ایلد خکد بطله شهر در **م شنج** خانه و زر زین فنج مین و بمله
 شنج معنانه وسیله صامی موسیقار دیکلری سازه دیر لور دین **ن شنج**
 و بالغم مهر که آنکه کاغذ مهر لور و دغ انواع دیر نمان کنادند بولور
 درلودر لو اولور شوی بوزمه بوزمه اولور و دگر کی و صدق قایم

این کلمه در لغت
 آمده است و معنی
 آنست که در
 بعضی کلمات
 استعمال میگردد

این کلمه در لغت
 آمده است و معنی
 آنست که در
 بعضی کلمات
 استعمال میگردد

این کلمه در لغت
 آمده است و معنی
 آنست که در
 بعضی کلمات
 استعمال میگردد

یعنی اولور نجوی شنج در کوزا دویه سندن در نظر معنانه بعضی لور
 هر کدیر لور معنانه پشچ لفظنک مخفقد در سیم صامی و خانه و زر
 زمین و ترش و او جده شرف معنانه ده کلور دین **ارین شای** لوکن
 که آنکه صریب لور دوز لور **شنج** دلوکه که بخاریدن آذر **لر**
شنج سر کله دیکلری و دت شنج معنانه
الشحن المکسوره
ترن شنج شنج فتح شین ایلد که شهر لعدر **لر طون شطری** مثله
کار آه شکار آهنج یعنی چوپانی باشد که ضایقه کار دارند دین میی این
 و اینده فاج کلوب معنانه دیونقل ایلش قانون ادبله کلوب شکار آهنج
 دیونقل ایلش بونقدر به شکار آهنج فاج معنانه اولور معاج
 جم صامی کوز که او جندای سیم بقایق قوی دگور دین **کن شنج** کیم
 و قویم شکن معنانه و فرام معنانه و قزل دنگو بیلان که آنکه دیر لور
 شدت زهره شهر و در لور معنانه سین مملد ایلد داخ و در و در و در و در
 شوری دیوان حافظ شند سقش معنانه نقل ایلش **شحن شنج**
 شنج اتباع و فراده طریقه شنج در مطلقا او جده شین معنانه در انک
 اولسون حیوانک و لسون **شنج** بزبان حیوان و انی ویری هده داخ
 دارند بر شنج و غنجه کسرین مملد ایلد داخ لغندر شنج معنانه باشد
 کتور شق و هصاری مکسوره کتور شق اصح شین مکسوره ده اولافین
 کت اولندی زراعت او جام معنانه در کسر غنجه **ن شنج** او جاسون
 معنانه و جک و خرک و سیرت مردم و حیوانات **برون شنج** شنج شلوه
 برنج آشی **برون شنج** شنج شلوه
الشحن المفتوحه
 شفارچ پشمینه حلو **لوه شلوه** دگر کتی شلوه لفظنک مغربدر
 فتح شیند شلوه معنانه **شنج** مهر که آنکه کاغذ مهر لور و فتح شیند
 شنج معنانه و او جده شرف معنانه
الصناد المفتوحه
 صاردوج قوئی کچ و لکن و کتی شین الی ساروج معنانه **ن شنج** و
 بالکسر زنج دیکلری آلت که چنک کونند و ایام شادید و طر و شونا ایلد
 چلور **آهی** ساعت شنج بسی بر دین کوه بود کوسه و سطلاب شنج

این کلمه در لغت
 آمده است و معنی
 آنست که در
 بعضی کلمات
 استعمال میگردد

این کلمه در لغت
 آمده است و معنی
 آنست که در
 بعضی کلمات
 استعمال میگردد

طبع و عین و کتب در دسترس است

الطاء المفتوحة

در نوع خود با قدر قرو در لر و لایته ایلنوب متار لر غایتده
لرین با قدر **سوطسوی** کسول غلظدن تعریب و لندر تعلیق تده
مذکور در

العین المفتوحة

اعاجیل در شوی و سکون **ل غلج** و با کسر بهای اختیاد طای کوه اسب
معنا **و سی عوج** سحان دکنی

العین المكسورة

ل غلج بهایدر طایه یکدر **ن غلج** عینله غلج معنا **و عوج** بوصو پیری
معنا

نوع اوله العین المفتوحة

ار غارج صباح وقتده با چکن شراب و صبحی غایتده منوردر کن
مدلومتی جنونه مؤذیلد یکدیور شاهزاده لر بوسیدن تاج و تختی
برباد ایتلدر در **ن غلج** شغشا هک اوراد اغا هست **سوی** عام علوی
معایج **و مذاجی** غارجی زجام دولت در اندازد دلتی هتاهام **ار غارج**
مثله **ب غلج** چطور بریک انده ضوایر کیلور آبکیر مشتا غلجی و غیره ای
در لر فرقه هصاری غلج یازش یون ابله **رم غلج** یازمه آشی که طارودن
بیشر لر کاه ایتله کاه یا غله و چکندر **رن غلج** مثله و با کسر ای
کس فیلده در فرقه هصاری کسور بایند کتورشی برنج وزنده و تنور چکا لدر
در لر **ف غلج** شغشا آیدار یعنی یوککن قلم و فتور بریک انده ضوایر کیلور
آبکیر مشتا و صو ساق **فن غلج** اسم غادر صوماعه در لر و بلغار بیک
دیکلی صوماعه در لر فلا جو معنا و حاملدره یونا غلجی با غلجن و
بافردت اولان طاسه در لر و جمعیت و دو کوندره بیشتر دکلری یوزم
که بکوب احوکه شوریا و یوغرت بر لر جمعیته الملاق اولنور **ل غلج**
و با کسر اول برهیدر که اضلا آچلمه فایده ایله **ن غلج** شاهانوی که دانی
عمر تراخوم بادا کن ایدر بیغایله کرده اند حلی غلج تعجی ایلن بولعت
بو معنایه کاخ غلجی بایند دانی رفا بندا و لندی زبرا که ایکسندک ارا سنده
تبادل و توافقی وارد و فایز زده بی و کلیدکه فایز بی غلج فیل معنا
بو معنایه فتح فایله غلج دانی غلجدر **لف غلج** صار و جه آری که اشک
آز بی در لر زبیم شده نیارد و غلجی بیایز زبان برجه سخی و قوجا فلان
لهلی غلج دغله اسم مصلدر در غلج معنا و غلظتنی معناده کلور و غلظدن

در

در لر **ن غلج** دیده و بدخواه ملکه دایما بر کوبه باد تا کزلی شک طغکا ترا خنده
آرد غلظیل و غلظلان کند که حرکتی و کلمی سایر ادوی کتوتوا غلظدن مذکور
در لر **ل غلج** مثله **ل غلج** صماج غم صاوی قلمج معنا نه نقل ایلن **ل غلج**
مثله و بلجن سوک مشا **یوا غلج** و با کسر زغن یعنی جلیق قوشی و بلجن
کی غلجوز غلجوز دانی در لر لسان فارسیده آدی جو قدر کوشش و با غلظدن
یازمشدر **ن غلج** حوال دکنین و عصب و روده کوسفند با بر که درم امنفا
اکا میارد لر و ناز و کرشمه معنا نه تنورنی بو معنایه رنج و آنج و آتخ و آتخ
فیه سنده کتوروب بو بیقی ایدر ایتلدر **ن غلج** همیشه ناکه خوبا ایدر خوبان
دالار و ناز همچون شیوه و غلج **و غلج** با مبلعت حرکات ناله ایلدر و
دیلدر و فرقه هصاری آبکیر معنا نه ده کلور دلی با ابله غلج معنا نه

العین المكسورة

رن غلج یارمه خوباندر و باره آشه دانی در لر **ل غلج** کوه و درم
که اچلمه مکن اولمه غلج معنا نه **یوا غلج** جلیق قوشی نغمه غلجی
معنا نه **ل غلج** ناز و کرشمه و اوجده شری معنا نه

العین المضمومة

ن غلج ناز و کرشمه و حوال **و غلج** قوج که قوینک ادر کیکیشی معنا نه
رم غلج فتح عینله غلج معنا نه

نوع اوله الفاء المفتوحة

الود فالودج لغتی بالوده لفظنک معریدر زبرا هر که نکا و زن
هائ غیر مضمونه اولسه قاعده بر در که تعریب و لند فده جبه قلب
اولنور بنفشه بنشینج با یون با بوج کلمی کن بعضی محققین بالوده
که موتی بالودق در دیشلر زبرا کاد اولور هابرنه قاف کتوردر لر با
و باقی در لر بالودق دانی اول فیلدر در **و فغج** ال ال اوب
دفعه و رقی **ت غلج** دانه اولان کس ساراساسی با دکنی غلظدن
مطوردر **ن غلج** مثله **ن غلج** نغلی **ن غلج** مثله
که انکله قیل یولر ترکیده چینیستور در لر و جاق ماسه سنده در لر
ن غلج آرکشلر دیکلوی که یوزده ظاهر اولور **و فغج** آغز خوره
لغتی قونجه و سنده و فرقه هصاری مضویه بایند نوله **ن غلج** نقل ایلن
رن غلج نصیب معنا نه **ن غلج** و با کسر مطلقا چیل برادر لر

ایک دفعہ میں نے ایک شخص کو دیکھا جو کہ

فروشته بچ و برآورد دیا
اللام المكسورة
 بچ دیک کله معنائنه و اغرایچی فیه کافله بچ معنائنه هند شاه تجوایی
 کسر لایله تصحیح ایلدی معارج قافیه سنک اید ایلدی انا معیار جمایی
 اسلوبنک اکلور که کسر اولیم زیرا که غایب لتفتی بونوک امثالند ازار
اللام المضمومة
 ایلدی

نوع اوله الميم المفتوحه
اماج هم عيله پوتنه و نشان و اوماخ آشي **ماج** هم عيله فاجي
 ايت سگماده معنائنه ماچان داغی درلر **الماج** سوركي كه خلاهدير
 اوت كوكتون ايلكدير جقلدنه درلر و بشقييلر كه و غير ايلر يك
 يني و مطلقا لغ معنائنه ويا بو جيلر كه ميريسي و ماله سي كه اوكله
 ديوار صو ايلر ماله لعظنك معزيدر **امزهرماي زهر** صغور و ري
 ماهي زهر معنائنه **مچ** استاد الشعرا و و دكيناك راويسي آدي **مشی** تا مگ
 او خواندي و لغتي رتزو كو استاد سخن رودكي و اوي او **مچ دن** مچ
 كلید دن نانه سي حدنك معنائنه **مرچ** صنور مرز معنائنه اقليله استعمال
 اولور **مشی** زهرش مبادا تي همدل درماتش خالي مبادا **مچ ارج** و باغ
 وستان اولكلرين داغی مستلدر و مرغزار و چمن و اولور **مچ** محل
و مچ دكيز جلقا نمشي **مچخت** **ميخت** فايما مشي ترابي نخه
 ديك اولور **ميخت** **ميخت** مشله محافنه لعظنك معزيدر

ادب

ادب

نمی آری ز نور موقتاً عبید و در و خال بال آژوسه در لر ه باید آری کنی
بجایت بیل و از در و در کجوزی ز میخ اخیل و از قارچید ثل معنا
غیری آدمی کبت لفظند . مسطور در

باب ۸ جام امانی نازد افی بقدر و سرواغا چمده در لور **خیبری** زکوه آگه
 دمد هر صاع لاله و کل بیاض تاکه بوه سایه و صنوبر و نواج **ارن نارنج** نودخ
 نازنک لفظنکه مغزیدر **اسن ناسخ** المون و کتی و جردن طغفتی آغی بالو
 قاش و جنت حرر لردن بر قاشدر **بر بنهج** بنه لفظنکه مغزیدر کجین
 افی و سایر متاع هاسره معاشه **بیت** قلب بنهج و زرع الصبک بهاست نقد
 فضل از محک فروم سود **فنج** ولایت فارسده بر نوع ابریا و تدر اندون
 سپوک ایدر لور و باقر **نمی** تاکند بارکاد او چاروب مرده خوش برنج کند

النون المكسورة
 يـ نـ يـ صـ لـ زـ نـ ثـ مـ رـ دـ عـ قـ طـ وـ حـ يـ لـ
 وعـ زـ اـ يـ رـ حـ وـ اـ لـ بـ اـ نـ يـ رـ كـ لـ قـ طـ نـ كـ مـ وـ تـ يـ دـ رـ
 ونـ وـ جـ حـ اـ مـ اـ نـ اـ مـ اـ نـ يـ نـ وـ زـ مـ عـ اـ سـ مـ مـ وـ دـ نـ وـ دـ جـ اـ مـ وـ دـ جـ لـ قـ طـ نـ كـ مـ وـ تـ يـ دـ رـ
 نوع اوله الواو المفتوحة

نوع اوله الواو المفتوحة

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کتابخانه عمومی
موزه ملی ایران
تهران

ماہی زہر
ماہی زہر

عبد الجبار بن عبد الرحمن

پوزده رنگی در نویسطراوتی گفتی اولابیر لکدن و پلایده داغی کذ لکد و ایر
بورو شق جزمده و اچ اذ کده و سایر بونلوک امتالی و غیر بدده **۴** چوخت
شاه جوانست و جهره اش شاده که آب کوقم روی تو در غایت انجوخ **۵** مجی ده
پوست لایغ معناسنه دیشی ظاهر بودر که دیرینک بور شیدر بیر لکدن اولون
خست لکدن ارق لکدن و غیر بدن اولسون انجوخه و النوخیه ده دیر لر
و آوخ ای دیای دیکه اولور **آوخ** معناسنه

الالف المكسورة

استغفر تو عه دلو معفانه و گناه معفانه **خدا امانا** عربيد
اسپين ديدگري **نا انا** دوه چوگورمك

الألف المضمومة

تا استخاف کُناخ معنای لطیفی دقت استخاف بر درش ناکاه کرد برین
جو که هجور قیت او استخاف مثله **شکوا الشکوف** سورچه که و قد میز کتی
وایاق او زرنه طورق والحق حد فایروب شکوف داغی در بر

نوع اوله ابناء المفتوحه

۱ **باخ** یراشقق زینایی معاشه و کجرا التون کتر یاسره معشا وایلیجی قلید
ودون همت معاشه **اژ باخ** راء عربله آواز **باخ** راء عجمله مثله
ویاخی جواب معاشه **اسی باخ** باء عجمله جواب عم جواب ایشته دیا که
پیرده پاسخ شود **بر بیت** پیامت شنیدم تو باخ شتو • یکایک کور و زوی
برو • جواب ویر دیا که پیرده پاسخ ده **بر بیت** سخن بر منته کو تو باخ دهی
شوم شاد اگر ای قزع **چی** • سخندون نوییدم مراد بر سمت قریش سبله
خود در خصوص خبر که سخن لغزند اراده سی بطرق المجارا و لور **اری**

باریخ قرقو و قوشی خطاف معنانه قرد هصاری تعلیخه **اسی باریخ**
 شله یا لویه یا لویه دای اعتدر **ریخ** باء عجمله کوز چپانی **بیت** زیوکه
 خون روز از چشم خصم شاد جهان همیشه بر مرز اش خند چون بصورت **ریخ**
 بو معنای سابر اسامی ز فکام اعظنده یازنده در و شطرنج معنانه **ریخ** بالیام
 الوانی رهی و خوت دیکدر **خب ریخ ریخ** رهی رهی نیکانیک خوشا و خوشا
 دیکدر **ریخ** باء عربیله و سکون را ایله بر زردیمکه اولور بعضی معنانه و کونا
 کاخ معنانه و پیروای و بی و نصیب معنانه **اسی** یذاردانی افنی
 ریخ هم از گشت هفت اختر و از چرخ **ریخ** باء عجمله و سکون ایله مثله و غام

بنه اماره
چندار
بنه اماره

فصل في

و کمر نشسته ناسره و آرتوق معنانه ده کلور قره حصاری و زائل معنانه
دای کلور دین **ساباغ** فساد و پرایزی معنانه **قرب الدهر** هم راحت
ماخ و هم بوداخ بساخ • هدر اکوت فراخ و هم دار و زی تنگ آخری جیل
بساج دای لغندر **شی بشیج** باد عریله چغت که یوزده جیقار سینه بر لر
عرب کلف در اکثر یو کلور عورتلرک یوزلورنده ظاهر اولور بولغت آخری جیل
دای مرویدر **بشیج** باغ عیله هرک سیار معنانه و جلاهلرک مو سناجک
آلتاری عریجه مرسته در لر

آباء المسورة

الباء الملسورة
کوز چپای زو کای معنای پیچ مثله باء عجیله **پیچ** زبیر که خون رز
از چشم نغم شاه جهان همیشه بر مرثه اش خشک چون بمورد پیچ
سوک پیسوک باء عجیله ار که او غلان **پیچ** باد عربیله کو که عرف معناه
واستعداد و طریقله هر نشانه نکل اصلند استعمال اولنور

الباء والمضومة

و بوح کوز چای زو کاب معناه و بچل مرد از معناه نیری
آدوی زو کاب لغزند مسطور در **بح** مثله

نوع اوله الماء المفتوحة

تاج اوله التاج الطاهر
 اتاج تنق و براغا جدر موه سی یوقدر باقور بیت شهنش ایسه
 در بلخ مکادم او. برنود قادی بجای همه و تاج. ارشاد خ. حضرت
 ارمیم خلیل علیهم الصلوه والسلامه بابا سی آیدر سان عیبد. آرزو بر لر
 شلی تبلیغ. سجاده. شفی زبیم محتسب و قرا و زنده دهی. بجای چنک
 و دف و جام معوف و تبلیغ. د تلخ. آجی مری معشایا ابله داعی لغدر
 و بی کویج. سوزنش و ایلیج عریسید

نوع اوله الجيم المفتوحة

ارشا چار شاخ **یگانه** انگشت سه شاهه مسانه **ارمی چار رخ**
گونی و ستر اغاچی هم غمیله بخیدن لغزندک اور در جامع الویس صایه بایکم
الوقت دیش **یعنی** البته جند یکدر دپجیدن و کوشیدن **مقتا خا جاجان**
بولغند. جمله غاما بینند. تابع و تقاضم واردر آغزی بوزمه بولوش
یابنجن که اچند قاور و حقیق و اچنه و طرق. تو بار **لر چرخ** اسم مصدر
حرکت دوریه معانه **لطیفی** میزم چرخ کاه که بمنا. در غت چرخه می حضوریم

三

فوتلو وختلو وختنه معانه **فخ** وختنه معانه سابر فصل آمده مذکور در
لفظ ابتدا کار طایفه لامه معیارهای حاجی قوامی و کولال آمده و در
بیت مرزندگان این جای تلخ. همی زندگانی گذاریم ز تلخ **بجید فیدج**
 بر نفع مرصده که گزینور **الفاء المكسورة**
 را فراغ بود و اسع و رغب معانه
الفاء المضمومة **فخ** آخره کثر که انوکله
 سرکنی ات و قزلی نام ایدر لر
نوع اوله الکاف المفتوحة
 آگاه کوشنگ و چار طاق که اطراف و جوانی نمانا شکیون بیار لر **سنی تل**
کاف تلخ قز قازاق دبدکلوی اوت **اش کاخ** کز لر دشمن و بد
 کوی و صحبت بری **بکج** اول قوز قوج صورتی که اوغلا بخقلر قوز قوما
 بچون دوز لر **ت کج** کشک پینو معانه دخترا کمال کوبد
بیت کرم شکرم تو بچون گنجی زین قلمی نه سرکن زنجی **کج** اوغلا
 جند قوز قوما بچون ایدر کلوی قوز قوج صورتی که عیجه اکا فازوغ در
کج واکبر مبالغه ایدر اغلاق **دوکدوغ** عام **دکوج** مووف و مشهور
 مملکت آیدر که قضا اولیا و مووف کجی قدس تر حضرتی ایا منسوبدر
 نمن ایدرم که اصل لغتده خولیر و در لر که جج ذینت و آرایش ایدر آراسته
 بور وایت بحالوایب صاهی طمی کدر اما قاضی ابو بکر محمد ابا فلا فی المود
 بابن الخلدکان و قیة الاعیان نام تاد بجد حضرت مووف کجی قدس الله کا
 اسراده مناقبند بود و جمله یازر که بعینه نقل اولدی الکجی ضیغ انکا
 و سکون الی و بعد ها حاقا معنه هذه النسبة الی الکجی و هوام بقسمه **لوج**
 ذکرها یا قوت الحقی بکتابها و اخرها کج بغداد و الحق ان مووف الکجی
 قدس منه و قبله نه من کج جلدان و هی بلید بالحق فصل بینو لایتر **لوج**
 و شهر زور و الله اعلم **قوی** هر روز شادمانی تو جامع الریح صایه و کونکد بر
 زینتلو بر در دیشی **فردوسی** بجز نیک سیرت بود که چرخ و راداده بداده
 چیز کج و بنیاد راستی زین باغ جنت آیین و زین ناه کج دار **فردوسی**
 ز بغداد کردان چنگل کردان که بودند باز که شاوران که نیک سپاهی کردان
 کج بر مود تا با کانیهای **ول** ز بغداد کردان هزاران کج و ده پیش
 در با کانیهای **سنی تل کسلی تلخ** قوه قواق ایدی و کونیک کاسنی تلخ **لغز**

خفتند

مختفدر ش کشخ بر نفع او اذ مشور در بعضی پروده مرید بر لر جامع کول
 صاهی خاسختند که کورشی **لا کلاف** دو کیند یوز کجی **دکج** و شق دبدکلوی
 بزر که طیلر و عطار لور قاتله مشهور در
الکاف المكسورة
لر تل سرخ آشی طراخی **لش کل شخ** اوز لر با لجن **لج** فایند
 اغلا بچی **کج** قیج جریک صورتی که انوکله اوغلا بخقلر قوز قود لر
لر کل سر کاذ غیبه آشودید کلوی قول با لجن
الکاف المضمومة
کج هوج که اوغلا بخقلر قوز قونچون در واکا بونجی داغی در لر کجی
 لغتدری عیجه اکا فازوغ در لر و یوز کجی مر و ارسته به دد در لر و قوز قوما
کج عود معانه دکلور دیش **عاشناغ** کاذ غیبه و بختل معنی
 او تمیبه هر ایشون جرات ایدر ادب مر معانه **لی کلج** بجزه لوده
 و قابو لوده باشی موور قلا نیل مجلر و در لر **لوکلج** کشک قانونا دیه
 دوز کلوج معانه دیش که کشک مراد اولور ایا معنا صهار لغت خشت
 کوبد مقنا نقل ایملر **ن کج** کتن معانه و کشک **وکج** قاشندن
 یابلی او که قیومی اولیه و یوز کجی مر و ارکسته کج معانه و اوغلا
 قوز قود اقی
نوع اوله اللام المفتوحة
آ لاج بولفظ هراسم که آخرینیه اولاشور اولسه آند جوق اولو
 دالالز ایدر مثلا سنکلاخ و دیولاخ در لر سنکلاخ طاشان دیک اولور
 دیولاخ دیوی جوق اولان بیر و در لر **ادی** بجای کزیدر در سنکلا
 درخت کتن بر کبیا ر شاغ **ولا کولاج** براصل حلوا در
اللام المضمومة
لج بر نفع او تدر که اندن عصیا ایدر لر **لوج** مشد
نوع اوله المیم المفتوحة
ای ماخ بخجیدن معانه که دوز شک کوشیدن معنا و طم بکا
 و طو کن افسردن معانه و کولم بولم اولم و طو لایم و کوم اولم
 معنا داغی کلور **آ ماخ** علتلوا التون و کشکد کج اولو افا سزه
 و باخ معانه بوسیدن دوز هت و اکی یوز لر و منافق کس لوده اغلا
 اولور و مطلقا را خرا و لایله در لر **فرج آلدر** همه راهه ماخ و همه را

بجید فیدج

فرق میان دال و ذال • بشنو و کیفیت ادرا برین موال خان • هرکجا ما
 قلدی جز غفلت ساکنی است • همچو مرد و کرد و خورد مرد آزاد الخوان
 دال ساکن فکله آخوند و میرغاییدر صیغه حال و صیغه استقباله حضور
 اگر صیغه نکره آئنده می یا همی لفظی کلمه صیغه حال و لوری داند و می
 شناسد کی و اگر اوله حجت ب کلمه صیغه مستقبل اولور براند و
 بشناسد کی جمعه ماقبله بیرون ساکن کتور رود اند و شناسد
 دیرلر صیغه جعک آخوند هاء علامت الحاق اولسه ادات فاعل اولور
 داند و شناسد کی با **آباد** محاج عجم صاچی و بالعجمه دینی شین تور
 معانسه داووه و محو و یازی مثلا فلان آباد دیرلر فلانستان دیکه اگر
 و کلمه یغنی در آفرین معانسه **تمنی** زکرد کار بدین پادشاه باد آباد •
 که کرد ملک جهان بعد و اد آباد • همیشه دانا معانسه ده کلوز **خوراچی**
 صوابچک پیر صواد معانسه و اوز سمید **اسدی** بدان چشمه گزین برافشان
 کرد • نیارد زبان شیراز و آب خور **دیکه** در ایام بودشی هنوز آخورد
 نشد کشته در جنگ روز نبرد **بزر آزر** صار و صو **بسر آسرد**
 یعنی که عزیمت فریید لر آسرت معانسه و صوق صوید دیرلر **بشخور**
آبشخورد صوابچک پیر آخورد معانسه **بکن آب کند** سیل او غراخی که سیل
 او غرایوب بوزش اول **تمنی** از سیل غیر حادثه اعلا ی شاه را • شو غامان
 خراب کردار آیکند • و کولجک آبگیر معانسه **هرای** هر که باشد نشد و چشمه
 نیاید هیچ جای • بی کان راضی نماید که بیاید آیکند • **رآرد** سکون را ایله اون
 دقیق معانسه **آرد** فتح را ایله صیغه مستقبل آوردن لغزند کتور
 استعماله راوی حذف ایدوب آرد دیرلر و اصل اوزدیه آورد دیکه ای
 جائز در **الوقین آرزومند** آرزو یعنی در کلو محتاج و نشان معانسه
زا آناد سان عربده معنی خر معانسه لغتی قصر دایه مرود دیرلر
 و قورتمش معانسه داخی استعمال اولور سرواغانه و قاین اغا جنر
 داخی دیرلر و روایت اولور که مخنون قیس عامری بر کون کورر که با غده
 بر باغبان سرواغانه کسر باغبانک با غنه دوشب بو نوک قد یار و نوا
 مناسبی وارد ریا ز قدر کسه دیوتق و ویا ز ایله باغبانن صانون آورد
 اولور و اغای کماله خلاص اولد و همچون سروا زار ایله موافق
 مشهور اولدی بعد بر سرواغانه موزون اول اول برود تشبه

ایم

ایدوب سردار دیر لر ایدی کیده رک نشیه اید ایدر کثرت استعمالون
 بر درجه وار دیک هر مرده سردار دیر لر اولدی اشعارده شعر ایتقال
 ایدر لر **زن آزند** معنای و عربی معنای **زن آزند** زاء عربیة مؤنث
آزند زاء عجبیه بنائی یا پرکن ایکی کواج اراسه و قدوری پالنجی و مطلقاً پالنجی
 پالنجی و دیوار هیکلی جلیجی دیر که اکثر اهل لغت هیکل اید نقل البیدیر حق
 بود که کرج اید پالنجی برینه قار شد و رب او و راسه و ذکر بر کا آزند
 دیر لر بلاه معنای بلکه مطلقاً او و پالنجی دیر لر و نفی خلل کلنی منه و
 صاف و بر یکم معنای نه کلور دیتی و نفی قهر و داغی مرویدر دیتی جامع
 الیوش صافی و زبان و پستان معنای ده نقل البی آزند داغی لغت در **سیا**
آسیا دیر کومنی **ف آند** و بالقصر و الفم عجب کلفت معنای و برادر زاده
 و خواهر زاده و داغی دیر لر ایدر آخری زاء محله اید ده لغت در **و آورد**
 و بالقصر آند داغی دیر لر جنک و جنکد چاشنی و جنک پیری ما و در معنای **بت**
 هر آن مردی که حاضر شد آورد کند ظاهر که از مادر چه آرد و آورد و نقل
 میغده و ماضی **ورد ناورد آورد ناورد** و بالقصر نفی ایکی معنای در
 جنک و مبارزت معنای دیش و بویستی استنهاد اکثرش **بت** دلیوانی که
 ناورد ندیر خاک کند از کینه باهرام ناورد کنی مذکور پسند آورد ناورد ایکی
 بر معنای اول و دقت دلاله بر قدر **و کر آو کر دماله و ن آوند** جنک پیری آرد
 معنای و صریحان یعنی چوکان و قاب نفی **هنی آه مند اسدی** کتی نفی
 کر بُدی آه مند و کدر است بودی کردی کردند **هنو آهنور** و بالقصر خسته مستر
 نوک اول کونی آهنور آخری زاء عجبیه داغی لغت در معنی الفه در

نوع اوله الالف المقصوره

[illegible]

آردند. آردند. آردند. آردند.

آورند معنای رابله و او که تقدم و تاخری جابر در وجه لغ و کاهل و اعیان
 و تجربه معنای کلور **فردوسی** شود ماه پرمایه پیوند نو درخشان شود قرار و
 عزمیده ضمه اژ و نکند اکتز بود که نظر امان بر اقیاب و مرا وجه طریقه
 استعمال و لنور **اسدی** بارمان دارند مرد هنر و از آورد کج زرد و کهر
 و شهر هاند بر طاع آدیدر الوندی بر اشعار عربی کوه ارونک کندر
 فادفت ارونک لاطابت قوا بتمها بعدی کام بیست لی بعد جبل اقی ترکت با الایال
 مشر و لا ارتجی بعد ها ان یثو الامل هبئی ظلمت علی ارونک ثابته و لا الثبا
 الی ضیقته بولا و ذره معنای ده کلور **زا** ازاد یعنی مذل آزاد معنای
 در دین **زن** ازند یعنی مذل اخله ازند معنای در دین **شوا** شود
 حلیتی نایله یارشی اخی نوند در خسه و شوقه نکد یکج کوی **شنا** اشنا
 و ما کسر حلیتی ایل یارشی و س آیلو یک یکج کوی **ف** افد عجب کج معنای
 مذل داخلی بر ویدر **لبان** کبوا **لبان** کبود سوز قوت سوکت اغابی **لون** اوند
 دیار عجمه بر طاع آدیدر که شهر هاند آنوک دامنده واقع اولو بر و غایت
 بند کندر و تنافه علم اولندر **فراق** در دین چور که کابی نیست
 و لی بر همدان چو کوه الوندست **اسدی** بندیش با جرخ اناز بود ستریش
 بیش از چهل باز بود و اعلام رجال دندر **ارود** مشهور میوه در ترکیه داخلی
 مستحضر کثری معنای **نیرو** انبرود ممل انبرود داخلی لغت در **ن** اند امید
 معنای **نمنی** فیض خودش رستگار خانه یاس می امید بشکافند اند و نیم معنای
 ام کلور که عدد مجهولون عبارت در عربیه نیف و نیف کبی **ن** نمنی
 مانن المنه الی لغته واصلد القلع و البضع من البشی و المنه و نیف لماراد
 علی الحد من الواحد الی المنه **نمنی** فیض خودش رستگار ایشان کل امید
 اند پدید آمد آن چهره نورمند نکوتر خودشید صد بار و اند **اسد** کلوری
 زنه رکاس خوار هفتاد و اند زبینه آلت که داند که چند و غیر معنای بیدر
 یعنی رابله است جمعدر یکانه اند رفته اند یاز در و و کتند در دیکدر و
 آخونده الف و یا و اولان اسم اولاشه جاترند که الف بیرونه یا کوره بر
 آشنایند و هر دیکر بی بولردن غیر اسم اولاشه الف حلق اولور
 جانند و خانانند و حوبند کبی دکاه اولو که است رابله می طور کن
 کتور **خواهم** سانی این کوهی که نوز مید مستند معشوه جان و زرد
 اند خوراند **حور** لایت دیکه اولو اند خور معنای **طبع** زینت از بهر زن

بود که مرد، خرقه کند نبود اندر خورده **نکود آنور** متد **ندو اندود**
صوا **نکود آنور** کاف و ذاء بحمد جارخوت و دینه چاند را خدیو را راجد آنکه شیخی
آنرا چیه سی دارد راجها جلالت دیر لر مسکبازر کانی قطاع طوینون خوف
اشلر مسکه قاصتی خلط ایدر لر مسکبایم نه علیه ایدر مکانر نه کلد کده
نظم اوردیه دوشوب بر زمان طوبی قاصی راجده سی کیدوب مسکبایم
سی پایة قالور **ور اوور** یعنی متد آورده معناسه در دیش **ور دنا و رلور**
ناور یعنی چنگ و مبارزت ایکه بر معنایه در و مد و قمر مودی لغتدر دیش
ورن اورند بها و زیبای اورد معناسه و تحت و تاج و عتلا و عزت و نوک
و هیبت و معناسه **شغی** خرد و نکرو را بواسی **زیب** شاهی و زیت اوردند
فودی کرایدون که آیند مینو بروش پناشد بدان قرا و زدهوش و دیگر که معشت
معناسه استعمال دلور و سورتانی و مطلقا فاشلر که فاشلر مع اندک
کتابی **ورن** اوزند بر آق اوزند که معناسه **هوا هود** خسته مستور نک
او کو فی مذوقه و آخری را بحمله آهنوزد اخی لغتدر **اید** جفت و میا
دوی صحاح ثم صای بانکر دالغ دیو نصیح ایلری

[illegible][illegible]

(Faint handwritten Persian text, likely bleed-through from the reverse side)

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سقفند / سقفند
سقفند / سقفند
سقفند / سقفند
سقفند / سقفند

1615. 1615. 1615.
1615. 1615. 1615.
1615. 1615. 1615.
1615. 1615. 1615.
1615. 1615. 1615.

[Faint handwritten notes in Urdu script]

[Faint handwritten notes or bleed-through from another page.]

卷之四

باب اول در بیان احوال و حال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

متصل نقلی سید بر دعه معناه و کوفتی **عن بخت** جست و خولا
بلاد باء مجمله بیدگ اتی جنب معناه **لی بید** باء مجمله مردار بخش و جنب
معناه باء عریضه کوکی کوزی کوردیکرد کورد معناه **علا بخداد**
عراق عربک تختگاه یادیدر عربی هم بر حدنکه مایندد واقع اولش در حلق
عائیدد زکلا و لور آل عتاکه ایکتی خلیفه می بود معنی منصور دوانقی بنایندد
عائیدد عظیم شهر این حق معناه ایدوب در لور که انش بیک جاتی وادایش و
سایرون و دکا کیتی اکاکور **ن بند** باء عریضه باغ قید معناه و اعضا نکه
اک بر لری معناه و دو کم و بقا غو و لغو و بند باری که او بیدد و کو
رنگد ایدر لور و صوبی و حیل و بر تو معناه استعمال اولور و بندید
لفظند صیغه امر در وصف ترکیبی در د بند و کس و بند و نقش بندگی
بند باء مجمله او کوفت نصیحت و معنی معناه و جابلاق دیکری مشهور
قوش **نکشا بندکشا** د لغو و آنکه بیری سیر آد لری بنداب لفظند
در اولش در **ن بند** باء مجمله بلور صاعی عدد مجهول معناه 8
هم صاعی و کوردیکرد و ایدر طریقی معناه ده نقل ایلدی **نم شو بند شود**
کنزدیکرد **و اد بوار** برین طعنه در سرکه و یوفقم الکه و بگری برین
خلط ایدوب بر **نا میر** **نا میر** زهی طریقی معناه و فلا و قران اولور
دیکرد **بیت** بنامیزد های مرد است آزاد **هواج** لر سرش را داده بر باد **نک**
بنامیزد بی سیمین نم هست که در بنامیزد آزر باشد **بجیلر** بنامیزد
ایک لفظ در مرکب بری بنام لفظی بر عکازد لفظی در ترکیب اول بنام لفظ
حذف اولش در و بنام لفظ اولان حرف با قسم اچولور الله هینچول
دیکد اولور دیشار **ره من** **ره من** نصیب و دیکد اولور **یکن بیکند**
مرفند نه بر لور **یون** **یون** اولان معناه و اقربا و تعلقات معناه
استعمال اولور و قول و ایاق باغی و بندگش **پرو پرو** و با کس و دا
یا نفعه قریب اولوب و او داتی سندن صرر میسندیم در لور **نمش**
گفتند بلادا که تی و جان عدد سوز گفتند چه **نمش** هنوز این نم پرو
الباء المكسورة
خونخورد عاقل و زیر که اصله باء الصاقیه خود لفظه داخل اولوب
خورد ایلدی کسرا ایلد بعده کثرت استعمال ایلد ها سکن قیلوب باشقه
بر لغت اولدی حتی باء الصاقیه معانده اولد بر باد اخی داخل ایدر لور

کار عتقا کجا قوا بند
در زانوی تو که هرگز نشیند

لیله چو شد چار ساله و راز و ریش به بخورد سپردش برای ادب
فتح با ایلد داغی روایت اولمش در **راز بر اورد** بر اشدرد یکدرونیکو معناه
رن برند نقش سازده حرر هندی و سندی و زنده **اسدی طوی** بدودا
بیوسته ناموز سندی نوشت این همه عهد با بر پند **فردوسی** سوی نیروز
اندرون تابندد **چان شد** بگردار روی پند **ول** بدر بود در ناز خود و پند
مرا برده سیمه بزکوه هند و فتح صوبی **فردوسی** بر میسر نکه ارای هند
ز بهادر و در جنگ روی پند **ترکی بر کید** چانلادی یکدرد **فردوسی** نو کیتی
دل آسمان بر کید ز غور شیر خون بر زمین بر کید **خرای بنو اید** از نر زیا
قاله دیکرد **سرخوان** **سرخوان** او فتی و غول **ن پند** بر کید و
پندیدد فتح ایلد داغی ایدر و پندیدن لفظند اسم مصدر در کینه دیکرد
و صیغه امر و وصف ترکیب خود پندگی **شکلی شکید** رخته ایلدی
و در ناغله نشان ایلدی دیکرد **بیت** خسرو ستم جلال زنده محج شاه آنکه
به بیکان تیر روی بر شکید **ن بند** جیلاق قوشی و صو کرد مدسی **نار بنداز**
بندازد لفظند تخفیف اولمش در **فردوسی** جواد که بندازد پیر پند **نوی**
که کبری و رایت **بجا بجا** باء عریضه و هم عریضه جواهر ایدر اعدن و بوق
و مشهور طاشدر عائیدد اعلاسی قومی با قوت و نکلده اولور اکثر بودر که
با قوت مشابه اولور با قوتند آتش ایلد فرق اولور با قوت با نانی اولیا بر کاد
اولور عائیدد اعلاسی آتش در فرق القیوب تغیر و برین چونکه فرق اولور
با قوت عکشی دفع ایدر اولیت و بعضی ارباب لغت ایکنه در لاش خود سیاه
بو بختدر دیونقل ایلدی بوسیدن شعر تازه جد محبوب که لیدر اولور زنده
ظاهر اولان خط قشیه ایدر لور سیاه اولور غی جت ایلد تمس قشیه بوزنه
ایدر و بعضی قشیه لعل با قوتدر و بعضی کهر با به داغی در لور دیونقل ایلدی
و بجا داغی و لفظدر **بیت** غم و عدلت و بغایتی بر سید که از تو من او
مخور بود بجا **صاح** هم صاعی یونس معناه نقل ایلدی **بچن** **بچن** باغی
نمش **نمش** و سیمه صاعی بر دن کو کیده بر کزدن قوش ایا جه در لور بخش
و بخش معناه دیش **یید** باء عریضه کوکت افواجی **بیت** سوز و شد آتم
اما ز تیر حار ستم آنکه در لور هوازه جو بیدست نم **قوه** صاعی انجیر افاجه
در لور دیش و اولد معناه دیو سپید بهلواندن بر دیو که آیدر که رسم اندر
هلاک اولش در **فردوسی** سپید چو کولاد وار زنگ وید **همه** بهلوانان دیو سپید

نار بندازد
نوی
فردوسی

صاحب بصیرت اولان کسه **رون خوند** برقع دکتدر در زیر قانتان
 معروف و مشهور در **شاوون خشاوند** بر مکتب یادید و قوم و نفیض خویشاوند
 لفظندون مخفقد **خجند** از رزیت **خجند** منله **وی خوند** قیل که بجز
 آتیه بیدر لرید و زننه **خجند** به نفیض قریب ساین نفیض او آورد از باغ خرج
 هر و شام خوند تفصیل خوند لفظند اولش **دویشاوند خونا** اندقم و هم
 خشاوند معناسه و اور سیدر میداند و میارند و زننه

الحاق المضمونه

داون خراوند صاحب معناسه خراوند علم خراوند بال خراوند کد
 کبی هم و مال و مکتب شی دیکر اولور کاه اولور مصافی لیه سزرا اولور غور کس
 تعظیم حرا دایر و م خراوند بر لر لید هب تابع کل مذهب مکن جمیع
 شولن اشعار و ابهام قصد بیدر لر لید اعتبار ابله ما حید و لست و غزله و علم و
 کماله لیه الهی شول قور شاع و ذائع اولشدر که عمام الدانی کجای
 و تخفیف یاد و م خراوند خوند کار در لر **خجند** ولایت خجند بر مشهور
 لید بیدر و نفیض خجند معناسه دکتور دیش صحاح جم ماهی و اینه کوچی
 خجند معناسه نقل ابیدی **خجند** سکون دال ابله اوک دیکدر **اسدی**
 روان نورنده است اگر قن بود ندارد خرد مندر که تو خرد **و داخواد تاراج**
 جلا لید هسوک بهار ای آیدر که اولی فروردی ایکنشی ارد بهشت آید
 خود ادر و در و یلینیکه انتی کویدر تاراج خوند کیده اعتبار اولندی
 نمندن اوتری ابیدر و کور و دور ایدر **عمری** همیشه کاله دود از سیر خندنگ
 زبیش ساقه بهمن طلیسم خداد **ول** بودج نامه نقش بهادی بندد
 خلق تو در کارخانه خداد **شکار خندارد** اول کله در لر کایری
 اوکمنش اندک اولون اولد **خشد لغت** بهلو بیدر راضی خشد لفظند
 مخفقد **اسدی** شدم من باندر زمن بکروید زمن پاکو بیدر و خشد بیدر
رسن خشد قانع رقاعت معناسه **دشی خشد** کشتن شمع معناسه کینی
 ابوقا بیدر و فاضل مخفقد قانع اکفایتده بویه تحقیق ایشلور که خشد
 لفظند کیدر بر جری شید در کشت معناسه تقطع جشید لفظند مذکور در
 بر جریه خود را ملی خرد در عند ترکیبها ما قضا دلشدر خرد لغت بهلو
 و زرد کله الاشراق ترجمه عالم شیرازی کیان خرد بیانده بویه دشت
 مذکور خرد به خورده ددیر لر شرح مذکور دماول و جرم مسطور در خورشید

و اوایل داغی استعمال اولور سان فارسیده کشف کند و سته خورد بر لر نه که
 بویسته ظاهر در **ه** چون زجهان تایش خورشید نهان کشت بر از قیر درخ
 آسمان اما خورشیدون خراولان خراول معناسه الهی خورشید کشف ابکی
 اسمندون مکتب و طاق لازم کلور میرسته نکا ابکی معنی ترکیب یرو بیه اول
 اسم اینک بعدون خالی کله **شنو خشنود** منله **خی خشد** اورا فخر بود
 و طراف تره سی و شتابی آتی فتح خا ابله داغی روایت اولشدر **خشد**
 نفیض کشت و بعضی نسخه ده تقلید معناسه روایت اولشدر و شتابی
 صاحب تامل معناسه دیش **خود** کند و دیکدر لغت معناسه و بند
 قایم سنده استعمال اولور و اور سیدر و ادا تدر بر اسکا آخره اولاشور
 مرتبه خصوص حاله دلاله ایدر **لیغ** من خود منی رسم که پای سکت بوسه
 یارب رقیب نایاک ازیم ورا بوسید **خود** جود و بویه و عود قایم سنده
 کوشنده مبارز لو باش کید کوری ایشی که تو کفد داغی در لر معن معناسه و او
 نابدر **ملای روی** چند در اثنی نشستی هجوعود چند بهی شیخ رفتی هجوعود
ور خورد طعام و اور سیدر فرد و مرد قایم سنده مستعمل در خوردن
 لفظند صیغه ماضی و ام مصدر داغی استعمال اولور و صفا بیدی و لیدی
 معناسه داغی کلور خواص عطار منطق الطیر و ابله **بور** خورد عیاری بان
 دلخته باز باو ثاقبی بر دو کشتی بسته باز باز خورد معناسه **اسدی**
 دو بیدر دود دیو و از ماد و درج ریدند و بر دند و کشتند و خورد **ورشی**
خورشید کشتی و افتاب معناسه و اور سیدر معناسه و نفیض خورشید لفظند مذکور
و تمام خور آمد طبعه موافق و ملایم سوبیک و اور سیدر **و خور** و او دن
 صلیغ العز خواهد لفظند مخفقد **عمری** کله تو طار نیست که باز ادر داد
خور سیرغ آشیان عدم را بیدم خوش **ول** چون در کوردی کربصای
 سائل اگر خور باز دهد سیواب **وی خور** **خو خور** بکویط

نوع اوله الدال المفتوحه

داد عدل **اسدی** شد از داد و بخشش بود فیکخت که با بخشش و داد
 نیکوست تحت و کله شکایت معناسه **بخا** هر کشتی که سلطان اولان اولد
 ایدر باکم داد ابله که ایدن دادی طاندر بکا و دادن لفظند ماضی
 صیغه سیدر و مصدر **و دوسی** که از شاه دادست و بیداد نیست
 به بیداد ناد جهان داد نیست **داد** از معنای خرج ستمگر خرا داد

الرأى المضمرة

توبه اوله السّين المفتوحه

442

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

五

سید احمد علی خان

سنة ١٢٠٠
مكة

التين المكسورة

بقی سیند باغچہ یوزد لک ختم مصافحہ کہ براہ کوزا چون بخوراید
بیت دفع بین الکمال ملک ترا سوخته جیخ از جرحه سیند سایه با صبی
لعقلندہ سطور در بحر سیند از خرد دل بدان کن سیند ان کند مثله

په آن سپه اند محاج غم ماچی بادشه معانیه نقل المیدی **په پمید**
جری باشی و جری یکی اسپهبد لفظن دن مخفند رای و اسامی اسپهبد
لفظند. ذکر اولش در **فی** **سید** آق عارضه و معروضه الملاق اولو

در سپید روی و اسب سپید کهی صحاح و قوافی آنجا نه نقل آمد
 پیدی پیدی سپیدی غایتده اقلی معانیه **تای سنابند و بالی**
 نوک درک اوزرند با بلش عالی صنف و چار داق **تافن ستافند** مثله

نماون ستاوند مثله سان فارسيد، بااييله که نافي حروف تجمید و فایله
و دادایله تبادل و تواجی واردر مثلاً زبان زفان روان دیر لر را بیان
اولتد سار اسامیم فیج سیرایله ستاوند لغظند، مطور در **رڠ سوند**

مادرش چندان کلیم دید کلری اوت که پیرایگی و کوکی او نماز نمی اولور
اغا جلوه طلاسند قوریدر طیلر قاتله اکسوت دیکله موفی درخ
کسوت و غلبتی درلر و کور شجره او بوندن لغده دید کلری بوسه

نعم سینه دخی روایت او نمند در نعمی طیبی که گوشت و دینار در برابر قدر
افتیم و بدن فرقی اولمز و بعد از اوستی معنای دینی مذکور و سبیل القاد
صاحبی نوشته اند. نعمی ایله مشفق در **غالبه سغاله** طراقدن اولان قایب

فمن سجد يوزرك سجد مضاعفه **فندارم** سجدارم سجد
لقطن دن كخفدر كه نارخ جلاليد صوك قش ايبد **فدوي** سجدارم سجد
نواد خدو اي روشن روان نواد **في** سجد آق سجد مضاعف **كن** سجد

اسکند معنای نهج سجده کرده دیدگاری میبود بیت کجوی در عشق اگر
در کجوی عاشق آنجا سجده کم سجده و آغاجه داف دیو غیبی و آغاجه
کرمشنه الملاق اولور نذا شد ادبیا با قادیار ملازمت

۲ ق سندھو عمان و عراق را در بینة تقاطع خوش بونی
در مشهور ولایت اعمد

اصح وافصح فخله در سینه بن سینه بند کلدرد کد پد کلدی و کد کس
باغی دیم کلد

اثنين المضمومة

تا آن ستاوند درگاه از ریشه با بستی بوبوک خسته و چهاروان ارباب
لغت بولغتی حکایت نلش ایله روایت ایتنا و هر انا صغ و افصح کسر و
خون مخم لعد لغتی مزه دوشری بر دیرلودیش رخسار مزه ماد و

هاتی که از مرغی داغ در لوله پیلر قاشند. عرق و زنبیه دینکه مروف و در
 (جی) مرغ بید مورغون چچکی که عرق جیبار در لوله شک بدست ادا دی
 زار هاری می رود سید خون شسته رخساره را سرخ بید بیت

حدنگ فرای دنا اعمیده ز خود دلیران غلام سج بیده **روا سر داد** سفر
و بوختهای معنانه فتح سینه داغی روایت اولی در **رو سرود** ایتر که
موتله ارا مقور خشنا و غما معنانه گشتی ایوشا بقدر **سعد** عن

مهمه ابله تو بلاق دید کلوی که ادویه لردند **ع** **سند** فنی مجمله بخارا
توابعند. سرفنده. فرب آب و هوای لطیف و مرغزاری و منزه زاری بسیار
بر سرک آندرد و رای و ند بر اهلی بر او کاشیت و نور بر سندی

در لوله که دیار عربی و خواجه نصیر است اولوب پیر محمدی در و
خجده طائف دوازدهمین ولایتند فریب سفید کی لطافت آب و هوا له
و سرد و سفید حاضرمینا و تخم برورده در و اول ولایتند

از پی زره استلر **ه** بجای کان و بسفدی زره کندلی کود درین کود
جامع التوجاهی و یزدلو دکنده یا باقی این **فالو سفاد فندق**
و قزقای **و و سفود** باغ تلقاق در کلوی **نآسناد** اعلاء دهاالد

و گاه از آنکه بعد از غایت استعلا اولیاد مستولان سودی باید سودگی
 و سود ایتی زح و از لثی مغاسنه و سودن تعظفون صیغه و ماضی در
 فاعله داخلی در **ت** **سند** حرامزه نعمتی و کاف بلا نه ایله نقل ابی در

وَدَقْنِ سَوْدَمَنْدُ اُصْلُو دِيكَ اُولُو
نوع اوله الشين المحمده المفتوحة

۱. **شاد** بویوب مرغ اولاده اسم **ادورد** شادورد ای دیون ایچی
لمغ در کشت از علامت حقیقت امیدوار چون بزرگ که میشود از شادورد
اندی طوی چو ترکی مه و کردی شادورد چون او رد کاد ویلید رنبرد
شادی شادی سوخک شادی در مضایحه **شادی** کاف عجمه صنعت

بر باد و دود نمانم
چشم باد و دود نمانم

کتابخانه

ساده شاده شادمان شادمان
دوان شادان شادید شادکم
خواد شاد خود شاد خواب
دور

[illegible]

یا کز خور و یا کز شید اطلاق قندن لفظ مرکب اطلاق اکثر در پیش
 بوقدر هر چه خورشید کنش که یکی سمندن مرکب اولی لایق لازم کلور
 بر نشیم یکی اسمی ترکیبید در پیش اول نشیم اسمی تک بعد در خالی
 و کلور و بختی بوی معنای کلور که فتحه روایت اندی و بوی تر لغت
 یعنی اول قولی که صلا دهند آفتاب معنای در دینی **پرا شیراد جوال**
 قولی و کوشد سی **پرو شیرود** ولایت کیلانده بر ارماق آید

الفصل المضمومة

قربا شرباد سیل و دهی **خوشخورد** جاهد و در ناغله
 قازیب و چنگ **خور خور** شده **ختر** **خنخور** شده سایر اسمی
 شود لفظند. منظور در **شد** اولی دیگر بوسم از برادران
 کم شد آفتاب از میان انجام شد. اولی شد عریضه کی صار معنای
 اینک شد زان معنای در شد اولی یعنی فوت اولی معنای شده
 کلور به مکر که لاله بدانت میوفانی دهی که تا برادر و بجامی ز کف
 شاد. شده نکر اولی معنای استعالی کفایت طبعی در اولی کزایل
 اولی لوازشند در **مقا** **نمنا** حرکات بلا لانه اولی در **و آ شواد**
 بوی بر کلور مشهور فوشی سایر اسمی شوات لفظند. منظور در صاه
 هم صایه کمره فیه ای **و شود** شد معنای **شمی** باقت و تخلف
 اودر کم و داد خون از دل کانه آب ز رفساره هم شود

نوع اوله الصاد المفتوحة

آ صاد با قریب **صد** یوز که اید اندر مانع معنای اصله سین ایله
 صاد ایله تلفظ اولی تغلیطات عوام قیسنند در نته که سد لفظند
 بیان اولی در

نوع اوله الطاء المفتوحة

برز اولی قاتی مکر در که باله ایله او دیوار اعلی تبر در
 تا ایله اندن نجیم اولی در جیز لفظی کی که اصلی هیز در **عنری**
 هو جا که کار سازی لطف نوی وزد. در زهر مار کوزه خواص طبر زرد
 از تلخی کاهی که بدانیشی ترا بود. در شربت اوزهر کیکانت طبر زرد.

نوع اوله العين المفتوحة

آ عم صوی بر اعلی صال بیک فیه و سکونی جاز در **عمود جوامق**
 و دیگر و دایق **نکبو** **عنکبوت** اوز محک عنکبوت معنای نقل اید

بعضی معنای عظیم و بزرگ است
 و بعضی معنای کوچک و ریز است
 و بعضی معنای درخت است
 و بعضی معنای کوه است

طبر زرد شربت است بسیار شفا
 و در چشم و کوفت و کمر و کمر
 و در اسهال و کولر و کولر

بومطبی شاهد ایراد اینست **بیت** کشتن چنان ضعیف که در چشم عیب
 صد بار خانه کردم و او را خبر نبود بعضی فضلی عجب انفسار اولی
 ذکر اولان بیت دال ایله ولایت عجم مشهور و اسم با فاضله مذکور
 و مجوی لرند. دال الله منظور در دیور ولایت الجلیل عید مرز و در زان کوی نام رود و در آن موضع در شربت است

العين المضمومة

آ عود معروف بوی را فاجدر که یا قبحاق را بجه سی ظاهر اولی
 و مشهور سازد که برید دای دیور را غلبه صوفی حاضر اتند کتور که
 قالت النرج لغات لغو مأخوذة من ضرب اباب اجنة و لهذا سماه بر
 معناه بابی کینه

نوع اوله العين المفتوحة

آ غز بای اولی که عالی برورد و بیار لر را بجه کف کف بیللر سرباد
 دیور بایکتر غز در لر **لطیفی** این طاق رواق وصفه و غز. **مودی**
 نکند براری در **رزا غزاد** روستی دای یک اولی **رق و غز**
 و با کسر شجانه دکنی و اورمان معنای الفایق الخوف من الأعضاء
 و هو کبار العوج و قبل المدینة یقع الخوف لانه کاذب یثیبه
بیت چون بوسای هیکل قدر. **رق** کن بقیع و قدر **ری غزید**
 یا نوق **زی غزید** زاده ایله اولی غز که قیز در بوازه ویره لر غز
 حیفار یعنی بولغت راده لاله و زاده ایله روایت اولی در **غز**
 دختر اکاد من در مدح شاه. هست غز نیست بی شبهت غزید **غز**
 غصه لو و غشمان **غز** کثرت ایله جمع اولی نشه و باغ بود ایاق
 تازه **شمی** فیه و طر و نعت فی زری و دولت. باشند هفت بر شاه **غز**

العين المكسورة

رق و غز شجانه دکنی که فتحه دای روایت اولی در **برزا غز**
 رو سیدن طوغنی غزاد معنای

العين المضمومة

آ غز مضم دال ایله جرد و زنته باری غز در بزم معنای که غلظ
 خلط ایله در عار اسند. بوشاق اولی محله دره منعقد اولی در
 غز. در لر فیه دال الله اولی غز غز در غز که بجمیدر همان که بزم
 معنای نه کیم شد. جمعد. کرد در لر بر اجله در که کاه صله شد

روی لغت در هجاء که جنک کونده گیر لر کز اغند از دینه دلا جور
 ببر بر نشانی دیبای زرد و یورغان و قستان و صواش معناسه ده
 کلور و هصاری نوزخان معناسه ده نقل ایلی **زاکن کوا کند مثله قی کنه**
 جاکشی معناسه **شمن** وقت خزان تاباع سب و انارست و م باد دل
 دشمنش هچو انار کعبه **لاجو کلا جود** صفاق قویا جی طبق و طای
 صاغی که مجلس شرایده کم اولوب ایچین طویله دیر لر **کن کند باغیا**
 عباسی که بو سنا بخیر انوکه بنه نکه و صوغا نداشت ابردار لر و کنگ
 معناسه و مکل یعنی شله کاجی معناسه بو معناسه غیری آدنی اند
 بطور در **جلال از نر روی** قدر آن کمی کوداشت از کان نقد چند
 گشت باره باره از رخ کند **لون کلون** کاف عجمه افخه م کافله در
 بوغری **تون کلون** بر بردن بر سره ارمان کونده کلور جزی و غیری
 تنه بعضی اینه دروشی انجیر و عتاب کی تر سله در لر و بعضی
 ایله **تون کلون** کنه **کن کند** مهور اوچی ایچین ایدر که از لر
 وارر اول ایله آدک یا هواری بونیند و بیلیند کی کدوبه چکر کتور لر
تاب کنایه ترکستان خزیده بر عظیم طاع آیدر که پادشاه توران
 از سیاب ترک اول طاعک دامنه بمکون صفایدوب ایرانیله
 حکم چنک ایشدر **و دوی** بیامد جو پیش کند بر سید **بدان دان** که
 نکر کشید **بخ باد آورد** **بج باد آورد** شول دینیم و خزیمه دیر که بی
 رحمت و شفقت آله کله و اول خزینه در که خور و زری هوز بی انوشیروانک
 الله کبردی تفصیل باد آورد لغتند **کن کند** و علم موسیقی پرد **لریدن** پرد
 آیدر **کن کند** کاف عجمه مراد قوی و رخ از خولوسته به داعی در لر و غیری
 عارضه و مروضه الملاقا و نور همه دشت بذر نیمه خواسته **زکشت**
 جهان کند برداشته **کن کند** کاف عجمه کند و قون سیدی کویه آلت تامل
 یعنی دیکو معناسه **کن کند** کاف نایه عجمه کنکوصاری **ق کنه**
 چپا و برقع سیدر اوچی ایکی چقال اولور عجمه ایلر یوری باره باره
 قوبار لر **وز کوز** و بالضم کاف و زاء عجمه طوکوز لایم قوردی که طوقی
 در دارا محمد سی ظاهر اولور عجمه معناسه با براسی خور لغتند
 ادلشدر **وزی کوز** بدنه **هچ** **کن کند** سالار دهقان و اولوکی و
 و قویب ایدوب عجمه دیر و مال سلطانی هم ایدون کسه قوه عمار و غیری

بج باد آورد
 بخ باد آورد
 بک کوا کند
 بک کوا کند

بج باد آورد
 بخ باد آورد

خزیمه دارا کونید که جواهر و زر و سیم بدو سپارند دینی توان پادشاهی که در
 ملک تو عطارده دیر است و برجین کبده کله داعی در ویدرام کله در لر
 تویچی چشید کلور کسجهله ترجمان اللغة و قانون الادب صاحبی کس
 بایند کتوب و تفسیرند انکه مال سلطان بستاند و خزیمه سپارد
اسوی خداوند رزق و نایا که بود **یده** کبده و خویش ضحاک بود

المکسورة

دای گراید بچیدن معناسه **یت** شیشا تا توان شاهی که کردن نیارد
 که ضایت سرکوب **تر کرد** کاف عجمه دگر می دیگر اولور مدور معناسه و داعی
 چوره و جمع اولاق و دو قلم معناسه داعی استعمال اولور **تر کرد** کاف عجمه
 فخر ایدر کیرد لغتند **مختدر** **اسوی** زده دین کدو که دنا بود **بدره** آن گراید
 که آنا بود **ردا گو کردا** **لور** ایکی کاف عجمه رجب چوره و ایکی قات دیکر اولور
ردا با کرد باد قاف عجمه عید **زوتعه** و جتول معناسه ساوا سایی یاد
 کرد لغتند **سوردر** **رون کرد** کاف عجمه اعزده حیان اوچی و
 در کوعتی بو معناسه غیری آدنی یا لوا لغتند **سوردر** **شو کوا** کاف
 عجمه اعلام رجالدند و مشهور لر دن گوذر رک باباسیدر که منوچهر کاندلار
 پهلوان لر دن ایدی سام بی زمین باران لر دن در اجمه کس کافله در **ک کله** و غیری
 الکاف اناج حلقه و متاع اگرچه ترکیده قفل معناسه در جامع انون صایه
 و جنت حلقه سید و ولت و بدیخت معناسه ده نقل ایلی **هچ** **ک کله** کاف
 کبده معناسه **سوی** **کیسوند** کاف عجمه ساج باغی عید **زاکل** معناسه
 صحاح عجم صایه و کوزل طون معناسه ده نقل ایلی

المضمومة

دا کوا هر سه که ایله و یا ایله بیل بریند باغلر و اسکی قضا که
 یا مان اول تویب ایدوب جلال دیر لر و بولواس قضا داعی دیر لر
ر بی **کوب** **ید** سورخون چچکی شک بید معناسه **راز** که بید معنی چن
 همه کوبه بید شک ختن **تر کرد** کاف عجمه بهادر دلاور معناسه **کرد**
 کاف عجمه بر مشهور طاع در و بهادر و قوی معناسه دو کلور سروری
 شرح دیوان حافظ ده کرد کاف عجمه بر قویک اسیدر و پهلوان معناسه
 ده استعمال اولور دیر بو معناسه خواص حافظ که بویشی شاهد ایزاد
یت زینهار از آب مشرب که شیران را از آن نشه لب کودی و کردان را

بج باد آورد
 بخ باد آورد

بج باد آورد
 بخ باد آورد

نفس آرزو سه تابع اولوب گز. بوردی **توند** کسره اولوب بویک خرفات
نظا یعنی چون نور خشت بران دهی چون بوند رنگدزان. بعضی
 لونید باری یا ایله که آفرین و تاجید **کد** ضم لامه صحاح عجم صاهی ونگو
 و آرمون معانه نقل بیدی **قی** **لید** مثل بوند معانه
نوع اوله الیم العنقصة
ادرزا مادرزاد برانادن طویش اوغلان در لر انا بر قجانی که بابا دکن
اراسن مار اسفند فرس آیلرنگ بکیم طویش کوی **الون مالون** کوه
 الوند معانه سند بر طاعدر قوام الذین کلناری بویل نقل ایتم و بو
 بیتمی براد ایتم **بیت** صحاح و شست و دامن الوند و مالوند. ساجی بار باده
 و بر ریش زهد خند **اتی مانند** بگوش و نظیر معانه سابر اماسی
 آسنا لفظند. یازند **اتی مانند** زرد و شطرنج و ساز بونلو. بکوز او بون
 نکرده یکیلوب مغلوب و سار مایید در لر مات اولدی معانه
شخی خرد شطرنج دانستی باخت باشاد. و لواله تختین دستا نیند
 و ماییدن لفظند صیغه یا حیدر **لطن** چندانکه بیار است نام جان
 در جلوی بخور شید حال تو نایند. **اهقر مایه خرد** او افر جورا بانی **اهقر**
ماهی کرد چیاق بالی **مینا** کوسر مومن دیکدر **خی** **خجید** خاء
 عجله در پرتی و حرکت و سرعت کتمک معانه صحاح عجم صاهی جاوردن
 او شایوب ات قاتی بویک معانه تخصیص ایتم **مد** بطنعا تیل در
 و بوند و غیر بون اولوند **رمد** آزادیم بیان عبده کی رطل معانه
 در حد بلوند و ارمیجه **رخ** دیمز لر و مجازا شمع و بهادر معانه کلور
زی **مزید** صامانه او یونی **سراسر** احوال است **ست** **مسند** یعنی
 خازاده معانه نقل ایتمی عریده ضم بیلد خازاده معانه در فتح
 بیلد بویک یا صدق معانه **قنود** یعنی طیفه و شیخ و بویوش
 کسمه و اشقرا مطلقا خند بیلر بویک الی یا نند. اولان بو سدن او نور
 اشغه دیر لر دیش **قلمو** **مقلود** حضرت عزرائلم و بعلیل حضرت جبرئیل
 هم در دیش **مندا** اداست نسبت در آخر کلمه به لاف او لور بویک اولور
 ی بیلده دو معانه مثلا دانشمند بیللو و شمنند شکایتلر و اندوهند
 غصه لویکی لفظند و به معانه افاده ایدر ارباب لغت بویل نقل
 ایتم امانا نقل محقق دقایق الحقایق بویک کفایت ایتم در کد اول

حالت

حالت که عارضه در انده اداست توصیف مندر در نیاز مندر در مندر کی یا
 درده امور عارضه دندر اما احوال است که خلقی اولان او کاداتی آخر کلام
 کی بوند بیناده بالاده تواناده اولان الفکی **مرد** فتح هایل
 حیدر و زنده مشقید بیکلر آلت سکون هایل عریده شک حیا
 در اوغلا بختلری یا نور لر
الکسورة
دآ **مداد** مرکب حیر معانه و بیلد فار سید داغی شایع در **دی** **مد**
 شد مباد لفظند اما سیدر صاحب سبب کی **شو** **شود** عامه
 دستار معانه **یان** **بیان** **بند** قشاق و او چطور تک معانه **بانه**
بانه **قد** آورته بویل دیک اولور **یردا** **حیدر** در بونخانه کی مالطه
 در لر صحاح عجم صاهی دیوان و بکی سلا مایه و دوند معانه نقل ایتم
یرزا **میرزا** بکرزاده دیکدر میرزا معانه **رتب** **میرد** مهمله قاض
 جهودان **بر** **میرد** راز غریبه شول مجلس انده شوق و عشرت و نشاط و شوق
 اولان ارکطوسی و هندو شاه نجوای بکلند فتح یا سکون زانایله **الک**
 نقشند ازاد پس میان فرزیده می نو کشتند کار از میرد و معیار جالبید
 بانک سکونله زدن لفظند صیغه حال موافق نقل اولتم و سید القام
 صاهی و علی بویل روایت ایتم یعنی مجلس مهمانی و عزت و بها
 خانه دیش **زدوی** زمین میزدی میزدی هوانیکون برآمد میزدی در بانی
میرد راء عجله یعنی معشوق یعنی او یا ش معانه کلور دیش **یکند**
یکند کاف عجله توقار بیلر معانه
المضمومة
مد آوزانده بشیوز در ده در لر **را** **مد** کولک بیلک عریده فار سید
 داغی شایع در **رمد** سکون را ایله رحن لفظند صیغه یا حیدر او بون
 دیکدر و کلمه اتباع دندر **رمد** و **رمد** کبی **رمد** معانه یعنی یا بیلر لول
 معانه ده کلور دیش **رمد** فتح را ایله رحن افاجی آس معانه نور
 لفظند تخفیف اولتم در **ردا** **مداد** قلم آیلر بیک بیلر کونیک اول
 آیده اول کونی بیام ایدر لر و هم تاریخ زبور دن و تاریخ جلایلین بر
 آتوکه آیدر تاریخ جلایلید. اورته یای آیدر شعیقن تاریخ فرسند
 کسب اعتبار اولاد و غنی اهلان آیلر و کیرد و رایلر **زدوی** زخود
 از بروم شاد. تن جاد یا یانت مرد ادیاد. مذکور فضل صید کادتی بیلر

در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب
 از این کتاب

المضمومة
وزغني يوزغند پارساوازي وآدم آواز نه در يحي در لر
باب الوآء

وزغنی یوزغند پارساوازی و آدم آواز نه داعی در لر
با الوآء

بآ آبار قور شون رضا ص معناه نعتی اریش قور شون معناه
 نقل ایمن **آخور** صاحبی و بالقرین قاعده قور
 اوزده صفدر صولانچی و صولانچی دیک اولور صولانچی صولانچی
 معناه شایع و ذایع اولدی **لطیف** درن آخور کشت آخور که
 آخر خاکش نشد تیر تر اولکی آخور اسم مشربله صولان معناه و فکله
 آخور وصف ترکیبدر صولانچی و صولانچی معناه و اورمیدر
 سر و تر قافیه سنده استعمال اولور صولان سدری که خارج شبتان
 و دیوان حوام حافظ و متبوی مولوی در آخور وصف ترکیبدر لیجاف
 خوردنده آب دیک اولور بود اولجاق صولان دیکدر دینی آخور
 داغی بونجیلین در و آخونه بردال کتور می آخور داغی در بر بختند
 تفصیل اولوب ساوا سیب داغی آخور لغظدن کور اولمشدر وسیله
 المقاصد صاحبی و نعتی آخور قان و قار پوز معناه داغی کلور کتور
 بآ آبار صولان که نازه و تر اولو اکده اولون غیرین اولون
 ترا آبار هوتج یعنی طعام قور قوری اوتیام **بستر** آسوختی
 که بکرم قریب بر آسوخ معناه **بشو** آخور معناه زور
 قافیه سنده استعمال اولور **بکذا** آکدار چیار اولاق معناه بکی آکبر
 اولو قور بر آله صولان اولور کونجه و آک که در بر و بالقر **اسدی**
 هر کوشه زرتین بکی آکبر کلابیش و ریک مشد و غیر وسیله المقاصد
 لیجاف صولان دینی و فکله **بما** آبار صولان بکجه و آک بکی

کیمک و نه عیدیم آید سوز آید سوز
هنگام باد سرد آید سوز آید سوز
کلام صوفی

آذربایجان

آفاق افق

اینکه بگوید در هر کجای که میسر باشد
از هر کجای که میسر باشد

مصطفی نام شهر در ایران زمین
در این شهر و در این شهر
شهری که در این شهر
این شهر و این شهر

و این شهر را شهر از سبزه
و این شهر را شهر از سبزه
و این شهر را شهر از سبزه

باز این شهر را شهر از سبزه

اجته قواق اغای **سکند** اسکندر بی جمل ادینی سکندر معناسه
تصنیف اندوه او گشت در اعلام رجال در دستان یونانید. شایدا این معناسه
در و سکندر که سار تصنیف ذوالقرنین ثانی معظنه مذکور در **سکا اشکر**
بتشدید از آن معناسه هم صاهی آوچی بنی تاراج معناسه **یاد ایدر** ایدر
بیاده و در ذکر کار و تدوی و بوکی و یوراده دیگر این معناسه و دائم هیش
معناسه **اسدی** در نکات و ایدر بی نیاز بود که بدان تخت برکته باز
خود می بایران کنایه از ایدر سپاه. نایم تخت و نه تاج و نه شاد **اسدی**
چه کردید و ایدر چه جای شماسه که زمین مؤمنین که از دهانت **یدر**
ایدور در و ذکر دیگر معناسه توه عساری و دای روزگار معناسه ده
کلور بنی **ینا** این باب و بوکود دیک او نور

المضمومة

ستا استار التي بوجدهم كسر الفلم استار معناسه **ستخو انخوا**
ستخوان خوار لوری قوشی جارا سه علاه ممدنه الادب نام لغتند هاتو
نقل ایمن **بیت** های بر سر رخا از آن شرف ایدر که استخوان خورد و جاور
نیاز ایدر ساثر ارباب لغت لوری قوشه نقل ایمن **ستوار استوار**
بزرگ معناسه و ایمن کشتی امین و اتان معناسه که مقابلی خائن در
سنا خن خن کوبید که دانه مکافات دم آن بکن ندی و بی سال
بیا شمر در شیاره این نه شمر معنی باشد که در بیان تو حق می خائن ناید
خاکه و سکن استوار **ستوار استوار** ستور معناسه **ستور اسغور**
بورسوق دید کلوی کویک جانور سین مهله و شین مجمل دای حوی لغتند
صاح هم صاهی و یوز صوی دیش **سکا اسکدر** جابا راولاق و
بیک زمان اولده سلاطین هر منزله آنرو و بیکار صاقل لودی تابیر
خبری و هر لو مکتوبی علی التجیل بر مراد اولان بیه اولاشدر ملو اولیماق
بر بریل اولاشدر لودی هر یوزی کویک بید که سگر در لودی بورل و بی برده
انده حاض اولان و بر لودی استور و هر نام علی التجیل مقصود اولان بیه
دامل اولودی **عنصری** توکوی کویک انبا دایان همی دستدیر و آفتاب اسکدر
دیکر از برای استار صیت تر خسرو احم باشد استوار و ایمن معناسه دای
اولور و قوغائی در بر لودی و تدر و ترقی بر روده یار روده قطنیه
مقابله صله بر شمر لادی **سکا اسکدر** اسکدر معناسه هم صاهی خله اولان

نثری

شترغا اشتر غار دوه دکنی و دوه بیا که اوت **شت** **اشتر دوه**
جمل معناسه گیتی ابو ایوب ابو صفوان در **شتر و** **اشتر و** دوه بوکی
دیگر **شقا اشغار** بورسوق دید کلوی جانور که اسغور معناسه
شخ اشغر مثله **شغر اشغور** مثله بولغت سین مهله و شین مجمل در
لغتند **سکا اشکار** کویک کویک ساید لوی آشوب لغتند معظور در
سط اصغر تر از میزان معناسه **سطر اصغر** مثله **امیدوار** ایدر
وبا اوبار یعنی بوکل و یوزی فی الفایله ادبار معناسه نقل ایمن
ود اودر طرف طوم معناسه و دوه معناسه **اور کف** آرزو معناسه
وز اوزر صواب معناسه **هنوب** **هنوب** ایدر اوزم جوی

نوع اول الباء المفتوحة

باجدار باج آبی **اخت باخت** بولغتند اختلاف دارد بعضی
شتر دوه دیر و قدما و قصی ایمن استشهاد کویک و بعضی
دیگر و نیجه اکابر ایمن اول بابله ایراد ایدر ارباب لغتند
اکل و آخر از آن ابو منصور معیار جالی صاهی شمر خن ثوبه نقل ایدر
باختر شوق باشد و پیش اغلب شوا و غیر هم چون خادر کوبید و نشان
مشرق باشد و چون باختر کوبید مرادشان موب باشد و این بند
از کلام قدما و نسخ متفاوت تفحص بلیغ کرد فقیه بر معناسه
مشکلات و بی نام لغتند بویستی ایراد ایدر **بیت** خورشید و از رایت
صیت و مدای تو **بکرفت** تا بخادر از حد باختر **بونده** دای کلمات
اکابر فضلا و شترای تتبع ایدر و ب مشرق اولان سنده و موب کاند
نیجه آیات بولوب جمع و خرا بیدم بو شواهدن ثوبه هم اولان
مشرق و موب ده اطلاق جایز اوله و اول آیات بولورده هر کجای که آ
اعملی بیه ذکر اولور **اسدی** طوسی اشاط ساعا بیانده دبشدر
بیت سوی فا و راید بدید آفتاب **هم** آتی کند خوش طوفان **بجو آب**
خود می سپیده هوا ز باختر برید **هلا** سیه را بهامون ندید **زود**
جواز باختر سر بر آورد **زلیخا** دگر باره آدست جهره نماور و فرزند هاننا
خور **برآمد** شب از جانب باختر **و یوسف** در لیخا سنده حضرت یوسف
دگوانله چاهدن جقد و خ زمانده بویل **دگر ایدر** **نم** جو آمدن دگر ایدر
روزنده شد عالم از هر کجای که تو پنداشتی که باختر **هم** بر زدنش و فرزند

اصغر / معظور

باجدار باج آبی / باجدار باج آبی

باجدار باج آبی / باجدار باج آبی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

بشمیر کردش همه باره یار. تمی مانند آن کشور از شهر باری **ازا**
بازار آلتی و پرشیا ولان نیره دیرلر ترکیه داعی شایعده و صاوتی
 یعنی شیخه داعی بازار دیرلر **ازا** بازار باء عجمه چارق که یاغه
 کیلور و طولا ق که بالدره طولارلو پاناود معناسه پاوارد لغظندن
 مخفقد و نژیک که انکله آواور ترلر **آزب** باور زو عجمه آغو
 طاشی **ازا** بازار زو عجمه طوغاجی معناسه باری دار مشله
پاورد باء عجمه و زاء عجمه خراج آلیج یکلر **ازکدا** باز کردار طوغ
 و کینه کلیجی نغنی زاء عجمی و عجمه داعی مروی لغتدر دیشی **ازکی** باز کی
 باء عجمی و زاء عجمه ازدها قوروی **پاورد** باور زاء عجمه عشر و زاء
 آلیجی باز دار معناسه **آزه** باور آغو دغ ایدجی پاورد زو معناسه
 اصلی تنصیلی ایل پاورد زو لغظنده اولشدر **ازنیک** باوری کز او یو یجی
ازو باور زو نیتلو نغنی تکرار معناسه ده کلور **ازیا** باور باطوغاجی
 باز دار معناسه آریاب لغت بویه نقل اینشدر اما فاضل محقق
 دقایق کفایعده باز یار باغ اوکار صحیح یکلر باغبان معناسه
 اصل باغ یاردر لغت فارسیده عینله زانی برینه تبدیل ایدر لر مشله
 کریده دیر کریم ده دیرلر دیر کفایت استلردر **استا** باستار
 حشور زاید واقع اولان عبارتدر که سوزار اسنده برکنه به صام
 اولور غیر محله تلفظ ایدر اکثر بودر که هرکشی بر لفظ معناد اولور
 سوز سولورکن بی اختیار اول معناد اولور و بی معنی لغتی تلفظ ایلر
 اول لفظ باستار دیرلر همان معناسه **تحت** باوجودت از شهران
 یاستان نامدار حرف نارد بر زبان جز باستار جامع العین جاهی
 و اصطلاح و عبارت که سولینوردیشی **استا** باستار بکی باستار
 معنا **اشنه** در باء عجمه قابو او کیم بی ای **باغر**
 هو نو تری که بی آدنگ جدا شدن ظاهر اولور ترکیده اکا آورد دیرلر
 باء معناسه **اکریا** باکر یار پاکه دامن معناسه در **آلا** بالاتر
 بوجا که دیمکلر برتر معناسه **آلا** بالار اولغا ایدر که خانه نک چاق
 اورتاسه فورلر بعد اوک سقفنی آنکا و سینه ایدر لر **میت** زمین
 خانه و باغ ارز بر جدیت و عینتی عجب مدار که هست از زردش
 بالار **پانغ** از نغنی ایاق طولا غنم دیرلر دیشی **آو** باور راست کو معناسه

[illegible]

پیشداد بنیان

الحمد لله الذي جعل القرآن
موسمًا للذكر والوعظ

پاکیزہ پاکیزہ پاکیزہ پاکیزہ

۲۰۰

卷之六

همه نایب پستان غنچ ناد. هذارد و برکستان برکستانه و بایان مجند
 معنای داخل کلور اما رایه کسره حرکت و یروپ اضافت ایله استعمال اولور
 عجم بر فلان دیر ترکیبه فلان یانی دیکدر. رفتیم بر طیب که برسم علاج
 درد. چون ناله ام شنید روان در فراز کرد. بر طیب که معنای طیب یانه
 دیکدر کاه اولور اضافتی یعنی اولور یانه معنای افاده ایدر
بیت کدختر غلامی که آرنک و کنک. بر او بود چون بر نام و تنک. ظاهر
 بود که ترک معنای مذکورده استعمالی استعاره طریقه در معنای صلیبه
 سینه نک یا نکریدر نه کیم ذکر اولندی و باغ و باغچه و بوستان و بونکه
 کبی و ادایه حاصله بر دیر لر نه کیم خلاصه الفناوی صانع
 بر سوزندن اکلانور نزل انگوم یعنی بر باغ و بر زمین **بیت**
 درین باغ از گل سرخ و گل زرد. پشما فی ثورده آنکس که بر خورد. خصل
 تنجه بر دیور. که پیوسته نه از کوه دیکدرست. که با ما از یک شاخ و از
 یک برست. میوه ایله بار که در یک فخری وارد در میوه خاصه در آدمی
 پیدا کی پیشه دیر لر که اگر عرب فاکه در بار مطلقا اما جده نشان
 پیشه دیر لر که آدمی بیکه قابل اولسون که که اولسون بر باغ
 در ترک اخراج پیشه شمولی اولدوغنه فرد و سینه که کللی شاهد در
درختی که شیرین بود بار او. نکرده کسی کرد آزار او. و کوزا که شیرین
 نباشد برش. زیبا اندر آردا که سرش. و بر ایله بار که فخری شاعر هاهر مذکور
 بو شعر مشهور ندن معلوم اولور **درختی** که تلخت او را سرش
 کز شد در نشانی بیاع بهشت. و در شجوهی خلش به کام آب. به بیج انگین
 ریزی و شیریناب. سر انجام کوه بر بار آورد. همان میوه تلخ بار آورد. و
 بر خورد علی معنای او زرد دیکدر زبان دیر لر جان او زرد دیکدر اولور
 و بر معاده اسم داخل استعمال اولور نیت کیم حافظ شیرازی دیشدر
درختی بر کیم نه ناز. بر کیم این دلق ازرق قام را. نازیم نقد
 نده در و نصیب معنای ده کلور **شرف** زین خزان آنکس خورد بر کومام
 لاردم با نشان بود چون بار دم. و بر در لفظان صیغه امر و بعضی کیسدر
 صفت داخل استعمال اولور دیر کبی و کاه اولور که فعلی مصدر اولور
 همان تحسین لفظا چون کلور و قرار کاه معنای در کشیده و کاه وطن
 دیر لر ترکیبه بر دیر لر متوطه بر بود بر خورد **درختی** بر کیم بنزدیک افراست


کاه اولور که
 درختی
 درختی

نه آرام جیم برین برین خواب. و ز بر که یوقارو معنای در زراستی
 حذرا یروپ بر دیر لر کاه اولور که بونقدیر چه بر ز معنای ده
 استعمال اولور **جای** چپ و راست پیش و پس و ز و بر. زنجیری بتدی
 بر سر بر. معراج صافی فقط معنای کلور نه که شیخ سعدی که
 بویتند **بیت** عاشقان کشتان معشوقند. بر نیاید ز کشتان آواز.
 بر نیاید ده اولان بر ای قطعا نیاید دیکدر دیش **درختی** بر نشان
 بر چوبید. روی بر کشته و در نا امید. **ادبی** هم بر کشتی که کوه سوری
 چنین داد لر ز سخن را قوی. **بر** باغچه و بونکه مطلقا در ده معنای نه
 اولور ضلایط باشد بر کوه دیر لر و او شکسته و نا جک یوقارو قیوریل
 و قنات و یوک و یوک و بریدن لفظان صیغه امر و وصف ترکیبدر
 یعنی بر باغله اولان ساهده دیر لر دیش **بر** بر استعاره معنای
بر بر استعاره معنای و یوقارو کتور و قالدر دیکدر **بر** بر
 باش تراش ایدیمی ترکیبه داخل مستعمل در بر مکتب آیدر که کوز لر یوق
 اولور و یوقارو دین یوقارو طشده معنای و انکه استنه و کاه و کاه دیکدر
 اولور **بر** بر یوقارو دیکدر اسم تفضیل صیغه مصدر اعلام معنای
درختی بر تر. بر او اوقی و اوق بلک **درختی** بر خورد و او رسمی ایله سرور
 قافیه سند. نصیب معنای که بر خورد از نصیب او دیکدر اولور **بر خورد** و او
 منصور و معثور قافیه سند او رفاق شریک و انا از معنای **شرف**
 همه تا جود آیین سور و ماتم یاید. مخالفان ترامت و شمار سور. زمک
 و صحنه وانی و طشت بر خورد. که از نشان جهان نیست شاد و بر خورد
درختی بر خورد از نصیب او و کشتی معنای و او رسمی و او رسمی ایله
 داخل استعمال اولور **بر** بر اصلش و یوقارو طوت و کتور دیکدر
 اولور و بر در لفظان اسم فاعل در ایلمی دیکدر قیاس اولوریدی
 که بر دار داخل معنای اولوریدی کن مستقبله با مفتوح قلندی
درختی بر در دار طوق طوقی **درختی** بر در دار طوق طوقی
 کس بر در. بر ییجی معنای **درختی** بر در کتور بادن مکن را و مکن نک
 و کاه عجب که کجی حارث معنای **بیت** کار خالدر جمع می شود کن تمام
 کانی یکی جلا هکیم داند کس بر زری کریم **درختی** بر در کتور دیکدر
درختی بر زری کتور مثله **درختی** بر زری کتور **درختی** بر زری کتور

درختی
 درختی
 درختی

ل
ذكاو
ق
جاءه
قداح
ابني
درد
ابني
ديروا
باره
التلا
الايوم
ورقيب
نفي
أبو
ياسيني
وماذا
قلبي
جميع
ونكي

ق تیراوق که آثار لوشاب معنانه و قرار او بینکاد که زمان
 جاهلیتند لعب قمار که نمایند اعتباری واریش و اولاد و تیراوق
 قلاح در لرایش اندرون بدینک نصیب معین اولوب اوچینکاد
 اینی نصیبی اولانلر که اوکنه قلا اینجه توأم اوچینه رقیب
 در دنجبه جلس بشنجه نایض الفجده شیل بدینجه معنی در لرایش
 اینی نصیبی اولانلر که اوکنه بیغ انجی نه بیغ اوچینه و غدا
 در لرایش بعده بشیاید برعیری صانوق آلوب و بوغاز لوب اولد
 باره ایدوب و اولاد و تیرکه اوز لر یه اسامین یازوب پرا اذار
 التله قور لرایش بعده و کنی ارادت نکورن بریا اینی مهم خارج
 ایدوب تیرده یازیلان نصیبند کوره حق آلور لرایش مثلا اگر قلا
 و رقیب تیری نصیب اولد درت قسم آلورایش اگر توأم رقیب چینه
 بشی حق الورشی اگر رقیب ایلد معنی چینه اون سهیام آلورشی
 اگر بیغ یا هود منیع یا خود و غدا چینه شد آلورب بعیرک
 ساسی باقیام اندن آلور لرایش ارح القیر یو بیتند **ه**
 و ما ذرفت عیناک الا لتقری بسفینک فی اعشار قلب منقل
 قلبی جزور منابه سنده قلوب ساین دن رقیب ایلد معنی اراد ایلد
 جمیع قلبی مشوفینکد لاسین قصدا یمتدر و بیرونکده دو گری
 کنی در کنه و او قلعه و سقف طایفه قونیلان اوزون و یونون
 غاصه و سائر بولک کیلر اطلاق اولوب منکنه دو کونه تیر عصارا
 و در کنه تیر کنشی و او قلعه و تیر نان و سقف خانه در کنه تیر خانه دیر
 تیره دید کلای قوشکاد دیر که عجمه سفین دیر لرایش او گیک مقداری
 ولوب عراق ملکتنده چوق اولور و نصیب معنانه کلور و عطار
 در خدی **بیت** نیزه که بر چرخ سرازاخته تیر فک خانه زنی ساخته بهلری
 و زاد شلم در طبع جورا هو ایدر طبع سنده فاکیدد و عطار د هو جرد
 دی بیدی اکلور و سایر یلدر لوب معین طبیعت بو قدر مختصر مدکو
 لمدکو و مؤث ایلد مؤث معادلیم سعد کس ایلد محسن در لکه



کتابخانه عمومی
شعبه کتب خطی
موزه و کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران

نقل ایلمش
نَد تندر کوک کورنگ دعد معناسه **اسدی** دل کوس کینه تندر آوار
 سرتیغ بایرق ایبارشد **نور تندر** هله **شمخه** چو یایا دتو
 باشد غم نباشد **شب تاریک** و ابر و برق و تندر و **و بولوت** سحاب
 معناسه **وانک** **توانکر** کاف عجیله بای غنی معناسه و قایما معناسه
و ب **تور** قوش و **تور و** **تور** طول عورت و آغ و معنوق در
 حق طواشی نیت هم اکنون زمغز نوای نیم توره کم کرک را بدین دشت
سور **کپی** تو که با من شوی هم زبان **که** ترخیل مردانی و تر زنان
 و قایمان و قاب و قاجاق و با لوده و خوش مزیم دیر کله طعم معناسه
 ده کلور که قایما غله پیشور در لر و فرید و نکه او غلی آد بدر **عاقاب**
 زبان خوار ز من وجه معاشه دیر لر و ترکد غلام معناسه
نوع اوله الجیم المفتوحه
آد جادر خیمه معناسه که ترکیده داخلی مستطیل و عورت لوله ادر زبیر
 بودند کله بی **او کوغ میرزا** غلامبار د نیم من ندرام این مذهب

و ملاذ دیولو و مودر دزیر

نا چنار صادر و قواق اعجابی **نیو چنیور** طوری راست و مستقیم
 معنای **اندی** رها نند روز شمار از کداز دهنده بیول چنیور
 جوار **فردوسی** ندانی که انکیرت است و شمار همدون بیول چنیور
 کداز **آناو جهان آور** بجايت عام و فاضل و بهادر **ماندا**
جهاندار اولو باد شاه او صافند در معنای جهان صاف و بیخ در اهل
 جهانی رعایت و حمایت ایتد کوری اعتباری ایل اولو باد شاهلره الله
 اولور **نه** باری اولور سه جهاندارینک جهاندارینک اولور از نه
 سده جهاندارینک جهاندارده کی دارد اشتدن اسم فاعل در کدور
 بیتد دارا و کدور بید معنای **اؤذر هانده جهاندار** و خدای
 تعالی **فردوس** نوشته مکرر رسم دیکوست زمانه بدست جهاندار است
هانکی جهانگیر مثل عام طو توجی معنای **قو چهریم** عجله صور
 فتح ایلدای روایت اولمندر و بکیز و یوز سار تفعیلی **چهریم** عجله
 بیان اولمندر افع کدور در چهره فایده سده استعمال اولور نه کیم
 اسدی طوسینک بویشتدن ظاهر **چهریم** بوسید بسیار و بوسید
چهریم نوازید و هر کونه افرود چهر **وی چهریم** عجله یوز کلو نجیم و
 بیکین غالب معنای **اندی** نشسته بر آهو عقاب دیر چور اسب
 کوردی بناورد چهر **چهریم** داخلی بخنددر محاج بم صامی و لایق معنای
 نقل ایلدای **چهریم** محاج بم صامی قات محاج معنای **تو**
چهریم کوردی چهریم معنای بولغت با عجله و یا ایلدای **کاو**
 حوزن تاجید در ویدر **نیو چنیور** مثل و یوز معنای **نیو چنیور**
 طوری مستقیم و راست معنای بولغت میدن مکرر یا ایلدای که آخر حرف
 تاجید در بولغت و هم میدن مکرر بولغت یا ایلدای داخلی ویدر
 اعتدال **اندی** سوی چنیور یل که چون تیغ تیز کداز سده هم نام هم
 رستخیز **فردوس** سید روز خیزد ز شرم کناه سوی چنیور یل نباشد
 راه **المضمومه**
ناو جناور اقلیم خشنده بر شهر آیدر **غند جنددر** چکندر دیک
فایده اگر چکندر ضویندن و مقدار شراب دوزک را یکی ساعتدن ملک
 بکه اولور اگر سوکبه دوزک لوثر ایلدای **باجار** اصلی لغت یلیدر
 قاموده الجار یوم الدنای دینی **لنا جلا** رکنار لغتدن سوبدر

کدابی

ندابی چند بادستو قند ز طشای دیر کوری مشهور نافع دار و **ا**
چوار دستور معنای **دب یا چوب بار** بزوغ لیغ در چوب بار
 داخلی در محاج بم صامی قیزاق معنای نقل ایلدای **وبخرا چوب**
خوار اعاج قوردی و اور سیدر کوار کوار فایده سده استعمال اولور
ویکا جویبار ارماق کناری **ویوج جوی** و بی عطار سیکه
 را جده ماخ در نیکو چور **طائر** و از لا پرواکی از جوی در جاست
وبشیا چوبشیا صبان اونی
نوع اوله الحاء المفتوحة
 حق بود که لبار فارسیده حاد همه کل اولر که استعمال اولور زبان عربی
 و یا غیره لدون مقولدر و یا تحریفات عوام قیاسند در لک بعضی لغات
 حاد همه ایلدای شایع اولماین لازم اولدی تره و نقل اولد **بصر**
 براجق رنگ یلیدر فارسیده ده شایع در و فاضل انشده معنای
لر قور آوران اندازه کردن معنای **صی صیر** فارسیده و عربیده و ترکده
 مستعملدر **بدر صیر** عربیده آوران آدرند در قورده صاری شتر
 مرغ معنای نقل ایلدای
نوع اوله الحاء المفتوحة
آخار دکن شوه معنای **کلی** خارارین باغ که چید **ار او خاراو**
 دکن بیر **ارقا خارار** جفتشمن و دغده و تاسه لحن و بی آرام معنای
جام از خار خار عشق بودرسنه دادم خار **هده** شکفته بر رخ زان
 خارها کزارها **بیت** یار رفت از چشم و در دل خار طار او ماند و بکر
 مدد داغ حوت یا کاراد باند **خار و بار** **فردوس** اگر صبر یزاکم بر کداز
 شود خار و بار هم زود کاست خبر یافت از معرفت جام کار **کوا** انجا توان
 یافت خار و بار **اشننا خاشنار** برینغ بو بوکا و کدور ترکیه
 قیل قویق و سوفد دیرر چلیمن بودر که مارکی دیر کوری قوشدر دیش
اکا خاکار طبعه قارتمش سده **اکت خاکتر** کل زما دشتا
اکشو خاکشور طهراق فارشدور بچی **خاشار** **وردی** شد برک
 استا خاشار **رو** ایدر اندران رزار **آو خاور** سوب نه کیم آمد
 طوسی اثرات سامات بیانده یوریدر **ه** سوی خاور آید برید آفتاب
 هم آتی کند جوش طوفان هم آب **شوق** کو کیم دفته و ییاده کشته بولیدد و د

خاور
 خاور
 خاور

قور قلی دیکله

قور قلی دیکله و دم هر نه نکر اخزند و اوجنده بر نیل استعاره
 استعمال اولور **اسدی** سپه را بود پیشرو در ستیزه بود باز دمدار
 کاه کوز و پهلوان سردارک وصفنده دینلدر **بناد و بناور** شد
 قور قلی دیکله **نیادا** **نیادار** مانلو غنی معنانه و **بیکر** دویک
 جور ایلدی و برج هوزا بر داغی دیر لر **ست** تانید یا بر سر ایوان قدر
 آفتاب دست محکم در کپند و بیکر میکند **نجه** ایا شهر یاری که از
 خدمت کر بست در آستانه دویک **جوزا** که طبعی هوا شیر عطار د
 بیلد و زنه منسوبدر و ایکی یوزلو **نالتنه** داغی دیر لر **و چا دو چار**
 ناکاه متشقق و بولغنی **جای** باهره دو چار افقی کام دو جهان یاید
 شهاب که بکشت آلی از خانه بدر بنهان **و دوز** خیر است که
 عاتق تحریف اید و چپ از دیر لر اکثر ابرشیم کلام لوند استعمال اولور
 در دیر لر نه استعمال اولور و بولغنی بکوزنه و ارایسه **و ده**
دو دکدار کاننکه خان چغنی پیری **و دور** ابراق بعید معنانه
و رادو **دورادور** قاتی ابراق دیکله **و راند** **دورالدر**
 در یک عین معنانه **و زیندا** **دوریندار** اکنه سی اولان بوجک
 و صوخر مسک زاء غنی و زاء عجیله روی لغتند **و سقا** **دوشار**
 دوست و دیتی بویکی معنانه دوستدار لغتند **و سقا**
دوستدار مثلد **و سی دور** یولاف که حبوب چسنددر **و سکر**
دو سکر صوابیچی

دور

دوستدار

دور

نوع اوله الراء المفتوحة

است **لاست** تر طوطی غردق دیکه اولور **استا** **لاست کار** صالح و د
 و استاد که **استا** **لاست کار** معنانه **حافظ** غلام سراج حافظ
 بدان رسید که جرخ نوای زهره و را شکوی هشت ازیاد **ازدا**
ازدار سز کز لا بچی **بت** کوزبان تور از دارستی تیغ را با سوت چه
 کارستی **آه آو** **زاده آو** بویکی **آه** **راهبر** قولادور بول
 کوستیچی دلیل معنانه سائر اسامی راهبر لغتند اولدر کاه
 آمنا و بنصرت که تو کم کرده طریق نجات ز پروری بزکان مکره راهبر
 و ای **آه** **راهبر** وسیله صاهی قائل معنانه نقل اینتی معنی غافل
 ایکی بر کسند یولن اوروب با غلبه و ولدورن کشتی به دیر لر دیش

فانک

فانک معنانه و بول بکیمی معنانه ده کلور زیرا لفظ دارا و اخر کلام ده
 افاده صفت و ضبط ایدر چهار دار و تا جدار کی ارباب لغت بر معنانه
 ذکر اتمات **اهکدا** **راهکدار** بولاد و غای خزه حصاری و غنی و
 بویکی معنانه ده کلور دیش **اهکدا** **راهکدار** **اهو** **راهوار**
 یورنه یورینک آت ارباب لغت بولم یارشلو اما حقیقتند راهوار است
 او صافنددر معنانه بولم یاردر دیکلر لسان فارسیله و ارماسبت و لیا
 معنانه افاده ایلر ترکیده اول معنانه برادر ایلد تغییر ایلدر و اولغند
 تقیض اولور **خنگ** **دشکر** خنیاگر معنانه **زانکو** **زانکور** صحیح
 غم صاهی ژر بر معنانه نقل ایلدی **زب** **زرب** باغ بذا بچی که ترکیده
 خرد دیر لر **زنگ** **دشکار** قورنش نجات اهلی معنانه **شکور** **شکور**
 خود معنانه **شکر** **شکر** کاف عجیله کونیور شک کیر لغتند
 محققدر **فتا** **رفقار** یوریش معنانه اسم مصدر در و کیدیش و معنی
 ارباب لغت اشکون سیتار معنانه ده نقل استار **فوت** **رفو** **فوت**
 یما بچی و کوز بهیچی که دیشی دلوکی کوزر عریبه رقاء معنانه
عج **رجبر** کب و کار ده دنج و آنکر چکی کسند ترکیده ده متغله
خو **رجور** زنجار و خسته و زحمتی معنانه و کنایه ایلد مختل اولور
 که ترکیده غلط ایدر **رجبر** **هت** **رجبر** قولادور راهبر لغتند
 تخفیف دیشدر **هکدا** **راهکدار** بولاد و غای راهکدار معنانه
 و بویکی معنی و قولادور کیش ظاهر بود که راهکدار هم اولدور
 در عرب بلوغ و بلوغ و بر کما دیر فیل و زنه **هکدا** **راهکدار** مثلد
هوا **رهوار** یورنه و اشکون آت راهوار لغتند تخفیف دیشدر
 سایر تقیض آنده مذکوردر **هو** **رهوار** معنی بولم نقل ایدر که رفاه
 آنده دائم قاریغار آدم علیه السلام جنتدن آنده اندی آدم بنیدن غنی
 علیه السلام اکا جیح که چغنی دیکله و بویکی قولادور معنانه داغی
 کلور دیش

المکسوره

کابا **رکابدر** اوزنکی طبعی یکلر **پی** **رکار** هم عجیله رطل
 که باقدن و باد بخاندن و شغالو و اما و سایر بونک کبیلد و غافل
 و سکر ایلد بولر تو بیادوب و بصارد بولر و ترشید داغی
 اولور **ختم** **ک** **ریخته** **ک** فلا بون و قورن و سایر بونک بولر

دو کد اشیائیان که
المضمونه
خا رخا حبیبی نوید و ذکر می یکنقدر زیرا که لغظ دار هراسم
 آخرین اولی ثور انرا که کثرند دلالت ایدر کلار و لاله زار کی و اف
 خاکلان اسماره اولاشنه زاسینه قلب اولور رخا رخا رخا
 کی بر کشید یکنانک چون لغظدن مراد یوکلکی و دیگر میلکی در دین
 نقل الی یوب بعد اربا بساغب اکا تابع اولوب بودم اوزر. یازر
 صماح هم صامی نوز و یکنر معناسند. نقل الی یوب اما فاضل محقق دقا
 اکفا بقوله یوبله تحقیق ایدر لکه رخا لفظ رکبدر رخا ابله ساردی
 ساد کله دینه معناسند در بودم اوزر رخا رخا لفظ یوقار و لفظ
 اولور ساد که تفصیل اشیا الله مخلذ. ذکر اولور **وداو و داو** و **داو** و **داو**
 رود آورد معناسند **سقا رستار** و **رستار** و **رستار** و **رستار** و **رستار** و **رستار**
بیت نباشی کوردل یا را جور ستار. دله خود را هر کاری در ستار **وزکا**
روزگار جهان و زمان کاف عجبم استعمال اولور ترکیب توصیفی فییندند
وزکا روزگار روزگار لغظدن مخففدر **بیت** نبود میل جوانان میبیرا
 بزور عاشق هنر ساخت روزگمار **وزکا روزگار** کوندز کوندز کوندز
 انشی معناسند **اسدی** یکی گفت گای ابله روزگور همی ستیا جوعه سانی
وزده دارا روز دارا و روح طی بیجی صام معناسند **وتتا روتار**
 کویلی **وتتا روتار** و **وتتا روتار** و **وتتا روتار** و **وتتا روتار** و **وتتا روتار**
 یومضاه در فقر انجی و چراجی و اکا بکوز اهل صاعده در لر **وگا روزگار**
 منله **کابی** محکم از محفل ایات روشن هرگز ساخت زامن واد
 روزگار آینه
نوی اوله الرأ المضمونه
اجسو زاجور اوغلان طو غزان عورت دیرنگی که انده جمع اولور
 بیکه بنینور در طعام الولاده معناسند **آجو زاجور** منله **آجو زاجور**
 هراده ولاد زنا معناسند **آزار** ارباب لغت انگلیسی قالان معناسند
 وایکلا و نام معناسند و لایم و باطل و اوزنکر و هوسنه نکر منشأ و اصله
 دیور وادانت اسم مکاندر بر اسمک آفره اولاشور اولورده جوق اولور
 دلالت ایدر دیونقل ابتشار در اما فاضل محقق دقایق کما بقوله یوبله
 اختصار و ذکر اشیان فارسیه شول معنادن عبارتدر که ذکر دله اندن

روزگار و غنی
 زاجور و غنی
 زاجور و غنی

کاد آخر کله به یک الحاق ایتمکله تعبیر ایدر مثلا ترک انکله دیر غم کنت
 زارد بر سبزه زار بنفشه زار من زار که معنای سبزه کله بنفشه کله
 معنی کله دیکلدر کاد اولور معنای مذکور دن تعبیر. آخر کله به لای الحاق
 ایدر مثلا نوک طوز لای دیر غم نگر ایدر و سوره زار جور قلن ددای
 یونک امثالی بنفشه زار بنفشه لای شست زار بنفشه لای نخل زار باختن
 کی و دایم زار زار ایدر یونک مشتق رام فاعلدر زار بنفشه ایدر معنی
استر زاستر اولور یکا رقدن دیکل اولور مثلا رکشی بر پرده اوزر
 اوله اولادادین قانی اولی یکا رقدن اولور دیکل مراد ایستار یکا
 از اینجا برینور و رانسور بنشین دیر لر زاستر زانسور لغظدن
 مخففدر **تمش** بنشین آفتاب پهنای قدر شاه. برضی برید و گفت که
 ایجن زاستر. جامع الرضی صام و برید اولور و مقلد دیش **بوشکور**
 ستاده بدیدم بدیدم زمی بدلا زاستر اندم از قومی **آغا زای** راه
 بجهله قورضن حوصله معناسند **تمش** دایم از چینهای آفتابی. برین
 مرغ آذرا زای. بصلر قوش قوشای دیون تخصیص اتمش **آو زاور**
 او د زهر و حال معناسند **تمش** آنکه بود خلاف فرمانی. انجم و آقا را
 زاور و سپاه را بکوبند **اولی زاول** یعنی معنی زالی پیر و پادشاه
 کیدر دیش **ایک زایک** کاف عجبم طو غز بیجی معناسند **ب زو** و **ب زو**
 معناسند کوفلو کشید زبردست دیکلوی آلردن الی اوستون اولور
 اولوریدر **بیت** ای زبردست زبردست آزار. کوم تکی باند این بازار
 یوقار و طبع ایغ که اوستند اولور و غلظت اوزر لب زبرین
 دیر لر و یوبکه یوقار و معناسند ده استعمال اولور **ست** من از
 حای طهاری چه خواهم. که افتد از زبرد دیدن کلام. کاد اولور
 دیکل زاستی هدف ایدوب بر دیر لر و لایه معنای و کور اولور
 چپ و راست پیش و پس و زیر و بر. زلیمای بت روی بدوسیر
 زبردنگنه معناسند استعمال اولور و معنی معناسند ده کلور از بر
 لغظدن محقق اولور **امدی** یکی در طالع بد برهیز که بودش
 همه راد در یازر **بک زیکو** اوغلا بخند و یوندر که آورد زینبیل
 اید شینر و بفتک و بایورم ابله اوزر لر بولفت زادن ملک با ابله
 دایم که آخر عروفتانچیدر و یور و کافک فتنه پروز و شتر قایدند

روزگار و غنی
 زاجور و غنی
 زاجور و غنی

داخل استعمال اول نور کافک تخفیف ابله استعمال اول نور **بطح** کولاف
 زندقه دهان گردن برانیا **از دست** حوادث زکوة قسمت اوفاد
 و تشدید دایمی چای زرد **مخبر** کوفی که منم متر باز آمدنها **پس**
 خورد ثانی متر باز از زمر **تو زبور** کتب منزله دن بیدر حضرت
 داود علیه السلام نازل اول شد در انده باشقه شریعت و حکم یوقدر
 تمجید و تحجید حق جل و علا در و حکم و نصایح در توریه حکم از زمین در
زر التون ذهب معنانه و پیر معنانه **بیت** هی نوینها آید و پیر
 ناده جهان گاه برنا شود گاه زر **شیخ** **راجه** **الدین** ابو عبد الله
 الحبی بن یوسف بن ابی الشری دم معادلک مایه اولی اولان تفاد
 علی الترتیب در ابله پیر میخانه بیان ایلدی اولان التون آخر الحبی
 ذکر ایدوب بعد کوشی بعد زبغی بعد قوروشی بعد باری
 بعد دوری بعد قلات اولیت بود **سست**
 در فقص زبغ اقب مع خفت قوع مع استوعا لم وزن اکل
 مختلف کله دن اول و اول و معدن اول و اول اولانی مراد ایدوب
 و باغ و فخری مثاقیل عدد در جل کبیر صاب اوزر اشارت ایلد
 مثلاً در لغظله دالان ذهب مراد ایدوب حساب جلده ایکی
 یوز در مثقال اشارت ایدی و فقص لغظله فادن فقه قصد ایدوب
ق و ص که یوز طغان در مثقال اشارت ایدوب کنی و کور عراد
 التوندون اون مقال ناقص اولدو معنی بیان ایلدی و زبغ لغظله
ز زیقه اشارت اولوب **ب** و **ق** و **و** که یوز فرق ایکدر التوندون
 زبغ الی کز مثقال ناقص اولوب کثردن و کز مثقال ناقص
 اولوز و سایر دایمی که قیاس اولد **ع** مع استوی هم وزن اکل
 مختلف دیر و کندن تفاد و تری عیان اولدی و ابونصر واهی بی
 باید بوقطعه اشارت ایلد **قطعه**
 زرویی جبه و هفتاد و یکدم سیم **جل و شغاست** زار زری و هشت ثمان
 تو جده یثنی بیدرم **زبور** و نه اندرم **نیلان** اولوز کور
 ذهب صد است و سرب جل نه آهن جل
 التوندون یوز درم **توز** و نه **توز** و نه **توز** و نه **توز** و نه
 برنج و بشی چهل و پنج و نقره پنجاه و چار
 برنج و باقره و نه بنی درم **کشد** الی در درم **م**

قطعه

قطعه نه فیله مستوی اجم را چون برکشی
 اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه
 زر کن **زبغ** الم **آسرب** دهن **آرز** اصل **مخبر** کوفی که منم متر باز آمدنها
 قطعه ند **آهن** یکی **مش** و **شبه** مه **صقر** ماه
 و رستم جهانگیر که بابای زاله دیرلو که انا سندن بابی و قانی
 و کربکی آن طو غد و غندن او نری **نم** تاکه کیتی زکودنی خور
 کاه باشد جوان کاهی زر **رستم** محمد زالی سان بادا **بنده** در
 تو از بی زر **ره** حصاری آقام **دد** زر اطلاق اولوز دیش **زری**
زرد پور قوله آت **زردی** **زرد پور** یونته قوشی **ردی** **زردی**
 منله یونته قوشی صعو معنانه ساراسابی خور در لغظله
 مطور در نعتی آتشی پرستند دایم اطلاق اولوز دیش **زرنه**
زور **زرنه** **زور** هر نه کن معنانه **رگ** **زور** فوجی صایغ معنانه
ری **زور** صاری غاج دیرلو براغاج در بعضی زر **چو** پور دیرلو
 نم **زری** و طوسی بر صار و اولوز دیرلو حق بود که جمعه اطلاق
 اولوز **عنوی** دل و دایم تور کور غیری **سرو** لاله کنار کرد زریر
اسدی **هه** سینه **کوه** بید و خدنگ **یکی** بیش کردش زریر و زرنگ
 و صا ریاق یعنی یوقان غللی و معلوله دایم اطلاق اولوز **غنا**
زغار زاعی بید غنی مجید شغاست و صورت داریسی الکی بوجها
 منله دایم و دیر و مطلقا داری الکی و کور هم معنانه و استازی
 و بانک و نوه معنانه **زغار** زاع مجید **زنگ** بایر معنانه و کف که
 مثلاً بر نکین بیدر اوزرند ظاهرا و لور لیریشل صورت باطل و بر
 یاش کوبک اوزرند کف طونار و بانک و نوه **نم** **جهان** **زغار**
 تو معور و اینست جهان **که** برینا بد هو کوز دهم **خانه** **زغار** **روکی**
 نثا ز زر من فرسوده کردی **زبغ** دایم برایان بر زغارا
 حلی بوجهم نقل ادر اما نعتی و صغاح هم صاعی شغاست و دارو
 الکی و کور و اینست آدازی و بانک و نوه معنانه اولان لری لایم
 یازوب زنگ و برنج و داری الکی و کور و بانک و نوه معنانه لری زار
 مجید دایم و دیر لغظله دیش **زغیر** عین هم ایلد و عین مجید کف
 که ابلک اکبر لر **زغیر** **زغیر** شیکله دید کلری اوست که طیار قاتله **زغیر**

یوز درم

زنجیر کتان عین بجهله و عین ممله ایلد مروی لغت در **ز** زاء
 عربیه چکده و طو لک صلیع معنانه و یقار و دیکلار و زب و زخ و زطر
 دیر لرتان فاد سیده و اول با وفا دانسته توانی و تبادل وار در محاج
 غم صامی و چوک دیش و زاء عجیل ده چکده و طو لک معنانه نقل این
زکوری زاء و کاف عجیل و زفت و دون هت معنانه و بالضم
زور توان کریمی و شاه دلاوری که بود به بندگی توستم صیان و
 زکور **ز** زاء و بالضم تذکره که انکه بالحق و کرج و غیره
 طاش لرو و گون زنیذ معنانه آورو و یکر قافیه **زور**
 چنان زرفشان بود و غیره نشان که درونی زرنید زنجیر نشان **زنجی**
 میکده خاکخانه و خصصه فعله و کین بتوره و زنجیر و گون معنانه
 سار آدلی زنیذ لفظه مسطور در محاج غم صامی زاء غمی و نون در
 مکمل با ایلد افر و ف تاجید و نقل ایلدی **زنجیر** اسم عام در جمع
 ایلدی اطلاق اولیور و یلدر **زنجور** صفتور و دیکلری مشور
 ساز **زنجور** زنجیر معنانه **زنجیر** بر قیشک عایتده شدی **زنجی**
زنجیر مروف درون قید در که ترکیده داغی استعمال اولیور **زنگار**
 فامی زنگار دیکلری و باین صدام معنانه محاج غم صامی زاء و کاف
 عجیل تصحیح ایلدی و طبعی زاء عربیه **زنگار** کاف عجیل و راقلم در
 اسدی طبعی و زار هندی که عجیب و غریب زنجیر و بیان ایلدی و یکر
 شویله روایت ایلدی که زنگار دیکلری بر یکر در که جمله طاش و قیاد
 اصلا اکین و غله اولمز دیکلر اچنده اکا قریب بر کونکه یوله بر
 طاع و اردر اول طاعده در لودر لور اگینار و غنار وینار اولور زنگار
 خلق بیلده بیر کتله و اردر بر یلین ارفق لری اول طاعین اولور
زوار زندان اهلشک خدمتکاری **زنجی** بقیع سنجی شنجی را
 نویدست خلاص اسیر چاه غنارا ایدتست زوار **زوار** و **زوار**
 زاء معجم جوسیلر که بر اولو کوندریک آیدد و معظم و بقیع اما ملر نکلا ایلد
 که اندک معتبر مغلری بود **زنجی** زمین اهتفام او در اسلام عجب
 بود دایان زوار **زوار** و **زوار** و **زوار** و **زوار** و **زوار** و **زوار**
زور زور و زور معنانه **زهار** قشیق عانه معنانه **زهر**
 آغوشم معنانه و یکره چچک معنانه **زیتار** زیتک ثقی

زنجیر
 زنجور
 زنجار
 زنجار
 زنجار

در و از احق حادیت دارد اگر حق قایم ادب بشود لایکلی حد
 حاد اولور اگر با حق قایم اچنده قوی لجه قایمات لرحضیف فعله
 ایلر بلکه داغی یکه اولور اگر شراب ایلد بشود لایکلی شراب و با
 ایلد بشود لایکلی بیان دیشک اوزرینه قسالمرا غریب ساکن ایلد
 باذن الله لغتی آخری زاء ممله ایلد و نونله نقل این **زنجیر** اولور
 جعفر یل ایلد آرد لک شیشروب فیکه دیان و ف اوردوب ادیا
 دقیری اویله دیر لور بولغت هم با ایلد که ناله و ف تاجید و رود بیلد
 و هم با ایلد که افر و ف تاجید و روایت اولمش در

الراء الکسورة
رهک زره زره و زنجی **زهار** زهار معنانه **زنجار** زنجار معنانه
 معنانه نقل این **زهار** زنجار زنجار لفظن تخفدر قول و قرار
 عهد و امان و اینا **زنجی** زنجی آنکه در زنجار ایدم که چون زنجار داری
 راست کتیم و حوزده همت معنانه و کلمه به تزیید در **زنجار** معنانه
 زیان بر آرد تیغ تو و عدوانکت و لیکل این همه جان خواهد آن همه
زوری دامن مر تو از گرد اهل در عمت پای به راه تو ز آسیب فلک در زنجار
 و کلمه به رذع در کلام معنانه **زوار** زوار معنانه نقل این
زنجار زنجار ایلک درون خیار **زنجار** زنجار زنجار زنجار
زنجیر زنجیر زنجیر در لفظن تخفدر و قایم بودن دیکلر **زنجیر**
 به بین و بیان کنجا آمدی کجاست خواهی جو زید رملی **زنجیر**
 آلت تحت معنانه در **زنجیر** کسی نیاید بر یسایم بهوم کجای از جها
 شود معدوم معنانه زنجیر و یکره فوف معنانه و کتله و کجاست
 نکه نوک یکره و بیان اشد بشی نه لور و آرزو و زار و تیز
 آواز معنانه **زنجیر** و دیوان فلک را هم وقتی ناهیدن مطرب
 و تیر و بیوت در جیس و دیوان تو صد باد جویان **زنجیر** تا نام هر بر قلم
 ناله زنجیر **زنجیر** کرد پیری چون زنجار پرده نشی و شاید **زنجیر**
 دیوانی زار نام چو زنجیر **زنجیر** این مطلب از حجاز سیدست یا واق
 کاهک زنجیر و غم باشی مبارکت بویتده بام بم معنانه در **زنجیر**
 باشی اشاعه و دیکل **زنجار** زنجار نیست غنای تو در خیرا کمال وجود
 بارها کرد خود رخت جهان زنجیر **زنجیر** زنجیر زنجیر

کتاب الف

مکر باز بمریکی شاخ سوی انتهی **دکا** سا رکاو بالکاف لغزنی آلت مقنا
دکا و بالکاف الجعی موافق و براقلو ائود و زن معانه **ازوا سازوار**
 لغتی سزاوار لغظندون تصرف اولمندر جو نقل ایمنی لایقو معانه **آلو**
ساطر قضا بک انت کسا جکه آلتی **عفری** بکسوی نوکوز بوی میردانه
 بخامه نوکوز و کثو میشود ساطور **آغ** ساعز عراق که انکله شواب بکیر
آلا سالا سر لکرو مقیب و مایب و اولو معالوینه استعمال اولور و
 باد شاهلره داغی دیر لر مثلا سالا ردم سالا ر هندی دیر لر روم باد شاهی
 و هند باد شاهی بک مراد اولور **انگی** سالتیر کاف جملہ دوزکون دیو
 و خوی دعادت طبعی بکدر **پا** سبار او آلتی متاع البیت معانه
 و ماوراء النهر اقلینده اول منکته به دیر لکه اچینده اوزم متور خجسته
 معانه **تمی** بر است ساعز لاله زیاده و صهباه ندیده رخ وایه نخورده
 رخ سبار **لطف** کجا بکدرانه برورد دیرند که زیر پا بکدر اند سباری
 اشوبیندن نیم اولمان بود که شول بویو که تکه به دیر لکه اچنه اوزم
 طول و در سه ایامه باحراراکا ترکیده شینا با دیر لر و صبان انجیل و انکله
 بر سور لر **تمی** برندا اهل دل از کشت دار نعت تو هزار خرمن بی کاو
 تخم یوغ و سبار و آلتی بیری ظاهر بود که بطایر و لا صماج تخم ماهی باه
 عربله متاع البیت و باه جملہ منکته و صبان در می معانه نقل ایلمدی
توه زا سبزه زار شلیلک و چن لک معانه **بروا** سبزوادر
 بر مشهور شهر آیدر ولایت عجمه مذکور شهر که خلفه مذهب دفعن بر
 و جمله غالب در دیر لکه اصلا اول شهرن بر شتی قومی واقع اولور
 و الحمد لله عز و جل **بک** سبک بار بوی خفیف بکدر **بک** سبک بار
 یثینی باشلو **بک** سبک سخته **ادایی** روانی آن نامه جهان فرا
 چرخا شاک برد آن سبک سوزجا **بک** کذا سبک کذا سبک کذا معانه
لطف ناکهانا سبکدار رسیده که رایوان سپاه کشت بدید **بک** سبک کور
 ایت اوزدی که الهی عینا لغت دیر لکه انکور معانه **حق** ا سخی
خوار عازر معانه **خنگدا** سخن کذا حاجب و کلج و حافز هوا
 و راست کوی و سور سوزخی معانه دد کور **سر** تخفیف لراد باق وانی
 معانه و باد شاد و اولو سید معانه استعمال اولور **بیت** ای سر بیت
 بنیکه اختری بهر باد این سربت زین سوی و اوچ معانه که سر مو دیر

کتاب الف

و تمام **حافظ** تاریخ این حکایت کرا از تو باز پرسند سرجله اش و خوار
 از میوه بهشتی و عاقبت و هوا و سودا معالیه دد کور بخار **حافظ**
 بران سر که بنوشتم می و کذا نکتم اگر موافق تدریس شود تقدیر **سر**
 با بتدید بر نفع ایاق قاید که قیلدن یا ایدن اوزر لر بعضی دلا ایدن
 کیر لر بولغت مفتوحه و مفتوحه با بنده داغی نقل اولور اما طبعی شخی
 فله تصحیح ایمنی لر **را** سراسر ارباب لغت باشند با ش و اوچ
 اوچه دیکدر دیو نقل ایلمدی اما فاضل محتق دقایق الحقایق ده بود
 ایله تحقیق ایمنی که سراسر معانی دوزیر نته کیم بوبیتد طاهر
بیت جهان کچه سراسر لاله است برهه بارو آنجا که خاریست اوزنا
 شنده کی الف لسان فارسیه مقابل و مواسات معانی افاده ایدر ایکی
 شنه بر بریند نام اولوب متساوی اولب لرا و امعنادن تعبیر اولو ایمنی
 اسمی کادرتا شنه و الف کتور لر مثلا ایکی شنه بر برینه مقابل و مساوی
 اولب برابر دیر لر غلبه استعمال ایله بوعبادت مطلقا ما و انده تمام
 معانی بر یونانیان پیورده استعمال اولور مثلا ایکی اوجی برابر کلا
 دیر لر لیا لیه چونکه کیدر معانی اصلیه طوری طوری دانه در
 صوفی کذا رنه برابر اولب مجاز الباب اولدی دیر لر **خواه** **حافظ**
 لیا لیت زخون بکریا له و ما دم تخت چنین شد کور خواله و ما
 دکهاد نکده اولیه در معانی اصلیه ایکی نکد بر برینه مقابل و مساوی
 اولو قدر غلبه استعمال طلق و زنده مسا و انده استعمال اولور
 بریده ایکی رنگ اولب بر بریند مقابل بیری غالب بیری متعادل اولسه
 رنگا رنگ دیر لر بر مجله ایکی در لون اولب وجه مذکور اوزر لکه
 کون دیر لر بیجا بیج ده ایکی طرفون بیج بر برینه مقابل و مساوی اولور
 ایکی کشتی بیج طرف لر بر برین بک سار معانی بیجا بیج بولینور ایکی جانب
 ایکی جانبون چکش اولب بر جانیده غلبه اولف معانی کشا کتو بولینور
 چکا چکله بویک کیدر **فردوسی** چکا چاک خج بکدور و رسیده زنده
 خون بچگون رسیده بوقیا سوزرینه ایکی شتی بر برینه مقابل و مساوی
 اولب سار و در لر معانی اصلیه و زنده دوزر لکه اول حاله لازم
 اولو و غندن اوتوری غلبه استعمال ایله معانی لازمیده بولینور
 وارشدن ندر سار دینه لر معانی دوزر در ظاهر کلان اول غلظت

داخل ویدر ویدر کهک معنانه ویدر سا بر آید وی چیر و افکنده
 سوز در **قنقور** قوم بالخی که جماعه قوت ویرانند وتری
 استعمال ویدر فالاد سولم اذا اكل ميم الماء تبيجا الا يمكن الاغشوبة
 الخضر والعدس خزنة الوصل الذي صلبه اذا اعتقها الانان على صلبه ينج
 الباء **مستك** وبعض الناج طو غور حق ساحله قالند سنقور اولور
 دیر **که آنور** کهک کاف عجله ایت او زی که ایتا عجله تغلب
 دیر **که کسار** اند طوسی کوشا سب نام ده دیر که کوه قالون
 بائنده بر جریده ساکن بر در لو غلو قدر غول بوزلو کی فیلو طو
 آذینو فیل قوله قلاوت باشلو وایت آغزو ووزلری صارو وکوزلری
 چویت رنگند بوزلری صاری بدناری نیل رنگند ایکسی بر سیلی
 شکار ایدوب بتمام بیرلر والعداة علی الارادی **که سکر** کاف عجله
 بر نوع اوزون توپلو کریدر ستر ستر معنانه **لتر** سنقور جویند
که سکر سید اشبیدی **که سار** قومانی اونی که صواک وادغی
 بر لوده و صراقلده بتر **که سمر** افانه وقضه و حکایت و مثل
حافظ ترسم که اشک بر رخ ما پرده در شود وین راز سکر بلام تر
شود **که سندر** دیر که ولایت هند ده کلکی بر جانور در دلو
 در لو کتلی اولور اکثر بودر که کلکون و صاری ویشل اولور او
 آنچه کیر صفا حال ایلر و نقل ایلر لور اوک توپلری اولور ایلر
 کی اکیروب طغریوب اندن دستمالو ایلر لور کیر لیک کاش
 بیر غور لور پاک اولور و شخی کیدر هر کز یا نر و بعضی خوشد در
اسوی زموی سندر صد و شست اراد که کند بد و آتی تیز کار
 فاضل محقق دقایق اکما یقل سندر دیکلری قوت اودا انجیل
 معیشت ایتد و کندن او توری آذرتی در لور و تو قوت و تعجیل
 لور در توپ ایدوب سندر دیر **شعر** اخشی تنلی هزه و
که فضیله الیا قوت و التمنند **که سندر** و رمله **شعر**
 کونر در پناه دولت تو در آتی خانه سازد چون سندر و تو
سنور مشهور جانور در که کوز که غایتد معتبر اولور **ناب** **سنار**
 و بالکس بوز کوچ شیا بر معنانه سار و سیمی شیا افکنده مذکور
تاشنار صفاغی کوی که که بتا قلا و لا و صونک صفاغی کوی که آند

سندر
 سندر
 سندر

کیر

کیر یا نور **اسوی** کیمی بهما یا بد یا کنار کوفت زرد یا کنار شیا
 بعضی ارباب لغت مکتوبه بائنده کورمش **که سکر** کاف عجله
نکمر **که سکر** با غللاق دیکلری مشهور قوش و بعضی قرنا
 دیکلری قوش داغی در لور دیشل **که سکر** کاف عجله شکر معنانه
 و فوله دیرلو سندر و لایند بر حیا در لور **که سکر** کاف عجله
 ایتکه **قرفی** طاعت حق چون غارست و هر آنکه کز نماز سربکسوت
 اودا کرد باید سکر **که سکر** کاف عجله فقاغیلر سکر سی کاف
 قویار لور و شربی قایی و کزی خاربشت معنانه **نم** قاعان لوانت
 دریایان برای تشکای سندر است سنقور **که سندر** نعی هر بر
 طره بعضی ابریشم کیا جک دیش
المکسور
بآسار او آتی متاع البیت معنانه و صیات و شکر معنانه بائنده
 داغی کلدر ایت کسره در و سپردن لفظن صغیر اود در بعضی
 ترکیب در صفت داغی استعمال اولور **بآسار** بسیار در مشهور دیکلر
 صاهیه منت معنانه **ب** سپر قلغان **بمالا** بسیار در
 بائی سردار معنانه **بیدار** آق قواق و مطلقا قواق افامه
 الحلاف اولور **سید** خار جا قد کئی عریده عویش معنانه **بیدار**
سید دار مده **بیدار** **سید** کار طار معنانه بعضی سندر سید
 واقع اولی **تاشنار** کنا یتد فلاان معنانه نعی دریا اوزا سندر
 بر موی ضیف یردر که انده انواغ سوز اولور که پیری ظاهر اولور انا
 اراغ غایتد ذریک اولور لور کز او غایب کنه انده قلوب هلاک
 اولور و یونقل البی **ه** چنام زاندرش بی کانه کردی بود مانده
 اندر سار **ت** **سندر** قالیک و یونون **اسوی** بائندش با جوخ ابار
 بود سندریش پیش از جهل باز بود و قوی و شوق سطر معنانه
 استعمال اولور **که سکر** کاف عجله ایوکی ظالم معنانه **که سکر**
که **سندر** الی بوجی در هده در لور **فردوسی** زهی برکات
 از خیم شهر یکی تریکان اودد سندر **نم** بادشاهی کیش
 تکیش **هیکل** قاف نیست نم سندر **س** نعی خط کف و ستر
 معنانه نقل ایش عریده کیر لور از معنانه **که سندر** **که**

بسیار
 بسیار
 بسیار

[illegible]

طبع النور و در دین و دنیا و آخرت
 مانند بوفه که در میان هر دو
 حوزة غنا و یار بوفه ابد متغیر است
 بر شرف و در صحنه او کفن هم نشسته
 از هر استقامت و ثبات عدل است
 افکار و عمل او چون جو سبزه ابد
 غنا و بوفه و در او نشسته
 تشبیه بقید کرد او را

المضمومة

المضمومة
سپندار بیت زار باد غنیمت بویختن عریده بمضایب منفیه
تو ستور انبی مع طوار و او کوک حلیی ستور طوار اسم عام در جمیع
دردت یا غنیمت اطلاق اول نور دیش کنیتی ابو الا غنیمت در اما فاضل کنیتی
دقانی آفتاب ده شویم تحقیق اینست که ستور مطلقا بیت در آت اول شو
قادر اولسون اشکاد لود دوه اولسون شیخ سعدینک بونظند
ه آن شنیدستی که وقتی تابوی در بیابانی بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دیداد را یا قناعت بر کند یا خاکه کور دافخ اول
الحلاف او زره در خصوص آت یا قاتر اول دخی طاهر و کلدر نما
کلا نیک اول تعیینه توقیفی بوقدر ستور لغظنک دوه به اطلاق ده بر
قید معتبر وارد حافظ الدین کوردی قناعت استند بیان اینست در
عبارت که ستور لا یتنازل الابی الا اذا کان موضع ترکیب لابی ایضا
بعم ستور لغظنک است میبندند انوک حکتی بیان صد دنده ایراد آتند
کلام زبور خد کوه لغظنک غنی و لاسی اقتضا ایتم پیشلیان جار بایه ستور

اطلاق اولمانه بحرا عرب صاحبی که سوار طوار در اسم عام در جمع
دست ایا قلوب اطلاق اولمور دشت را صابت ایما شد در انتی **نور**
سوار در میا خور **سوز** شدید را ایله برینج ایاق قاید که قیلدن
یا ایچکدن اورر لر بعضی اقلیمورده کیرلر بومضام منقوصه بایله داعی
نقل اولمور اصغ فتم در معیار جالی صاحبی شتوزنکر قایم سندن
کنور شد **نمی** در بادیه مانده برار خار و هسک شده آیه نه نالانی
و نه کنش و نه سوز و سبوز داعی دیشلر که ترکاندرا یا قلدیه کیرلر و تروزه
و از کیم یک و برنج توزه سی که سکو برر **دقا سرخار** طویغار دیکلر
تو شجور **دقا سرخار** قلا یا شتوزیه که عجم عره دیور **دخس**
سرخار منه **رک سرک** برینج کزنی به دیور **روکا سرود کار**
ایرلا بیچی **رک سر** خوشلردن برینج عجم نعا ش دیور **سوز**
برینج اوزون توک کیرلر شتی معنانه **فاسفار** یعنی سوار لفظند
مخفندر **اکنه** و جوالدز یوزد سی و اوق کزی **کاسکار** کوچ و توزه که
و چورک و بومضام **کاور** چورک **کاسکار** کاف عجمه سخن
معنانه که برینج کیرلر بولخت قین ایله و کاف عجمه رویدر
کاسکار غصه و یا شتوز **کوتش** **سکر عتر** فرده همدای نغاله
معنانه در دینی **کواسکار** سوکار لفظند مخفندر یا سوز و غصه لو
نقوسلور چوبلک **میا** **میار** یعنی منبار معنانه نقل ایلی
اول عجم طاشد که قلمک و بجایک با سنی ایله آچر **نبا سبار**
منه **نقوسلور** شکاری خوشلردن برینج عجمه معتبر قوشک
آدیدر تعریف بدوب شتوز دیور **واسار** آلو معنانه **واسو**
جمعت و غلبه قونوقلر که انده عترت و شادی و و ذکون **حافظ**
حافظ زعم کیم نیرداخت بخند مایم زده را داعیه سور غاند
دی سیده یا زده معنانه در که بر شری صیجور احاطه ایله و اوق و معنانه
اولانک وادی هرزد دوشدر سوزدر و سیده صاحبی و معنی غدر
معنانه کلور دیشلر **وزنک سوزنکر** کاف عجمه ایکنه جی معنانه
وسکوار ای سیده میاج عجم صاحبی یا سوز و غصه و سوکار
معنانه نقل ایلی **وسما** **وسمار** کلر شت معنانه **نمی** ظلم در ایام
عند و رافت مانده در سولاج عجم چوک سوسمار کشتی بولجیل در

وقا سونار **اکنه** و جوالدز یوزد سی و اوق کزی **یت** **اکنه** کوردل
کران در دین چون ترکش تو در درونش تیر بنشسته تا سوار باد
وکلا سولدار با قلو و غصه لو سکار داعی دیور **وکلا سولدار**
منه کاف عجمه سیده غیره آدلی سکار لفظند **سوزدر** **سوکوار**
کاف عجمه سیده فرده همدای خوشلردن به دیور دینی **وسما**
سومار میاج عجم صاحبی یا سوز و غصه لو نقل ایلی **هوا**
سروار برینج کزنی در بعضی منجمه سروانه واقع اولی
نوع اوله الش من المفتوحه
ابو شاپور اعلام رجالند اول بواسطه صحنی اولان شاپور
این ارد شیردر که سلاطین فرسک در دینی طبعه سی که ساسانیلرد
اکامره داعی دیور اول طبعدن ایکنه بادشاه اولانک آیدراندن
اول بواسطه صحنی که یوغدی بوندن صکه شاپورک احوالی منه
کنارده بایله اصلی بودر که وقتا که ارد شیر بن بایک که ساسانی لای
نیو سیدر اول داعی این اسفند یار این کشتا سبب لمراب این ارد
که کیکاوس بن کیکاو که کوچ کرد اشیدر سلطنت تختنه او توروب
اسکندر که گماشته لر با اولان ملوک طوائفی قزایردوب انوردن
اردوان نام بر شریار کردون اقتداد قالمشده عاقبت انوک داعی
اولدیه یور بیجوب ارادن کو توروب اردوانک قزینی کفاحه تویشد
وارد و انک درت اعلی و اردی ایکی جنکده هلاک اولوب و ایکی
قاجوب همدی منانه و اروپا نده بر زمان کچینوب خرقین خد اشیری
ایله خورشید کار هر کوندی یلرکم ارد شیر و یروب هلاک ایلیه
اولاک بو طبعیه کیرلر ملکه مالک اوله لر ارد شیر بر کون صید عجمردن
کلوب حارث ایله شربت استیوب اولقین شربی زهر آلود قاجوب
حاضر ایشدی نه احوال خدمتکارلردن بریسی صوفی و برنج ارد شیر
و سعادت رهنمونی ایله آلورکن تا تل طاهر ایروپ شربت و برن خلاصا
ارد شیر که بو کارلردن و همنکه اولوب الخاش خالف خواصی و زرر
الی در یروب و لونی متغیر اولوب شربتک لطفی و کلدی ارد شیر تعالی
هوشیار دل و دروین عاقل ایلی سوزنک قلاتنی شربت صوبانه ایچک
نکبت ایروپ اولد داعی ناچار اولوب ایچدو کی دم هلاک اولدی ارد شیر

بخش و تحضر ایدوب حقیقت حال و کیفیت مالی سلوب قیزی
 وزیر و بر روی که هلاک ایدوب وزیر قیزی اولاد که استیجاک قیزی با
 دن حامله بنیدی وزیر عاقبت اندیشی کیشی ایدی جل احوالی
 بیور قابل لره کوسر و بی علی اولاد و غنی کتین ایدوب و وزیر
 قیزی صا قلیوب کند و آلت رهو لیتین کوب بر نجه کون علاج
 دن مکر اول کسین عضو بنی بر حقیقه قیوب مهر لوب ایدوب
 حضور نده خرنه داره تسلیم ایدوب بوا مانی استودوم وقت
 و بره بنیدی آرزماندن مکره قیزی بر اولاد طو غوب وزیر
 بر آد تعین ایدوب یوز شاه قصدن ایدوب شاپور نسیم
 ایدوب اهتمام تام ایدوب تربیت ایدوب چون که اون باشنه
 کردی حسن و جماد و رشاد و کمال دنا دره زمان اولندی بر کو
 اول وزیر صاحب تدبیر و مشیر بی نظیر اردشیر جهانگیر که خلوت
 کیروب آتی غایتده ملول کوروب سنین استفسار اندی چون
 اردشیرک او علی یو عیدی دیدیم نجه ملول اولایه بین کم قام
 ملکی آلام و عمر آفرینیدی شدی ضروری ملکی یاد کشیدن قیوب
 کنگ کورک وزیر بر تدبیر ایدوب بادشاه عالمینا دغم بیسون
 کم بادشاه که بر نیر بی نظیر وارد رگیم معلوم دکلدیم بر یادش
 آنکه کبی بر جهاندار او غول بیتر اولی اولاد اولاد شیره
 بوسوزدن غایتده دهشت کلوب کیفیت حالی مورد قن وزیر
 اول مانیت حقه دیلیوب اولاد از که آشکاره قلیوب دیدیم
 بو کونکه فکرین قلیوب اول حامله اولاد بیوب آیت دفعی
 ایچون کندم بوحالیتی روا کوردم و بادشاه زاده طو غوب
 اون باشنه کیشدر بدی اردشیر شادمان اولوب بوردیم آتی
 یوز مقدار باشداشی او غلاندرا ایدوب شاهان تربیتی ایدوب
 اردشیرک فار شو سندن بر بکورد بار او علی کلیمک آتانی مهر قیوب
 کلوب آتی در نه آلوب او بوی حق تعالی به شکر قلیوب او غلاند
 آتی صوریکه شاپوردید که آری یوز شاه دیوب او کادریه
 تور قلیوب شاپور بدی و شاپور که مدته سلطنتی او توزیر
 بیلابدی **اخ انکو شاع** انور مشهور تافخ ایدوب لردندن

در وزیر قیزی

الجاعایلیج و کف الکرم دیور **افشاخار** طیبی بونورد
 و بود امک جو قلغندن عبارت در زیر که زار لفظ ادات اسم مکاندر
 بر ننه نک آفرین اولاد اول ننه او برده جوق اولاد و غنه دلالت
 ایدوب آفری حرف خلق اولان اسم اولاد شنه زاسنه ایدوب اولاد
 رفار و شاحار و کسار کی طیبی بوجم نقل ایدوب بعد
 ارباب لغتک جیعیسی اکانایج اولوب بوا سلوب اوزره یادشدر
 اما فاضل حقیق ادمه معول ایدوب ردا ایدوب سار لغتکده تفصیلی
 اولمشدر فاضل مذکور که کتینده شاحار بوداق دیه سیدرتنه
 کوهسار طاع دیه سن دیور **ارخو شادخوار** شادمان معنی
 و اور سیدر لغتکده شاحار جاهسار و زنده **اسدی** داشت
 یکمه دلتی شادخوار که یزم و بازی و کاهی نکار **اقا شادخوار**
 بیلان بویوری **ادخو شادخوار** مثله و اور سیدر بویوری اولاد
 خواب لفظکده مسطور در **ادو شادور** آتی و کون آغیلای دور
 معنانه سار اسامیسی آنده ذکر اولمشدر **آ شاد** کرداب
ادکا شادکار دال مجید ایش سوز بیکار معنانه **اکا شاکار**
 غلام و خدسکار و آت او غلانی و صلعت آموز و سیه ایش که اجر نشی
 اشدر بومعنا به شاه کار لفظکده تخفیف اولمشدر **انسی شامیر**
 هدهد دیدکلری قوش سار اسامیسی زبوت لفظکده مذکور در **آو**
شاور ما و آراء الله و لایتنده بر کناده ایدوب که اول طرف بکشتا
 اندن آوت سی بر نوع کفار ایدوب که اصلا بر طریقه بر ننه به اعتقاد
 ایدوب تعبد لری بوقدر و مذکور شاور خلقتک جیعیسی بر طریقه
مفی خصش برهنه نشنه و بی جرم مانده باد در دست ریکاکر
 ازان سوز شاور **اد اچی شاه** انجیر بر نوع لطیفه او اهی
 انجیر در انجیده هر کونجی او لماز عایت لایزال اولور **اهب شاه** بر
 قنادک اوزون یلکی که قوش آنکله الیو اوجار شاهبال معنانه
اهدو شاد دیوار سربلور او کینه چکلن نوکک دیوار لرو و خیل
 اناجی حقیقده اول بوجم خولی دیوار دیر که بادشاهلرک و کلرک
 سربلوری حوره سنه بوکک ییاد لرد اهی اوزر لر غلم اولور اندن
 ایدوبی همان ادل سربلور اهلته اهلته مخصوص اولور غیری کینلور دستور

شاکا شاکا

مات کبود **غاشغار** یوزنی دیدگری جا نور یکی که دو کج
 یوزنی غیب ظرایف در **قی شق** لاله و کلنج چکی جلای لاله دیدگری
 چکی شقایق معنانه که یوزنی دکلنج چکی یوزنی **غاشغار** مثل
 قره صادی و کوبینک بر نوبند که آوزون توپری اولور دیشی **غاشغار**
شغور مثلد یوزنی معنانه بعضی یوزنی یعنی معنانه بایله کور
ک شکر اول مود و مشهور طایفه که قند است حاصل اولور ولایت
 معنانه احتیاجی یوزنی همدوستانده و بعضی ولایتده داعی اولور
 ضمین و تشدید کافله **شکر** در کینتی ابوالشفا در **شکر** بکلنج
 ایل عود کفری کینت معنانه **لوا شلوار** ایچ طوی دندیلی
 زمانده جوته و صوف و اطلالی و کخادن ایچ طوی اورزه کیر لوراکا
 داعی اطلاق اولور **شکر** کول که طوایله طوطی اولور کج که ایل
 نر صغیر معنانه **بیت** خواص خاص زجاجی چوکه ممکن نیست که آچند
 در دل حیست در شریانی **ه** و شامال جلیش نموده کوه سبک
 بر لطائف طبعی نموده کج شمر **شمر** بیزیت خود او شود دریا
 عرض بقوت جابه او شود جوهر **و** و جن و قشوق و چاروق که آینه
 کیرلر محتاج بمصاحبی و پیشی و پیشلو و ضوچی و صولحار معنانه
 نقل ایلدی **میشی شمشیر** قلم سیف معنانه فعالانده فتح ایل
 در عامه زبانده کربالدر یعنی بر غایتده برک و حکم اعاجک
 اسیدر که اندن بعضی آلتلرد و زردیشی و بالکس **نا شلوار** غیث
 معنانه عیدار و قی سبیل ایلد **شفا** معنانه صوده یوزنک بو معنانه
 غیری سامیسی شلوار غنند **سوردر** و قاسیون دیدگری اوت که
 ایلد فائده **سوردر** **شنگله** **انکور** اوزر بود داعی **نکو شکر**
 قنای عیار ستمی که قنای انور ایچند بر زر **و کا شوکار** دوه و قوش
 آغیلی سار سامیسی شلوار غنند **ذکی** اولمشل و شکار معنانه
و قی شویر نطق که بعضی یوزنک و بعضی یوزنک **و قی شویر**
لطیف اندر اصلاح دلت تدبیر کن **بج** پاشیدن پی از شویر کن **وه**
شوهر و بالعم عورت شاری **قه شهر** قنادل اوزون یلک که قوش
 انور که انور چار شاهر غنند **مختلار** **حافظ** شکر خدا که بازدر
 اوج بارکار **طاووس** شری شلوار میت شلوار **هدرا** شلوار

شماره پنجم

۱۰۰

بوز لریند سوزد لر **سوزی** ز خون کشت دوی زمین پر نکار
 زینکان درو چشم کیوان نکار **فر** مشک از ایک طای و طبا
یا قیاد شغل کار معناسه **یا قیاد** ار شده **یا قیاد** ار شده
نوع اوله القاف المفتوحه
آقا بور صوند رنده و مضربه و طره و دیوار و زین بغور
 صفتی ایچون یا بد قوری **آقا** ار شده دندار یکی مختلف معنی واد
 برسی غایتند آخوه استعمال اولور ترکیده قارید کوری کی
 برسی غایتند قره ده استعمال اولور نرنه کیم قیردی برسی غایتند
 بعضی دیو یل قار اولرنه دره ساقر کبی ایستی بکار لردن
 چیتار بعضی صیوق اولور قارستیل دیرلر بعضی قانی اولور
 قار خشک و قاریا بیج برلر کاد اولور کبی سنا لیم طرافله قایا دیرلر
 قویلور قانی اولور و صافلمه و استعمال اشکه اسان اولور اولکه
 قره ساقر کبیر طر تیر دریا سندن چیتار و یا خود ساهلندن
 قارلر اندون چیتار قزالیه و دیرلر **تمنی** چوقار کشت بترکی
 دو چشم و رویش شد از حوریت و افلاسی و نادرادی قار
دی قدر چولکده بیشتی **رایتا** قرائیار و غل و بعضی
 او زید کوری و قلیج دیر کوری بشدرد دیرلر و بولفت بعضی
 آخری الف بایند قرائی و اق اولور بعضی شنده آخوی و ایله
 یا زلشدر **لقطاف** قره و یا یک صا رسی که قزاسی اولور
لقد قدر یعنی افاحک تازه برانته دیرلر **لند قلندر**
 بخرد معناسه استعمال اولینور **بنّا قینار** زنجیره دیر کوری ندھا
قندھار ولایت هند ده بر مشهور شهر آید **یا قیاد** ار و
 و چال دیر کوری حیوانلر **یسو قیسور** کوش طاشی **قیمر** روم
 پادشاهی
القاف الکسور
ما قار ولایت هند ده بر پیر آیدر خودک اعلاسی انده حاصل اولور
 اکانت ایدوب غود قاری دیرلر **عصری** عود که ر قار غایله را
 قره دهد دست خوش صا شود بر سر آتش از هوا **قار** اوج ایلد اولور
 اولون که حور در **نظا قنار** رق یکدی یار و یوز میکر ابطال اولور
 بعضی بیکه ایکی یوز و قیتر و بر صغیر درسی طووسی المون دیرلر
 باید

بوز لریند سوزد لر
 زینکان درو چشم
 قیاد شغل کار
 آقا بور
 آقا قیاد

بایند یازد قوری غلط **قیر** کار لردن و قانم درتد کوری
 اوت و عوام دندله قار غلطکه اما سیدر احتیاط مختلف اولور
 کتق و شمع اتش در اما ارباب لغت قره ساقر دیرلر و شوز
 استعمال اولور **بنّا قینار** زنجیر معناسه
نوع اوله الکاف المفتوحه
آقا کاتوار صداع و سرگردان معناسه **کار** کاف عیلم امداد
 ایشتی یکا اولور فعل معناسه و کاشتی لغظدن صیغه اخر در
 آگ دیکه اولور و وصف ترکیبی استعمال اولور **کار** کاف عیلم امداد
 مبالغه در صیغه یا صیغه آخره لاحق اولور مبالغه فاعل معناسه
 پروردگار کی دیت معناسه آخوید کار کی خلاق معناسه و کاد اولور
 که اری صیغه سی آخره لاحق اولور آخوید کار کی غفور و غفار معناسه
 و آخوید کار کی کثیر العیلم و کثیر العیلم کی **یز قیصری** چای نیامور
 آخوید کار **همه** دانشی از کردش روزگار که لا ایچده مانده است از و یادگار
 بود دیکه از آخوید کار و اما اخره لاحق اولور دایمی برقیلر
آربا کار بار ایشتی کوچ دیکه **آردا کار** دار غلدار معناسه **آردا کار**
 صواش چکه معناسه نعمی صواش پیرینه دیرلر **اسدی** یکی
 نیک از در کار زار **بجک** اندرون به زید دل هزار **آردا کار** ایشتی
 دوزخی **آردا کار** کار ایشتی دوزخی و ایشتی دوزخی و وکیل معناسه
آردا کار کیم کاف عیلم پروردگار و کولس و کولجی یا پویش
 طوونچی معناسه **آردا کار** دار غلدار کار دار معناسه **آردا کار**
 کاف عیلم بزرگوار دیمی قصار معناسه **آردا کار** زهره چکر دیر کوری
 بارتون قز غاینجی که بوزاج دایمی دیرلر **آردا کار** بند کاسه بند چنانچی
آردا کار کاسه کز شده **اشغ** کاشغیر بر ولایت دیلر **تمنی** اعظم طارخی
 دین آنکه صیواو بکوفت روم و هند و خاسان و کاشغیر **آردا کار**
 رنوع معینه داروی مشهور در جانی هند در کلور افاجدن مشرخی اولور
 چیتار دیمی و قیده سوق و کولک اولور مایه کافور دیرلر طرکی
 نیجه در لو اولور اعلاسی قیسور دیرلر که سندیب قزنده بر پیره مشهور
 قزاعده ملع اولور دیرلر دایمی کافور دیرلر یا حیدر راج نام بر مشهور
 مشهور غایتند سیاه اولور بعضی روایتند دیرلر که اذلولان دایم

کاتوار
 کاتوار
 کاتوار

[illegible]

و کلمه معنای **سلمان** اگر دوزی نکاهم را بستانند کدرا فتند.
 هانا بر کل رویش چون عاشق هزارا فتند. و این کلمه معنای اسم مصدر
 یعنی ورنه و سار معنایند. کلور دیش **د کدر** کلمه معنای اسم
 مصدر **عصمت** کو با ضریا زین ازان یاد مکن. و عاشق صادق را
 جان یاد مکن. شادی هم زمانه جو بر کنده است. می خوش و زمینی جهان
 یاد مکن. و صیغه امر و وصف ترکیبی **د کدر** کادی غاچه کجای بسیار
 مانند. معروف در **دو کدور** و ده حصار به طرب معنای نقل ایش
ردن کار کرده کار پوش تو کور **کودر** هذا اصلا هندا یوز لکه
 در بر هو کد یوز بیک عدد در **د کدور** کاف غی و زاده عیله صله هم
 صاحبی کاف عیله تعییم ایشی قوشی قور صغی حوصله بر مع معنای
شش چه طاروست هایون های همت تو. که هفت چرخ و دادانه بود بکار
د کدور کاف غی و زاده عیله کراردن لفظند که آورده نکاهد اصلا
 در اسم مصدر در و صیغه امر و وصف ترکیبی یعنی و امتلا معنایند
 کلور دیش **د کدور** کاف غی و زاده عیله چاره معنایند در نا کو تر با چار
 دیکه اولور عیله لایق معنایند و بکار یعنی بود کشتی **د کدور**
 یعنی دنیار. و شادی و صیغه معنای نقل ایش **د کدور** کشتی کشتی
 کور شعی معنایند **نظم** بیریکا کشتی کشتی کشتی **د کدور** بیریکا کشتی کشتی
 و کدرا کشتی کشتی **د کدور** و قمار با عذاب لمار. **د کدور** کاف
 عیله یعنی نگد معنایند که کجینک ارکیدن نقل ایشی و آخری زاده عیله
 د آخری و بدیشی آخری زاده اولی استدر زیرا کشتی هم کاف عیله
 و شیکه معنی و سکونیه نگد و در جانوند که ار کلنه. استعمال اولور **د کدور**
 کاف عیله کلمه کجی که سوبرسن و سوبیک معنایند. کلور ارباب لغت بویه
 نقل ایشی اما فاضل یعنی دقان اکتافند. بود جمله مخفی ایشی که کشتی کشتی
 معنای سوزی و کدور ایچود بزرگی عیله کاف نظم کلام دیر **د کدور** یعنی
 زبان تیز بکشد. بکشارد ادعای داده ترکیبی یعنی اولان الفاظ که دند
 دقار و دیوار کبی مذکوره لفظی که بر رخ لوی آرد معنای کور بیدر
 اسم فاعل در آوردن اصلا آرنده در ترخیم اولمیش در ترخیم که آخر کدور
 بمعنی رخ که حذف در آن فارسید. شایع در کشتی کشتی کشتی کشتی
 کور بیدر نظم کلام سوزی کور که باعث اولد و غندن اولور کشتی کشتی

صکره انوکلی و بجانہ دانی وضع اولیٰ اندر دیرو اسوی
 بدین مزید خواہم کہ دین کارزار چورفتی بہ بتخانہ و نوبار
 توان خانہ دان بت پرستان کنند. نانی کہ یزدان نادر پسند
و حکم نوہ کر صاعقی **آ نهار** سہ دن اکمل شمان معانی
 و اکسیرک و کیمیک عیدہ کونڈ معانی و جوق بیاد معانی
 کلور **شعر** خرایکانا هر چند مادہ انی و فضل جو شخص عالم و فاضل
 گرفته است نهار بنام دولت تو این کتاب کرم نظم و مقصد و
 قطعش بہ از هزاران ہزار **ہا نهار** حدسہ یو یو اولان نہ
رودکی کنید نهار بر بردہ بلند نہ ستونش از برونہ زیر بند و چو
 بسیار معانی **نمغ** ناید چون توجہ بخت شاد تخت شای **اکوچہ**
 دید شہنشاہ در جہان نهار **بیت** سہم نتواند بلا شکر کار کرد
 کار اینجا مایدت نهار کرد و بعضی ارباب لغت دشوار و مشکل را
 چنک دی حد و فنا نازہ معانی نقل امتیاز و بفکر محشم و خوا
 نظم معانی کلودیشار **نہر** شد حدسہ یو یو یک معانی

النون المکسورہ

نار صاعقی و بیدر فارسیہ دہ شایعہ **آ نزار** آروق
 ایچہ و فاکش معانی **شاکر** شاکر معنی باغی بوزن چراغ
 کوک **شخو** شخو کوشی کہ طوار غری ہم بید کردن صکرہ چیر
 و اور میدور استخوان وادی کی یاز و زار قافہ سہ استعمال و لنو
اسدی چنان دان کہ بخت بدت نوار کرد **جہان** خوردت و باز شخو
 کرد **معاج** معاجی و بیافکتش دودہ یوکی معانی نقل ابدال
شخو شخو شد و اور میدور سر و قافہ سہ استعمال و لنو
لطن معانی از طعمہ ہاشاک اندہ خود و کوچند خاند چون شخو
 بوخت ابکو و اوزرہ جابر در کہ دکر اولندی **شوا** شوار شد
 اعلام رجا لایزال **نکار** کاف عجلہ نقش معانی اسم مصدر و حال
 فعل و صیغہ امر و وصف ترکیبی در **بیت** کر بفلاح امر و راکم کند
 چون دست زہر پای فر در نکاد باد و مشوق و مشوقہ معانی
 استعمال و لنو **سنت** نکار من کہ بکتی وقت و طہ نوشتہ بغیرہ
 آموز صد مدرس شدہ **کادہ** نکار کر تاقی معانی کا ہذا **نکار** ہزار کا

نہر
نہر

نہر
نہر

نہر
نہر

عجلہ صافلا بی معانی و صیغہ امر و صیغہ امر و صیغہ امر
آ نهار نقصان و بت معانی **ہاندا** ہاندا نیکوکار نیکوکار
 بویندورق **بروف** بروف نیکوکار نیکوکار **بیت** بشت
 مشہور فساد لرائی کہ انوکہ قان انوکہ و جواہر آجرا وایت و جہیز
 از دسی و مطلقا از دسی و ہر مو فیج جانور کہ دکی عزب و آروکی
 بیش معانی فاضل بحق نیست لفظک اصلی نیش لفظک تحلیلی
 در معقل آندہ یاز شد **بیت** نیکو صیغہ و تفضیل انوکہ دیکہ
نیکوکار نیکوکار ایواشی و لطیف استی **بکوف** نیکوکار مشہور چک کہ
 کولودہ بہتر **کالا** کالافانی فیض طبع تو اگر باد دمود براتی با بندر زکی
 خانہ خود نیکو **بیم** بیم نور اسدی ہم اکنون زمخو تو ای بیم نور
 کم تو کس ترا برین دست سود **بیم** بیم جہر در لکہ اخصای ہندہ
 پیروغ مخلوق در انان صورتندہ یادم یوزلو و بر کوزلو و برائی و بر
 ایلی ابرگی صاع و دیشی می طول ایکی بریرہ کلور بر آدم صورتند
 ادور وینہ ابریلور بر آئی اوستہ قلعو کور در لکہ مکرہ آت
 بشن غایتہ یاز و قوتلو و یو یو اولور آدمی بولم پیر و ایکی بر
 زندہ بیلی صیدا بدوب بنامہ پیر لور دانی طو یوزلو و الہدہ عالم آرو
 وینہ جہر دانی در لور **بیم** بیم سیر ہنوز طو یاشی و ن آج اولان

النون المضمومہ

کوتا کوتا بایشی شاعہ دیکدر **کوتا** کوتا سار شد **عفری**
 خشک و نکوساد کورہ ابرکت تو **کوتا** کوتا سار شد **کوتا**
کوسر مثله **کوتا** کوسر مثله **کوتا** کوسر مثله **کوتا** کوسر مثله
 شال معانی **و آ نوار** اور کن و اورغان و او کورہ و جاد کہ یوزلی
 او دینہ دیکلوری یعنی قلاک و برونہ **و آ نوار** کوسر مثله
 طبقہ کہ بیشاد ایدر دیشو جہ می اوان بر کیدر کہ عالمہ لطفہ نیشو
 انورن نوزر کہ مؤجر و غلبہ **بیت** سپرد آن ملک بکسر بود کہ نو
 در خوشی افسرد و فیض نوزر کہ والدہ بیہ قیامہ قیر لور نوزر
نوشادر اول مشہور نہ کہ قلا بیکار نوزر **عفری** کوسر کورون
 در دینہ سودا و ہرزہ آن کرد کوشادر شکافی **و آ نوار** کوسر
 لفظنون تقریر اولتدر **و آ نوار** زبان خوار زدہ م مشورت معانی

نہر
نہر

نہر
نہر

نہر
نہر

هت بهر اولد که هر یکی طغوز طغوز طرح ایدر لر و هرق حق بر یلدر
تعیین ایدر لر

نوع اوله الواو المفتوحة

انگ وانگر کوزگی پوستین دوز معناه بولفت الفذ مکه تا ایل
و نوله رویدر **آ وار** علمی دات تشبه در مشبه اولانک آخره
لا حق اولور شاهوار و قصاب وار یکی دیش لغتی بار معناه نیشکم
شوروار و خوار دیر لر و مانند و شب معناه مصاحبت چون کلور
اتیدوار یکی دیش اما فاضل محقق دقایق اکفای ده بویه تحقیق اینبار
که وارسان فارسیده مناسب و لیاقت معناسی افاد ما بدین اول
معنادن ترکی دلدی یزاد ایله تعبیر ایدر لر مثلا و هوار که آت او صا
معناسی یوله برادر شاهوار که اینجو و صافند نور معناسی شاه لایق
و کوبه به کوشکوار دیکلری قولانه مناسبی اعتبار ایلدر سوکوار
کی وار دایمی بومضایه در سوکمه معیندر **بیت** کوسن بهشکام با سوک
و درد به از خنده و نا بهشکام و سرد یا صلوبه سوکوار دیکلری حالی
معینده مناسب و لاد و غنک اذ نور بدین مشابهت مناسبند و پنج
اولد و پنجون مقام تشبیه ده در وار استعمال اولور نه که بویستور
ظاهر در **شور** قصاب وار مردم چشت بنا زکی مرکز انقاره کرده و
دلها در وزده **ع** آن کادنه وارفت و زکدار **ع** خرم انگس که وار
خود بشناخت کار خود را بوار خود پرداخت **بیت** تجلی ایلدی
ضوده و وار معناسی برج آید و وار **ارکا و انکار** بنان و خیار
اؤلگی و مشغله بیری **امدا و امدار** بوزجلی **انگر و انگر** کوزگی پوستین
دوز معناه **نمی** بهار روی خدمت چنانکه رویه پیره به بیم و انکاران
آمد از در تپاس **ع** علمی بر که بعضا بولفت نون بیرونه تا ایلد یازدیلر
که نالت و وف نمایند احو نون ایلدر **تجره و جرک** کاف عیلم مفتی شیخ
الکلام معناه **رسی** بوسه و نظرت علل باشد یاری محبت دادم برین شی
زویجر **خشو و خشور** بیخامبر و ابلی معناه **نمی** جال دینور
دین نسبت تودر رتبت بود بشاهان مانند امانت و و خشور لغتی و در
و ختم معناد کلور دیش **ور** علمی دات نسبتدر لو معناه پیشور
مایه و زردیر لر و صغلو و مایه لو معناه و هم و او عاظمه از لفظ داخل

وانگر وانگر پوستین دوز

که ادا بت شد در ایدر ن الف دوش و زردیر لر و دایمی اگر معنا
کلور لغتی و بومعنا و ختم معناه که حرکت خنده اولور و ه
ایم که آخره لاهق اوله اسم فاعل معناسی افاد ایدر سحنوز یکی که
سور سوبلیجی دیکور دیش اما فاضل محقق دقایق اکفای ده بویه
تحقیق ایدر لر و درسان فارسیده لسان عیبده دوز معناسی افاد ایدر
اول معنادن لسان ترکیده لوانله تعبیر ایدر لر مثلا فارسیده هوزور
دیر لر ترکیده هوزور دیکور برده کاه اولور آورک که آوردن اسم
فاعلدر الفظ حذف ایدر لر و زقارور سحنوزده کی و یکی که اصلی سخن
آورد در سوز کوزجی معناه دلاور یکی بوراده دلدن در وقت قتل
کلور معنادن حرا اثن اظهار در بر اعتبار ایلد دلاورک معناسی نهاد
اما سرور یکی و ز هوزورده کی و زحار زار در سوزن در ریاست و مبتد
در علمه استعمال ایلد سو مقدم و متبوع معناسند حقیقت منزله
و ادشدر سر لشکره سر اول معناسی در اولاد و تجوزا سابقا مذکور
اولان معناد استعمال اولور سرورک معناسی صاحب ریاست اولور
پیر و ز دایمی واردر که بر کیدر و او عطفله رادن که اگر دن قالمشدر
اول و زک اصلی و اگر در نه کم بویستور دن لها و در **ع** هوای کمی
در بر مکو و ترادد سوزجهان باشد که دی ار چند بر مطلق آن
زمان بر تو مهربان باشد **یکد** رقیق تو هو باشد **اذین** کس که بدینا
زرکا و زرکار اینجی حارث و زارع معناه **زرک و زرک** مثل **زرک**
وزرک مثل سایر اسامی بزرگ لفظند مذکور در **رکا و رکاب**
کاف عیلمه ابش و زرنه طوران کسه **رکا** کاف عیلمه و ابش که بقا
ایچده بولینور سیاهچه دانه لودر و ترفنده ایکن یشن یشن که
قلاد و زردیر لر علمی بر سیله ایکنی دفعه یشن یشن و سبزه و ادب
که عجمه خلعت دیر لر و بونقل ایلش و بونشان اؤلگی و فقی بعی خیار
بن و هوشیات که اؤلک سازه اولما به اوزانکه و بونشان معناسند
نقل اولمش **روا و روار** چار داق و تخت معناه **آی و زرشور**
پادشاه و کلبی و کتخامی دیک اولور **و شقدار** یکار یکار پیون
کسه **کی و کبر** مایه **الواو الکسوره**
کی و ویر یاد که اسم مصدر در بر نه **الکی** معناه و صور ماق و وری

روان و روان و شقدار و شقی

گویند بی موبد تند ویر سخن کوی و بیاد گیر

نوع اول الهاء المفتوحة

آ هار این خود بر لشی ایک سبط و نظام معیانه در لشی اینج
ده افلاق اولینور ملائک علامه سیده **شرف** بنام دولت او
این کتاب کردم نظم که هو قصید و قطع آشی به از هزاران هار
دی هدی هند ویر لریدن بر جز رنگ آید در **ادی** بدیکو جزیری
که شتند زود کما نام آنجای هدی کرد هر کشف را ایل کل مت
تکید داغی استعمال و لنور در ترک هر برسی یعنی فراداد یکادلو
انه که هار آتش هادیه کو برین بیدن ظاهر در هر شند را ایل
نام معیانه در **رزا هزار** ارباب لغت بیک که عدد معنی در
الف معنی و بیلد یکدیگر خوشی او از لوفوش **بیت** می بی نو
بر کل ره دم زدن ندارم **سدست** بر هارم که هاراد در
بویل نقل ایشو اما فاضل محقق دقایق احقاق ده بویل کتبی ایشو
که هار بیلد بکر بر فوشدر بیلد یکدیگر بویل بیدن ظاهر
بیت صد هزاران کل شگفت و آنکه مرغی بر کماست **عند لیبنا**
چم پیش آمد هزاران راه شد **عند لیب** بیلد مذکور فوش
بیلد یکدیگر بویل بیدن ظاهر در **عند لیب** حاجی کنی
وق اما مشدر غلط ایشو در ذکر بولان فوش هارده در لر هار
دست اند در لر **دی هدی** هیتو را و عی وزادی بیلد و بیلد
ودی برون تا خ هضم ز کوردان هیتو یکی نامدار و کوار هیتو
عبدالواج جلی هست چون برهان عیسی بانگو خوانان شاه
هست چون نقیان موسی بایدا نوزان هیتو **وایو خوب** و نیک
معیانه و کیم منسوب دکل دیکدر **س هیتو** و بایم بوزخ معیانه
لیبی پیش من خواند یکی شو که الی اشعارش زان زمان باز هیتو
ایندری بر هیتو **و ترس** معیانه **م کلور** **لند و هندو**
دیسای هیتو بر او تدر **آ هار** همیشه معیانه **ما و هار**
هیتو معیانه فاضل محقق دقایق احقاق ده بویل کتبی ایدر که
لیان فارسیده هم ایکنی نه تک ادا سنده اولان جهت اتحاد دین
همارتدر ملا بولاش که بولده منکر کدر در هار در لر بیلد طر مشه
کرد

که وقت ولادتش متاد که اولوبه هار در لر بیلد شده هیتو بکرید
لوا معیانه در اول حالت که عیال نذرت استوار ایل تغییر ایدر بولند و عی
برده ترک اکادم دوز در لر هار در **بیت** میان هار کشت از بزرگ
نخت **چو کشت** بکلوح اذمالشی سخت ایشو **بیت** **هیتو** هیتو معیانه
عیر و لری آنا لفظند مذکور در و خوب و کویکی معیانه **بیت**
هیتو بنایابی لولکه دیواری راست بنا ایدر لر و دنگر او لچبی
و استعاره طریقه چوق بیدر استعمال و لنور **خود و هدی**
دیواری بهنجار کردن نکوست **چو کار** او فتد کار کردن نکوست
بهنجار کن ساز هر پیشه **که ناید** فن سوزن از تیشه **بیت** بیجای
که هیتو باید نه زور **شود** شیر بهنجار در دست هور **بیت**
که آسای و دساز و هیتو **سبک** پای و آسان زود و لوی
آت و صفند **بیت** **شود** و دپر تک و غفلت و بولم کیدر کن راه رانج
خوب بولم بولم کنک و اینج طریقی بولم معیانه و تکی فوی مطلقا
بولم معیانه نقل ایوب ایشو بیی ایشو ایلدی **بیت** **اکو** شیخ
صیوت بود بهر کای **هار** ایلدی فتد افتاب ز هیتو **و بولم**
دو اسح بولم عیادی لری هیتو لفظند **م طور** در **کفام** **کته** **بها**
هیتو **کته** **بها** فصل فیه در لر کاه اولور هیتو حذای ایدر
کته بهار در لر کیدر فصل فیه در لر اولور **هیتو** **نور** **بها** فصل
در لر کاه اولور بوند **لفظ** هیتو حذای ایدر **نور** **بها** در لر
کیدر فصل فیه در لر اولور **و د هور** باشی کت که اعضاده
اولور و حیان کبی ظاهر اولور **بها** **هیتو** **نور** **بها** معیانه
نقل ایشو

الهاء المكسورة

هیتو طان ناد میع معیانه شد بولر ایل **و ب** **هیتو** **بها** که شاه
سباع در عریده و فارسیده مستعمل لغتدر **کی** **هیتو** **بها**
اصطلاحند **طوت** دیکر اولور **الهاء المكسورة**
نور و بالکسه یسار که ابی کولورده اولور معنی و کتشی معیانه هور
لفظند کشفدر دیشی **دی** **هیتو** **بها** و حید معیانه بعضو
راء عجله نقل ایشو **بیت** ای فخر از ارد شیر ای ملک را نا کزیر ای
همچنان چون جان دین آثار و احوالت هور **هیتو** **نور** **بها**

هشیار کوه دار سردی دم اعدات آید رتیوم بکله هشیار **هشیار**
 اوصلو و آیت معناسه داغی استعمال اولور هوشیار لفظله
 محققدر **شیوا هشیوار** منله **فردوسی** کسی کوچه در اندازد پیش
 دلش گردد از کرده غویش دیش هشیوار دیرانه خواندورا هان
 خوش بیکانه خواندورا **شیبا هشیار** ایکی یا بیل منله **فردوسی**
 یکی بجنی ساحت باخردان هشیار و کار آزموده ددان **ماهر**
 قوغاکی اوقی که اکثریا ساحل دکنار ریاده اولور **له هور** صنعت
 و صنعتده مهارت **نوب هور** خرابی تنها **نوب هور**
 هورلو معناسه **هور** طمان و قوتلی بخارندن طو بجنی و من معناسه
 لغت پهلویور و آتی و کشت معناسه **اسدی** سه جنگ گران لودشد
 درد و روزیم در مشهم باهور کیتی روز **وشیا هوشیار** اوقی
 دایق معناسه ده استعمال اولور و وای حلاف ایدوب هشیار
 داغی دیر **وی هور** اوقی

نوی اولہ الیاء المفتوحة

ادکا یادگار تیر که معنائش و اکثر یکی ادکی یادگار از بیج
آ بار دوست و دلداش و مصاحب ۴ یاد آن نبود گزستم بار بنالدا
و طاقت معنائش فاضل محقق بویله کفایت اینست که یاد که معنای اصلیه
معین در یادی معاد نذر محبوب ترکی دلد - یار اطلاق اولند و می گوی
سان فاد سیده ده اطلاق اولنور ننه که بر بیتده واقع در ۵
بعلمت دیدن آنست که یاران هم کار • بگذارند و غم طره • یاری کنند
اما بواطلاق حقیقه دکلر بطریق الاستعاره در اول معنای حقیقت
اولان لفظ شاهد در ننه که بر بیتده واقع در ۵ شاهدان زمانه خرد
بزرگ • دیده را بپوشند • و دل را کرک • بحوالای صاحب که جمله غراب
نذر که بومقامه • سوید و کی کلام بوعبادت ایلد که بعضی ها نقل اولنور
یاری ایلتی یعنی ابکی فرزند شکر عورتلوی که بر برین ایلتی درلو بیت
حد نیکو سخن گفت یاری بیاردی • که تا کی گزشم از زمان دل و خواری بی
مذکور دید و کی معنای استنهاید کپور نذر آره کی یاد گیر با جدار
معنای آو باور بار دمی معین معنای کمال معنای تا جهان داری بی یاری
دولت نیست • باد نذر در جهان حفظ آتی باور بیت چاره ما ساز که بی

یادیم که تو برانی بکه رو آوریم و با یکدیگر یاب شو خراب بدی می
نخادر نوز لوصو شد پیش از آنکه دو صد کنند از صدل ویشو کتود
ستاده بزین و بین نمود و بیغ حاقان که ترک باد شاهدر
امدی بران مرز حاقان بغشاد بود که تاج بزدایش بر ما دبود که
یکبار بروکوه و یکبار میرد هر کسی بیچاره حاجی بارها یکمختار بر
قاج کوذ یکدر کتی یکبر را و غوردن رگزدن دیکار اولور تی یکی
معنی رگزدن دیکار اولور دیش مختار بخور ایت سگاهی

المضمومة

المضموم
يُوزَّادُ بِأَرْبَعِي يَوْزَه دَار دِينَ كَرَامَتًا يَوْمَ يَوْمِ دُلُوفِ طُغَاةٍ
بَابُ الْوَاءِ الْوُحْدِي

تَوْحِيدُ الْوَلَدِ الْإِلَهِيِّ الْمَحْدُودِ

برای آبرو صود و کاجک پیر مشواخ و آبخانه مشوامه تحریف
ایده ب هوزر دیرلو مشواخ و آبخانه مشوامه تحریف
یا قور تنی ایله آتو آتیکو مشواخ و آبخانه مشوامه تحریف
فی آخیز و بالقدیر و آرخیم و بالچی فالیه قلب کسر کونج کی و انکلا
دیواری یارلو و باخود بالچی فالیه ایجه دو کور لوانده قورر نعل و آ
صیقار لر و بنیاد و لکون معناسده کلور قح عصاره و دوان

ذرفا آذر

ادیا یعنی آذر فراغت **آذر بی آرد بیز** آنگذ مغل معناه **آذر**
 خصوصاً **آذر** معنای اذنت این که هر چیز چنین نایاب است آنگذ
 کن نو که رخ هو از زان کورده **آذر** با عیله لغتی صحاح
 دومه آشی طباخ معناه نقل داشتن دیور وایتاید **آذر**
 آشی طباخ معناه **آشوب آئیز** فتنه قواریجی **آغا** اول و
 ابتدا و باشناق معناه دغنی و صیغه امر و وصف ترکیبده
آواز ارد آریختن دن **آ** ازبت آموز شیوه و خوانی که نکوبد
 سخن بجا گفت خوشی **آ** صف ترکیبده اولور **آیت** کفادنی که بکشد
 دشت و خط نوشت **آ** بغز و مثله آموز صد مدش شد **آیز** یعنی
 لغظدن مستعد اسم مصدر در قرشق معناه صیغه ارد و بعضی
 ترکیبده صفت داعی استعال اولور شکر آیز کی **آ** آواز او دن

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

تحقیق استوار در که طغان جنبه مطلقا هم باز در طغان متلا بجهیه
 باز دارد بر لر بویک طغانه شاه باز در لر اما چاقه خصوصیه اعلام
 غایب دن اولدر مطلق ذکر اولنه مراد چاقه اولور **بیت** که بلد باز
 نیز آهنگ می زد. بقصد کبک شاهین چنگ می زد. باز سفید دیسار
 مراد آق چاقه در که سان ترکیه. آقا آق چاقه در لر باز که با سنی کار اولور
 واده تبدیل ایدر لر واز در لر پرواز اندر لر اصل پر باز در و آجوت
 معناه کلور آجودی دیبک برده هم باز کرد در کلام ایدم کشف اولور
 باز گفت در نه که بویستد. واقعه **بیت** که کسی وصف ازین کرد
 بی دل از ایشان چه کوید باز. چه کوید باز که معناه کفایده در
 استقام انکار دیدد انتی ووق ایلم معناه کلور **کمال الدین**
 کسی که دست چپ از دست راست داند باز. با اختیار مقصود خود ناند باز
 و کبر وینه معناه **جامی** کم قانون احسانت کنون سازه که تاباند
 جهان کوید از باز. و قولاج باع معناه **نمغ** و جاده نکردم نشنا
 معنی را لا اله الا الله زبانی بقدر سیصد باز. نومعنا یا ایدم یاز لای
 کلور که آفرودن تجید در و اولور بازی معناه **بیت** زان روی نکون
 بدان دعد که امروز. برده زده طعمه و در خور زد باز. و قول باز
 معناه و ارشی ذراع معناه و بازیدن لفظی صیغه **ار در غمر**
 بر ساط قبول غزاله **نقش** قبال بین و جان در باز. و صفت ترکی
 داخلی استعمال اولور هم باز و سفید باز یکی **از غی باز خیز** قیام
 کوئی باز خاست معناه **آک با پاک باز** ابو نکلو **آی پالیز** بوستان
 حدیث معناه **اسوی** یکی پرزن دید پالیز بانه از خواست تابا شد
 میزبان و بوستان قرنی **اندر بانکه غار** اذان **ایماندا پای انداز**
 باد شاهلور ملکه وارد قله ایامنه ترفیع همچون دوشاد کلری قانه
 و سائر اهل صناعتک فرشته قابل اولان متاعه در لر نمغی بادشاد
 آینه چکلات پیشکش در کره فلوری که کوئی قانی که ایچ اولسون
 دیش **آی پای باز** ایاق ادینا بجهی یکدر **ایدری** جها ترا جین
 پای بازی نیست. زهره که نیرنگ سازی بسی است **نمغ خیز** بو
 مویبری **آی پای** با و عجبم کوز کوئی روز خراف معناه صما عجم
 صامه وقت خیر دیش **آی پای** منله **آب باز** اوگنوره که نمغی

توینون

از زبان اشعار که در این کتاب آمده است و در بعضی موارد به خط نستعلیق نوشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

و عجم جیلر آلتیدر آخری زاد عجم داغی ویدر **بیت** بنمغی نمغی
 مرها ترا شکار و د کویوانا ترا بیرون دهان باشد دیش **نمغ**
 ز عدل طروا عظمی جمال یارا نیست. که و عشق و طرب در و منلی اند بنمغ
 تولعت آخری را ایدم داغی نقل اولدر بعضی تفصیل داغی مذکور
دو بدوز نصیب و کیشی و آغی چوره سی **دک با بدوز** بار لطیف
 عجم معناه **دوا بدوز** قرارگاه معناه **بیت** ملاذ سیف و هم
 صبر سواره چشم. که هست خلق جها ترا اجابا و بدوز **دخو**
برخور نمغی طوطی معناه نقل ایلمش **دور** آگین کشت و زرع
 معناه فاضل تحقیق بویل تحقیق ایلمش که بر زبان اعراب یک فحشی دراد
 مهله که سکوت اکت درگاه اولور بای واده تبدیل ایدر لر و ز در لر
د درختان بسیار با کشت و ورز. کسی خود ندیدست از کوه مرز.
 انجی بر کرد بر لر **بیت** کار خالده جز بجز کفری شود هرگز نام. کان یکی
 جلا هکی دارد در کوز برزی کوی. کشت کافیه تازم در **د** بر
 هوار کشت از بیزی بخت. جو کشت بر کلور ارفاشی سخت. **دک**
دک با و عجم نمغی ستاره طالع معناه دیش وسیله المقاصد صامی
 یرم دیش جامع الزم صامی بر یون بوغی و وضع طوق و تیره معناه
 نقل ایلمش صما عجم صامی با و عجم و کاف عجم همان طوق معناه
 دوایت ایلمش **دکوی** **برکاز** کوز فصلی خراف معناه که بر افلاور
 کلور **دوا بدوز** با و عجم اصل پر باز در آجوت معناه قنات اجلا
 ادلا عین اسم مصدر در اعتبار اولور او چاق معناه استعمال اولور
 او چاق **د** هر مرغ بقدر خویش دارد پرواز و قوش هواده او چاق
 چکرتوب چرخ او رمق **نمغ** رمانه چونکه بیه کرد مشفق آماره کشت
 مرغ دم در هوای خود پرواز. و قرارگاه و ترک معناه و قنات و او
 و دوشکک اطرافه دیکان سنلر. دیر لر **دوا بدوز** اوژونک
 و دوشکک و بجه و قاپونک چپ چون سنه دیک کلری و اید کلری
 سان فار سیده العین ترکیه. العایله استعمال اولور **نمغ** ای
 کسوت قیای ترا. دادد از اطلال فلک پرواز **بیت** کسوتی را که کم بود
 جودش در وجود طاق اطلال با جلالت پرواز لها با دست نمغی و او
 تنی که سنه و پیراهن یعنی کوکاک معناه ده کلور دیش قوه صماری پیر

نمغی

نمغی

نمغی

تغذیه و صف اولیجی مراد کسکه اولور ننه که بوییتده واقع در
سب نیز ممکن تیغ سکنی در دهان • تا نبرد خلق و انا کهان •
مقابلی کند در لغوی یوق کهقام معناسنه که رگها کا چونکه در لور
ترکیده اندن بجز اینله تعبیر ایدلور رانج اولیان نسیم زبانیده
نیز اینله توصیف ایدلور ننه که بوییتده ظاهر **سب** استرده هر چند
زبان نیز یافت • مو استرده مو نتواند شکافت • بو توصیف دلی
بر نافذ نسیم تشبیه اعتباریله در ننه که بیت مذکورده ظاهر در
جذملو کشیده • مجازا نیز در لور ننه که بوییتده ظاهر در **سب**
اگرچه باده فرخ بخش و باد کلبیلاست • بیانک جنک خورجی کد
محتسب نیز است • رانج اولیان نسیم لک ترکیده مجازا بجز
دید کروی کی لک فارسیده کند در لور ننه که بوییتده ظاهر در **سب**
فرو مانده و غیره در کار خویش • که بینم هی کند بازار خویش •
لک ترکیده مجازا سر یعد بجز دید کروی کی لک فارسیده دید نیز در
انتهی آوازیدد نیز اینله توصیف ایدلور **اسدی** زین فیدن بوم
و از بانک نیز • همدیشه بد چوک خان برگ در • نیز اما لاسوز
کسهر جمله بیللمک قواره ضاراه معناسنه **یغ افور** تیغ افور
کلور قلم اچیی • نیز در ریش تلخ و کج رای •

الناء المضموم

رَازِ تَراز کو کچھ لک براز معنائے با ایلہ کہ ثانی حرف و تاجید **رَک**
تَرنَاز سکون کاف و را ایلہ غارت و بیجا بچوں ایلہ اوزد
چاپق ادایی در اقل برو **تَرنَازی** کم • **زین راز** خوش نازی کم
و هم اول سَگردن کسب داغی در بر اسم مصدر و وصفه افعی متعار
اولور **تَرنَاز** دیکدر اهل شیراز لغتیدر **حافظ** افعی انگشتی
من عشق **سَی** **تَراز** رویکی لوگو بُوادی • بُوادی افعی اهل شیراز
لغتیدر حی باید دید یکدر لولو عیدر معشوقدن کنایتدر معنائ
بصره سکا اولدن بر معشوق یوزن کورمه کرک ایدری دیکدر **نَدَا**
تند باز ضو یغادر یکدری یر شیخی قوش **فردوسی** کان برد بودم
که این تند باز • به تخیر زان آمدت از قرار • **و نوز** خوش
منتقد اسم مصدر استعمال اولور و صیغه امر و وصف ترکیبی در

ایو کک یعنی آزار جمع اولاف و او د مک و یای توری **اسدی** شده
تیر بالا کان وار کوز • کان دوا بر و شده سیم توز • و اندو غن
قوانی معناسه نهی و کدازش یعنی حرارت و طلب معناسه ده کل
دیشی **بیت** رقولی سخت شد بهرام تاساز • دکر ده کینه توری کرد
آمان • **قران** **عرب** جای بد دشمن کین توز را گفت مکن گفت بد
آوز را • **اسدی** خدنگ زد له جنکیان کینه توز • تیر مغ کاف و سنان
سینه دوز • **نوع اوله الحیر المنة حد**

نوع اوله الخيم المتنوعه

از رخ چار رخ قوز جوز معنای آچار جیم عجبده قوز بخه
 وز معنای آچار جیم عجبده قوز بخه
 زار دیش بیت ز خصمیش از نشود پاکه ملک نیست عجب که نیست
 از سرخ چاره بهر جالیزه آبا جان باز اورمان اوزیه جوب
 او بلیان کنه تو کیده ده شایع در وصف تو کبیر جان او بیاچی
 دیگر اهوی چاه وز قوی ازیده جوقنه آدو چاه بور
 لچیده و تو بودن قوئه چقار حق چنکل و اولسه در که بکیر
 آنکه امچده دوز دور اوله و به خطاف دیر لوانا جود اوله
 و به قوه دیر لر آجر جیم عجب و سکون رایله چکله مواد
 ها بچه یعنی و یولرد بد کلری قوش و نوتی بد کلری قوش جاری
 معنای و چاق طغان رهقوا جی هواز شب پر براس ضاعی
 معنای آجر جیم عجبده دیر لر و کودنه چکر و آرتون غ جفر
 قوز بخه وز معنای و اولیه دیر لر که چکر اوله ککی چکلیر
 جیم عجبده طلاق معنای آری جلیز و بالکس یعنی صحاح روم
 مسد و غمار معنای کلورد و یقل ایلیش آوی جلوز مثله تمی
 بهدا و نبوده قه طام و فرمیده بدوراد نبوده کام جابر و جلیز
 خیار الجند یعنی کوبه سکون یعنی و خیار او جاغنه داغی دیر لر دیش
 و آجوان یعنی حکمت ثلثه ابله و دیر لر در امانا جود دوزلی صوفی
 که امچده مناسق و طوز و سایر نه دوزلی تمی شوق باشد در
 مبلغ معالی او نمود مجرود دیش و حود و مهر جوار ذوقی ای بکوال
 کران کوفته پیلانرا پشت حود کبریاچی که فرو کوفته باشد جوار
 به معنای داغی مثله لغت در و پیلان آن صومغی و متری پیلان به معنای

وهوان دهنه و یولم کتمه و یولیا صغی معناسده کلوردین
تاریخ چهارم جوزدوی چار مغز معناسده **جیم** جیموز چاهور
 لغظدن مختفدر چیه و قوئه چیقار حق چکل **حق جیم** جیم
 چهار معناسده **الجیم الکسوره**
لکی چکلین جیم عجب دتوق که عورتلکه فرخنده اولور و بیدر نظر
 معناسده سکون ظاهله **لکی چکلین** مثله **لوی جلم** زینت و نماز
 فخر دافه روایت اولمدر **آ چهار** چهار معناسده **تی چیز** نه
 شی معناسده نه سی یوق دیچک برده عجم چیزی نیست دیر نه
 دکلا دیچک برده ناچینست دیر نه که بوییده دافه در **س**
 بکفتمن کل ناچین بودم و لکن مدتی باطل نشستم

الجیم المضمومه
رب چیز کور لغظنک معریدر که رودکی طراد معناسده نکل
 شرفی زیرک و دانای معناسده نقل ایدر انشاء الله کاف مضمومه یا شده
 ذکر اولور **جیم** عیدم لسان فالسیده مدلولی شولمادر که ترک
 اندن غیرایله تعبیر ایدر لوملا ترک بنم عیوم دیر عجم جزم دیر **سیت**
 دهانی جزم از جام لبته دور **سری** جزم رطوق غنبت دور کا
 اولور که اوله باز یاده ایدوب بخور **سیت** جهان چون از دای بیج در
 بیج **سیت** دوی سید کدشی دی هیچ **فته** **رجه** جیم عجمه باغ
 چوخی و باغ چار دای و آسمی **والدو** **جوالدوز** جوالدوز حواله
 دیچک بیوک اکنه که ترکیده دافه مستعلا در **جیم** عجمه اوز
 قوشی که آری قوشی دافه دیر بر بر جکر که یای استیلرند صبا مده
 اوژ و عتد البعض جکر که بکر بر بر جکر که یای استیلرند صبا مده
 عرب قرار ایلدیر فتح ضاد و تشدید ایلدیر لکه اوت اوت اکی
 یازیلور **وکی تا جوی تا ارماق**

نوع اوله الحاء المضمومه **وام مغز** او کوریه ایلکی
الحاء الکسوره **تی چیز** مخت اوغلان هندو شاه بخوانی و
 حکیم قوفانی و اسدی طوی شویم تصح ایلدیر که اصل لغت هاء هوز
 ایلدیر در لسان بلوید تمام طاسه دیر لکیم کر که طوتد و غلن
 اوژی مخت ایدر ارکشی به استعاره طریقه هیز دیدیلر کثرت اتماله

صنعت

صفت منزله سه و اردی اما عوام حالیه تلفظ ایلکین باب حاده
 نقل اولدی **الحاء المضمومه**
کیرانما حکم انداز اولکه آندوخی اوق و عجم اصلا تختف
 ایتوب استد و کشتانی اورد

نوع اوله الحاء المضمومه
ازبا غازیار اوغلا تخلف سینه بندی **ام سوغاسوز** خام کون
 و آغواهی صحاح عجم صاهی یا زکاج معناسده نقل ایلدی **ام یاغ**
 اسمک چشاه معناسده **ایری غایم** **رز** قایغانه معناسده یا لک
 ریز دافه لغظدر **ریتوا** **خرنواز** برآسه خفاش معناسده **نمی**
 ز نور طلعت او دشمن ار بود محروم سوز که هر نور زده هر خرنواز
 با مقدر بخون اوزرینه بعضی شب تابدر دیدیلر **رک** **فرکر** کون
 که سبک انرا عتدند یای وقتن امتی بر لورده کم شینگه ایلد
 آدم و طواره او شریک ایلر خورده دافه دیر لر و حید ایلد اشک
 بندرب کوزد مکدر خک زینت معناسده که بر بر جکر پیر سور تینور
 بودر **ریتو** **خرنواز** برآسه شب بره معناسده **فر** بر جا نور درک
 آنوک لوکندن اکثروب فاحر و نفس لباسلر طوفر لول اولدیا سله
 دای خن دیر لر بعضی اولجا نوره دیکیز قویونی دیر لر و قند زده
 جانور و ابرشیم و بر جام درک تازی ابرشیم اولم **ریتو** **خرنواز** **سیتو**
سیتو **خیمسوز** برآسه شب بره معناسده **سیتو** **خیمسوز**
 مثله ساراسابی خراهور لغظند اولمدر **وکی خور**
 و بالضم مثله **وکی خور** مثله

الحاء الکسوره
تی چیز جمله معناسده و خیریدن لغظدن صیغه اعرار و
 ترکیبی در می خیز و شب خیز کی **خیم** **دور** چادرچی
الحاء المضمومه

نکات مشکار نغنی خنکاره معناسده نقل ایلد که انما جود
 بود این قوری او ذوق در که عجمه شد بر لر **وربا خور باز**
 آرزق بیکه معناسده **وربا** **خور باز** باز خورد معناسده که ناگا
 متا شمع دیر لر **اسدی** دهند و طلام دوصد سرخاز **بدین** **دور**
 در راه خورد نلاند باز **وکی** **خور** خورق قوشی و اور قوشی و کیم

نکات مشکار
 و کیم
 و کیم
 و کیم

[illegible]

الذال المكسورة
 راء دراز اوزون عظمی عمریای طلب از علل و بقیین دان که بود
 برق را کوتهی عمر از مشهور دراز فاضل بحق نویله تحقیق ابتکار که دراز که

[illegible]

دوالیاز قایق اشلیبی **دهل باز** طبیبان و داولی طبال
معاشه **نوع اوله الراد المفتوحه**
آزار بالیچی دبالین ایلده دیوار باپی داز معاشه وهری باندیه
برکی آدیور و سزمعاشه فاضل محقق دقایق کمالیه ده یوبه تحقیق
ایتملرکه راز کیزلوسنه در قویا ولسونیه که بریتمن واقعده
کنکروطاقی برمایه درار پیشه که گفته سخنهای راز قطعی اولور

卷之四

نوع اوله السنين المفتوحه

هاتفی بیاورد دستش خف کند. ندیدش سزاوار ساز کرد. **ب**
 سبزیشل اختر معاشه **بوست** **سوسبز**یشل کو بچاک **تاجی**
 سناورین ذوق معاشه **تاغما** **سوزاغاز** سوزاوازی ابتداء معنی **تاجا**

وسيلة المقاصد صیاحی و غیر قوشده داخی دیرلر دیش **رَب سِرِز**
باشی بشور یچی **رَق سِرِتِه** ادچی ایچده سئوردی و ککن ننه
رَق سِرِتِه سرازاد لفظند محفدر **رَو سِرَواد** سئور واد

التين المكسورة

ای یکمربینک خوی ستیزه این ستیز و یکتری بجه چیزه لانی هلوید
الئی بوجوق دره دیرلر **ستار** دیواندار شیطان آتوقدی سیدله

که می گویند آشکارا و راز. **م** با لغه قصد استوار از نهادن اید که توصیف
اید **م** کل یوزینی آجسون علقه دهانم کل کی. **د** و شش آغز
راز نهادن کل کی. **ی** می شنید اسم مفعول بود می شنیدند معنای مستور در که

معاش بیت بر بزرگ در اینک بزرگ آب بسته • کاتنگ که چنین رنگ در
رنگ رز آشت • نکاتی رنگایز در لود و لور خلو و رنگ فارشد و زنجی

الواء الکسورة

واو شاق اوان نشه ريزه معاشه **پيش بر ريش بر چي معشای يقی سا**
ریش ساز جراح معاشه کو عیبه رفتن دبر لر
الراء المضمومة

در ذق مناسده کلور و به دو روبره دوز دیکو کورین دیکو کشتانی
روستاقه قیامت کوفی روستاقی روستاقی مثله
نوع اوله الزاء المفتوحه

ز دژ دیمک اولور حذر من عن معناه از قطلدن مخفندن امتعاز
 فوق استعال اولور بیت اکوروزی استعدا دیو زناک تنک روزی ترنوی

پی دی

۷ سنہ رسد باز اید او بانی
جا نیاز صفا شد ۳

دریغ
ایرین دروغ
زبان

مجلس اول

حافظ در قیام دیو سیرت بخدای خود بنام مکران شهاب تاق
مردی که خدا را **زی سوز** یعنی اکم سغال قوس قزح معناه
دیشی غیری آدوی سوز لفظند باز کنند **پری سیر سیر** رنج
طعام در قوری کشاید **یاه رو سیاه روز** روزه گوانو
بدبخت و شقید کنایت اول نور **یه رو سیه روز** مثله

الشیخ المضمونه

پرسوز بانه مجله طلق طحال معناه **سوز** باید سوز
لفظند نام مصدر در وصفه امر و وصف ترکیبی در جهان سوز
در لرغنی و شیدا و حیران معانده کلودیش **لغو تا غوی**
رخت بشوید و باز کارمن شد بدرد و سوز و کداز **وزما سوز**
بانه گویند و کی بکلو کس

نوع اول الشیخ المفتوحه

بازو شباز روز کجده و کوند زدیگر در دوام معانده ملاطفت
بازو شب افروز شع و آی آیدینی و کجده آیدین ایدیحی بکده
ببا شب باز خیال باز و شغیده باز **توی شباز** نام اسب
شیرین و مطلقا قزاق کولک آریاب لغت بوبله نقل الی شرف
محقق و قائل الحقاقت بوجدهم تحقیق بتمثال که شباز قزاق
آته در لر قوی قره اولیجی شهر کجده بر لر شباز آته باعتبار الوصف
الطلاق اولیان اشامیدند لکه بو بیتل و اقعدار **فردوسی**
من و رسم و اسب شباز و تیغ **نیارد** بدو سایل کس در صبح **کس**
شباز کاف مجله حشرات ارضدن بر صفت بوجدهم قزاق کبی
آدی کجده ایله صوفار و بیده ضف معانده **دقز نکلی شورتک**
آبز او تاندن در لودر لور که کیرن کس **هبا شباز** غایت
ایو طغانه در لر **هبا شباز** یعنی همچون ایرماغه در لر دیش

الشیخ المکسوره

کابا شکار باز آوی صیاد معانده و آوغری معانده ده شغال
اولور **تکوی شکور** زنجیل شرای **تکوی شکور** مثله بصل
بواکی یعنی مفتوحه باید کتور شلر **پرا شیلر** یا رس و لا یتاک
دار الملک و تختگاه اولان شهر که آدید و لک فارسیکه افغی اول

سهر خلقینک لباید و سوزش یوغرت و طوراق اوتنه دای
در لر **اسدی** ز شیراز و تری سبده هزار **شوار** بوداندن کو
پیش هندوستان کلودر براغا حله که اندون ابویای دوزلر
واندن دوزیلن یایلده دای شیردر لر و آینوس معانده **اسدی**
چو پوشید شمعاج کیتی پیشه **پراکند** بر شیر میا پیشه **پیش**
امام الله دندر جل و علا بولغت آخری **راعه** ایله شیر و یایل
دال معمله و آخری راه ایله ایله شیرد دای و بدی معملدن عیتر اول
سابر اسبلری افرید کار لفظند سطور در

الشیخ المضمونه

ترغا شتر غاز یلده دکنی و دوه طیانن چکی خراسان و بخون
و آذر بایجان و موصل طاعلر تله جوق بر و انجذان خراسانی و دوه
دکنی و بدکلری مشهور دکنلواوت که دوه آتی غایتل سود و کد
جوق بر و اکثر معانده **شتر غاز** دای در لر **و آشوار** طوی قوی
خنازی معانده غیر آدوی شاست لفظند **سطور در** **ورگ شور**
آی الغون اغای که یکه ائل در لر صحاح فم صاهبی آخرینی زا و فحل
نصیح ایله دی وسیله القاصد صاهبی آچی الغون اغای که ترکیب آتی
بلغون در لر دیش و ه صاری جور کادوی شونیز معانده نقل الی
ورک شور کز مثله **ورجی شور** ترش و لظس معانده
نقل الی **دی شونیز** جورک ادنی

نوع اول الطاء المفتوحه

حق بود که سان فارسیده حرف طاق قدر مراد ذکر اولمشور
آ طاز کل افع معانده **آبا طبل باز** ایلر طبل بازی **طاز**
علامت و فتنان **آخور** لویه ایلر کلری نم طاز معانده دیشلر
طاز طعنه و استهزا یبدر فارسیده دای شایعده **حافظ**
کو طری نمایی و کر طعنه میکنی **ما نیستیم** معتقد مرده خود پسند
نا طاز افسون کنند

المکسوره

آ طاز فغان او سوز لر لیه علم ایلر کلری **انوری** تا ابد نامه عمر تو
مقید بدوام از الزام **جاد** طری بطراز و طازیدن لفظند

من که طبع خرد که در پیش گوهر دین بزرگ نظام کشاید

صیغه یار و وصف ترکیبی و اسم مصدر در و کاد اولور بر استقلو
و زیبا معناسنه ده کلور بیت طارط زشاهی مجطارد سریم و
افسری فرارد **تی طیز** نیز معناسنه

نوع اولد الغین المفتوحة
آ غاز طاعنی و فکر که عورتلر یوزلرینه سور کلوری قریحه در غاز
معناسنه **آزما غاز غاز** طارط غان تارمار معناسنه **ما غاز** غان
لن و کوزابه اشارت اینک **آ غاز** غاز لن و کوز قاتی بویکی لغت

المضمومة
با غاز بویندرق که او کوز بویینه کورر لر و بعضا صیغه دیندر
واو کندره یه دافیه بویینه یه غازی دلی بر لغظن و سطر
تو غوز او یون معناسنه **غوز** اترالان بر قومده که غایتده
خونرن و بی مکلردر

نوع اولد الفاء المفتوحة
راخی فراقیر ایتمک **راخی** سرحد لوده اولان صویا
راوی **فلوز** زنجف و پرواز فارسیده برور دیلر و او سر
محبوب الحار فیند **بکوردی** میگویند دینی **راوی** شری
لجندک **راوی** **رنا** **فرمانده** اصل سر و نادان **رقه** **وغنی** نغنی
کوچک اقلر که بویکه ابریا قدی آبرور لر آوی رآو مبله و غیر
معناسنه نقل اینش صحاح جم صاحبی در یک قاریوب از حق صو
صیقان یبر و صول معناسنه نقل ایلمدی **روا** **فولار** سقف انجلی
که عجب روا قدر لر **روا** **فولوز** نغنی پور باز دیکلوی بیل
بادشال معناسنه نقل اینش **غیا** **فغیان** شاگردانه بغیان
معناسنه **بیت** قیا کرد ستا و آید با غراز در و قاباد و پراخ فغیا
شقی هر طریقی که خواهی هسته مالدهد **بختشی** و بصله خیر
و صدقه و فغیا **قیا** **فغیان** مثله

الفاء المکسورة
را فراد فاضل محقق دقایق کما یقده بویه تحقیق اینش در که فراد
لای فاصیده یوقار و معناسنه در اصل فراد در اواختی دن
ماخورد را صا اوزرینه بویینه مذکور در **بیت** تلوی بود بر کوشه

ره بلند **را فراد** تل شد مران هوشمند **مجازا** است معناسنه ده
اولور **کال** براده تو نهاده فکر صدها ر چشم **تاج** فراد دیند او
کام نسبی **نجم** معناسنه کلور نته که فرد سینک بویینه
ظاهر در **تو کولی** کسی آید فراد **نشان** دی بری آتشم اول
وار تانی یوقار و معناسنه فراد اول مجتم معناسنه در مجتم اولور
دیجک برده جم فراد بر نته که لطیفینک بویینه ظاهر در
بیت بسی و عهد و کوششها فراد حکمت و دانش **تواند** خوردر
و خواب خوش چه دانی نکته **معنی** **عالم** عریب صاحبک جمله غرائب
دندر بومعاند کی کلامی که ذکر اولور و عبارت تر نقل اولور فراد
درت وجه اوزرینه استعمال اولور اولافعل و مصدر لر اولانده
هاتقین لفظ اچول کلور شو یک ذکر اولماسه اصل معنایه خلل کر
لجینه بسی و عهد کوششها فراد حکمت و دانش **تواند** خوردر و خوا
خوش چه دانی نکته **معنی** **اول** غلطی بویکه دیدی کرد و در مجتم معنا
در فراد اول معنایه کلور کن بلد و کندن او تری و وجه معن کلامه
ارتقاب اینش در ایکی غلط بود که بیت مذکورده فراد عبارت
کند معنایه اولور صاندر خط فاحش اینش در اول عبارت
کیدیک باغ فلان کلام ناقص قالور معنایه وادی فاده اینش
لسان فارسیده و از کردن جمع اینکدر جمع ایتدی دیجک برده
جم و از کردن دیر نته که بویینه ظاهر در **بیت** رفته بر طیب که برسم
علاج درده **چون** نام ام شنید روان در فراد کرد **یوقار** و معنا
وازه مقابلی فرود در لسان فارسیده **اشاعیه** فرود دیر لونه که
بویینه ظاهر در **ست** فرود آمد در پشت باره چون باد **چون**
بوسه زد بر پای نشاد **کاد** اولور فراد بوقش معناسنه استعمال
اولور اولور و قش مقابلی نشیبا اولور **کاد** فارسیده اینش نشیبا لر
کاد اولور و قش صفا ایدوب شیبه دیر لر **کاد** رود کینک بویینه
ایکسیده واقع اولور و فراد مقابله سند **بیت** شیب تو با فراد و فراد
باشیب **فرز** ادبی بویانه شیب و شیب **وازه** کاه اولور آخری
صفا ایدوب فراد لر جمع معناسنه کلام و احم ددی فرانکده اصل فراد
عالم عریب بویکه ای اصل فراد باشد نغنی و از سو بویینه معناسنه

خوران دستخیز. سایر اسامی چیست لفظند. مسطور در **دا کواز**
 مسطور مشهوری که اغری طار او نور اکثر ارباب لغت مفهومی باشند
 کوز و شلور در **دو کوز** عثوت و شادی معنای آفریننده و بخت ابله
 داخی و ویدر **وی کوز** کار و لفظند که کوز در **کاف** عجب و شگفتی
 ذراع معنای و قنار و اوق و یای نوری و یغون اغاجی طرغار معنای
 و کوزین لفظند صیغه امر و وصف ترکیب در **کاف** عجب که از
 لفظند تخلف او نمند در **تجائی کفای** کفایر معنای **فکی عجب**
 منته وایت با لفظی عجب و غرض در **و** و چو بجه که اشقار شد در **و**
 قوتار در **نور** معنای و کوز و ویرغری و بشار **فکی** کفایر
لا کواز کف و پاس کلاش معنای صحاح و صافی ازین زار
 عجب و ایله **فشد و کفد** و یا شقی **رستاک ساز**
 نوز که کوز و با نوحه و لحام و سایر بولار کی سندر. طقار
 و قشاق و کوز و دوزخی معنای و بعضی قورقوشاق معنای
 کوز و بشار **تا کواز** و با کس که اناز لفظند که کوز در **نور**
 و سلم جوی و انگ دانی و کنار معنای استعمال و نور **ن** **کوز**
 مثله نونک فکسید و سکونید و کوز در مثال فتح **لطف** جو دختار
 ترا شوکن جام یاد. رطب در رسید و کوز کوماد. مثال سکون **فان**
 دلا کشیدن باید عتاب و ناز بجان. و طبع باشد و بی خار کوز بر بار
کی کوز بنده نگد بشید در ترکیب قریب در **رست** شاد عثوت
 و نقل مینا. کوز بیج و شش همچون ثریا **و کوز** کاف عجب و کوز
 جور معنای **وی کوز** او چنگ و شنگ کفایر معنای **وی کوز**
 مثله غیری ادوی کوز لفظند. مسطور در **نم** و روزگار معنای
 ده کوز دینی **هری کوز** معنی کار و معنای در دینی صحاح و
 صافی اوقاق معنای نقل ابله

الحکاف المکسور
دا کواز رفتار معنای شمشیر و مینی و مینی قتل و کفایر **کی کوز**
 کاف عجب که کفایر لفظند اسم مصدر در قاجه کوز معنای و صیغه
 امر و وصف ترکیب در و سالار لشکر و تیر معنای داخی نقل اولتی
شاور کواز جغتجی و آگنی حادش معنای **نم** باصیت معالیت

کواز کوز و کفایر
 کواز کوز و کفایر
 کواز کوز و کفایر

کواز کوز و کفایر
 کواز کوز و کفایر
 کواز کوز و کفایر

فرجیت رسولی. در باغ آبادیت زمل کینت کشاورز. **نم** کفایر
 کشی دیگر کوزی اوت **تا کواز** بن خورشید. رطب فنج ابله داخی
 روایت او نمند در **کی کوز** جام اغاجی صنوبر معنای بعضی اوق
 زاء عجب و نقل ایشار **نم** کفایر امرغاک و کینی نخی و کوز و
 کوز معنی قویب و کوز یکج در برلر نخی و کینی اوقی که عجم و کوز
 و جرجیر در برلر اکا داخی در برلر دینی **ن** **کی کوز** کین ابر کینی
 و کوز ابله کینی

الحکاف المضموم
دا کواز از یک معنای اسم مصدر در و صیغه امر و وصف ترکیب در
 اربیت و از یک معنای اسم مصدر در و صیغه امر و وصف ترکیب در
 قصب بود و ما هنام کوز. **دا کواز** کاف عجب و کوز و کینی سندر
 آیدر که از یوا دوز اهل سندر خوک در برلر از یوا و لوی و کینی
 ظاهر بود **بیت** خوک که در ناز کوزی بود. طبع و کسک شد کوزی
 سود. جمله تیر و سیف و سنان در برهیزی اولاد و کوز او کوز
 بهادر لری کوز از کفایر ایدر **و دوزی** کوز و برآمد سان کوز
 در فشی بر اخته هفت یاز. کوز و کیکاوس بهلواندن برنگ
 آیدر **نم** کفایر و کینی و کینی و کینی و کینی و کینی و کینی
 بر ناز و روز و کوز. بوبیت و کینی و کوز و کینی و کینی
 بود که مذکور بیرون ایران باد شاهی کفایر و کینی و کینی
 کیکاوس بهلواندن در و اول بیرون کینی و کینی و کینی و کینی
 در غایت و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز
 قریب و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز
 بیلار و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز
 و یاب اندلر باد شاهی افراسیاب و اربوب نکایت ایتدک دفعه
 فادر او لاد و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز
 بترک آب و هوای غایتد و لیدر و زرع و ذراعت و کسب و کما
 و سا و نور معیشند بی نظیر او لاد و کوز و کوز و کوز و کوز
 و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز
 در دهر. در مان اینک امید نه کلاک دیو غایتد و کوز و کوز و کوز
 بونلرک حاله آجوب و باد شاهی دفعه فادر او لاد و کوز و کوز و کوز

کواز کوز و کفایر
 کواز کوز و کفایر
 کواز کوز و کفایر

کواز کوز و کفایر

امید نه کلد که بدکوندن غیر نه کلوب درگاهنده اولان بیکاری
 ویکلوی حاضر ایدوب عکود خنده و پلایه و مرتبه بدون سبک لادن
 لومدن که کلد که واروب بوموخیلری قلع و قمع ایدوب دیدکدن ناکور
 بیرون غایتده شجاعت و دل اورنگدن یا کز واروب دفع ایلمنی
 قتل ایدی یا کز ترکستانه واروب اولموزلاری هلاک ایدوب
 اواسیایک منیره آدلو قیری آندک ایا عاشق اولوب پای تختده کلد
 سرانیده کز یومسقا قضا سیاه و یوب بر عظم چاهده حبس
 ایدوب غایتده دریک قتل و لولمانین اشعارده چاه بیرون مذ
 کور در صکر رسم زالد بازگان صورتند واروب مخلص ایتدوکی
 شاهنامه ده مطور اولدو می مشهور در و انجیلده مخصوص
 بر نوع بیلد که انوکله پیر یاروب واپ با علیم او کوز ایل
 چکوب پیری راست ایدر **فردوسی** خوشنماخت آهنکری پیش
 کرد کواز و تیرازه و تیشه کرد **منشی** چنان ز معدلت راستی کوف
 زمین که بزرگ نمکند بعد ازین زمین بکواز و رونق و ارتدر اکثر
 عورتلره اوغلان طغرک عارف اولور **منشی** ز تابانی خشم
 چاک بشت خنود که از وایت بیچاره شد اسیر کواز
 و رونق مسافر کوز لر راغی طراخی بردا قدر اکثر غلافه بچند لوز
منشی هان کوازه لبشاد بر لبش بنهد شود زلال خطی آب در
 دهان کواز عاقه کف ایدوب کوز در **منشی** و ناله صلیق معصه
 ام مصلحه در **منشی** بنادمانی در روضهای عیش و طرب هواراله
 درم بدین خط بکواز بشوی روی و سفتی کرد رفتن بکوب تارک
 اعلای ملکت بکواز و کرازدن لفظند صیغ و ارم وصف
 ترکیبی **منشی** ای سرفراز و صیله بال آهمن دل و آهو کوازه ناچند لوز و
 ناز آخر پندیش از اجل و بومک بالیدن معصانه و جو بانکر قبول
 و مغرور دکلری عصاروی و کنگد بیز قاز لر و دیوار راوغی و زانک
 شدد دایه جازدر قده مصاری قرض عورت معصانه کلورش
 دشی **دب** کوز کاف عجله بالک ضم و کسری جابر در فسخی زیره
 و دانا معصانه نقل ایدوب و اشوبیسی نشا ایدوب **منشی** کجا
 دولت سرباید کسی کو بود مرد دانا و کوز و قتل معصانه و اول

که

که غایتده طر آیدولا و آلد غوج خداع معصانه تعویب ایدوب
 جربدر و وقایع قریب دایه در بر قانون ایدوب بوبه نقل اولمش
کوز کاف عجله بویوک حجاب و معطر در جوباق دیشار تعویب
 ایدوب جرد در **کوز** **کوز** شمشیری و سایر ارباب لغت شادی
 و طرب و صحرای معصانه نقل ایدوب **منشی** رخت دولت اولدکان
 درگاهش اگر چه دارد اقبال کام و جاده و کوز **منشی** حلیه عورت
 آفرین دیر در پیش و آخری زاد عجله دایه در ویدر پیش **کوز**
 کویتن لفظند اسم مصدر و صیغ و ارم وصف ترکیبی **منشی**
منشی معاصی شله دیش **منشی** کشتیون تکه که کجیند
 ارنگه در لر بر کشتی هوانور کارکنده در لر فتم کاف عجله و شنگه
 و سکونی جازدر **نکناز** نوکلار غایبی **کوز** سیده بول معصانه
کوز اکثر داله امکی قلم که در لفظند کشف اولد
 اما نمونی کوز فایقه شده کتر مشدر و انشا ایدوب بیت مخندن
 مسطور در **منشی** ایامه رای که کینت در آرد نقل دایه ای بی هفت
 کند **کوز** فتم داله قدز معصانه در **کوز** جوالدور **کوز**
 بسیار خور و کاهل معصانه **کواز** او کوز در دیکلری آماج
 که انوکله معرور لر **منشی** دوستا نریا فتنی نداد سردن بکوفتی
 بکواز **کوز** کاف عجله قوز جوز معصانه و اوقرت نیز معصانه
 ای خواجه فلان الدین که ریش کون باد ریش نسی نیست
 زلفان آزاد بریشی ترکیب کوز کرد خواج زد زاناکه بدین
 نتوانش کشاد **کوز** **کوز** رداق اصابع و قوف دیش **کوز** آفری
و **الکو** کوه **الکوز** بر مشهور عظیم طاع آیدر **کوازدور**
 کاف عجله جوالدور **دور** **کوز** کاف عجله ایران پادشاه اولد
 کیتباد سردار لر ندر کشواد او غلیدر که اولدای مشهور لاور
 لر ندر **فردوسی** بایران پس رسم نامدار بودی جو کوز در دیکر
 سواد
نوع اوله اللام المصوره
بی نه حصاری خوار و حقیر معصانه در دیش
اللام المصوره
لعبت باز او یونجی لغز ترکیب بلی مثل دیکلری شمشیری

نوع اوله اللام المصوره
 بی نه حصاری خوار و حقیر معصانه در دیش
 اللام المصوره
 لعبت باز او یونجی لغز ترکیب بلی مثل دیکلری شمشیری

فن سوم در علم بلاغ الصنائع نام رساله سند لغوی و جمله
توضیحاتی بدان که لغز پیاری چیست آنرا گویند مثلا شاعر سوال
کند از کیفیت چیزی بطریق مغلطه و این صنعت تحقیقت همان
معاستر الا انکه در اول این صنعت بطریق سوال آورد شود مثلث
از شعر **و مانا که اختین جبر و خفیه** و این علیه استکاح سله
متی یعنی هدا یعنی الحال هده و ان لا یعمل لم یجده یمل بریدها
عند الشیب نعمدا و ترکه هده ان یقول قلیل و **وله در معیار عالی**
بنام دست در جریه و عیب از صیرت هیچ گونه لغز عریضه
انجیده معناسه بد که جمعی قاجای کلور

نوع اول المیم المفتوحه
آمار بعضا رباب لغت شکن معناسه نقل اینداری فی شکار
باشد که در جواب و دیوار و عینی اقتدر عینی و بوبیت شاهد کثرت
ست مزاج ملک ز عدلت صحیح کشت چنانکه که چشم و زلفشان بیفتد
باشد و مان **عنری** شود غریبه که کوه هر کوچه با آورد و دست برد
کشتی موج کوش باهی باز **اسدی** هوان مرغ کزوی به پروازند از غنچه
دلکوه پرمازشد و سرز به معناسه و بوقع مسهل دار و در در بر
دیشی **الاموا** مار آموز بیدار می **آلی** مالز شک غنچه معناسه
باج اسامی کاهج لفظند و خبر اولند **آهی** ماهیز صغ
فوری **آ** مراد کند را و زبانی **آ** مرز طبعی صنوبر در
اقلیم ده و بنان او کنگرند و دکل فارقلنده استعمال اولور
شمس هرگز که آن در کف عدلت است پیوسته طرز رخت نداشت
دلان مرز اما میدانی بنگرند و ابانه تر هندن ثوبه اکلا نوره ایکی
قارنگه را سنده اولان بوری پیره دیه لردیشی و حسن و شستگاه
وزین و سامان و کوزون بقی آیه و مورخ و ادلاق معناسه
فاضل محقق و قانع اکثاف ده بویه تحقیق اینست که مرز صنوبر در
فارسیه که سالی عریضه اکا تخوم در بر بویبارت ترکیه لوده شایه
صنوبر صنوبره دیچاک پرده کوزم نخومه در بر موزبان اولان جز اولان
کوز بومعایه در سرحد بکویه که ترکیه لوده اوج بکی در لرغ مرزبان
بیت خندامکی که باشد روز و شب عدل و انصاف در انجا مرزبان

غ معناسه با شده فی بینی دماغ معناسه و کوه انجیده کی ایک
معناسه و هرنه نک خلاصه سند استعمال اولور و باغ معناسه
ده نقل اولند **کرکا** مکرکاز مبر و از معناسه **بیت** بگویم و
در پیش مکرکاز تا بسوت نه و زوجه باز **و تهور** قور
اودم

المیم الکسوره
مغیار شاگردانه **یخ** میخ دوز کیکیز **شلو** شلوز قایسی
در دالو معناسه **ی** میز ارباب لغت قوتی همان معناسه و صیغه
ارمکانه در میزیدن لفظند اینست دیگه دوز یعنی پول ایله
و بعضی ترکیب کرده صفت دای استعمال اولور و یشار فاضل محقق
دقائق احتیاج ده بویه تحقیق و تدقیق اینست که میز قوتی که ام هادی
نکه که بر بیته واقدر **ست** مکادم و نعمت باد میزبان کوم و توان بود
لوصاحب دلال و شاهان میز همان ایله بویک لغتی وارد که
بوضع خاص ایله موزی در اولک اطلاق وضع عام ترکیبی سبیل در
میزام حامد اولنجاق معناسه ذکر اولاندر مشتقان اولنجاق
ارد میزبان نکه که بویته و واقدر **نظم** هر که راحت یار خدای
کوشمورده دراز کور انگیز یا کوردار بیز بر سر شیر چیره کرد و بکوش
اندر میز **یو** میوز قوری و زمر موز معناسه

المیم المضبوطه
رغ مرغز یا باغی و کچی بوی **رو** روز هر قریبه بر قریه
شکر شکر بلغاری دیدکاری خوش خوش و خور و ذری و سختیان
دو شک و مختیار ندن خانی معناسه **موز** دوز آدبکی **آناز**
میشی غنچه و دلال معناسه اسم مصدر در **بیت** کور سر و چشم نشینی
نارت بکشم که ناریش و نازیدن لفظند صیغه امر و وصف کسی
در و نعمت و خوشای **آ** با زای پروناز دلتوالم **آسانا** ساز مخالف
معناسه **بقی** بنشین غایتده اوچی بوری و گن کبی نه تلج و نیزه
و بجان و متری اولسون **چی** خیر جمله کین معناسه **چی** خیر
قره هزاری پیچیدن معناسه نقل ایلی **چی** خیر بوضو بیزی
کینکاد معناسه و بوضو کین معناسه **شبی** سهر در دره اعلا و
کشد کمان زمانه در دره بدواد اوکنا ده تمیز **ن** نه از لفظند

انجیده

انجیده

انجیده

و بعض معتبر تواریخچه بود جمله سلور و نرورد که وقتا که جمشید در
سلطنتی بدی یوز بیلیم یشتدی جیع عمر نه باشی و دیشی و سایر اعضا سلا
بیوی هیچ آغها معین مزطامه و عزوری و دولت و تکتری دماغه فاسد خیل
مالوب کدو صورت نه بشور و دوزد و ریب آقا بلمه بر آکند و ایدوب اکا سجد
اشکه ارا بیلدی سجده ایتیمانی آتشید یواقدی او حیووز بیل مقداری بواخر
و ستم اولوب خلق عالی بت پرست بیلدی لاجرم منتضای حکمت آکی اول
ایلی که اکا جرات بیلیم شد ادماده تقدیر و علای فرناشی و غلی قحاک علوانی بی عکر
عظیم ایلد و اوزرینه کوندر بیلیم منانله ایتد که صنوب تاج و تختون آتو
ایکی یوز بیلدن زیاده نته و پیاده اوج کون بیر بیرده قرار اید و یوب
دیور که ربع شکوفی ایکی کنه دور ایلدی عاقبت ولایت چین و طو
بیجی ایلد حسننی پاره باره ایلدی لر **عنه** عنده اصفهانی کتاب
اعیاد الفرسه بیلیم منانله ایدر که نوروزی اول وضع ایون جمشید در که
ملوک فرس اولد که پیشه ایدی لر در آخر جمشید در عدلی ای زیاده ککدن
پیشه اید لقب فرستاد در معانی نوروزیوم جدید در و نوروز اهل فرس
یاند بوم اعتدال ریبی در اهل هند که نوروزی عتیکلون اوچیلادر
کانه اعتدال هوا اول ولایت اول زمانه اولور نه که ایام خردون هر باب
ایوی وقتا که قحاک علوانی بیک بعضی اادی بوز است در دین فتل
اندوکی کونی که اول کول کدوسی و غ خا طرا ایل تحت سلطنته جلوس
انوی عید ایدوب اول کونه هر باب دیو اددودی و اول کول نوروزی
ایکونیک بیک میل صکی ایدی اوصاف مجذ طبری دیر که قحاک اادی بوز
است در قحاک لقبید راضی بیلد و بی غیر قبیله شوندر نسلی سام بن
حضرت نوح علیه السلام جبار و بعضی دیشی کم قحاک فرودین کفان
نی هوشنک در **این وصف شاه** ملوک قبطیون متعاش ذکر نه دیر که
معه نوروزی اول اول وضع ایلدی کواکه اگر ایا ایدی کون منقل بوز
ایوب عید ایدر لودی **عالم** و اکابر التمام اوحد الاعلی المصیر
افضل النضال الموحیدین امام زبانی ابوالقاسم حسین بن محمد دفع الله
روحه که راغب اصفهانی دیکله مشهور در محاضرات لادیا صقل المم نام
کتابند نوروز ایلد هر باب بیانله بیلد دیر که جمشید که بعضی طوقور
قراشیدر بعضی فرناشی و غلیدر بیلر چون سلطنت تختون اولور

جهان مکنه عدل و داد ایلد زینت و بری ایران شهر اقلیم نیک
تختی که ارض با ایلد تقیر ایدوب و قامت ربع شکوفه ماک و مالک و دل و قد
عالمک سلاطین و اشراف جیع ایدوب ضیافت اندی اول کون کتشی جل
تویلا یشتدی اول کونک ایدی نوروز قودی و حویل اول کون ککاکل بیزم
ایلی عادت اندی و وقت سلطنتی بیک ایلی بیلد یشتدی طبری و انور
قتی بوزر اشبه مسویدر غیری نوروزی بیلد یوقدر بعد بیرش بوزر است
پادشاه اولدی **فردوسی** بیکم بود اندران روزگار زشت سواران بیزه کذا
کوانما به شاه و هم نیکرد ز تو جهاندار با باد سرد که در پای نام کرانما بود
بود و دهنی برترین پایم بود ز هر یک هزار آمدی بجای پس بزم
با کدین را بیک که از هر برش بود اندکی جهان جوید نام قحاک بود
دلیور سبک و ناپاک بود که بوزر اشش هم خواندند چنین نام
بر بقلوی راندند کجا بوزر ایلوانی شمار بود در نیاان دیری هزار
زاسبان تاری بزی شام و را بود بوزر که بردند نام و برون که بعضی
جمشید نبیره سیدر بعضی ایتدی او غلیدر که طهورت شلند نوروزی
قحاک اوزرینه خوج و هجوم ایدوب مغرب ولایتان طو بیلد و ماوند
ما غندد بیزو بجا چنده حسن ایدی اول کون مرهه آیینک بعضی ایدی
آدینی هر باب قبول اول کونه تعلیم سنت اولدی نوروز هر باب اندکی
بیک بیل قدم ایدی و بعضی نوروز کورن بن هبه الله بن حضرت آدمی
علاءلام طوغوغی کوندر دیندر بیزو کورن طوغوغی کون دیوار
یک جن طاهر اولوب جیع اعاجل و قشش بیلد بیزو کورن کراته و
کورن عی نالقی دیکدر **بعضی** نوروز حق جلا و علا کونی نور ایلد خرق و
یری و کوی برادوب دنیا ی تگورن ایدوب فلک دوران ایلد و کوندر
دیندر **اما** مواجین زبان او ایلد بیزو نه غایت خلق مستوی اولوب
موت مدیده یا غور یا غامضه اوت بتمیوب جیع دواب و مواشیلری و
حلق اکثری جویدن هلاک اولوب بعده خرق و اوز با غور یا غارب اول
قوم غایت خوریدن بیزو بیزو کورن نوروز صولوا جلا بیزو اول کون ککاکل
برام ایدوب مواجین عادت ایدر بیلد او ایلد هر جوی سیدر سنت اولدی
بعضی نوروز اول کونک زو بی طماست که شجره نبیره سیدر
ایکی بیلدی حضرت عی علیه السلام جونی زمان مقدم ایدی سبی

نوروزی کورن حضرت
عبدالله (ع)
او ایلد

اول اقلیم غایتند و فطرت منوی اولوب شویکه زوگ با بایسی لها سب
اول فطرت ده هلاک اولوب ناب مهده ایدی شوره کلوب اول رجم
و کرم دن یا غور طلب یلدی عند الله دعاسی قبول اولوب با غور یا غیان
انجام اولکونه تعظیم ایدوب بپرام انماکی عادت ایدلر

اون ایکی بر جلد

اسامیسی و اعدادی و سایر امور بیانش در معلوم اولاکه
زمان اولده فضا و عقلا کما سکرخی فکری که جمله ستاره و ثابت النواکه
حرکت ایدر لر اون ایکی فکری ایدلر و هر بخشه بیر برج ایدر دیر
و هر برجی اونوزده قسمت ایدلر و هر برجیه درجه دیر و هر
درجه بی النسخه قسمت ایدوب هر برجیه دقیقه دیر و هر
درجات یکم طغوزدن زیاده اولماز زرا اونوز اولجاق بیر برج اولور
و دقیقه داغی المی طغوزدن ارنوق اولماز النسخه اولجاق بیر برجیه اولور
و اولونک ایکی هر برجیه اچیده کی ثوابت بیللر لر دن با غلغنی صورت
حسبه سنه نظر ترسیل تشبیه آد و دیر **حل** و چند صورت
تجربه احسان ایدوب حل ایدلر **مقرر** و چند صورت توبیر اصفا
ایدوب نوز دیر باقیته داغی بوی جمله اعتبار ایدوب آد و دیر
بعد سکرخی فکری حرکت خاصه سنه مطلع اولدیر بر جلدی طغریخی
فکله اعتبار ایدلر بوی اعتبار ایدلر عمل صورت تجلیه بی مثل فکله
آدی اولماز بل آنکه اوزر لر و تمثیل و طو شند و داغ اولانک آدی
اولور و اولونک ایکی بر جلد اسامیسی بوقلمده علی الترتیب مذکور
قطعه بر جهاد یدم که از مشرق بر آوردند سر جمله در نیچ و در تقدیس
خی لا یوت • چون حل چون نوز چون جوزا و سرطان و اسد • سنه
میزان و عقرب قوی و جدی و دلو و حوت • **ظواهر کواکب سیاره** **نظم**
بیرین جمله را که بر دم نام • را اختران صاحبان بقاسم دمام • اولین
از برج تا هشتم • نام آن بزه وان ذکر کردم • هر دو برج را ستاند بی
همی برجیس را همان تا حوت • نیر را خانه هوشه و جوزا • هر چهل راست
جدی و دلو عفا • زهره را خانه ثور یا میزان • شمس را شتر قماه را
مرطاک • ذکر اولمان اول ایکی برج مذکوریدی بیلر لر که خانه لر دیر که
بیردن بیرینه سیر ایدلر کیمسی تیز کیمسی کج کشک سیری آفرجه

هکون مقدار ده بر برد تفاوتی بوقدر اما کثرت اوج و حقیقه نقل
تفاوت قطع ایدر کیمند طر تون طور کیمنده اک که نکه فضا ایدر
بویاده بوقلم و بوقلم ایدر **قطعه** خور بخور می دوسی یکست
حل و نور و غیره پس و پیش • دلو و میزان و حوت و عقرب می

یکست و نه قوی و جدی بی که و پیش • بیری بوی و بوقلم ایدر که
مشهور در **مت** لا ولایت لا ولا لا ششم است • کل کلمه و کلمه کل مشهور است

سبعه و سیار

اسامیسی و سایر امور بیانش در معلوم اولاکه بیری بیلر لر که
بیرینی بر فکله • ثبات در کند اولمش در اول فکله حرکتی بیلر
مش قد حرکت ایدر هر بیری حرکت خاصه ایدلر بوسیدن سبعه ستاره
دیر لر فکله اعظم که فکله اطن و فکله لا فلاک داغی دیر لر بجای فایده
قشرا ایدلر بیری فکله که عکس مش قدن نوبه حرکت ایدر لر • تجسلی ماهی
بطلموس افلاک طغوز زعم ایدوب اولی ارض و قیاس و سایر بیلر لر
که فکله قدر بعد فکله عطارد بعد زهره بعد شمس بعد قمر بعد
مشتری بعد زحل در سکرخی فکله بر حیدر که کواکب ثابت اند در
بیری بوندل اکبر در فکله تجسلی فکله اعظم در که جمیع افلاک اوزر لر حکمدر
اما فکله تیز دیر لر زرا اول غیریه تا سیر ایدوب فیرمی کا تا تیز ایدلر
بیرکون و بیرکیم ده قشرا ایدلر افلاک دلو و میزان **توحید** حکما
ایز که این بکیر بطلموسه مخالفدر قال ابن بکیر دلو فکله النسخه فکله
ها سبنا لئذ و الحز و یقطعان الفکله کل یوم و لیله مرتب و هذا
النسخه افرد بها ولم اجد احدا یوافقه علیها و الصانع برهان و لا اوج
ای برهان قام له علی هذه المذموی و سبعه ستاره تک عرو و فارسی
اسامیسی بویلر ده علی الترتیب نظام اولمش در **قطعه** نام سیاره کبان
شعر عری که بر تب کفتم از اسفل • ترست و عطارد و زهره • شمس و زحل
و مشتری و زحل • فایده نام لری **بیت** ده و تیر و ناهید و هم آفتاب
چو بهرام و برجیس و کیوان بود • بدی فکله **زحل** در فارسی
مت زحل شمس بر حیدر بی ثبات • قمر اهرت عطارد و الاقمار
کیوان دیر لر بر دوری اونوز بیلر • نام ایلر بیرکون بیرکیم ده ایکی برج
دقیقه و هر برجی ایکی بوجی بیلر • قطع ایلر و اولن ایکی برجی ایدر درت

تجربه کردن

شرف شتر نیست در صطبان • یا بد از جدي هم شرف • بحرام
 همچو از حوت زهره خوش نام • تیر را سنبه است بیت شرف
 همچنین آمد این باز سلف • شرف دایم خانه • تیر است • ذنب
 اندر کمان شرف کیست • معلوم اول که هر کوی که شرف مذکور بود
 ده در آینه یازیلان ارقام درجه یا اشارت در که اول درجه یا فارغ
 قوتی زیاده اول و از آن کج که نقصان بود در **درجه شرف کواکب**
 شرف شتر نوزده درج است • یا دیگر این که مایه فیج است • شرف زهره
 هفت کبره و بیست • از درج آنکه در حساب قیست • شرف تیر نیز بیج
 و ده است • سه درج از شرف نصیب به است • در جابت ستاره یکوان
 در شرف کتر از سه هفت مدان • و آن بر جیس یازده است و چهار
 و آن برام هشت و بیست شمار • سه درج زاین را بود در شرف
 در ثب و این رسیده کف • **الارض سبعة اقالیم**
 منسوبه به عدد الکواکب السبعه قالوا لهن ما نسب اليهن من اهل و هو
 الهند متعلق بلون السواد و التاتی الى التری و هو بلاد الصبی
 متعلق بلون الازرق و التاتی الى الخ و هو بلاد التری متعلق بلون
 الاحمر و التاتی الى النحر و هو بلاد فارس متعلق بلون الاصفر و التاتی
 الى الزمعه و هو بلاد ماوراء النهر متعلق بلون الابیض و التاتی الى
 عطارده و هو بلاد الروم متخرج بالاولان و التاتی الى الخ و هو بلاد
 البلیخ متعلق بلون الاخضر **آفتابک** در داری و در که
 بر جمل او ناسدن کجا که منطقه البروج در بر آن که دایمی بر مبادی
 و از در یکسی نیز موضعده بر برینه مقابل اولوب تقاطع ایلور
 اولایکی نقطه تقاطعه جوزهرتی و قندرتی در بر • قدا و اهدک
 بر نیمه سی جانب شماله اولور و بر نیمه سی جانب جنوب اولور اول
 عقده که ماد اندون کج که شالی اولو اکا زاین در بر اول عقده که جنوبی
 اولو اکا ذنب در بر و زاین و ذنبک سیری معکوس در کواکب راجع کیم دوری
 اودن طوز بیلده اودن بر سیده تمام ایلور بر برینی اودن شتر آید بر
 اودن طوز کونده قطع ایلور در بران دهقانلرک و اولو فاندان
 قدیم صاحبونلرک و سیاهلرک یلدر زیدر شتری قضاة و اشراف و ارباب
 صاحب کرام یلدر زیدر شتر سپاهیان و ترکان و دزدان و جلادان

درجه شرف کواکب

یلدر زیدر

یلدر زیدر شتر باد شاهلر و اولور و اهل امر و نری یلدر زیدر
 زهره عورتلر و فادلو و اهل عشرت و اهل طرب یلدر زیدر عطار
 یا زیکلر و ارباب جوان و اهل فطانت و عالم و یلدر زیدر زین و اولور
 و سافلر و بیگلر و پیاده زولر یلدر زیدر **صدافه الکواکب**
و مدار و نهار مذکور اهل الهند زحل عطارده زهره صدیق
 شتری و مزج شتر طرد شتر و قندرت در • شتری شتر و مزج صدیق
 زحل شتر طرد زهره و عطارده در • مزج شتری و شتر صدیق
 عطارده شتر • زحل و زهره در • شتر و مزج صدیق
 عطارده شتر • زحل و زهره در • زهره و زحل و عطارده شتر
 شتری شتر • مزج و مزج شتر در • عطارده شتر و زهره صدیق
 شتری و شتر شتر • مزج و مزج در • مزج شتر و زهره صدیق
اوج کواکب سیاره **نظم** هست اوج زحل بیج کمان • اوج بر جیس
 سنبه دان • باز مزج را بیج اند • اوج باشد اکوشی برصد • اوج باشد
 برج تیر افتاد • ماه زین هر دو بیضی افتاد • اوج خنید زهره بدلام
 هست بر جی که کشت جوزا نام • اوج را هفتش هفتش شمار • هفتین
 شرف صوط انکار **حقیق کواکب سیاره** **نظم**
 اوج چون کشت مرزا معلوم • در برابر بود حقیق نجوم • چون حقیق
 زحل بخولا در • و آن بر جیس را کتوت نک • جای مزج چونکه دلو آمد • در
 حقیق است و بر نیار آمد • شتر چون حقیق برج کمان • زهره در روی
 بکین بیست میان • چون حقیق عطارده است • زین سبب بر بود
 سلطان خود • اوج و حقیق شتر و زین ستاره • هر یکی یک یلدر
 بر بر جیدن بر بر جده و از بر هر اثنی الی سال شمید • بر در جده قطع
 ایدر و حقیقاری او جلی مقابلیدر الا عطارده که انوکا یکی حقیقی
 دارد انکی تنلیشد • اما ترک اوجی وقت اجتماع و استقبالده اولور
 و حقیقی بر بیع آفتاب و قندرت اولور **صوط کواکب سیاره**
 چون شرف کشت مرزا معلوم • در برابر بود صوط نجوم • چون
 صوط زحل بیج حل • و آن بر جیس برج جدی محل • بیج مزج چون بود
 سلطان اندازد مرزا تو هابلطان • باز بران صوط قندرت
 هابلج برج خوشه ناهیدست • برج ماهی صوط برآمد • عورتان شتر آمد

در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است باید که در هر روز یکی از آنها را بخورد و در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است باید که در هر روز یکی از آنها را بخورد

راس هابط بود چو شد کان • مردن را هبوط جورادان
و بار کواکب ستاره نظم خانه و کوکبه از برج بکبر • بر شمار و به بینی
 بنور خیر • خانه و هفتین و بال شناس • جمله معلوم کردت بقیاس
و در ترج کواکب نظم فرج تیورج طالع دان • وین ز تا اثر وضع
 صالح دان • فرج ماه ثالث از طالع • دان خورشید نیست جز تاسع
 زهره در پنجمین بود پیرام • هجود رخانه ششم بهرام • شاد در یازده
 سعد اجل • در دود و فرج رسد زحل • چون فرج گشت مرترا معلوم • در
 بار ترج شود معلوم • **اصوات کواکب نظم** هر شماره که او فتد
 باخورد در یکی برج و یکدیگر هر خلق را جمله اتفاق بود کان
 ستاره در اصوات بود • جز قرا که این چنین دانند محقق فی که
 جمع خوانند **سبعه و ستاره تدطیعی و ذکر و انانی**
و لیل و نهار و سوب و لانی نظم زحل آنکو به شتی سمرست
 در روی و خن و خشک و تر است • مشرق و اکوست فیروزی
 سعد و زحل و کم و تر و روزی • باز ترج خن و تر و شتی • کم و خشک
 از طبیعتش طبعی • ششم کم و خشک و روزی و تر • خن و تر و خن و تر
 و سعد نظر • سعد و ماده است و سرد و تر و زهره • تیر سارند • باشد
 و شیره یعنی در طبیعت نیست مترجست با هر کوکبه طبیعت او کرد
 در تذکیر و در تانیث • دانکه ناشی از اختوان است • سعد و ماده
 شتی و سرد و تر است • **نظرات کواکب یکدیگر نظم**
 نظرات اختوان بکن معلوم • تا بدانی تمام علم نجوم • جود و کوکبه و برجی
 در • یکدیگر بیش فی یکدیگر • دانکه هر دو را وان باشد • وین
 چنین حال یکدیگر باشد • در یکی از دو که بیج سیم • باشد از بیج
 یازدهم • دانکه تسدین باشد این یقین • ترج و سیم بشوار این
 جام است و در نظر کاهن • هر پنج و هشت و نهم و در پنجم و
 یازدهم نکوند • دانکه تلیث و دوستی اثرند • هفتین خانه را حایل
 دان • اثرش کینه و محاربه دان • هر کوکبه مقابله خانه سی و بالید
 نیرنگ خانلری و بال زحل در • و زحل خانلری و بال نیرنگ در • و
 مشرق خانلری و بال عطارد در • و عطارد که خانلری و بال تیرید
 و تیرید که خانلری و بال زهره در • و زهره که خانلری و بال تیج در • و راس

و دیگر

دینک نه خانه لری و دارد نه و بال لری و الله
نظم رد یکشنبه است نسبت خود • دانکه دوشنبه است روزی
 روز دوشنبه آن بهرام است • آنکه پنج روز را نام است • چارشنبه
 گرفت کوکبه تیر • سعد را پنجشنبه آمد تیر • زهره را دایم و بر اجل
 داد شنبه خدای عزوجل • **خداوندان شب نظم**
 شب یکشنبه آن تیر آمد • دین سبب قرینش تیر آمد • شنبه دوشنبه
 آن بر همین است • اندرین قولها چه تلبیس است • شب شنبه آن
 زهره شناس • فار شنبه شب زحل بقیاس • شب پنجشنبه آن نصیب
 خورست • شب آدینه صاحب فرست • **ارباب سمات نظم**
 ساعت اولین روز زرب • دانکه باشد از آن آن کوکبه کان شب
 در روز اربع نسبت • کرده باشد قلم ارکلت • دان در کوکبه کز
 فر • دومین ساعت ساعتاد • دوم را همین شناساس
 بر همین کن بجمله هفت قیاس • **درجات افلاک نظم**
 درجات فلک بر استاد • سصد و شصت آمد از بنیاد • هوکی
 برج از آن درج سه ده است • هر درج از دقیقه شصت و هشت
 نایه شصت یک دقیقه شش • همچنین تا به شصت قیاس
ایام محاسن نظم
 هفت روزی بخود ان اندر می • گویند دایمی شوی غایب ز رخ
 سه و پنج سیزده باشا زده • بیست و یک بایست چار و بیست
 و پنج • **دیگر عینی نظم** مجتذک یزها هوک فضل • تو
 گیاره بظلال لامل • فاکان منقوطا فشره ل • و ما کان مستقفا
 فخر کمل • **دیگر است** اخذ رخصت دوز شتر زرد •
 عذتها فيما عدا المصلا • و هر آیکه آخر چهارشنبه می خن
 آید در **تقویم بطله و باز بیلان تواریخ**
 بنانده در التاریخ چهارده من یوم ینسب الیه مایاتی بعد
 و یقال ایضا التاریخ عبارة عن مدة معلومة یعد من اول زین
 مروض یوف بها الاوقات المحدودة معلوم در که تاریخ
 غما یوقدر جمع احوال نبویه و انور دینیه ده هراتک تا زنجی و ارد
 که معاد لونه و زمانای اوقاتی یلکه اکا نما چار در حضرت آدم علی السلام

در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است باید که در هر روز یکی از آنها را بخورد و در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است باید که در هر روز یکی از آنها را بخورد

جنتدن دنیا به هبوط ایدلن بر تاریخ مستعمل در هر زمانند بر
 وجهه اعتبار استعمال اولوردی بر امر عظیم واقع اولد
 تاریخ یازلردی **قبل** اول حضرت آدم علیه السلام دنیا به هبوط ایدل
 اولادی عالمه منتشر اولد قدح او غوللری هبوط آمدن تاریخ خودیلر
 حضرت نوح هم معینه کلخه بعد بعثت نوح دن هم طوفان دکن
 یازدی بعد طوفان دن نارا برهم خلیله هم کلخه **بعد** حضرت اسماعیل
 علیه السلام اولادی چونما لوب حضرت اسحاق دن هم مفادقت ابتلاک
اولاد اسحاق نارا برهم دن هم بعثت حضرت یوسف هم کلخه
 یازدی بعد بعثت یوسف دن هم بعثت حضرت موسی هم کلخه بعثت
 موسی دن هم بعثت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله کلخه یازدی
 کیمی وفات حضرت یعقوب کلخه هم و کیمی حضرت موسی بنی اسرائیل ایلده
 جبرودعی زماندن و کیمی ملکه سلیمان دن و کیمی تحت نصر قدس
 بنی عرب ایلدکی زماندن یازمشلردر حالا بعثت حضرت عیسا
 دندر هم **اما** نصاری قومک تاریخی معتبر و اعظم لرنیک **طایفه**
 محوس ایدلر تاریخ یازدی هبوط حضرت آدم دن هم یازوب بعده قتل
 دارا بعده ظهور اسکندر بعده ملکه اردشیر بعده ولادت حضرت
 رسالت پناهدن حالهم بعده ملکه بزرگ جمن شهرارین پرویز دن
 یازوب **اما اهل شریعت** رسول الله صلی الله علیه و آله ولادت اولد
 سببنا اصحاب تاریخ یازماشلردر پوشیده اولمکه ام ساله توان
 بر حاد نه غلطی وقوعدن یازلرنه که سابقا ذکر اولمشد **همین**
ولادت حضرت رسالت پناهدن واقع اولان حوادث بر
 تاریخچه واقع اولمشد در تفصیلک بعضی بودر که ذکر اولمورد
 اول وقتیه دریاچه ساوده که شهر ساوده انوک میانه واقع اولمشد
 که هنوز اثری باقیدر پیره کجوب **و** ولایت شامه اولان وادی
 ساوده رودخانه جریای ایدوب بیک سیل مقداری اول وادیل
 صواقد و غنی که کورمشدی و بیک سیلک نیاید کیمی و کوندز
 متصل بایان آتش فارسین اولدمده سونوب و طاق کیمی که شانت
 و حصانته ده بنای اطرافه جفت ایدی اون دریت طاقی سیتلوب
 و دنیا ده قدر بیلر واریسه یوزلری اوزره دوشوب و تیرلر بیلر

یعنی قاضی القضاة محوس اول کیمه واقع سنه کوردی که شد و سروده
 غنی آلری کجوب دجه دن کجوب اولم فایده بر اکنده ایلد
 و سایر معظم امور که اول حضرت محمد صلی الله علیه و آله لرن دن ایدی ظهور بولری
 انوشروانه بعد الزمان بوجز لوب کورده یلکم بوقدر حوادث غنی و کیم
 بلکه سیر آید واقع اولش انوشروانک قلبی بواوردن غایتها
 اولوب پنجه زمان اهل کجوب و نوبه قادر اولمایوب نوار پنجاه
 مسطور دالسه ناسره مشهور که اول زمانده اولان اختراش
 کاهنوک ماهر لرن سبط عثمانی که اول واند و جید و زهد ایدی
 انوک قیز و ناسی و علی عبد البیج ابن خندان بن بقیله عثمانی بی
 انوشروان بواوردلری آدن استفسار اچوب کونر روب عبد البیج
 سبط حالته فرموده بولوب هر چند کندوستی ذکر ایدوب و انوشروانک
 سلاتی ذکر بجاوب استیوب تا یوس اولیاق حاله مناسب بدله
 بر قیاس بیت دیوب سبطی او قودی **فقط** اتمم ام یتیم غمزه الین
 ام قاز قاز کز به شأ و العقی **اما** که شیخ الحی میا آل سکن
 و اتمه بن آل ذیث بن جحن **•** رسول قیل انجم یقیری بالون
 لا یحب الی قد ولا ریب الزین **•** الحی آقوه **•** **سبط** ایا قی
 اشید بیک عادی اوزره سجد بوبه جواب دیردی عبد البیج
 جاء الی سبط علی علی طبع **•** و قد اوتی علی النری **•** بقیلک ملک
 بنی ماسان **•** لاریجاس الایوان **•** و خیر البیران **•** و رؤیا الموربان
 رای ایلد صابا **•** شوق خنده عرابا **•** قد قطعت دجله **•** و انتشرت
 بلاد فارس **•** یا عبد البیج اذا ظهرت الملائه **•** و بعث صاها لمراده
 وفانی و ادی الشاوه **•** و غاضت بخیرة ساوه **•** و غدت لیران
 فارس **•** لم یکن بابل للزی شاما **•** و لا الشام لسبط شاما **•** بیک منم
 نلوه و ملکات **•** علی عدد انش فایت **•** نم بکون هنات و هنات
 و کل ماهو آیت آت **•** بوقدر و کی کبی سبط و فات ایدی انوشروان
 بر خیری اشید بیک کندودن صکن اون دریت اولادی پادشاه اولد
 کند خط ایدوب هر برسی قرن الی سل پادشاه اولاف ملاحظه
 ایلدی لکن کندودن صکن همان ایلک و علی هر و پرویز مکت اوزره
 سلطنت موروب بعده ملکه نجم مختل اولوب آخر بجایی بر دورد که

نیسان رومیله بریلین دیرلر و سن یلوندون شهر یوزماه و قبطیه ده
 برنود دیرلر او تیز کوندور اون ایکن کوش کوش نوز برجه تویلا طبیعت
 ربیع ثابت و دم صبح اولوب بون بلم کدور یلوندون ماخ اولور قار
 اولان ولایتله ده کلیا اریوب و انهارلر آرتوب ییلریمکه باشلر **ایار**
 رومیله مایه دیرلر شهر خردن مه ماه قبطیه بشقش دیرلر او تیز
 کوندور کوش اوند درنده جوزا برجه استقال یلر اولن البقی کوش ایلر
 اولماغه باشلر و ییل ارمغه باشلر و لایت مصره مدخل تیره غید
 بکشم اولور و یکوی اکیسندله ترنا ظهور یلر **حزیران** رومیله یونیه
 دیرلر و سن یلوندون ایلان ماه قبطیه بقی نه دیرلر او تیز کوندور اوند
 دنده شمس سرطان برجه تویلا یلر غایت طول نهار و قمر یلدر و اقل
 صیفله صرا غالب اولوب قان اشاعه قوز مصره بشارت یل اولور
تموز رومیله اولیوس دیرلر ماه خردن آذرماه قبطیه ایشج یلر
 او تیز بر کوندور اوند بشند کوش اسد برجه وارر یکوی اوج کون ایام
 باخوردنکه یلر کوندور قوز کون غایتله ایشی کوندور ایشی و اولان
 بویه اعتماد اولور در تا که اغتوی بوطور کون ایلر قق کون اولوب
 اربعینه معادل اولور بواید قوت ضعف بولور اضافی حواس و جبر
 استعمال یمکه کولر **آب** رومیله اغتوی دیرلر و سن یلوندون
 دی ماه قبطیه مشری دیرلر فصل صیفله آخردر او تیز بر کوندور
 اوند شمس کون کوش سنبله برجه داخل اولور بیکم ایکن کوش ایلر
 صیوب بیکم شمس کون جمیع میوه لر کمال بولور **ایلول** رومیله
 استورین دیرلر خردن شمس ماه قبطیه کوش دیرلر او تیز کوندور
 اوند بشند کوش میزان برجه تویلا یلر بیکم و کوندور برار اولور
 اول خردن صرا مغلوب اولوب سودا غلبه یلر اکثر ولایتله هوا
 معتدل اولوب مصره مدخل کمال اولور **تشرین اول** رومیله اغتوی
 دیرلر و سن یلوندون ایشغدارمده قبطیه بانه دیرلر او تیز بر کوندور
 اوند بشند کوش عقرب برجه وارر طبیعت غریب ثابت اولوب مختلف
 ییلر اسر بیکم بیکم کوش صوفله و شمسک باشلر و فاقه قاسم اولوب
 اترکه قوز بون قوج صالوب و قارنج بیرالنده کیر و بشارت ارض بیر
 اشدن قرار یمکه باشلر **تشرین ثانی** رومیله نوورین دیرلر ماه

خردن نوورین قبطیه هاتوز دیرلر او تیز کوندور اوند درنده
 شمس برجه نقل یلر یکن کوش اغاجلردن موزول یلر و طبیعت
 قوی اولور و زیت باغی میخلوب دریا سزی قاپانوب و اولکوز دیر
 یلر **کانون اول** رومیله زکوری دیرلر شهر خردن آذرماه
 قبطیه کیشک دیرلر او تیز بر کوندور اوند درنده کوش جدی برجه
 وارور و اوند درنج کیم سی غایتله اوزون اولور شمس یلدر دیرلر
 اوج کیم آذرنه طارر اول فصل شتادر و غایت قمر نهار و طول لیلدر
 سودا متور اولور و بلم قوت بولور و اوند ایتسند کون بر درجه
 اوزانوب و کیم بر درجه اکسما که باشلر اربعین کیر و قیصر فصلک اونی
 اول کوندون صایلور **کانون ثانی** رومیله نیاسی دیرلر ماه خردن
 خردن آذرماه دیرلر قبطیه طوبه دیرلر او تیز بر کوندور البقی کیم سی
 سانه کیم سیدر کالر تعظیم ایروب اودلریا قارلر و حاجلر صوبه
 بیرا غورلر اوند ایکن کوش شمس لور برجه وارر اوند بیک کوش شتاک
 شمس و قوت زما یلدر بیکم بسند اربعین تمام اولور بیکم یونیه
 قیصر کیرور بیکم درنده و خوش و طهور جماع استیوب جفتله نوزماک
 باشلر **شباط** رومیله فلوارس و کچک دیرلر شهر خردن آذرماه
 قبطیه ایشج دیرلر اکیسندله اول صوم قبطیه اوج ییل شمس بیکم
 سک کون و ربیع یوم اولور درنج ییلکه کیم ییلدر بیکم یونیه
 اولور اوند کوش کوش حوت برجه وارر قیل شمس و حوت و البرد
 یوت و مذکور کوندون اغاجلر موزولریمکه باشلر بیکسندله بر اوند
 هوا یلدوش و اوند درنده شمس و ثابیه صوبه و بیکم یونیه آخردر
 ترانه دوش اوند یلر کوش صوفله شمسک اولماغه باشلر و بشارت
 نشان ظهور یلر اوند سک کوش کوش کوش روم کلور قیل ییلر شمس
 بیکم البقی کوش بزد غموز کیرور درت کون داعی آزاردن آلور
 بردا غموز لغت سبب بودر که وقتا که تعالی غاد قومی هلاک ایلدی ایلر
 بر غموز موت خلا عا دلی و هلاک قوم شمسک بیکم البقی کوش ایلر
 دایما هر ییلده اول کون کله اول قاری اولاد و اناسینی و اول غموز کوش
 و خور و بقدار اولوب هلاک ایلد قلمی اکوب بیکم یونیه ایلر ایلر ایلر
 بیکم یونیه و صواب یونیه و ادیم یونیه و فغان ایلر ایلر ایلر

قال ما موت صی الکمل الموت

اول کوندره برد عجز لقب اولدی والله اعلم عایتی سره اولوب
 مؤثر اولدوغینک سببی بود که ایام شتا که آفریدر هوسه نکر آفرینه
 اعتبار اولور مثلا چراغی دو کانونب ضعیف اولسه یا قتل آن قلوب
 آخراوسه اولر یاندوغندن نوری بر ایچده ریاده شعل ویر و شو
 نیور کونک ایام صیفکا آفری که ماه اغتوسدر ایسی قاعه طوقینور
 بعد استیلر صیوب سنت اولماغی باشلر **اسامی و روزهای**
قطع فاذا مضت ایام شتلتا بالبحین والیقین والویر
 و بامر و اخیه مؤثر و معجل و مطلق البحر ذهل لیتا مؤثرا
 هویا و انتک واقده من بحر غیر تعلیله اسمی مذکور
 نویسدن صکر و اسم ایوم الثامن مکفی الطعن دین و اعلم
 ان الصنعة اللغة البول والیقین شدة برد الشتاء والآخر
 کانه یأخر الثانی بالحد و الخیر ان یساورهم الطعن والمقام
 والاکفاء اماله البراءة وقلبه وکینه الکفاء واستکفاء کز کون کاخا
 الکفایت العوس اذا املت داسها وجماعت افکندن میان قوا و شرا
اسامی ایام ایسوع در جاهلیت نظم اوئل ان امین وانه یونی
 باؤل اوباهون اوجبار اوالقالی ذیبار او یونی یونی
 او و بتره او شیار **یونانی و تاریخ**
 بحسب زماندن فالشدر تاریخ قدیمدر هر زمانه یوردلر اعتبار
 اولور دی حالا تقویرلور اعتبار اولر نالور که مدتی مذکور درین شهر
 یارین پرویزین هر حوزین انوشروان در که آخر ملوکیم در تحت او نور
 دوغی کوندندر که تاریخ هجری کون بیرنده ریمه الاول آیت کیکی می
 اکبر کون که سینه کون اییدی بونلور دی سده شمس و ضلع الیقون
 اون ایکی ای وضع اندلر هندو شاه تجواتی اسامی بوقلم شدا
 بیان ایلدر **نظم** بعد خور دین بود ارد بهشت و ذیل ان بی کافرد
 و تیر باز در اداست و شهر بود که هر و آیان است و آذر ای یقین و زردی
 و بر این جو کلدشتی بود ماه اسفند از مذابن یادگیر و یوایلر که هر یونی
 او نور کون طوقینور جمعی او حیورالمتی کون اولدی آیان آیتک آفرینه
 بنی کون دایغی ریاده اندیلر سده شمسیه به مواضع اولما یقون اوج
 بولالمتی بنی کون اولدی و اول بن کون ایام مستور قدیمیلر و بر آذر دایغی

تاریخ
 و تاریخ
 و تاریخ

و بر دیار اهنود استود اسفند مذ و خشت و خشت و خشت
 در دیار ربع یوم اعتبار ایلدی یوز یکور سید که یوز یکور سید
 برای ارتودیلر که ربع یومدن حاصل اولدی و اولایه سید که دیدر
 و اولای اولدن آفره بیام ایلدی و اول سید اولن اوج ای اولدی و
 آیدر که او نور کون و شمس آذر کون بیر آذر و بر رب ضلع ایلدی و شمس
 کوندر اعتبار ایلدی و ایولک اسامی یوردلر
 او نور کون هر یوز دایغی در بر یقین ارد بهشت شهر یورد
 اسفند از مذ خرداد پز کاد دیباذر آذر آیان
 خور ماه تیر هوش دیشهر مهر سوزی رشن
 و یوز دین یوز کاد راکر یاز ذی کدین دین آرد
 اسفند آسمان رامیار مارا شمس آیت یوزات
 ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 و کون آدی ایل ای آدی موافق کلدو کی کون بیام و زردی لرایلر
 مثلا خور دین آتوک اون طوقین کون و آذر بهشت اوجی و خرداد
 آیتسی و تیر کادون او خجیسی و راکدک بدجیسی و شهر بود که در
 دجیسی و هر کادون القسی و آیانک اونی و دیباذر که سکی و
 آذر ک طوقین دیشهر که اون سنی دیدر یک یوز اوجی بهشتک
 ایکی اسفند از مذ ک بشدن **و تاریخ دایغی خلاصه**
 که تاریخ ملکی و شاه دایغی در بر سلطان جلال الدین مکتا و تجواتی
 زمانه تاریخ هجری کون درت یوز کسان التیسند حکا و پنجین هر
 اولدی لور مذکور آیلر کینه ایل اعتبار ایلدی و خور دین آتوک
 اولی نوروز کونندن یقین ایلدی شمس اوج ای ربع فصلی
 اولدی که ترکیب یازد بر لور خور دین ارد بهشت خرداد و اوج
 آیت صیف فصل اولدی که ترکیب یازد بر لور ارد بهشت شهر یورد و اوج
 آیت فصل اولدی که ترکیب کوز بر لور هر آیان آذر و اوج
 آیت شمس فصل اولی که ترکیب قش بر لور دین اسفند از مذ
 بوقلم کولانا هندو شاه تجواتی کدر علی الترتیب آذر لری ضلع ایلدر
نظم ز خور دین جو کلدشتی مد ارد بهشت آید همان خرداد و تیر آنکه جو
 بردادست هجری باید پس از شهر یوز و آیان آذر و دین دان که

بر پهنی جراسند از غنای میفرایند • **تاریخ دایمی قطدر**
 که معتبر تارخ در زمان قدیمه مصره باد شاه اولان قلیانوس
 انطاکی زمانه که تاریخ تخریدن او چو ز طغوز بل مقدم وضع
 اولنوب نهار جمعه ده ابتدا اولمش در **ابن رضوان** رحمه بود
 نقل ایلو که د قلیانوس هم بادشادوم حکم ایلی زمانه صاحب فرست
 و شهادت نظری یوق حکم عاد را ایلی و فتاک دستور و رسوم وقاعده
 لریکا بتداسی ایکی بیکه بیلدند متجاوز اولوب تکمیل و تکمیل امور لریکا
 ترتیبند مکی خلل و زلل عارض اولوب جمیع خصوصه بحر و صحت مشا
 هده ایلیکن زمانه اولان علماء حکما سی جم ایروب دیابیل مشو
 ایلی جمیعند که امتیازی بونوک او زرینه اولدی که اقتضای زمانه مقتضا
 سیم عدلا و زریر بر طرز درسم خاصه واجب اولمش در دیدار تدبیر
 ایروب کوردیلر که ارض مصره عمارت سبب بیلدر و نیل خریک اولدند
 کالن بولوب اهل موکرا مورده اولدند و متجاوز اولان زمین اون ایکی
 وضع ایروب و مرآیه بمرآه قویوب ابتداء سند لریکی نوشت اندک
 بابه بعدد دستور قلیوب نو اولوب ازنده ترتیب و بر دیار **قطعه**
 قوت و بابه و هاتوز کیر • کیکک و طوبه د کواشیر • **برمهات**
 و **بشکس** • پی بونه اییب و مشیری زیر **نوقت**
 درنده بعضی او چند دیشار دوم آیلندن ایول داخل اولور
 و توکان بدیندن عید صلیب اولور که مصره دیکان یاغی چتار
 اود سکند کنش برج میزانه تحویل ایلد فریت داخل اولور **بابه**
 لک درنده تخریب اول کیرور که آخنده نهایت زیاده نیل و ابتداء
 نقصیدرو اود سکندن شش برج عظیم وارر **هتور** بشند
 تخریب ثانی داخل ایلر اود سکندن شش برج قوسه داخل اولور
کیکک بشند کانون اول داخل اولوب اود بدیندن کنش
 جدی برج تحویل ایلر **هوبه** التیسند کانون ثانی کیرور اود بدی
 سند شش برج دلو وارر ابتداء عیسی الشمار در **امشیر** التی
 بعضی بدی سند دیشار شباط داخل اولور طغوزنده اعاجیله شو
 نور اود التیسند کنش حوت برج حله ایلر **برمهات**
 بشند ادر داخل اولور اود بدیندن شش برج حله تحویل ایلر که اول

فصل

فصل پنج در **بشکس** التیسند نیکان کیرور اود بدیندن
 کنش نور دارور **بشکس** التیسند اول یار داخل اولور اود
 بدیندن شش جوانه کیرور **بشکس** التیسند بعضی بدیندن
 حایران داخل ایلر اود او چند اسیر زیاده اولور یکم سنده
 شش برج سرطان تحویل ایلر که اول صیفدر **اییب** بدیندن نور
 داخل اولور یکم برنده کنش سنده برج حله داخل ایلر یکم التیسند
 شوای بانیه طلوع ایلر **مشیری** کنش آب کیرور یکم برنده
 شش سنده برج حله تحویل ایلر یکم طوق ندره ششیل مصره طلوع ایلر
 ایام **مشیری** منقض اولماق ایام نشی کیرور واللهم واکم **قطعه**
دورای سال ترکان بشنوا من ضایعی تا غنطه کرد در ترا
 نامهای سال ترکان را اگر داری هوس مار و موش و کاه و خرگوش ازدها
 یوز و آب کوسند و بوزنه رخ و سکه و خوک است پس

احکام بر جوع از کفنا مکر احکام خواص
 نصرالدین الطوسی طاب ثراه
 هر کس که آید بتایید ضایع بزل
 یک باشد هم سوزم دیون روی ایلر
 کوه شاید ابتداء کاه چون بر دشتن
 ماد چون در نور آید عقد بخت را نکوست
 خوتیر دیار خاتونان و عطر آبخش
 کوه شاید شرکت و بیع بمن بویاک
 چون فتنه در برج حله نور جم ماهها
 م توان خواندن نماز جم توان دیدن
 جام پوشیدن صوابت و سز کردن روست
 ماد چون در برج حله نور آید نکوباید نکو
 داروی سبیل درو خورده عجب دغور
 می سزد کوماه رفتن نوی ستردد و لیک
 ماد آمویر چون جم افکند در برج حله
 قصه کاد آتشی چاهت زانان خواستن
 بیج ترکان خطای ایلر و عین دشت
 هر مرده رخا نه در ترح بعضی در عمل
 جام پوشیدن در پروصید افکندن بخت
 بد بود بنیاد کردن خاصه چیز کاشتن
 تم افکندن یاغ و نامه بوشن بدست
 و زحل بکریختن در فرجی آویختن
 قصد کردن بد بود کوماه رفتن همچنان
 بیج ترکان خطا و ده که چون بارش
 تم توان نامه نوشتن و م توان الما
 یکتا خنجهیدن و قصد و عا شد افکندن
 جام پوشیدن سز کردن در و شایه درو
 نام بوشن جم کوم از هو بهر بود
 قصد و ترویج و بنا و نهادن نیست یک
 نیک یا بد عقد بخت شغل بکرفتن دلی
 از برای اخباران روی تخت آداستن
 لیک نور پوشیدن و جای سز کردن خطا

تاریخ
مصری
تاریخ
مصری
تاریخ
مصری
تاریخ
مصری

تواریخ

تواریخ قدیمه ده ضائل و مطالعه سه طالب و مایل اولان سادات
افاضل و اعیان اماثل حضرتونک علوم عالم آرا و ضائرینر خداید
نظرینر که مرات جهان نما در معلوم و هوید اولاک بوشیخه علیله
نک مسودی اولان بنده فقیر موارزی النقییر بوفنده ماهر و
فضائل و آثار ی ثابت و ظاهر اولان اهل تواریخک مجتهد فاضل و
طبری و کامل صاحبی بن ابی جریر و وفیات الاعیان مؤلفان
خدیگان و سایر ائمه مقداری معتبر اهل تواریخک کتبش تتبع اولد
هبط آدم بن علی الله علیه السلام حضرت سید الانام علیه الصلو و السلام
ولادت یل تاجت و هجرت سعادت انعام لویه کلجه واقع اولان
اولوالعزم و سایر رسل با احترام و انبیاء عظام علیهم التحیه و السلام
حضرتونک و ملوک و حکما و فضلاء کرام شیر و شیر و وقایع پر بواج
و عبرتوی زمانینک مابیناری تحقیق و تطبیق اشد کوری کتب اولد
بیرینی کورمک میسر اولما بوب **صاحب عام** مدک الوتید عام
الذین اسماعیل بن علی بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن صاحب
ایوب علیه السلام **المختصر اخبار البشر** نام تاریخنه مطالع میسر
اولوب الحق مذکور فاضل محقق بوباید جدد جدید ایدوب بدیضا
و دم عیسی آسا ظهور کتوروب بوندن زیاده تحقیق و تدقیق
مشهور اولما معین ذکر اولنان تواریخ مدتیری و زمانیری مابینی
تجزینده کلی اعتبار ایله تحقیق و تدقیق دن مکی بر جدول و
دائرة اختلا فدری منب و ربط ایدوب محتوی باب ایلشدر
فره الله خیر اول تفصیل و جدول و دایره بودر که تحریر و تصویر
اولندی **معلوم اولاک** تواریخ قدیمه ده اکابر و ختیه اخلاقی
جوا کتیرد فاضل دن تاریخ کامل صاحبی شیخ عز الدین علی العری
باب الاثر نقل ایدر که **ولادت** حضرت عیسی علیه و اسکندر دن
محمدر تاریخنده ائمه بن سیدان مکی در و نصاری تانچند
بعد غلبه الاسکندر اوج یوز اوج یلدر بوقول غایتده فاشدر و
کبراء مجتهد دن ابی معشر و کوشیار و غیرها هجرت ایلد طوفان
نوح و اراسنی اوج بیک یری یوز یکریم بی یل یازوب زنج نامونی

عالمی مقام

و سائر

و سائر زنج معتبر لنده ثابتدر اما مورخین محققین طوفان ایلد
هجرت مابیننی اوج بیک طغوز یوز یمنی درت ییل یازوبدر مابینلده
تفاوت ایک یوز زنج طغوز ییل اولدر بواختلاف کسبی بودر که هبوط
آدم دن معلوم وفات حضرت موسی ایم کلجه محتوی توریة دن معلومدر
و توریة اوج شیخ مختلفه اوزرینم در که ذکر اولنور اما وفات موسی
ابتداء تحت لفظ کلجه مجتهد ضبطدن معیندر ابو عیسی در که
مثلاً توده قرانات زحل و شتریدن معلومدر بونده ده اخلاف
ایستلورد و شیخ قضاة بنی اسرائیل دن داعی معیندر در اول
داعی غیر مختلدر و داعی قبل الاسلام مورخین دن اخذ اولنان
داعی اضطراب اولد در زیر اندر داعی هر ملکک ابتدا سندن و
هر ازمعظک اولندن تاریخ ایتمکین ابتدا و تواریخ حق اولشدر
نته که حواء اصغیان تاریخنه بویلدر در که شدت تواریخیم بسبب
ذکر فسادا لامع و اصلاحه مع ما انعم الخدک من بعد التقدیر
تغیرات لغات و عدم الکتب الوارثه و هذا الغایه فصار تحقیق التواریخ
القدیمه بسببه که متعذرا اونه غایبه النفس **آمانه توریة**
اوج در **ساریة عبرانیة** **توانیه** اما ساریة ماولان
توریه هبوط آدم دن م طوفان کلجه ایک یکریم و هبوط ییدی ییل
یازوب و طوفان عیسی و حودن م التي یوز ییل یمنی که واقع اولد
و آدم م بالاتفاق طغوز یوز اوز ییل یازوبدر بوشیخه و توریة
کلجه نوح م برآمدن م ای یز ییل ادراک ائمه اولور جمع بابا اکر
ایله بوقول داعی غایتده مکتور و بوشیخه سوله جودر که انتقاء
طوفان دن ولادت ابرهیم خلیل م زماننه کلجه طغوز یوز اوز
یدی ییل لولا و ولادت حضرت ابرهیم دن م وفات حضرت حواء
کلجه بتی یوز زنج ییل اولان بن حضرت آدم دن م وفات حضرت
مایینی بوقولدر جده ایک یکریم یدی یوز کسان طغوز ییل اولور **اما**
مایین وفات موسی م و مجتهد ایک یکریم وارور **یری** اختیار یوز
و یری اختیار یمنی در **اکرم** مابین وفات موسی م و هجرت ضم و یلی
اولور هبوط آدم دن م هجرت کلجه اختیار مورخین مکی و توریة
ساری مکی و هبوط مابین بتی بیک یوز اوز ییدی ییل اولور مجتهد

دولت

بوقسمک عمومی دارد زیرا که جمیع انبیا و مرسلین توصیفه شد
 بود و بوقسم صفات عید و سمات پسندیده ایله متصف اولوب
 نوح خواب یا الهام ربی لاریاب ایله دعوت قومده مأمور بود
 اینک نوحی مرتبه سی و نالت در بوقسمک خصوصاً دارد زیرا که مرسل اول
 نبویه شامل دکلدر بوقسمه فرشته و رحمتی نازل اولوب دعوت
 قوم ایله لراندن انعم در که تکلیف با کتاب نازل اولوب او صحتی مرتبه
 اولوالعزم در عثمانیک بعضی اولوالعزم اندر که واضح شریعت اول
 حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام
 کی و بعضی اولوالعزم واضح شریعت محمد و نامح ملت ماقبل اول
 دیدلر بوقسمه حضرت آدم و اولوالعزم اولار و ظاهر کلمه
 و کلمه محمد عزما بوقسمی ثبوت در در کلمه مرتبه سی خائیت
 در بوقسم احضار قام در و خاتم باقیان ائمه شول پیغمبر در که
 هرگز شریعت منسوخ اولمان حضرت محمد مصطفی در پیغمبر علیهم السلام
 بمرتبه و علییه و اصل اولاد نوحی پس افضل و اکمل جمیع انبیا و مرسل
 ذات فائضه البرکات اول حضرت اولور علی الله علیه و علیهم السلام
 کنرا **قطعه** اولوالعزم خلی مکتوا الحمد علیهم صلی الله علیه و آله و سلم
 نوح بن لک و الخلیل ابن آزر و موسی بن عمران و عیسی بن مریم
دیگر اولوالعزم نوح و الخلیل ابن آزر و موسی و عیسی و الحبيب محمد
 صلات ملکات می ملک میهمی عار و احسن ذلیم محمد و فدا
 بوبه نقل ایله بعضی نوح و ابراهیم و اسمعیل و یعقوب و ایتوب
 و حضرت محمد دیدلر علیهم الصلاة والسلام **معارج النبوة** صاحب
 معین واعطی بوبه نقل ایله ولادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 انشروا لک مکتومک فرق اینکمی بیلدن واقع اولوب عام فیله
 اشهر و ایتله و بیع الاولانک اون ایکنده روایت جمهور اولور
 دوشنبه کونی یا یکم می سال قران علونیکه اون بدینده نیکنده
 یکم می دئی ماهک اون بدینده اول خورشید فلک سعادت طلوع
 زندون طلوع ایله رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت خلیل جلیل او تو زنجی
 و حضرت نوح و فنی و حضرت آدم علیهم السلام اللی فی ابالیدر **نیزگان**
 اهل بخوم اول حضرتک طالعی بوقسمه استخراج ایشلر در که جدی

یکم درجه ده ایله زحل و مشتری عقوبت او جوی درجه سنده
 و قریح مرطابک یکم درجه سنده و قمر مذکور بر یک اذن که درجه
 شمس عطارد جلده رهن نورده اولوب درای جوزا و ذنب توخا
 کند و شرفده ایله عبیری و جلد دافعی باز شود و اللکم **فاما**
 اتفاق کلمه ی قریح بخوم بونکه اوزرینه در که اکثر کواکب درجات شرف
 لرنده اولوب معایب و ذیال و خورسندن تحوّل ایله اول ماه
 سپهر روری شاه ایوان مری مطلع وجود دن نور شهودده کورندلر
مکتا لوتی عمار الدین اسمعیل بن علی الاقونی در که ابن سلیمان مومن
 بن مراندن و همایه نقل ایله که فاروق اعظم عمر بن الخطاب رضی الله
 تعالی عنهما و کرامی رضوان الله علیهم اجابین مع ایروب دیدی که بیت امان
 مال کثیر اولوب صحابه بر حربه لرنجه قسمت ایله قصد ایرون نهجه
 قسمت اولیاق شایسته دیومشورت ایترکه رسوم و سنن اوزر
 تقسیم معقول کورده کارندن اهورا صامی قورآن سلام اولوب
 مدینه و منورده ساکن ایله و انده وفات ایشلر دانی عام ایله
 خواله ایلیک دیلی که محمد پیر صاحب دارد ماه روز در لری بیده
 شهر و ایام صابی دیکر اولور تعویذ و لیجای نوح دینلوب بع
 اسمی تاریخ قیلوب صکر دولت اسلامه اولتاریج وقتنی تعیین
 ایروب استعمال قصد ایلیکه مبداء تاریخ محمدون وضع اولوب
 سائر تقصیلی بوقاروده نوابخ ذکرده سطور در بقدره حضرت
 علی الله علیه و آله اول عمر شریف صاحب السلام بعد الهی طغوز سیر و اول
 بپراچی و یکم می یکی کونش محمدن آخر عمر لری اون سیر و ایکی آی
 اولندر اما حقیقت اوزر هجرتدن عمر شریف صاحب السلام
 بعد الهی طغوز سیر و اون پیر آی و یکم می یکی کوندر **و بودا زده**
 که وضع اولندر سلین دن هجرت ایله تاریخ قدیمه مشهوره مابیننی
 متضندر بوا یکی تاریک مابیننی بیلکه است که ایکسی مابیننی ایله
 هجرت مابیننی کوروب ایکسینکه اکثر ندان اقلی تقی ایروب مابینند
 هرزه قالورم اولدر **مثلا** مولد حضرت میح ایله م مولد حضرت سید الهی
 علی الله علیه و آله بیلکه قصد ایله مابین مولد رسولم و بین الهی که الی ادج
 سیر و ایکی ای و سکر کوندر الی یوز او تو ز پیر بیلدن تقی ایله که مابین مولد

درب تویز ییلدن زیاد ۱۲۰۰



معلوم اولاک اهل تواریخ طبری و نظام التواریخ صاحبی قاضی
 و بناکتی و سایر معتبر مؤرخان فرس سلاطین در دین طبعه ایشان
 جمعی بر اصلان و عدد دلی قضا که علوانی و افراسیاب تواریخی
 اید تیش بیکسند در مدته مملکتی اسکندر و بطحش روحیه
 کلیمه در دین یک یوز تیش بر پیل و پیر قاج آید در تفصیلی اولکی
 طبعه به پیش داریار دیشال در عدد و داریار زیاده کنند قضا که
 و افراسیاب اید ان بر عدد اولوب مدته سلطنتی قاضی
 بیضاوی آنکی بیک بشیور التیش کن پیل باز ر بهجه التواریخ
 صاحبی آنکی بیک بشیور طشان پیل باز ر و الله **اولی کومورث**
 در جمیع اهل تواریخ ال تنافی او زره پادشاه خلق قاعده سی ال
 اول یومیدی بوقاعده اول دزدی تاج یکم و قننا و زره او
 یورمن و شهرها ایتکی اول ایدی **مثنوی** جواقه کیشی کم دوزب
 رود و جام • جهاندار لق تخت ایدی مقام • کومورث ایدی لیک دوزب
 دون • آنی داف قلدی صوکه سزکون • **کومورث** عمر یک پیل
 و قبل هفتصد سال **سلطنت** و قیل بعضی یوز و قیل دیشال
هوشنگ مدته عمر در شاهنامه با نصد سال مدته سلطنت و قیل
طهمورث مدته عمر سز یوز پیل و قیل و قیل حضرت دیشال
 زمانه ایدی مدته سلطنت و قیل **جمشید** مدته عمر
 بیک پیل قریب ابتداء سلطنتی حضرت نوح هم زمانه ایدی
ضحاک پوراس مدته سلطنت بیک پیل قریب دیشال **فیدر**
 سلطنت یوز پیل **موجهر** سلطنت یوز یگرم پیل موسی و هارون
 و شعیب علیهم السلام زمانه ایدی **نودر** سلطنت دیشال
 و قیل سنتین و قیل ستمه اشهر و امام محمد غزالی تویب تیر المشوکه
 رضیحه الملوکه نام کتابنده مدته سلطنتی اول آنکی پیل باز ر
افراسیاب سلطنت در ایران اول آنکی پیل تواریخ یوز یگرم
 پیل مدته عمر در دین یوز پیل **داب بن طهماسب** مدته سلطنت
 او یوز پیل و قیل یوز پیل و قیل اوچ پیل و قیل زوای طهماسب
 بعضی حضرت زهریم هم انکه زمانه ایدی دیشال امام محمد غزالی
 مذکور تویب تیر المشوکه مدته سلطنتی آنکی پیل باز ر **کوشاسب**

مدت سلطنت یکدم اوج میل خسرو بن اشکان اوج بی بی بلانش بن
 اشکان اوج یکی میل جو در زین اشکان اوج تو زیل نرسی بن جو در
 یکی میل جو در زین نرسی اوج بی بی بلانش اوج تو زیل
 بی بی بلانش
در دخی جلفه سا با ملر در
 اکاسود دخی در لر بولور دخی عددن معلوم ایدوب باز ملر در
 بعضو اوج تو زیل نرسی و بعضو اوج تو زیل نرسی و بعضو اوج تو زیل نرسی
 زمانی دخی موافق یاز ملر در صاحب کونین بشور یکی بی بی
 ملر در و بنا کتی بشور اوج تو زیل نرسی و نظام التوارخ ما
 قاضی بیضاوی درت یوز اوج تو زیل نرسی و عدد لری اوج تو زیل نرسی
طبری در که ملر اسکندر در بعضو بشور اوج درت میلان
 صکی تر سالر قولند بشور اوج تو زیل نرسی و معاف قولند
 التي یوز التي التي یلدر صکی ارد بشور اوج تو زیل نرسی
 باد شاهلق ایدوب اوج درت میل نرسی و معاف قولند
 علماء سیز در لر که عیسی ارد بشور زمانند طوعدی اسکندر
 دن اوج یوز میل صکی و هفت بجی عیسی ارد بشور زمانند طوعدی اسکندر
 التي ای اول طوعش در **ارد بشور بن بابک** اوج تو زیل بادشاه
 اولوب رج مشکونه اوج درت میل و یکی ای حکم ایلدی **شاپور**
بن اردشیر اوج تو زیل و التي ای **هرمز بن شاپور** ای که
 بی و قیل بی سال **بهرام بن هرمز** اوج بیل اوج ای و قیل سی سال
 و سه ماه ثانی زندی بی بولور ایلدی **بهرام بن بهرام**
 اوج بی بی **بهرام بن بهرام بن بهرام** اوج بی بی بعضو درت
 آیدیشل **نرسی بن بهرام** بی بی بوج بی بعضو طغوز بی بی
هرمز بن نرسی بی بی بی ای بعضو طغوز بی بی **شاپور بن**
هرمز ذوالاکتاف بی بی بی و قیل هفتاد سال **اردشیر**
بن هرمز درت میل و قیل سال **شاپور بن شاپور** بی بی
 درت ای **بهرام بن شاپور** اوج بی بی و قیل اوج یکی بی
زوز جراتیم بی بی بی بی بی بی بی **بهرام کور بن زوز جراتیم**
 التي اوج بی بی و قیل هفتاد و دو سال **زوز جراتیم** اوج
 بی بی ای **فرز بن زوز جراتیم** بی بی بی بی بی بی بی

بی بی قباد بن فرور قرق اوج بی بی بعضو التي اوج بعضو التي
 درت بی بی بی **جاماسب بن فرور** اوج بی بی بعضو بی بی
 دیشل بعضو اوج اوج آتی ملو کون عدا اقامت یازی برتقدار
 بادشاه و بادشاه ایددی **اوشروان بن قباد** معناسی جدید
 الملکدی ملر قرق بی بی **هرمز بن اوشروان** اوج بی بی
 درت ای **پرویز بن هرمز** اوج تو زیل نرسی **شیرویه بن پرویز**
 بی بی ای **اردشیر بن شیرویه** بی بی بوج بی **کسری بن اردلان**
 بی بی بی ای **کسری بن قباد** اوج ای **هرمز اوج ای اردلان**
دخت بنت پرویز بی بی درت ای **فرور بن هرمن** بی بی
 ای **آزادی دخت بنت پرویز** درت ای بعضو التي ای دیشل
قرق زادن پرویز التي ای **یزدجرد بن شاپور** بی بی بی
 از ملو کور در حضرت عثمان دم خلافتند هلاک اولدی
دولت ملوک یونان
 این شحنة روضه المناظر فی علوم الاول و الاواخر نام تاربخند
 بویه نقل ایلور بولور دخی ملوک طوائف در اسکندر دخی فیلقون
 فوت اولد قلد یونان ملکی بطا لده با اولدی بطلیوس
 بادشاه دیکدر و ملوک بطا لده اوج تو زیل نرسی و مدت
 سلطنتی ایکی یوز و شصت بی بی ملر در **تعدیه** ملوک روم غلبه
 ایدوب یونان یلدر دولتی منقرض اولدی و انلر التي درت نورد
 آخر فیلسی هر قل که آدی لوفیس ایددی انلور اقل اشتبار
 بولاب فیلس در نقر ملکی مقدونیه در که مدینه کلا یونان
 که طبع قطنینیه تک جایت شرفیندر در و آخری ملکه
 فلویطرا بنت بطلیوس در باباسی ای معلوم دیکدر و ملوک
 یونان **انطیس** **انطیس** **زومینک** اوج یکی بی بی منقرض اولدی
 غلبه اسکندر در غلبه **انطیس** **بابینی** ایکی یوز سکان
 یلدر فوت اسکندر در غلبه **انطیس** **بابینی** **انطیس** ای
 یوز و شصت بی بی ملر در مدت بطا لده در که اولی فیلیس
 فلویطرا در که کرمی ولایتی اسکندر رقیه ایددی
ذکر ملوک الروم صاحب التاریخ ابو عیسی بویه

نقل ایدر که اول اول خرقه مالک اولان روملی و روماناس
 ایکی فرقه اشرا ایدی مدینه و رومیه بنا ایلدیلر و بایکلی اسمون
 آدی شتی اولدی بعد روملی فرزنداشی روماناسی اولدور
 اونوز سکرسل استقلال اوزره پادشاه اولدی بعد رومیه یه
 چوق کسه پادشاه اولوب کنی عدد و اسمیلر اخباری مکت اوزره
 سلوه اولادی **اما کامل** صاحبی ابن اثیر بویله نقل ایدر که روملر
 یونان غلبه ایتزدن اول من مکتوری رومیه و لیری ایدی و روم
 خلق دین صابین اوزره اولوب کو اکب سیمه ادریم صغیر اولد
 اکا طهار لودی بونلردن اوله اشتیاد بولان پادشاهک آدی غالیو
 ایدی بعده بولوس بعده ملک اغشطش ایدی یکی یان معیله توت
 اولدند قده سببن مملکتین ایل اولوب لقی **قیصر** در معانی شق
 عنه دیکلر سببی بودر که حیث وضع جمله اناسی فوت اولن
 قارنخی یاروب آتی حیاتر شلر اول سبیدن اکا قیصر لقب اولوب
 بعده روم پادشاهلینکه جمعه لغت القاب اولدی و حضرت
 عیسی م انوک زمانده وجود کلوب فلوطا ایدر یگرم بریل
 غلبه سندن صکی اولوب غلبه اسکندر که او جیور در دند ایل
 واعطی سک فوئله عمر شریفی اون بیلیم فریب ایدی و شیخی
 پادشاهی **غانوش** نام هاگک اول بیلند سماه رخ اولوب
 غلبه اسکندر که او جیور اونوز البتخی تار خنده ایدی مجسمی
 صاحب انلردن اون او جی پادشاهلری آدریا یوس زمانده
 ایدی و جالیوس اون البتخی جاگوری قومودوس زمانده ایگ
 که بطلموس ادراک ایدی که غلبه اسکندر که در تیوز طقان
 درت سنه سینک او افرنده ایدی که دین رضای ظهور ایلدی و
 ویکری او جی جاگوری دقیا نوز در که انوک زمانده اصحاب کشف
 که بزی نوز کسه ایدی ابن عباس دهی الله شما سکر نوز ایدی دیو
 بودت لودر که غاره کیروب انوش لودر که قان عظیم مذکور
 و دینس و زامین که شتی شرط ایل اشتیاد لری وارد بونک زمانده
 ایدی ویکری طغوزخی سلطانی دقلطیانوس در که ملوک روم
 آخر عیله و اصنامدر دقلطیانوسک هلاکی غلبه اسکندر که

شیور

شیور طقان بستی نصفند ایدی بعده قسطنطین نظر بیکه
 اولوب دین لغزایت ظهور ایدوب مذکور سلطنتک او جی
 بیلند رومیه دن انتقال ایدوب استابول کلوب حصارینی بنا
 ایدوب آدینی قسطنطینه قوتوب دارالملک ایدندی اولادی زینطیه
 ایدی و قسطنطین غلبه اسکندر که اتیوز میگری اتیسی نصفند
 قوت اولدی وادلوز طغوزخی پادشاهی ناودوسون زمانده
 اصحاب کشف او یقودن او باندیلر و مذکورده قوتی غلبه اسکندر که
 بزی یوز البتخی بیلند نصفند ایدی الی او جی پادشاهلری که
 انوک رومدر هر قلدر که سان رومیه آدی اوقیس ایدی غلبه
 اسکندر تادینک طغوز یوز او جیل اولور اما یوقار و جود
 جیل غلبه اسکندر مابینی در تیوز او تودرت یل بارلندر بو
 تبادت سببی جدولدر موضع اولان سین صاحب مفره اوز
 در که بیلی بلاکس او جیور اتیسی کوندر بوساب سنه رومیه اوز
 در که بیلی او جیور اتیسی بی و ربع یوم در بومقدار تفاوت ربع
 یوم دن حاصلدر **ابو عیسی** قوی اوزدر ولایت روم اول
 حاکم اولانک آدی روملی در بعد و قد اشی رومانوس در شه که
 یوقار و دذکرا اولندی **کامل** صاحبی ابن اثیر اول اشتیاد بولانک
 آدی غالیوس دره فومکلونک آدی هر قلدر و الی او جی نفر
 کسه نک آدرینی مدت ملکینی و هلاکدرینی تارخ غلبه اسکندر
 دن قسطنطین ایدوب پادشاه اوقیر اطنام دن حوق ایدوب
 لازم اولانی انتخاب طغیل ذکر ایلدی و مذکور کامل صاحب اول
 ملکی غالیوس بعده حاکم اولان بولیوس مدت سلطنتی با زیوب
 او جی پادشاه اولان اغشطس بقودن تارخجی ابتدا ایلدی در
 دآخری بلی هر قلدر و آخر مدت ملکی پادشاهدر جمل الی او جی
 نفر اولوب باقی سک مدت سلطنتی الی یوز الی بیلند

ذکر فاعنده مصر

فاعنده ملوک قبط در که دیار مصر حاکمدر ابن سعید نوزی کتاب
 صاعده و طبقات الامم دن بویله نقل ایدر که اهل مصر خور خالیه
 واران سالقده اهل ملک عظیم ایدی امم دن قبلی و یونان و

علی بن دین محمد اولوب اما اکثری قبلی ایلی قبل الطوفان صا
 قوی ایلی که بت دستا بدیلر بعد الطوفان انوار علوی و غما سی
 دارا ایلی صفو صاعلم طاشا و نیرجات و کیمیا غالب اولوب کوی
 حکمتی منف ایلی که فطاطدن مابینی اون ایکی میلدر و حضرت
 ادیبی اندر وجود کلندر در **ابن سعید** شریف اویسیدن بول
 نقل ایلی که بعد الطوفان بقرا دل ماکل و لان بیصر بن حام بن نوح
 ایلی که او تور اوغلی و اهلی ایله مدینه منعمه ترول ایدوب
 بعده اوغلی مصر بن بیصر ماکل اولوب اتحاد عمر ایله ملک مالک
 اولماین بلاد اسیله مصر دیو سیب اولندی و اکثر آدمی که
 وارد اولادی ایله نهم اولمیشور تعلیمی بودر که ذکر اولور
 بصر مصر فقط اتریب صاو نرزان مالک حرا با خلکی
 مذکور خلکی صاحب کت اولوب زبانی اول مجدا ایلیوب
 وزجای اولدی که ایلی بعد خربا بن مالک بعد طولیس
 که فرعون ابرهم دردم که هاجری ساره خالونه ماکلاری **بعد**
جورای هشر سیدر بعدها زلفی ضبط ملکدن عاجز اولماین
عالمه شامدن کلوب مصر ماکل اولدی و ملک آندن الاند
 آدی و بعدین دومن العلا فی ایلی صولعندن میوه طاری برکه
 صیده ایکن تنگری دیو طار و غنی بیر ارسلان هلاک ایدوب مصر
 لغی جیح خلق عالم بیدری اولاکا فرعون دیو لقب قوتوب
 بعده مصر حاکم اولاندر لقب اولدی **بعد** ریای فرعون تو
 بعده دارم بعده کاسم بعده ولید بن مصعب فرعون موسی
 ولیدده اختلا ذ اولندی بعضی عالمه دندر دیدلر بوفول
 افر در بعضی فرعون یوسف دردم که شری طویل اولوب صورت عجم
 زمانه کلیم حیانه ایلی دیدلر قوی مصر تار بختن دیر که ولید
 قبلی اولوب سابقا کاسم علا قنک صاحب شرط ایلی ایلی
 پوخا لوب کاسم دن مکن مصر حاکم اولوب دولت هلاله شریف
 و دعوی بویستایدن مذکور ولید ایلی فرق اولاددن مکن بعضی
 دلوک لام بیر عورت حاکم اولدی **بعد** در کون تو ذین لغای مزین
 استاذس بلطوس مالوس ماکیل بول نام کسندر حاکم اولوب میان
 مکن

علیه السلام اولدی رحیم مذکور که اوزرین وارپ غزا ایلی
 کتب یورده بنی اسرائیل رحیم زمانه غزا ایلی و فرعون کادی
 شیطاق در در بر واقع بودر شیطاقدن مکن فرعون ایلی
 غریب مذکور که در تحت نظر غزا ایدوب مذکور صلب ایلی
 رحیم این طمان هم ایله تحت نظر مابینی درت یوز بیلدن زیاده
 ایلی و شیطاق رحیم زمانه اولوب فرعون افر درت یوز
 بیلدن زیاده در و بوندن ایکسینک مابینده اسامی و لایحه معلوم
 اولما یوب اصلا توار بجان کور لمادی و تحت نظر موی غراب
 اشکدن مکن فری بل غریب یا تو بخت نظرک دولتی متفرق او
 قد مکن کیر و بندر اولدی **مخدرات** القصور بنارخ اهل
 العصوره بویل نقل ایلی که فرعون اوچ نورد اولماین بن اسل
 بن علی بن سام بن نوح دردم ایکسینی کتای بن ولید بن علی بن
 بن سام بن نوح دردم اوچسینی ولید بن مصعب بن علی بن سام
 بن نوح در اوکسی فرعون فیل جلیل اکی فرعون یوسف
 صدیق اوچنی فرعون بی فرعون موسی حکیم در صلوات الله علیه
 ولعنه الله و نقل ایلی که فرعون ابرهم جد فرعون یوسف فر
 یوسف جد فرعون موسی در علیه السلام و السلام
صاحب غامد الذین اسماعیل
 بولیمه بویل نقل ایلی که طبقه ثانی اشکانی در اوچسینی
 بولیمه اول شهرت بولان اشکان بن اشکان بعضی اشک
 بن اشکان دیرلر اول سلطانک تار بخی غلبه اسکندر دن
 ایکی یوز و فی الی میل کشدی و مدت سلطنتی اول میل ایلی
 مذکور غامد الذین دیر که غلبه اسکندر دن ایکی یوز الی الی میل
 کشدی بعده شایر این اشکان اتنی میل هم ایلی و بول
 عیسی مذکور که سلطنتن فرق بیلدن زیاده ایلی شایر
 انقضاء ملک غلبه اسکندر دن اوچ یوز اون الی میل ایلی
جور بن اشکان بعضی فرعون را بن اشکان دیدلر اول میل
 سورب غلبه اسکندر دن اوچ یوز یکم الی میل کشدی بعده
بیزن یکوم بریل پادشاه اولدی مذکور تار بختن اوچ یوز و فی

او توردی که قیاد اکا تعیین انجندی دیدی که خلق عالمه اکثری بن
 مذهب و ملت او زره در قد زنه و ارمید که جمع ناسی هلاک اید و سب
 یوسف کلیدر جایزد که بواحد ن تخت و تاج در دود اولان نوشد
 دیدی که با ابر الحیشه بلور من که با نام بی غیرت و حیت قیاد در انامی
 تقرب اینکه اجازت آلوب اولانی بد نام لغم راضی اولوب اتفاقا
 و الله هم عجمی قیوسند و بلور بوعاری دفع ایچون اغلا یوب
 زاری ایلد ایا تک او بد کد و چور بنگ رایج که به بی دانی بورد
 در دیوب بی الحال ملعون مذکور قتل ایدوب جیفه و جنف و جیفه
 بن نقطه و بود با ایلد یا قوب و جمع مردکی و ما بویارک قتلنه حکم ایدوب
 اولکون دارا ملکند اولان ملا عیندن فرق بیکه قریب ملعون قتل
 اولوب و تخت ارنده و حکومتده اولان اقالعه ارلر کنزروب
 حاکم قتلرندن پاک ایلدی عدالتنه حضرت رسول اکرم صلی الله
 مناد استیکین ملا مشرک ایکن جایز و مکندر که سابرش کلرکی بخند
 الفار اولوب حق سبحانه کال کر مند ان اکا اعرافله بیر مکان امش
 ایلد بدیع و بعید اولمایه دیشلر الله بعد اوغلی **هرز بن انور**
 پادشاه اولوب نهایت عدلندن آذنانک حقی اعلاده فرق ایتمیوب
 الیور بیکین و بواحد د مباله ایتمکین جمیع موافقیسی کند و بیر بغض
 ایدوب آخر کار کوزنه میل چکوب بعده قتل ایدوب مدت سلطنتی
 اون اوج بوجق بیل مقدار اولوب زرا اوغلی پروژ آذر با بجانده
 کلوب تخت او توب بوما بیند بهرام چوبین فتنه سند و هر
 محبوس ایدی بعده اوغلی **پروژ** استوار او زره تخت جلوسی علم
 اسکندر که طغوز یوز ایکسند ایدی او تود سکز بیل پادشاه اولوب
 اوغلی شیرویه هلاک ایدوب تاریخ فرود که فتنه **شیرویه**
 تخت جلوس ایدوب اون بدی و دانی قتل ایدی و کندوسی کتور
 الاراضی اولما عین سکز ایدوب صکی و ناکله تدی بعده اوغلی **ارد شیر**
شیرویه بدی یا شند ایدی که تخت کجورب بیر بوجق بیلدن صکی
 قتل اولوب بعده **شیردان** نام کسه تخت کجوب و اول نژاد
 ملوکدن اولما عین و کندوب اکا سره حرمت و عزت مراد ایلد
 ادکان مملکت کوج کلوب فرق کونه و انجم اولدوب ایپ با عیون

ش

شهر اچزد سور یوب اهل بیت ملکندن اولما یوب سلطنتده
 توفیق ایدوب کجالی بودردیو ندا ایلدوب بعده **پروژ**
دخت نام قیزی تخت کجورب بیر بیل درخت ایدوب صکی ملک
 و داع ایدوب انوک زمانده خراجان طالع الله وک آخره اشقا
 ایدوب بعده پروژ سلندن **خشنش** و بعضی خندد
 خشنش و ضبط اولمش تخت جلوس ایدوب بیرای کجاند
 قتل ایدوب بعده توران دختک قیز و نذاشی **آزرمی دخت**
 بنت پروژی سرر ملکه ملکده ایلدوب اکا سره دورمانده انوک
 کی بیرو صاجه انجال وجوده کلرکی خراسان سپیدی فتح هوز
 نام که اوغلی رستمی خراسانده نایب ایدوب کندوسی پروژ
 زماندن پرو دارا ملکده ایدی ملکده عاشق اولوب قتل ایلد
 نروج ایدوب ملک اولان ظاهرده آزد و ارماق اولماز کیم
 ایلد تنها کلرادی بولاس دیو خبر کوندروب سردار خرنه اهرک
 که اکو فتح هرزی بی وقت قابو کلوب بکا دهنه اذن اسیرده
 باش کسوب قهر قانی سنده اصف امر ایدی اولکلر کد با شکیوب
 باب قهره اصف دیو اوغلی رستم که رستم زالدن صکی انوک
 کی بیرو راورد اوغلی پروژ کما شدی بواور رستم در که حضرت
 فاروق اعظم ره و نالند و شکر غم سردار اولوب اهل اسلام ایلد
 نیجه شهرو و ایام جدال و قتال ایدوب عاقبت الار صفات
 سعد بن ابی وقاص ره اهل اسلام سردار ایکن قتل اولوب
 انوک هلاکندن صکی ملک عم الدن کیدوب هرج و مرج اولد
 مذکور رستم بابا سی قتلنی اشد کد **آزرمی دخت** او زره
 عکس کجوب و آتی هو قوب هم بابا سی مدعاسن حاصل ایدی
 بعده قتل ایدی مدت سلطنتی التي آبی ایدی انوک صکی غلای
 فیه مختلفا اولوب ارد شیر بن بابک سلندن دیو **کسری بن**
مهر خشنش نام کسه تخت کجورب لیاقتی اولدوغی مدت
 قتل ایدوب بیرونه سلطنتدن قائم اولدوغی کسه اولما عین
 اولاد انوک پروژ **فرز بن خشنش** آدلو بیر کسه تخت
 جلوس ایدوب باشه تاج و تاق استدار با شکی غایتدی بویک

چیتش اوله عیجه شطاد درلر صحاح فیم فتمه تفصیح ایلدی
تی تیغ نغی ذکرلر لایق معنانه نقل اینش

الفاء المضمومة

و توژی یای توژی ییت. دو ایردش چون کالی بزه. سیه توژو
توژی از شک به. واعلام رجا اندر جمله دن بیری زاولسان
بادشاهی کورنگ قزندن اولان جتید که اوغلی آیدر اسدی
دلدهان هم گشت ازو شاد کام. نهاد آن کت آرا تدا توژ نام
وقار نغی کب معنانه

نوع اوله بحیم المفتوحة

آ چار نغی تجس زار معنانه در دیش
بحیم المفتوحة جز او چور کجور یک بیر خیره دایغی در

نوع اوله الدال المفتوحة

آرب دار پز اسکتی دیو کوی قی تجعز که سر جده کج که در درلو
بکوی دارد در وسیله المعاصد صاهی و طرکای فوشده دایغی درلو
دیش دایغی در لو آوی را آوی با بند سیرا سابی باشد
آ دایغی در لو سیر نو سی و مطلقا سیرندی معنانه آرب دار پز
دار پز معنانه آرو دار ویشله دژ طایغ دپه سی و خشم
بومشابه فتمه دایغی در لو و درشت خوئی و قافضانی ثمنه برقی
ورای رزین کرد خلق را شنجیر یکدی و بطش نکرد دپه بی ثباتی و دژ

الدال المکسورة

تی دیژ شول رنگدن عبادتدر که نرکی دلر اندن باغ عبادتله
تعبیر ایلرلو بومله مناسبه دژره لفظه. بعضی تفصیل واردر بیت
ایا در پی دیژ پویان چوپیک. اکروانکودی تراویل و ویک. دهان
بالک و نوه. قوی بند. تودر در تو. از نشاط تو بر کشیده دماژ
نغی. اکرونه غایات عدلش یوج. بکرونه بر آید زردم دماژ.

الدال المضمومة

دژ. بد خوئی و قفضان فتمه دایغی در لو عتدر. نغی و مثل دژره
دبی بیز معنانه که عیجه غده درلو اعصابه اولور
نوع اوله الفاء المفتوحة آراز پنج که فرمده آرب
و بند ایک و سایر غله تک دپه جکته درلو و خرمه دایغی در لو در

و توژی یای توژی ییت. دو ایردش چون کالی بزه. سیه توژو

توژی از شک به. واعلام رجا اندر جمله دن بیری زاولسان

صحاح فیم صاحب قافیم معنانه نقل ایلدی
تی ریژ نشی آرزو سی دیگدر. ایا دژره دیر پویان چو
بیکه اکروانکودی تراویل و ویک

نوع اوله الفاء المفتوحة

آ زار بر د کلو اوت آیدر عیجه غلیظ و غلیص درلو نغی و
وسيلة المعاصد صاحب قفون دکنی دماژ معیار عیالده صیادد
بیر دکنلو اوتور اندن تود دق دوزرلو که میرینجه تود لوی مع ایل
یوزت ایله تعیبه ایلرلو تود دق درلو اول اونی دود بیر اکوژو
دیارد. او که گنگو در لو دیش و یوسیتی شاهو کوروش
حسود شتور لکه عیستی کند. سزدانکه شکینده اشتور زار
و تجس و باطل و عرز. نور آوی ها ایلد زار. دایغی غلظه و پنج
کوفند. غله تک دپه جکته درلو راز معنانه و خرمین چور جوئی نغی
و دود دکنی دیو کوی اوت و ایزک درت بانه دایغی در دیش کا
زکار کلنک و کوزر یک عیجک معنانه کاف تجیلده صحاح فیم صاهی
هان کوزر کد معنانه نقل ایلدی

نوع اوله البین المفتوحة

آ غار لوبوک ای یک تمه. خرد جرم ازان بنزدیکیم. ها
لته ازان بنزدیک غار. و بعضی معنانه دایغی استعال اولور ارغا
غار غار نغی راء مجمل طار طیان و تیار مار معنانه با غبار
او کوز بونیم کور دکلوی لوبو بیلدرش و بعضی صیادد درلو
غور زار مجمل نغی بر غایتده. آبی او نوک آیدر دیش دق
غور غور زار مجمل بیان تا و غنه درلو البین المکسورة
لبوا غلیواژ چیلای دیدکلوی قوش غلیواژ معنانه تی غور
کونی اوسته شورتمک

نوع اوله الفاء المفتوحة

آ فار آسمه مک معنانه اسم مصدر و عرب ثوباء در ثمن
چنان رسم عدوان زعام بکند که بر خاسته اسم تعنی زفار لغت ایلور
که فرژ تمرفی کبابی بود سخت تلخ در دشم را سود دار و آنرا کیا
تری کویله دیش نغی و آتیر کوکله دایغی در لو دیش تمرفی معیله

دعوت ای خود طلبد اورا یہاں تمام روبروئی فرماست

در سیمای آن که در این دین است

۹۱
۹۲
۹۳

三

33

133

تو پوس پر سیدن لغظدن صیغه ی اردر صور دیگر اولور **دوس**
 باء غریبه بویلو معنائه و قشاق و نور نذوق یواشه اغایی که باوز آتیرک
 لغظندن بورنده کچور لر نعتی و نیولار و چهار معنائه ده کلور دیش
رتن دوش باغی اور تاسی **دیش** و نیس مواض و قویون قباحق
 صندری فتح ایلده داعی مریدر نعتی و قر نئی سنه کلمک **تو پلوس**
 بیوس معنائه نعتی و دنگو چیکک اتمک جابلوسی معنائه ده کلور دیش
 شش خوی جابلوس و بیوس لغظده ایک تنک معنائه یور بیرده قیدر
 خلقی سوز ایلد الواغه دیر لر دیشی و بوبیت ایراد ایلشی **ست**
 جابلوسی خود را اگر کند برکاد و لی گوینود کار جابلوس و بیوس **د**
 یکند هر جابلوسی جابلوس **ق** بوس او یک یوش معنائه **نشی**
 شهنشاهی فلک اذرای حشمت خویاش ده دز راه ادب خاک در کن
 رابوس و بوسیدن لغظدن صیغه ی ارد و وصف ترکیبی استعمال اولور
تو پوس باء عجمله فتح با ایلد بیوس و طم معنائه

تاسی طایع معنائه **تج** تجنی کوکل طار الخی که عفت و غنم و بلاد
 می متغیرا کال اولور بواول لغدر که نسی و اسدی طری نقلجیم با
 دن نقل اولندی که ثانی در وقت تاجیدر اما هندو شاه بخوانی صماح
 لونی دلو کنا بند بولغت اولها با ثناء الغنوم با لقطتین من فرها
 بو تنج ایلدی **ت** **تسی** نور قو خوف معنائه تو سیدن لغظدن
 م مصدر در و هم صیغه در در فاضل محقق دقایقه بویل تجنی

افزایه الکسوره **بما تماس** بیشه معانه اوزبان
دیگاولور **تمی** بنادر وی تخرمت چنانکه رو به **بهر** به بیم دانکان
آندازد **تماس** **تو تیوس** خرمندۀ تو که بیغنی که ترکیب **تماس** دیو
الناء الاخضره **آ ترس** بیوک قاشلی **دم ترس** بی
بودنوزی **تس** چپ خورده **و توی** قاتی پیر ترس معانه

البو **چا بلوس** می غبی دیار عیله دلا یله نلطف ایدوب غایتله
محبت صورتی کوسروب یوزد کولک و کولده اولانی ترکیده
دیکیلک دیرلری که بتقبض دیرلر قش چا بلوسی خودرا آکریکند
برکاد و لیکنیود کاد چا بلوس و یلوس و عیار خوشی کنی **آو**
ماس عیله کنی معنانه کاج غی مامی و طابا و سوز و ضت

جی. بی. جی.

فاما العجايب ديكردسان بويانند. مشهور اولان حكمايكم
كه ايزن صكه هم كنند. براهد اول مرتبه و نزياد بيمشدي انوكور خانم
الحسين بيبي ملقيدر عشق سواد خط دباقيست شكل اقليدس
بيان نقش آبيست طبع جالينوس **2** **مخبر** اور ديدكلوي علت
كه آدمك بدنند چيقار بويور بادبجان وقار بوزمقدار ايلور ايلالتم
ديرلر علامه قابل دكلدر آفرين و غايه و كيلان ولايتند. حوق اولور
اكر كسند صايب هلاك اولور شمس شمس دهند و شاد بخواني و ايلي
طوسي آدم بوييند اولان كقصص ايدرلر و آخري بين مجيد داخ لغندر

برجیس قافیه سنه **وله** برند از طلعت و از طالع شاد معادست
 بوفتک تاهید و برهین سار با سبسی سر بر لفظه معوردر
رپا سربای کوز و جاق **اسدی** کمان ابر و باراننی الماسی شد
 سرونغ بر باز سربای شد **هیک** هم دست باران لاسی شد هم کوه
 و در بانک سربای شد و آخری شین بجه ابله دافغی لغتدر **ترخ** ترخ
 بختی فنه افاهی و بر منضک آیدر دینی و ازلتود بیکری اوست که
 قله اوت و طوکوز اوقی دافغی در لوی اکی در لوی اولور اکلور و بیلور اولور
 بومضایم آخری شین بجه ابله دافغی لغتدر **هک** هم صاحب بیلر نعل
 ایلش **رکی** **سکسی** داء ماله ابله **هک** هم صاحب اکم سفال سدکی
 معاشه نقل ایلدی **رنا سرناس** و با کلمه توخته من معاشه **نور**
سندروی عامه خانه ایلوب صد لوی جیر لر بریشدر کرباکی
 الا کربادن بو شغری اولور طادند و تملخی وارد طبعند و حار
 و یا بسدر یا بسکده بو نوکله کربا برادر امانا وارند و اکتو کور
 بلکه کربا بعضی الحاقا تده بارد و یا بسدر بو عجبدر که بر بیکر بیلند
 استعمال ایدر لر بلکه اکثر الحاقا و ق اینتر لر

الشیخ المکسور

پا سبای با عجله منت و شکر شفی خدایه ادا و تاج و تخت مکر کین
 تو نیز فضل خیار ادا دران بدار سبای **پس** با عجله مکر
 مسکن عقی که بحر بطنش ارناده شت شکافی ارم نیز ازان
 پس نکست عیبر آمدی **حافله** جوهر هنر که خوداری در یختر کساد
 این پس من و مستی و وضع بی خبری **رنا سرناس** توخته شین
 که فتنه دافغی روایت اولتدر **پونا سیرنای** بر بحر قوشدر
 بور فی اوزون و بورنده مختلف دکلهی وارد و انواع فتنه لر ایل
 اواره لوی ایدر شویله اشیدن کیدر کن حیوان قلوب و بسته اولور
 و مشهور در که اهل افریقیه که ولایت مغربه بر معتبر شهر در دودکی
 اندر اخذ ایتشلور در بعضی قومدن نقل اولند بیکه بر جزیره کیدر
 بر خوش دلو از آواز اشد بیلر لبله بیلدیر کوردیلر که بر منخ برده
 دیوار بایشلر و انده دلوکلر دوزخشار چونکه بیل طوقه بود و جله
 اواز لر طاهر اولور اول جزیره اهل اول آوازه لر سیرنای در لر

طاهر بود که بو تصنیفی اول قوش اولور و عجبون دوزخشار در تاک
 قوش اولور ادا رکی شیده کند و نو عتدن صاوب کلا اول قومانی شکار
 ایدر **لطف** ای با نواغی بتم چون سیرنای می شدار از نهایت سیرنای

الشیخ المضمونه

قوس بویان دید کلهی اوت که الحیا کویس مضرند و نعلی لر
 استعمال ایدر لر اصل اوس و عرق السوس در لر و قایندر لر موی
 قوام کتور لر و قور و در لر زب السوس در لر و طبیعت معاشه و احو
 و بیشی و غلای دلوک دلوک ایدر قور کجی و عیدین جز او غلایه
 در لر

لوحه اوله الشیخ المضمونه

آم شامی حلیمی و وسیله القاصد و معاشه هم صاحب برنوع آق
 طرا قدر در لر جامع الر سحاب و نعلنی بپیشدن برنوع قور طرا قدر
 دینی لر اکی در لوی اولور بر در لوی صفا کجی اولور ارا حق بیلر کوی
 ایشیامی اولور کویک شامی در لر نیتیم طلق دافغی ایشید و غی اهل
 کویک ایشی در لر بر در لوی ایشی عایتده ضعیف اولور دلو کوریک
 اکوت کبی یا شور و هوود تیز ازیلور **آو شامی** شلم بویاکی
 گفتک حلیمی آفری یا ایل شامی شامی یازش **انه کوبا شانه کرباس**
 بیز طراغی **مید** **شمس** بر سوز و مشهور استاد هند سکا ایدر که
 علم هنده شده نظری و عدلی یو عیدی

الشیخ المکسور

بیلجی و صیغه امر و وصف ترکیبدر **شده** خدایکاک سلاطین عال
 دینی و دینی شمی بیکر صفت و هسرو خدای شناس

الشیخ المضمونه

پس بیت و شکر که آدنگ کیر تده حامل اولور با بیلر شیمی
 و سکوئی جایدر لر بولفتک آفری شین بجه دافغی در اصف دافغی
 اولور **دک** **شدکیس** قوس قزح غیری سامی سر بر لغتدر سوزدر

لوحه اوله الطاء المضمونه

آ طای لکن و اکا بکوز رء دار ابله الطاق اولور **آقوی** طاقدر
 دیس ادا ت شیم در کبی معاشه ماه دینی خلادیس در لر آیی کبی
 خلادکی مختلفه ذکر اولتدر طاقدیس طاق کبی بیل اولور و ضرور در لر

طاهر بود که بو تصنیفی اول قوش اولور و عجبون دوزخشار در تاک

شمن اگر فرزند نیاید شهنی مردار عجیب که درج خطی نماید ز جویهای کوی
جایع الویس صایه و بیلغون اغای معناسند نقل انش

الكاف المكسور
زبا کویاس غام نیز بعضی قفنانلق نیز دیشار **فک کندی** شغف

دید کلوی شهور قوش غراب ایلوق معاسه طبره هتاسه دنور غنوت
دوبلا اولار لرد لعلق ایلد سقغان طور زرقا چادر لغتی آخری
نیز عجم ایلد داعی زویدر دبی غیری آدوی قزاق غنطده سطور در
دیا کویاسی آستانه و دیوان خانه معناسه **بیت** همتی شد نادیر کویاس
محبوب در دشت آخر و بسید مکتوب **ادبی** بدریا چو خمد و ز کویاس
رفت بهر ایشغ غرق و الیاس رفت **یبد** دام اوزرند اولان اغای
دیر لر **کیس** لفظ عربی در نادیده ده مستعد **بیت** هر انکو نغز
در عقده باشد مهمانی بود در کیس انگیس ها ایلده استعمال
اولنور **سحاق** ازق سحاق اگر از کب بیا دان یلده طاس بوزینه

الكاف المفتحة

دا کواس مصحف و کتب جزوی و دفتر معناسه **کس** عورتی که
زجی فرمضاسه **بیت** نگار و کسی قدرت از سر کرده دور که کلیم
آورده نام کن کرده **لک** کلیم آجلی کله فوز خود مایل دین

سکندر عظیم اوزرینه قوناز **جری** اشک چشم که بر و عمار ضوالت
هوس است **همچو ظلمت** که اورا هوس کلیم است **کاس**
اغای کلید و بیتی برداق قولنقد کور لر بومضایه فکده داعی و آت

اولندی **تد کندی** بر او تد را غوغند و ز در لر ایلجا قانده متور در

ششم دید کلوی میوه به داعی در لر و دالک فیه و غم حایر در

وی کوس یان باشی کلک و ایلکی سینه برینه غم و فتنه **بوشکود**

شاکوشت نبودم یا فتم تا زمانه رد و انا کاه کوس فودسی
زد دست خود شد جودست طوس نو کفنی زیل زبان یافت کوس غم
شود جودانه رخصتاش هیکل که قاف دیاد هیکل خشن اگر بیا کوس
و اول بویک تو جودن و با وودن اید کلوی لغاده در که بر صو کونی اوزر
چکر لر باد شاهورد کاهنه ایام حب و رحلده چکر لر آوازی بر قاج
خنج برده اشید یلور **نغز** چهار زانرا زیم زهره آب شود **لک** آنکه

زدرگاه

زدرگاه شه بنالد کوس **نوع اوله اللام المضمونه**

آ لاس کتار چوینی و او شبنی و رکت نقاسی **انی لانیس**
جزا رهند و ستانده بر طامک آیدر که واقواق اغای اند **بترانه**
سه هفته جودا لدر ادا انجا کاه **بکوس** رسیدند لانیس نام جزوی به بنای
کتور برش **همیشه** واقواق از برش واقواق لغتی جملند یاز لر
بو لوس اگر یی کمعناسه **ز لوس** سبلی طایع معناسه **نقاد**
لنقادوس سر ندیم زیب بر جزیره آیدر **و لوس** او قوش و او
خو تر آج کوزلو معناسه و او که فیه و سکونی حایر در

اللام المضمونه

زخم او دین معناسه **لوس** دار و لذت و اوزن مزاج معناسه
و لوس طاد جاشنی معناسه و آندده غوج که جوب بوزیل آدمی کرب
فکده از بیدر جابلوی معناسه و بیدر و خواص و ما خرق و عیار
لق معناسه کور غنجه **بجابلوی** خود را اگر کند بر کار **و لی**
نکو نبود کار جابلوی لوس

نوع اوله اللام المفتحة

ادب مادیس نظیر و مانکده معناسه **آ ماس** لاس بد کلوی
مشهور فیتی طاش جیح معنایری اول غلط ایدر و آنی قورشون کس
ایدر ملائمتی جتیده لغتی درد مکده داعی در لر که جوب با تندر دیش

آکو مالوس بر کور لو حواد و سام ادر ویشیل کلور داعی در لر

آنو مافوس نایق و سبلة المقاصد صامی بعضی شجره بایقش

معناسه نقل ایشلور دیش **و موش** کمر ایلد ترکیده **نغز** و دیگر
جنگ جملند و اکثر عصاره جملنده بویوک قاکل اغا جلدن چتار لر
طوب و غیره سینه لشکر دو قفسین دیو ایدر لر سکون زایم

قورقه دیکدر **ردا مرداس** آلد کومنی و بکار صوبی و ارمید

بکما یحون طاش آینی **ز موش** درش و ترش و زینه ایب قوشاق

داود طایان مجوس کا و لر بیدن بر غفلت دید **نغز** بکوی باغی

جهان که کور دایم **نه** ارشای شهنش بود شمار ایلد **چه درک**

ملم شتا نزد کرد کار چه لغوه **چه** قدر و جاه شاییش روز کار چه در

کاس نغز در اکشمه دیکر اولور **کاس** اصحاب لغت
شکر دباب معناسه دیشار کینتی ابو شته در فاضل محسن دقایی

بویله که حق اینست که مکس اسم عام در که آرویه ده صادر
 نته که بویله و اقدرد **ست** یکی زن مکس که انگبین گزیده به از
 صد مکس که انگبین فریده **تی مکس** مکس لفظی که اما رسید
 و محبا معانه **فردوس** نشانها نماندند براسیرین سیاه کرد آبی
 یکی مکس **ساف** فارسیده دلی شایسته شد **نفس** اول
 سیاه نقطه که امانک پوزنده و پوزنده و بویله ظاهر اولور

المیم المکسورة

میس باوقیاس معانه **عناطی** معناطیس لفظی بیدر در مکن
 طاشی بحر قلندون حق اعلا به سرخ و سیاه رنگ اولور اولور و بی
 کیدور مسالو لیموب ایپ ایلم بغلور و بر اولور و شمار لوی ذکر
 در مکن کلوب شمشیر لوی ایریلور عق اولور **قناطی** معناطیس مثل **قناطی**
نفس مثل اوج وجه اولور استمال اولور و خاصیتی اولور که
 او بر کنند بدنه مزبیل در طوطوب اغنس اولور و معناطیس ذکر
 اکسار و بعضی دفعه ایدر و حامل موت ایامه باغله او غلانی و شور
 سایر تفصیلی آهن ربا لفظی بطور در **کامکاس** کشته دیگر اولور
هوا **هراس** افعال هوای معانه شمشیر از عدل شمشیر هلا
 اکتی والذین در راه میباشند زرار دزد شهراس

المیم المصوبة

ج **نفس** طیب بنف کوریکچون این خود و بی بر عیدر و معالجت
 المجة موضع المیت بالید و فلان صبی المجة غنر حبیب الصدور
بیت خون جان در جگر گرفت بنف هوا در جگر گرفت
قون **مونس** نزد بانو او چارطاق معانه عیدر فارسیده شایسته

نوع اول النون المعنوية

اشنا **ناشاس** خورید ناستی معانه **اقولاقوس** بزوع غایتده
 بویله چاکدر که تر سالر کلهالونده اوقات صلا نلور بلدر یکچون
 کلهالور بیدر **آک** **ناکس** خوار و مقدار سزا کلهالور اولانلور و بر
آوناموس قره صنادی ناموس در لکت لیان تدیر و میاست و غا
 نده آن باشد دیش حضرت حیدر ام و رازدار و رازداری و خانه
 صیاد و سوری بیکر ذکر اولان معالره عیدر فارسیده عیون آد

و صان معانه استمال اولور **آوناموس** بویله کورستانی بعضی
 مطلقا کورستانی در لور دیشلر شود اذ معانه **آوناموس** ناکاه
 دیگر اولور **خا نخاس** خاک کشتیدیدی ایلم قول و قوادشی صابنی ایلم
 معانه عیدر **نخاس** کفیف خایله شود و دیگر کوی نشه کشتیدیدی
 کویله کشتی اراسته **یکور** اکثر اهل لکت معنوم بایلد کور مشا
 افع کسار در **نخاس** **نخاس** و غنقدن زرخه و فرومانده اولور و سیم
 النامد صاحب آخری بنین مجید یازشی و کور با نین الهمه دیش
رک **نکس** کمر کاف مجید مشهور چکدر که محبوب کوزلورن اکا تشیاید
 در ایلم سکه دماغه غایتده نفعی و در حکم حایلیزیدن نقل ایدر که
 بر کشته بر درجه ماکل اولر نشینی ماکول و ملبوس مراد و بولشینی
 البته و کس و بویله و قلمق و ارجب در دیش **نخاس** اسدی
 کوشاب نامه ایدر هندوستانه سرنده قریب بر بویله طاق هوار
 ذات اهوام دیر لوشناس اولر طاعده جوق اولور بویله مخلوقدر
 بویله اولور و کورده لوی قویله کی قیدلور و رنگلور بیل و بیکر
 قوز و باشلر یکاکی بایلد بوزی و ایلم بایلد کوزی و بویله هم
 ایرک و هم دیشی و بویله بویله طوغر ایلمی بر بویله طوتار لور
 هنوز طویارلور و غایتده بویله اولور **اسدی** بیکر هفت شانه جای
 آرام بود کجایام اذ ذات اهوام بود بویله سرنده کوه بلند
 برازیله و تزه و کشتند **هائک** **نکس** زک کوشاست که ناکا
 ازین پیش بردست داشت **دویدند** و دود و دود و زام و ورد **دویدند**
 و بردند و کشتند و خورد **سبید** سبک خبت با کوز جنگه پیچید
 درع و میان بست فکر **یک** کفیت قندی مکن زین غیو **درین** **بیت**
 شناس باشد نه دیو **بیا** **ایک** **یک** جوخل بلند **باندام** **بروی** **چون**
 کوشند **هم** **سرخ** **موی** **و هم** **سبز** **روی** **دوسوی** **قفا** **چشم** **و دو**
پیشروی **باندام** **هم** **ماده** **هم** **نیز** **هم** **بجه** **زایند** **چون** **یکد** **کی**
دو **زبان** **در آرد** **بیلی** **بزی** **کشتند** **و خوردند** **و نکردند** **سیر** **یکی**
به **فاصد** **بیکد** **و صیتر** **خوشتان** **تکر** **از ناری** **اسپان** **تیز** **نفس**
مؤلفان **نکس** **نفس** **غایتده** **ایون** **نفس** **نفس**
خا نخاس سوز که بشقی کویله کشتی اراسته دیگر معنوم بایلد دیشی

نمودن نمودن
 ناکاه ناکاه

نکس

نکس
 نکس
 نکس

نکس

بادشاهل واکا واکنده اولان طعاندن بیکسینه کونملان
 طعانه در لر اصحاب لغات عجمی و لغات معنانه در دینقر فاک
 محقق دمان اکفا قده بویه کمنن ابشمار که باداش مزدا اولوق
 واد باداش مزدا که معنای خرد در نند که بوا بیاتون طاهر در
مهر بقرن از خداوند جان و روان که هست او توانا و مانا توان
 کماند بیکرد در جام کار بیکرد بپادش و زشمار سنگ بیکرد
 او ننه بولاش بولینور هوانند البته باداش باداش مرکب کاهلی
 پای تاش در با صفت و لغت در تادالده تبدیل اولند معنای ترکیبی
 بیا فاشور ننه که بویقند طاهر در **بیت** طالع دوشی بفر
 نیل گیتی سرکرد ان و زار نیجه بخون کلدی بیری باکا باداش اولد
 لسان فاسده تاشک معنای شکر در ترکی دلد اوکا اوزنا در
 اکی قولوک آفندی بر اوله حواجه تاش در لر اکی که بروکند
 اوله خیل تاش در لر از شاه تاش لغتند تفصیل اولور
اد آوا باد افراش لغتی باداش معنانه نقل الیش **آفاغ باران**
 بر فاجاه مقبری و یک اولور **آباش** باده عیله باشند لغتند
 صیغه ارج را اوله یکدر کن معنانه و معنای معنانه **بیت**
 بان تاج و دولت بود کاین هنوز از نتایج محبت **بارکن**
 یوک چکی دیک اولور حوله علم کسه لره بر سیل استعاره اطلاق
 اولور **باش** باده عیله باشند لغتند صیغه ارج در صاج
 دیکدر وصف ترکیبی ده اولور که باشی **بیت** دو کز اولمکادی
 نکادک آتینک ایا عینه در لر بوشم که باش **آل باش** باده
آل باش باده عیله کافور مغشوش شمشیری مغشوش معنانه
 نقل ابوب یوینی انشا ابی سار اصحاب لغت کافور مغشوش
 دیشل **غیر** خود اگر بود با تو خالص اندر مهر عیله در که و نیر
 نیاید از بارش نای عیله **بالوش** باده عیله بشت صم معنانه
 و هوزک و کافور که مغشوش معنانه **آف باش** بوش دیکدر
 اعجاز که اطلالان عصاف در لر بعضی برده غلط ایدوب چار
 در لر اول چار دیکدر قولگان آغا جیدر الف سزمنش دای در لر
آف باش او ننگن کوکربین **خ** **غش** غصه و نصیب و بوج دین
 معنانه

معنانه لغتی دینی لغتی سینه ده در لر دیش و کشیدن لغتند
 صیغه و ارد و وصف ترکیبی فان غش و فرغ غش **حافظ**
 اگر باد و فرغ غش و باد بیکسینه یا کک چنگ بخوری که محبت
 معنانه صاحب داولو یز و محتم معنانه نقل الیش **غشای**
غشای غشاییدن لغتند ام صدر در اشیر گیش و غشاییدن
 دیک اولور **غش** غشاییدن لغتند غطاد غشاییدن لغتند ام صدر
 لغتند معنانه **دانی براندیش** بران مکرر **داهو بداهو**
 مثل **دج بدخ** بر لایت آیدر که لکک کلا سلی باده حامل اولور
 لغتی پیروز طاشی اندن کلور دیش **درو بدروش** کافایه اهل
 اسلام مابیننده اولان در بندگی بجه لغت معنانه و امید معنانه **دکی**
دکشی بران خیلو بد کردار معنانه **بیت** بدکش را برور کار بسیار
 که ترا بنده است و خدشکار تمیز شادمان از اقامت نیک کار
 دامن از استقامت بدکش **دکی بدکش** فی مذهب ویدی و بی شفت
دو بدوش باده عیله امیدرها وامل معنانه که اولی فتم با و آفرینی
 همه اند بدوش دای ردایت اولمندر سار ساسی امید لغتند
 سطور در **خا برخانی** باده عیله جد و قرشد و طارلق و یورق
 جنگی و فتنه و کیم کیم است **ادایی** همه سال مال به برخانی بود
 که در فکر فتح و یلایش بود **خج** کراجه که با شاه شیخ ابواسحق
 کند تصور کین و خیل برخانی فتم با ایل ده در ویدر اجه غلدر **دوا**
برخواست آفرین برخوان معنانه **دوش** باده عیله دفعه را ایل
 قنار اشتر **دوش** باده عیله و کورا ایل ایل آرزو معنانه **برش** باده
 و کسرا ایل ام صدر در اشته و در ننه معنانه **دندو بدوش**
 باده عیله اصرای کیم یقود دکل آدکی کیم لغتی و دون دکل آدک
 بی کونه دای در لر دیش **دنی بریش** طبی مراض صید و سی دیش
 وسیله العاصد صاحب و لغتی بارجش شکسته لکند غارن اولور
 بر صدر عیله لغتی در لر دیشل بومعنا فتم دای لغتند معنانه
 صاحبی اتمکالاهی **دوا بدوش** باده عیله بر ننه ایل
 با خود بوشا قیدر بیکلایون آل یوقان لغت معنانه و پرداخت معنانه
 دای کلور شمشیری لغت معنانه آفرینی همه باید کنورش و نیر

حاصل اولور و پراغندی دوشگون کونی بنده افتاده و سقط
 معنایه شنی قوی بولغشگر ترند و یکی خراشیدن باشد و یکی بقیه چیزی
 انداختنی باشد و پیش و کتله دخل اتماش و بویباری اتماش
تلم رسید زایت عدلی بدان که باتن شاخ نمی نماید آره که تراش خراش
ه برون نکلند بکاروب لاند زکودون عدلی راز در خانه جهان
 چو خراشی عدلی افشود که معای اولده کبر خایله و معنای نایله
 فتم فلانی در دیشی نغی و یا بر امجاب لغت عدلی به تاج اولور و یکی
 اولان قیدی ایشار **وی خوشی** کند و دیگری خود معنایه و جیم
 قوم قیب معنایه و اولفظ اولمار حوام الی کبیر اگر کم خواجه
 اولوم جابر در اتماش بیع الف رسمی اولما قدر ننه کم می کنند بیان اولور
 بوسیدن نارسیده اکثر بود که خایله مقوم در مکی و خایله مکی
 دن مکه روم فتم به اشارت اولینوب و اور رسمی یا زیور شود که
 تلفظده هر که دخلی بود قدر خواست و خواب و استخوان و خوشی
 کی **استدی** درین خایله تو خانه و خوشی دان را کریم بیکانه ام خوش
 دان **انکاء المصنوعه**
را خراشی اصحاب لغت باز دقلوی اوزرد دوشگون افتاده معنایه
 و دایما اشگون معنایه هاء هوزایله دایم لغتدر **رده فرو**
خوده فروش اوقات دوشک صابیحی **رو خوشی** خیال و معانی و
 نکاح صادر اولان کوبه آوازی و بهادر لودن و برنجی جانور لودن
 ظاهر اولان علم و کورلای و خوشیدن لغتدن صیغه امر و
 وصف بویکینی **تمی** اگر بیا تدعون تو در چنین وقتی بر آید از هم
 اهل جهان فغان و خوشی **و آیم تا خوام تا** بر خوام تا کردی
 و بر افندی فولدی **عمری** ای سایه دار کفنه خورشید را چنانست و ی
 خوام تا ش خوانده اقبال را غلامت **و دوش خوشی خود فروش**
 لغات اولور کند و زن او کوب صابیحی **ور خوشی** خوردن
 لغتدن ام مصدر در پیش معنایه و بیامی و بیچک و اینجا چاک
 معنایه کلور **کالا معنایه** ای عجب شمشیر خور ازیم بزار رنگ
 شده چون هم سالم ز خون غم می یا بد خوش **و خوش** و او و سیم
 آنش وقتی وزنه میخشی او دیگر اولور و کلم یا بایله و بین آن
 مادر

مادر زن معنایه **بیت** تا دایما دوتا جو کیر خر موزه اندر گشته
 چون کی خوشی و قیصری و قوم معنایه ده کلور دیشی **خوشی** ایشاع
 و او بله خوشی و خوشی وزنه توری خشک معنایه **مشی** اگر بودی ز
 بیخه میاب بخشش تو شده درخت امید جهان با ن هم خوشی و خوشیدن
 لغتدن صیغه امر و وصف ترکیبدر **و خوشی** خوشی مشی صایغ
 کوکلور اولور اولو معنایه و خوشی طبع **دن خوشی** خواندن لغت
 اسم مصدر در آفتاب دیکل اولور و دیگر شفاعت معنایه **آه خراشی**
نوع اول الدال المخصوصه
آه خراشی قورغان معنی که بارش را و چند ظاهر اولور غریبه
 دوشک دیر **آه دوش** بویامش قران کن لگا معنایه **رویی**
داروی بهوش آدمی عقل را دکن کیده ریجی اوت **آدای** کوبیدی
 و خفاف و چون کجای که کوره سی و کز جملر که و لولر که کبی و وار و نغی
 و شقی و هم معنایه و شریک تاش معنایه نه کم خوام داش و سقد
 دیر دیشی **آن دای** بیام معنایه ام مصدر در **دخ** دغ
 و ایش ابتدا ایلمک تمیخ ملدع خداوند اعظم کند **سوکا** کبیر
 دغنی دیر که دغتم بشت یعنی نخستین معاملت می باشد
راغوش اسم مصدر استعمال اولور و خوشی معنایه لغت و کبیر
 ام واحد قیلمندر **لطیفه** و ده که می توانم که بیوم بی او ای پاک
 بنقر و در راغوش گذشت **در آغوش کنش** قوشش آیدیش **را دای**
 نیز اول و حاضر اول و کوز و کوز معنایه **دوی دروش** بوضول
 و بید و فقیر و غافل و غلیل معنایه **الذال المخصوصه**
در از گوش اشک چهار معنایه **رج درخش** شمشک بوق معنایه
عبد الوکله جلی دز خوشی و دغ رعد و درخش ساخته کوس و غنه
 غنی تمیخ زار بار بزمان اقبال او **وقت** باران بخندد خوش
 اصلده ام مصدری بلدریش معنایه و درخشیدن لغتدن صیغه
 اور در تمیخ خور اذ سهر ملک ملام **همو خورشید** دشتی بذر
 و وصف ترکیبدر ستار درخش کی علم و یلدم معنایه ده کلور
رف درخش نیز که سراجلر و شمشیر که آلتیدر و دغ و سراجلر
 باغ بیلدر و هر یکدن نشان و ملحق سراجلر معنایه و دغی

در خفا
 در خفا
 در خفا
 در خفا

در خفا
 در خفا
 در خفا

زین کوه کوه سنان و درفش سپیدی سیمین و زین کشتی
 درفش معیار عالیله درفش علم کاویان باشد درفش و بوی قوی تا ابدی
 بهشت شاه پاک دین و ارث ملک که چون پرواز دیکه درفش
 به پای برهنه بپروای او کور آورد طوس زین کشتی ذکر اولان باشد
 درفش کاویانی بر دلالت یوقدر بلکه مطلق علم معناس اولد و غن
 شاهد در **سوی** فراوان کمران درفش نقش کشیدند در کاویانی
 درفش و کتب توانیخ مشهور و مذکور اولان درفش کاویا
 تک اصلی بود که وقتا که فتاک به مردان ناپاک که خدادن عادی
 و نداشتی او غلبه اول این موصی از م بن سام بن نوح م در عیشی
 هلاک ایدوب تختی علوس تری و ظلم دستم ایدوب مذک
 سوزیل یکد کدن صلی حلقه ایدوب و ظلم دستم مکافاتی صلی
 و تعالی ایکی او موندن ایکی بلان باشی شکل بر من پیدا ایدوب
 کی و کند زان پسند و نباد و فغان آسمان صیغوی عاقبت آدم
 سینی سیم علامه میخ اولوب انوکله و صیغی ساکن اولان کونده
 ای آدم اولد و رر دی ایکی یوزیل بر عذاب چوب کنا هلو آدم
 بولم قرع صالوب خلقدن اولد و رر دی سپاهانده کاوه اولد
 بر آهنک واری علم نجوم و علم خواصده غایله ما هو ایدی خیا کل
 بو قدر ظلم منتشر اولیاق مذکور کاه خیا کل خلقدن خلق خلاص
 اینقر قصده علم خواص غل کتوروب اولوز بل قدری نجوم ناظر
 اولوب هم ذور جیلکن ایشلوب هم هر نجوم که فیه و ظفر مناسب
 و موافق بر هر کله و فیج اولوب اوزر او کونده طرد و غی سخناک
 کی و سختیانه نقش ایدوبی را و علی سابتا بوجیدن قتل ایدی
 اتفاق به بر او غلبه دایمی قرع و شمشیر ایدوبی عمل دایمی تمام اولان
 به اختیار یزید ایدوب و خلق طغیر ایلوب نیا که سوکده خلق
 دایمی ظلم جانده یزیدی ایا شفی اولوب خروج ایدوب خلقه
 سپهسالار اولوب اول سختیانی علم ایدوب باذن الله قیا که غایب
 اولوب فریدونی بادشاد ایلوب اول عالمی اوردادن کتور دی بعد
 فریدون اول سختیانی تبرکات ایدوب جو ایلوب وضع قیام
 اولان حکم اولان هم بادشاهلری زینتن زیاده ایدوب ختام ایلور

م

و هر پاد که دشتلری اوزرین دار سال اول علی بنما مقدم بود و در لور
 البته طر بود لورادی اول سپهر در رتبه و ادندی که خواهر یک پاد
 خدادن غیری کشته بیلندی تا حضرت رسالت بنام صلوات الله علیه
 و لاله زمان ترغیریه که تا یزیدی موز ایدی پنی اگر یک یزیدی مکره
 لری اولد و خشک تا یزیدی ابطال ایدوب افرملوک هم اولان بر بود
 بی شهریار زمانده حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه خلافت زمانده عک
 که سپهسالاری سعدی و قایم ایدی آلد و رویه سلام بواسطی بر فراز
 و کون علی ترنگون اولدی و حضرت فریدون جو ایلوب صلی اهل اسلام
 نورنج و تقیم ایلدی و تشریف بیلند طوس زین کشتی و راد طوس
 بن نوذر بن منوچهر در و اول غایتده بدوان دیلور و شیراز و جاکر
 ایدی و مذکور درفش کاویانی ایران بادشاهلری او کبی اول کتور دی
 کند و زاننه نسبت و اول علم رعایه اول علم کتور دی زمانده آیدوب
 اواء جو ایلوب فریق زین کشتی کتور دی اول سپهر اکا طوس
 زین کشتی دیر لور دی **دو درفش** بخش معناس **دو درفش**
 طغیر جین اوینی سه در معناس **دو درفش** یعنی طغیر و
 و مولد و اقصا معناس نقل ایلدی **دو درفش** کول جکیج **دو درفش**
 بخش عطا معناس و دادن لغظدن اسم مصدر و ویش معناس
 تفرج نیست مثل تو بجز عد و عطا هست کار تو هم داد و دهش
دو درفش کویا بیل دادن لغظدن صیغه امر در معناس
 رکت اولد و یا دادن ابدال اولد و اکا ویر و آتی و بر دیکر اولد
دو درفش خویش بیکانه کرد ازینجی سود خواهی آن روز جز کتور دیش
الذال المضمونه
دو درفش یا و لور الله کتانت زجور اکا ویر **دو درفش** یعنی
 کتور او کندن دفع ایدور دو درفش لغظدن تحققد **دو درفش**
دو درفش کوشی قولاغی از اشیدن کتور **دو درفش** اول زخم یاد ایلور
 در که بیجا یا غیر میانه ایل طواره ایدور قصد ایل یا ناکاد واقع اولد
 اصطلاح خواستنیادر **دو درفش** دگر دیر معناس **دو درفش**
 یعنی باسی و جعد معناس نقل ایلدی **دو درفش** یا و لور
 الله اولان آلت زجور یا ش معناس معنای ترکیبی ایدو اکا ویر

ایضا

ایدر

وین شاعر فرمودند انا سندن وانا سندن اشیدوب واستاذنون
 او کوندکی اوزره شردیشدر **خ رختی** اینکم شغال قوس قزح
 معنایه **رختی** از آموخته نمیشد مثله دیش و برقی و مکن معنایه
 نقل اینست طبعی ممت را و بجهت تقیج اینست **رزد کو زرد کوش**
 زرد کوشی معنایه زرد کوشست معنایه کلوردیش **رخت**
 زرد کوشی دوسه از خانه برون افتاده چشمها سرخ و سید
 کرده مال درم **رختی** در لغت در که جوابده استعمال اولور
رودنی رختی از و پاسخ ده الدوزخان رختی بینداری میان دریا
 منتهی داخل لغت در **عاش** و سیده القاصد صاهبی و نفی تخنی
 محبت معنایه نقل اینست سائر لغت آورده اول معنایه عاش در زامر
عاش و **عاش** رختی کوک باره لری و برید رختی **عاش**
زغاش مثله **عاش** زغاشی منتهی شمع دخی که قاهر
 و سیمای خسروان دوزخ چه قیمت آورد آنجا یکاه زغاش **عاش**
زغاش مثله رختی مکتوره باید ده داخل کتورش **و آ زویش**
 زویش معنایه **هکو زهو کوش** فلاق چرکی **ه زهشی**
 زهیدن لغت در نام مصدر در صریش معنایه حلبی کتور بود که
 جامه کنایت اولور دیش صاه روم لوله چشمه دیش مکتور
 بالیده داخل کتورش **الزاد المکتوره**
رختی قد معنایه آنجای باشد که آب بر می خورد دیش **ه زهشی**
 فیه ذایله زهشی معنایه ایه فقه در **رختی** چشمه لوله
رختی **رختی** با و بجهت غایت که آب آورده دیش
الزاد المکتوره
رختی بر تو و مکن معنایه فیه ایله داخل روایت اولور
رختی معنایه و لغت در جوابده استعمال اولور نموده داخل
 نقل اولور **و آن زوایش** ستاره معنایه **و زویش**
 تند و بد خو وایتی کشکون آمدی سبک پهلوان پیش کاید
 بهوش بغار اندرون حست چون شیر زوش **ه زهشی**
 گفت دانا که با خشم و جوش زبان یکجاست شیریت زوش
نوع اوله استن المقصود

برک

برک **سپریش** میدان با و بجهت اسپریش معنایه سار آسپی
 اسپریش لغت در **سپریش** **سپریش** یثل کین نفی و
 دماغ معنایه کلوردیش **سختی** اسکی نیست معنایه
 قفطان و کتک و سایر اکاش به اولان **سختی** بجای رسیده
 حال غددش که پیشش به از شرب معنایه سختی سکون ها
 در وین بجهت داخل لغت در نفی و برق و لغت در معنایه
 کلوردیش **رختی** **رختی** زکبه عورت را بشاره کتور **نظامی**
 سرائی شری را آورد بکوش برسم چینیان افکنده برسم تقویت
 ایدوب سرائی در لر و سیده القاصد صاهبی اولاد افشار معنایه
 ده کلوردیش **رختی** **رختی** توفیق می و پیرانی کتک و کتور
 بفاق **رختی** **رختی** بر بخت عیبید بخار و تصیف و بقیعده شای
 و قیاق غلام معنایه که جمع آوریلان منتهی اطلاق اولور **رختی**
رختی ایرانی دیکلوی اوست یعنی بر لورده قره اوست و طرک
 اونی داخل در لر ارگلی و دیشی اولور **رختی** **رختی** صاحب
 لغت اولانلو استرک دیشلرست معنایه فاضل کتق بود کتق
 و تدقیق استرک **رختی** **رختی** کتور که اچد وکی مکتور مکی
 باشی قریش اولان انا داخل حد سکره و ارامش اولان حد سکر
 دارد قون مکی اکامت در لر خسرو بویشتد **رختی** **رختی**
 وکی داراید وکی ظاهر در **رختی** خوشان شها که پیشش بود می
 مست و که **رختی** جهان میشود تادیک چون باد آدم آن شها **رختی**
 وصف مرکب در صفت موصوفون بر خوی سرد که موصوفون و خرد
 خوشد که صفت در جلدی مرکب و صفا اولور مکتور کیفیت
 شکیفا اولان کتک در سرام کی بوجنر کیده کاد اولور صفت
 مقدم اولور سبکبار سبکبار لاغریان کی مکه که بویشتد ظاهر
ه اسب لاغریان بکار آید روز میدان نه کاد و پرواری **رختی**
 ترکیب یلم مرکب مخصوصه کاد اولور ابکی نوعیده رعایت ایدر لر
 مثلاً عنان کشید در لر موصوف مقدم ایدر لر که بویشتد ظاهر
رختی عنان کشیده روی باد شاه کشور حسن کتک **رختی**
 داد خواهی نیست کشیده عنان در لر صفتی مقدم ایدر لر

نظم
 سبکبار سبکبار
 لاغریان کی مکه
 که بویشتد ظاهر
 دهلوی کتک

فاضل محقق بوبله کجایه که سوشا بنیایه حق تعالی جانیده که خبر
 کنون نوشته در شوقی معیار جانیده سوشا جویست دیشور
 دیوبیتی نیشل کورشد **4** دخی نوشته صفت خسروی که در شکست
 دقای جان تو کوبیده همیشه جان سوشا ابونصیر اردی آیدر شوقی
 جویل را کوبید و نوشته را نیز کوبید و اندر پادشاهی بسیار
 گفته اند بهلویست چنانکه و دومی گفت بزبان بزدان بجهت سوشا
 مرادی بنمود در خواب دوش **5** **6** **7** **8** **9** **10** **11** **12** **13** **14** **15** **16** **17** **18** **19** **20** **21** **22** **23** **24** **25** **26** **27** **28** **29** **30** **31** **32** **33** **34** **35** **36** **37** **38** **39** **40** **41** **42** **43** **44** **45** **46** **47** **48** **49** **50** **51** **52** **53** **54** **55** **56** **57** **58** **59** **60** **61** **62** **63** **64** **65** **66** **67** **68** **69** **70** **71** **72** **73** **74** **75** **76** **77** **78** **79** **80** **81** **82** **83** **84** **85** **86** **87** **88** **89** **90** **91** **92** **93** **94** **95** **96** **97** **98** **99** **100**
 لفظی اسم مصدر در یافتی معنایه **101** **102** **103** **104** **105** **106** **107** **108** **109** **110** **111** **112** **113** **114** **115** **116** **117** **118** **119** **120** **121** **122** **123** **124** **125** **126** **127** **128** **129** **130** **131** **132** **133** **134** **135** **136** **137** **138** **139** **140** **141** **142** **143** **144** **145** **146** **147** **148** **149** **150** **151** **152** **153** **154** **155** **156** **157** **158** **159** **160** **161** **162** **163** **164** **165** **166** **167** **168** **169** **170** **171** **172** **173** **174** **175** **176** **177** **178** **179** **180** **181** **182** **183** **184** **185** **186** **187** **188** **189** **190** **191** **192** **193** **194** **195** **196** **197** **198** **199** **200**
 برده معنایه و طاز قازندسته دخی در لر **201** **202** **203** **204** **205** **206** **207** **208** **209** **210** **211** **212** **213** **214** **215** **216** **217** **218** **219** **220** **221** **222** **223** **224** **225** **226** **227** **228** **229** **230** **231** **232** **233** **234** **235** **236** **237** **238** **239** **240** **241** **242** **243** **244** **245** **246** **247** **248** **249** **250** **251** **252** **253** **254** **255** **256** **257** **258** **259** **260** **261** **262** **263** **264** **265** **266** **267** **268** **269** **270** **271** **272** **273** **274** **275** **276** **277** **278** **279** **280** **281** **282** **283** **284** **285** **286** **287** **288** **289** **290** **291** **292** **293** **294** **295** **296** **297** **298** **299** **300**
 تو بر جیح تیغ اه دران شراره نیست زاهم که نوشتست **301** **302** **303** **304** **305** **306** **307** **308** **309** **310** **311** **312** **313** **314** **315** **316** **317** **318** **319** **320** **321** **322** **323** **324** **325** **326** **327** **328** **329** **330** **331** **332** **333** **334** **335** **336** **337** **338** **339** **340** **341** **342** **343** **344** **345** **346** **347** **348** **349** **350** **351** **352** **353** **354** **355** **356** **357** **358** **359** **360** **361** **362** **363** **364** **365** **366** **367** **368** **369** **370** **371** **372** **373** **374** **375** **376** **377** **378** **379** **380** **381** **382** **383** **384** **385** **386** **387** **388** **389** **390** **391** **392** **393** **394** **395** **396** **397** **398** **399** **400**
301 **302** **303** **304** **305** **306** **307** **308** **309** **310** **311** **312** **313** **314** **315** **316** **317** **318** **319** **320** **321** **322** **323** **324** **325** **326** **327** **328** **329** **330** **331** **332** **333** **334** **335** **336** **337** **338** **339** **340** **341** **342** **343** **344** **345** **346** **347** **348** **349** **350** **351** **352** **353** **354** **355** **356** **357** **358** **359** **360** **361** **362** **363** **364** **365** **366** **367** **368** **369** **370** **371** **372** **373** **374** **375** **376** **377** **378** **379** **380** **381** **382** **383** **384** **385** **386** **387** **388** **389** **390** **391** **392** **393** **394** **395** **396** **397** **398** **399** **400**
401 **402** **403** **404** **405** **406** **407** **408** **409** **410** **411** **412** **413** **414** **415** **416** **417** **418** **419** **420** **421** **422** **423** **424** **425** **426** **427** **428** **429** **430** **431** **432** **433** **434** **435** **436** **437** **438** **439** **440** **441** **442** **443** **444** **445** **446** **447** **448** **449** **450** **451** **452** **453** **454** **455** **456** **457** **458** **459** **460** **461** **462** **463** **464** **465** **466** **467** **468** **469** **470** **471** **472** **473** **474** **475** **476** **477** **478** **479** **480** **481** **482** **483** **484** **485** **486** **487** **488** **489** **490** **491** **492** **493** **494** **495** **496** **497** **498** **499** **500**
401 **402** **403** **404** **405** **406** **407** **408** **409** **410** **411** **412** **413** **414** **415** **416** **417** **418** **419** **420** **421** **422** **423** **424** **425** **426** **427** **428** **429** **430** **431** **432** **433** **434** **435** **436** **437** **438** **439** **440** **441** **442** **443** **444** **445** **446** **447** **448** **449** **450** **451** **452** **453** **454** **455** **456** **457** **458** **459** **460** **461** **462** **463** **464** **465** **466** **467** **468** **469** **470** **471** **472** **473** **474** **475** **476** **477** **478** **479** **480** **481** **482** **483** **484** **485** **486** **487** **488** **489** **490** **491** **492** **493** **494** **495** **496** **497** **498** **499** **500**
501 **502** **503** **504** **505** **506** **507** **508** **509** **510** **511** **512** **513** **514** **515** **516** **517** **518** **519** **520** **521** **522** **523** **524** **525** **526** **527** **528** **529** **530** **531** **532** **533** **534** **535** **536** **537** **538** **539** **540** **541** **542** **543** **544** **545** **546** **547** **548** **549** **550** **551** **552** **553** **554** **555** **556** **557** **558** **559** **560** **561** **562** **563** **564** **565** **566** **567** **568** **569** **570** **571** **572** **573** **574** **575** **576** **577** **578** **579** **580** **581** **582** **583** **584** **585** **586** **587** **588** **589** **590** **591** **592** **593** **594** **595** **596** **597** **598** **599** **600**
501 **502** **503** **504** **505** **506** **507** **508** **509** **510** **511** **512** **513** **514** **515** **516** **517** **518** **519** **520** **521** **522** **523** **524** **525** **526** **527** **528** **529** **530** **531** **532** **533** **534** **535** **536** **537** **538** **539** **540** **541** **542** **543** **544** **545** **546** **547** **548** **549** **550** **551** **552** **553** **554** **555** **556** **557** **558** **559** **560** **561** **562** **563** **564** **565** **566** **567** **568** **569** **570** **571** **572** **573** **574** **575** **576** **577** **578** **579** **580** **581** **582** **583** **584** **585** **586** **587** **588** **589** **590** **591** **592** **593** **594** **595** **596** **597** **598** **599** **600**
601 **602** **603** **604** **605** **606** **607** **608** **609** **610** **611** **612** **613** **614** **615** **616** **617** **618** **619** **620** **621** **622** **623** **624** **625** **626** **627** **628** **629** **630** **631** **632** **633** **634** **635** **636** **637** **638** **639** **640** **641** **642** **643** **644** **645** **646** **647** **648** **649** **650** **651** **652** **653** **654** **655** **656** **657** **658** **659** **660** **661** **662** **663** **664** **665** **666** **667** **668** **669** **670** **671** **672** **673** **674** **675** **676** **677** **678** **679** **680** **681** **682** **683** **684** **685** **686** **687** **688** **689** **690** **691** **692** **693** **694** **695** **696** **697** **698** **699** **700**
601 **602** **603** **604** **605** **606** **607** **608** **609** **610** **611** **612** **613** **614** **615** **616** **617** **618** **619** **620** **621** **622** **623** **624** **625** **626** **627** **628** **629** **630** **631** **632** **633** **634** **635** **636** **637** **638** **639** **640** **641** **642** **643** **644** **645** **646** **647** **648** **649** **650** **651** **652** **653** **654** **655** **656** **657** **658** **659** **660** **661** **662** **663** **664** **665** **666** **667** **668** **669** **670** **671** **672** **673** **674** **675** **676** **677** **678** **679** **680** **681** **682** **683** **684** **685** **686** **687** **688** **689** **690** **691** **692** **693** **694** **695** **696** **697** **698** **699** **700**
701 **702** **703** **704** **705** **706** **707** **708** **709** **710** **711** **712** **713** **714** **715** **716** **717** **718** **719** **720** **721** **722** **723** **724** **725** **726** **727** **728** **729** **730** **731** **732** **733** **734** **735** **736** **737** **738** **739** **740** **741** **742** **743** **744** **745** **746** **747** **748** **749** **750** **751** **752** **753** **754** **755** **756** **757** **758** **759** **760** **761** **762** **763** **764** **765** **766** **767** **768** **769** **770** **771** **772** **773** **774** **775** **776** **777** **778** **779** **780** **781** **782** **783** **784** **785** **786** **787** **788** **789** **790** **791** **792** **793** **794** **795** **796** **797** **798** **799** **800**
701 **702** **703** **704** **705** **706** **707** **708** **709** **710** **711** **712** **713** **714** **715** **716** **717** **718** **719** **720** **721** **722** **723** **724** **725** **726** **727** **728** **729** **730** **731** **732** **733** **734** **735** **736** **737** **738** **739** **740** **741** **742** **743** **744** **745** **746** **747** **748** **749** **750** **751** **752** **753** **754** **755** **756** **757** **758** **759** **760** **761** **762** **763** **764** **765** **766** **767** **768** **769** **770** **771** **772** **773** **774** **775** **776** **777** **778** **779** **780** **781** **782** **783** **784** **785** **786** **787** **788** **789** **790** **791** **792** **793** **794** **795** **796** **797** **798** **799** **800**
801 **802** **803** **804** **805** **806** **807** **808** **809** **810** **811** **812** **813** **814** **815** **816** **817** **818** **819** **820** **821** **822** **823** **824** **825** **826** **827** **828** **829** **830** **831** **832** **833** **834** **835** **836** **837** **838** **839** **840** **841** **842** **843** **844** **845** **846** **847** **848** **849** **850** **851** **852** **853** **854** **855** **856** **857** **858** **859** **860**

جمله دیگر لور اکادانی اطلاق اولور دیش

نوع اوله الفاء المفتوحة

آ فاش آشکاره و ظاهر معنای اصلی فاشی در عربی در **شمس**
حدیث عالم و کسری زمانه در پیچیده چنین که در کم و عدل شد
فاشی فاش میگویم و از گفته خود دشادم بنده عظم و از هر
دو جهات آزادم **راکی فرا پیش** با و عجبم ایلورد بکدر **را فرا**
تخفیف را ایل بر وانه و چون که بر لر و جوق خنای تشدید ایلد
معنای در این معناده در **راکی فرا پیش** او نشی نشا
امید صلا **راکی فرا پیش** رقا **فراش** آشکاره فاش معنای
و جمله در **راکی فرا پیش** قطایف دید کوری طالو **راکی فرا**
کور که اسکیوب صارتی باره لوی و مطلقا لبا تکرار بکند و کند
صارتی ببرد سورین باره لوی **شمس** دست با کشی ابراه
خود بینی و پوستین که بر خاک میکشد و غیش **بیت** نغم یاد زنا راج
ونه اندیشیم از آنکه مریم بود چکر و لباس و غیش **و مایش** یورش
دم فاش فراوشی معنای تخفیف و تشدید در **نظام** بهره اخلاک
باد اگر مرام تیغ فاشی کند جو کورد جام **دم فاش** مثل **بیت**
هر چه آن جزایه بود مکره شد آنچه عیازد دست بد فاشی شد
فشی ادات تشبیه را سیکل آفرینه اولاشور ماه فشی و ماه وشی
دیور و اولم دانی فاشی ایلد دانی معتدل ایستاده ارا سنده و دانی و تبادل
وارد **نظام** نشسته سیر فشی شاه جهاندار بگردا کرد او کواک
طراز و هر علامه و نجم کوشه عام لولان صالید و دانی علامه در که
سواد کند دالدر موفقه و رومک سنتی کبی **لطیفه** مرحوم میر صلا
الذین تجدد یواننه بیر روستای وارپ پروانه سن او قویق استوب
دیوانی خط اولم یان او قیامیوب سانه ویر و کرد فشیه دصل ایلور
باین جرات دیو که مرحوم مریم برای بیعی مالیدن است
دیو حواس و بر شاز و شکل معنای **دنا فراشی** غافل آفرین
مهمه ایلد دانی روانه و تشدید **الفاء المكسرة**
زای فراشی ارتش معنای **فشا فاشی** هاشمی برآمد
زنا و در بر ناویر شهابت بیکان فشا فاشی تر **بی فیش**

بروند

نوع اوله الفاء المفتوحة

بروند کلان آواز

نوع اوله الفاء المفتوحة

ش و می فاشی و فاشی اولور صابور و کونی مونی و طار طغاب
دیگر اولور الفاظ اتباع و مزاجه دنده **لجج** مشهورم فاشی و
فای بار و جین که حالی خورد نشود عاقبت خواب و بیاب **و آمو**
فراغوش یعنی دیو معنای قتل ایلدی **لا قلاشی** باین کبی
کب بر معنای و خرابی و غلبه می دردم معنای **لا قلاشی**
مثل **لا قلاشی** قلم و نا حق آلت بر ترکید دانی مستعجلدر
بنوی قنبریش سوزم تو غرت آفری سبب همه ایلد دانی لغت

نوع اوله الفاء المفتوحة

آ کاش کاشی دید اولور کینت معنای **آود کاودش** یاق
آود کاودش کاف عجب گوشتن اولان کوه صوفای شد صفا
حق طاف کونک دیور و صاعیلور اینک وده عساری و طالب جم
باشد پیش **آدی کاودش** صوفوی هارون معنای فاضل محقق
موبه کتین و توفیق ایستدر کاودش رکبدر کاود ایلد میشدن ل
توکید صوفوی دید کلریک اسیدر کاوام جسد صوفوی اول
جسد بر نوع اولر سیدن لفظ کاودک اکا اطلاق صحیح در
میشه مشایق وارد اول جسدن که بر نوعی کاودک می وده اهلیدر
آوده بسط نور خدمت لور لور من وده دشتیدر بنجه آیلر بانه
کوز که بکاز کوروب کوزد من پیش جسدن عوی وارد اهل
دشتی به اها الله پیش لفظند تفصیلی اولر کر کرد اولر سیدن
مکود حیوانک میشه نسبتی جابر اولشدر کاودش که ایلد پیش کاود
معنای ترکیبی سی کاود میشی دیگر یعنی اول جنبه بکونی صفای
تقدم اولو بیام اولشدر و سدر و قاعده کز شیوعی سابق بیان
اولشدر **آه کاهشی** کان بیام اسم مصدر در اکبشور بکرا اولور
نعتی و اکسید و اکسید معنای دانی کاور **بیت** و ایک دید کلری رضایه
کادمی کونن کوه اکسید و بکدر عید و شل و شلال و هلال و شفا
دیور **پیش** با و عجبم قوج یعنی فو تو نگه ار ککی و کید دانی
مستعجلدر **آه کاهشی** نعتی کیک و کیکه یو یوزی و سایر حیواناتک بر
یوزر دانی دیور دیش **دب کوش** حلیمی بر نوع فصاحتی بیلا اندر

نوع اوله الفاء المفتوحة

نوع اوله الفاء المفتوحة

و تشیع معنای **رب کوشی** یعنی گرفته که و کرده که آفتاب پرست
 در لرزیدن **دز کوشی** کاف عظیم ظلمت ایستاده و تشیع کوشی معنای
خود را بدو دادن زان بهات و گفته سوی خواهم خواهم شد از تو
 بکوشی **نار کوشی** کاف عظیم اهل ترکیه اسم مصدر در آوده پیش
 معنای خراج معنای استعمال اول نور **نار کوشی** که نگار بجای نور
دای کوشی کاف عظیم مرثی معنای صاع قضا می ایچ بوزنی
 و آوده که معنای نقل ابدی **کشی** کاف عظیم خط معنای در مثلاً
 فانه کشی مرغ و بجه کشی سپید و دایه کشی سیاه و مغایه کشی زرد در
 و کشتن لفظی معنای ار در و وصف و کیسید ازدها کشی در لرزیدن
 القاصد صافی و یعنی هر که ار کند در لرزیدن و بهلو و بهلو معنای
 ده کلور **بیت** بداندیشی که کین شود بد کشی زیک سو به پیشند
 آید پیش **شای کفایش** آچنان معنای **کاشی** یعنی غیر
 اندر تو فای معنای دیشی **کندی** کاف عظیم و کله که پنهان
 آند تون مکر حفا جگر کله اید لر اندن مکر و تکر اگزیر لر
 و مستغمان بد کفای قوشی غیری آد لری قن المظانده مسطور در
نوشی لا کندی کاف عظیم اول اندر که حفا جگر کله اید لر
ن کشی کاف عظیم ایش و آیین و هو و عادت معنای اصله
 اگر که کردن لفظی معنای اسم مصدر در زیر که هوا رنج که آفرین شین
 لاحق اول اسم مصدر اولور دانش و پیش و خرافات کی **بیت**
 بد کشی را روز کار بسیار که خرافات دست و خد مکار و یوان ایشلو
 و بهود لر کلباسی **و آر کوشی** کاف عظیم اول مشهور بخود که
 معنای قوت و پرستوب ایدوب جوارش در لر کاه اولور که لکری
 قوام کتور لر اودوب بهیونی دو کوب اکافار شد لر اکاد اخی
 کوشی و جوارش در لر طبعی را صلا اند ریخته و ریخته در لر
 و نیکوش معنای و آفریننده کوشش دانشی لغت در سراسر ایسی کوشش
 لفظی معنای خود در **کوشی** کاف عظیم و زاو عظیم قاره بوروسی **درو**
کوشی کاف عظیم کوشش کوششک بد کفای جاکه عرالت ارشد ندر
 بهر اندر بورر بیرونی و قار و دورتر هو یک هو یک ایلر عید خلد
 در لر **کوشی** کاف عظیم قولا اذن معنای و بهلو القاصد معنای

و تشیع

و تشیع معنای سبک معنای نقل ایشلو و وین ایلر کاه و در دخی
 کوشی اکثر تعریب ایدوب جوش در لر و یاق معنای **کوشی** کاف عظیم
 کوشیدن لفظی معنای ار در و در دخی و جایش معنای و وصف
 ترکیبی در **دخی کوشش** کاف عظیم دخی پیش **دوم کوشی** بر
 قازنجی خفا معنای **لطیف** تا نل کرد و کفتا کتله پاکه به کوشی
 آب پاک آورد ازهای **دخی کوشی** یاق که اولور کوشی جایش
 یا به جفا در لر **کوشی** کاف عظیم ایلور
نوع اول الام المفتوحه
آ لاشی یوزع کوزه کب آنکه در لر دخی و اخی پر لر و جان سوزن
 ترکیبی در لر لاشی دن اخذ اولور در **بیت** تری معنی لاشه لاشی
 جان که کوشی اولور ایلور **وات** بوزن و در دخی کوشی **بیت**
خشی کاف عظیم شب بوی بد کفای جاک که جریه اخی در لر **خشی**
لخشی کاف عظیم بولفت خاد صکر تا ایل و لون ایل دخی لغت در
لوشی کاف عظیم دست و متول با لحن که الحاق پر لر دخی طرمان
 طار اوزینه اوزانه تا تر فالور بو مقام کسیر و اولور در **لغشی**
 تورد اشنی بد کفای جاک معنای کسیر کسیر دخی روایت ایلور **و**
لواشی بواشته لاشی معنای **اللام الکسوره**
کا لکاشی بول **لغشی** تورد اشنی بد کفای جاک **بیت**
لیم کوشی قلاق جری و قلاق دخی
اللام المضمونه
لوشی اول لاشی که طار با تار قور بومعنا به اخی فتح لام و کوش اولور
 در فنه که ذکر اولور و بعضی کفده که سبک صوکت بولانوق صو
 دما بیغلوب قائله در لر و دی که و بجه تونوق در لر و آفرین ایلور
 کوشان معنای **تمیز** یکم و بیند البته دیده احوال معنی
 کج آید بهیچ فکر و لیم لوشی **نوع اول الام المفتوحه**
استوکی ماستوکی بوزن دخی **آ ماشی** فیکر کبی برینور
 دانه در جوب جندون لوشی کوکدر معنی در مک و قوه یکم و دیش
 و بهلو القاصد صافی و بوزن بد کفای جاک به دخی **درو**
مددوشی بوزن فوزی **دک** مد کشی غره کشتیل جاکه آتی **دکو**

نثر انجام باشد نه آغاز بود **قر نشی** بر جانور در که بر بالای هلاک
 ایدر **و نوش** نواله و عوض و او که کشته سبیل
النون المکسورة
بی نشی ز هر لوی و حیوانات که نمی رود یک و نیشتر و آغوشانند
 اصحاب لغت بویل یا زشت فاضل محقق دمان احکام بود بویل محقق
 و دلفق اینست که نشی سوری نم در بیان طو کوریک دیش
 ده نشی بر لور نند که بویید و افتاد **بی** هوشیش کوز دندانی
 نیز در قصه ستانمانش پیشتر که ترکیده او کا نشتر دیرلور
 مرکب در معنایه نشی تردن که لسان فارسیه شادان تفصیل
 نه که محله تفصیل اول نشتر کثرت استعمال ایل او نکه کنند
 نشی اعلام نماده در اول نشتر الملاق اولر نه ذکر اول نشتر اولر
 اولر اولر کنک آغوشی اولر و نمندن او توری نیشتی مقایله و نش
 ذکر ایدر **بی** هیش تا فلک از نیم سعد دارد و بخش مدام نامکی
 غل نشی دارد و نوش بحر الخراب صاحبک جمله غرابند و نش
 مقایله کی کلام ایدر که بیاید و نقل اولر نشی کی مقایله کلور
 اولر نشی تانیا صوفی ها نورک و یکی آروکب غویب کب
 نشتر که لغت کی ترکیبی بیشتر و معنایه اصل غم
 بیشتر اندون صکر ایلانده صوفی ها نور لور دندر نشتر اولر
 استعمال اولر کلر **نوش** بنوشیدن لغت در اسم مصدر
 قولا و رمی یعنی دیکدی معنایه **لغی** اگاهل بنوش
 بر فاسق تا چند ترا حین و ساق و وصف ترکیبی و صیغه
 ایدر **بی** بکوش هوش بنوش از من و بعشرت کوش که این سخن
 زمی تا تم بکوش آمد شمع خدایا نادایم بکار خیر ثواب ز قول
 بر غن بنده این سخن بنوش و چو شوب اینجوری اینجوری غل
النون المضمومة
نش مانند و نشی نعمی و جام معنایه کلور دیش **نای** نام
 خود و لغت در اسم مصدر رکوش نش معنایه و خیال معنایه دای
 نقل و لغت **کود کوهی** نکوهیدن لغت در اسم مصدر رکوش
 معنایه شرف اگر ذات او را بتایش نکوبد و نشی بود در مقام
 نکوهه

نکوهشی **و آز نوش** اسم مصدر در نوازدن لغت در او غشایی
 دیگر اولر و هزاره دوزخ و بیک **و نوش** نعمی قون و جنبه
 نقل این **و نوش** سکون و اویل نشیدن لغت در اینجک معنای
 اسم مصدر در و صیغه ایدر و وصف ترکیبی در و بال و شکر و لک
 و لمانو شتر و تحت و عافیت **نوشی** چنین گفت کای دیش
 دیش و هوش نکوز زخور شد و هوشتر ز نوش و شیکه گواریک
 معنایه و جام انجای نوش و ناز معنایه **بی** بنوش از کوزه بنوش
 آب نوشین اصحاب لغت بنوشلر فاضل محقق بویل محقق و نش
 اینست که نوشی در معنایه استعمال اولر نه که بولای روییک
 قدس بنوش بویید ظاهر در **بی** کرباشد کدم محبوب نوش **بی**
 بر کدم نا و جو زوش کاه اولر لایذ و خوش طعم منلی مجاز نش
 در لور نه که نوشک باله اطلاق بویید ظاهر در **بی** آن چشم غی
 کونکر و آن لب خاوش و آن تلخ گفتار و شکسته و چون نوش **بی**
 طبعه در نه که خصوصه انوکامی اولر لسان فارسیه باک اسم خاوشی
 انکین در نه که بویید ظاهر در **بی** انکینی بویید آلوده **بی**
 دیشین چو من بالوده نوشک مقایله نشدر آکلا سیده اولر
 مجاز طبعه در نه که بویید ظاهر در **بی** هیش تا فلک از نیم
 سعد دارد و بخش مدام تا مکس غل نشی دارد و نوش **بی** طبعی بالی
 و سایر طائوری نوشک معنایه و صاف نشدر غلط استدر **بی**
 نشیدن ایدر ملا ایچ دیچک بورد بنوش دیرلور **بی** تا کر
 سایه شود باک نوش **بی** بیه برون کرد صراحی زکوش **بی** کفایه
 گفتنیست سخن کچه خرمی در کش زبان و پرورده که دارد بنوش
 نوش اسم فاعله کلور خلاصه و مجرای باده نوش دیرلور نه که نش
 ظاهر در **حافظ** در دور پادشاه عطا بخش و صم پوش حافظ و اب
 کشید و معنی بیامه نوش **بی** جام افاجند دیرلور اما انوک اصلي
 نوش در زای عیله **نوش** کسر اولر بنوش خدا یعنی بودر آله **نوش**
نوشا نوش متصل بیک معنایه و کوه کوه معنایه دما در کلور
 نظامی بنوشا نوش می در کاس میداست ز دورا دورش را پایمید
نوع اوله الواو المضمومة

آر و **هوش** طیفیل طعام و حاض طعام **در و زنی** و زیدین لفظند
 اسم بصله در دوز و شش و برایشی عادت ایدنک و او بکنک بکشا
خواب آن زمان کزین دلسوخته آثار نبوده بخلا و زنی عتی تو
 مرا کار نبوده **در و زنی** فریج بد کلری مشهور قوش نعمتی و قوش
 آت بوزینه آورد قلوئی یواستید دانی درلودیشی بومعنا به غیر
 ادوی لاشی لفظند مهور در **دگو و رکوش** کاف عجله سلم
 کویر شش معنانه **وشی** اذات تشبه در مشبه اولانک
 آخینه لاحق اولور کی معنانه ماهوش خورشید و ش کی فاضل
 محقق بوبله کتبیق افترکه و ش لای فارسد اذات نشی دندر
 نده که بوبیتله طاهر در **بیت** آن خسرویک نامدار مادر زمانه
 چون او فلک میبایست مانند او مکه و ش اما معنای کی معنایی
 دکالای انوکون که سنو ککی دیجاکه رده چون تو دینور و ش
 تو دینر و ش لای فشی نده یکم و دوسینک بوبیتدن طاهر در
ه چنین گفتدم که ای شیر فشی مر پرور انید باید بکش
 فاداد تبدیل اولمشدر **غی** و غیش بسیار و انوه که ترکید چون
 و گورد در لر متقی حال بی و دین الکه کرد بار کشت و غی و غیش
 تراجم رد و لست و غیش استی ابرار آن بیستانی و غیش
 دم شیر هوش ار اندازد بیش و غم و غفقه معنانه و سازند لر
 زخمه دوز و کلری التاج

نوع اوله الهاء المفوضه

ر هوش شد اغری فلک معنانه آوی مملد ایلد دانی مرویدر
رگ هوش کسر کاف عجله هر که اکا یا خود هوش معنانه
هوش هوشمانی لفظند تقریفا و لشددر **استی** که کینی
 یکی نغز بازی کوست که هوشانی تو بازی دیگرست **شون**
هوش هوشی هوش استر که بشی کینی **هفت**
جوش اول بویک کوسد که جنکه کوبلند چلور غایتده عظیم
 و غیب ضدا سی ظاهرا ولور کانه بدی قات بیوی و بدی قات
 کوکی حرکت کتور اول بیدن کنایه ایدوب هفت جوش دیدار
هانی برآمد خوش غم هفت جوش بجوش انگار آمد سپه زان و ش

هوش در کسر کاف عجله هر که اکا یا خود هوش معنانه
 هوشمانی لفظند تقریفا و لشددر استی که کینی
 یکی نغز بازی کوست که هوشانی تو بازی دیگرست شون
 هوش هوشی هوش استر که بشی کینی هفت
 جوش اول بویک کوسد که جنکه کوبلند چلور غایتده عظیم
 و غیب ضدا سی ظاهرا ولور کانه بدی قات بیوی و بدی قات
 کوکی حرکت کتور اول بیدن کنایه ایدوب هفت جوش دیدار
 هانی برآمد خوش غم هفت جوش بجوش انگار آمد سپه زان و ش

ور هوش و قتل جنبیدن غایتده بران بر هیالند **ور**
هوش یعنی مملد دینی **الهاء المفوضه**
در هوش قوصق فی معانه یکی و جلد لغت در فیه را و مکه
 البله **سیدی** از چه توبه نکند خوابم که هوا که رود
 قدیمی بخورد راست کند و دهوش **دکون** را و مکه البله
 سنی **هوش** الهاء المفوضه قناد است زیست ایلد
 هوش **هش** ضبان که انجیل و انوکله بیور سور لر **هش**
الهاء المفوضه
در هوش دوشکون او فناده معنانه هاء بجم ایلد دانی فیکر
هش هوش لفظند محققدر **هش** هوش راهت کینی ازین
 و بار کینی او را شریک هوش میدار **هوش** شوقی زیان
 بهلویه هلاک معنانه و جان روح معنانه و عقل خود معنانه
 عقل ایدوب بوابیات انشا ایلدی **نظم** تو هوشی و غم تو جو
 پروان که هوش را یکف خویش افکند در هوش اکو و جوج
 هلی و لایق بدست شعله و تر و شای بر آید هوش زبند که
 شوی چون تو سر جراتا بد کسی که و راز و غفل باشد و هوش
 هلی و سار ارباب لغت دانی اکا تابع اولوب دکا اولان ایست
 شاهد کنور شلور در فاضل محقق دقانی اکفا بیدل بوبیتدن
 و بدیتی انشور هوش شول حالند که ترکید اول حالند
 او کله تعبیر ایلد لر اوکی کینی کسینه بهوشی دیر لر او کلو کبه
 هوشمند دیر لر اوکی عقلک و راستد بر حالند عقل غریزی
 خلقدر اوکی کسینه منو ایلد اولور اول سیدن مند اکا توصیف
 ده شمشدر بر اولور قارص دن حالند اذات توصیفی مندر محله
 دکر اولمشدر هوش عقلک عیوی اولوب اکا شوق بر حالند بروکی
 بوبیتدن طاهر در **سنت** عقل ار چند فرم هوشند **سنت** نداشت
 موی ریشی خود که چندست **هوش** منافسی شول حالند که عیب
 اوکا انجاد و لر کاه اولور هوشک ذوالیلم بوبدن کنایت اولور
 نده که فرود می افتد در **سنت** که در آب هر که او بر آورد هوش
 بنبونه بیدد روانی سروشی بونکایتک احسان بلای حافی هوشک

هوش در کسر کاف عجله هر که اکا یا خود هوش معنانه
 هوشمانی لفظند تقریفا و لشددر استی که کینی
 یکی نغز بازی کوست که هوشانی تو بازی دیگرست شون
 هوش هوشی هوش استر که بشی کینی هفت
 جوش اول بویک کوسد که جنکه کوبلند چلور غایتده عظیم
 و غیب ضدا سی ظاهرا ولور کانه بدی قات بیوی و بدی قات
 کوکی حرکت کتور اول بیدن کنایه ایدوب هفت جوش دیدار
 هانی برآمد خوش غم هفت جوش بجوش انگار آمد سپه زان و ش

بجای التواضع صاحب بویله نقل ایلا حکما نماند دنیا بدوست
 بقرط کنند در عرب بقرط اربعه دیر اولی مذکور قرط بن اسر قید رخ
 که علم طبعه اول ترویج کتب اولای بدی بنه که در اولی ایکنی بقرط
 بن قید در او هجسی بقرط بی دارقن بقرط در در هجسی بقرط
 اولی هجسی و علی بقرط در اول پنج فاحت یعنی اولی که علم علاج
 اولای بدی و کلمات در باره نور که هر کم که فضیلتی دفع ایدوب
 قاتل قتلون مکره اودینه تو کورسه ادره سنگ مره وی افسندون این
 وید در پنج علم طبعه واهله تعلیم ایلا دی دیر هجسی مذکور که
 تصنیف کنند در حکایت اودنور که بیکون دریا کمانده سیر
 ایلا کن کور که یوقوش اغریله دریا صوبندون اولی بدی اذغال
 ایدوب دوزن باجوه باقی بکون نجه اولوب خلاص و دفع انکاجون
 بویل ایلا بعضی در اولی اودنور فرشته اولوب دغان حق ایل مزج
 صورتند بقرط حقه و تعلیم ایلا دی مذکور بقرط سکر یا شند بقرط
 علم هکتی تحصیل ایدوب هکتان بنی یا شند وارد قده فوت
 اولی و بقرط اولی که طایف حکایاتند در اولی که اولی اولان
 شزارده لردن بی بابا سندر تقرقنا یلا دی که جاریه لردن برینه
 عالتی اولوب اوطا عشقندون زار و زار اولوب و کشف ایده
 سکنی هلاک مرتبه سندر وادی دواسی بکون بقرط جاف ایلا دی
 بنفشه یا پشوب و نشرده سندر نظر ایدوب عالت مرضی طاهری کورس
 حدیث عشقندون ذکر اید که نشاط حاصل اولوب بعضی اهتزاز
 کلری دایه و دادیلرندون خبر صوب معلوم ایلا دی اوما یومس
 طاهره صفا و عتی بیلیک پادشاه دیدی که سراجی غاسنه حکم ایل
 نکا طاعتایسون پادشاه ارا بویچک انایه دیدی که سراجی اولای
 جمیع خاتونلریم اوکدن کسوف بقرط اوغلا بک بنضن طوبی جاریه
 لرا و کندن کوب لول جاریه کلچیک شنداده نک بنضنی اضراب
 ایدوب بکم ایدو کنی بیلیک پادشاه دیدی که شنداده عاشقند
 اما و صولی میتر دکلر دیوسکت اولوب غایت اجماع و ابرام
 دن مکره بنم عورتدرد دیدی پادشاه دیدی که سن اندون فراغت
 ایل بی مکاران دانی جلیل جاریه و کلی رعایت و احسان ایدو دین

اندر حقه

احوال

بیک

دبیک بقرط بیخوردن صود تن کو ستوب کشیک عورت
 دوی بدیدر هجسی که نک خوردنه زور ایل طلاق هم ایدو دی صو
 پادشاهک عدله لای ایدو دی بویکی احتیاج صورتند اظهار ایتکین
 نبات اودنور نفع و سینه واری بقرط دیدی که ملک عادل دیر
 تا که کند و نیند جاز کوردد کنی جنه دانی جاز کوردد سکا جاز
 مید کدو جاز بیک اودنور ویریه سن دبیک پادشاه قده بیلوب
 حکم غایتده انجمن ایدوب معرفتدن عتکراتم واکلدر
 دیوب جاز به سجاد غلله و بروب کدو فراغت ایدو
الفصل فی المفتوحه
 ایلا صیوط گتانه **شوط** یا بی یا بیغی انکوس یا بیغی دانی
 دیر **شوط** بغداد او مانک آدید **شوط** شاهلر
 لفتندون کنند در **الفصل فی المفتوحه**
فاه کجوله و بیکلری اودنور که فرغایم بدور بری مجال اولور
 اوجان طوئارلر **الفصل فی المفتوحه**
قبط معرا هلی **قبط** اولوش نصیب معنا سندر
قراط بوجن داکلدر و بعضی رجه کدو دیدی که بعضی
 بر شمع در دیدی اجماع خرووب نفع بیک بویزی دیدی که بیکر
 و کید **المهم المفتوحه**
ملاط فیه سیم اوزو یا بیغی که هانن ایلر انکاجون و طاق
 اودرلر بؤاد اودرلر کدو مکره کونج یا طاق ارا سندر اولای
 با لجه اطلاق اولونور و بعضی دیلر که ملاط اولدر که قبل
 شایان دولا یا بیغی کل ایل قادر شدور در هلاک ایل اودر واکل
 دو کرر جلیبی بویله مثل ایلی **ملاط** شد مته سیم
باب
نوع اوله الجیم المفتوحه
جرج فیه هم وزایل و باد ویدر **بیت** جرج زخوردن بیکر دوزن
 لعل و عتاب شبا زوزن **موزن** دوزن اکون زاساکی اولدر
جرج سکوت زایل بر طاهر مدنی ولایت بنده در الماس باقون
 مکره اندن حکم طاق او مانز آتی و سینه اولدر کورسی ایدو کلد

اجماع نام شکر جازم هم مل سکر
 آتو کون ایدر قناع سیرلر و قافیه کند

مصادف
در بعضی کلمات
تفاوت است
در بعضی کلمات
تفاوت است

و نیز اولی که قیاس لغت باشد در حق دور و شغلی وارد در دیش
یعنی کلماتی که در کتب دانا هم در لغت و در اول و اول
مقتضی خصوصیت و در اول و اول و قان اکا مستوی اول و برشان
دو شکر کور کردن عالی او با و و الله اعلم

الف المضمونه

شروع هم شیند ساین معانه عیدار اسدی
ز کسرتی با رسید هبون - نراع و ستاره ده از کونه کون
باب الف

نوع اول الف المدوده

آرغ از غ لفظند به تحفه در کلمه جش معانه و پی
رو آرغ و با لغت شد - نان خود با تده و دفع زنی - به کاز
خوان شد آرغ زنی - و یکجای معانه و ادنی قوسی **رغی**
آرغ را به ایل به کشیک قور و فعلند مضربا و لب مشر
و متغیر اولی **رغی** - از جغای زمانه چند رسد - بدل شده ترش
و آرغ - و زاده مجید آرغ دانی لغت در **آرغ** و با لغت
را به ایل به باغ بود ندی که دکلون کسر عید قضا و جمله
دیر **آرغ** - هم را به مجید کف آرغ لفظند کینه و لغت
و ناعج بود دانی **رو آرغ** شد **رغی** و با لغت نوت که
بر کشیک سوزن یا فعلند طار لیغور بولت را به ایل دانی
مروید **رو آرغ** پیروز مقدار معانه و رز و زینه **رغی**
سیل هم حاده از سر جو کز کرد از جیلا میزی بنام دست جز آرغ
رو آرغ حیانت و قد و قامت و مقدار **رغی** آمیختنی
معانه - بودی ایاریه جوید زمانه و سوم - هم شادی اوغان
آمیخت - و جماع معانه ده کلور **اسدی** بسی کرد آمیخت خوبان مکود
که تن است و جان کم کند روی زرد فاضل کتبی دقانی کتانی ده
بوی کتبی ابتلا که آمیخت اصلی آمیزد را به عید تبدیل و لغت
نیخ ده کرینده تبدیل اول و دانی بی تیغک اصلی تیغک کز
در نه که بوبنده ظاهر **اسدی** بر آستیم زود راه کرین
شی هست قاریک و بارنده میخ نان فارسیه - بویکی و برینه

تبدیل

در بعضی کلمات
تفاوت است
در بعضی کلمات
تفاوت است
در بعضی کلمات
تفاوت است

تبدیل ایدر لوی غیند تبدیل ایدر کلون غینده زایه تبدیل ایدر
مثلا باز یارید بر لوی باغ یاردر معانی ترکیبی سی باغ اوکا دیکه
که ترکیب اوکا با عنوان دیر **مخلو آهیلغ** صغی غفر
معانه

الف المقصوره

آرغ یعنی دای کئی معانه نقل ایلش **آرغ** فیه را
ایلش طویش قور و جور که قوزی **رو آرغ** پی و کور
جش معانه مد و قمر لغت در **آرغ** باغ بود ارنی
دکلون دوشن جوئی و کف یعنی مغزی سیاه و شاع درخت
و شل آرغ دیش **رو آرغ** شد **رغی** فعلند یا قول
کوکله حاصل اولان نعت مد و قمره و راه ایل ایل لغت در
رو آرغ یوم و غنل و از این معانه شی قلیل آتی معانه
نما باغ نوبه و قرشی شد مخلوط معانه **نما باغ**
ادجوق و اجوق بلیق نواع معانه و بویکم و بوزونش تسخ
معانه

الف المكسوره

یقا ایتاق یعنی بکثر یعنی چون سولین کسه

الف المضمونه

آرغ مرغ و زینه جور که قوز که مد ارفو قار و بطلقا برتر
اولانند **رو آرغ** اوکی قوشی **شور آشور مرغ**
دود قوشی **شور آشور مرغ** قالوغان دیکنی که ذره ای بی که
غایتده مایلدر آشور مرغ معانه و بایذق و آغوش **آرغ**
تکید - الله دیکلری و بیت و کرم معانه بیت نامزد دل رف
خبر کرم که ضرر - از کوبه روانید چپ و راست **آرغ** و **آرغ**
آرغ اوتاق که باد شاهر اچون قورارل و **آرغ** و **آرغ** و **آرغ**
معانه عید و بیلد و ضعیف دیر و سا براسایی پی لفظند
یا لشدر **رو آرغ** اوزاق داس معانه

نوع اول الباء المفتوحة

آرغ تزجکاد ترکیده ده مستلذ بیت قدیکه حوایلا دی
سود که دیا کیم - بویاندی قانع الفلا کی سبب غینکدس باغ و صوب
اورنده یوزور بر صواب غنکد ایدر **آرغ** باغ لفظند

در بعضی کلمات
تفاوت است
در بعضی کلمات
تفاوت است
در بعضی کلمات
تفاوت است

در بعضی کلمات
تفاوت است
در بعضی کلمات
تفاوت است

و شاع آفتاب و ماه معنای **شمس** آفتاب بقدر نام برد آفتاب
از هم ختم تیغ و با بوی و شیمی بزی و شوق دید کلوی دندر
و ضا و رماق احوال دو کوی بیغلان غله که ترکیه طاس در لر
لطف در آن ده فرود آمد از هر گشت یکی تیغ چون یافتش
بشت و طاع دپسی طاهر بود که او را دوسه دوش کوش
معنای در **اسدی** از این پس کمی دید بر زمین که از تیغ او
برزدی هر تیغ اصحاب لغت بود و بهرام روانی ایلدیر فاعل
دقایق اکمالی ده نویل کشتن انبار که تیغ مطلقا گشت
فست در درج اول و غیر بدین اول و سول بلیج تیغ دید کل
و بیدار ظاهر در **بیت** جهان را خلعت اس آفتابان داد
تیغ از نکر عریانی نشد آزاد گوید در زمین اوق در زمین ده
تیغ در لر نه که بوییده ظاهر در **بیت** زبان بنهای بزه و
شده در کاس سرها چاشنکیر تیغ اصلی تیز در زاعنه تبدیل
اولش در لغت فارسیه لوانکی قوه برین تبدیل ایلر تیغ
آمیخ لفظند بحر اولش در **القاد المصونه**
هم هم مرغ بیده بیغه معنای **تا شاع** حکم ایملن
قدح کفاح معنای **و نوع** شکسک افای که اودی سونیز
تا معنای تاغ دیر لر تیغ دیر لر اکثرا اولر لر اودون
ایزن اولدو غی جلدن اودون معنای استعمال اولور و تیغ
که یاد شاهل و بیکار او کیم سولرد کوی بلور تیغ شاهی
رونی ملک بود **نوع اول الجیم المفتوحه**
آ جاع هنگام و وقت ترکی جلد و دایم مستعدر فلانجا بندر
دیر لر **جاء** دیر لر کوی سکر کویا که جنت با بندر جلی قیل طاور
دش صال که سکر با بندر و جیج اور معنای **آ جاع**
اول آت که بند کلوی وقت او کات بود میوب او نیمه ترکیه جالی
دید کلوی **آ جاع** یابن بالی **جغ** هم عجله او رنجک
مکتوب معنای بمثل او در جک ای دیشلر خانه مکتوب معنای
تا جاع عام عرف ایلوب جیج دید کلوی **و دوی**
جو خورشید بیدار از پشت رای بر آمد بگرد از زمین جاع جاع

معنای صاحب جیم عجله تقوی ایلدی جیم عجله ایلر دینکوی
شمس بواسطه نویی خداوند نکاتم پروین شام باشد و
خورشید و جاع **اسدی** هزار و صد و سی جاع بلندک
زهر کوش آراسته رنگر نک قلم دایم پرویدر **نکتر جغ**
اصحاب لغت قوش بودی منقاد معنای دیند اما قینا غی اذلاق
انسد در زبر جک قوش قینای و آدم و برینجی جا نور لر پنجه
دیر لر دیونقل انشور بونقد در معنای ترکیبی او زره قینا غی اولی
کر کرد **الجیم المکسوره**
را جاع فتیله یابن اودک آدیدر معنای آلت مخصوصه
ایند کلوی مجاردر کینتی ابوالوفاء در **جاء** جیم عجله بلبات
و بند کلوی شکاری قوش که عجبه صق در لر **شمس** که شکاری
بایوز و باز و جغ و بلندک دوان بر آدری بر پشت یاد پایکان
الجیم المصونه
جغ جیم عجله بوندرق که اود کوز لر که بونیه کور و ب جنت و لر
وی به جک و مواری **تا جاع** آیدر پیکوسی قضا غی
دوایت اولش در و قدح و یابن بالی معنای نقل ایلر و
جوغ جیم عجله صو آروغی و بوندرق
نوع اول الحاء المفتوحه
ایمر حایه مرغ قوش بیده و سی
نوع اول الدال المفتوحه
آ داغ دوا و علامت که اود ایلد آدم و حیوان ایلر لر کیم
و مطلقا نشان معنای داغ کلور **شمس** بران خنک جغ نکات
قدر شش در کله استاره بکف الحظیب داغ و داغ مکتوب از همه
بر خط استواست خورشید را پس مشرق نداد داغ **نک درج**
نعتی احق معنای نقل ایلش **دغ** طاز دیکدر مثلاً باشد قیل اولیا
کشی به دغ سرد بر لر و اوت بقیان بیره طاز لر بر لر
الدال المکسوره
ری درج نقص و جیف **شمس** شاه افاق بیغی ایمنی که شش
بر دست جیف و درج و در زمین معنای **تا داغ** بیغی و بیدر

مخ عدالت بدان رسید که عنقای کینه جوی از کونکر ضعیف بنار
درست گناه و بعم الکاف سب و ابا میسی بناغ لفظند. منظور در
و خود بیی معناسه

الکاف المکسوره

ری کویخ کویخ و کویختن و ایراع اولان معناسه **کی کویخ** کوزل
آقانه ایریک و کویکده اولان قوری چینی رقص معناسه **ست**
شکفت نیست اگر کویخ می بودا **می** بلی هو سرخ بود اشک سرخ باشد کویخ
مخ باد در چشم دشمنان درش مرده چون تیغ چو زوین کویخ

الکاف المضمومه

ری کویخ قاجق و قورتلی معناسه فاضل محقق بوبله تحقیق اینکار
که بفکر اصلی کرد در تیغک اصلی نیز آمیختن اصلی آمیز اولان
کبی نه که محله انده ذکر اولمشدر زانیمه تبدیل اولمشدر
فادسیده بویکی حرف بر برینه تبدیل ایرلر **اسدی** بر آراست
م زود راد کویخ. شنی همت تادیک و بارنده میخ **ز کویخ**
زاد مجید بنیخ الزاد و قها و شقی دید کلری پی که ادم لوند
در فیه کافله دانی مرویدر و شول سیزه که هوصلو کارنده بتر

کناغ نایابیشم بر مضایب غیری ادیری بناغ لفظند. بارنده
دایک ثلی فیه کافله دانی مرویدر و کفیل قوری **ظرفایانی**
کناغ چند ضعیفی زخون دل بتند. نجم آبی که این الملی است
آن سیفور. وقایق از غول معناسه **و کویخ** دیر مکبر حق

معناسه و بیکد دشح معناسه **اللام المفتوحه**
لاغ گنگل خور شر خونی و لغو معناسه **س** عجیب معناسه
و خوش لایخی کردند بر نذر زو زانگی

اللام المضمومه

و لوع طام یوا لئی و یوالی و صاعنی حلیب معناسه ام
وصیفه اورد و وصف ترکیبی و ایچک نه کیم می لوفد برلر
ایچری و صافی معناسه **مخ** ابواسحاق بادا کونوالشی
ز پستان طب سیری کیم لوع

فتح اول المضمومه

آ مانغ قوه بنی دیر کلری سیاه خوشی که صوب بنار بالی طوری دوز قوه بولی
دانی بر
مخ

مخ با خرد مدح او بسلامت گذر کنیم. از آتش در آب میمند شان
وماغ **مخ** لب چشما بر خشنسار و ماغ. زده صف شانه

دشت و راغ. **مخ** آوردن مرغ آبی معناسه. **مخ** محتیا کد و نموی
دیریکه ایچ یوزی بومضای قوی دلده دانی شایع در غرار و
جای بر چمن معناسه دد نقل اولمش **ز مخ** مرغول معناسه دد
شول قم و دکلشایر در که انده در لودر لور و غول لور اولمش
ایدر لر **مخ** پراغ مرغ کل سرخ و زرد. زانار و زرد و کوی
درو ز کرد **مخ** دیریک زلف معناسه و زرق و زراکو معناسه

المیم المکسوره

ی میخ بلوت سیاه معناسه و طمان ضیاب معناسه **مخ**
بسوی خرویه که چو کهر. نور یازد زینف زایش میخ

المیم المضمومه

د مخ قوش طیر معناسه **مخ** کتر اود کد طیان کافر مجوس معناسه
منه لفظند محقق در **مخ** چوب رفت بردست و دستی
گرفت. هوا چو داغ آتشی برستی گرفت **مخ** دشمنی خور
خیل آیین. در عهد باب کتورت از مخ. و زندق میخ مکر قیاس
و میخ و پیوزی و دیریک زلف معناسه **و مخ** آتشی برست
مخ مخنی در اکثر سنبل اولان بودر

فتح اول المضمومه

آ مانغ قوه همداری و نفی قوه انجاء معناسه نقل ایلی **تا**
بناغ ایچک ادجی بناغ معناسه **مخ** نشوغ آغ اغریف
دواسی **مخ** تغنغ بر بویک غله ادچکیده ما و را را انهر اقلنده
استعاده اولور بعین بر لودد مزور دیرلر بر اولچکی درت بویک
اولور بولغت نایبند تغنغ و نوبندل تغنغ مرویدر و سینه
الحا صدمه جده خطیب رستم مولوی نادن حکم فاعلند. ایراد
ایروب تغنغ یازمنی سارا هلافت خایلم یا غنیم اولمش
منظر انا مشر ایچکد دانی حل مکر زرا حوت غنیم حکم حوت
فا کلور و سید صاحب فون بایند. حوت نونون حکم غنی بخند.
کتور و ب تغنغ یازمنی سارا هلافت یازد قلند. غنی یا فا

نایب و بویک ادجی
مخ

یا فا اولدوغی کذلک ناسلوم **قا** **تقاغ** تخه و قفا سگوکی آهیا
 معنانه بولغت و تا ایله کمالث و دوق تاجیدر نقل اولمیشدر
 بون ایله در **اسدی** می زرد بد در بلورین تقاغ خودراب
 پاک از فانی چاغ بولغت شایع اولدوغی بیرلده بونون ساق
 لرد و زوب ترا بله بلورین سیدن شعرا ساق معنانه استعمال
 ایدر لر غیری یاد لری تقاغ لفظله مظهرود

النون المضمومة
و کمر بولمغ قوش منقاری

نوع اوله الواو المفتوحة
آرو واروغ کلرمک آروغ و جفا معنانه **آر واروغ**
 خرا ایدی **آر واروغ** مثله **آروغ** راه مهلبه ترکیده **آروغ**
 دیر کلری که بر بویوک بند یا قلیوب مؤجقار لر اکلر و باغیر
 صوالله و دگر خا بر لر و بید سکر معنانه اول موکیده جک
 آروغ واروغ دیر لر بون دانی لغتدر لسان فارسیده و او یله
 بار اسنده توانی و متادلدار در **اسدی** چنان کات بر
 هم و لاد ایدند که از چوب از خارد و ری بر بند **لمی**
 ای وای اگر عون جلال الحق و الذین در پیش چنین سئل حواکه
 نهد و یغ و کونجک عذیر معنانه **آرو واروغ** کلرمک
 واروغ لغتدرن مخفدر **آرو واروغ** راه مهلبه ترکیده
 بونعدر و قور بیه بومعنا غیری آد لری جاز لفظله
 یا لشد **تمی** دشمنش چون کشف بسک دست کچه
 در بار کین بود چو و یغ **آرو واروغ** مثله

النواو المضمومة
دی ورین قیصر شل لوندن بر شهر آیدر که خسرو پرویز
 برام چو پیندن قاجوب قیصر روم واردتده یولی اول
 شهر آدغا یوب اندی قیصره واردی **ست** با براند
 آورد بزند تیغ جهانجوی شد سوی راه و ریغ

نوع اوله الیاء المضمومة
آه بالغ بونوزدن دوزلی قدح که انوکله شرابا بر لر

اسدی بدیش همان جای بر خنجه خوش یکی بالغ دکاله می بر
 بولغت با ایله که تاخا و دوق تاجیدر نقل اولدوغی ایدر که با
 ایله در که آخو و دوق تاجیدر بعضا بونوزدن بیرلده در
 سر خوش آوند انوکله ترا بله بلورین سیدن شعرا ساق
الو غ مثله **آر واروغ** نشان بادشاهی توفیق معنانه زبان
 خوارده و همان شاه دیر لر بر یغ لغتدرن مخفدر
 داری از حق ملکوتی انما بر لغش الله یهدی میشا **پوزنا**
جای در یغ لم نویسی یا سهای تحت خون شد دل و کفر قبا
 و شکری معول اعلاهی و لغتی او زره دیشدر یا شد
 یساق و چوبک غیری سکر معنانه در **دی ورین** مثله

الیاء المضمومة
آو یوغ بونوزدن که او کوز بوننده کوردر **اسدی** و لایه
 که بونوز کوم دروغ دروغ اندر آرد سرین به یوغ

نوع اوله الالف المدودة
آرد آردف و بالقر زاء مجید ألوف اغایی ویشنه ده در لر
 عید زور معنانه **ص آصف** حضرت سلیمان علیه السلام
 وزیر اعظم آیدر که این برخیا شعوبه در این لایه بن یعقوب علیه السلام
 اولاددن حضرت سلیمان علیه السلام بوانی زینتکل دکی اغلی
 اولایدی **آف** آب معنانه با فایه تبدل اولمیشدر لسان فارسی
 شایعه **الالف المدودة**

آرد آردف ألوف اغایی ویشی عجم زور دیر لر لغتی اله
 مدوده و مقصود با بند کتودش علیح تصور با بند ایراد
 ایمنی لغتی و طو شیمیل قوشه دیر لر دیش **آف آصف** معنی
 اود و بکری تخمین معنانه که بلی بولکت دیر لر دیش **ایقاف**
 مابکس خوارزم دنده یقا غمازه دیر لر

الالف المضمومة
آف آصف خیس معنانه و بر معول در که بلی طونه و بی
 ناخدر عید کافر قاضیه دیر لر **آف آف** و بکری معنانه

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کتاب را در سال ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سنه ۱۲۸۰
 در روز ۱۵
 در سنه ۱۲۸۰
 در روز ۱۵

نوع اول اداء المفتوحة
 ای پای باف جمله نشاء معنای **نمخ** خاک بر شاخه را
 کاشکی بودی سرسوی یا نه پای باف **زوف** قارنم معنای
 رنجان **بوجا سف** توان بختگر آغی که القافاته مودله
الباء المكسورة
 بجا یا **بیجای ناف** گوهر نوروسی العیاذ بالله
الباء المضمومة
نوف اوزنک یوف لظندن کفندر و اوف دیکدر
فوریاب بوریاب **حیر** طوقی **و یوف** یف معنای
 نوز داغی لظندر الفاظ مترادفند که نفسد که اود
 یاف و نم شویدر اهل بخارا اکثر نوز استعمال ایدر
نوع اول اداء المفتوحة
زوف بنیر صوی و بنیر قوردی و قاتق و قروت که کث
 دیور **تف** اسم مصدر در تغت دن تاب و عارست
 معنای **شمخ** ای مکر شاهی که زرشک شرف تو اندر دایه
 بود روز و شبان **تف** و یوغ یعنی بخار و تاب و اودیالکی
 معنای استعمال و نور فائز شدید و تخفیفی جایزد **لات**
تلاتف چیل و بیکی بخی اولان کسه در ارفندن برهین
 آیموب کیر و یاس یورر **لاتو تلاتوف** مثله **شمخ**
 نباشد فیلسوف آنکی که باشد بهر زشتی و ناپاکی تلاتوف
ت **تثوق** پرد و جینلک ناموسته معنای و برف معنای
 دایه مستعد در **زوف** کث که آشه قویار لر و ترب
الباء المضمومة
تف معنای **تو** دیکدر نوز ایلم معنای و نو کرمک غم دشمن
 برنو عرب قوعلیک در **جانی در ذم رافضی** هر که بر روی
 م نشانده **تف** باید در جراح ایلم **تف** روی خود را از
تف بیالاید و زین انسانس خویش فرساید ورنه بر
 و ایلم فارغند از **تف** و **تف** مردم و یوغ یعنی بخار
 و اینوا خدا معنای و اوزنک **و نوز** یا نوز خدا

نوع اول اداء المفتوحة
انجا جانجاف روسی عورت و جبر اولان و مطلقا هر
 معنای که بر شنبه قناعت ایتم **بوشکور** و دانا شنیدم که
 پیمان شکن زن جانجافت و آسان کن **سمخ** نامکری
 که هم بر خوردی زین پیمان یثبات جانجافت و باد شاهان
 قوروسی که بعضی پیرلری سار فلی شکاردن و غیره
 یساع ایدوب مع ایدر لر **زوف** بکلسر معنای
الحاء المفتوحة
زک حایف جوان مرغ و بار و دست و معادل و مقارن
 معنای **نظامی** آفرین بر طلال زاد کیت بر روی و رو کیت
 کیت و هفتصفت و هضم **نظامی** کثت نما جز که چار چوک
 زرد با صد و بیست و یازد **نظامی** اوندک جمع واری یارا
 و نیشک بودیم کعبین غمی نقد جان آت
نوع اول اداء المفتوحة
زوف کرها ابله سوزن قارشوری سولین کیشی
 عیدر فارسید دایه مستعد **زوف** فتح راه و پیل
 نفسی سفال معنای اصله بودی غری لظندر فارسید
 دایه شایع در **حافظ** جای آنت که خون موج زند در دایه
 لعل دین تغابن که **زوف** می شکند بازارش **حفظ** قافار
 دیدکری باغی بزرگ جافندن اودی نوکله طوترل **اروی**
 لب کین کشان کافته ز برکت ز کرمای خورشید خفتان جوف
شمخ آتش زنه و سبز شبانان شمارا از اهل افلاک دهد
 جوغ برین خفت و بوجی **الاول المفتوحة**
زف ساز یاتی آهنک طوطی قوی موف و سورد
الاول المضمومة
زف دجری که سازنده ساز یاتی چلار لر
نوع اول اداء المفتوحة
زف اولک اولو ایکنه دیوار لر یوزند و و کانند اوزر
 قوما یچون ایدر لر هاته کثیت ایدوب زاف دیر لر **عنوی**

نصیر کرده جان بقدر درازن خیرست رفعت نورین طاق
هفت روف **فاز فاف فنا** و **رفاف** دوه قوسی

نوع اوله الزاء المفتوحة

ر زرف زاء مجمله شیخه معیار جالیده مغاک باشد با آبی
نهایت غنی دیش و یو بیت ایراد ایش **بیت** بهنگام فکر شی
بارها آکره به بندم بسی روف زرف و در یک معنایه
مد هزاران ماهی از دریای زرف در دمان قویکی دری شکوف
در یک پیچی دیاچک پیرو به زرف یاب در **بیت** جدا کرد
بی یوسف زرف یاب زینش زینجا بشبام خواب و
بویک معنایه استعمال اول نور **دومی** اسدی الکریل
زرفست و ک کوکوشیر قاری کند چون شک کشت شیر و
جوق معنایه استعمال اول نور **نظم** هر شب و هم ابرو
مبارک زرف این سه تاریکی غلط آرد شکوف **دیگر**
زان که درویشان و دای کچ و مال روزی دارند زرف از
ذو کلال نهی ظاهر بود که معنای ثابنده و ثالذنه استعاره
طریق استعمال اول نور و وسیله المقاصد صاحب و جوق
و تاریک معنایه دیکور دیش لر **نوبا زنده** **باف** بلیل هزار
دستان معنایه **تمی** کلین جودش ایران بیار مدج
خوان بر روی تو همچون زنده **باف** **لده** **وا** **زنده** **واف**
مثله زبان فارسیه با ایله و او را رسیده تبادل و نوافی و از
مرا ذکا و بلند در **نظامی** زنده و اف از پشت نام زنده
در شب آورده خوانده و چند **مکر زکوف** سازد قدر
بولی

الزاء المضمومة

ل زلف بکاف او زرنده اولان ساج و بر جک

نوع اوله التین المفتوحة

تی سحیف ده کمان **سحیف** ایله و ایتی و جامه و تنگ
کاف ابریشم کلوسی و یانیش کش و با بکله **لها** **سکاف**
سکذبی
الزاء المضمومة
سف دوش **کاف** ابریشم کلوسی و یانیش کش فتمه

نوع اوله التین المفتوحة
نوع اوله التین المضمومة
نوع اوله التین المفتوحة
نوع اوله التین المضمومة

دای نقل اولمقدور **کاف** بر سنجید دیکلوی **نوا** **سند**
طلد در که جلور فیه دالله **کف** و **هف** و **زف** **یشکر** **یشکر**
کاف غلبه **سجف** **ی** عیوی آدر زنجف لفظند مسطور در

التین المضمومة

ر سوف سکون دایله **تمی** همتا تعریف خواندن توان **سوف**
سوف جوق **سوف** او کشر **سوف** معنایه **ر سوف** **سوف** **سوف**
دیکلوی او کشر **سوف** دیرلر **سوف** دای معنایه **سوف** **سوف**
ر سوف او کشر **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**
یا ابریشمی که دره ایلرلر اکا دیرلر **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**
عجه قلمیان معنایه **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**

نوع اوله التین المفتوحة

آ شاف اولمقدور در که ریشک معنایه علاج اچون ایلرلر
دو شادوف بیکه چاروب معنایه و اورغان **دو شاف**
کله دهل معنایه **دو شاف** و **باف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**
نور و درخ **سوف** آب چون نام بر آید ز صاف نور شدت
بیت خود شنیدن بوق و شدت بیان سان که غر و بیکیا کرک

التین المضمومة

کاف یارق و شکافن لفظند عیبه ارو وصف تر
کیبی در و کلاوه ابریشم و مغاره کف معنایه اصحاب لغت
بولیم نقل ایشلر **کاف** **کاف** **کاف** **کاف** **کاف** **کاف**
که شکاف آیر قدر ایشلر یکی باره اولنی نخوده شکافه دیرلر
شکافتن یازمقدور نته که بوبینده واقع در **سوف** **سوف** **سوف**
زبان تیز یافت **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**
خوردن چکده **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**
لفظند اسم فاعله کلور وصف ترکیبی ده اولور نته که بوبینده
واقع اولور **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**
دادرون زلب تا تاف **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**
موشکاف معنای ترکیبی می قیل یارچیدر استعاره طریق کفینتی
کلامه **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**

نوع اوله التین المفتوحة
نوع اوله التین المضمومة

نوع اوله التین المفتوحة
نوع اوله التین المضمومة

نوع اوله التین المفتوحة
نوع اوله التین المضمومة

کشته آورد قلمی سواد ده در آورد دیار شمس خرمی بن در دست
 دینی حلیمیم کافایه و سکون راه به راه استعمال اول نور دیو
 ذکر اولان نظرک بیت ثانی بی شاهی کنور می غنی غنی وقت
 قافیه سنده کنور یک حلیمیم کافایه استعمال اول نور دیو
 اندوکیه وجهه صبح اولور **کوف** و بالغم زاده به نغم
 و قوه صغاری غله دیشلر **کی کشف** فتح شینه قیلونیم شکر
 پشت عریده شلخفاة معنانه غیری آدوی آندو یارلشد
بیت بر سر کشف لو کشف آنرا کجاست دست **کوف** کوفت
 یا برون نهاد دست چون کشف **دیتوق** بودن **کف** کوفت
 و عریده آیه معنانه در

الکاف المضمومة
دو کوف را نکر سکونی و سینک فتح سید افصح در دویته
 بقاسی و توف و توف قطن معنانه نغمی و جفت و عود تار
 هیض و قنند دوتند قلمی بیزه دایغی در لور دیشی **زاکوف**
 کاف عجیده پیورده و باطل سوز و عیث و قمل ایش **شمس**
 ای دل آخر چند ازین طبع ملول **دیزبان** تا چند ازین قول کزاد
کوف رفت و یا قیو بجایر کشته آورد قلمی سواد فخر دایغی در آ
 اولنشد **شو کشف** کشفین لفظند که طغیغ توف
 معنانه در اسم مصدر در وصف عام و وصف ترکیبیدر
آندو قلا دید در کشور افتاد توف **ازان** زخم و آن علم
 صف کشف **کف** کوف لفظند تحفدر **کوف** کوف
 جغد و بوم و کوف هر سه یکیت دیشی سائر اصحاب لغت
 اوکی دید کلمی بریتی توف کوفش که کیم ایله او چار عریجه به
 دیور دیشلر فاضل معنی به به کفین انیشلر که کوف بر قوشدر
 طاعلرده اسوز بر لورده اولور **کوف** کوفش که کیم ایله او چار عریجه به
 بیتد طاعلر در **بیت** حال ملک و دین کاندرد یارش **ندارد**
 نادی و توف کوف **دیارد** استیر پیروا و ماد غنند کنا پندر و
 یا لغو که طاعلر از لرند صدران طاعلر اولور کشف شاهی بید
 ایزاد اولان بیتدن معلوم در **نوع اوله المضمومة**

لا

لاف اوکنکه معنانه اسم مصدر در **شمس** هست عاری
 زافش از حیف و میل هست خالی خصلتش از کبر و لاف
 وصفه عام و وصف ترکیبی و نغمی و ریا و زرق معنانه
 دایغی استعمال اول نور دیشی

اللام المضمومة
ک لیف فطیغه جاز قریحه سی و دلا کلاما بوند قولان
 دوی ترکیبده ده لیف دیر لر و خیا ایلی و هراوت که انکه
 کوی و اوشی تیل تیل اولو و آبکیو معنانه

اللام المضمومة
و لوف بر اوت آدیدر اظها فائده بودن در ترکیب
 پیلان یا صدوغی و آتو یا بخری و قولنجی چوک و خورت
 قولنجی دیر لر و قیل قولاقلو آدم

نوع اوله المیم المضمومة
مشک ناف مشک کونکی **وتا** توفات قیلان جوال
 اشلیه دیر لر موتاب معنانه توفات اصلده موتا بلر باوکه
 فایه تبدیلی سان فارسیده شایع در

نوع اوله المون المفتوحة
آ ناطف پشینه حلوا و آق قوز لولوا و ذبله که اکثر
 پیورده بشور لر **آ ناف** کوبک نافه دایغی دیر لر و کوی
 مسکه دایغی مجازا اخلاق اولور و دیشی یا صدق
ج کشف بر بر آدیدر **المون المفتوحة**
شائفات پیچکین و آبچکین و ضوش دیکلر **طا**
نظاف آق حلوا ناطف معنانه **حایف** دیشلر
 و کوندن قوشش نشه و کوفه یا نشه بر شهر آدیدر

المون المضمومة
و توف یا لغو صدأ معنانه دایغی کوف اولان پیر
شمس زجاء و کوه در آمد جواش **زعزلش** چون فنادند
 جهان توف **عقري** از کرامت و بانگ و نو و مرد **کوه**
 بر توف شروا بر کرد **وطاعدن** کلال یا غور **ص**

(اللاعبة) الكسيرة

الألف الموقوفة

نوع اوله الباء المفتوحه

۷۰ اکونم

۵۲

مع اوله الواو المفتوحة

آر و آرف تحیل او سحر علیہ و آرو مفاسدہ

نوع اول الماء، المعتوم

نوم اوله ایاء المضمونه

المعاف

نوع اوله الالف المفتوحة

نوش واقفین پس نام و خستید که از دانشمیر کوئید

31

آردن صوفی و خرد می **حافظ** ساغری بر کلمه نه تا بزود
 بر کلمه ای دل ازرق قام را
الردال المكسورة
ب **دین** کوچه که اخراج قوریچین بتر بعضی پرلردد برج
 و بعضی پرلردد پونج دیو لر قوش بوقدن اولور ترکیده
 اوکسر دید کلر یوک یشیدر بوسیدن اوکسوت داغی
 دین دیو لر ترکیده یلم فیه داغی دیو لر **تو دین** مثله
ی دین مثله
نوع اوله الراد المفتوحة
آو راق هونسه نکر صافینی **رق** ذری که او سته
 یازو ما زلر غریبه **آ دین** بقیه روح که بدنه در
 جان اثری دیو لر عیده فارسیده داغی مستعد **و راق**
 بالک کو مجدن میزوب التند اگریین و هونسه نکر
 صافینه دیو لر ترکیده داغی مستعد و چار داق که
 دیکه و غمی اوزرینه با پرلو و مطلقا یوکسک یا بلان او
 دیو لر بالا خانه معناسه نعتی و یقف مقدم البیت دیش
 ی بیدر **حافظ** رواق منظر چشم من آشیانه هست
 کرم غا و فوره آتی که خانه خانه هست **دوق**
ی راق
نوع اوله المكسورة
ی راق توکر که آغز یاری مفتاح الادیب او ترک معنا
 نقل اولندی عریدر **الراء المصوبه**
ستار ستاق بازار رسم معناسه و کوی و او با و برکی
 که اچند بازار ای اوله **ست** **رستق** بغداد د تقیاجار
 قرنبده برمد رسمه بل آدیدر منله مشهور در
نوع اوله السین المفتوحة
آر سازق چرا که سقزی جام انجیدر موم کی با نر
ساق شده لغظنک معنیدر بهمن آبشک او یی کوشید
 نعلینی اندد مذکور در **رط سرقاق** عامه تحریف ابدو
 چار داق دید کلری **تم سرق** سوم لغظنک معنیدر
 سکن دید کلری اوت و اگر دید کلری دار و قویون

و صغ
 اعاجی

صغ

صغنی صلیبی حق بود که سرق سکن دید کلری اوت کلد
 غریدر دیشی
نوع اوله المكسورة
لنا سلاق فیج زبان وایشی صول الیله اشلیان
 عامه تحریف ابدو ب ضلوع دیو لر **تا ساق** اول معروف
 نه در که آکشیج اولور بعضی طعام اوزرینه اکرلر
نوع اوله السین المفتوحة
آور شاوورق بولا د کب برنوع بکرت در در صوبینی کندی
 صو در چکی بکیرور و بعضی پرلردد اکاستی دیو لر **بزر**
شیزورق بعضی دیو لر که یواسه که عیجه خفاش و وطوط
 دیو لر انکه زیلیلدر و بعضی سید و کیدر و بعضی سیدیدر
 د دیو لر که یواسه نکر قولاغی واردر حدیث شریحه کل
 اذون و لود و کل صمغ بیض واردر او شدر صمغ ضم
 بیله قولاغ دیو لر غایقه حار و یا بدر رج در هی
 اچکله مشانه اولان طاشی باره لر و کوزده اولان آتی
 کدور و کوزده چکسار سان بطی حد کسه داغی لغظن **و**
شوهن بیان
نوع اوله المكسورة
لنا سلاق بر کشتی آیان طو لایعینک افتر او متاک ایگر
 و غوغا و قاز قشقه ایله **بزر شیزورق** یواسه زیلی یایی
 یایدی فحله داغی بریدر
نوع اوله الصاد المفتوحة
ندو صدوق صوف نه که اچند نه صغ اول نور
 ترکیده صدوق دیو لر و مقابره توتی ناید و غی بیرک
 که چنار لر اکا داغی اطلاق اول نور
نوع اوله الطاء المفتوحة
آطاق فصدرد و چار طاق بومعنا به سیر اسبابی آله
 یا زلشدر و کمر و قات معناسه که یک طاق و دو طاق
 و سه طاق دیو لر و نکر فیه معناسه **کمال اصغ** طاق
 رواق زکی طاق بود خود بهمان طاق بودست دوی
آب طاق تا و د صغ فیه تا به لغظنک معنیدر **ن**

طریق راه و نام شکل سازد و هم در علم و در شریعت
 علم و نام که در کتب که به پیش از این که گویند
 و نام که در کتب که به پیش از این که گویند
 و نام که در کتب که به پیش از این که گویند
 و نام که در کتب که به پیش از این که گویند

و کرد و زخیای ذوقه ز مهر تو تا بد کند رقص در آتش جو
 دانه بر طایق **طایق** بر نوع یعنی طایفه معانی بر آق و قات
 قات اولور آغی اولور و قازدهی اولور کوبک الازلی
 معنایه قات ایچم الرسول و زوج البتول کتم الله وجهه
 بر حال الطلق استغنی عن الخلق ترکیده اوردن اولی در لر
 انکی ضرب بر کیه بر انور لر قار و بوز کیه بر آق شده
 بکوز اولور بعضی فرجه دودار **طاشوق** گویند چکی

الطاء الکسوم

طراق ایچک بویک قازده بر برینه طوقدن حاصل
 اولان صوندن حکایتدر **هاتی** طاق طاق کران سنگا
 همی رفت هر سو بفرسنگا

الطاء المنصوب

طراق عظمت و عسمرت

نوع اوله العین المفتوحه

فتح عفتن سفتان فوشی غیری در لر و العفتنه
 باز شد در **فی عفتن** اعلاص زرد قام اولور قلت قدر
 غایتده ایور خا عفتنی جو قدر کوزن کسه خعلیه
 مطلق و فیروز اولور مکروری شدتندن خلاص اولور
 کسه عفتن خانم او زره و ما یوفیق الای بالله قازدرب
 بیده کوزن مانی قابل محرم و مکن نور دکلدر و کسه
 خلق و غضوب اولان کسه کوزن اخلاق عیده
 تحصیل ایدر جراتندن دکیمن قان او زره و کوب
 اکسه لر سدا ایدر کله قوت باص و زیاده ایدر
 سار حواس و مانی جو قدر **اوله عین المفتوحه**

عفتن ایچک بویک قازده بر برینه طوقدن حاصل
 اولان صوندن حکایتدر هاتی طاق طاق کران سنگا
 همی رفت هر سو بفرسنگا

توغیوق کیه ایچکن شرام دیر لر صبح صبح ایچکن شرام
 دیر لر ایکیسی ایچک بیدر لکی قاز سیده دایغی شایعده
غائب سفتان دیر کوری فوشدر عفتن دایغی
 دیر لر عفتن اولان بر لره لخلق ایلد دور لر یوالوه

ترک

ترک ایدر لر اول بر دن عفتن دفع اولدقن کپور آشیانه
 لویه کلور لر بچم اولمشدر سیر اسامی قز العتده مطور
 در **نوع اوله القاف المفتوحه**

تبا قیباق خوارزم سانیج بر نوع نایقه در که باشدینه
 محبوس کپور **محمد عصار** ز سرون یافت بالایی بخلفان
 بزقنی سرفازی کرد قیباق

نوع اوله الکاف المفتوحه

اتوکا بوق فوشن که تاوق و کور کین الله ایدر لر واستعاره
 ط بقیله جمع فوشن یواسدن استعمال اولور کابوکه معنایه
 محبوبا عارفین ده مطلقا مرغ خانه یر دیر لر دیش

اللام المفتوحه

قل لفتن لکله فوشی که جمع فوشدر که شنجیدر لر فی الطیر
 دیر لر عفتن ارض و هوا اولان بر لره اصلا طور حن
 قاز سفتان دایغی اویله در کینه اولمشدر و نایسی اولان
 بر لره یوالون ترک ایدر لر اصلا کور و لر عفتن بر طرف
 اولدقه کپور و مکالیر کور لر

نوع اوله الهم المفتوحه

طع با طع بر سیان دار و دیر کوری اوت که الما قاتلدر
 مو و قدر عفتن الراعی و شول لغول و کزیره البیر و کزیره القنا
 دیر لر **تجو مجوق** علم باشی **الیم المفتوحه**

شامشاق خدمتکار **تغیوق** تحفیف را ایلد ریب در
 عتی اولشی ایز و اویان **بیت** خوش بر آرم جهان در
 نظر راه روان فکر اسب سیه و زینک مغد نکیم رانک تقی
 دایغی جاپدر **بیت** مذرب قیای جبرم مذعبت طراز نه بر

نوع اوله النون المفتوحه

ت نیق قرلجی دیر کوری پیش و کونار شمشاق معنایه یعنی
 ایو و او زالی اولن معنایه کلور دیش **تر نسق** فیه سیم
 بر اسلوب لعدربه اولن عیدر

منجبت

نوع اوله الواو المفتوحة

اقوا واقواق لهندوستان جزیره لرند. لانیس اولور طاعده
برنج اغاج آدیور بوی یوز ذراع مقدار اولور یقی فغان
کب زنگاری یا برقلری اولور اول پراقلرک آدم باشی کی
باشی و قولاقلری و کوزی و بونی اولور تجان بوقاق بیل
اشمه بود اقلری اکیلور بالورنه اینرا اول باشد
واقواق اواری کلور کرشایب نامه ده اسدی طوسی بولم
نقل ایدر **نظم** سه هفته چورالند از انجا بهام بکوی رسید
لانیس نام جزیری به بنای کشورش هم پیشه واقواق ازین
بیلاز صدرش فزون هر دخت به در سر و بیخ در سکنش
هم برکشان پس وزنگار کون ذکیلی سپر با به بهنا فزون
ا بره کی چون سر مردمان بروشم و بیخی و کوش و دهان
چوناکه وزیدی یکی باد نیز از ان پیش بر خاستی رستخیز
سرخا سوسوی ساق آمدی وزان هر سری واقواق آمدی
ام واق مجنون و فرهاد کی مشهور عاشق در مجنون
سلک آدی غزل ادر **زن ورنق** خورنق معناسه اول
مشهور سرباز که برام کورانده بشنید در خولقد نظری
اولا معین ضرب المثل اولشد خورنقدن مخفقد و
زونق معناسه ده استعاره اولور **ز ورنق** راء عجیل
اگر کوزاوق و قارش وزخ معناسه **س ورنق** سکون
آلشی صاعده که وزنده آلتی یکی بیک درت یوز در هدر
که ایک یوز قرق من اولور **شاد شاق** خرد معناسه
و اول مشهور جا لورد که معنی کرکی اولور و ثقله فغان
و خادم خذ متکا معناسه **بیت** زهی شهنشاه ایچ تراکینه
علام زهی بارز بیچ تراکینه و شاق **حای** چه از شیرین
و شاقان شکر خنده چه از زین کلان کر بند **ش ورنق**
ذکر اولان مشهور که در **ش ورنق** خنده **قوا**
وقواق واقواق لفظندن مخفقد **بیت** هر بد نفس که آید
در مع ازرقیش هر بوی به باله همچون درخت وقواق

و شاقان شکر خنده
ذکر اولان مشهور که در

نوع اوله الیاء المسحوقه

علی یغلی تیرست عقاب یغلی زان آشیان نور نیست
که میدرد دل دشتن باهین مقدار **آ یغلی** فغان برنجی ویر
تأملو تا نارقناتی **زندا یغلی** خام ذریه الوب یولار
ایدر واق تاص و ترش و هم دری

الكاف

نوع اوله الالف المدودة

بنا آناک انجینه موسی کنی دیکدر ناک لفظند. **نظم**
مناب تفیل واردر **زرنق** آذرنگ تارومار و مار و مار
کد و محنت و غنچه و شکل عرب نشسته و بویوک بزرگ معنا
بوشکور زرنقند بر جان تن آذرنگ توار و زور و زور
چون ننگ **طبی** عم و محنت معناسه ذال تنجه ایل بازو
سایر معنایی بنفیه الال المله دیو یقصر ایلمش **ارنگ**
شکفته کل نو شکفته رستک بسی بود هر کوندر آذرنگ
را آراک سواک انجایی غنچه معناسه انکر مدی و فخر جابر
رن آرنک در لوکونه معناسه حق بود که آرنک رنالی
معناسه در آرنک گرفت دیر لر یعنی آرنک رنک آلا
دیکر اولور **کالا اصغاف** ای عجب شمشیر خرد و از به سبز
آرنک شد چون هم سالم زحون خضم می یابد خوش غیری آرنک
آند هر طور بر و در سکر منق معناسه تعویب ایدوب
آرنج دیر لر غیری آرنی انده سلور در اما شمشیر خرنی
و پیرنگ و خرنج قافیه شده قمر الفله کتور و بوبیت
انشا ایلش **بیت** اگر قلم ز جواد گفت که باشد سزد که
کرد هشین ز هشین آرنک **زفنرا** از فنداک و بالفق
اکم شغال قوس قزح معناسه **لطف** میخ چون پنبه باد چون
نذافی آرنک که چون در و نه او غیری آرنی سربور
لفظند یا رنشد **زن آرنک** زانجه ایلک و لوزک
بوز و شفته دیر لر کر که خشم و غنچه در عارض اولش کر که
یشا همدن طبیعت عارض اولش **بیت** تو بادشمان رخ

از کرشمه آرنک

بر آژنگ دار. بدانندیش را بهر برزنگ دار **کابنی** دخی
 که نیست مرکب بجای در کاهت. قریح وارز آسب باد بر آژنگ
آن آنجوق غلغله در لور قواق معاشه. آنکه فوج بوزله
 او بجز دیکر در آن غلغله آفون کاف بفرمایند و او نشد
 کاد اولوز المی حذف ایدوب لک در لور و اول کیشی و دین
 وادسته معاشه **ه آهک** آلی که انوکله بنا لور بار لور
 و کج و فزیه نوره معاشه **هن دی آهن** دیکر در چو لک
هن آهنک قصد معاشه اسم مصدر در و هم ضیم بر آدر
 و بعضی ترکیب دارد صفت دانی استعمال اولیور **کابنی** دلا
 سلطنته فقر اگر کنی آهنک در بهشت شود خوب بخته اول
 و خوشخوان آهنکی ارباب لغات بویل نقل اینک فاضل حق
 دانی اکتابنده بویل تحقیق و تدقیق ایما که آهنک
 عزم در نه که بو بیتد و اقصور **ه** چو آهنک رفتن کند
 جان پاک به بر تخت در نه به روی پاک. بر لند به اهتمام
 ایل اولامقدون آهنکله کنایت ایدر لور نه که بو بیتد وانی
 در **بیت** در آژنگ شد این کار با تو. ندانم چو بکنم این
 بار با تو. غنک لاری اولدوغی اعتبار ایل جمله ده آهنک در لور
 نه که بو بیتد ظاهر در **ه** ده بط با ز تیز آهنک میگرد
 برقص لیکر شاهین چنک بزد **بژ اژک** زاء عجله اود
 فوجی هزاره معاشه و اما چ قوردی آیزک لغظند
 مخفف در الکندی و قهری جایز در سائر اساسی آیز
 لغظند. ذکر اولمش در زاء عجله در **بیت** آیزک مثل
بوز اول الف المقصوره
بژ اژک سونگر سنجیم معاشه **بواکنج** ابو الکنج
 لغتی و وسیله القاصد حاجی طرفه و شیخ. معاشه نقل اینک
 شوقی معیار جا ایل. با و معنی ایل بواکنجک بازش و
 بویت انشا ابلی **بیت** بزد شان چه بود انوری و چه بیطار
 چشمشان چه بود بختری چه بواکنجک. عجله سائر انشا
 مبنی بولجب لغظند. ذکر اولمش در **کواخکوک** خوانک

آنکه سوز و دیر و صابر و پاک
 کاف و اگر که در زمین از طلا و نقره
 طلا و نقره است از آنکه آنکه خاک است
 آنکه سوز و دیر و صابر و پاک

خام قوروغی **لطف** نشود دست بی جفا و خدوک
 که دلب بود بیشتر اخکوک **آست** **اراستک** قریح دیر کالری
 مودن کوکد قوشچو خطا ف معاشه. اداستوک لغظند
 مخفف در **راستوار استوک** مثل **رتن ارشک** کفار هانه سکا
 در مطلقا و تقاضی ماینیک کتابی که اول رسم ایدو کی عجیب
 و غریب تصور لور و نشتر انوک اچکله. هم اولمش و بعضی
 اصحاب لغات دیر لور که مانی بر باد شاهک و زیری ایدی نه
 نشد نه انوک خاطره کسه مانی آلی بار در ردی و اول کتاب
 دستور مانی دیر لور ایدی و بر مشهور عیار ایدر **نظامی**
 به بیش صورت شیرین بران سکه. هانک برزد که مانی
 نقیارتک **بیت** سواد شهر از دیبای صدرک. شد بش
 نگارستان از **رنگ** **نقش** چو حسن صنعت نقاشی نقش نامیده
 دید. با بداد زمانه میالغ ارشک **عقرو** سنج کورد سوا
 نامه تو. لوح ارشک و نقش مانی **ژرن** **ارژنگ** زاء عجله
 مثل و کتابخانه معاشه و نقاشی مذکور که اختمادی آدی در
 و بر دیو آیدر **رشی ارشک** او یونی اونی دیر لور نباتاتون
 بر مودنا و تدر **زدها اردهک** زاء عجله فتاکا این
 نایاک لقبیدر و اول شداد بن عاکد قنداشی اد غلیدر و
 عادی غوص بی ارم بی سام بی نوع علیه السلام در عشید
 که نوزدک واضع در آخه لاک ایدوب بیریله باد شاه
 اولمش ابو معین محمد طری دیر که فتاکا کاردی بیوراشیدر
 فتاکا لقبیدر اما فز و سی شاهنام ده بویل بازر **نظم**
 یکم در بود اندران روز کار. رذشته سواران نیرد کدار
 کرانایم هم شا. و هم نیکم در. ز قریح جاندار با باد سرح. که
 در اسام کرانایم بود. بداد و در عشی برترین پایه بود
 برور از دوشید فی جاربای. زهریک هزار آمدی بجای
 بر لور مرین پاک دین رایکی. که از مرین برش بود اندک
 جهانجوری دایام فتاکا بود. دیور سیکار نایاک بود
 همه بیوراشیدر خواندند. چنین نام بر پهلوی راندند

اراستک ارشک
 بپشت و پشت و پشت
 قشند بر پشت

اشتركا وبنكر زرافه ديدكلوي جانوركم بويي دودويي كي
اوزون اولور واماكلوي صلي ايغي كي وديني بلنك كودد سي كي
الاجه اولر كنز اللغه صاحبه بوييله نقل ابديك الزرافه حيوان
بيلاد السودان رانها كراسي لائل وفوقها كوزون البقر واسنانها
كاسنانها وعلوها كجلد الفرس وقوائمها كقوائم البعير واطلاؤها كاطلا
الابل وذئبها كذئب النقي ورقمتها طويله جدا وذيها اطول من
رجلها وقال في كتاب وقية الاعيان انها تنولد من ثلث حيوانات
من الناقة الوحشية والبقرة الوحشية والتم فاذ اوقع الحمار
في الناقة الوحشية فتاتي بحمار فاذ كان ذلك الحمار ذكرا
ووقع على البقرة الوحشية تاتي بالزرافه والزرافه في اصل
اللغه اجماعه فلما دلت من جماعة سميت بذلك والبعير ليستونها
اشتركا وبلك لان الاشتراك هو اجماع والكا وهو البقر والبلنك
هو النقي

إلى ألف المكسورة

ستون استونک صارو افاج که الخکله صاری و لیونی رندویار
تغیر مفتوحه یا بند اولندر **شتاتی اشتابک** اینک
شتابک معنانه **صقر** اصلک بمعنی سایلک نور و مشی بعض
دو یلردندر بعضو لیان هاویدر دیدار **یرا** **یراک** زیراک
معنانه **تین** **ایک** بشدی و او شده و دین و بونجغز دیک
اولور **الالف المصومه**
ستون استونک بیروح القلم حرکات ثلثه ایلدروی الخندر

الالف المصمومة

سَوْنِ اسْتَوْتِکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ جَرَاتِ مَلَانِ اَبَدِ رُویِ اَعْدَدِ

انتزاع و بلیک

عاجلہ حافظ اور بیکار کلک کر فتنہ و تار و مدار
حاصل اندر غماز لاف شناسیہ
اور بیکار تخت بوسہ شاد و ناخوشی کلک
و حجاب و انزلیہ سب سب

تہذیب و تمدن کے جوہر کو پیش کرنے
محکم دلائل سے مزین

ایتر پاپتوک اوغلان طاعتی قالدیغ دیرلر آتو پاپوک
 بابوچ که ایامه کیرلر آتون بابونک مثله آب بابک تصغیر
 بابدر باباجی دیک اولور باب بابا پدر معاشه در اعلام
 رحالدندر اولو بو اسم ایله ستم اولان سلاطین فرسک ارجی
 طبعه سی که اشکابدر در ملوک طوائف دای دیرلر آخر بادشاهی
 اولان اردوان بن بلاشک پارس ولایتده اولان هاکمیک
 آدیر که اندن اول بوآد یو غیدی و ملوک فرسک در دخی طبعه
 سی که سلسله در اول بادشاه اولان اردشیرک والده سی
 باباسی در آجی بابچک بابوچیم غمیله گوشکورد اولان
 بنجره ویکچک دریچه که اندن برکوز ایله بابیله فتح هوار
 کونه کل از شاخ چهره بنمودند چو لعتاب کلاندام نازک از
 بابچک آدرن بادرنک شین خیار وارنک معاشه و اوغله
 اوق اسدی طوسی و شین فخری برج معاشه لعل ایلمشور بنجیک
 باسین آند مجلس بابنفته دست سود علم کردند و شکسته شد
 سپاه بادرنک اسدی شتاب اندر آمیخت کی بابدرنک شد از
 خون واز کرد کیتی دورنک فتح اگر بر تکی صوا کسی بابی

مرکب کند باد و رنگ و ترکیب دست نش و تیغ او و فلک کرد دفع غ
 اورنگ **آدرو بادروک** بویان بالی دیو بر بوی او در تیر
 ایدوب باد روح دیو و بعضی بروده تیره و خاسافه و **ارش**
بارنگ عین معنای **آد بارک** ایچم و یونقد باریک لغظند
 مخفف در رفیق معنای **آرن** **بارنگ** بزم نازک معنای
بارنگ باد عریبه اوغلا بختلور کوسه بغل قلمی یارلق **آری**
باریک ایچم رفیق معنای **بیت** چشمان خوش و میان باریک
 ما ایت فاک جل یاریک فاضل محقق ایچلشی نسیه دیو بر
 مخفف ایدوب بارک داغی دیو **آرین** **بارنگ** زانکه و **آرک**
 فاضل اوغلا بختلور کوسه باغلا دقلوی یارلق بارنگ معنای
آسب **باسک** خفیف یا قلو کس غایبده یورین و یورک
 دیمک اولور و برتا و آو **آستر** **باستورک** الایه صوفی
 که جکره اید جکره ایدر هلاک ایلر **آشور**
باشورک شین مجمله شده و بعضی قر لغوج ضفاف معنای
 نقل ایش **آشکو** **باشکورک** ایش بخارچی معنای
 کرار معنای **آش** **باشنگ** اوزم صا لقمی که ذکر آو
 قوروش اول **شمسی** بنام دست نوک شاخ زرنده هفتان
 محقق و لعل بر آید ز شاخ بی باشنگ و تخمین اچون قوللا
 خیارد دیو **بخشک** آن سک ملعون برقت این سندر از
 خوشن **بکم** نا مانند باشنگ اندیش بر جای مانده
 و خیارد داغی دیو و خیزد معنای و بعضی که در جبه
 داغی دیو دیشلر با چنگ معنای **آ پاک** باد مجمله آرو طاهر
 معنای که در دارک ما بلیدر و هیبه تمام معنای استقال
 اولور **اسدی** بدو پاک سپرد ز اول سپاه و بویان بشکر
 برداشته راه **پاک** بادی بید شمه خری ترس و بیم باشد
اسدی به پیغام و گفتا ندارد پاک سپارد بیلان
 همراه پاک فاضل محقق دقایق اکفای ده بود محقق
 ایشلور که پاک باد عریبه سان فاد سید شول حالندن
 عباد نور که تیره دلنده او دن ایتن مکشاید تعبیر ایدر

حقیقت
 حقیقت

خود اختصای بود قدر ایتنک کاه نور قودن اولور کاه حیات
 اولور اوتا بختی نسیه د کیشی ایتنور دیو بر عریبه دلنده اول
 حالاندر حالات ایله تعبیر اولور نسیه که بو بختن طاهر
بیت چه دیوار است را که دارد چون تو پشتیان **بیت** پاک
 از بوج بحر را که باشد بوج کشیان **پاک** دیو و بید
 قورچین نسیه دن ایتنمکدر هیچ بر نسیه دن ایتنمکدر
 بی پاک دیو **شمسی** رحمتی آخر ای بی پاک **نوری** عریض
 حالاکه **دیگر** مردی پاک می گوید بوی **آلار** **پالارک** پاک
 مجمله پالارک معنای **پالارک** شده **آلار** **پالارک**
 او پاک چلبی که آت بندگده اوچل آنک قارنی آتند بغلور
 و ایند کده اوکل باغلو **اکش** **پالارک** سکون شیل **آیت**
 لیصد و عی بالشم معنای و دیشکی که ایتنک ایلک یا بنده ایل
 قنار کیدر **آل** **پاک** پاک مجمله بایوج **آل** **پاک**
 شده نفی و کند دیشکنه داغی دیو دیش **آل** **پاک** نفی
 و وسیله القاصد صاهی چاروق که ترکلو خام کو ندن دیو
 ایانگی کیردیشلر **آل** **پاک** معنای معنای صاحب ذکر اول
 اوج لغت بایوج و چاروق معنای نقل ایلدی **آل** **پاک**
 آن صوت قوی نسیه معنای **بیت** **پاک** کایه صدای
 هد عشوه **بیت** ساری کیمت که دست ازید بیضا بیده و ایام
 بهارده اولان آوازه و ترانه پر کلیانک دیو **بیت** بیلر شاخ
 سر و کلیانک ملای **بیت** میگفت دوش درس مقامات معنای
اکش **پاک** با نشی که بوشی افاجه دیو **آل** **پاک**
 با هکیدن لغظند استکبر معنای اسم مصدر در و صیغه و آخر
 و وصف ترکیبی در **بیت** **پاک** کوز نسیه که مردم چشم معنای
 ترکیب داغی مستعد **آل** **پاک** بقالطبله سی با ایل تا آرا
 تقدم و تاخر دارد **بیت** **پاک** و با بکسی با مجمله کوچک فایشک
 معنای و بلایم چکر و اوزن سندان معنای **آل** **پاک**
 بر طبله سی بعضی اولی تا ایلد بیک روایت ایلدی که ثانی
 ناخبر در غمی خاک بر تار که دوات و قلم جذا دیم و حوال و تیر

حقیقت
 حقیقت

حقیقت
 حقیقت

حقیقت
 حقیقت

خیت بختک بخت لفظی که بختی را میگویند و طالع شوم و معنای
دین بر تنک با و عجمه با و دین که بخت را میگویند و طالع
 معنای و بختی **رز برزک** کند و بختی **رست برستک**
 با و عجمه ضم تا ایله و لغوی قوشی خطاف معنای برستک
 لفظی که بختی را میگویند و طالع شوم و معنای **رز برزک**
رستک بختی طالع شوم معنای نعل ایله **رز برزک** با و
 عجمی و سکون را ایله اصحاب لغات بیرون و براف و غم و غصه
 و طاقت و محال و قوت و ساز و زینت و چای و دی **حافظ**
 و جهان کرشمه و ساغ دلم زدست برزد که با کسی در کم نیست
 برکعت و شنید **نظای** زافت بید برک با و عجمی شام بر
 برک بید دست کوان فاضل بختی بوبه تحقیق و تدقیق ایله
 که برک بپراغ دیر لرلی پراغنه برک کل دیر لرلی که بوبیتد
 ظاهر در **حافظ** بلیلی برک کلی خوش رنگ در مقدار داشت
 و انداز برک و توا خوش ناله های زار داشت اما مذکور
 معنای برک معنای جاز بیدر معنای حقیقی می لسان ترکید
 براف دیر کلیدر بول پراغنه برک راه دیر لرلی که بوبیتد
 ظاهر در **بیت** راه تود و رآمد و منزل دراز برک راه و تود
 منزل باز اما جیک اولسون چیک اولسون لوازمند و
 مقامات اولد و غندن اوزری پراغنه برک دیر لرلی لسان فاکر
 پراغنه بون وضع اولمان لفظ بهادر در بهادر لفظ محله
 ذکر اولمیشدر **برزک** با و عجمی و سکون را ایله کتان عجمی و بر
 نوع از معنای در و سبک آواز و عجمی و مطلقا جانندی مع
 صوتیکه آواز جانان و بار مقدار و غیرین ظاهر اولور
 عجمی بهادر دیر لرلی بهادر لفظ را ایله برک با و عجمی
برزک با و عجمی و فتح را ایله براف آیدر **اسدی** بوبیتد
 خاقان برود برزک **توکونی** معنی شیخ با و عجمی **دم برزک**
 اعلام در حال دیر بر طالع ندر مشهور عجمی آیدر که کم وجود
 نظری بوعجمی انکاست ایدوب برک بیدر لر خطای ایله
 دن بختی خلیفه که هارون الرشید ابن هادی بن هادی بن منصور

نکته در این است

نکته در این است

که عبد الله سفاک قنداشیدر مذکور خلیفه زمانه عجمی بن
 خالد برکی که وزیر ایدی ایکی اوغولدی فضل و جعفر ایله اهل جهل
 لطف و اهلانوی منتشر او بکبر و زور خلیفه زمانه دولت
 و عزیزی متوا دلدی **رز برزک** با و عجمی و راه ایله ایله
 و هوولی تیریک و جمله معنای **روا پرواک** بختی معنای **روا**
پرواک بختی قوه قولی و قول اول معنای دیش **رز برزک**
 بختی ارا کتان عجمی و لر لفظی که بختی را میگویند و طالع شوم
رز برزک با و عجمی و سکون را ایله تبیح خوردی و تنگری دو و عجمی
 دید کلیدی بوبیتد **برزک** فتح را ایله قوربغه و رک معنای
 لسان فارسیه با ایله و ادارا سنده توانی و تبادل وارد
رز برزک با و عجمی باز و سلق معنای **روا پرواک**
 با و عجمی و بالضم یا بفتح صدا و آواز معنای **رز برزک**
 شد **سا باک** با و عجمی سبک تاج شکله و بچکلردن ایدر لر
 عورت کونلورده باشلورنه کیر **سختی** عجمی خاک جایت شاه جهان
 خاک پایت خراست تاج باک **پس آهنگ** با و عجمی پیش کش
 درمی صاحب ساس بوبله نعل ایله بختی و وسیله الفاظه
 صامی او کیم چیک در آلت و جوی دیشار صاع روم
 جری اوکی و دوز دارازی و لشکر اوکی اصدا دندر دیش
سختی با و عجمی با و عجمی جوی **سختی** با و عجمی
 الحرق و تیرور که و کا غده لر کن الله قور قاری کیر لیک
سختی بختی مستخرج بر کتاب در شمع زعدل توهم
 ملک و خلق آسودند **سختی** اهل کتب زور و جهل معنی و بخت
سختی کورد تو بن آت **سختی** با و عجمی اشک
 در شک قافیه چه شیم عربیده ندری معنای **سختی** اشک
 من بختک با و عجمی افتاد و قیرا عجمی بختی معنای و قیرا
 و قور حق ساج بوابی معنای عجمی معنای ایتمی و البی
 و قیرا بختی معنای با ایله در آراب لغت شک و کشتک
 و خلک قافیه سنده کور مشارد بختی و قوه عجمی و وسیله
 المقاصد صامی شیمدن عجمی معنای عجمی و کات ثلاث ایله نعل

نکته در این است

نکته در این است

وکلن عروس معانه حرکات ثلاثه ايله نقل ایلدیلر جلمی فتحه
 نهج ایلدی
نوع اوله الناء المفتوحة
آیا نایاک ازدک آتیا نایاک ایلدر ایچی اناری نایاک
 اوئیک قوشی فاخته معانه **آج تاجک** فتحه جلمه غوی بیکی
 و تاجک تصغیردر تاججوز دیکدر و بر قوئک تاجیدر **تاجک**
 کس جلمه تاجیک لفظدن تحقیر ولایت یارس ولغت بارسه دافی
 دیرلر **آجی تاجک** مثله **ار تارک** ذیه آدمک و طائفک و غیرتک
 اولسون فاضل تحقیق دما و کخا بنده بویه تحقیق ائیلرک تارک
 رکدر تار ایلد کاف تصغیر معانی دیر کدر کوندر دما و کخا بنده
 تارک سنان دیرلر کوندر بویته ظاهر در **بیت** دیده بر تارک
 سنان دیدن بنوا از روی دشمنان دیدن آدم باشینک دور
 جک تارک سردر لر ننه که بویته لورده واقع در **بیت** چو دیدم
 بر سرش نام مبارک کبی بر دیده سودم که نه تارک **سیت**
 بتارک برش تاج دستور شاه زکوه کران سبک و تابان جواد
 عا لواب صاحه تارک ایلد تار یوق ایتیم بیکسک کفسر
 دیده در آدمک اولسون غیرتک اولسون دیشدر **آری تارک**
 قرا کوطلت معانه فاضل تحقیق بویه تحقیق و بدقیق ائیلرک
 تارک قرا کوندر قرا کویجیه هم شب تارک دیر **حافظ** شب تارک
 و بیم معج و کربا جین هایل کجا دانند حالما سبک یاران ساحل
 عا لواب صاچی معیار عالی صاچنک قولنه اعتماد ایلدوب تارک
 تارک فرق ایتیموب تار قرا کوا تارک معانه دیشدر غلط ائیلر
 تار ایلد تارک تار ایلد تارک کیدر بار ایلد در باریکه ایلجیش
 نه در **آری تارک** فادسیدن غیری دلبلمین کسه بعضی
 فارسی بلین کسه دیش **هاتقی** دوسه سست تارک ناکوده کار
 ازیان چه آید که کارزار **آ تارک** احمد جیوعی کوم معانه
نمی آنکار احتساب معدلتش کوناید دوز زاده تارک
 و بر تار قافای **آلان** **نایاک** قایسی زردالو کجورکی طالتو
 اولو و لوسر شغنا لوطاع آروکی **بش تارک** سلفه اول
 ابرشیم که قوشا قور کانه طر و جویلر اوردرلر **تارک** مثله **تارک**

تارک

تارک بایک و لوتک فتحه سید کینک ورنه اول ائیلرک قیو جیلر و
 صفارلر بویه لورده التون و کتی و قوج اریدوب آنلرک ایچنه دکرلر
نمی بخیر کوشه ارین سان که کربا جی قوشونق و ریزی اریز نایدار
 تارک و بویه داخی دیرلر سیم جلمه جلمی بویه نقل ایلدیلر لغتی دیرک
 معانه دیر کورده لغتی بولغت اصله دالله **تارک** ایلدی انعام
 نظرت ایلدوب تار ایلد او قور دیر و یاز دیر لغتی و اتلی حکم کوز اولد
 داخی دیرلر دیش بومضایر وسیله المقاصد صاچی و طبعی تارک سک
 کونله تارک ورنه دیر نهج ایلد و طبعی طبیعتک بویته ائیلر
 کورن **بیت** چدنیکو بود باضالات **تارک** بر آوریون حریفی تارک
 تارک کینک ورنه اولان اول باصاکی کونله و عکس اکی و عکله
 رویدر **تورا** **تورا** کد کجور و زور دیر دیکلر فتحه کجور که
 اولد ایلد صاچی بویر کوی ائیلرک اوز کورلر **تورا** **توک** طبع معانه
 قرع صاچی بقا کور طبعی دیشی معج بودر زرا که بولخت اولی با ایل
 کونای و عرق کیدر نقل اولمیشدر بقا کور طبعی معانه **تارک**
 تارک صاچی تار ایلد بعه کونله لغتی قیو جی قالی که ایچنه التون کسه
 دکرلر تارک معانه نقل ایلد **تارک** و با کس جاللدی **تارک**
 وان شب تیره کان ستاره برقت و امدان آسمان بکوش تارک و
 شنه جاتیموب یاد لاق **تارک** **تارک** قورق و قورق و قورق و قورق
تارک و با کس فتحه تار ایلد تارک لفظدن تحقیر اولمیشدر و ذراج و
 سیر معانه دیر کور **تارک** سکون را ایلد تارک و کولغده دورلر
 نایم در عرب کونلر کیرلر اسق داخی دیرلر **بیت** سوار و پیاده
 بآیین برک هه زیر جوش هه زیر برک و تاج معانه **ودوی**
 بیخناد از ورتک ورنه رخاست تمیق ورا کد باک راست ویمه
 پنبه معانه و تار ایلد بویه طر معانه کور **تارک** **تارک**
 و با کس فتحه تارک و کونلر یای کوشنک تنقلد سی **تارک** **تارک**
 و چاکا چاک شمشیر دریلر مغز پیل و زهر و شیر و قیل آواری و
 تنقلدی لغتی و برقی و رخم **نمی** چه ما جنت یاران تارک
 که عرق سیر فنا کدد او بر نیم تارک معانه داخی کور دیش **تارک**
تارک یقی دیر کوی بیراق که بیستور تره کبی ایلدیشی واردر

تارک

تارک
 تارک
 تارک

نماید جز خاشاک • فاصل بحق ثوبه تخفیف و تدقیق ایشاک
 خاشاک چویدر خاشاک چویدر خاشاک چویدر خاشاک چویدر
 ایچوندر اول کاف لاهق اولما غله های ساکن الغه منقلب
 اولوبلد خانایله بیلد اکیلور خارو خاشاک دیرلرنته که بوبیند
 ظاهر در **سیت** زخاشاک و از خار شاخ درخت یکی آتشی برزور
 سخت ایخالیب صاهی بویحله غراب سولشدر خاشاک دن
 خاشاک زوق آتاشدر معیار عالی صاهی د خاشاک زوق
 آتاشدر **آشی خاشاک** مثله **آخاک** طویاق تراب معنانه **خاک**
خاک خاشاک معنانه **اکم خاکندک** بر او یوندر اولما مختار لغت
 بر مقدار طراف ایچنده اوج ایدوب رننه کیزلر و کندور انکی
 وقد اولوب اول طرافی ایکی یوکنایدر لر اول کیزلر کوی رننه
 هوقتی فرقه تکر بولوننده هیزسه اول طالب اولوب اوی اول
 آلور **امو خاشاک** بزنج دیوکلوی بویق غیری باغ ایچنده
 یسور لر **آشی خاشاک** مثله **اموش خاشاک** بر نوع بویق
 سکلدر که آوازی اولماز قوندوغی بیری آتشی کب یاق **ایسی خاشاک**
یقه بشک و نسک قافه سنده کتور شد رننن بویق بویق
 مرقه معنانه **نمی** چو بلیتین هوانکوکفت و کیر کند • سوه بویق
 بسندان چوسم را خاشاک • لاله بیلدیه اوزش بسندان معنانه
 کلور **آی خاشاک** بر نوع چکر در **با خاشاک** بوغاز قشلق مثلاً
 حب کوئند و عهدن هفک بوغازی قشلق بون اولور شولکه
 رابده اولاهلاک ایدر و انوک لواز می اخی مراد اولور و طویق
 معنانه **رودکی** بادوسه بوسه رنکن ایندل از کم خاشاک • تا
 منت احسان باشد احسانه خاشاک • و آتیش اول چهار دیوار که
 اوستی آهوق اولوب چو بانلر قیونلرینی انوک اسچله قویار لر **دقی**
 ز ککشی بیشه بر شیران نفقوشد • کندش دشت بر کوران خاشاک
نمی بشه را بر هفت بر ساخته فتن • دشت را پر کوزن کرد خاشاک
 بو معنانه سایر اسمی انگروا لفظه مسطور در **ب خاشاک**
 مثله بوغادر بوغنی **خیزده** خیزد و کلفظندن کفندن کلور
 لان قوردی جعل معنانه **دنا** **خندک** قوشی اذی که تیر خندک

۹۰
 ۹۱
 ۹۲

۹۳
 ۹۴
 ۹۵

دیرلر و قاین اگاهی و اولما چوند دوزیلن اوق وینچ و کوی
 معنانه د اخی نقل اولندی فاصل بحق بویق بحق المندر که خندک
 اصلد قاین اغا صیدر ننه که بوبیند در طاهر در **نیم** در کنار
 آتشد کندش نکر • که طبر خون شد شرماله خندک **سیت** هیزسه
 کوه بیدو خندک • یکی بیشه که ش زربوز نکر • اولما چوند اتر
 صاعن دوزلر ایلدن دوزیلن اتر • زین خندک بولر کاد اولور
 بالکوز خندک دیرلرنته که بوبیند • ظاهر در **سیت** لاله رازرقبا کشیدی
 نکر • سوراخان ساختی ز خندک • اولما چوند اوق دوزلر
 ایلدن دوزیلن اوق تیر خندک دیرلرنته که بوبیند • ظاهر در **سیت**
 بر آوردن تیرهای خندک • کوفته کمان بوردی ایچنکر • کاه کلور
 بالکوز خندک دیرلرنته که بوبیند در طاهر در **نیم** خندک ازده و جان
 زقاز و کفت • بویق بون خون دوا و کوفت • خندک بیای زدن آتشد
 که بیکان این سخت سو فاران • **رای خاشاک** د اخی شورلانش قایه
 ییر جامع الرنن صاهی شورلانش کیک بیر وقای سنده دین
زنجی و خاشاک تعیند بیطار معنانه **رهن خاشاک** صیم
 عجبیل بنک سلطان معنانه **شخ** خود شازدم خاشاکان زمان
 کشد که لعه باشد در چنکال دم خاشاک • فاصل بحق بویق بحق
 ایشاک خاشاک اصل خاشاک در بر خاشاک در که معنانه دیکندر
 کفمنه الخ صدد اولشدر خاشاکالدر خندون و زده دن حذف
 اولندوغی کب اصلد داه ورله در فردوسنک بوبیند اصلا
 اوزرینه مذکور در **سیت** ابرده دوهفت شد کخدا • کوفتدر
 یک سراوار جای **سیت** برای دوهفته شد • کخدا • کوفتدر
 یک سراوار جای خورن علت که وای و فله بیلر سانه فار سیده خند
 شایعدر بر خیزد • چنک در هم عجبیل معنانه معتقی سی برنجی قوش
 طرا عیند خاشاک بنک در ننه که بوبیند • واقع در **۵** چورزد
 سرازچنک خاشاک هور جهاد کشت روشن بسان نور اسمینک
 ای جزو نکر ده استعالی ستعاره طریقه در قضا جلیبی حیانه
 برنجی قوش طرافنه حذرت دکنه نشیه ایشاک در نشیه ناییدن و
 طرافن شدنی بوق ایدر کنته نشیه در خاشاک خاشاک کبیر اما

خنب لفظك تصغير يدر كويد چك دچكا ولور ورواغب اغرب
 قلوب آت صوابچكن صغراتك **چ جملك** يوشن درنده معانه
 نعتي وات باغربي صوابچكن سفلن ورويك ديش **خك** ممت نوبل
 صوب بارد معانه هوای خك و آب خلك دبرلر و خلك دبرلر
 له معانه **شخ** سعادت و شرف بندك حضرت او خك كسي كد
 بيا بد هزار بار خك و معادل و آسان معانه ده استعمال اولور
خود رنگ برعزف رنگد رنگدودن صباغت اولور ككدر **و**
خوراك بچك نسبه **و خوك** طكور خنزير معانه و خنام رنجي
 فاضل محقق ديرك خوك اهلب نكا ديدن كه بو پسته ظاهر در
 بيت خوك كه دندان كرازي نمود طعم و سكر شد كرازي چه نمود
 دشتيسنه كرازد برلر نه كه بو بيت سابعان هم اولور كنيتي
 اولور رنگ در
نوع اوله الدال المفتوحه
آن دانك رنج دره دره رنگ مثلك سلسا ولور مثقال بكمي درت
 قراط در برنج دره دره اولور التي قراط در دانك
 رنج دره دره درت قراط اولور ك سلسا مثقال در تعريب دانك درلر
بن ديك اللوحك او غلات تنك معانه **رنگ درنگ** فغان
 كوهكن ازبستون سوي درنگ هان شدي ك دل خسر آندى درنگ
ر درك نعتي او دقوي سنارچه و آتش معانه ديش **رنگ درنگ**
 وبالضم شادروان دن برنوع در **ر درك** سنارچه و باغلق **رنگ**
 لوقي صقيقت مقصود زخلق بعد رسل نه آن شمان كه لاند خود
 كه ر درك **رنگ درنگ** باره رقعده معانه **دست آهنگ**
 طوق كه جفت آلتدند در **دستك** ايپ طوقيا حق آلت
دستبوك بيلنج كه عجمه شامه درلر سا بر آدوي شامه لفظند
 مذكور در **رنگ درنگ** غاشيه **رنگ درنگ** او ماچ نشانه معانه
رنگ درنگ سرجنگ سازنده چنگ شده دم ناي هم ناله و رنگ شده
رنگ درنگ حيران و بيل **رنگ درنگ** بر شوخ قوريمت در و
 قبه نسبه **رنگ درنگ** مثله **رنگ درنگ** اورچك انواع عدل برزخ
 بو جكر بو جكر موفدوني بيري غريب كبي آجيدر ديلوك
 لفظند محقق در عجمه ريشل درلر **رنگ درنگ** مثله لسان
 اولور

هذا در طبع و انلي از مال شاه از شيوه دار و غلام
 در اسما بر ديش بختاكر او از شيوه
 دليست از شيوه غلام است

رنگ درنگ در رنگ درنگ
 رنگ درنگ در رنگ درنگ
 رنگ درنگ در رنگ درنگ

رنگ درنگ

آر شده خيلويك دبرلر مفتوحه بامده ايراد ايتلر افع كسايله
الدال المكسورة
دم سن درم سنگ درهم آغربي ديك اولور **رنگ درنگ** اكلك
 معانه اسم مصدره و صيغه امر و وصف تركيدر **كالا صناعي**
 رفت آنكه روزا رستم تيره رنگ بود و اندوه را ايندردن درنگ بود
رنگ درنگ قدس نوبك آديدن اساس و طمع
 اول حضرت داود عليه السلام ايتلر در بعد حضرت سليمان عليه السلام
 تمام ايتلر در ايليا داغديرلر **رنگ درنگ** بد زهنت كك آيدن راه شام
 كه خوانيش بيت المقدس شام **رنگ درنگ** **رنگ درنگ** درهوخ كك
رنگ درنگ بطرس سوي رنگد ماهي درنگ سيبه بر از انجايد زهوخ كك
رنگ درنگ تا نزد زهوخ كك كه ناورد جايي زمانى درنگ
رنگ درنگ هادن صكه تا ايله **رنگ درنگ** چون آمد و ياقت ايدر
 درنگ كشيده استخوانش بد زهوخ كك معانه آدم عليه السلام
 وقات ايتدكه شيت عليه السلام كود سويديده دغني ايتلر
 طوفانده نوح عليه السلام قدس نوبك كورب دغني ايتلر
رنگ درنگ كك حله كويا اصلنده يا ايله در زهوخ
 كك و واريله در زهوخ كك اولوب ضرورت وزن همچون يا وار
 تخفيف اولتدر بعضي بخنده زاده عجمه و افغ اولش **رنگ درنگ** كك
رنگ درنگ نعتي آواز ملك معانه و شير و فغن جقار حق دكر من معانه
 نقل ايش **رنگ درنگ** وسيله القاصد صاهي و نعتي برابر
 و ديزيد معانه كالور ديش لرايح فتحه در كه ذكر اولندي **رنگ درنگ**
 يوشن آيدور نعتي ديزه معانه ديش **رنگ درنگ** مال ايله و حاج
 عربله اسم عامدره رسته كه انك ايجده اش بشورلر چو ملك قلد
 معانه بوزن اولانه عجم ديك سبيله ديز تركيده فغان درلر
 سيدن اولانه عجم ديك سبيله ديز **رنگ درنگ** مال سوزدون ديك
 اش معانه عجمه فروس معانه در **رنگ درنگ** ديك ايلور
 تخمين ايلوب عجمه ديزد ديك دبرلر چو ملك او زرينه قورب نصير
 اولمشدر بواچلدن ديك بر ديك دبرلر و همچنان اولمشدر بواچلدن
 معانه عجمه تيز اولور ديز **رنگ درنگ** ديوانه سك قود و زابت

رنگ درنگ در رنگ درنگ
 رنگ درنگ در رنگ درنگ
 رنگ درنگ در رنگ درنگ

تو دیوک تخیل بی و گوه دید کالری قور بخور که اسباب پیرتلف
 ایور و یغیر دیور نغی و دیورست معناسه ده کلور دیش
الذال المضمونه
حتر دختک نصغره خنر در قرحق معناسه و خمه ملک که کوچک
 قز جن لرا وینار لر بعضی بر لره قوقله دیر لر و آکدو که خنر قیلر که
 حقه او یا حق آتدندندر **رک** در **رنگ** برقع شاد و اندر **رک**
 کافی عیله دوک لعلندن خنندر ایتر که انکه ایپ و ایپک اکر لر
 نغی و آقوشی معناسه ده کلور دیش **و آل دواک** و ده هندی
 قول و دوال لفظنک نصغره دیور نصغره جن معناسه **وداهن**
دود آهنگ و دنگ دو هنگ کالی داخه دود کند معناسه
و دهن دود هنگ و **و دوزک** قبه ننه **و دوک** کافی عیله
 صیاح غم صاحبی کاف عیله نغی ایلدی ایتر که انکه ایپک اکر لر
نوع اوله الراء المفتوحه
اکس راسک مطرب راسک معناسه **آم راسک** معنی زخمور
 و ترکیب مور فدر بر رطل نار قبی و ایکی رطل بازو و ایام رطل صغ عیله
 و ربع رطل فرا بر و اوج رطل باله و یا یکم باله شور لر **آو راوک**
 و ده حصاری هوننگ صافینی آوق معناسه در دیش **ش**
رنگ غنرت و صد معناسه **نغی** حاتم و آل برک اندر کورت
 از تو کشند و قه در خوی رنگ **نغی رنگ** کوز او جیل باقی
 تمیز نغی کوز یونوب آخچه دیکدر لفظ معناسه دیش **رک**
 کاف عیله طر عری معناسه **رک** و **بالک** طاع کجسی ترکیب
 اما در لر اهلیند بر دیر لر **ادی** هشت با پوز و کرک و پلنگ
 بوز کرد او غم و آهو و رنگ **رک** بنفاسی ترک نیر خدنگ نغی
 کرده صوای چین راز رنگ نغی و یکم بوز غصه داغی در لر دیش
رنگ لویا لویه معناسه آق و قز و سایر انواعی که واردر فاضل
 محقق بوبله محقق انشا که رنگ لوندر نه که بوبینه طاهر در
بیت هفت رنگست زیر هفت رنگ نیست بالانرا از سیاهی رنگ
 هفتور رنگ بدی قات کوکدر اصل هفت اورنگ در ترکیب اولی الله
 حدفا و لشد معنای ترکیبی می بدی تحت در رنگ لغت شکر در

حیل و ناز معناسه ده کلور ترکیب ده اول معاده استغال و لغور
 مثلا فلان فلان رنگ کجی بر لر نه که بوبینه واقع دیر **سم**
 من اولاجکوم چه رنگ آورم که تادست وی زیر سنگ آورم **بیت**
 بود گفت کاین جیح نیرنگ واره مباد که رنگی بر آرد بکار معیار
 عالی و الخراب صاحبی رنگ حیل معناسه کلور کند عاقل او
 در **رنگ** لک کد بویامی دید کالری **و آنگ** سور لک صاف ننه
 راو که معناسه **روزنگ** سوابک دیر لر باشد بر یوشی یور در
الراء المکسوره
تی رنگ معنی سین هلم ایلم رشک معناسه در دیش **شت**
رشتک ارشته آشی و دیری و ایپک رشته داغی خنندر و بر دیش
 که اکو نگاراده و لاله اولور دیر لر که بر کسند و دفعه ده بوزدن
 ریاده بیقرار و ولایت بیند و یکم مشرفه داغی اولور بر
 ذراع مقداری اوزانور اوزاد فیم ما مورده صابر لر العیاذ بالله
 که قیرد بخاراده بعضی هلاک ایور مکه ده وینده اولانور که اکو
 ایام ایاغند بیقرار قیر لر اولور لرا اما عایدت محبت چکن **رشتک**
 شین بچید بشت شین کسی عریده جلواب معناسه و یوشی رشتک و
 لعتدر **رک** طاع کجسی ایا دیر لر فخله داغی رواست و ننه
رک دیک او غلان غلام معناسه **ادی** کشید رده دید کان صوای
 بودی نمود و بچینی قیای **ول** بری روی ریک هزار از چکل سنه
 صد و کوس نرین جیل و ده حصاری و اغلان قور غصه ده دیر لر
 دیش **رک** دیکه دسیه المقاصد صاحبی مده دیش **رک** و **رک** آوق
 رقی دیکه اولور **رک** ناک مثله **رک** کاف عیله دامام ایلم قم
 قیر و طاع و عطر اوزدیه اکد کویه داغی دیر لر **رک** دیکه کیر لر
المضمونه
کو رکوک او غلان برینه دیر لر **روز تا ریک** وقت کوفی
نوع اوله الراء المفتوحه
آزاک شب بینی و زاج قریبی و قه بویه و لخنه عورت **عنصری**
 زبان خنر بید آذشای تو خوراندی در و جوجم بلار که کر بیدی زاک
برتن **زبرنگ** آشورمه قولاک و طاهر قولاک و سید صاحبی

رنگ

رنگ

رنگ

و آنرا نعلی دینی **زاکس** زراسک یعنی خنک از زردن صاجد قلری
 ریکه در بر دینی **زاسن** زراسک مثله دینی **زاسن** زراسک
 و باکس زاء عجیده قومی قابری پیر **زاسن** زراسک
 آب حیوان بر آید از زمینهای زراسک و بعضی قاتی حکم و
 اری پیر زمین سخت و درشت معنایه دیشل و بعضی
 از قاتی بول زاء دراز معنایه نعل ایشل زراسن دانی خنده
زاهن زراسک یعنی مثله دینی **زاهن** زراسک زرد لفظنک
 نصیر پیر مرده دیکه اولور و هوج کرک معنایه **زاهن** زراسک
 هیمه کوم و ترست توت پشت یابو شایه خون بسوزاند
 و اذان مرست خوردن فروشی بود کایه **زاهن** زراسک
 دوزک یعنی سید اجزین غنی قوای معنایه فرد صاری و اذان
 باشد دینی **زن** زراسک و باکس طافورد اولور بر جسته نماید
 بویوک و برک اغاصدر میشی اولار کسوب و دونه ایدوب یارلر
بیت چنان بنام اگر دست دادین مرده که خاره خون شوش
 اندر رخ و زرنکه زکال **کابی** باد لطف بر زرنکه کتارک
 ارکند قائم آید و برک خاریستان زرنکه و طابو جستم
 و اولوق ناودان معنایه زرنکه دانی خنده **زفد**
 زاء عجیده چنای رفص معنایه و چرک و نمک مخاط معنایه **کا**
زکاک زاء عجیده بر جسته از خور قوشده **زکاک** زرنکه
 اخر معنایه **زنجک** کسمه و از خون و جمل و باکس کسمه
 اصلا کثودن انعام و غیره صادر اولار بولعی از باب لغت مقوم
 باشد اگر کتور شود راجع مقوله در **زبور** زنبورک چکوه
 دید کلری **بیت** زنبور نادی زنبورک از دور مشیدر میها چول
 خان زنبور **دیگر** زنبور و زنبورک و تیزیش تی شدره کان ز
 خوریزین **زبور** زنبورک مثله زنبورک نظدن خریف اولمشدر
زن زرنکه کون نوند چکر غوک پیکار ایا قلوبند و بیلوریند باغ
 لولو **ست** تا که بر بر یله ناهیدست زرنکه که بر جمل خورشید
 و بر طایفه آید لکه اکا شست ایدوب زرنکی در لولر اندک اقلیمه
 زنگبار دیرلر **اسدی** زهر سو جو بروی جهان نکر شد بر نهار

نزد

نزد شده زرنکه شد **کابی** ناهید فر خون شفق در تنور صبح
 سورد فکله بر آتی خورشید موی زرنکه و شماع آفتاب و دقت
 بولی و با سکه دزد و غیره اولور صدامعناست اگر چه بومعنا
 عامه زاء عجیده استعمال ایدلر **کابی** نه فکله قمر ترا یکجمله و در
 آمدی کوبودی آهن او بوست دار غرق زرنکه صناعه صاهی
 اونی چکراغو و آب قوزی دیدی **زرنکه** نه نوند تصغیر لار غور
 چک دیک اولور **وز** **زوزک** پنج و حاجیلر اونی دید کلری
الراء الحکسوره
داتن زراسک زاء عجیده قومی و قیری پیر فحله دانی و اب
زن زرنکه اولوق ناودان معنایه **زرن** زرنکه قادی
 طور لغی اجوبارین معنایه و بر کوشی هم افامدر و مشدیر اودون
 ایدر لرم فحله دانی و دیر **زنجک** انعام مخصوص بر پنج طعابله
 تانبند سر قوزیک بغیغنی پاره یوب و برید صاروب باغ
 اچند دیشورلر و یوزده پیرا غوب پیرلر **زرن** زرنکه
 خولاک جزام معنایه **زرن** زرنکه چست و چاکر و مافل و صاحب
 رای کس معنایه
الراء الحقیقه
زبان کجشک
 قوشدی دیرلر بر پنج خرده تناج آشیدر **توزلوق** کجشک
 معنایه سایر ادلی کافیه لفظند و ترادوشدر **زک** زرنکه
 لفظندن صیفه اسرو وصف ترکیبدر کتد و کتد بک شویشک
 و کزنگ و خشم اتمک عینر معنایه **کا** **زکاک** زاء عجیده
 یعنی کز زکال معنایه نعل ایشل **زنجک** از خون و خیس
 و خیل و لیتم معنایه فحله دانی و دیر اصفه علم در **زوک**
 یعنی صناعه روم صاحب چول قوشی که اکیچی اردنجه تخم دد شورر
 اکا دور و طوقای قوشی که ابوالیح و تب و دیرلر و چکولادیش
 دیر ایت ایشی سایر لغتدرده آخر لاله زول چولوق قوشه
 دیرلر و زوله طوقای قوشه دیرلر
نوع اوله السی المفقونه
ساده یعنی و وسیله الماده صاحب بر غوشی آواز لوق قوشلر

برلر

هرادستان کی دیشل سار لغتورد سار کدر نایله **آدا**
ساداک اوجاق اردی **آرخ** **سارخک** اوزون یا قلاو اوز
 بعضا اوجاق صاریج سکلر د بیلر بعضا سوری سکلر د بیلر
 قانون ادب صاحب و ساری صاحب اوجاق سکلر د بیلر و بیلر
 و قرقی معنانه نقل اندیلر بعضا آت سکلر د بیلر و بیلر
 معنانه **شیخ عطار** که با توهم دکر بنامد چه بوده بگذرد بایه در
 بنامد چه بوده جایی که هار عیش بکر سار کست عشق سار کست که بنامد
 چه بوده **آر سارک** اوتلوکن د بیلر کوی خوشی اوزلو که کوی خوشی
 حق بود که بیلر اوزاعند نایله بار ایا مده هرادستان د بیلر بیلر
 و قشند اوتلوکن د بیلر تعریف بدوب سابع د بیلر **سورج** جورج
 فاضل بیسم و زر کس نه شود چه بایله لعل پیشش چه نغمه سار کست
 سار اسامی سار ج لغتورد مذکور در **آله سارک** مثله
آر سارک د بیلر معنانه **بر در سپردر** و بایله معنی و کات
 نایله نقل ایلمی یخلاق دستار چه که اونی کله آلی یوز بیلر **سور**
سورک بیلر و کات نایله نقل ایلمی صاری عجاج د بیلر کوی دارد
 زرد و خوب معنانه **سورخک** اگر آت **ب سیک** بیلر ضعیف
 معنانه **سورک** در و بیلر و طرا استعمال ایلر کوی بیلر معنی
سورک فتح تا ایلر بیروح الضم استونک لغتورد کفند
 و وقواق انما بی وقوع و رت **بیت** ای که بامدی درای تود بیلر درم آغنا
 که با مردم کامل سوزک حرکات نایله ایلر و بیلر سکون نایله شرط
 معنانه **ربان سرباک** و بایله قرقوشی **رهن سرجک** با تو و بیج
 اولان کس که غیر بیلر اوزرینه حواله در حکم ایلر جوی باشی معنانه
 بولغت نونله روایت اولندی سرجک و ف هک و اوردنک و زنده و
 بایله آخ و وف تمجید نقل اولندی تاریک و باریک و تاجیک فایه بند
رجی سرجیک مثله نه کیم شرح اولندی **غفری** ای بر سر خواب جهان
 بر سرجیک پیش دهنه دزه نماید خجک **رقا سرفاک** معنی آواز
 معنانه نقل ایلمی **نهی** تاک هنگام رفتن اندر راه بنود و مودارا
 سرفاک **نک سرجک** د بیلر کوی اوند و سرنکیدن لغتورد که بایر
 جلیشق یعنی سوز ایلر قار و لولوب بر برینه طرا و بیلر بد شک و کیک

یعنی

یعنی داسع ایلمک و کویک معنانه کلور مذکور لغتورد صیغه امر
 و وصف ترکیبی و اسم مصدر در معنی و بیلر و کیک بول معنانه دکلور
 دیشی دانک فنج و کوی جابزد **رهن سرجک** ارباب لغت جوی
 مانع و بایا بیلر دیشل فاضل معنی بویلر کفنی استونک سرجک العا ظ
 مرکب دنددر اصل سراجک در نه که بیلریده و افور **بیت** درای شتر
 حاست از کویکاه سراجک شکر برآمد برآه جوی باشی که بایر
 اول و کوی و ص غلام ایلر و قلا فی الحاق تابع اولور سرجک در اصل سراجک
 در اضافت علم اولیای قاعده ترکیب تغییر اولیایب علامه اضاف
 قطع اولیایب بر بیلر ده کی کبی اصلی بر بیلر در اضافت اولیایب
 اینمورد قاز بیلر یعنی قاز کس که الخواص صاحبک جمله و غایبند
 در که بولمقانه دیشل سرجک اولدر که غیر بیلر اوزرینه حواله
 یودت سو بیلر جوی باشی و بایا باشی و ایضا اوزرینه طور و بارفاد
 اشکله و بولر که امثالی کسند اطلاق اولور **سک** کاف بیلر ایت
 کلمه معنانه و کاف بیلر بیلر بولمقانه سیک فایه اولیایب
 که سوک لغتورد کفنی و لور و ایت اوزوی و اکسری **سک** دغور
 د بیلر شکار ایتی **سک** و بایله یوز و سنی و لایوب یکان
 طوارد د بیلر **اوری** چون اسب اوری سوی منزل اید در و کوی قولان
 سکسک نه را بوار **سک** کاف بیلر طاش عجمانه و وقار و
 معنانه آخ لعدن کلام اولوب استعاره اولور **بیت** همی از رتایی
 برآمدنک که بیلر زیاده خداوند سک **غفری** بد خواه توی سکشد
 روزی برو چون سکشد بهر جوی آونک شد چون تراز و از زبان سکزد
 نکو تراز کسرت **نک سک** طلو که کولدن باغ نکوزک معنانه غریب
 بورد بیلر و سک لغتورد تصغیر بیلر طایف دیک اولور **نک سک**
 یونث قوشی معنانه سار ایلر جوی خود زرد سرجک و لاشدر
نک سک طای سرجک معنانه غیری اسامی تکرر لغتورد منظور
سوک و بایله اید و بغضای باشی خوش و کندی و غو معنانه طبعی سید
 قیو ایلمی سوک مصیبت و اید و بغضای باشی دیشی و ستر که صفا لور کومه
 آده سوک دیشل بیلر **هنا** **نمناک** فور و قیغ صیبه معنانه و قورقو
 سبک معنانه **النمناک** **سور** **سور**

نک

نک

نک

دستمال و بخلق که انوکله ال و یوز سیرلر فتحله دای روائت اولمیشدر
بر سیرک با غلبه صا و اغاچ سیر آدلی زرد چوب لفظند. اولمیشدر
 اسپرک لفظند که مخفف در **بر سیرک** مله و یوزی طریقل معناسه
تاشاک اغاچک اولمیشد و غی در که دهنن چینه و تازه بوداق شاخ
 نه معناسه **اسدی** سناک من بود ازانان پیو که یکدره بستی
 کوفتی بر **بر** **تمک** باد از عدل او بجهانند **برککل** سحرکمان زیناک
 بولفت شین بجهل دای مردور **تستک** اولمیشد ای پیش هوز
 معناسه **توت** **سیرک** فو و تا سین ایله سیرک معناسه که یوزی العنم
 دو فوای اغاچ و قو یوزی در بر لفظند **استرک** لفظند اولمیشدر **رشی**
سیرک فو را ایله اشک و رشک قافیه سند. استعمال اولمیشد آزاد
 درخت دیکلوی مشهورا اغاچدر که قره مالی آق کلری اولور یازیشی
 فوای بولوب کمن و بیده و فوای معناسه و اینکده کی آچی میسلی اولور
اسدی هم از خیری و کاد چشم و سیرک **بشسته** رخ هر یک بر از سیرک
تمک جودت ارد درجه کدر کدی **لعل** سستی بجای کل ز سیرک **و کوز**
 بایلی اشک و دغ معناسه **اکو** غلط ایدوب اکثر کمر را ایله استعمال
 ایدر **تمک** نیستش و بسوی تر کفت **شیر** یا از شیر دست خواهر
 دغ سیاه اقدست دیران اشک **نیستش** و بسوی تر کفت **زان** می
 باروشی زوید **سیرک** استعاره طریقله یغور که فو لرنده استعمال
 اولمیشد کویا بولک کوزی باشد **تمک** ذکر اولان ایانده و
 و او دقوئی شرار معناسه **تستک** اولمیشد ای پیش هوز معناسه
سیرک کافی بید سیرک خل معناسه **کلاه** **سار آهنگ** قساج
 و توردن **اکک** چفاداجی در چکال توپ ایدوب **سار آهنگ** دیرلر
آسک سکون لامله کلک شک و زنده اجی و سار کلو جواهر
 کور دکلری ایله دیرلری بیدر خان سینه دای شایع **تمک**
 حای که دهد نظم فکر سیرک سلاطین **سیرک** تودر آفاق بود واسطه
سیرک **سیرک** یعنی فو لامله ضبط اتمشی بر جاق دیکلری که صوبانده
ساک بچیلی یول **تمک** **سیرک** کبابا نوا غنند **بر سیرک**
 سیرک دیکلری قوش عجم عتقاد برلر وجود الاسم معدوم اکیم
یساک **سیرک** فو رقی صالان دیکلری قوش **یس** **سیرک** بولفت
 قوشی

قوشی صعوه معناسه سیر آدلی خرد زرد سیر لفظند **مذکور** در
التمن المصوبه
توتان **سیرک** بولفت قوشی بومعنا عیری آدلی خرد زرد سیر لفظند
 و معنی قوشی که عجم زرد زرد برلر و بعضی وقتاچ قوشی دیشلر
 سیر با سیرک ایدی کثرت استعماله واد کفیف اولمیش **سیرک** کوش
 دلچوب و یوز سوز معناسه **بیت** شایسته اید از خدای بزرگ یوز کافیر
 دای سیرک **بیت** بولمیشد لفظند که مخفف در و یوزیک دیک اولور بزرگ
 معناسه **اما** بولمیشد بزرگ مایندد و فو بودر که بزرگ مایندد چینه ده
 ورتیه ده و یازده **یوزیک** اولان دیرلر سیرک خا صدر چینه ده **یوزیک**
 اولان دیرلر که مقابلی خرد در **بیت** در کفتی تیرو کمان ایدر که **تا**
 دند کوبد آن کورک سیرک **تتا** **سیرک** یعنی سیرک معناسه نقل
 التی **تتا** **سیرک** حکایت ملائکه ایدر و بیدر یوزی العنم و فوای
 اغاچ و قوئی عقیم معناسه **تستک** بیللی ایله یا یک میان **توتان**
سیرک سیرک معناسه **توت** **سیرک** وسیله المقاصد صاحبه فو
 فوای معناسه نقل ایلی سیرک که مکون بایندد بومعنا به کشت در
 فارسیه و سطر کله دن عوف علت که دای و فو لرنده فو شایع
 اکو سیرک سیرک لفظند که کفیف اولمیش ای سیرک فو اولمیشد
دیان **سیرک** قوشی فو دای روائت اولمیشدر **رخا**
سیرک فو سانی قره مایلد بکدر **دغ** **چین** **سیرک** سیرک
 بوزونلی سیرک در عید **توت** **سیرک** **دغ** **سیرک** **سیرک** **سیرک** **سیرک**
 فو سیرک در عید **توت** **سیرک** **دغ** **سیرک** **سیرک** **سیرک** **سیرک**
 و فوای که فوید **توت** **سیرک** **دغ** **سیرک** **سیرک** **سیرک** **سیرک**
 دیرلر و بعضی اقلیم لرنده کوزی دیرلر و فوای بولک **سیرک** **سیرک**
 و فوای و غصه فو عصاره و سجان اولی مع الفار معناسه نقل ایلی و
 بیرون **سیرک** فو خولی دار و در لور اولور تازه ایدر عصاره
 طوتارلر و ایله سیرک فو سیرک دیرلر و بعضی سیرک معناسه
 دایکی انوکله یوزی لور که الماء دیرلر و بعضی سیرک دیرلر دایکی تعبیر
 ایدرلر دریدن دای **سیرک** کبابدر سیرک دیرلر و بعضی سیرک
 در صلی اولمیشد فو لرنده لکک ایله حکم یوزی لرنده زمان خوشه ایله اولور

سیرک

فرشک نوله یکم پیشین پیش و یکم پیشین اوزم معنانه
رنا **فیناک** عقد و دوشیدا **رنج** **فرخند** او بخود آفرین
 کابوس معنانه **دهن** **فرهنگ** ادب است لغت عقل و ادب
 و هنر و پیش از حاصل محقق و قایم احتیاجند بویله کتیب و تدبیر
 ایش که فرهنگ الفاظ مرکبه دندرا جل **فرهنگ** در اضافت فرد
 مراد اول معنادر که ترکیده ده اکا فرد بر فرهنگ معنایی آفر
 لغز که ادب معنای کتایت اول نور اوص معنای کتایت
 اول نور ان شاء الله سایه تصیل **هنک** لغزند اول نور فرهنگ
 معنای ترکیبی می نویسد ظاهر در **ست** به جری کاورد فرهنگ
 در هوشی نشان آتش جو شیده را جوش فرهنگ سینه به نسبت
 ایشک دارد رنه که بویله واقع در **بیت** جو آمد تا بقدر آفرین
 تنگ رنزش عقل رفت ارسنه فرهنگ سینه متر قلب اول نور
 در ری الخراب صاحب فرهنگ معنای ادب و عقل و هنر و دین
 و بویله استظهار ایشک در **بیت** جوان کینه را شاید و جگر را
 کین بر تدریس و فرهنگ را و **هنک** مرکب و لوب مدلولده معنای
 هنکدن زالد فر معنای واراید و کن طویا مشر تریب
 اندوب فرهنگ در **رنا** **فناک** قلبان و خازاده و ایل و
 یکنوخی معنانه **اسدی** همانا بچشمیت فزاک آدم و کوهن
 و ایل فناک آدم **ک** **فناک** ایاق بر تنک **لاسن** **فلا سنک**
 صیان فلاخن معنانه و صیان طامی **ن** **فناک** قنداز و شلی
 افاج قوردی

الفاء المکسورة
قرا **فتراک** ایزک او کینه و آرد بیه جامدان و هکنه بعلماق
 اکنون ابتدای قیش که ترکیده ترکود بر دوا معنانه
مرد جلوه در شکار کشتن بار بسته اند بر فتراک **کمال** **منا**
 فتراک تست عوه و لغی که جبریل بروی زند زهر شرف ستا قعام
تس **فک** یکم پیشین اوزم و آلوم معنانه **فرشک** پیشین
 المعه اوزم دانه سی و قورق هضم معنانه **قوزن** **فلوزنک**
 یکم پیشین سینه بعلماق جو نیز و صیاق که کد امج اولان کوزر
 و قورق چمن که بر پاره بیره بخلور **دودکی** آن کرج و شکوش بر آ

فرشک نوله یکم پیشین پیش و یکم پیشین اوزم معنانه

پاک و انوران دستاران زن پست خاک این زن از دکان بوی
 آمد و باد **بن** فلوزنکشن پستاند زهاد **دل** **فناک** طامی
 از وی **بن** **فینک** بعضی ادب است یعنی در نوله بویله اوزی که
 شی و کینه در برود پیشتر شرفی تیری باشد که بیکان او و دشاخ
 باشد و در فارسی پیشتر بیکه کویند پیش بیکر لغزند تقصیر اوزر
 مذکور در اسری لغزند **قو** باید **اسدی** **فینک** از هم جری به شاه
 بزم کبوتر زند کام راه و شرفی لغزند سکون یا بیه در **رنا**
 با شکی بدوزی برور کین و معنی بر آسمان مد و خورشید را
 یکم **فینک** **بن** **فینک** و با کسه گر بیک طامی که اطنافا تده و
 قوزد یکله مود در **الفاء المکسورة**
رشی **فرشک** اوزم دانه سی و شک و شک و فافه سنده
 اول نور **ن** **فناک** معنی او نکلر که جوی معنانه دیش

نوع اوله الکاف المفتوحة
لاسن **فلا سنک** صیان فلاخن معنانه و صیان طامی
لاسن **فلا سنک** صیان فلاخن معنانه و صیان طامی
 قورجی که بویله و خراب ایلر که اولر و صار و اولور
 اوزنجه بویله بویله و اولور هندو شاه بخوابی صیاق اوزی
 نام کتابند بولغی قاف باید نقل ایلدی و اکثر ادب است
 مار غلبه بویله بویله بر فاد که نلفند و او و ماندر اگر
 مذکور فلا بالا بکنند بر و کرد

الفاء المکسورة
چ **چک** اقلید دید کلری ساز غیچک معنانه **شا** **طاهر** مجلس
 دیش کل تا بود بی مطرب کشته بیل قیچی شاخ و کل غیچ **چک**
ق **فناک** معنی قدح معنانه نقل ایش **چ** **چک**
نوع اوله الکاف المفتوحة
اکو **کا بوک** فوالت تاوی و کور کین اچکده بورد لرد استعار
 ط قیله جمیع قوشلر که یوا سنده استعال اولور محبوس معارفینده
 مطلقا مرغ خانه به در برود بی مطرب ایلر و کا بوق در بر و شرفی
 معارف جالید و زبیلی که از میان طام در آورند تا فاخته در اینجا

چک

بچه کنند دیش و بی بیله استهاد اندر **شفتی** افرین و دعا
 و بی خدمت جمله در آب و بیشه و کابوک **آج کاجک** نعتی
 برادرزاده معناسه نقل اینی **آجی کاجیک** باله عقیده سی
ازجن کارچنگ خیال **آش کاشک** نوکیدی دیکدر لیت معناسه
آکال بکسناد دیکلوی قوری انک **لیطع** با موافق هر دو بالا
 در کاک **از موافق** سوزمارا چه باک و با و را و از لغتند از دیک
 اولور مرغ معناسه **شفتی** کوبه بر منده شمن و دوست **سوغت** بر حال
 من دل زن و کاک و کوز بیکنه دیرلر نه کیم فارسیده مردم **لیطع**
 و سان بیله انسان لغتی بوا یکی معناسه **آبوا** مثل جهان
 همیشه بدوشاد چشم روشن باد **کسی** کدیده نشانده کند بادش
 کاک **درج** استاد و کوچک خرد و صغیر معناسه نعتی و یکی معناسه
 ده کلور دیشی **آک کالک** معناسه لایله ترکیده کلک دیکلوی که قانلو
 خانه دیرلر اکثر ارباب لغت بیله نقل اندر حق بود که قانلو
 کوشی و طاد سوزیدر که سفلو دیرلر و کاک معناسه که بشق کبی
 انیجه کیلور و احمق و ابله معناسه **آنی کالک** تعلیمد لک طیناق
 یوناق آلتوی شمرایش معناسه **آوا کاک** کاف عجب اولور
 سی بوش بچوت اولور دیرلر و هر سنده که کنوک و قوغوز و بیکچک
 و تخمحل اولور **عغری** کند تا چیه **عغری** از زیر هفت زن **بیر عزم** فر
 رخ سکارا کاک **عغری** بچوت و چور که قوزه دیرلر دیر تخصیص
 اینی **اورن کاورنگ** ارباب لغت کوزویدون دیشلر **سیت**
 همی غایت رود چچون زنجک **نیامود** با کوزه **کاورنگ** **عغری**
 خلدی چشم اندر ش کایان **شکتی** تبارک بر ش کاورنگ **عغری**
 در دیون او کوزینک آیدر دیشی **اوشن کاورنگ** کاف عجب اولور
 غاوشک معناسه **اوج کادیک** **اوج کاورنگ** تان چنار انک
لیطع هر که یار آمد چوکای بر خاست کاورنگ اریزنند او را
اوج کاورنگ نوله بعضی ارباب لغت خیال نازده و بر
 سبزه و است و شین خیال باد رنگ معناسه دیشی و بعضی شین خیال
 معناسه تخصیص اینی **عغری** خیال خلق کسی دان که بر کند دندان
 رزوق خربزه و نه لایله بکاو یک **کیک** صحاح **عغری** صاحب باد عجب

کاف

عغری

عغری

عغری

نتیج اینی یکی کاف بیله کلک دیکلوی قوش تریب ایدوب
 قیچ دیرلر دیشینه قیچ دیرلر غایت کوزله گیکد برلر و انکه و نادان
 و مادول خشی معناسه **توکبوت** با بیله **کپوت** با عجب کلک
 دیکلوی قوش و اسی قوشی روایتده کپوت ر قوشد که کند و چنند
 خفتی اولور بیری قوشدن باوری حاصل ایدوب و بعضی برکوک ر غلی
 قوشد و دیشلر و کابوک لغتند **مخفند** ر قوشل معناسه **تج کجک** پیل
 باشد اولور قلوی چنکال **شاه کاه** ساختی خانه **مغور** فلک اویز
 بر پیل بحاب از زدی برق کجک **هاتج** داد از بی بیله پیل مستی
 از قوش قزج کجک بدست **واق** قوز لایله دیرلر **کدک** اولور
 عجب و سکون دال و نالی کاف بیله شیوان معناسه **بیت** تاز کپیا
 و کاک نام و شان خواهد بود **سرمادر** قدم کله پزان خواهد بود
 بوبیت دال مغوره اولسند دالت ایدوب و بیله المقاصد صاهی
 کوچک شیردانه دیرلر دیشی **کدک** نعتی بونی معسوب باشد و آن
 آهنی اسد که نقاشان نقاشی بدو پرداخت کنند دیشی **زاکر**
 و باله جوق قوشی و بوند قوشی شمشیری معیار جالید **کراک** بر قیچ
 سیاه و سفید چندانکه خطایی و دم دراز دارد و بسیار بر لبه نشیند
 و دم چنانکه کرمانیان سیالنگ گویند **واصفه** نایاب عایشه جو
 گویند دیشی و بی بیته استا اینی **عغری** و انکه از انتقام دولت او
 نکند باز قصد کراک **اسدی** سرائنده سارو چکا و ک ز سر و جان
 بر چنما کراک و تدر و **دقت** کورتک قوشاق **کرد** **یدد** **یک کاف** عجب
 کوز قباغک دوری **کاک** کاف عجب و فتح را و هم شون را ایدوب
 نهند ستاند و بر بیچی قوشلردن بر عظیم قوشلر اربابان **بیک**
 بیک لری و از و بر بونیوزی بیک به سنده بر بونیوزی و اریچ
 اکا حریچ دیرلر و تریب ایدوب کورتی دیرلر نصیحت نوله **انوری**
 تا باشد چو عتقا خاقه در غلت غراب تا باشد چو شاهین خاصه
 در قدرت کاک و فتح را ایدوب قبال قوشد **داغ** دیرلر **سید الطیور**
 عتقا معناسه **کراف** کاف عجب و سکون را ایدوب **کوک** و ترک و زنه و کراک
 دیکلوی سروف و مشهور ما نور که هندوستان جزیره لوند اولور
 انسانه غایتده عدد در آدمی کورد کده غایت عداوتندن دیوانه اولور

کاف

کافری و سکون نونله هندوستانه - پروردخانه آیدر و کسانه
 بر معظم پتخانه آیدر و بر معتبر شهر و بر عظیم شهر جزه آیدر و در
 شریفه داخلی در لر و بهار دوی و بر مشهور خرابه آیدر و بر کلاسی
 و کوز پشت و چنگل قوزه در لر **بیت** هیوان گنگرا فکن و باد پای
 بکنند برسان آتشی زهای **مفتی** نشسته عاشق و معشوق در
 میان دیباغ - چوبت پوست و بیت اندر نگارخانه و گنگر - چمن زیاده
 شد نگارخانه و گنگر - حدس شاخ در آویخت حکم صدر نکر - اگر
 جلالت از چرخ متکا سارده - زیار قدرت در خط محورا افتد گنگر
نیز کینوک جادیه که قواش و زیان در لر فاضل محقق نوبله محقق
 انشور کنیز که در کبر آیدر - کی کاف کاف تصغیر در معناسی
 قنا جقدر در الزاب صاهی کنیز کی کنیز دن - وفا نانا مشر
تیکک کاف عیلم نورد و نغوث معناسه **بیت** مطرب رای
 کشت مکر جام خواب من - کیکان بر قص و من هم شب چنگ

الكاف المکسورة

لتن شکر صوق بالجن **ککک** سبک و سبک و زنده بختی
 انکی کاف عیلم قلم و شترق معناسه دیشی صفا - عجز - بالک
 الفارسی دیوقید اولمش من قوی معیار فالیده در اصل فی باشد
 و استعاره قلم را گویند دیشی و بویستی انشا آید **بیت**
 تافق باب سیمش در در ایام در خدیوی انکود و نبان باشد
 چون ککک فاضل جمع و فاعل اکھا بقدر - نوبله کعق انشور
 ککک کاف عیلم شول شدر که اندن قلم - ایدر لر اوقده ایدر
 اندن اولان اوقه ککک بد کلری بو بیتدن ظاهر در **بیت**
 ز تیر و زیکان ککک نوشین - بروز ملا گردد از جنک سیر - اول
 قاضی بوئلدن ککک بر لر بو بیلوب قلم اولد فن چاکر خام
 دید کلری بو بیتدن ظاهر در **بیت** نوبسند از ککک چون ظام
 کرد - سوی مادر و شکر ناه **ککک** کاف عیلم طلمی
 قازش اولان دیشی بفسل از دراز و قوی دیشی معنی و محنت
 اولمانه داخلی در لر دیشی **یارن** کیکار کیکار **تیکک** ایام
 کاف عیلم سبک و سبک و دیر و انان المعین معناسه بختی مشور
 بایند

الكاف المضمومة

بایند - کوز مشهور
آکاک جوق قوشی و نونله قوشی صغوه معناسه فتحه داخلی
 دوات اولمشدر **ککک** سکون را و کافین عیلم قورد ذیبه
 معناسه مشهور درک غایت و عیلم بر کونله اولور و بر کوزنی
 آجوق قورنه یکم عید قوری نوباید - دیشی **شعر** و نوبله کوز
 الذیبه ذی غیظ - اکلط طعاما دونه و هو حاش - پیام با جلدی
 و یستی بالآخری قویقطان هاجع **ککک** منم را ایل ککک اولان
 نایق که یلر دما نوری چیتار ما عیلم آداری متغیر اولور و
 قارینک تولوی دو یلور **بیت** همی نشینی و تالی جویا کبان **ککک**
 بر غللی که توداری هیش بر فایه **ککک** کاف عیلم ضبط
 انشور طوزنه فتحه و یستی دید کلری قوشی عیلم - ککک و لر و نکر
 جم اولد و یستی یلر بر لر و معناسه داخلی فتحه دوات اولمشدر و ککک کلر
 ات **کافی** قاضی هنر کند نه ذوق مردم نبرد - ککک اگر سیاه کنشدش و
 ککک **ککک** فاضل محقق دقایق کفایتده اسبک اسماء و الفای جوقدر
 دیوانقاندن بعضی ذکی ایلشدر اولر کینن اولور - ککک ککک آنه
 الملاف اولد و یستی اعلی فصدن اولمایوب القاسدن اولماق منم
 اولور طور نر کند ادمانله **کافی** **شعر** ککک بر نغ قزله
 مایل آق منقر در بانی یوری و دکی نای اولور یلر عیلم و سانی اولور
 عیلمه گماة دیرلر مازایاننده جوق اولور نخر نخر کین
 حضرت رسول الله صا الله من یو نوبسده انشور در ننه کیم سوار
 الکلاة من و عیلمه الا و عیلمه بر سار و عیلمه عیلمه **ککک**
 بانک آوایی قویبر دیرلر ککک عیلمه ایل اولان بکند آوازه
 دیرلر ایکی کاف عیلمه **ککک** **ککک** ککک ککک ککک ککک ککک
 تحیم داخلی دیرلر **ککک** ککک ککک ککک ککک ککک ککک
 معناسه **کافی** در صید کاد باز تو مردم فکک ز جیغ آیدر در قلم
 بر دراز چون ککک **ککک** ککک ککک ککک ککک ککک ککک
 نوبله طاش قاز لر فتحه بو سنا بخیر قاز می معناسه نقل انشور
 ایه قلم در بکک و خدکک و ننگ و زنده کابی کفصر و کشت
 مردم نامی شای در اندام شهر شیم قیغ خور ککک **ککک** ککک

عید سار و ککک ککک ککک
 ککک ککک ککک ککک
 ککک ککک ککک ککک
 ککک ککک ککک ککک

ککک

تیز که سرعت معنای **کشی و کشک** ساقزاق اغا جنگ بکشی که
 عریده هتة اخفرا فار سید و کشک ترکیه جده و منوش دیو **نشی**
و کشک مثله **نوشی و نوشک** مثله و او دن مکه کافله و ناله و داد
 روی لغندر سایه سایی بنا سبب لغظه مذکور در **تی و تشک**
 دکا کشک کله بیری که طرما دن یاشی ترنج ایدر **فشی** شاد بان
 و دد چشم دشتی تو سال و ماه ار کرپتی جو و تشک و او زم
 و او زم سالتی باشد اغا دیو لوما ایل و تشک معنای **هن و تشک**
 خلقه و کند معنای **تی و یک** هلمی و ای سخی یکا و لور دیشی
 و لطیفینک بو بیتی ابراد انشی **بیت** ایادری ریز یو بیان چو یک
 اکو و انکودی ترا وین و ویک و بیل فیه و او ایلد بو مضایه کاور
 کاه اولور ایکشی مع ایدر ویک و ویک و ویک و ویک که بیت ساقه
 واقع اولشدر و سید القاصد و معانی و صافی و معنی طوفی
 کک معنای داغی کور محنت و منجده منجدر معنای دقا و دقا
 علیه دد استقال اولور و بشار بو تقدیر مع اهداد دن اولور مذکور
 اهل لغت و قره حصاری مفتوحه باشد کور شلورد اما غی
 کلیک که اهل معنای در و یک که مرد مک معنای در کور
 قافیه بوده کورشی و بو بیتاری انشی **نشی** کوما دیم روز
 زکزدن نظر کند سوی در شریکته از دیو و یک که هکام
 اجتماع بوقت مقابله از کینه هر یکند از دیدن یک که روی فکر
 اگر شکایتی آرد در دست شاه پاشی زچیز نشود الا که ویک ویک
 و معینند شوبه دیشی که ویک معنی وای باشد و بعضی معنی ویک
 گویند اما ویک را شوی وین معنی طوفی یک میگویند در مقام دعای
 یک و ویک معنی عای بد آمد است مشهورست صیاح و صیاح
 و انکدر حتی سنو که او زک اولسون دیکدر دیدی

الواو المکسورة
ی ویک یکین لک طوم معنای **اسدی** پشمان نکرد کس
 ادکار نیکر نکوترز نیکی چه چیزست ویکه آخری لامه داغی
 لغندر کسه و او ایلد پیل و کشیدن و زنده **نشی و یک** معنی خالص
 معنای نعل انشی **نشی و او ایلد** **نشی و او ایلد**

نشی

با هباک لک دیکلری مشهور بویا و ذیه آدمک اولسون
 و غیره اولسون **نشی** یکسر و نکردم از حریت و رجه بشکا فیم
 بقیع هباک بو مضایه فیه داغی لغندر معنی و سرائی و تاسه داغی
 دیر لردیشی **را هراک** راه میله و ترقو خوف معنای و فور و داغی
 او یوق هواس معنای **رژفو** **هوزفوک** زاء غله قند ز طاشی
 دیکلری دارو که جایز لورده بتر **رژفون** **هوزفوک** مثله
رو هوزک قاضی پیشی **را هراک** زاء غله ایلد و نادان و سوز
 فریغه و سوز اولان کسه **اسدی** هانا پشمت هراک آدم
 و کورچون تو ایلد فهاک آدم و خالص اولما مانی التون و دیر که
 یکا و سی کی قباد که سلاطین و سدن ایکلی طبع که کیا بنادر
 ایکه باد شاه اولان که آیدر مذکور که ولایت بلخ و اولان
 باغینک آیدر و اولرباغ ایدرکی فرسنگه و فرسنگ و درت
 کوشه سکر هر کوشه سندر او هیول التی باغبان او ستادش
 و ارایدی و هر یکا ای التند بچه شاکر دیری و ارایدی و در
 کوشه سندر فضول ربعه مناسب ازاع قصور و اولور و جناه
 آیین قاعات و زهنگاه عیش سایان لروار ایدی هر
 کاه که کند سی بلخه اوله ذکر اولان باغد هر فصل اچون ترش
 اولان سرائی و قصور و زهنگاه کاد لورده او جرای او تورب
 جمیع ارکان دولت و عظمت و ایمان و خواص ملک لری ایلد
 بوسل اول باغدن طاشره جیقا یوب عیش و عشرت ایدر لودی
 تواریخه مذکور و مطور در که اول باغد اچکده نیمه ابرماق
 لرا قوب نیمه متعین سیرکاهاری و ارایدی که قایق لورده بوسل
 و ادر لودی حتی در لور که دنیا ده نقره ها نور و طهور و ارب
 اول باغده موفج اولوب هر هفته دد اوج کون جمیع ارکان
 دولتم بوسل تمام شکار ایدوب جمیع حاد اندوکی شکاری کاه
 ایدر دی تقاضای اصلاطاه و اماردی **هفت** **اورنگ** بر نوع
 کله در لور و لور کله لری اولور و نبات انش و دیکلری که برین
 فریب بیدی بلور ترکیده بدیکر و بیدی و دیشی **نشی** سدر
 ازینی میخ ستام بیتی اش دهد غصلی هم جلای هفت اورنگ

نشی

نشی

في المصاحف سبعة كواكب اربعة منها لغني وثلاث نبات **هفت رنگ**
 مثل **اسدی هزاران** صفت کل دمیبد در **شکر** ز صبر که و دوروی
 وار هفت رنگ و بعضی مطلقا رنگهای کونا کون معنای نقل
 انتشار **هفتورنگ** نبات لغنی **خمری** در کام هفتورنگ شب
 مانند بدان ساد ای غیب چون راغ سیمایی سب در خانه ی
 سیمین گمان فاضل محقق بویله کفایت ابتکار که اورنگ که
 تحت سلطان معنای در کوه ده اطلاق اول نور تشبیه
 استعاره طریقه بدی که هفت اورنگ بر سر که بویته
 واقع در **سب** هفت رنگیت ز هفتورنگ نیست بالآخر
 از سیاهی رنگ هفتورنگ اصلی هفت اورنگ در ترکیب
 اولدقه الف حرف اولش در **لیا هیاک** کئی اقط معنای
 سائر اسمی ظرف لغظند اولش در **ما هاک** هفتورنگ
مهی هم جنک جنکه برابر دیگر ز راه موافق معنای در
مهی هفتورنگ و زنده برابر **مهی** هفتورنگ بر و هفتورنگ
 طریقه بر خولو معنای استعمال اول نور **تین** **هینک**
 او شده شدی و جمله اشته طور معنای **تا** **هنگ** عقل و قصد
 معنای **لطیف** اگر بودی اندر روش هنگا و بودی بر اردا
 هنگا و وقوت و ادب معنای **سب** کند که بر روش
 آهنگ شیر و لیکن بیدارد او هنگا شیر **لطیف** تعظیم
 پدر که از فرکت **که** هنگا خلاف ترک هنگا است و موج دریا
 و مغاره معنای **نظم** بنزدیک بر دم یکی غار بود ترکود و
 غار از جهات نا بسود زهر شهد و راو نیز دیگر آب که
 خوانی می هنگا از سیاب و حلقه و لاف **ص** فاضل محقق دقا
 اکفایت ده بویله کفایت ابتکار که هنگا اول قدر نه که بویته
 واقع در **سب** زمین لنگر از یکدیگر یکسانند بر و زیند
 از هنگا شکر هنگا ایل ادب معنای سنده کثایت اول نور
 نه که بویته در ظاهر در **سب** تعظیم پدر کن از فرکت است
 که آ هنگا خلاف ترک هنگا است هنگا ایل او معنای سنده
 کثایت اول نور نه که بویته در ظاهر در **سب** اگر نخواهد تدبیر

او نخواست **ارنی** سپس نکند باده هیچ از راه **هنگ** بویته
 بر تو کیده و دارد در بدن او صدن آواز لغنی کثایت ایدر
 معنای زورده ده هنگا استعال اول نور مجازا نه که بویته و
 در **سب** کند که بر روش آهنگ شیر و لیکن بیدارد او هنگا شیر
 زور که از لغنی معنای لازمیدر اول علا خایله بر سیکاسی خورده
 استعمال اول لغنی جایز در **علا** یارب صابای بویته لغنی
 حقیقت صابا شد هنگا قوت معنای ده کلور بیت مذکور
 ایل استناد ایتندر **وتنا** **هوناک** آرزو یی **ولنا** **هوناک**
 قورق **یا هیاک** جاد روح معنای **یت** **هیگل** بویته و
 صبر قالی و بر مشهور بنامه آیدر **یت** **هیگل** **هنگ**
 دیوار بنامند ارایه قود قوری او اقطا شد
الهء الکسورة
هنگ روز آهستگی و هوش
الهء المصنومة
یا هیاک دینه رفیع معنای آدمک و لیسون و غیره اول نور
سب یکی کرزد ترک را بر هیاک زاسب اندر آمد هانم خاک
 فخر دایم بر ویدر **هوک** قایم دید کلری **لی** **زا** **هنگ**
 ایل و نادان و یارده آلتان کسند فخر دایم بر ویدر
وثن **هوشنگ** سلاطین فرسک اولی طبعه سی که پیش
 دادیدر در اول طبعه یک ایکی پادشاهی اولانک آیدر خود
 مد عادل و عالم پادشاهی و جاویدان خود اولو کثایه عمل
 مکنده اول نصیف فدیکم قانون خلیفه و زری حسن بنام
 بعضی اندن بولوب عرب دینه ترجم ایدر وین علی سکون
 آداب لغوب و اولو کثایه انوک مطالع می معشوق
 کمال و فضل شاهد شد در و عجم آتی بیغابر در دینار
 و عدل و دایه ریاده کند که اکا پیش داد دیوب اول طبعه
 پیشدادی بر دیو آد و بر دیو اول دوری طاشدن اول دوری
 و اول اناجدن نخته کسوف اولره قایم اول دوری و انز
 معدنری اول چقاری و بارس و کله میدی اول تعلیم ایلری

مذله داخی مرویدر **ک اشکل** بوقاعو **ندو اندول** اولدو
 قوه لرو لایقند. بر کلی سوزگی غام بر کیدر باد شاهری اول
 کلیمک اوستنه او نور در دست یکنیز قوتلور قاراق لوبه اولو
 کو تر لور غایتده تعظم لور **اسدی** شستن که نازدارندو کام
 دران بوش اندول خوانند نام. اولدیارد آت و لیا ساد لار
 لیا صوری یکی فوتد در بر سیبی ارقه سنه لور و بیرینی بیلده باغ لور
اسدی زو میز بود خانه و دنگیان. یکی کوردوش و یکی بر میان
 نوازند اسه اندران بوم هیچ. نه کن دارد اندر سوازی بیج
نک انکال صغیف اکال اولان کسه که دام خسته کیدر
 صاعقه ز ایزده دیور **نکشا** انکشا نله و ایزد افلاک
نور اول اوم تار کندن و آیو ک آیدر کتی ایزد اوی بیج کوف
 میوان بر جند وارور کیم و کونوز بر ابر اولور کون فصلی کیر
الالف المکسونه
ج **اجیل** ارک دو. قوشی **سیت** پایداری کی بجایت بیلوار
 در نه بکونی زنج **اجیل** وار دو. قوسه عرب سلیم و غام در
 کس نولم غایتده و همناکر و بیابانده باشنی ارقه سنه کو قورب
 بیلده قار شکر کس. بروب سکودر بیل حکم اولد قجه داغی زیاده
 سکودر شویله که هوا ده قوشی اوچر کی بویه قوشی و قوشدن
 منوی هون اولور سه مار و مور و حوت و طووردن بیر سینی بیورلر
 جیمینی بیورلر آفی بیما که باعث جمل یاد ایلکوردن اکامی اکب
 الحی در لولیم اغناد ایدر که اول جیلور که آیدر بیابانده سکودر
 کتی جیلور اوزر بیه بنوب سکودر صنور لور اکر بیر سینی اولر سک
 ضایع اولان جی نیاده قالور اولورده فی باهلکه ایدر با دیوانه
 ایدر دغم ایدر لور یادیده اولان شتاردن نیری اوشور دسه
 صاحب راکی الظلم در لور دو قوشی اوزر تده اولان بر تنک
 بیر سینی ایزد داندنا سولور در لور که امشی قوشی که شای قیظدر
 صاحب راکی الظلم در لور ایدی **سپتور** اسپتور بزر قطن و
 به پیرانی و سگور بویات **نشی** **اشقیل** ابو جمل قار پوزی
 هفتاد و بصل ناردیور **اظر** ایلر یکی معون در اطرینیل صغیر و

در اطرینیل صغیر و

الاول

وا طریفیل کیدر بر لرنافه مجنون در **کلی** **اکیل** تا ۴ ویدر دقار
 ایشلورده جوقاستمالا دلور و نازلاردن اوزن بد بخیر آیدر
 در دست بیلدر در مصطف و ابر تار بکر بر اوت و بر بهر آیدر
امال بویلد دنگر **رورا** **روال** بختی کورد معنانه نقل ایش
الالف المصنونه
ب **بیل** دگنلور ادر جک قزج ییشی که دو دگر در **سیت**
 بکوهسان غنکه نلک و ایل به اندر باغ ناکس ادر به دکل
 اهلده فحینه ایدی بعد. فله عامه اولور بجه فحینه مشهور
نوع اوله ابیات الفتحه
آب **یابل** ارمن بغداد در بر عظیم شهر آیدر که بهرام کوردن
 مکی هم یاد ایلور بکر عتک ایدی **اچا** **اچال** باویم فحیده در
 کاد که آیدر اهل صنایع صنعتلور ایشلور ملا جله و قورب
 و آتیلور و ساثر اهل صنعتک موضع لری **اد** **آیدر**
 ایاق فایشی **ارسا** **بارسال** باه فحیده بیلور کیمین بیل معنانه
آق **باقل** بر کسه آیدر که غایتده ایل و ایتی ایدی عرب المثل
 اولشور بر کسه بلاهت و طاقت ایل و صف ایتک ان تر باقل
 نایدرد در لور **آ** **بال** آیدر قول باز و معنانه **اسدی**
 کوردن و هفتده دیشور **بیت** سوز دارد ازیال مردی قزون
 سوشی چون سنای تن جواتن ستون و قوشده قنات جناح
 معنانه بعضی قنات جلکی شهر معنانه دیشور قلب اشرف
 اعضا اولانین کل ایزدی بال حد بیلده شرف معنانه استعاره
 اولمندر و بومعنا ایهام مرشح طریقده بومطعمه مذکور در
منشی تاج اسم الله کام دین مارا برست. طاروی بال اریال
 بصر را شیرست. و بوی تو شنی و بر جکر و هوا و مواد عید
 دل قلب معنانه در و قول باشی که اوزور و حال معنانه در
 مابالی قلبک لایفک ذالم. و کاد **تمش** هایدوج شرف شاه شیخ
 ابواسحاق. کوه قی زلدر هوا یا و پروبال. فاضل محتق بویل
 محتق اشکار که مال قنادر و قویرق صوفیه ده بال دیور ذنبال
 اندن مرکبدر دم قویق در اصل بال دم در امانا فتد ترکیبه و تو

چال هم نمیده دوزاق **جاد بابل** هاروت ماروت ایاق
 از نون اصد و می قوی و مطلقا جاد و لر قویسته اطلاق اولیا
دع جادعلی بر ولایت آید و غایتی بی نظیر آلات حرب
 و بی بدولت می اولور **اسدی** بر اخراخت از قلب یال یلی
 برون زد جان جرم جادقلی **ستند جندل**
 خندان رفی **شامی چشم آغیل** کوزا و جیلد باغی شمی
 که کند شهر بار خیم شکار **سوی کردن چشم آغیل**
 اختوان بر زمین آید از سم **هو از بندگی شاه توپ کا**
چکال اوقاشانی **چل** هم نمیده دیکر اورثانی و اخراکچی
 و طامشی صاچ **چم** صاچی کنار معنانه نقل یلدی **چکال**
تکو چلول هم نمیده مایلیج **تکو چلول** مثله **ندا**
جندال بعضی مضمود با بنده کتور مثله **جندال** عاچی
 فیلسوفی که خاص **ستند** اولان مصا جلدی **ند جندل**
 صندال عاچی **تخت** بود مجلس و خوش عبقری جان
 بود **تلمی** او همه عود با جندل **کنا چنکال** جلدی و تان
 سنی انت اصاچ و خوش قایمانی و ارشته **چنکال** اتمک
نگ چنکل هم و کاف نمیده پیرنجی قوشلر که بوری منقار
 معنانه و بعضی قایمانی نمیده و پیرنجی قوشلر معنانه و
 چدرک فاضل تحقیق بوبله تحقیق اینتلر که چنکل هم نمیده
 پیرنجی قوش درنا نمیده چنکال هم نمیده چاربا پیرنجی
 درنا نمیده نه که بو بیلورون ایکسیده ظاهر در **نظم**
 ز قلد او شند باز سفید صفت کلنکر **زامن** او شده شلر
 سیاه بار شقال **نه این** فراز برد بر هوا ایدان چنکل **نه آن**
 دراز کند بر زمین برین چنکال **استعاره** طبعیله آیدیده ده
 اسوال اولیور نند که بو بیتده ظاهر در **بیت** هنرمند
 یوسف بایبی و زاده **چنکال** خویش آن یب زابداد
فردوی بد و گفت یوسف خدا آگست **که چنکال** من زین کنه کن
هم یبیلد **چنکل** ترکیده چنلغی دیکر بیدر چنکلستان اوژ
 ماند که چنلغی نمیده **قده** مصاری هم نمیده چنکل الاهی

چل بر شکار در
 زبانه چنکل از طوطی
 سر نمیده بیدر
 غایب از ساربان
 مو شکار و شکار
 و از دروغ شکار
 کلدر که از شکار
 کربلایر سارا ایلان
 از شکار و از شکار
 بر شکار و از شکار
 زبانه چنکل از طوطی
 سر نمیده بیدر
 غایب از ساربان
 مو شکار و شکار
 و از دروغ شکار
 کلدر که از شکار
 کربلایر سارا ایلان
 از شکار و از شکار
 بر شکار و از شکار

چنکل

سرچشمه

سرچشمه داغی دیرلر دیش **تکو چنکل** هم و کاف
 نمیده الی و ایاغی آری **الحیم المکسورة**
ک چکل کس کاف نمیده دیار ترکسانده بر موضعک آیدر که
 مجبوری عاید یوق و یلی نظر اولور **حافظ** سوخته در جا ه
 صرا زهر آن شمع چکل شاه فرمان غایبست از ظالم کور
 منی جیبیسی بت برستلور و ایلد بر کلیس نوک آیدر که
 غلبه ایلد اکا اسم اولشدر و اول پختانه ده غایتده کوزل
 جادیه لر بتلور خدمت ایدر و بتلور طایمانه و ارن خلک
 هرقنسی برینه میل ایلد عبادتدن عدا ایمکین مع ایتیم
 ایند کلری فعلیکر اچرو خایلی بشلر ایشار ایدر لر سبب ایلد
 بتلور طایمانه غایتده میل حاصل اولور و قایلی طایمانه داغی
 چکل اطلای نهایت بر توده یغای اولد کلری جلدنددر مجبور دای
 عقل و دل عشاء و سارما نمکین دایمانا لال و یغای ایدر لر انور دای
 اطلای اولر **للیق** ییو ایلما قدر که کول نقدینه صا قوب کیش
 خای شکر اولد زلف دلا و بر **چل** هم عی و نسلد لاله اگراده
 تان صاب **چل** هم نمیده چل لفظدن تحفدر وقت اربعین
 معنانه **بجما** **چمال** **قده** مصاری بزمده معنانه نقل ایلد **چ**
چل زق اربعین معنانه فانکر کدی و سکونی جایز در **سیا**
چیبال یاد مکره باد نمیده تهنه باد شاهلر تکر غایتده **عظیم** القانده
عنری یچین و ترک و هند و روم بیشت بر زمین مانده **چیلین** فقور
 و سرخاقان و رخ چیل و لب **قصر** **یچیل** بر طایفه آیدر **کیل**
 لفظک معنیدر **الحیم المضمومة**
ک چکل هم نمیده باغ چنلغی **چل** هم نمیده چول که حیوانه اولر
لب چلیل لادن مکره با ایلد بر منتش نشد در که هوچ اولور
کی چلیل لادن مکره یا ایلد **تکو** و **تکو** **کنا چنکال**
 بوته هدف معنانه بو لغت هم و نون و ح و با ایلد که نانی و نون
 نمیده مرویدر **ندا چندال** فیلسوفی که خاص **ستند** اولان
 مصا جلدی **و آچوال** مودف نه که اچنه اول و یلدای و سار

انوك كى وغيرى نسه قورلر تريب ايدوب جوايق دبرلر
جعي جوايق كلور فتيه جم وكرلا

نوع اوله الحاء المعنوية

حق بود كه لسان فارسيده حاء معنوي يوقلر حرارا ذكر اولمش
اصحاب لغت كتابلرده بعض لغت ايراد ايتكلى **آ حال** شده
كه زمان معنائه كلور **لطيف** بسيار بي معرفت رفت باقيست نه بايند
اين حال غيبت دان مندرش زآيند. و حالت معنائه داغي كلور كه
كشيدن وضعلدن و تغيرات و حضوردن عبارتدر اكثر اشيا به
صفت واقع رولور **بيت** دروغي كه حال دلت خوش كند. به از
داستي كت مشوش كند. و بوقيلند ندر كه مقام تحاشيده توش اولور
لطيف دم ميزند و ميزيداد هائم ثنائى. حال انكه عادت بكي
بارد و ناي. **جكو جكول** بياق يورينى حاج مى ايد و دره
اول كس كه غيرى ايجون جوايد ديش **ذخول** حصص ديدكلى
دارو الهيا قانند. موفور **واض** موصل سقاوشن نوراني
كه كرك ايدوب كيرلر **المضمومة** **وخول**

نوع اوله الحاء المعنوية

آ حال نكر كه آدمينك اعضا سنده. اولور شام معنائه و جفد
رسيد. انا نكر ارفق داشي طايي معنائه دروحيه **بكا خيال**
نشانه دتر هدد معنائه **نمى** زتير حادته اجرام را غرق
اوست. كه چشم است كشانست جو سوي خيال به نعت هم خا
و با ايد و هم جيم و نوندر رويدر **رما فوخل** كو كه قاربه و نوي
ديدكلى قوش مشرفى مغي باشد كبود فلم بيشق در آب
باشد. ينى و بوبيتى ايراد ايتن **بيت** با شقام كند هر زناه
عقاب عقاب بهر ددولت او كوترو خيال **رد فوخل** فني
دالده مود فني سفيند **فودل** كسر الله افر كو كمال اولان كس
بيت شاع هر دو جهان فودليست بيش فقير. اكر فوخله بالله
در دلي نكدر. **شماخي** **خشمائيل** حين غيب و كند ده كوز او صيد
باقي **سوف** كو كند شهر بارضهم شكاد سوي كردون نظر چشم اتميل

افزانا

افزاند بر زمین نند از هم هم از بنده كى شاه توبل **خاطا**
بودند زينت ايجون طوقلده طاقه قلري سنده و بر يبر آد بر عيبه
فارسيده داغي شاليد و بجهد پير يبر آد يدر **نمى** **خيل** زبان
اصحاب بيان ده صالحه دبرلر **وخول** فني و اولم خذ شكادر
داكوي كز معنائه خوك و خوكه داغي لغندر **يا خيال** بر
قاج معنائه كلور اولاشول صورته دبرلر كه عالم جوايد كورينور
و ثنائى شول صورته دبرلر كه مردم ديده ده مشاهده اولور و
ثنائى اوله صورته دبرلر كه بستانلرد و اكين لوده دوزلر تا كيم
و طور اور كوب قايم و با بعا شقم معنائه كلور و با شاول
قوت مدركه با طنه دبرلر كه در صور و اشياي كه حق مشرك
موسا بدن اخذ ايدر لول قوت انلر هسته ايلر صقيقتا هسته
مشرك خزان سنده و بيش سمدى حفريلر كنداشند **خ**
اي برتر خيال و قياس و كمان و دم دبر و كندن حاد معنائه
ايجر خاسبه دكر و اول قوتده. منزه ديك بغي اول قوتده.
محموط اولان معنائه منزه ديكدر ذكر مخر ادا ده اكال قيلند
اولا با اول قوتده ادر اك اولافدن با ملحقا مور تده منزه
ديك اول

الحاء المعنوية

خل نكر كه برون عريده نخط معنائه **لاخلال** ديش
قور غيبي كيني ابوالناس در **ي خيل** صابحي

الحاء المضمومة

با خيال فون و مخر ايجلي **ش خيل** مثل كى ابا بالله.
نمى **وخول** تافيد دنگ **واخوال** قو حصارى معنائه خواصل معنائه
نقل ايدنر معنائه اولان اكي افا حدر كه بيشقيلر اوكله قابي جزيبه
و با شاع قويا لر عريده. منعاله دبرلر **واخواهل** خله و مطلقا
اگر كز معنائه و با شقي قايشي كه قشوقه برلر هانك
سكوني دنيه مي ها يوردر سكون صور تده. و اور سبدر **وخول**
اغاج ققان ديدكلى قوش **الا** جهره كس و سنده. هنكل دبرلر و
ميداني نقلنده و باغ ديدكلى قوش زبرا هول لفظي قتر. و ابوال
ابد تشبهر ايدلر و اور قوشى كه چكر دبرلر و هول قوشى و باغ كه

نمى
نمى

انما جود دوزر و باین بالغی و ایکی که خردسد و دهد و غیره
 اولور و بعضی خیال که دید کلری غلته در بر دیو نقل ایند
نوع اوله الدال المعنویه
ادخا دارخال دیکیلجک فدان زمان معنانه که بدقلری اولمایه
 و قلم دید کلری ایوانما جود الوری برانماج دایخی اشترار بولغند
 آخری دالله و رایله داخا و دایخی لغتدر قده حصانیه راسه دخال
 دایخی و دیکلغتدر دیشی سیرا ساسیمی داخا لغتدر مذکوردر
آدال طیبی من فریه معنانه نقل ایندی سیرا معنانه لغت و قاتال
 قوشی عقاب معنانه که شیدا بطور در و توری دید کلری قوش و
 بویک بانی معنانه دره نقل ایندی **آلفا دارخال** دیکیلجک فدان
 و قلم که برانما جود برانماج اشترار دارخال معنانه **اما دمال**
 و قات و اسباب حانه تناع المیت معنانه **ام داهو دام داهو**
 یکس و سیر و حشیره و زرافنه دیور داهول معنانه کلور **امغو**
دامغول اور دید کلری غلت که آدمک و حیوانک بدنده بور یو
 شیشوب طاهرا و لور سلف معنانه سیرا ساسیمی یا غلغند
 مذکوردر **ااهل داهل** چکل و کاهل و زنده حیادلو صیدکا هلد
 میاد دایند کلری اول علامت که صیدای کوروب قیوب دام دوت
نمی صیدا که حر نام او سارده بود هیچ ترس از داهل **اهو**
داهول سرخ و گیکر و حشیر و زرافه ساد و بید حیال و کما
 قول و داهول دیور نمی نمی و اسدی فو لیم **آد داهل** بویک
 کاربان **خی دخیل** دوست و تخیل معنانه **دفا در قال** دارخال
 لغتدر کمندر دیکل فدان و قلم که اشترار **ردس در کل**
 ابطا ذات الوبه دید کلری دای که آدمک او بیکه ششور فیکد
 اینجده اوی دیور باشند غلت بیز خلط او بیکه دویک و اولور
 ایرین توکور و اسهال و افق اولور در دیشی دایخی دیور **سما**
دستمال مورو ال سیلجک و صر و جینک مقابلی **ع**
دغل فتح غنله اول کیتی به دیور ایچی طاسه او بایونب قلب
 اول **سلطان ولد قدس** بر تو او قلب دغل راز رنج دیور
 چون حور پیش می ستود و بان کیمی کیم بر دقار و قاشاک

نوع اوله الدال المعنویه
 دارخال
 داهل
 دامغول

معنانه نقل ایندی **غو دغول** و مالک فراخلاه پنج معنانه
رودکی ایستاده دیده آنجا در دغول روی زشت و چشمها همچون
 دغول **آل دال** دالالت ایندی غیری بر فارسید دایخی مستعملدر
 منجی و نازاید بوی معنانه ده کلور دیشی بوی معنانه عربیدر کتف
 لام الف ایله ذلک در دوز و دنگر هودت و غار معنانه
 استعمال اولور دیشی **الدال المعنویه**
رخت من درخت من ابوعلی قوزی ایچی **دل کوکل** و نورک
سلان سمل صلیوری که دیشی نام کرده اند **سلان** یاد قد
 تو در بر گرفته است و ایچی اوز دکی یعنی و توری دیشی **نیز دیکل**
 که کاف عجبیل بیلور زلفه ایله و بی بیلام و بی شمر و چیز و خوت
 معنانه **نمی** چار که در فاکتد ش نیست طام و حذر و غل
 و دیکل وسیله الماصد صابی و نیمی و کات دالاله ایله نقل
 ایندی در راه کما یله در **الدال المعنویه**
غو دغول حاراده **رودکی** ایستاده دیده آنجا دوز دغول
 روی زشت و چشمهای همچون دغول **خاراده** و بویک قی و کوکل
 و قیوم دالو معنانه **ما دقال** چیان و قویق و ترک **حیا**
دسبال قویق **م دمل** چیان ساد عربیدر تشدید میله در صی
 دما میل کلور فارسید ایچی بیل معنانه تشدید و تشدید
لطیفی دورکن از دیا و تشدید **م** فارید بود و قوادمل **نا**
دبال قویق سیرا ساسیمی دیشی لغتدر مذکوردر **ب دیکل**
 شله و چیان تشدید میله دتل دید کلری بوندر ترف او نشتر
 اما اصل عرب دنده اصلا مستعمل و کلدرا انا فارسیدر شایع
 بوندر تم اولور که ساد و بید تشدید میله دید کلری اصل و ب
 اولمیر بیکه فایمیدن تعویب اولنشی اول و جمع تکبیرنه دمال
 دید کلری بویک دایلد **الهم** مکر شویله دیشی که اصل عربیدر بویل
 و صی اولوب بعد زبان عجبیل شایع اولور قدن مکر نظیر قی
 ایروب اصل اثبات اشترار و اصل دایخی لغتدر اشترار و جرحه
 دایخی دیشی دیور **آد دال** دیشی جرم دایخی دیور **دودل**
 کس الثانی ایله متود اولان کس به دیور **دودل** قویق و تکر

نوع اوله الدال المعنویه

کاسکال کاف عجب طبعی صا و خیره و شرده استعمال اولور
 دیشی **ادی** چه چایو که دستیت باری کاله که در پرده داند و
 ضیال و بعضی بامز فکر و غنیت معنایه دیشی و مجوزا لکس
مندر **مندر** مندر و بد کلوی خوشتر که اودا کچندر معیشیت
 و بعضی انواع اولا ایله تملون کلوی و چا نور در بدیلر سائو
 تفصیلی مندر لفظند مذکور در **منو** **منول** ارشیه و هر
 آشی منو معنایه عینو آدلی اگر لفظند یا زنده **ند** **ندل**
 باشی کیش معنایه شمع چرخ و سندی هر زنده چون کلدش
 زیارون سنده هیکل و چنگل و زنده در نعتی بعضی معنایه
 سنی کوی معنایه نقل اولی دیشی **نکد** **نکده** غایبده قای
 کو کلوی دم معنایه **و** **جول** دقه طایفی و فیری جانورده
 داغی استعمال اولور عیب و سنی در و خوش بکند سایر آشی
 رول لفظند مذکور در **تجلیل** و کیده سل بد کلوی و سیر

الشیخ المکسورة

بیدا **سیدال** چنار آغای **فاسحال** چنار و جلد سینی
 معنایه **فاسحال** طراقدن قاب و حق و شقیسی و بادام
 و قدح و فستق کیده قای **تمج** **تک** و شمش از غایت
 سخا و کرم چه لعل و کو هر نزدیک اوج سکر و حال بر عزم کوز
 بر آورد جود موزعد و کرد آهین و خا با بودی موز و حال
سل **الطباذات** البریه دیور و موزدر که اخلاط باشند
 اینز او یکنه دو کیور و راحت اینز او کسدر ایریکر نو کور
 و اسهال ایدر زبان فارسیده درد شش دیور ترکیده
 اینجی آوی دیور اصلده و بیدر شلال و خلاصه و منجات
 داغی دیور

الشیخ المصوفه

ت **تسل** اوله بعدای **تسل** لفظند مخفف در **تق**
 مثله **کاسکال** کخته شاک معنایه **تو** **تو** **تو** عزیت
 و مازو که عریبه غفص دیور **تسل** او یکن شش معنایه
تسل **تسل** هوشنه که اریه و بعدای بامی کی اوله **تسل**
 دیور کتب طبعه سبل که ذکر اولور اوج در لور اودیر الملاقا و لور

برسی

برسی سبل هندو که سبل طیب دیور و سبل عصا فر داغی دیور
 شاق بونا نده ناردین دیور برسی داغی سبل دومیدر سبل اعلی
 و ناردین اعلی دیور زبان فارسیده متجوش دیور چوک
 او یکن بر نو عیدر سبل کی بو قدر صفتفته زهو متنده و زک
 سنده سبل هندو به مشام اولدو متنده او توری سبل دیور
 استعمال اولان هان کو کیدر برینه داغی سبل صلی دیور و ناردین
 دیکنه بکر بود اقلوی و یا پراقلوی اندن کچه اولور اما
 او یکن کبی حشین دکنود کلدر کو کی سیاه اولوریشی و چکی
 و ناردین لعلاد غایبده کو کچک راییم سی او اور بو نو که داغی کو
 استعمال اولور بو کاد داغی سبل الملاقا فخلده و راییم ده ش
 بکوی اولدو و حشین متنددر سبل و ناردین لفظی که مطلق ذکر
 اوله سبل هندو مراد اولور و بعضی قانند ناردین لفظی
 که مطلق ذکر اوله سبل دیور مراد اولور و بر نو لا جودی
 چکدر بنار یا مده آچیلور غایبده زبیا راییم سی واردر **فقا**
سوفال **اگنه** و جوالدر یوزد سی و او یکن نری **تمج** **تمج** جوق
 کشت زسم نو خا نای کال بغیرده نکرنت اچم در دهان
 سوال **سوفال** داغی لختدر **هی** **سبل** بر زوشی بیدر آید
 اصل **تمج** **سوفال** چنار سندی کوریلور و بعضی قبایل اکا طیار
 و علم شخصدر **و** **سوفال** **سوفال** خوارزم دلنده باد شاهلر
 و اولور بکشد یا اسنان ایدوب ویرد کلوی اقطاع دیور
بوریا **سوفال** **سوفال** مثله

نوع اوله الشیخ المفتی

شاه **عبا** و آق پلاس و یوک کچم **سوفال** **سوفال** فدا کانا داند و کچه
 درد تبت کلام داغی شوست و شور دیکر شال و عساری
 و قافیه باشد که مع باشد دیشی **آبا** **شاهال** قنادک اوزو
 بو یوک یلگی شاه معنایه **آهو** **شاهول** بنالورک یا بو ناردین
 بعضی شاکه ترازوسی دیور دیشی **شاهال** **شاهال** جلاله دیور
 موز جانور **تمج** **تمج** همیشه تاکه نکرده هالی باز ندر و مدام ناشود
 حشین شیر شال و آب این آوی دیور کیتی او یکن در **شاه** **شاه**

شش غار بارانیه بکری و شش
 یا غار بونیه بکری و شش
 سبل اوله طبعه دیور
 و اوله طبعه دیور
 کورده بکشد یا اسنان
 ایدوب ویرد کلوی
 اقطاع دیور

و اور یو ساج سا بر تفصیلی و خا ر لفظند مسطور در **رغو**
فرغول بالضم اشتی تا خبر ایک **اسدی** بهر کار بیدار و بشکول
 باش • بشید شی خواب و فرغول باش • **منجی** اکوت دولت
 شمی باید • مکن اندر دعای ش فرغول • **نوفندل** مندل دید
 کلری که قابونک اردن نور لر بغلا عیون و کاز لر توقای نعتی
 و فند معناسه ده کلور دیشی که سخن بهوده و کذب و در کبر
 جوق معناسه در **آفیان** اوله یکدر آغاز و فند معناسه
 بجم معتبر **بیت** بهاین داستان کنی بکفت از فیان • ابر
 سیمد و سی و سه بود سال • بعضی کسور با بند • داعی
 ایراد ایشلر **تایش فایش** شکیم **بیر فیل** منله

الفاء المکسورة
تافال فیلیدن لفظندن صیغه ۱۰ مرد در اوزل و گل
 معناسه و طفت پریشان ایت معناسه ده کلور **منجی**
 زرد کل بود اندر دانه تیکر ناید • کسی جویندی او در
 جهان چسود فمال • نعتی و قوه حصار دی فاد معنومه با بند •
 داعی ایراد ایشلر معناسه اوله هر هوندر

الفاء المصومة
ح **فجر** نعتی استیک و جواز دیک و طبع کعب معناسه نقل
 ایشی عربیده و تیکه در لر **لق** **فندل** یزد دیکلری ایشی
 دارو عربیدر فار سید • داعی شایع در **وقی** فیکر دیکلر
 عربیده بقلیم در لر

نوع اوله القاف المختوم
ابوقبول منوندم که او او کند اولور و فندره و طره و او
 اوز رنده براغا جدر که ترکیب • اکری طوما در لر سا برابایی
 و تفصیلی قابولا لفظند • محو را دلشدر **دی** **قرنل** نومت
 صما و هم صاحب قیلدن ایپ دیشی **فشی** **فشیل** نعتی کنکیر
 دیکیم معناسه نقل ایشی **فی** **قنیل** انجیلر ایشی روز ریه قو
 دقلری نسه و بر قرا او ندر که بعضی دفعه صحنه ایچون پریشنه
 ایچر و بر وضع آذیدر و طی **قوطل** نعتی ایکی مثال نعتی

بایله

با بند ایراد ایشی **لق** **فندل** انار اغاچی که صوسز برده
 بند و هوای نسه در بر لر و بر یخ الکلام کسه یه در لر و او یک
 قوشی و بعضی کاکوز بر قوشدر دیشی

القاف المکسورة
نذی **قندل** عوام غلط ایدوب فتح قافله قندل دیشی

القاف المصومة
ف **قفل** کلید **وطی** **قوطل** نعتی ایکی مثال فتح ایله داعی
 مرد در ایت فتم در **وقول** کاعنه معناسه الم کوکری دیکلر
 بوجکه که زولور قودوز طلائیه بیدور لر اوکلدری بجم
 دروج در لر جمع ایدوب در ایدج دیور نعتی آغ نوردی و قوز
 نوردی زکوة دیکلری قوز کجمن که کیمایی بیر تلف ایدر دیشی

نوع اوله الکاف المختومة
آجا کاجال هم غنیم قماش و او اچید مطولان قاف قجاج و
 اوزنی دو شکر متاع البیت معناسه **منجی** زرتکناز حواد
 درین فتن مارا نه جان بماند نه مان و نه رخت و نه کاجال
آخو کاخول الا معوقی که هر که ایله حرب ایدوب هلاک ایلر
 جویان لغتدر **آجا کار جال** نعتی قوشی او جاس و نام
 نه صدر دیشی و بهر غنیم **آرا فزو** **کارا فزول** کاف غنیم بیلیمی
 بر تیف معناسه **آرا وزو** **کارا وزول** زاء غنیم ترا و غلاقی
آک کاکل زلف مسلسل و رایجی اوت آذیدر بجم ظلام در لر
 نعتی و ترکی که اوز رنده انایب سر لر دیشی **آ کال** کاف
 غنیم خام ایشی **خواجوا** اندر وقت هوانس که یا موخت هان
 آرزو مندیکی نان جوی و کال است • و شکر صیغوب قاف
 هر بیت معناسه اسم مصدر در و وصف ترکیبی و صیغه ۱۰ در
منجی بغیر کیم عدم خود کز کاهشی نیست • اگر زبانی نعتی
 بود غنیمت کال • نعتی و کیز لو کیم معناسه کلور دیشی **اون**
کا نون اول شهر رومدن اول قشاید که کسه انوک اون
 ادجی کون جدی برهنه اشتا ایدر کون اوز انعم باشلر ایشی
 کیرر قش معنسر اولی اول کوندن ما بلور **اهک** **کاه کل** فو

کاجال سوجال

کشید طبع جام هوات مالا مال **اهو ماهول** دوزاق
اهو لو ماهول کاف مجله سازان بالیغی **مجله** قطیفه
اسدی چه مجله چه شاره چه خرقه و چه بر چه دینار و
 دیاهم متکرر و غیره و بیده فارسیده و د شایع در
مزال یعنی سوزد و الما الما و ابله و نادان معناسنه
 نقل ایشان آفرکاف و زاییده مزاکه معناسنه **تفویذ**
 او زایش و قورحق ساج و نازک کجک و بازگشت نوا
محول اگله در یک و تاجر کن معناسنه **نهی** بسوی که
 شمشه بوی سرعیت مان و پیش مول **نمیل**
 جری پیلور معناسنه **ندمندل** اولدایره در که عنان
 هونرا بجه کیروب دعوت جت ایدر لر **شاد طاهر**
 بیلر لغه سرا پیر عنان خوان شد کلری دایره و هون
 کلستان مندل **ندی** **مندل** سینه کیر و عود تلر
 باشلرینه اورند کلری **ندر** **منکل** کاف مجله حرامی راهون
 معناسنه **هوماول** دوزاق ماهول معناسنه
الهم المضمونه
تأمل اردورات بادشاهان عبیدر **تفا** **مقال** بیرونی
 درهم که یکوم درت قراط اولور درهم اون التي قراط در هر
 قراط درت شعیر در بر مقال طهات التي شعیر اولور **ک**
کل که کافله ایل و زنه شکر کافله معناسنه **سج** در
 بحاری که حلق او کشته آب خوا کوار جان ستان چو کل
 سایر استیاسی کا طبع لغظندد **سج** در **میل**
 کوز شرمه چکد کلری سنه و جاحلک و اهلک مقدارن بلک
 اکنون استعمال اند کلری در دین و غیرین اولان آله
 و بونلر بکوزنه دارم و ثلث فرسخ در که قانون ادیده در
 زمین مقدار سه هزار کواست دیشی ترجمان صحاء و کفر
 المضمونه مقدار یک میده دیشی و بعضی درت بر خط و تلر
 و بعضی پیرلورده نشان ایجو دیکد کلری بو کک علامت
الهم المضمونه

مجله
مجله

دغو **محول** معی بهله و محول معناسنه **مجل** یعنی فیه غنیمه بر طایفه
 در دینلور بو نقل ایشان جامع الهم صامی ابو حیل قریزی انجا
 در لودیشی سکون غنیمه **محول** ماوراء النهر ثناری و
 مغال معناسنه و اوده طایفه و آنتی برست **ق** **مجل** ابو حیل قار
 یوزی و جویید پیرای و مع معناسنه ده کلور و پیر در لوطا در
قی **مجل** بر طایفه که انعام ات ایل و کوفته و تومبار و قورق
 ایل و بغدای و برج و نخود و باقالا ایل و خضرا دین چکند لر
 بیاز و سلیم دکنده و کز و کلم ایل و بیشتر لر مقبلیا دایه در لر
م **مجل** ثواب معناسنه **لک** **مجل** ایه کوچی دیکلری اوت
 سایر اسامی و رتبه لغظندد **مجل** در **وسیتا** **موسیتا**
 او یکر قوتی فاحشه معناسنه **و** **مجل** افغانی **وزما** **موزمل**
 دگر اولان کنه **بطع** بدین خط زیبا بدین قدر و طول
 عجب نبود اربا شدی زهره مول **دیکر** هجوزان زشت خوش
 نسی بچا دری کشته کافان خود مول و شو بشو و شو
 لغظندد اکلنک و نلر لک و یکم قالی و طیفلیک معناسنه
 ام بصیر و صیغره و دو وصف ترکیبی در **ول** **مجل** **مجل**
 منه و گوینک وایشه کو بدینک معناسنه
نوع اوله النون المفتوحة
ارجی **ناجیل** هندی قوزی **اک** **ناطل** اوزا ندر در بری درم
 آخیریه در لر بعضی ایکی ایشار مقدار در دیکر ایکی ایشار
 در هر در لر لفظ ایشار و بیدر و بعضی قائلند ایکی اوقیه در
آمال قلم اچکده کی ایچی تیلاره دیر لر **بیت** جان زار زوی
 بدین آن سر دلا دروی از ناله هجوزان شد از مویم هجوزان
 شمشیری ناله بار یکبار شد و گویند آنچه در میان قلم باشد
 دیشی و بوییتی انشا ابیث **بیت** دو امدار که با اینچنین هوا
 نظم شود وجود من الرجسین مثال جوانه و بعضی ارباب
 لغت ایچی طو لور نوع صاری قاشدر دیشی و امد زبالیدن
ب **مجل** ایل اکر بابت سیرا رین **چی** **مجل** ابروی دیکلری
 ادم **مجل** چکد که ایکی بر ماعله هم طو تار لر هور لایق در

لاذ مجله
مجله

ستی و سبیل کوند رسته کسب معنایه **یکرونی و یکرویل** و
 سکا دیکدر **بیت** ایادری ریژوبان چوپیک اکو و انکودی
 ترا ویکرویل و طویلیک معنایه ده کلور بو تندر مه اخداد
 اولور یا کلوزویل دای لغندر **یش ویش** قورز آشی دیو
 کلری علت شری معنایه **تی ویل** کله یقین و عذر دیر وای
 سکا دیکدر **برشکور** بداندیش دیشی پر از ویل جوی که
 نا چون رباید از وجعت اوی و منته بر وادیکر آیدر
 و هلاک و رسوایی و مطلقا جرم معنایه ده نقل اولمیش اصلا
 عیدر فارسیده ده شایعور

الوا و المکسورة

یکرو ویکرویل ظن و فوز معنایه یا کلز ویل دای لغندر
ی ویل منده شمع اوچو نور شد و فهم چون دزد دزد
 برهکی بیام ویل **المضمی** دل قه مصاری
 کل معنایه نقل اییش برهلو دیر

نوع اوله الهاء المضمومة

آهال آرام و قرار **فردی** همان کیو بیدار دل هفت سال
 بتوران زمین بر دینی خورده **دل و زین** سوچو آتش
 هی راند زال نه خورده و نه خواب و نه آرام و نه **آما**
هامال بگذشت همتا و مانند معنایه **فردی** این آتش دای
 باد سوم آب و زین خاک هر چار موافق نه بیکجا و نه مایه
 و برکنه ایله دوستی ایلی کسه **هال** مثل مالمون خنجر
اسدی ز شالان کسی بد کمال نبود بکچ و لشکر عالم نبود
دیکر دام نادانی آدم نشدی دانه اگر داشتی در جرم جنت
 ازین کونه هال **سایر** اسامی آسا لفظه مطور در کاه
 عجم صامی نجه ها ایله باشد **کسوف** هم ها ایله بگذشت و همتا
 معنایه نقل اییش **هال** بایر داش بریده طوخی
 اول **لآه هلال** عریه و غیره مستعمل لفظ در معنای
 مشهوری زهر قاتل دیکدر **ماظ** در دندان بالاز و هلال
 دارند قصد این قوم خطر باشد مان تا کچی عریه هلالک

کبیر

عیدر که زهر قاتل و جانیه ساده به تنک و موی تنک و آوزده
 عودت قایل معنایه بو معنایه غیری دلری باراج لفظه بارشده
وهول قورقو اصلده عیدر فارسیده دای شایعور **ولو**
هولول قد مصاری حده تنک باشد دیشی **یکشیکل** هیکل
 قالی هیأت معنایه **شمخ** مر جیا آن براف برن شیر به جو
 کوهست آهین هیکل و در جایل معنایه که اولمیش بختلر که
 بازو نه و بوغازه بخلور و بتخان معنایه **شمخ** از رکابش
 جدا کرد و فیه هو آن بت پرست از هیکل و سبلة القاصد
 صامی و بغی و قد معنایه ده کلور دیشی هیأت معنایه
 عیدر مایع الرین صاف و ضرورت و شکر و کل و بهار خانه
 معنایه نقل اییش

الهاء الکسورة

هلال یکنای اوج کیمیک دک هلاله بر لر عیدر **بیت**
 هندوی اوست هر سه ماه از آن جهان میکوبدش مبارک و
 بخواندش هلال و نام بنده عفت و رسالت پناه در عید
 الصلوة و السلام و بر قیبه آیدر **هل** قوی و بر دیکدر **هلال**
 لفظه مخفف در **هلال** دوز قایتیق

الهاء المضمومة

ت هیل مکه اهلیت قبل الاسلام طاهر قلبی بشارت دیر
ما هال برکنه ایله دوستی ایلی کسه و همش معنایه
 و ترکیک اینار معنایه اکثریا نظیر معنایه استعمال اولور

نوع اوله الیاء المضمومة

آمال ارباب لغت بیون کردن معنایه و بار و بعضی
 ال دیشی و بعضی ال دیشی و یای و یای و یای و یای
 نقل اییش فاضل محقق دقایق کفایه ده نویل محقق و نذیق
 امتلر که چار پاده ییش و یال قورده پروبال کبیر نه که بوی
 ظاهر در **بیت** زباد کم هبوط در زین و هوا بکنک اییش
 دیار و کلک با پروبال یالی اول قیللر دیر لکه آهنگر استند
 بتاری ای دید کلری بالید بده کللر او قریر آغز دیشی یا اداست
 شندر یا لکه چار پایه اختصاص بو قدر آیدر ده استعمال اولور

ننه که بویستد ظاهر در **بیت** بتو کند افتاد خیم دوال
 سیدار ایران بذر بد یال - بالیه ده بال بجا را اطلاق و لبور
 ننه که بویستد ظاهر در **بیت** سران خیل پیراهن دریدند در
 و بال ستور را بریدند - آیدده بال استعمال اولوند و غنای بال
 ده استعمال اولوند خوش یال و بالی وارد بر لر اما ظاهر بود که
 یکسیده بتولق الاستعاره استعمال اولوند ننه که بویستد ظاهر
بیت زمانی براندیش شد زان **زر** - و آورد بال و بتست در
 بتو کند استعمالیده استعاره طریقلدر **آه و یا بال** شنی
 معناسدن عبارت دور نوی بویش و طاس طام دیر لر جامع
 الویس صامی و سخی دیش **خجالت** بوزلن بخندان معنا
 بل برادر و شجاع **اسوی** بزرگدشته شد بل برادر
 آمد بزرگدشته در کوزان - و شکریه و بنثار و صالطه طوار
 که قطار لغات در فقه حصار و بوش می معناسده کلور
 دیش **بل** بر پیرک آیدر

المیم
 نوع اوله **الالف الممدوده**
 با **آام** بوزج دین معناسده آوام دای دیر بریش **آیشم**
 یعنی گوئی معناسده نقل اییش که طام ابریشم قوزا قلدرد
 طام ابریشم اندون اولور ابریشم قوزد بیکر کفیلدر **بله**
جشی آبله چشم کوز قوزور غنیده چقان جیان که ایت
 دیرمکی دیر بریش **آیشم** گوئی کل **آیشم** معناسده **تشی**
 آتشیم طوار ایایی طاشد طر قندقله اندون چیقن آود
تسو آتی سومر منله در **آدم** و بال قهر بر آورد که کلینی
 ایکی بار اولور راء عجیله دای روی خندر **غشی** زین اسب
 کلینی شیدا - ارده و مهر بسته **آدم** است - وزیر زین معناسده
نظام بران کوه کوش رفت چون باد - کردوست و زخم تیش
 بکشد - تخت **آدم** آن کسی که داشت بروقنایهای غن بشا
را آرام آرا میدن لفظندن اسم مصدر در قرار معناسده **فردی**
 درین کین بخویم من آرام و خواب من و کوز و میدان اخا سیاب

وصف

و وصف ترکیبی و صیفیه و امر در فقه حصار و دو لکر معناسده
 کلور دیش **آدم** زاد می بجه سکوت را دهمه ایله شله و
 و آود و ادب و آخلاق **لطیف** هر آن کایان و دیش و شوم دارد
 زیوان و نرنگان **آدم** دارد - **آدم** کایانی فارغ همه از حیوان **آدم**
 بد سیرت و کینه جوی و بی شرم - و میل و محابا و بهانه و ذالی
 عجیله **آدم** معناسده **شا آشام** اشامیدن لفظندن ایچک
 شوب معناسده اسم مصدر در و صیفیه و امر و وصف ترکیبیده ایچم
 معناسده صوده و شربیده و غنیده استعمال اولوند زهر آشام و
 خون آشام دیر بر **نوازی** ده روان بار کئی راسل دان آقام نر
 درد بان ناکه خار خسته خرابی ترست **شوا آشوم** بخت سپر
 که می **کا اکام** ساروغ دینکلری منتر **آچم** ایچم مراد کلور
عقار که چون هوار طبع و راست روم - هر آچم در خیال آید بیکم
وا آدم بوج و ام معناسده اکثر بود که الفسرو ام دیر بر **ک**
آام یعنی بوزج دین معناسده نقل اییش

نوع اوله **الالف المضمونه**
 بریشی **ابیشم** ترکیبیده استعمال اولوند بتوییل یروبه بی
 معناسده ایله ابریشم دیر بر و بر معناسده یعنی و الایه بلوت و یا غور
 بلودینه دای دیر بریش **خشاخشم** دای دیر کام معناسده **شوی**
 مشکدا حق خویشم نکرد - هر کسی کرد و بی اخشم نکرد **انکم**
 قضا ف که چنبره دای دیر بر مثلاً **انکم** و غیره و سایر بونل
 کینک **آدم** معنیان و بیدر فار سیدده چوق استعمال اولوند
 باد یانی ذسبیلیم - ساخته کینخت ریش را **آدم** **زدا**
آدم را عجیله **آله** معناسده که طو شجیل قوشی در **ستی استیم**
 آستین معناسده که بیکر دیکر اولور عید - کم دیر بر **قا اقام**
 بوزج دین معناسده **ام** میزیش متکم و عده در مثلاً کینم **ام** و شید
ام دیر بر **آجام** اشک آخری **شوی** چون فلک جاه اوست
 و آماز - چون قضا **آتم** اوست **آجام** - یعنی و عده و عجم
 معناسده کلور دیش **نوا انام** عضم و نظام و راستای معناسده
 یعنی بیرلر بریم دیکر اولور غم فلان کایا دیا نداشت دیر بر **تمی**

ترتیب و تکرار

ترتیب و تکرار

ترتیب و تکرار

هه اندام خصم خون بگرفت تا چراکارا دست با اندام بقی
 و خج و کبر ددان بقی برنجی جانور که در جود کی معناسه ده
 کلور دیش و مطلقا ج و ذ کی معناسه **کتاب الکلام** وقتها
 معناسه **کتاب اصحابی** کشت چون موی تباری بی این شود لای
 هم بدین ختم کن نظم که الکلام دعاست **نکته دشنا انگشت**
دشنام یعنی شهادت بر ما غنه دیر لور دیش

الالف المکسورة

آدم باغ جنت **سبح** اسیر غم باغ جنت **بیت** بیا ای
 سون بود را فکرا لکون بای بشا دیل و ترکیه یاد و اسیر غم
شی **اشیم** علاقه قین معناسه **شکر** **اشکم** قارن شکم شک
شک **اشم** چاغش و شلوار **شی** **اشیم** مثل اقرار باب
 لغت این معناسه دیشار فاضل مخفی دقایق احکامی ده بول
 کتبیق ایشور که ام اسم اشارت در و تیل چگون اما مخصوصه
 بر قاج ماده به مثلا اساعت امسال اشب از روز دیر
 نه که بوبنده ظاهر در **آ** آن شب قدری که جویند اهل خلوت
 اشب است **بیت** که با ما بیاید فرستادنی که از روز باید
 مادادنی ام ماه ام هفته ام دم دیر لور بلکه این ماه
 این هفته این دم دیر لور واضح لغت که مخفی تخمیدند در
 م جمعه المیع اختصار اقتضای در نه یو قدر بویو کیلر لغت
 عید و اردر **هوا** **اهلام** ولایت برده بر یورد و بر
 بنادر آدم پیغامبر علیه السلام برادران اوله جان بی جان قوی
 بنا ایشور دیر لور عابدیه یوقه و عظیم بنادر **بیتاد ایستاد**
 ابتاده ام لغظند کف در ثابت و بر قارم معناسه **احوی**
 سیدار کف ابتاد بر **ه** در با شمانیت بیکار و کیس
بشی **ایشیم** چاغش و شلوار **اشیم** معناسه و کور شیار نمائند
 داعی دیر لور **ایم** یعنی اسماء اشادند لور بودیکدر این
 معناسه دیش و غیره کم به الغیر در

الالف المضمومة

کتاب الکلام اوستام لغظند کف در معناد معناسه مثل

اشتم

اشتم یعنی کرم و حشر که در زمین است
 و شتم یعنی کرم و حشر که در زمین است
 و شتم یعنی کرم و حشر که در زمین است

اشتم جنگ اینک و تخم و خج و خج **وا** **اوام** بود دیش معنا
 اکثر الف سوزام دیر لور **لا** **الام** خوارزم دیارند بر تو معناد
 ادیدر **کتاب او شام** طبعی معناد معناسه کلور دیش و شش قری معیار
 جالید معناد معناسه نقل ایدوب و بوبیت انشا ایمن دیش
بیت هر کجا بود در دونه زنی از نهیب وی اوستام بود
 و اعتماد معناسه داعی کلور

لواء اوله الباء المعنوية

آدم معروفه بود در که ترکیه داعی ستولدر معنای
 ترکیبی می دوزانند دیگر لور یعنی وین اولاین معناسه
 کلور دیش **بادام** باغ جنت معناسه **آدم** **آدم** **آدم**
 بر غلله میل خست لور دیر لور ترکیبه افرنجی بد کلور غلله
 عید و زبیه و قی دیر لور **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**
 آدلی سرخ باد لغظند مسطور در وقه او دنگنه دیر لور **آدم**
بادام شد باطل و هدیای معناسه و ایتی کنه **آدم** **آدم**
 عبت و عوزه بیهوده و هدیای معناسه سکون دال و قی
 ممد ایله **بادام** باغ جنت داعی ویدر شمس هر که جز
 مرج دات او کویده نور و فعلش تبا و بادرم است و قی
 افاجی **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**
 کف او و زبیه شال **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**
 باد دژم معناسه **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**
 ایدوب پلیم دیر لور **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**
 دردم ایتان قند چون بادرم عیوی آدلی اندام مذکور در
 قوه معنای سینه بند معناسه ده کلور دیش **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**
 بازیج معناسه **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**
 نیتی بیسی معناسه کلور دیش **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**
آدم **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**
 آفر و ایام معناسه نقل ایمنی سا بر سانیسی الله باز شد **آدم**
آدم **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**
 کار دانا نیک کرد با آدم **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم** **آدم**

بادرم
 بادرم
 بادرم

ابام طام اوستی سطح معنای صباغ فخر معنای **عقار**
 حواس شام و بام از کید بهرام بر و از غنچه و غم بام چون شام
 و طوق و اوست فوق معنای دیش و لوند استعمال اول
 مثلا قازد یوز و صا و شین کبی فارسیه سیام بام و سرخ بام
 و کبود بام در بر بعضی قاره باغ و قزل بکولو و کورک دیکدر
 برداشت انوکله و بجهل موصوف اول و غنچه دلالت ایدر شویله
 سایر رنگردن اول رنگه از نور و مائل اول تمام موصوف اول و با به
 و با بجهل ادا تر که رنگرد اول و غنچه لایح اول و اکثر بومفا ده
 فایله استعمال اول نور و غم معنای **عاد فقیه** این مطلب
 از غراف رسیدت یا حجاز کاهنک ز و و غم و با من مبارکت
 که ساز و که بوغون اواز و قبله در بر فاضل محقق دعاتی کفای
 ده بوبه کعبه انتشار که بام صبح و قیدر عدل و جاد آیین
 و هقام سلاشک اول وقت دیوانی زمانی اول و غنی اعتبار اید
 اکا بامداد در بر اصل بیک کرسیده در علمیه به نقل و لیاخ
 قاعده بر ترکیب بوزنیوبیم ساکن اول و شدر بام طام اول و سنده
 در بر نه که بوبیده ظاهر در **بیت** نعل بر بام اواز با بدارا
 فکر بر در کشتی از روز بایان کشت عین از بام افتاد که غل
 ضرب ملیدر طام اول و سندن لگن دو شیمی قاتی چگون بر
 کشیک ضربی شایو و ستری قاش اول و غده بوشی ضرب ایدر
 نه که بوبیده ظاهر در **بیت** همی خوردند جام از بام تا شام
 که ناک طشتشان افتاد از بام اما بام که بر نوع ادات تشبیه
 اصل فام در فاکر یا به بانک فایه تبدیلی لسان فارسیه شایه
 نه که مواضع کثیر و دیانت اول و شدر کلغام در بر ازرق فام
 دیوانه که بوبیده ظاهر در **بیت** ساغری بر کف نه تاز بر
 و کشم این دلیق ازرق فام راه فام رنگه سندن مشابه
 استعمال اول و غنچه طم جسته شده استعمال اول و
 نه که بوبیده و فقره **بیت** نوا ساری که بودش بارند نام
 نوایی ساخت آروز انکیین فام محالوایی صافی فاکر
 رنگه اختصامی وار صا شدر غلط ایتدر **حکیم** ترکله

نعل
 بام
 طام

بر جنس طام که آید در وصفه یعنی بای اوی **شمس** آنکه از نو
 بهار معدن **شمس** هم افاق کشت چون بجم بطلو قش و بیدر دیش
بیت از نو خالی نگار خانه بجم و شرب بیا کشید بر بجم
جیم جیم عجم دوزن نظام معنای **بیت** جوانه نکر کم نعت
 ترا شب و روزه که با تو اعراب سود کشت و کار بجم **دارا**
بدر آرام نوسن حیوانه در بر نعتی بدرام معنای ده کلور دیش
درا بدرام با و عجمه نوسن آت **بدرام** با و عجمه غم و
 آراسته و دکنشاه در بر مجلس اولسون خانه اولسون باغ
 اولسون **شمس** جیم بدرام تاکه شد رانی از کواکب هو خلد
 شد بدرام مطیع معنای کلور **بیت** دشت کشت بدرام
 و پرداشتن که ازان با بزا لدر افراشتن **بر بر بر**
 جیل دیکلوی قوش تهو خور معنای سا بر اسمی آند
 مسطور در **دستی** دست وین ارغوان معنای **رنا**
بر شام نعتی نیز کوزر کوز و نیز قلی و نیز دندان معنای
 نقل ایللی **رگه** رگه شمع معنای امه صدد در **شاه قاهر**
 بیای نقل ضعیف این ره در از ره که دور بای فرد بر کم است
 و ره بسیار **شمس** کخود و رنه مدلا و باشد جیل با جیم ظلم
 را بر کم **رگو** بروم بیز بورت معنای **بیت** بیادی ره
 مصر بر اشتند بروم خود پاک بکراشتند **در بر** نام
رغ بر غم قوط دکنی که اخافیا دیکلوی داروی مروف
 انکه عصاره سیدر نعتی بر غم معنای کلور که خور که دکانی
 برون انوکله فال و در بر دیش **بر بر** با و عجمه تراغ و لجان
 احمد بن اسماعیل بولغت مفتوم و مغرور با بده ابراد ایلدی جیمی
 صم با و عجمه و نعت را و عجمه ضعیف ایلش غری آدری بر و تار بیع
 لفظه مسطور در **بر بر** با و عجمه مجلس شراب و محبت
 و صیافت و جادر **ستر** ستر با و عجمه نعتی نور قرع
 معنای نقل ایلش معنای صاحب قورداشنی غنچه نقل ایلش
 با و عجمه **ستر** ستر و بالغ قورجون رنجی و قورداشنی
 دیکلوی نعت که الهیا نری در بر بولغت با بده نور و فخر و تجید و بر

چشم مستند را که کسی مرغان و خشی را ازین بهتر نمی گوید
در مستقیم حرکت علی رعیان که زهران قدم میزد که به پسند
 نبی بردوش بنام آن کف پارا که بیت الله نهد بر سر **م**
 جامع الوری صاحب دور بود دیشی **بی** فورق و نورق
 فاضل محقق دقایق اکما نوده بویل محقق و تدقیق ایشان که بیم
 مقابل آتید در نته که بویتدن ظاهر در **بیت** هم اندر زمان
 روی او شد سفید بام خداوند بیم و امید توقع خیره
 سان و بده رجا در لر زبان عجله امید ترک دلنده او
 در لر توقع شتره عیب دلنده حرکت عجم دلنده بیم ترک
 دلنده فورق و نورق عجم و بیم و بیم در ترک فورق و نورق
 قوی بوسی بوق در **بی** نا **لحم** او کسر بارماق

الباء الضو

دقد بر قدم نخیل و همک معناسه **بیت** من نه دیدم
 در قدم قدی که تو دیدی ز باسلام رسان **تر** بر نام
 باوخی و فتح را و عجله فراغ و طمان و نور معناسه ده کلور
و بوم بایقوش که ویرانه لوده اولور کونوزن طشی
 چیتان **ش** آجیان کشت عدل او که روز پرده از پیش
 بوم بود ارد **و** آنکه قوشه داعی بوم در لر و قرارگاه و سر
 حد مکت معناسه **تم** هست در هم شیخ ابواسحق
 هر چه آن نام بوم بردارد فاضل محقق دقایق احکام بقده
 بویل محقق ایشان که بوم یورق در بیر یورق دیجاش
 پیورده عجم بر بوم در نته که بویتدن ظاهر در **بیت**
 زمینی که دارد بر بوم نیت **اسی** برویست بتوان
 درست **دیگر** بشادی ره مصر برداشتند بر بوم
 خود پاک بگذاشتند **مور** اولان نوزده بوم اباد در لر
 خراب اولان پورده بوم ویران در لر نته که بویتدن
 ظاهر در **بیت** دران بوم آباد و جای دیان روانه بسی
 کج دارد نهان **مور** غایب ده بادکن خانه را رهاکن نوزن
 بوم ویرانه را نقش پیرینه که ترکیده زمین اطلاق اولینور

اسعار طبعیله عجم بوم در نته که بویتدن ظاهر در
بیت بصد باره هم سنگ دیبای روم **بند** پره نقی و
 بسند بوم **دیگر** همان ذوق معری و ذیبای روم که همچون
 بهاری کبر از نیش بوم **ی** العرایب صاحب بونک معناسی
 بیاننده ایشان که بوم یکی معناسه کلور اولان بایقوش در
 کلری قوشی که ویرانه لوده اولور کججه اوچار ثانیاً منور
 و سرحد معناسه ده کلور بویتدن بر علف داعی اولور که
 بومی الخاط فارسیه ده صا شدر بوم عبارت عیبه در
 بایقوشکام لاسه فارسیه کوچ در محنده ایراد او

نوع اوله اللاء المتوحه

از تادم کجده در درم آوردید که می الوده بریدن بر
 قوتوب کوچار اتر اگر در اوتاق وضعنده اولور و نیک
 کی هر قیتم شکنده اولان معناسه یه در لر اصلا ده طایله
 طادم در و تادم قرا کو او ده داعی در لر **و** نکا بر کام
 طاق او یای و او یای طای **تر** بوم اولو خانونه **نک**
نک یای اوی بیچم معناسه **ج** تخم پنج خایله اولور که
 بر چنانه اغاجک اوچه بر کیدار ایام شادیده نثار اولان
 اقم و شکوی انو که پیرد و شور در لر **نک** بک آنکه شاه
 زرباشد عجم سازد روفط ابر شمع غیری اسامی
 بوم لغنده **مور** در و جاد او کنده نوریلان سایا
 معناسه کلور **تر** نعی بولوت میخ معناسه دیشی
نک کوز غلتدن کوز غلتدر کوز او زربنده پرده کب کلور
 اطلال در لر نیز علاج اولور ایسه کوزی کوراید
اسی زبیر کوز چشم جهان تم گرفت **ز** بیکشته پشت
 زمین گرفت **و** کوزد و نعی و آپشم و نوز معناسه و
 کوزه دوش و کاک و نکه اور نوسی و نکه اور نوسی و
 نکه بوز بیک نته قوه صاری و نعی معناسه کلور دیشی **نک**
چ **نک** چشم درین و نخیل معناسه **اسی** بران تنک
 معناسه جهان تنک شده **نک** که دیگر سوی جنگ شده **و** آنوام

ایک از غلای که بر قنده اولور **قه قهم** فتح هایلله اعلام
 رمالند و هر سینه که عظیم بویوک اولور **شمس** نیست در بزم
 چون شمشه راد نیست در بزم همچو شاد هم **فردوسی**
 یکی غریب کوه سام دیر که تمام بر آفرین شاد و دیر **تمت**
 رستم را لک القایند ندر که غایت عظیم الحشته ایدی **فردوسی**
 نهی می پوشید ببر بیان نشست از بر آفرین های زبان
 تم راغی فرد و سبک بویستند و سبک القایند اولمان
 اکثور **فردوسی** و راهوش در زارستان بود بدست
 بوردستان بود

النساء المکتسورة

تم ساق **برکات** **توتام** او قلاغوک انوکله بوفته بیار لر بر
بوم اوله خاتون و خاتونلر که **برکات** **توتام** نخی بر آید
 بعه را و مورد آید او قلاغوک دیر لر دیش **برکات** **توتام**
توتام او یان دماغی و ذماق او یان **برکات** **توتام** یوزکن طوار
 آت اولسون و غیری حیوان اولسون **یتم** بر آستان
 و باران دیکدر اما شش غری معیار جالیده کاربان سرای
 معنانه نقل ایدوب بویستی انشا ایلدی **بیت** سدر عذرا
 چنانکه مردم را چه بیابان را میی و چه تیم و اسدی طوی
 و هندو شاه نخوانی داغی بویه نقل ایدیلر غالباً اولور
 بتره بازار و بر آستان اکثر جالیده اولور و غنی اهل
 اطلاق اولیور و هم موارد استعمال لرنده بازار سواق معنانه
 سدر **بیت** بد که باید کود تیم کفش دوزانم دویده
 دوسه روزی مرا کفشی زینو باید خرید

النساء المضمومة

نیم ساق **خیم** معروف نشد دیکه هر سینه ترک
 ماده سینه واصله جیرلر صوبای تره بذر و بزر و سایر
 ده و هر سینه ده استعمال اولور **بیت** کریمه سبک
 اگر برداشتی **نیم** کجکه از جهاه برداشتی **نیم** یستی
 و دگر می دمن **و ککد** **فرد** **کندم** **تخل** **بیت**

نوع اوله الجیم المفتوحة

آجر جاجم عجمه بر شد آیدر **ارچش** **جارجم**
 شول سیاد ایت که کوز لویک او مستند کوز کنی شانلری
 واردر **آرد** **جارد** اول در دخی دیکدر **آرد**
 در دخی و چار ام لفظون کجفت در **اسوی** مقید در دو
 بند استوارم **نیم** **آجام** چه خواهد کود جام **آجام**
 جیم عیله ساعی که انوکله شراب اچر و طوقدج و بوش
 قدح داغی دیر اقداد دندر و فرجه که عاقلورده و بجه
 فورلر ترکیده ده شایور و طاری دزد معنانه و عجمه
 بر ولایت آیدر **آهی** خشت اوان ملائت تحت عمان شست
 جام حلقه خانه قصر تو چشم حور عین **آجام** **آجام** عجمه عیله دره
 یعنی طوره و دانه و دوز کم معنانه نقل اولور **آجام** **آجام**
 قات قات دیکدر **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 ستملدر **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 تعریف ایدوب در **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 جیم **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 چشم امید معنانه استعمال اولور **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 و بر من نظر نکرد **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 دارد دل از عنایت تو چشم یک نگاه **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 نگاه ازو **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 ده نقل ایلدی **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 لو که باور مدح او باشد **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
آجام **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 اسوی **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 عاقل قنی **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 دعوی کنی که شای دهرم و لیک نیست **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 و نه کلت و نه **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام** **آجام**
 و بر من ریتلو معنانه و نگاه دار معنانه و حضرت سلیمان علیه
 السلام و بشیر فاضل محقق دقایق کتایب ده بویه تحقیق

آجام

جم اسم چند هر سلطان عالیشان اطلاق اولینور نته که بو
 بینه ظاهر در **وردی** جهاندار والا کر کیستاده همی بود با قوت
 آیین و داده حضرت سلیمان ده علیه السلام اطلاق بو بینه ظاهر
 در **ست** اگر تخت هم رفت بر باد سخت مر باد و آید حال رفت
 بو بیلد لقای اکلور **بیت** زبان مور بر آصف دلان
 گشت و رواست که خواهم خام هم باور کرد و نال خواست
بیت بعد نکست هم اگر آصف او بودی نیو قناری خام بیت
 اهلان اسم طبع اولدوغی اعتبار یلدر در کشیده اطلاق نته که
 بو بیلد در ظاهر در **شعر** کز ادانی از خردان غم ز خرد و خرد
 و قنار دم بچشن زیدون و نوروزم که شادی شود
 از جهان نام غم اولا اعتبار یلدر که نوروز که اولد و اطمینان
 اول سیدن اکانستاد لشدیم هم شد اولی عیال اولر
 حق بسیار و کثیر معانی **هم** **هم** **هم** قات قات دنگ
 اولور جام جام لفظدن گفت در **وزن** **وزن** **وزن**
 شلوروس که ترغیب و بگوام غنای دیرلر **ماده**
چهاردم اوز در دخی بکدر
الحکم المصنوعه
و چومر آتوج
الحکم الکسور
هم هر چه مرا معنای **بیت** که شکر یار و اکتف
 بهریم بفرمود فرما تیرم **هم** **هم** **هم** لفظدن گفتدر
نوع اوله الحاء المفتوحه
آخام چیکر ضد بخت جوق نته ده استعمال اولینور
 آند ویشده و دیانت اولمانی دریده **شعر**
 بخت سودای ملکه خصم لیک شکوایزد که بود یکسره
 قام و آنر طمانه دیرلر و کلمه معنای **نوع** با ثبات دولت
 جهانگیرش اکلدر بر حصار کردون خام **بیت** بهر خانی
 جستن چو بیدم کور کند بکشتی بر خام کور **نوع**
 بشادست **ترخشم** ترهان معنای **ششم** **ششم**
 قاتی

مرد و بچه و ناهار و در بزم
 و غیره معنی است

خام تر از آب و ناهار و در بزم
 و غیره معنی است

قاتی غنای معنای اسم مصدر در چشم و نرم و زنده کس
 خالیه مشهور در رایج واضح فتلدر در **وردی** در کیو حیلان
 شرق روزی چشم که چون چشم بود یخ و ریاضت **شعر**
 اگر دیار اوی و صند و ایوان و کندک بوغازه یکجایی
 فاضل محقق دقایق احقاقیده بوید تدقیق اینکار که هم بود
 بوکم بوکم اولان نسته به بر غم دیرلر زلفا و صافندند غم
 خید نزن اسم در بلی بوکلی غمیده تمامت در لر غمیده اسم غمیده
 غم کشته بوکم اولشد نته که بو بینه ظاهر در **ست**
 از بس غنای و شیون چنکیست هم کشته تم اشک آمد تا دانه
 از هر مزه چون تارها بوکم اکلدر فرق واردر بر طوطی
 ننه هر طرف که میل است اکلدی دیرلر بوکلی دیرلر حلقه
 اولان نسته بوکلی اولد و غنای او توری هم دیرلر غم
 کند حلقه کند دیرلر هم بوراده معنای آفرده استعمال اولن
 دکلدر بنالورده اولان کمرده هم دید کمری بوکلی بکلدن اولدر
 کالوایب صاحب بوکلا منده که بعینه ذکر اولینور هم فتح خالیه
 او معنای کلور اولا اگر **نوع** هم کردون رطاب حشمت
 او یافت چون قامت حسودش هم ثانیاً صفت معنای
 کلر **وردی** هزاران بد و اندران طاق هم هزاران نکار
 اندرون پیش و کم تالان کندک بوغان یکجایی بریدر **نوع**
 بی پیلن خسته در دام او سواران خسته در غم خام
 او برده عطا ایشد اول بوکله فکر معنای اگر دکلدر نته که
 سابقا بیان اولدیم ایکی بوکله و دد سیکریشدن غنای
 ملا کرد در بوکله و کندن او توری هم دیرلر معنای کفر دکلدر
 او غنی بوکله اسدی بینه که هم حلقه معنای ده مستعملدر
 بوکلی اولدوغی اعتبار یلدر اولدوغی معنای فر دکلدر نته که
 سابقا بیان اولدیم
الحاء المکتسونه
نوع خوب عورت و مطلقا کوزه معنای **نوع** تا باشد
 کرم بچولیم تا باشد کرم بچولیم و فرامیدن لفظدن اسم

و محبوبه ايجلان طولو و دوم ايکتي
نوع اوله الراء المفتوحة
 آرام دوتک و بوروب دوتکي مطيع معانه نفي شهراري
 کدالتي کلتي ميکند توش فکر آرام **دوم** قتال ديدکله
 قوش عتاب معانه کستيد انظيورد **دوم** صواش دیکر
دوم عادت و قانون و شمع **دوم** سوري رنه معانه
دوم کد کيا في هي ادم که آن کوه رابا دیکر **دوم**
دوم ابراه آن في ستان و غيش **دوم** شهر خوش ارا ادا
 بيش ورميدن لفظندن صيفه اورد
الراء اليکسورة
نوع دوم صحنه حيف **نوع دوم** طراقدن اولي طام
 اوستي **نوع دوم** جامع الزم صاحب امان اکاکي و قولي
 و قولاني رنجين معانه نکل ايکتي نطق بوشش يعني بوشش
 قون معانه ديتي **دوم** ايرنگ في معانه و در بوتي و
 قواني و عيده آن کيکه در تر کاتي تا يکله آسمان سنجي
 صاب توديد در زمين هيون دم ثعلب اشد رام **دوم**
الراء المضمومة
نوع اوله الراء المفتوحة
نوع دوم طام حير و آيت ديدکلي قوش سوطاب معانه
دوم اعلام رجالدند **دوم** مشهور مکت آديدر
دوم بوزم دیکر اولور
نوع اوله الراء المفتوحة
نوع دوم کينک طمعدني بيره دیرل عيده مولو معانه
 مستطال اني داني دیرل **دوم** ياره و تزه **دوم** نفي
 رکلر طعمه دیند برل نفي قزل اوکک که بونی نفي در زرده
 داني لغتدر **دوم** ناه خيل آورد عورت قابله معانه عیوی
 آدلی باراج لفظند **دوم** ضرر و قله دیرل و توران
 ولا يئلده بر شهر آديدر **دوم** زوريم اکند که ديدکلي
 عیجه قبت دیرل
المضمومة
نوع اوله الراء المفتوحة
نوع دوم بان کلام اوبان دما غنک اوتا سنده اولان در کله

نوع دوم
نوع اوله

نوع دوم

نوع اوله الراء المفتوحة
نوع دوم دماغي غلتي عیبدور
نوع اوله الراء المفتوحة
نوع دوم عفت نوک علی السلام اوغلی آديدر عقل و کياست و
 صلاح و فاست صاحب اولوب اسرار نبوت و فواش و
 محبت في مشاهده اولما يان عفت نوح دم خيل و ويلي عید
 ایدوب بورد و دج مکنون اقامه مخصوص ایدوب اکف
 ایشاو اولما و حکا و سلاطین و سجدات و اولاد دین اولما
 فچون جناب کویا یارها ایدوب قبول عفت اولما
 عفت رسالت شاهک علی الله علیه و سلم اجداد عالی نکل اولور
 والود می غوره بنت بر خیل بی محول بی ادریس علی السلام
 و سائک مذمت عمری بنیور بیل ایدی و قوش قوزج بومعنا یار
 اسامی سوری لفظند **دوم** بطور و رسم و الکر ده بی آدیر
دوم سام که بمرغ بسو کید داشت بود جوان کریم بسو
 داشت **دوم** نعتی و رسام علقه دانی دیرل **نوع دوم**
 کوز سوز **نوع دوم** ارج کار عاقبت معانه و ایا اولور
 صاحب و تند و ایا اولان شیش معانه ددکلور دیش
دوم کوب قباغي **دوم** بر او یولندر که برکته بایش
 کلیم ایل باغیوب بوزر با قوریری کلور آنی او زور خور
 سنی کیم اوردی اکر بیلور اول قنار اول اوران یا تور
دوم اولم صدر که دما غلک پردی شیش ضرر مهور
 سوبار فاضل کتی دقانی احتیاق ده بولم کتی احتیاق رسام
 رکلر بر جوی سدر که لفظ فار سید معانه باشد و بر جوی
 سادر که عادت عیدر معانه فوت در اطباء اصطلاحند
 رسام بر آفت مکه دکه باشد اولور نه که رسام و آفت مکه
 در نرزه اولور اکا ذات اکب دانی دیرل مذکور آفتک صاحب
 دد رسام دیرل اصلد مجاز در علی استعمال حقیقه منقلب
 اولشدر **دوم** یچی دیرکلی آجی پیرا قدر که تزه کبی برلر
نوع دوم عاقبت کار الفد و السزروی لغتدر **نوع دوم**
 چنان راغب شود رجستن کام که ازنا بافتن رنجی رسام

نوع دوم
نوع اوله

ششم ششم کاف مجله اخشام و قی **ششم** قانوا پر یک
 فتح بین مملد ایلد بستم معناسه **جا شام** و بالکله معنی کیا سی
 صوغی دینی جامع الزم و معاج غم صامی قانی صوفی که اغاجار
 قورود و صوفی زحمتی دیشلر **شام** هاد مملد مثله و کیم صوغی
 و کوز صوغی **شام** خا عجله مثله اغاج قورودن صوفی و هر کن
 آلی بافتدن قلم طاشی اولور **شوم** اودام مصدر در حیا
 معناسه و صیغه و وصف ترکیبدر **شوم** معناسه و کوی معناسه
 ده کلور دیش و کوی معناسه نقل اولش **شوم** معناسه
 زلیو معناسه **شوم** التبی **شوم** التبی **شام** معناسه
 زانک او علی آدیور که رستم که کوجکه زانکدر قنانه دلوکی که
 یا اغاج طوقوب دیشلر **شوم** صوغی صوفی که ترکیده دای
 مستلدر عجله لفت و شلم دیور **شوم** جاروف که انجیلر خام
 کوندر دیکوب ایاغنه کیرلر **شوم** صغی مدع کفتم جندی غذا
 دیدم **شوم** کریم نیست باری جفتی شوم فرست **شوم** عجمه طریح دیور
 صغی صغی یو لیلر با یوجی و بعد و نوبت و باقی معناسه نقل ایدوب
 ایلو بیلای اخشا ایلدی **شوم** جا هلال بر استران پردی
 خاضلان پای آبله دیورید **شوم** با سینهان جمله را انی و قرات
 با عزیزان جمله را دوری و شوم **شوم** مثله **شام** معناسه یعنی
 شب هنگام معناسه دینی **شوم** دلو که بعد ایدن آرد
شوم الکسوری
جا شام قانی صوفی که اغاج قورود و در **شوم** دریا هشی برف
 زسد **شام** شاخهای برهنه راز شام **شوم** بعضی آفت سرباک میوه
 را سرد دیشلری بید **جا شام** معناسه و اغاج قوروی نفی و
 کیا صوغی صوغی دینی دیور دیش **جا شام** مثله یعنی کیا سی
 صوغی که **شوم** قارن بطن معناسه **شوم** کاف قاهر
 کیم **شوم** دیور **شوم** اغاج بوسی صغی معناسه **شوم** فتح شد معناسه
 یعنی با یوج و جاروف و بعد و نوبت **شوم** دوش **شوم** کورک
 دیور کوی شری یوفه ایلد قارند و رب بیلر **شوم** شوم
 قرش معناسه **شوم** حلیما بیت بالغی که مرند آق نقطه لری اولور

شوم

شوم

دینی

دینی شوم قری برنوع کوجکه بالقدر ارقه سند آق نقطه
 لری اولور و بعضی دیور که شوم بر ارماق آدیور یو بالغی اکا
 نسبت ایدوب ماهی شوم دیور و یو بیت انشایلیش **شوم**
 چون سند کند در آتی جای **شوم** کورود نام شاه ماهی شوم
 و بالغی یولی و عاضی و شوم معناسه دای کلور دیشلری عید
 فتح با ایلد شوم شوم نکر عیدر خو و عادت معناسه
الشوم المصنوعه
تل شوم تحکم و جنک و نزاع و جزع و فرج معناسه شوم
 لفظدن مختلف در **شوم** فتح شد معناسه حرکات ثلثه ایلد
 منقولدر قه صغی و عاقبت کارها دیش **شوم** معناسه **شوم**
شوم کوزی شاطر و کفاح معناسه **شوم** کوزی کنگر
شوم دیور جوق پیر بیت باران که در لطافت طبعش غلات
 نیست در باغ لاله روید و در شور و غم **شوم** در شوم
 مرکب دیور کوی که نوح انوار عندلدر **شوم** نامبار که معناسه
نوع اوله الطاء المفتوحه
آر هارم اتوا کفر قی کیم دن اولور دیور که صیالده برید
 بریره قونوب کوجارلر غانه خریف ایدوب دریم اود دیور
 اوتاق وضعند اولور و بر سبیل استعاره ورنه که اکا کوز
 تشبیه و الهلاق اولور **شوم** از عالم کویا که عامست **شوم**
 رحمت ایزد شوم **شوم** و هم ازین کویا شوم **شوم** تا غایت این
 دوند طارم **شوم** هانی **شوم** کاه و هم کاه و هم
 رساند و کورودن طاقا طرم
نوع اوله العین المفتوحه
آل عالم ما سوی الله تعالی من الموجودات **شوم** عین
 عین قدرت بی آدم و ارسه اطلاق اولور **شوم** شوم
 هاء و بر شر آدیور **شوم** صبا انکلی **شوم** کوجکه عایش
 ام عایش معناسه **شوم** که من هاشمی ام منی دمان ازو
 برشد **شوم** تا آسمان **شوم** العین المفتوحه
شوم ختم و کینه و هیبت طبعی و اوزیک قابو عندن عیار

معناست ده نقل اولدی
نوع اوله اللام المفتوحه

لاجم عید در ناهار و ناکون و هر آینه را بسته یعنی لایق
ولا القطاع معناست قال الغزاد لاجرم لایق ولا خالقه بفتح الخ
آلام زبور و ایش معناست **معد** و آنکه در بندگی او نون
شده نکشد بارزب و رحمت لام. شش خنی بویه نقل ابی
اما حق بود که لام دیند او زرب صورت لا ایف عقد
ایند کلید و بر لکه ترکیب طبعان و بر لک ها ایل لانه دانی
لغدر **نجم** اوزلور و بالیج که یولورده طوار باخیله و لور
دور اولور و بار بار اولور **نجم** او یاک معناست **کا**
لکام صولاق آلر اولان کسه و او یاک لکام معناست

اللام الکسوفه

نجم لغام لکام لغظدی تحفه اولمشدر **ردی** تو بازی
و کیمو لغام سیاه. بروی سوی مرغ از ان بکاه. به بهانه
بنیادی ریس و لغام. جودام کردد تو بردار کام. **لکام** کاف
عجده او یان تعزیه ایدوب لجام در ل

نوع اوله الیم المفتوحه

آت مائیم نایس یعنی و الحین زمان مصیبت رسیده دیش
امام آت مادر معناست **اکام** ماوراء النهر ده
بر نواحی بدر **ماه سیام** مثله **القی شی** ماهی شیم چوکا
بالق و الیاه بالی معناست **ختو ختوم** ماوراء النهر لغتده
ایوید در لور **رد مردم** آدم اولان و کور یکنی انسان
لغظی کی بر ایلی معناد. شتر کدر. فاعل محن و فاعل الحقایق
ده بریده محقق انشال و مرکب محلی کیشی در رسته که بر
بیشید ظاهر در **بیت** سکر اصحاب کف روزی چند **بی نیک**
کوفت و مردم شد. کیشی زاده به نجم مردم زاده در رسته که
بو بیتد. ظاهر در **بیت** کوزم یا شیه رم ایت سورم در دن
کردم زاده در دوشمن قردن. مره یک معناست گاه اولور
مردم اطلاق اولور نه که بومراعه. واقع اولور **رد مردم** خدنگ

الزویه

از دید مردم جوی کشته **رزو** **نوع اوله الیم المفتوحه** اقلیم و یورت و نا
هیت و سرحد **ادای** کوان تا کوان مشکوفا دروم گرفتند در زرب
پا مرد و **رد مردم** جراحت او زره او در قوری عوام خایه ایدو
مهم دیر **کار مکادم** یعنی بر طاق آیدر قراب طاعی کی صر
رمضان آیتک اول کیم سنده غایبیت انده او دیا ندرخی کوزو
شولکه اطراف نده اولان صبح خانی شاهده ایدر لور دیونقل ایلی
نجم اسبج یاغ که جراحت او زره او زرب **ردی** **نجم** و یک
با داری و نفی

الیم المضمونه

رد مردم هر وقت دایم دیکدر و شراب **نجم** هم بیان سان که
فرخی گفتست. باد از فرخی و عیش مردم **رد مردم** موقوف شده در
کیم ایل باقر لسان عید و عجم و زکده ستمدار حقینده
بخیدر کینتی ابو نوبدر

نوع اوله النون المفتوحه

نازک انوام اندام ظریف دیکدر و نازک فرج و کوجک معناست
اوناژم خدا و قربات اولان معناست **جای** به نیکو بند کیمای تو
نازم بطوف منتت کردن و از **اوجا** **ناخرجام** بر امن
و عیال و عیش ایش و آخری چیز اولیان سنه **اکا ناکام**
ناچار و تیری مراد معناست **انام** آدم اسم معناست **نجم** ابرق دید
کاری اوست **نجم** نثار چیلر که چقال اناج او زرب پیوی یا
غنیوب نثار اولان سنه و هواده ایکن طو نالو اکا در لور
بولفت تا آید و نوله در دیر اصح نوله در سایر اسمی **نجم**
لغظده مذکور در **نجم** یوشاق یعنی معناست **نجم**
طانه که یای فصلاند مولو بر لور و بوک که طاعن دو شرعید
ضایه بر لور طبعی کونون و زانو ک شکیله نهج ایلی اصح
بودر یعنی با لور ایچ دیش زاده و کونون دو بوردی
کلور دیش متی فری کرم قافیه سنده کولوب بویتلری انشا
ایلی **نجم** بر جو بیار دولت شاه جهان پناه. دایم ز سبیل
وز طوبیت آب و کرم. در فتح باب دست عطا بخش او برد
کر کوه و لای بار در ابرو **نجم** **نجم** زاده عجمه مثله

عجمه

نجم

تبادل و توافقی دارد و **آوا** و **آوا** دیوان معنی
 کلور و سید صافی و دیوان مکنه دای دیور دیش **دوی آوری**
 آردج انجایی **و غو آوری** کار ترا بچیدن آخر صو و ترک
آوری اولاشغان و قواشغان غلغ معنانه دیکدر **ویش**
آویش و بالقم کاکه دید کلری اوت که طبله فاشله سقز
 دیکله مورخدر شتر بادای دیور و ایتریش **هر**
آهون فقه هاویم و سکون را ایل که دیش دیکدر **آهان**
 د مورخه یل معنانه طبعی بولم تصحیح ایدوب فقر الی مکه
 ها و رانک فتحه سیده غلط قام قیلندر ادا شایع در دیش و
 اسدینک بویتله استیهاد ایتدور **اسدی** ستیز آوری
 کار آهونست **ستیزه** پیر خاش اشتفتست **عنری** سخن
 کوفض رفها نیست چون بر غیر پیوندم **کنم** از شپهر هرل
 بازو بند آهون **عنری** معیار جانید **فصل** لفظه و سکون
 ها ایل و فتح را ایل ابراد ایدوب و بویستی انا ایتدور
ست آن کار ساز مکه بلمان که دیش **پنهان** شود هیده
 چو باند آهون **نعتی** حق بود که ایکسیده **جایز** در دیش
 بوفتر کینا نقص فصحای قدیای شوانک اشعارند **آهون**
 و آهون دای استعمال ایتدو کلری بولوب مجتهد
 ابراد ایتدور **هر آهون** لفظ معنانه **هر آهون**
 د مورخه یل معنانه **آهون** **سختی** فیلدی **هوا آهون**
 و بالقم مغاره و رخنه و نقب که دیور دیوار له و حصار له
آهون آهون مثله **اسدی** بن باده سوتا سوا آهون زند
 نکون باده بر روی هاموک زند **دوسی** باهون زند
 در زمین باشتاب **سکون** زماهی شوند اندر آب **نی آیین**
 شول نسیم نکا سید که عیب دلده اگافونک دیور لر **رشته** در
 لر ترکی دلده **تورده** دیور **سیت** کوزلردن وفا اوتمه که **رشی**
 بولر بیلر لاول آیین **رشی** **آیین** ایل کاه اولور امل لاندون
 تعمیر ایلر **تورده** و عا دنده معنای لرغم اولدو غلغل او توری
 نته که بویتله ظاهر **سیت** که نازنده بر تیغین بود **پن**
 زند

آهون با بار کاه کیمست که برین مکنند
 در باریک استغفار کند

نورده دیو
 معنانه

آهون
 آهون
 آهون

آهون
 آهون
 آهون

آهون
 آهون
 آهون

زنده کی دونه آیین بود **کاه** اولور آیین ایل سانی بر بود
 جمع ایلر لاشته که بویتلردن ظاهر در **نظم** هر آنکس چنین است
 آیین و سان **مور** بود این جهان آن جهان **کنون** مع اشیا
 لا پیش خوان **بده** آشنایی بآیین و سان **آیین** عیار بند
 غم نوح ایلر ملا اوراق و یساق دیچکه پیور **برک** و آیین
 دیور لاشته که بویتله ظاهر در **سیت** سوار و پیاده بآیین و
 هر ریووشن هده زیر ترک و باد شاهل شهر کید کده شهر
 خلقی بازار له ایتدو کلری دینت آذین معنانه **سیت** از برای مقدم
 خیل خیانت رحمان **اشکر** رنگین بر دیار دیده آیین بسته اند
نوع آواه الالف المقصوره
بیابان ایل با ایل نعتی آبان معنانه نقل ایلش **زرد** اوزار
 طعانه قویان اوتور **برقادر** **ابومادران** نعتی بر نعتی
 ملوادر دیش **برج** **ابرجن** بلاز که قوله کورد کلری بلاز که
 دست ابرجن دیور سوار معنانه ایاغه کورد کلری بای بر
 دیور خلخال معنانه **بناهو** **ابناحون** نعتی حصار و قلعه
 معنانه کلور دیش **بوما** **ابومان** پشیمان **توریا** **آوریان**
 عباد معنانه **خشیجا** **اختیجان** صند معنانه مذ الفه
 اختیجان دای روایت اولدور انده سائر تفصیلی مذکور
خشیجا **اختیجان** مثله **عنری** مادران اختیجان شهرشان
 نکند باز **تا بود** کابا و علی یارد بر ترکشد **اسدی** بلاز
 دانی اختیجانیش **برج** هم از کشت هفت اختور و از برج
ختیجان **اختیجان** مثله **سید نام** **سرو** ازین چار
 و ازان نده ای برادر **بشد** موجود سه زند دیکر **معاد**
 بی نبات آناه جوان **هم** بستند یکسر اختیجان
 بدربار دزدور کان دزدو کوه **کند** درویش مردم را توانکو
خکو **اخکون** دوکله ایلکی **دو** **اریون** صا تو بازار
 انجی سی حقیقتده بیع و شاده سفتد و بریلان انجی دیور
 الف سوزیون دای لغتدر **ریتا** **اریان** و بالقم اخفاط
 بالقی **رج** **ارجی** **ریتا** **اردوان** اشکایله سلاطین

آهون
 آهون
 آهون

آهون
 آهون
 آهون

آهون
 آهون
 آهون

اهرم است همه خلق را اهرمن دشمن است **هوا اهران**
 رخنه آهوان معنانه **اسدی** اگر در بیابان بر یک و سنگ
 نشان سازی از خلق و خرد نکل بودی ز صد میل ره بیشتر
 بدان خلقه را اهران بر آرد **هوا اهران** طاق بلند و باد
 اولورده قوری مکان **منج** رند سکایی برداخت قلعه و بار
 بوق خویش بیاراست طارم و اهران و سایبان که قاپوا کند
 یا بر لرغانه خرافه ادیب میوان در بر و طوط و چار داق و نه مقام
 انصاف اهران که لایحه المصنعة العظيمة و منه اهران کسری و جمع
 اوادی معاج هم صاهیه بکسر المودیه قبح اهرای
الالف الکسوف
زد ازدن اوج اغای و بیتی وطن شجلی قوشی فاعله ازد
 معنانه **سنا اهران** بوزر که کنی **سیندا اهران**
 بوزر که سیندان معنانه غیری اهری اسیند لفظه مذکور
سینو اهران بوزر خطونا و لغه بیتی و سکرلو پیران
 کنی **سینو اهران** شده و اتحاد ساراسایی سپیدی
 لفظه مذکور در **سینو اهران** فقر عورت و بید
 فقیه و عاقر در **سینو اهران** بدان سبب که فحول کرام جنت اند
 شدند مادر کل نیز استرون **سینا اهران** چوی
 دی و رونق زبور در هودنر با ندره زینت اهری **سینا**
اهران اهری دکنی دید کلی **سینو اهران** چکر
 شکوه معنانه و ناز و فزان **سینو اهران** شده و
 قونی قولای تر شد معنانه و کم کبیر اگر که پیور ریاچ
 معنانه و قشوق **یو اهران** بویل معنانه قشوق هبت
 در حق اهل ستر کونی کن که جد و باب تو پیوسته کرده اند
 اهری و شوید که معنانه **سینا** کل بکل و شاخ شاخ از شتاب
 میام اهری که شود نشوآب **سینا** که اهری که اهری زینو
 بر آید سوری **سینا** باشد بیدان قزو آورند و هبت **سینا** معاج هم صاهیه
 و جامع النور صاحب دایم هبت و هدم **سینا** اذله این **سینا**
 خوش و قشوق که باقر فتح بیام است **سینا** و رور کار و شادی و بزم

اینها با کرامات نام که در شهر مبارک
 از ولایت فارس است و اهل الطیف در آن
 اهل و ازین که باشند و معنانه و آیت
 شهر را قدیم میخوانند و حواشی
 و کرمی و شکر در عالم باشد و آیت
 که از ولایت کلمه یا آید و درین
 کلمه که در آن چهل روز مقام کند
 بجای شود که از آنجا اهری
 و در حق اهل ستر کونی کن که
 ولایت خواهر بود و از آنجا
 اسفهان و اصفهان و سیاهان
 و صفهان و صفهان و کرم
 را معنانه نام نهادند

و بود

و بودند با یدر معنانه نقل اینش و معنی و خدا معنایی و ایدر معنایی
 در کلاورد بنی **سینا اهران** و این آیت که او نورانی کوشی این
 فتح آیت در اخی و یدر واقع فکله در **سینا اهران** پشیمان
 معنانه **سینما اهران** زردشت حکما آیدر
سینا پیمبر راهیم که آفرمان **سینا** زردشت استنمان
سینا اهران خیر معنانه **سینا** اهران اهران در هبت معنانه
 فاعله معنی و قاین معنانه سوله بختی استنمان که اهران
 صر جمع غایب در نه که بوبنده ظاهر در **سینا** اهران دار
 دین اهران اهران **سینا** اهران که سر زلف و نشان دارند
 مودعی اهران در شان دانی خیر معنانه **سینا** اهران اهران
 اولد که اهران خیر معنانه **سینا** اهران اهران
 لایق اهران سید و خطا طکه **سینا** اهران اهران
 اهران اهران در محاط اهران اولان خیر معنانه مودی حرف
 تادر که اهران لایق اهران اهران که بوبنده واقع اولد
سینا اهران اهران برای اهران اهران اهران اهران
 اهران اهران که تا آفرینت در اهران اهران اهران
 خطاب در مذکور با خطاب اهران اهران اهران
 جمع اولور نه که بوبنده واقع در **سینا** اهران اهران
 بود در نه **سینا** اهران اهران اهران اهران
 خطاب در معنانه اولور که دیور معنانه اهران اولان
 مودعی اهران در که اهران لایق اولور نه که بوبنده واقع
 اولور **سینا** اهران اهران اهران اهران
 در بود در سخن میکناد **سینا** اهران اهران اهران
 اولجانی جمع اولور نه که بوبنده واقع اولور
سینا اهران اهران که ما شهر بندند **سینا** اهران اهران
 مان تو بکشی **سینا** اهران اهران اهران اهران
 خوانده پادشاه اهران اهران **سینا** اهران اهران
سینا اهران مخالف و یلان سوز که وری نیک و آنکه
 صفی اولور یا اهران اهران اهران اهران

اینها با کرامات نام که در شهر مبارک
 از ولایت فارس است و اهل الطیف در آن
 اهل و ازین که باشند و معنانه و آیت
 شهر را قدیم میخوانند و حواشی
 و کرمی و شکر در عالم باشد و آیت
 که از ولایت کلمه یا آید و درین
 کلمه که در آن چهل روز مقام کند
 بجای شود که از آنجا اهری
 و در حق اهل ستر کونی کن که
 ولایت خواهر بود و از آنجا
 اسفهان و اصفهان و سیاهان
 و صفهان و صفهان و کرم
 را معنانه نام نهادند

اینها با کرامات نام که در شهر مبارک
 از ولایت فارس است و اهل الطیف در آن
 اهل و ازین که باشند و معنانه و آیت
 شهر را قدیم میخوانند و حواشی
 و کرمی و شکر در عالم باشد و آیت
 که از ولایت کلمه یا آید و درین
 کلمه که در آن چهل روز مقام کند
 بجای شود که از آنجا اهری
 و در حق اهل ستر کونی کن که
 ولایت خواهر بود و از آنجا
 اسفهان و اصفهان و سیاهان
 و صفهان و صفهان و کرم
 را معنانه نام نهادند

اکاماد قدر معنای اصلی اعتباریله باریدن مافود راصل
 اما خصوصیه بایغورده نم اولمش درگاه اولور معنای اصلی اعتبار
 اولور نمده باران دینور نته کوبیتده واقع اولوبدر **ست**
 جوارده این ابرصیف کم شود بیابان زبازان پرانم شود **ازا**
باردان بوش نایت و قاب فغان قویا حق نشد و اودده بوش
 بیغافق بیر **ازسجین** بوش تاریخی و پرتشک بارسیج معانه
ازک باکیت بغور صوفی برکین بیریج جیه درلر **سجین**
 کسی چون مرغان بانوج رود بشکن بشکن بشکن دربارکین
 فکن چون بک **بت** شاد بلام که شفا سده **بت** شفا صوفان زهر
 بارکین **بت** نغی و برکین کودان و قوراضو معانه سده کلور دین
ازارکا **ازارکان** اصلده ذایله را ارانده الف دارد رشوای
 فصیح اثر اشعار کما و درده در **عطار** دران ساحل یکی کشتی روا
 بود **از** برده و بر بازارکان بود **ازبا** **بازبان** طغاجی
ازرکا **ازرکان** تاج بازارکان معانه **ازستان** **ازستان**
 21 ص صی باء مجمله تیه ایلدی عشار معانه خراج و عشر الی
ازکو **بازکون** کاخ مجمله ترسته و باشتی شاعه و کبر و نه دیکله
ازبان کیدی دیوت معانه **ازوا** **بازوان** جبه **استا**
باسبان بکی و نوبتی **استا** **باسمان** صالح و صابر کشتی
استا **باسبان** باء مجمله کونشکان اسکی قدم معانه **عوی**
 رسم و آیین خروت باستانی کشته بود **در زمان** تقی محمد الله کد
 باز آن تارده شد **امیر** **امیر** شمع نپسند که من نوشروان خواهر
تر **امیر** کی جوان و نبود از خسروان باستان **زانکه** هست
 اندر دل نوداد و دین هرد و بهم داد و دین بود تنها در دل نوداد
استوا **با** **وان** **باسبان** معانه **اشی** **کوبان** **کون** ترسته
 دیکله باز کون معانه **اشی** **باشین** ختده و اغاج او جلوی کم
 ختده و اغاج در کیلور **اغما** **باسبان** باء یکجسی **باغوان**
 مثله **افری** **افری** ایاق منکله عریده **فغان** و **فغان** و **فغان**
 و بزه درلر **افری** **پافری** بوا یکی لغت **پای** **افری** **افری**
 بفرمادند در **اما** **پاکدامان** **آرد** **آرد** یعنی زاده

این کلمات
 در لغت
 آمده است

برای

برای اولان کنه **پاکدامن** مثله **آکی** **پاکین** **آرون** طاهر
 معانه **آلا** **بالان** باء مجمله ستر **بالان** باء عریله تیرخانه
 و دهلیزه **بالان** اندرون درلر و **خیاط** **بالان** بیرونی درلر
 بویست **آکی** معنای شامدر **تخت** **بالان** نکند **دنان** **پوف** **مانده**
 بگل **و** **داع** کرده بناچار صفت **دبالان** **آل** **بالزن** پرواز
 اید بقی قوش **آل** **بالزن** **آل** **بالزن** **آل** **بالزن** **آل** **بالزن**
 قناتر کیدر **بال** **بالزن** **بال** **بالزن** **بال** **بالزن** **بال** **بالزن**
 باء مجمله بوستانجی و باغی **بال** **بالزن** **بال** **بالزن** **بال** **بالزن**
 جت و بکشد کویازبان **آل** **بالزن** **بال** **بالزن** **بال** **بالزن**
آکی **بالین** یا صدق و باش اوجی **میت** **بالین** **بالین** **بالین**
 در قلع جلاب نوشین باشد **امواد** **امواد** **امواد** **امواد**
 صادق در سنجی **امواد** **امواد** **امواد** **امواد** **امواد** **امواد**
 برای نشستن عالیله آمده **امواد** **امواد** **امواد** **امواد** **امواد** **امواد**
 ادات جودر صیحا هاند کی **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 اوزره اولان چاردان **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 بخش و جزا و غلامه درلر **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 ناهم سده بریر اغاجلر **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 اولور زهر اللبان درلر **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 دانه ای اولور **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 انکه اوج **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 نغی **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 لغتده **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 کله **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 کبی **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 نغی **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 ایاق **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
ام **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
 منکلی **ام** **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**
ام **ام** **ام** **ام** **ام** **ام**

بویا بویا بلیک دریندن بیر خفتان دره دره بن
 زال الخ منک کوننده کیوردی اول کیسی کیچک اعدا کوزنه غا
 یتده نهما بیلور کیوردی و روایت اولور که اول خفتان رسته
 جنتون کلدی العبد علی زوی و چست و چاکر معناسند
 فاضل محقق تحقیق ایشار بیریان بیریان آد بزرگ رسم
 داستان آتی جنگ کوننده کیوردی نه که فرد و سنگ بو
 بمتندن طاهر **ریت** تمین پیوسته بیریان
 شست ابرازدهای زیان تمین ریتک ایشار خند در بزرگ
 بمتندن و هم تیار ایدن اولدرکم اولگیم بیز دریندن اول
 انا اوله کلدی بلکه بلیک دریندن ایدی نه که فرد و سی
 بو بیلور و بفرجه ایشار **نظم** یکی جامه دایم دیرم بلیک
 پیوسته بیز آید بلیک **نظم** همی نام بیریان خواندش
 ز خفتان و جوش زوق داندش • یا کوز بیزه دیر اول
 کینه نه که بوبند و اعدا **ریت** ازیان تیر بر آید بار
 که آید خداوند کو بال و بیر **نظم** یا ویر و اوغلا
خفا **نظم** ازیان ازیان و آلبی **نظم** **نظم**
 جیتک قوز و کدی اولی دیکلری **نظم** **نظم**
نظم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 دایره یدر **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 کالامنهانی • میگفت آفتاب من و رای شاد **نظم** **نظم** **نظم**
 کادو اکون بیدار رسیده • و آید مصاحبت مقتضایم انکه دیکر
 اولور **ریت** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 جناب رفیع توفی نلارم امید **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 بیلور و با مصاحبت مقتضایم بیکله دیکر اولور **نظم** **نظم** **نظم**
 سبی بالک هیچ معناسیل اعتبار اولور **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 قین کونلکی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
نظم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 اکی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 کلدایش بورت • بود هورشد و ماهن بیریان • **نظم**

دریندن
 بویا
 بلیک

بویا **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 همی دولت یاد شد • بود دایم ملازم بر بلندین **نظم** **نظم**
 آورنه قشای دیشی یا کوز **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 اکی با عجبه نیکان برهم که المیا بقله اکتاد بر لر عید • **نظم**
 ترکیده سب اولی دیر بر بیلور **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
نظم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 کت و چالیدن خولی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 ها بر چین • نهاد از خار حقت با بکاره دست دهقان
 و دیوار کناری و قالی که دوشور **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 یعنی بزل برخ و نه معناسند ده کوز دیش **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 معناسند **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
نظم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 کوده • دیکر و برز • عدا را دیر برز و برز **نظم** **نظم**
 سوزید بزرگ شکر بر خور • ز شبنون زهر زنی خاسته
نظم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
نظم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 حینت • **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 دال عجمیل در • ملت ابراهیم عیله السلام بیز اولر اما کدی
نظم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 و زردشت • و اولر آتشگاه در که ظرافت آید **نظم** **نظم**
 نظیر لیلی اذر برزین دیو جوق دکر اولور **نظم** **نظم** **نظم**
 شکستگان باطله **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**
 که اولر آید اوجای اولر و زردشت بخوشید و زردشت
 در و آشکاره معناسند • فاضل محقق دقایقده **نظم** **نظم**
 ایت شکر اذر برزین بخوش طایر دعی اولور و بر اولر
 که مذکور بقیه یه منقبا اولان کسیم بنیت اولور که دانتش
 کده منی اولر ایشار آتی کده منی بیدیم او دیشی کا
 نسبت ایدر برزین مثلاً اذر کشتب بخوش طایر دعی اولور
 اولر آیدر مذکور لقب ایله منقبا اولان کسیم نسبت اولور

بویا
 بلیک

اما مقتضای تدقیق اهل نظر اولدر که مرکب در برخی پهل
در که معنای چشم در عرب خیل و چشم دید و یکی پرد و بچم سید
و پهل در بر لند کیم بو بیتد و واقع در **بیت** یکی هفته بودند
یا سوک و در **س** هفته پهل و سید گرد کرد **بر** جزیه و آن
در که اصل با نور بانو که وارد قلبی لسان فارسید و شایع در
بان حافظ معنای در پهلوانک معنای ترکیبی سی حافظ چشم
در اصل و آن پهلدر علیه به نقل اولدر قدح مضاف الیه
تقدیم اول خوب فاعله ترکیب تغییر اولندر **و** بی
پهلوان داخی وارد که برخی پهلدر در عربی و بی تعویب
ایدوب فهلوق دیشدر بچم او کامشوب اولان در له
پهلوی در **پهلو** بیش شهرت عبارت در نته بچم جن
اصغانی کتاب التنبیه نام رساله سنده تفسیر اینندر بو
عبارت که بعینها نقل اولور **واعلم** ان کلام العرب قدیم کان
بحری علی حمة السنة وهی التملوئیة والذریة والفارسیة
والخوزیة والشیانیة والفارسیة قد تطلی ویرادها ما
ثم الکمل فاما التملوئیة فكان بحری بها کلام التملوئیة فبحاسم
وهی لغة منسوبة الی تملی و هو اسم یقع علی حمة بلدان
اسمیان و اکثری و همدان و نهاوند و آذربایجان و برخی
داخی الفله نوادر لسان فارسید اادات جعفر **بها**
زائد و حسن واقع اولان عبارت در که سوز سولر کن هر کشتی غا
د تبحر تلفظ ایلر **اوری** در نسبت شاهی و تو هم چون شد
شفر **نامست** و کر هیچ نه بهمان و فلان را **بیت** که از مخرج
عشقت سر آن ندارم که کتم فلان کی فلانست **هنا**
بهمان یعنی نزد و آن سوز دین **بهمی** تاریخ فرس
قدیم و تاریخ جلالتون بر او کادیدر تاریخ جلالتون متعین
او تر فیش آیدر تاریخ فرس و کبسه اعتبار اولاد و فلان
او توری ایلر و کی و در ایلر و فرس ایلر و کبسه ایلر و کی و فلان
که آیلر کون آدی موافق کلمه اولابی تمام بیام ایلر و
اولوخته بهنجده در لور و ایکی در لور و بیک در لور ایلر و ایلر و

موقوف در بر در لوسی آق اولور بهمن سید در لور و در لور
اول اولور بهمن سرخ در لور و اعلام در جالد در جلدن بری
فرس و ایکی طبعه شدن بهمن بن اسفند یار بن کشتا سب
بن لغز است در که اندن اول بواسطه تسمیه اولندن کینه
یو غندی **بیت** ساقی زمان آذر و در این بهمن است
چون زال در زلال برندان آهن است **بیت** دارای ملک
شیخ او بی آنکه ذکر او **منسوخ** کرد و تفسیر و ذارا و بهمن است
لغت یونانیده بهمن نیکو نیت معنای در **بهمی** باد و عجله
این عجله معنای و سید صاحبی مجازا این معنای ده استعاله
اولور دینی **حافظ** دوشم زبانی چه خوش آمد کدی مرواد
کل کوشی بهن کرد و ز شاخ درخت خویشی و اصل محقق دقایق
اکمال بقدر بویله محقق ایلر که لسان فارسید شول بقدر که
عربی غندی ترک این در بچم بهمن در نته که بو بیتد ظاهر
بیت ز سمر ستوران دران بهمن دشت **و** بهمن شش و آسمان
کشت هشت **بها** الفیل ایلر و بیچک سید و بچم پهلوان و در
معنای به الفیل بهضاده کی الف افاده ایلر تو مندر دکی
بها الفیل تنوده کی و افاده ایلر و کی **بیت** آب چون
با چنین پهلوانی **اسبهار** انا میان آید و **بیت** عجله
ایلر که لازم اولور و غندن او توری مجازا یقی به لسان
فارسید بهمن الحلاق اولور نته که بو بیتد ظاهر **بیت**
در را برای صوفی کند سکه دار بهمن **لغت** کسی که در کرد میکند
بو بیتد کرد مجازا استعاره اولندر و اکر میکند در
مراد شاعر جمع ایلر معنای سیدر کرد که معنای حقیقی دکی میسر
بهمی باد و عجله افنی و صراع بچم صاحب پهلوان معنای نکل
ایلر که ایلر و بیض معنای در و سید صاحبی بهمن معنای سده
دیش که این عجله معنای در **بیت** ایشان طواره بیمار
اید و بی نعلبند معنای **یک** **بیت** باد و عجله اوق در فری
یک **بیت** باد و عجله غریب و کوزر که تخیل و طیراق ایلر و قیل
آنکه و بعضی تخیل او شیک سده در دیشی طبق کبی و سایر

اغما تا غمتان ایلغیناق اغمتا تا غمتان مثله
آلا نالان یغا بولغت اصلده غما ترکیدر **تسانان**
 بغتی ضیاع معنائه نقل الی **تالان** مثله **آنان** سوزک
 دیگر آن شما معنائه و گنج و قوت و **آناوان** اؤدک و اتم
 و یوز یلور و جرم و جنابت صبح معنائه **یت** هم ختم را چند
 مرغان • کته در که و **وتاوان** انوارده **اوتاوان** اؤدک و
 طار و توش معنائه **آ تیان** با عجله طیراق چکی کسه **یا تو**
 هر بران تپاناک در خاک و خون • زره پاره پاره سیر و از کون •
توز **توزن** باله بی **توزی** **توزین** ایترباغی و دتوش
 و جاف • سوز کسه بکوه • زین نهید • تیغ و کوز و
 تیر زین دهید • **ختم تا** **ختمه نان** یصداغ و الکجیر
 تخمه سی که بر اودون اغاجک ایچن پیر یز او یار لر الکی اؤک
 ایچن قویوب قره ایلدر لر تیکه معنائه **خکلو** **تخکلون**
 چنگ قوز **جکلیو** **تخکلیون** مثله سایر اسامی تخکون
 لغظده مذکوردر **رجا** **ترجان** برینلناردی مالوف و
 معروف دله ترجمه ایلر کسه **رضا** **ترخان** باج و فراحد
 معاف و سلم اولان کسه و ترخون دیکلوی سزه **دخو**
ترخون معروف سزه در که یینور **ردام** **تردامن** نایاک
 عورت و اوغلان **تجد** **عصار** توی تردامن او را زنده توی
 چه میجوی ازین بجای دوی • **رسان** **ترسان** نرسیدن لغظده
 صیغه • مبالغه در زیاده و رفاه دیگر **رسان** **ترسان**
 کا و لاج تر سادر **رکان** اتم فتلدر خاتون دیگر
رکو **ترکون** ترکی قایشی فتراک معنائه **ترخان** **ترخان** چشم
 زن مادر نبود دیکلوی اوتدر خب کتا بلوند • بادریج بویه لب
 اولمندر **رنکی** **ترکمین** بصره بالی و بر معروف دارودر
 هوادن حاج اغاجک اوزرینه یغاله اضا قریب صدور
 تلین طبعیون و تحریک باه ایچون استعمال ایلدر انوسی ماوراء
 النهر اقلیمدن و فراسان و لا یتدن کلور توپ ایدوب
 ترچمین دیر لر **رفا** **ترنایان** نوکر فتمه سی کسه سی جایزدر

ایک واحد

اغاغن طبله کی اور لر چت قلیتر دید کل و سپید د
 بونعدر و بیوه طبعی و خوان تپی معناسه ده نقل اولندی
 ی بیده طغان دیورلر **ریا تریان** منله اولدن محققد **تمش**
 رمل بطیحت از کشته زار چرخ آرد • بقول بطون به صورت
 تریان • **دی ترن** یا شوق و ایورک معناسه **تشت خوان**
 لکجه و سنی **ک تنک** یشاغابی **تی تنکین** کاف عجبده خاتون
 دیبادر معناسه **غمری** ای شده • هر بامداد بر در اعلا ی تو • بونی
 د پرد • دار قیصر رای و تکی • **وله** طله دستار و نعل کشی تورد
 حشمت دیم وقت تکی را • **اسدی** بدادش صدوسی هزار
 ارسوان • تکیان لشکرش و نا آوران • جامع الی صاهی و
 یثی اغاجی معناسه ده نقل یایش **لا تو تلا تون** مرداردن یون
 ایدن کنه مقابل تلا توف **لا فتو تلا فتون** محب و مکی ترا
 کنه **له زنا تله زنان** انکه **تلی در زیان** در زیلر انکه
 یلکی **تن** کو ده بکن معناسه **ولما توان** ایکینر **بت**
 می کشت از افق طالع که پیش طالع سعدش • مگر چون توانان نشسته
 خورشید جهان الا • و برج جوزیه دایجی دیورلر **بت** که زباله
 چرخ فقد عکس تیغ او • از بیکد که جدا شود از ای توانان •
ورزی نورزی آردد کو تود کلری بخاق تبریز معناسه
ها تها بوشی بی معناسه غیری آدلی **تفک** لغظده **ترو**
تست **تتمن** تو ها ایله جیم معناسه در زیر اتم هر نه
 تک بویو کنه و ایرینه و آتوشنه دیورلر خصوصیه دستم زانکه
 القابنددر دستم مذکور غایبده تا و در جیم اییدی

النساء التكميورة

دیا و یان بویک سَند تی **تین** حضرت آدم علیہ السلام
شدی باشد. برجی بر آید و هوا بودند. بر هیچ در و در
وی بود. از دها دید کوری بویک بیلا در و **عنوی** از خاک
عربت معن نگار تو. تین آسمان خط محور آمد. **بیت**
ز اینها هوای غصه بکن. بشکایت بر شیر و تین. قال الکوا
الاصحافی نه ما هنر نیکه اکثر الناس الا انه بعض الناس یزعم

که هر دریده او لور نته که بوبیتدن ظاهر در **بیت** کرمجان
 زند کیست حیوان را زلد کانی تو میدیها ترا حیوانه جانور
 دیوکلوی بواستار ایله در که جانی وارد در جانور لفظ فارسی
 نته که بوبیتدن ظاهر در **بیت** های بر سر رغان از آن شرف
 دارد که استخوان خورد و جانور نیاز دارد ترک دارد
 استخوانی شایع در نته که بوبیتدن ظاهر در **بیت** صورت کیم
 یازردی جانور در دخی چاکر و زردی جانی وارد در
 زبان فارسی که کوزسان غریبه کی دو معنای در ترکی
 دلد و اول معنای در لوانله تعبیر ایدر لوانله ترک جانور در
 عرب و روح و بر غم جانور در **جان** جیم عجمه مثل شراز
 اهلی لغت در **آما جانان** مسوق و معشوقه **اودا جاد**
 ابدی اولان نته صیغه مبالغه در **اوبدا جاونان**
 مثله **ان کو جاد یون** اول که بگوه انگا چند دوز دور
 اول عجمه خفاف دیر لوانله اول عجمه قوه دیر
یا جیان اسکی گفتان چاره معنای **بی چپین**
 کونج والی و سکوشت اغا چندن اولر بلان سکد معنای
ب چین تشدید با عجمه مثله **بی چپین** مثل قرع صغری
 و یاد قلنتی معنای سنده کاور دیری **بی چپین** ای که قوی
 که یکی طرفند برکنش در **را من جراس** با عجمه حیوانه
 اولتای و علف **اسدی** حیوانه است مانده در بیان
 زخت بدنه آب و سر جرمین **را جران** زیاده اولتای
رپ زبا چرم بلان طالود لوانله **ردا جردان** در
 واره ایدن که اچ توید قوی طاس **شلا جشملا** چشم
 یعنی چشم زن **شلم چشم زن** اولن دکی کچی **چشم**
 جیم عجمه بیدام و دکن و بزم **عفری** آیین عجمه جهان
 دیوه و دیون برشاد جهاندار فری باد و قاپون **ف**
چمن قلیع قلیع قلیع باغی و باغوش **ص کما چکان** خوارم
 لغت در بر پوزی جوقدن گفتان در **چکن** مثله **چس**
 بشال پوش طریقت دیو غریب باش اکثر از سقرات و هم بود

چکن

چکن که **چکن** جیم و کاف عجمه اطلی نوعدن برین ع
 غایند لطیف فاشدر اکثر و سکه بوبیتی تو لوند استعمال
بیت خروس و ارسجی جنز باش که تا مروت بیتاج لعل و قبا
 چکن بیار اچ و اختام شامعانه **تا جان** چیدن لغظدن
 میغ و مبالغه در زیاده صالینجی دیگر در سرو جان دیر
 یعنی از ایله صالینجی معنای **بیت** جان شود سوی دولاب
 آن سه سر و دوالی رفت چون خورشید در دلو و مجلی خاص
 معنای **قرچن** یشتستان و با عجمه و رغان **بیت** نیدین
 صحنی چن سیرینی جانا برون بیریایچه صالینجی و خورامالم یون
 و تازه دیکلن فدان و با عجمه اما جلد ارانده صفت
 چکلان یون **بی چین** سده که بوله معنای هابین لغظدن
 مختصر **بنر کرد چنر کردن** یون چونی و بون **نرا چندا**
 یچد یچد و اولتدر دیگر **نرا چندن** صند معنای **نرخ**
 بود مجلی او قش عفری **حسان** بود بطح او همه عود با چند
نری چندین بود دیگر **بی چین** دلقلب معنای و کن کل
 فواد معنای و هوا یچد عجمه اولاد علان در لوانله دانی آن
 رحمد اول و مقدره دخی اولی مینت **و کا جوجان** کاف
 عجمه اولدنی بگری عاج که میدانده جایک سوار لوانله جلوب
 او تار لر عجمه سوجان دیر **و لا جولان** فقه و اوله میدان
 کشتی کوش اینک و صالینجی و سکون و اوله شامه بر طاع آید
نجا جهان بسیار معنای و چیدن دن و صیایچی دیگر
اسدی زمتله بنده می شد جهان سبک هجو آوا بکوش اردکان
الجیم الکسوده
را عدا جواد جواد باشی که جوا عجمه خزینه در **را عی جوائین**
 چرا قیده **شنا جستان** لغز در که ترکیده یکتا ج و بیله مثل
 دیر لر عجمه از عجمه دیر لر و انجید دیر لر **کلی چکلن** عورنگ دانی
کی چکلن بر نوع اطله در **نرا چندان** قورصاق موصله
 معنای **ننا جهان مان** جهان صافی دیگر حاصل محنت
 اکثایند بوله یحقی احتمال که جهان مانده کی بان ام جاد در معنی

چرا عدا
چرا عی

چند دانی
چند دانی

کوزه دیگری را باغی کوروب کوزترو کندن اولوزی باغی بکینه
 باغبان دیو و کجی کوروب کوزترو کندن اولوزی کجی کشتیان
 دیو و صغاده اولان خادج کوروب کورده نه دشتیان دیو
 وصفی قاجده صغی سودینی کوروب کوزترو کندن اولوزی کله
 بان دیو و کیکنه بادبان دیکلوی استعاده طبعیه در پیل
 کوزه دوچی شخه شیه اولمشدر کورجی پیر دیدن بان دیکله
 نوع قش و اردن اولک کوز کوزه و کجی دیکله کوز خدیتیک
 آلتید اولکله کوزه در کفاهیان دایم اولکله بریند کوز
 تگدن راد اولکله آمزله قیام و اتمامه اتمامه اتمامه و کیکله
 آمزله قیام و اتمامه اولدوغدن اولوزی کجی اید شیه
 باستان دیو و باسک معنای حایت و رعایت نه که بو بیتده
 ظاهر در **بیت** وقت باس خاطر بچارکان و شک و رما و
 بر خدای جهان آخری چرا قائده مذکور متصالحی جهانیا نیک
 معنای جهان بکسیده کوروب کوزترو کندن عرض بوراده حفظ
 و رعایت نه که بو بیتده ظاهر در **بیت** کوردم رفت جهانیا ن
 منم و ادب اقلیم سلیمان منم **چنگیزخان** شاه شادان
 دیگر **نم** نهادیم نام تو چنگیزخان ازین پس تو خود را تو
 چینی بخوان ازان رو که معنی چنگیزخان بود شاه شادان
 برسم جهان مذکور بشدن هم اولوزی که اصل آدی تو چینی امی
 نایخ همیک التي یوز ایکنده چنگیزخان دیشل **بیت**
چینان بکلیه و بیله مثل دیکلوی چنان معنای عید
 انجیم دیو و عجب سور دیکله **بیت** چیلان عتاب معنای
شمس زمین دست تو و رعایت سعادت شاه عقیق لعل بر آید
 ز شاخ فی جیلان **بی** چین در مملکت آید و سیم و مشور
 آید و توبیله یوروب صین دیو **قاله** اولاد علی الله علیکم
 اهلوا الجمل و گو با نصیب و آتی اباهی یکم الام یوم القیة و گو
 بالشفق من الشارق و توکم شکن معنای طوغری راست
 معنای و چند ن لفظدن صیغه امر و وصف ترکیبیه و
 چین و دانه چین کبی **بیت** چینه دان قورساق حوصله معنای

الحکم المضمونه
دعا چکان ظرف ناکود طبعان و ورنی بو کجی زده آید
 اچنده چکان طرد و کجی ظرف دیو **تجربیه** ایران که بو غزل
 اولوز **تاجان** شویله و انجلا این دیکله **تاجان** دیو
 و اریچی کورازان معنای **شمس** مخالف ارم که خود را دست
 ی برداشت و تاجان شیه تیغش جووم شد چنان **بی** چینی
 بویه دیکله **و آ جوان** بیکته کشتی نئی معنای **و یا جوان**
 قویون کورجی **و پسر** چوب زنی اثر صاعراعی **و بی**
چوبکین بلیق چوبی **دیت** **چوبان** اولغای وار
 دانه دیکله معروف **بی** چوبی انجاده اولان شیه
و چون اما له و اشباع قتم و تخیم ایدله نیجه دینته دیکله
کاتبی مهندس ای کل خندان که دیدد ات چوشت ز جلاله و
 چو غده و خوست **چون** اما له و اشباع مهندس تعلیل در
 چونکه معنای و چون شیه در کبی معنای فاضل کجی دعا و کجی
 ده بویه کجی انتر که چون نیم عید و غم نکر اشباع و واو که
 اظهاریه لسان فارسیه استعاره اچیل در لسان عیدیه کیف
 معنای در ترکید لک بو کیکه کله حالندن استعاره ایتلوا اولار
 نیمین دیو و چو غدی در عیب کیف حالک دیو نیم در دیکله
 یورده غم چوشت در نه که بو بیتدن ظاهر در **بیت** و کوبه
 ردم چشم نشست در خوست بد بین که در طلبت حال مردمان
 چوشت هر نیمه دیکله یورده غم چو غم در نه که بو بیتده
 ظاهر در **بیت** اگر پیش ازین بنرو افسوس کنی بیارم مزای
 کوه هو چو کنی کیکله اطلاع کنی اولما یوب حقیقتدن
 استعاره جانز اولدوغدن اولوزی حق تعالی صغری بچو
 ایدله تو صیف ایدر لر ایدر بچو دیو اما چکان نیم عید اول
 ولکن غم سنگ اشباعی و واو که اظهاریه لسان فارسیه
 تعلیل چون اولوز نه که بو بیتده ظاهر در **بیت** چو شام تلخ
 از دستان او چون نیم در حلقه حسان او **چون** اول
 نیجه معنای در واو که اشباعی تلخ اولوزی کرکده **چون** ثانی

تفصیل ایچندر وادک اشیا عنسرتلفظ اولنی کرکدر سان ترکیب
 بو عبارت یعنی معنای تعلیل استعمال اولنور **بیت** دیدی دلی
 تنج کی یانه موپلین بکا • چون دل او جندون یازمین یانه موپل
 سن بکا • کاه اولور آخوندون نوب حذف اولور چودر لر **بیت**
 فر واند ز پشت بان چون باد • چوسیزه بوشه زد بریای شاد
 بلا اشباع اولان چون لغت مشرک در تشبیه معنای ده کلو
 نه که بو بیتده ظاهر در **بیت** که خلوت ادا شیمی از رخ بوزری •
 چون صبح در آفاق جهان سرازیم • کاه اولور آخوندون نوب
 حذف اولور **بیت** چو نرد سخن کوی فانی شود • مراد استیغنی و نالی
بیت سابقه بومضایم ده ایهام وارد بلکه اول معنای کاه اراده
 سیم ده معنای کلام تام اولور بجه ایکی بیان که فی کبی افراتکه
 مستوی حلقه سند • دیگر در مقام مناسب معنای در مقام مدد ایکی
 معنای مناسب تجمل کلام مذکوره زیاده لطافت و رشت در تشبیه
 معنای اولان چون بر اسم رکبدر و اولیای و اوینی حذف
 ایدر لر مثلا چنان و چنین دیر لر نه که بو بیتده ظاهر در **بیت**
 چنین است رسم جهان درشت • کبی پشت بر زین کی دین به پشت
 چنانک چنینک اصلی چون آن چون این در کاه اولور اصلی
 او در بنده استعمال اولنور چون آن دیر لر نه که بو بیتده
 ظاهر در **بیت** مکن بد که چون آن به بینی خرا • نکو کاد بکند
 بد نیکی سزا چون این ده دیر لر نه که بو بیتده واقع در
بیت چنین بود کیتی و چون این بود • کیش مرغانی کیش کین
 بود • و **تاکویانه** چنان معنای که اصلده چون آن در
اسدی سوارانته چو نان که روز نبرد • نه دریا بکردون برآند که
 و **کی چوین** چنین معنای که اصلده چون این در **اسدی**
 بچنین بیایان و ریکروان • سپهر برد و برد بخت زده پهلوان
کی چوین این آیتی
 لسان فاد میرد جوف خایو قدر مرار ذکر اولنور نکی بعضی ارباب
 لغت کتابدرند ایراد ایند کلمی اجدون لازم اولدی نقل
 اوله **بردا جردان** دوت که ایچند مرکب قور لر **رها و رها**

ایچد و فلوری کسید سی **رو حردن** سرکشی و مقاد اولیا
 آتد دیر لر و بیده کفی شوی وین انکارند • جوق ذکر ایدر لر
بیت بر نفس حردن نه اندکی رنج • تاراحت روح یایی از کج
تواحدان سان خوار زده ذکر ناسانه دیر لر **زیرا حردان**
 تارنج دومیده برآیکه آدیدر او نور کوند کشتی آنک اون دردی
 کوفی سلطان برجه انتقال ایدر که اول صیفه در **برآجران**
 سرکشته و هوشی کشتی
نوع افله الحاء المفتوحه
ارب خارب جایی **او خاون** ترکیبده خادک و بونه و کور
 دیگر کلمی سوزده و مکنده و اصل زاده و مختومه عورت که نوری
 و صدای جوق اولوب اؤک قبض و بسط و خل و عقدی کا مستحق
 اولا کذا نون و بی بی دای دیر لر **ارو خارون** مثله **ازغا**
خازمان قران **اقا خاقان** ترک پادشاهه اطلاق اولنور
 عیدر جی خواقین کلور یخه دای دیر لر نه که چین پادشا
 هده فقور و روم پادشاهه قیصر دیر لر و حله مناسب فقور
 لغتده یعنی تفصیل واقع اولنور **الدا خاگردان**
 طو بر اقلی و چو بکدر مندره معنای **الیدو نو خالیدو نو**
 زرده چوب **آخان** میر بزرگ فصوصلم نا نادر پادشاهه دیر لر
 و کاردان سراجی و اؤخانه معنای **بیت** نبی آن تارک کلبرک
 شکفته • **آخان** اقبی کانی بود خفت • و اؤبارق خانان معنای
و دوسی بدو گفت هر دو دوزخان من • ازین پس باشی نکه بان
 من • و یالکوز خان و یالکوز خان دای استعمال اولنور **بیت**
 نه خان و نه جان و نه بوم و نه زاده • یکی شهر یاری میان پر زیاده
 فاضل محقق و فایق امکان ده بویل کیتی این لوک خان مطلقا
 منزلدر ایسانک اولسون سائر حیوانک اولسون نه که بو بیتده ظاهر
بیت ز تیز اندازی زینور که ارادور • مشبک سینه های چون خال
 زینور • کاردان سراجی خان دید کلمی بو لیمک کند ویه و طار
 منزل اولور و بی اعتبار لر در و خان رئیس معنای در و امثال الله
 یعنی تفصیلی دهقان لغتده مناسبی ایله میان اولن کرکدر

دری
 در
 در

فصل پنجم
شاهزاده اولاد

الحاء المكسورة
 دم جمن غلام ذككبير واى وكون آينلى نعمتى و شعدان
 دمنى **تاج** زمان اى وكون آينلى **واخ** خوان ياؤف كه
 قتابلر او شند. ات كسر لر او شند. او دون يار دقاري

احمد

البركة
تقصد
تجرب
تجرب
تجرب

تورق و عیبیده نا آراسته سفر یعنی چنده طعام حاضر او
 سفر در کم فادرسیده و فتم خاییده در **و چون** مثل **شت و خشت**
زن کجی کبی **ویش ویش** کند و خود معناسه
با و خیاوان شهر و چندین چنان طوری بوله در بر که
 انچه را چنده اول و نقد رکتسم لوصو کنان رند که اجر لایه
بر آن خیران فتح خایله خیران معناسه **تورا خیران**
 مثل **اسدی** همه دشت او توکل خیران کنی یکسوئی پیش
 زعفران **تورا خیران** مثل و عمله اید کجی معناسه

الحاء المضمومة

بت ختن بر ملک اسیدر **دآخراخوان** شهادت
 بارمانی سیاه **خوام حافظ** صاحب قان و خیر و شاه
 ضرایکان **خرشید ملک** پرور و سلطان دادگر و شجیه
 معناسه **دایکا خدایکان** لغظ مود در اولو و صاحب
 دولت اولان کنند **رقی خچین** هکنه **ردخا**
خودخان طار طغان **زباب و ناب** حرمانا چنکه اوزدی
ردا خندان یکس و یابخی **و آن خوان** سوغ و هرینه
 که انکه چنده طعام آراسته اولان اکل اید و او رسیده را
 تابند اما عیبسند **خاکسور** و او مفتوح و لغت ثابت
 استعمال اولور جوهری صحاح **الطرد** مانده ایله خوان
 ارا سنده حرف میان ایلدی اگر چنده طعام اولان او تو
 مانده در بر او و میامق اولور **خوان** دیر و لغتی و باغچه
 معناسه و آنکه رهنه و خوانند معناسه **دیش** و خواندن
 لغظندن صیغه **دیر** و وصف او تو در یک اولور و دعوت
 معناسه و وصف ترکیب **خوان** کبی کینتاری ابو جاع
 و ابو الخیر در **و دخی خودین** کند و کجی و صفت
 ترکیب اسم فاعل معناسه اولور **معجب** و متکثر دیگر
و را خوران بیکن **و کول** معناسه **و روزیا خور و زیان**
 دست بند او بونی بعضی **مخند** **خواریم** **رومیان** و اخوانی
 اصی بود که کار غور قلیار شکله ایانده او ساد قلیار

اولون

او بوند **و رستا خورستان** سر قند باننده شتر شهری
 و انکه توابعی بر بندر کا هدر **شکر خانه** در **دسترا خورستان**
اوان قور بخور **و چون** قان دم معناسه و بوزی قوتی نه
 دایخی در بر **ون سیادشا خون سیاوشان** ایکی فردی قانی
 دید کلوی دارو که طاش کبی در **عنقری** باد از خون سیاوشان
 باز **بوگند** دشته **بید طبری** **ون خون** بزرگی قوتی
 که طار آغزی برد ایله انکه قویار لر **و کجی خوی چین**
 و او رسیده عجبین معناسه

نوع اوله الدال المفتوحة

اوپرینیا دار برنیا بقم اغاجی **ار بری دار بری**
 تکیه کاه وایت اوزوی و ترکیده عوام تحریف ایدوب **تورون**
 در بر **ار بری دار بری** مثل **لانا** فادرسیده با ایله فادرسند
 توابعی و تبادل واردر **استاد استاد** حکایت و افسانه
آشا **دشاه** عطای بسیار و مطلقا احسان و بخشش غیری
 ادلوی **دشاه** لغظند **مسطور** در **آش** **داش** مثل اولون
 تخلف اولمندر **الوپرینیا دار برنیا** بقم اغاجی اما
دامان **آنگ** ذیل معناسه **آم** **دامن** مثل **آهو** **داهول**
 و خیلر و ذایع عیبده **عبالد** و **خولدر** **راق**
دراغ بر نوع شغالور **آن** و طالتوا اولور **را دران**
 اند **دیک** اولور **رنا دریا** **قابوچی** **نواب** معناسه **رخود**
دخورین کند و قدر بجه **رد تاخ** **دردناخن** **قلخان**
 زحمی که در نعل و ظاهر اولور **ورغا** **درغان** **ماوراء النهر**
 بر شهر آیدر **رما درمان** چاره و علاج **رک درزن** کینه چک
 ببرد خول معناسه **رواربا** **دروابان** در بند کجیسی **درواروا**
 مثل **رو درون** **ایرو** **ریکا** **دریاکان** **دکینه** ساکن اولور
ست آبرج **دست** **ایرکین** **آل** **بلازکی** **ستارا** **دستاران** **شکودا**
ستارخوا **دستارخوان** **پیشکین** **ستادستان** **مکر** **حیدر**
 و بیل و اره او سننه یانق **رسم** **دشانا** **فاضل** **معنی** **تختین**
ایتمشکه **دشانا** **حیدر** **مکر** معناسه **کلور** **نه** که بوییده **طاهر**

بیت بهشتی که بهشت دهد ز راه مرو. ترا که گفت که این زال
 ترک دستان گفت. دستک اتا سته که زال در دستان دیر لر بیت
 مذکورده لطافت اولای اعتبار بله در که زال یله دستان بر پیروده
 اکثر **زروب** شد نیمه زست فرزند سام. که شاهانش دستان
 خوانند نام. مراد شاعر زال در قوجه معناسه در زالک بو
 معنای کله و کبی معیار عالمده شمس خری بو بیتله بیان افتادن
بیت کجا به بخشش ز دستت شود آن کو. کجا حمله چه دستم
 بنزد او وجه زال. رستی اتا سته نسبت ایدوب رستم دستان
 دیر لر رستم زالده دیر لر نته که بو بیتله ظاهر در **بیت** جلال دینی
 و دین شاه کامکار کده هست. هزاره نام طایفه هزار رستم زال
دیگر یای کبی قانی باشلوا اولدوغی. نیلده ساسند یاره اونی
 کور. کندوغی کورد و نیمه کون موز و اولوب. رستم دستان کایتی
 اونی کور. دستان که اوغلانی کند و بهر نسبت ایدوب رستم دستان
 وید کالین کندی و ده اتا سته نسبت ایدوب دستان سام
 دیر لر نته که بو بیتله واقعه در **بیت** نشسته است بر دین
 دستان سام. کر بسته در حد کشتی خاص و عام. حکایت و قصه
 معناسه اولای دستان که اصل دستان در انی حذف اولمشده
 هزار دستان دن جود اولای دستان ده بو مضامین در مذکور
 حرکت بلبله بکورد بیر قوشدر که اکا یا کوز هزارده دیر لر نته که
 بو بیتله ظاهر در **بیت** صد هزاران کل شکفت و بانگ مرغی
 برخاست. عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد
 عندلیب بلبلدر مذکور قوش بلبلکه غیری اولدوغی بو بیتله
 ظاهر در انی مضامین یکی حق اقامت در غلط انجمن
ست آوری دست اورکن الیلا نیک دست ابرکن مشا
 غریبه یلوار و انوار و چاره و جیره دیر لر **بیت** پیم
دست پیمان جلیه و عسان و امانت از نفع معناسه
نکه دست شکن قوی بر نفع ساج و آل صبیح دیکدر **سوا**
دستوان نا طور قام **شبنام دشتیان** بیانده اکیان
 و باغلو و بوستانلر بکلان کنه **شوا دشتوان** مشد
 شبنام

در اینجا
 در اینجا

شبنام دشتیان مشد **شت سوار دشت سواران**
 کورستان مغایر معناسه و بادیه عرب **شت سوار دشت**
سوران مشد غیری ادلوی شوا العظمنه مذکور در **غلز**
دغل زن زنبارده و قلب زن که کپزلو انچه کس و خاین
 و خانه دغل دیکدر **دشت مغان** تا تار جابنده بر پیرو آیدر
مادمان خشمه کوکبی و سرعت ایدن و سگودگی
 فاضل کتق دقایقده بویه کتق استلر که دمان صیفه و صا
 در دیکدنن بجهندن جان کبی پیله صفت اولور پیل
 دمان دیر لر **بیت** نه مرده ست آن نیز دیکر خود شد. کبا پیل
 دمان پیکار جوید. نهنگه ده صفت اولور نهنگه دمان دیر لر
بیت نهنگه دمانست ایدر نهنگه. هر بر زیانت در کادزار. **زرت**
 چود ستور باشد مرا بهلوان. شوم پیش او چون هر بر دمان
دیگر دمان نیزن کیو چون پیل است. یکی خیر آب داده بهست
متا دشتان موافق و راز داق دمان معناسه **دن کوپ**
 و شاد بلقدن سرک **نیمه** جوسر و باد سرت سیر و دولتت
 دائم. چو کل زیاده طرب روز و شب شکفته و دن. عیده نون
 شد و محقق استعمال اولور فارسیده دافی انکی و جمله مستعمل
 و دیدن لغظدن که ناله صانی صانی یور دیکدر صیفه و ارم
 ترکیبی **بیت** دین بوزد دینی دینی نشود. در دین میکسیم و در
 دن. چن و سمن قافیه شد. مستعمل **لنا دشتان** دین سن
 معناسه **آدوان** یلوه کسه و دیون لغظدن صیفه و مبالغه
 در **آدوان** بازی معناسه **آدوان** آغز **آدوان** مشد
 و ادیان **آدوان** سدا آفری **آدوان** رستم و قاعده
 عیدر فارسیده دافی جوق استعمال اولور

الذال الکسوره

بیرستا دیرستان مکتب خانه **بسا دستان** مشد **دین**
 برج بمشی او کس. بر و ویم قوه دیر لر دین معناسه **دکرون**
 بر و دیر لر دافی دیکدر **لنا دشتان** کوکل آلیجی جویدن کنا بند
 دستان لغظدن لغظدن. دلوک لاین ستانک سینه اولاشد

در اینجا
 در اینجا

شرف دوستگانی جمله بریادش خورند. روز عشرت دوستان
 باد و سنگان. **وسک** **دسکن** شده **وسکی** **دسکن** وید
 بواج معنانه **وکا** **دوکان** فارسیده دکان لغظدن تفرق
 اویشدر **لطیف** بوجل تو حورست دوکان بهشت. دوام فدا
 بهر دوکان تو. وایکشد دیکدر **وکوا** **دوکان** ایکنک **و**
دون اولکه کند و نوعه نسبت جوهری کوئی اولاد لایع معنانه
 آدیده و غیره استعلا اولور **نمخ** مخالف وی ازان ردخور
 ذردولت است. که هست آن خندانان بان کردون دون.
 حاصل معنی د فانی اکتانور. بویله کمانی اشکرکه دون مقابل دانا
 در نه که بویته مظهر **بیت** همه دانند اکر دانا و کردون
 کرسنه برین کادست کردون. **بیت** بویته دانا لای قیلور
 بحر خون. قیاسایت قانده قالدی کفجه بیردون. **هکزد**
دهلزن طاووس معنانه
نوع اوله الراء المنقوچه
اتی **راسن** آیدزد دید کلری اوت و آردج اغابی **عربی**
 نزد دانا کجا بدل باشد. **راسن** و سیرن و سلوی. و قوزی
 قولای **ص** **آقا** **رافدان** فرات و دهلم ایروا عتک ایکسه
 دیر **آران** آریونی فخذ معنانه و راندن لغظدن صیغه
 ابر و وصف ترکیبدر **اتی** **راین** چاغشیر و آغ و شوار و
 ثبات و زخم **ص** و هصار و اعلام رهالندردیشی **آه** **حاجیا**
راد **حاجیان** کهکشانه معنانه که ترکیده حاجیلر یولی دیرلر
 کوکده سیدلر که غایبده جو قلغندن آق یول کی کورنور و
 اوفسی داغ دیرلر عریبه مخ. و شج انتا و ام التها معنانه
دک **راه** **دین** شریعت یولی **آه** **راه** **زن** یول اوردی
 حراجی قالم الطریق معنانه **آهو** **راهنون** فوکا و زهادی
 معنانه سایر اسامی راهنا لغظندن مذکور در **آه** **راهن**
 قولقی اغابی و آندل **هوا** **رهوان** یول یکجیسی و باج آلی
 راهبان معنانه **اهیار** **راهیان** یولی **ایکا** **رایکان** اوج
 رخص معنانه **تو** **ربون** اوک ویریلان اجوت سفته و
 ارغون

وارگون معنانه **خبی** **رخبین** چو کاک بعض طیار دیرلر که
 بشقی بریدک صوبیدر حاد و با بریمکه یازمن شاف
 ایروا سبالاید بعضلر دیکر که فصل خراسانید یعنی خراسان
 عادتجه اولان کشد بعضلر دیرلر که ابرانی سئورسلر قویله
 فصل اولور کونش قویوب قورسالر رخبین اولور اما ابرانده
 طوز قانق کوک بعضلر دیکر که کشد طوز فلاندرن متر شج
 اولان صولدر که اوزرندن قاتر رخبین اولور **خبی** مخالفت
 ذرودت به پایه برسد. که طبع بلبل دارد بنسبتش رخبین
 حاصل کشد که بوغزندن اولور **خشا** **رخشان** بالغه
 صیغه سدر سیدلر ایچی دیک اولور **خبی** **رخبین** و با یکسه
 اوکندرد بومعنا به عزی آدلی به از لغظندن مقوردر نفی
 و قوی ابراندر دیردیشی **را** **رزان** یعنی خراب و قوی و جمع
را **رزان** باغ یکجیسی **رس** اینجیل معنانه
رشد **رشدکی** ثنور معنانه **شکی** **رشدکی** **شکی** **رشد**
 و سن آیلر که اون سکن یولی **عتی** **رغبین** ثمان رانین
 لغظندن حرف اولشدر **عی** **رغبین** مثله و کول معنانه
قا **رقان** حنا و عرقان عربدر دیشی **قور** **رقون** مثله
کر **رکون** قصار معنانه **تار** **رمان** میدون لغظندن
 مبالغه در غایتله اوزر کوی و قور قبی نزلت معنانه
تکار **رمان** کاف جمیله قشع قیلای عانه معنانه **نمخ**
 موافقت چو کیند سخت یا برجا. مخالفت بریده سرلر چو
 رمان. ورنه نکاهی و هم را ایلد قویرق دیند معنانه
رموا **رموان** چوبان و سولر **رخی** **رخبین** یعنی بومعنا
 قارن معنانه دزدیشی **نخی** **رخبین** یعنی میان دیرلر
 دیرلر دیشی **نک** **رک** **رکان** بویا جیلر و خزان و قتی
نک **رک** **رکان** بویا جی متاع معنانه **نکی** **رکینی** یا سی
 یا فستدر یولی تا کیدا چون در زمین ده کی بالینده کی
 یا کی لای فاریده برشی معول ندرن دوزلی ایسم ماده
 سنگا یا ایلون الحاق ایدرلر و جمع مرتبی اول شفته

دقایق اجماعی ده بویل تحقیق انشاء الله تعالی
 موقله دیر لر طراغه طبیعتی بارد اولور و غزل او نوری زمین
 دیر لر اصلی زمی در معنای ترکیبی سی زنده منسوبه لسان فارسی
 آخر کلامه لاحق اولان حرف یا نکه معنای جودیه جمله دی برسی
 معنای نسبت در ترکیب است و ترکیب نسبت است برتری
 اول نسبتی ناکیده و تصادف و بیاد صلی نوز زیاده اولور و مثلا
 دکن و یالین دیر لر تصدوفا یالین دیر لاری با نسبتی اولور و مثلا
 اولور دیر لر بالی او موز باشد در زمی اصل او زرنده استعمال اولور
 شعر زالیوان تا بیکوان کاده می رفت همه بر آسمان فی رزی رفت
 دیکر خوانده بر سبزه آن زمی خیالی بیایی بحر خرمی دیکر
 کوانیه کجاست این آدمی درخ این چنین کجی ریزی زن
 زاوی بیل عورت معانه و بر کسه در که ناز و نشاطه بوی بر
 و زنده معانه و زدن لغظون میغیه امر حاضر در بعضی
 ترکیب در صفت داعی استعمال اولور نای زن و پنبه زن کی
 بلکه ادات در معنای که املاک آخره لاحق اولور انکه باشد
 و فاعله دلالت ابدا در دروغ زن و خشت زن کی یلاخی و کزنجی
 معانه فاعل محقق دقایق اجماعی ده بویل تحقیق انشاء الله تعالی
 عریده زوج معانه در ترکیب زوج معانیه زحل معانیه وقت
 ایتیمز ایکسند که از دیر لر لسان فارسی زن ایکسند که نقا
 سنده استعمال اولور مثلا زن و شوی دیر لر اولور وقت زن زو
 معانه اولور حضرت شیخ سعدی که مردیت بیازمای وانکه زن
 کی دیر کی کلامه زن اول معنایه در مرد و زن دیر لر اول
 وقت زن اول معنایه دکلار بلکه لسان عربیه کی املا معانه
 در شد که بویید ظاهر در بیت درین مزرع اگر در سن
 اگر زن کسی گندم خورد از کشته ارزن ترکیب اول معانیه که
 ایکسند عورت لغظون اطلاق ابدا بر محنته ده بطریق استعاره
 زن دیر لر بهادری مرد دیر لاری کی بیت در تنگنای بحر هکام
 دار و کیر پیدا شود که مرد کلامت و زن کلام زن و عیله
 لسان بیلور دشت معانه در **بنا زبان** اینسون **خوار خندان**
 انگر

انگر جغوری لغتی انگر و قوی معناسند کلور دینی **خج**
زخ زن عصار بدو کفنا که فام شد دماعت نه بینم چه رو
 چراغت بریش آمد ز عشقت جمله حالات کنون کشتی زخ زن
 در کلمات **نوبتا زندهستان** تغییر معنی حضرت ابراهیم
 بولفظ اصل ده زنده و استا ایدی عطفله یا خود باء مصاحبه
نوستا زندهستان مثله **نوستا زندهستان** مثله بولفظ
 عطفله یا خود یا ایله ثابت اولد قدن مکر و اولم بااراسنده
 تبادل و توافقی وارد رسا و تعلیلی زنده ستا لغظده اولور
وا زوان دل لسان معانه و دلوم که بیدار اولور **ورک**
زور و ری نوروز آینه دیر لر **ورک زوری** بوقار و عی
 و پوجه دیکلور زوری معانه **نوزی زورین** جواب
 زبانده آزاد در فقه دیر لر سایر اسامی اندر سطور در **بت**
 زبای اندران که کون کشت طری **تو کشتی** که بیل زبان یافت
 کون اول صند مخصوص دکلار بر تکی ادبیا نکر ده صفت
 اولور مثلا کور زبان دیر لر که بویید و افع اولور **بت**
 بند شیر در لوم را خوا بکاه کور زبان یافت بردشت راه
 غم دیا فده دیر لر نه که بویید ظاهر در **ست** مراکز خواهی
 زشاد جهان جویم زبان با تو آیر دمان **عراغی صا**
 چنکه کلامه اختصاص اکثور صنف اولد زبان هیتلور
 تبحر صفتده استعمال اولور شیر زبان بر زبان دیر لر
 دیشدر اصابتا شد اما ابو منصور اسدی زبان ختم
 آلود ایله تعبیر انشد و قحینک بوییدله استشهاد ایتشد
بت بزم جد ریزد و ریزد چه چیز خون عدو بصید کیر
 و کیر و چه چیز شیر زبان اولور که سوزن خون اختصاص لای کلن
 بر تکیلو صنف **بنا زبان** لغتی زیتون ثقی زبانه معانه
 نقل ایتی سار و تعلیلی اندر اولور
الزاک المسموره **بستان**
بلا زبان کیره کیر و چوپنک **زبان** ناچار **سقا**
 قن فاعلی فاعل محقق بویل تحقیق ایتشد که قن زبانه در

ندارد جهان بر یکی سان شکیب • فرزند پیش از پس هر
 نشیب • ای کسین بید بر پرده ده استعمال ایدر لر آیین و آن
 دیو لر نه که بوابیان دن ظاهر در **بیت** هر آنکس چنین است
 آیین و سان • هر و را بود این جهان آن جهان • **ست** کنون
 جم اسباط را پیش خوان • بده آشنایی بآیین و سان • هیت
 معنا سه در سان مجازا استعمال شکل و هیئت در یکی کرد
 شکل و سان در لر نه که بوبیت ظاهر در **بیت** کوی شفتست
 شکل و سان • از پرده و شام طیکشانی • سان تشبیه
 مقامند و استعمال اولور نه که بوابیان دن ظاهر در **نظم**
 عقل کل را بسان بام شناس • زردبان پایه سوی بام حواس
بیت قلم سان سراسر بر خط تسلیم • نشوی از خاطر او نغمه نیم
 سان لغت مشرکه در نیکو پرده سان دیو لر نه که دینی نکر
 بوبیت دن ظاهر در **بیت** خورشید تیغ نیز تر آب میده
 تیغ نو که نیزه بر تواس کندهی • ترک نشانه سان در نام و آن
 دیو که پرده آدسان در نشان ایت دیو که پرده سان ایت
 در او آه **ساواهن** آله بریده سی **اوسا** و پنبی
 غازی ترکیده کلور در لر نه که قفیه در لر **اوسا** وین
 مثله و چرخ **ایا سا جان** گو که کل **اوسا** وین
 مثله **یدچی** **سیدچی** با و و افاج در لر که در صکر پیرن
 با و قلان از این میوه **قیمی** خود شاه را در باغ ایتد •
 ناکست از این نیز از سید چین و پیش دره چکر سید •
بکنی **سبکتین** ای کاف جمله اعلام و جالد در مشهور
 دن سلطان محمد غازی که اتاس آدیور و غایتده بهادر
 اولان کنده در لر و فاعله عودتد • داعی اطلاق اولور
بستا **سبتان** خوش را بجای سندر دن بر نوری را صلده
 کس سینه در نعلی اند • مذکور در **حیان** **سحیان** اعلام
 رجا لاند در جلد و بیوی و ابلیس بر فوج و بلخ کنه نکر
 آدیور که فضا چند • مریا مثل اولددر بخا ده های طریکی
حتیا **سحیان** مشهور دباغت اولمن کچی در بیخی **خ** **مخ**

تفسیر
 در این بیت
 و این بیت

سوز فاصل محقق دقایق اکعانونده بوبیل کفین این لور که سخن
 حرف سبک نه سی و حرف فانک مته سبیل مستعمله **بیت**
 فاعله و نکریت و فتم سخن • نام خدا نیست بروغم کن • حرف سبک
 مته سی و حرف فانک نه سبیل داعی مستعمله **بیت** با جایی ناکفته
 اند این سخن • بکن نیکوئی و بدیافکن • معناه سوز در که
 او کالسان عیده کلام در لر لفظی و نفسی به کلام نیم شامل
 اولور نه که بوبیت او کاد لالت ایدر **نظم** ان الکلام لغی
 الفواد و اما • جمل النسان علی الفواد دلیلا • سخن داعی و سوز
 داعی ایل شاملدر هر سبیل اطلاق اولور کلام مفعول سخن
 دیو کبری بوبیت دن ظاهر در **بیت** سخن بد سخن میکدر در تو
 را • سخنش تیغ بخوالی دهشتی نبوی کی • کلام نفسیک
 مفعول در اولور نه که سان ترکیده • اکا کوکل در لر بوبیتلر
 اشارت وارد در **نظم** کوه کاکن کن فکان سوز در • بوکلای
 ایشیت کلان سوز در • هر کندر آدمی زاده • صد زاده شد
 کوکل سوز در • سوز هنور تلفظ اولمادین سخن اطلاق
 اولور داعی خواص حافظک بوبیت دن ظاهر در **بیت** زبان کلک
 تو حافظ هم شکر آن کوید • که گفته • سخنست ی مرند دست بکست
 گفته و سخنک معنای که بوبیت دن دیگر در **بیت** ایدر که
 هنوز سوبیلان داعی سوز اطلاق اولورشی و سوبیلان کلان
 صکر سوز سخن گفته در لر داعی سوبیلان دن سخن ناکفته
 دیو لر نه که بوبیت دن ظاهر در **بیت** بسی گفته اند این سخن
 در جهان • سخن گفته میم است ناکفته زر • بیت اول بود در **بیت**
 بکفتار بسیار کم کن شتاب • که خاموش بودن به از در در سر
 گفته و ناکفته سوز که صفتدر اما سخن گفته و سخن ناکفته
 شکم صفتدر نه که شیخی سعدیکر بوبیت دن ظاهر در **بیت**
 ناخود سخن ناکفته باشد • عیب و هنرش نهفته باشد • ناکفته نکر
 اصلا ناکفته در نادان لفظ حذف اولمادین کفین دن اولورشی ای که
 حذف سان فارسیه • شایع در **خ** **آوی** **مخ** **آوی** سوز در •
 بارش در بی سوزی کالند • ویرند • سوبیلکی بر در **خ** **مخ**

سختی قیچی و تمام معنای **سختی** مرستی چینی رازیانی
 می برند و با هم خامه را سودای مدح تو سخن چینی میکند **ربا**
مریان سرود و یقین صاحب عم صاحب رادن صکر یا ایل که
 از عروق تاجیه سر بشتر معنای نقل ایلدی **دبا یا سربایان**
 دستارچه و عامه معنای نقل ایلدی و بی بیت انشا ایلدی **بیت**
 من آن نیم که دم آروی خود بر باد برای همه و دینار و طاق
 و سربایان و با شتی اینچنینی درین تو لغه التند کید کلری تاقیه
 که عجم مغز در لر و تولغایه بیضه در لر اما شاعر اکثر بود که
 معنی تولغایه معنای استعمال ایلدی **ردا سردان** باش
 صا صا که یوریک **ردی سوزین** سرحد صنور معنای **رکوا**
سوزان آبی باشو که اکثر نموده اولان کینه الحلاق اولیور
حافظ خدا داد من بستان ازوای مسخه مجلس که می با
 دیکوان خورد دست و با ما سوزان دارد **رکودا سوزدان**
 حیوان و سراسیمه معنای ترکیده صا کنی در لر **رکوی سوزین**
 باش خراج **رکی سوزین** کاف عجم طوار کجی ترش که گز
 دانی در لر تعریب ایلدی سوزین و سوزین در لر **رکی**
سوزین کاف عجم مثله سوزین دن مخفف در **سوزین کودان**
 اکی کاف عجم طو کوز لان قور دی دید کلری ندر اچید یو جاک
 جعل معنای **سوز** یعنی نسترن کی یو چکلر و آق زینق
 و لطف الله علی یوزا و من معنای نهی ایلدی دیو نقل ایلدی
رکوسوزکون باشی اشاعه دیکلر مکرر معنای رکبدر تر
 ایلد نکون دن کوتا کید مکرر اچونلر **رکوب سوزین**
 تنور و هو لک **روا سروان** ساربان معنای وضع سر و سرور
 معنای **سروان** محبوب دن کنایه اولیور **رکوبین** اولان اوزره
 و اولیور و اعضا دن اوزره دید کلری مخفوک سکودن دلی
 در لر عیب و رکبدر یو معنای اکثر مثله مستعمل **نظم**
 مرغ و سفید شکل سوزین لطیف او چون فرین کلت که در زیر جادر
 یازینق است آنکه زبانی و نازکی لر زید و سید و کران و بدو رست
عقی سوزین اسکینج بیازی **فوسفون** دانه و خرافانی

بعضی نخده سبوق واقع اولی **قلاکو** **غلاطون** برهن
 نفیس ملون قاشله روم و لایتنده طوقور عیدیه اشعار
 فارسیده ده جوق ذکر اولیور **کارو** **مکارون** برهن اوزر
 توتو کربدر **کما** **کمان** ایت بلیبی **کوندا** سکدانان
 ایت دیشی دید کلری سوزی دیشی آزد ویشی دانی در لر ناب
 معنای **ما** **سمان** فری آیدنگ یکری بدی کونی آسمان معنای
قرم پیغامی چکی دید کلری آق چک و یاسین و یو جک
 چکله دانی اطلاق اولیور **مدر** **مندر** معنای مندر معنای
 نقل ایلدی **ندبا** **سندوبان** برنار اغای دید کلری شهر اغای
 که باقو اغای الزاعنددر **نکدا** **سنگدان** قورباق قو صله
 معنای و قویش چکندن قاشی قاضی معنای و قویش کراغی
 و طاشق سنگدان کی **نکقا** **سنگدان** طاشق **نکلا**
سنگدان یوند قویش صعه معنای ساراسامی زرد سر
 لغظند مذکور در **نکی سنگین** آق و طاشق باطل کجی دقایق
 احتیاج یوبله کجی امتلور سنگین کراسی یا سبتدر نونی
 زاندر تا کید اچوندر رکین ده کی بالیندر کی یا کیدلر قاج
 که سنگین آق معنای اولانته که بوسیده ظاهر در **بیت**
 بسک و سکوت در آرد نفس نکو شد بچیل در خون کس
 اما چای که سنگین طاشق دوزلش معنای اولانته که بوسیده
 ظاهر در **سب** زنج کشته ترها هیچ سبب طبعها بر سنگین
 مراحل یا یله نونک جلدی معنای آخر اچون موضع اولیور بر
 شنی معول نون دوزلش اسر ماده مکرر اسر یا یلم نون
 الحاق ایلدی و مجمع حرکتی اول شنی اطلاق ایلدی شلا کشت
 دوزلش سبب و برکدن دوزلش پشیم و انون دوزلش
 کوشتم در لر **سب** همیشه عادت درم چنبن که دل سنگین
 و قالی کوشتم است و کران و سنگین بیانده بولم کجی
 امتلور که سنگ جارا قدر قیمت معنای سنده ده استعمال اولیور
سب بتن بریک جامه کز بوی و رنگ هر کل و شک نهاد **سنگ**
 بوسیده ده سنگ اول معنای در **سب** چه خوش کفت آنکه سنگار

معناه سوء الحکام و هو بنت يشبه التيج يوقى من الهند بين
 يراؤن در شجک بکوز هندی کور به دورا سیه دوران
 ق طالع و به تخت معناه **الشیخ المضمومة**
تودا ستودان قهر اولان دیشی که قارنده علی اولمایه و دیو
 که عاقر و عقیق معناه که هرگز طوع یا به **ترو ستون** مثل
عفری چون عرصه و روح قذش آتار تو میدارد. بشمهای ستون
 مریم صفت آبتن. **تودا ستودان** شیشه قهر معناه **بیت**
 چنین گفت این حصن جای گوشت. **ستودان** فرخ سیاه که دروست
اسدی طوسی بویند مسلمان قهری معناه استعمال ایلدی زیرا که سیاه
 ابن هوشک بنیره سیدر کند و زبانه با که دینلودن نقل اولدی یا
 منتخب صاحبی و معیار عالی صاحبی شرفی کار قهری تفصیل ایدوب
 اشو بیستی انا ایلدی **بیت** بکین بند کانش هرگاه داد. باشد
 جای او غبار ستودان. و بطلد طلتا کور ستاندر دیشی **تودی**
 نگه دارت ایگخت از انجا بن. **ستودان** اندر بدوم کفن.
اسدی ره دیو بر تیج کسارتک. بران ده ستودانی از خارد سنگ
 سایر اسمیلوی دشت ستودان لغظند یا زلش در **توربا ستودان**
 طار کودی و یونند قوشی صمود معناه **تودا ستودان**
 آخو و امیر آخو **تو ستون** دیرک غمی و دعاه معنای دیرک
 قبه به طاق بیستون درلور درخت معناسده ستون انتقال
 اولور محارسان عیبیه او زومه عز دیدکری کی کوه بیستون
 ده کی ستون دای اوله سایه در **ستون** خرد برد باری بود
سجن سوزد رک لال عیبیه کلام دیو و سینک فتحی و خاک
 فیه سید داخی رو پدر **بیت** با جاپها گفته اندانی سخن. بکن
 نیکوی و بدی با فکن. سار تفصیل معنویه با بند حکا اولمش
رخی سوغین برنج سرنادر که چالور لو یوزد ایدور لر فتح سید
 داخی جاور در اقصیه در **رخی سوغین** قوشی قوشی **رخی سوغین**
 سید قلیا معنای طاف **روز سوزن** شو سکن طالع صیغ و قوش
 قسند **توسرون** اوها **شمف** برفت دوش از سر دران زمان
 که ترا نهاد داغ شش چرخ بر چین و سرون قوه حصاری نماد

معناه از جهت وضع اولی قیاس
 و کلیسا و کوزه بر خنجر و از ان
 بدست جادوگر مشایخ است
 تودا

تودی

زین معناسده نقل ایتمی **رخی سوری** مثل اوها معناسده
عفری شیدر روزگار دیشی کسی از آنکه داغ و قای عهد تو
 میداشت بر سوری. **ستودان** در کو علقی سار اولدی بالو لغظند
 مذکور در **قاسمان** بلدر چین دیدکری قوشن **نبا سنان**
 دنگان دیکر اولور سفتی لغظند صیغه به مبالغه در و اعلام حال
 دندر **اسدی** سم اسب سنان زمین کوه پست. کوهها کوه را
 کوا هو شکست. **ورنورن** الله الله دیکله ایام عرب و ایام
 شادیده استعمال اولور **ورتجا سورنجان** بر مروفه دارودر
 دفع بلغ در **وزا سوزان** یا بنی معناه **وز سوزن** آگه ایزه
 معناسده **وزنا سوزن** آگه نکر **وزیا سوزان** دنیا
 فایده سی **وتی سون** مودف چیک **وفا سومان** خردی نسه
 ولایت چینه بر یک آید **وها سوهان** ایکه و دوزخی
 عرب نورد در **ویا سوبان** کورستان مقبره نکر معناسده
نوع اوله الشیخ المضمومة
ابورا شاپوران یونج غایتده سخت درج ربولاد کی
 ضوئی کندوبه چکر صور و سیکور و بعضی برلورده اوکا سنی درلور
ابورما شاپورقان مثل **ادا شادان** شادیدن لغظند
 صیغه به مبالغه فاعله غایتده سوبین کسه عیبیه ثواب
 و خندان و فرخ و فارخ معناسده سار اسامی شاد خوار لغظند
 مذکور در **ادریا شادریان** اوله سده در که مواجندن چتیب
 آخر **عفری** اسد بر آسمان بر خاک مانده. بشکل متبر شادریان
 ناید. و آیی و کون آغیل و یوپو که زلی که او یوزینه دوشلور
 و منقش دریم او و منقش دوشک و اوله ساین که باد شاهل
 و اولو ککله که سار برده لری او زینه طو تارلور **ادرقا شادرور**
 و القحاح الرقوف ثواب خضر یخذه الحالی الواحله المرفوفة
 و یخ السی الرقوفة شادروان مثل **اروا شاروان** مثل
اسدی کت و خیمه و فرخ و شاروان. زهر کونه چند آنکه صد کاروا
ادریا شادریان نغنی مثل دیش **ادکا شادکان** شاد اوله
 سوبان کسه **اسدی** هر آن غم کتی کامدی زده اوی. شادینا دکان کل رفتی

تودی

تودی

تودی

تودی

ادما شادمان مثلد سراسیمه شادخوار لغظندند
 کورد در **ادوا شادوان** شاد بلیق و سایبان شاد در ادما
لطف آنجا بگو پیش کشی باد شد روان یک فرقه روضه و در
 شادوان **ارستا شارستان** بویک شهر شهرستان معناه
 و قلعه **ارسا شارحان** مثلد **اخذدا شادان** قاف
 بمانه معناه **اا شادان** اندام معناه **آشان**
 او غول بایی و گنج بایی **لطف** لب نکر مذاق انگبین شان
 نکر خوانشی از انگبین شان **خرتبد و حق** و حال و صفت
 معناه و بیلگو و جور که معناه و اذ گیلد اذ و کل بالدر
 آورد قلی غالب لبان فرسوده و ترک دلبده داعی استعمال
 او نور لغظند و مخرج غایب و شایند لغظند صیغه
 ارج و وصف ترکی در و لسان عربده الی لغظند ابدان
 شان معناه بقیان در لور فارسیده داعی استعمال او نور
 حاصل محقق تحقیق اشتهار شان لسان فارسیده مع غایب
 هنریدر نه که بویبتد ظاهر در **رب** دران کوته تا جگر باز
 افکنی و اگر چند داعی که شان بشکنی بر جگر مودی با کوز
 حرفش در که آخر کلام لایق او لور نه که بویبتد واقع اولور
بیت باز آمد آن حی که نذیرش فکر خواب آورد آتشی که نبرد
 بنیم آب **بیت** نکرور حرف بعد لایق اولور و غنایی اسم ده لایق اولور
 نه که بویبتد واقع در **بیت** کفار و صیغه لایق و نازی رنخل
 قامتش داده طازی **بیت** و اسم لایق اولور و غنایی حرفه
 لایق اولور مثلاً کتد بر لر نه که بویبتد واقع اولور **بیت**
 یکی چهره داری جوتا بنده هر خوشامرکشی سرو باشد سپهر
 کتد بر جزی که در کتین ایله اقصای و لایق آخر ندکی هاء
 غیر مفعول که حرف اصلی کتد ماقط اولور **انه دا شادان**
 طافلی **انه وا شادوان** مثلد **اوی شادوی** جوق نه
 و بینه جوق بونی **ان شاهی** جویانو دوزگی **آهی شاهین**
 طو مالتور در صفت در غایتند و توتو و اقدامات و شاد **بیت**
 ده خط باز نیز آهنگ میزد بقصد یکر شاهین چکر میزد
 و ترارو

و ترارو و نمود ترارو **عنصری** چه گونه بکشد بدخواه بی و زن ترا
 کردون **چو دارد بر دست طلق حون شاهین** بزانشی **ایا شایان**
 حلال مباح معناه صفتند **شایستن** لغظند صیغه **بیا لغظ**
 فاعله و ارج نسیزایش شایار معناه **ایکا شایکان** کاذب مجید
 اصلد **شاهکان** ادبی معنی باد شاهان لایق و مناسب دیگر اولور
 که کثرتن کنایه او نور بمعنای کلی مقتضای انواع متکلمه و
 در لور لومعنا حاصل اولور مثلاً کج شایکان در لور باد شاهان
 لایق حریفه دیگر اولور **رشیدی** اعیان بر صانع دوشهره **بیت**
 بی شایکان و لیکر به از کج شایکان **عنوی** جو کج نام به مدح
 نود در باب و اندم **امیدین** طع از کج شایکان برداشت **شاعر**
 که قافیه و شایکان در لور اکثر الف و نون قافیه بند در لور بوضایه
 نسبت او لور **عنوی** کچه عیب نیکر باشد شایکان در قافیه
 شایکان فدا که من کوم در و عیبی مدان **زانکه** آن قلدت مر باشد
 که بنم که خوش **کج** باد آورد معنی در عرفت شایکان **و ارجین**
 منت ای کار معنی معناه **مغای** در ویش را شایکان
بروشی شب روشن وصلت یکج سی **بنا شبسان** جام
 خواب و تانخانه که پیش اوید در **بیت** **شیخون** دوز لغظنی
ت شق و **بسم** **شحن** لغظنی و غنایی و غلو و غفلت
 معناه ده کلوریش **را شوان** چا غلکد یکلر اکثر صوغه
 استعمال اولور آف چا غلکد بهر صوغه آید **آب روان** شران
 هست صفا بخش دل **رئی شربین** سرو جنبه اندر قطران
 انما جود بر لور غار بقون دیدگی سبله و اگر داعی بلذرا ندن
 متولد اولور جام افاجند بکرز و جام قوز قاری که قوز قاری اولور
 ککه ولایتله جوق اولور و عید و لایق بر در لور بونی داعی
 اولور که دکنو اولور و اردج پیشی کی بوسی اولور **آرم شورون**
 عودتد زوی **رئی شربین** اولور یکدر **عنا شغان** مولوبال
کوتا شکوسان آله سین مملد ابله او غول بایی و شکو کی دیکلر
شکوشان اکی شین بجهده مثلد **لای شلابین** موم و کوان جان و
 آلوده معناه **تا شان** فغان ایدوب انجری انجری اعلا بیکه

خبیب معنانه **شعی** زخام تو موافق بود همیشه طرب زخو
 تو مخالف بود هماره شان **مع آیزا** شع ایزان او یارلق
 چراغ و او یارلق چراغ معنانه **مغدا** شمعندان چوک و
 چرکین خوب و وره دار و نور سوز بوزلو و او یارلق عورت **هش**
شهرستان کوچ بال و او یارلق **هوشا** شهرستان
 بولکه شهر **الشین المکسوره**
آنا شهابان شهابیدن لغظدن صیفه میالغ و فاعله
 نمایند انوچی معنانه **تاب بار** شهاب باران بیلچی
 بنور **کا شکان** بکلم **کش زبا** **شک زبا** بکلم
 الکن معنانه **کررا شکران** قارن سورچی سهل معنانه
که شکر بولکم و بیج و چین و صنف و شکستن لغظدن
 صیفه و امر و وصف ترکیبی **شعی** شعی زخام معنانه **یا شیا**
 یکی قدش قانی دید کلوی دار و جزا و نکافات و عجز
شعی اگر چه کرد بی بی صفا طی و جزایت نکود لطفه توان
 هیچ انتقام و شیان **پیا زبا** شیبازبان فیض معنانه
پرازبا شیرازبان یعنی مثله دیش و دلکش معنانه ده
 کلور دیش بونقدین ص اصدا ددن اولور **پراقد شیرانکن**
 بولمان اقتارچی بهادر و بهادر **پراور شیرا و زن**
 مثله **پردا شیردان** شیردن دید کلوی شد که اکثر
 قهر ایله طرلور لر **توزبا شیرزبان** طانلودلو
توزبا شیرزبان اگر تمان و غصناکه ارسلاک **رغرا**
شیرخان مثله **پرخای شیرغری** مثله **پوما شیران** بها
 و دلاور معنانه **پروغ شیروغری** شیرخان باغی عریده
 سیرج معنانه **پره دوع شیرد رومنی** مثله عات و اصل
 فرس شیرخت دیر لر **توز شیرین** خلوه و طالو شکر و کز
 نکیود جای شیرین **شیم** بد شیر کلوی شیرین فاصل حق
 بولم محقق انشور که شیرین طانلودر لذت معنانه **آچی و طالو**
 دیچیکه پیوده **شم** تلخ و شیرین دیر شیر شد در **یاماد** شیدر
 نون تا کجدا **اچون** ریاده اولور **پیر** طانلودر **انانک اول**
 طانلودر

شیرین و شیر

طانلودی لذت اولدو غندن اوتری طانلوی کاسیت انشور
 در **پیر زبا شیرین زبان** طانلودلو **توز شیرقون** الکه
 سجد معنانه **پلا شیلان** بادشاهلوقه ساطی که چکلور **آچی**
 جرم شوایک بی کام در شام شیلان نایمان **یکمشت** خشتا شست
 آن **بر روی** حلوار حینه **ورغرا** و تره زار و تاره اکین **ی**
شینی سلیسی و دلو دزدک و ماوراء النهر خلقی بنشین کداو
 نور دیک اولور **شین** دیرلوش شستی لغظدن **آرا و لور پرازبا**
شیرازبان فصح کته شیرازبان معنانه **تو شتون** مافر
 واقفان و جلیل **هاتج** جهان پر شد از شتون و مائک کنین
 بدو تداین کنبد آخوس **حاتج** از لب فغان و شیون چنگت
 تم کشته تنم **اشک** آمده تا دامنم از هر مرده چون تارها لغتی
 و شکو و شینه معنانه کلور دیش
الشین المصنوعه
آنا شیان جوانی داعی معنانه **توبا شویان** دوده جی **توبا**
شودان شویان معنانه **و ما شویان** جوان **و فکی شو**
خکین کیرل معنانه **دستا** **شورستان** خورن و یور و طرله
وگر شوکان بالوران دید کلوی اوت **و شو** خشتک که
 قولوق التدا ایله خشتجدا **آچی** دیر لر **و تی شومین** آشین
 و ندن
نوع اوله الصاد المصنوعه
ابو صابون اولورون شنه انوکل کبایسی یوزلو مشهور در
 جبع السنه ده زعفران کبی استعمال و نود دیر لر **ح صکی** او
 اورتاسی و بویک صا غاق **و آغو صراغون** پورتیمان دیر کلور
 کجک تو شمر که بوستان اولانغوسنده و چالورده اولور صا
 رنق قانع یالدر صراگون لغظدن **تقرن** اولمشه **شکله**
بق و آجا صولبان چوکان معنانه
الصاد المصنوعه
صبحی کالان جع صبحگاه در الغ و نون اذات جمعه صبح ایکی
 در ییری کا دیر در ییری ماد قدر یکسنگ میله صحرای **رادا** کجک
 صبحگاه دیر لر **عفی** صبح ماد فی تعین در مطلق صبح کا دیر **صیدی**

اولیای صبحگاهان مع کاذبه در احتمال اولور اما صبحگاهان
دویمک اول احتمال ساقط اولور زیرا مع اولایینی اول یکی وقت
حیث معلوم دجولایتی اولور

الضاد المفتوحه

ضربان سقلائی **تبر** ضیمان عربیده ریاضینا نوا عندن
برفعلی که ترکیب فککن در بر فاریده شاه سپهر و شاه پیرم
در بر و بعضی لغت بهستان از ورز یصح ابتدای ترکیب اولور
اولی در بر قانن ادیب صاحب شاه پیرم دشتی دشتی احو اولور
تاج خوس و بگر نورکی دیدگری مشهور قوزی چکله **کاتبی** از رخ
او چون کل و چون ارغوان و غم و آغشته خون ضیمان و **ومن**
منوران مثله بیت زعفر آستین او جهان چون منوران پرشک
زبستان خیر و چون غنچه رازها مع لاسی چلیخ دیباچه کلنا

نوع اول الطاء المفتوحه

التو طالتون بر نوع زهر لو بر که اندن منقش دوزوب
انکه قبل اولور که بپار و لغوه روضه مبتلا اولان کشتی
اندن آینه دوزوب و اگر او بچند مدامت ایدوب اکا
بتد ظاهرا اولور بعضی در بر که معدنند شویله ظاهر اولور
جلیج کلر و بعضی در بر که قیز دوزور بر نیچ کتی با شل حان
صوبه با تورر و اکثر انبار که با قوتیانی آدم و صغیر سید کند
و شل حرافه و کتی اولی رحانه ایصلدر قوقار و حلت قوتی
حاصل ایدر بجایه بر صفتل با قوی تر به ایدر طالتون اولور
هپان با عجمه اگر کسی نه **برهو طهون** قتل سوکندر که بیدری
دایمی در بر **وددی** همدشت مغر سرد خون گرفت و رخ خاک رنگ
طهون گرفت و بر قزل رنگ او انعامه حریف ایدوب

طبعی در بر **اسدی** بجای ذکر دیده دوپیشد نکر ازین سو
طهون و رانسو خدنگ و پوزه بولی و کوزه بولی دایمی در بر
قریب بشله قوری غایق و تاربان معاشده کلور **دخو طهون**
توون دیدگری مشهور سوزه از پند معاشده **روا طهوان**
یا یون که انکه بوغدی یا یوب یا غمقار بر **یستو طهونسون**

طبعی در بر ایدوب در کتا زنجیر خفا اگر
درین آتش کاشنه خند
طهون قورانش در ز فاکو با قوت کما ز قوت
طهون

شهر بغداد که آدیبه **یسا حیلان** اولور که سادات و اطراف
عرب دینداری اوزریش بوزور اولور

نوع اول الحین المفتوحه

آب و عیون بشکشی بر لغت عینی معجم و رادک مک با ایل ویا ایل
دایمی در بر **عظمن** طاع انماکی **لغدا** لغداند فوش قورسای
حوصله معاشه **عن** وسیله المقاصد صاحب عن معاشه نقل المثنی
که عقار لکه یا غمقار مع تنکته در بر

الحین الکسونه

طفا عطران قورسری کتا بلورده تا ایل که مالک حروف تجمل
نیمه اولمشده در اجمیع زین اصلی طایفه القول اکثر طایفه و لفظ طایفه
نیمه ایدوب باز دیلر اگر چه اوقانل تا ایل تکلف ایدوب **آغان**
چلیر یعنی اویانک الدوطی قلدی قانی آنکه بنتی استدگری
یولور قولاندلا در

الحین المضبوطه

تو آغوان کتال کاتب **قاغان** کفیف بهلم یمنه بر شهر آدیله
تندید بهلم شام طافنده نلقانام یبرده برکوی آدیله دیکتی
غان دیکتی کجی خدمتکار لوینک اصطلاح مدندله

نوع اول الحین المفتوحه

اریق غاریقون دایم بلغم بردار و در شرابین دیدگری اغایه
حاصل اولور که ترکیب قطان اغایه در بر **راغان** انکایی و
پیر نیچ جانور صفتلر سباع و وحوش معترسیم و صفت اولور
شیرغان کبی **بیت** شیرغان بیشه و نکات معنی انی
و من سیدل کمال **دوق غریون** بشکشی معاشه **دغون** شوی

نانک و دقندم و کورینن باشد دیش و بوبیت ابراد ایلش **بیت**
اگر نه تربیت اصطلاح شاه پیری ملوک معر بودنی هیت هیت
غز **حلی** نشین نشین انکیزوب اغلیان کسه به در بر
دوق غریون معنی وسیله رادک مک با ایل که نالی در ووف تجمل
دیا ایل که آخر حروف تجمل بشکشی معاشه بر لغت جمه ایل دایمی در
اولمشده عریضه لری **زی غری** بیشه و جایگاه شیر **زغان غری**
ایکی زاد جمیل ایکیو ایکیو نوری **لیک غلبکی** اولمشده قابو و در

خطیب و اول غریبه در میباشند
طبعی در بر ایدوب در کتا زنجیر خفا اگر
درین آتش کاشنه خند
طهون قورانش در ز فاکو با قوت کما ز قوت
طهون

طبعی در بر
طهون

راد او را خواند و فرمود بیای و بگو معنای **رفو** که **رفو**
 برشتی که او غلامی بود و بیار لر **سافان** پیلکوشی **عوی**
 سنگ حلقه به تیغ کوه رسید ■ اثر تیزی از **فان** بر فاست
غاک **فغان** زشت و بد لغا **غافغان** بقرین دبانک و
چغلق **رو فزون** **فغان** معنای و میرشور پادشاه ادب
 جامع الیوس صافی پادشاه که که ادب و دیش

دوت **فوتی** الحاق کیشی و توابع ایدل کنه **لطف** فوتی
 بائی و کبر و کینه بگذار که با پی در بزرگی قدر و مقدار **دو**
فون معونی کنه که ترکیده داغسته لای اچینه آنک
 و سایر کنه بشور لر و اشاعه و و معاشه **رؤ** **فون**
 ار تو قل **فدوی** زبیرن فون بود هومان بزور **ه**
 کرد آهو چو شد بخت شور **ا** املی فونله امدرا خرو و دنگ
 که معنای ار تمقدر اولندن الفی حذف اولندن معانی کاست
 در معنای ککدر امدرا کاستون معنای اککله **ت**
 شمار معنی کاست باید هی **ره** خویشین خواست باید هی **ن**
 اخونده بیشک فرق واردر ار لوح ایله زاید اولان کنه اخو
 دیلر ابتدا زاید خلق اولانرا اخوندی برابر پیش دیلر **سو**
فون او سو کنه او زرن او تورلر و مکرو حیل معنای
 افسون لغتند محف در **وردکا** **فوز** **دکان** خنده ستره
 دید کلیم اولیشی کنه دیلر که ابان باهک آخوند اولور تو
 اندوب **فدخان** دیلر اول پیش کنه مورینه بیرکد و برشلی
 اولنه آهنود البخته استنود او چینه استنود **درد** **دجسته**

وختت بنجینه هشتونیش دبرلو محلدن ابراد اولمش
 بودی اون ابکی ایون صابوکی ابام سوتق دبرلو **وردیا قور**
دیان منله **وزا قوزان** سمناکه اوازده دبرلو **وکا فوکان**
 قنقاع **منج** چوانام توشنود مان چنان چند زتنش صودراک
 کسی برکند زسر فوکان
نوع اوله القاف المفتوحه
 زبان فارسیده حرف قاف اولاد دخی مارا ذکر اولمش کن
 ارباب لغاتون بعضی کنایه یونج کتوره کلری اهلدن ابراد
 اولندی **آ قان** لسان مغولده اولو سلطان معناسه **اد**
قارن اعلام رجالدن علم دین بیری منوچهر پهلوان قارن
 ایدی که سام و نریمان دن صبح الکه کبی دلاور برار یونجیدی
 واندن اول بوانم یونجیدی و خوارزم زباننده اولو بادشاه
 دبرلو **ارو قارون** اعلام رجالدن علم دین بیری حضرت موسی
 علیه السلام دخی اوغلی ایدی حضرت موسی بنده اولوب
 بعده کثرت مالون موسی علیه السلام عامی دلدی نکه که قرآن
 عظیمده مذکور ان قارون کان من قوم موسی فبیغ علیه و فریک
 برد قاسی ایلم هیچ مال و منال بیلد بیری یونجیدی فقهی مشهور
 و آلمه بناسد و کتب یونجید مذکور در **ارضا قازخان**
 ترکیده قرآن دیر کلری **ارضا قازخان** منله **اوقالون** اقام
 رجالدن ور لغت یوناننده ابرو دیکلر جید معناسه و هندو
 جزیرلرله بر جزیرک آدیدر که انده سکار دیر کلری محقق اولور
 و سیاهک بن کیورث ایلده مد فوندر که هوشنکر شاهک
 بایاسدر کتب یونجید مسطور در هفت جوشدن بر قلعه پاشدر
 اچنه نیم کیرس اولمار و دبرلو که اچنده براغاج بنشد
 اوزدکی بیل و بوداقری سیاه و قلقلان کبی یونجید صاندر
 با بر افتری وارد آید کبی معنیله اچنده یونجید رینور
 و قنای کبی یونجید موسی اولور قزاقان کبی لونی اور و طهر
 نبات کبی طالور دبرلو و اهل قاریخ دیاده اول نباتان اغاج
 اولدر یونجید ایلدر و یلیسی قور و غی سیاه آتم دبرلو **اوق**

قانون

قاف
قاف
قاف

قانون رسم و قاعده و بر مشهور ساز آدیدر **رد کاف**
 کیک خراسی دیر کلری مشهور اوت و بعضی کیک آغلی دیر
 قزاقان دخی دبرلو **ردما قزمان** منله **رفیو قزیون**
 کباب دیر کلری مشهور منله که ادد و دیرنده قزیان دخی دبرلو **ر قز**
قزقون منله **ردما قزمان** منله اچنده بولمان اغاج پاره
 جکلینه دبرلو **ردا قزمان** منله ملک ایدر و شتر لده کونکر
 معناسه **ردو قون** کتی که یونجید ایلدر بیری لعلیه **ری**
قزین ابریشدن طوفانی قاشل و مطلقا ابریشم جنسی کبابی
 دیرلر نه اولور **لطیف** زحمت مده ای صبا خدارا آن
 شاه قزین خوشی نارا **طرا قزمان** بر شتر آدیدر و قلم
 حضرت شیت علیهم السلام یادی دبرلو اوت اولور اولدنت
 کبی سیاه منله که بعضی یونجید بیرون قاشلار چقار توکیده
 دخی قزمان دبرلو فانیسده کتران دبرلو عید طاق کس
 در **طرا قزمان** بر معنای که جمع اراضی بارده دن حاصل
 اولان دیر لره دوا در **قذا قزمان** غطار لره بعضی
 قویا حق طبله سی **لا قزمان** شوان دلایتند بر نوع صانق
 و خوارزم دنده عورت معناسه کلور **لقبا قزمان**
 قورنکر فساد و جورن سیلوب را منی اولان کسه **لدا**
قزمان قلم قویا حق طرف **لبوا قزمان** آتشی برست
لقبا قزمان قلیان منقش معناسه **قوبا قزمان**
 یونجید بیری ایلته یاد شاهلار و صافنددر **غفری** بنید
 بتا بید قضا ملع سوم اندر صا **در ربع سکون** و کاف قز
 باجه قزمان **بردا قزمان** قاضی و بعضی که قیل دخی دبرلو
 وسیله القاصد صافی فارسی قور دبرلو کسر مشهور دخی
ی قزین دخی آتشر معناسه
القاف الکسوره
ردما قزمان کیک خراسی دیر کلری اوت **ردا قزمان** عید
 بر ملک آدیدر **بردا قزمان** معنی کنایه ای امان و شرف و غی
 و کوه قاف دبرلو دخی **زبا قزمان** جماع معناسه

قاف
قاف
قاف

القاف المضمومة
ربا قربان بلکه بای طورن باینه قربان وادق طوران باینه
کیش و لر **نظم** کیش و قربان بلکه بکشدی دیچک
بود و غم و بست قربان و کیش دیر **نظم** راست رو بانی هر کیش
که باشی خون تبره کی شوی کج چون کمان لایق قربان باشی
دیگر کمان آمد از قید قربان بدی برون آمد از بومت مار کمان
بیت اولد کیش و قربان ک معنای اسیا میله بدی اولد ک
اولان معنیله در حقیقتا مراد اولان معنیله کیشدن
بول معنیله قربان اولان اول معنیله که ترکیده اوکا قربان
دیر لر عرب اضحیه دیر کیشد و قربان لغات مشرکده
کیش خصوصیه مذهب معنای ده استعمال اولور بد کیش
و ملحد کیش دیر لر مختلفه تفصیلی اولمشده **سین فسق**
ترکیده داعی مستعمله که آتوک قویرو غنه کج **تغلا قتلان**
معنی بایش اوت معنایه نقل امشی **عشا فعتان**
اسدی فعتان حاقان و کج ایدست بدو
کردیم این سخی در جورست **دیگر** نیام فعتان
حاقان برنج سپارید برجه ایدش هست کج **منا**
فمتان کوهستان لغتندن مأخوذ در طالع و
میشه که واوریاک معنایه
نوع اوله الکاف المفتوحه
اب کانی قایلتر که قزلر و غورنلر و برلر خرم معنایه
آبی کابین مثله **آنا کانات** یعنی کات معنایه نقل آبی
آتو کاتون سرگردان ص **اکاها کاراکاهان** خاموش
معنایه **اربا کاربان** برنج و فافله **ارد اکاردان**
ایش بلیج و علامه **کارا کارران** ایش سورجی و مرکب
معنایه **اروا کاروان** کاربان معنایه **ارک کارین**
ایراق بعید معنایه و درین و غیره **اکا کانات**
بیر شهر ایدلر و قیش اوی **اکیا کایان** آسیرنجی و کاکیک
الدا کالمان تماش و قشاق صفا ایدر کج **آبی کابین**
مرادین

نوع دوم

مرادین کورجی **اراکاران** مراد سورجی **آز کارین**
دیلکلو کیشی و اشکون طوار **اتو کارون** رازبان **آبی کابین**
اکیر کوی **آکان** کاف عربیه معدن معنایه **کان کاف**
عجیله جاع معنایه حاصل کشف بویله تحقیق اتمشله که کان دای
جعله اصلا آن در حوادث اول وقتن که آخزل های سانی
اولان اسه لاحق اولدیر کاف کاف غمی بیاد اولور مثلاً
سزکان خواجهکاد مادکان دیر لر نه کوبیتدن طاهر در
بیت تاخانی جارجیز از جالوزیا ماده فر **ماکان** و مادکان
و ماده کا و ماده فر **اتو کارون** عربیه دردن با باقر
دو زلی او دیا قاجان او جانم دیر لر و کوهرا دجانی و آفر آدم
نوم تاریخنله ایکی آبر که آیدلر برینه کانون اول برینه کانون
آخردیر کانون اول ایکی قیش آیدلر کیشی آونکا و اوجی کیشی
صدی برجه اشقال ایدلر کانون کفر اوردت قیش آیدلر کیشی
آنکه اول برنج کوی دلور برجه اشقال ایدلر **اواه کاد آهق**
کاف عجیله صبرناج **اداکا و بان** کاف عربیه درنجی اتمشله
اقت کاه بن **اکیر** که تخیل بچلار کدن صکی بریدن قالان
صابه دیر لر و مجازیرل طریقه سخم اولتا رلا به داعی دیر لر **اهدا**
کاهدات همانن **ادکشا** **گاه کشان** همان او غریبی بد کج
بیلدنلر در که حاصل بوی داعی دیر لر اوردد بیلدنلر حوقلغند
شویه آن کوز کوز یرید مجرّه و قوی قرح دیر لر سا براسا
بسی داد حاجان لغتندن عثر اولمشده **اکیان** قبان که
آندلر ننه طار برلر اصله فارسیه مرکب یقرب اولمشده
و بایک تمننی جاپر در و باد عجیله کبان داعی حقتلر **تاکشان**
اول عود خسته در که ایکی اکیر لر و بر طغوزلر **تراکتوان** قزان
معنایه **تاجیا کنجیان** کنجی لغتند که عبیدر کنجی بادن اهلر که
حاقه خرا کلر خدمت ایدن مهتره دیر لر و مطلقا پادشاه خلع
جو کجول آت کجی و یلور قوشی نهی و بلکه معنایه نقل آبی
صاعه کج صاهی با کیم القادسی جو کج و یوکالی **جی کجین**
آنک اولونی اوغلا کجملر ایدلر قوزلر او اشوق ایدلر **زاکان** کاف

کنار معنای که ترکیب و قرآ که در لری ساوا دلری کنار معنای
 مذکور در **زبان کرمان** صبا و خاشام قرآن معنای **زبان**
کرمان او رکد ایکی **دجوا کوهان** یعنی بر خور و وضع
 تاج در پیش **زبان کرمان** کاف عجله و دینجی و در معنای
 و ذلک و کرد اندون لعظدن صیغه امر و وصف
 ترکیب **کودا کوا** **کودا کرمان** صیغه امر و وصف
 دینجی معنای **زبان کرمان** نقیب متر معنای و جنت
 افاهی و کرکد یقاسی **زبان کرمان** کاف عجله و دینجی و در
 معنای **زبان کرمان** کاف عجله و دینجی و در
 ضبط ایدوب قلبی معنای نقل ایلی **زبان کرمان**
 کاف عجله و دینجی و در **زبان کرمان** کاف عجله و دینجی
 دینجی و فاکلی عجله معنای **زبان کرمان** عیش و
 آسان معنای **زبان کرمان** اولی و معنای عجله
 را و معنی نکر سکونید عجله و شکران و زیند کوک آسان
 معنای و بعضی خصوصیه و شک آید و دینجی اما شکر
 معیار جالید سکون رای همه و فتح رای معنی طلسان
 و زعزان قافیه نقل ایدوب بویستی انا ایلدی
بیت باد باغی سایه و تعظیم او تا که باز نام لوح و کور
 مان شوقا قاتند با دسایان دیکله **زبان کرمان** طم
 رایله بعضی جواهر لدر معنی برینم تاجده که با دسایان
 تختلرند و تورده کورده التون زنجیر با شکر و دینجی
 اصار لایلی و احیاناً با شکر کیر لایلی و بعضی بر
 بیوک تاجد که جواهر و التون کثرتند که با شکر
 متعل و لما معنی التون زنجیر تختلر اوزرین برو
 اصا تور لایلی که ابراقون کورن باد شاهک باشند
 مانور لایلی **اسدی** یکی کورن از کور آیهت زبال
 تحت اندر آیهت و قلبی معنای دد کور صها و عجم
 صاحبی بومعنا صم رایله عجم ایلی و ذر لودر لوتش
 ایله دینجی بولار و دینجی باله تیر معنای داخیل ایلی

دست

دست کورستون قبان قبان کبان معنای **دکد کرمان** بی
 مروت و مشهور جاور آید و تفصیلی که معنای مذکور
 و هم بر تکی قوتلر و بر نوع قوتلر دینجی سنده میر بویوزی
 اولدوغی اجلدن کرکدن و کرکد لری و کرکدن زنگبار و لاشا
 بر طاع آیدله **دکد کرمان** قرا بویوز دینجی اودت
 خد فوق معنای **دکد کرمان** کاف عجله و دینجی و در
کرکدن کاف عجله مثله **دکد کرمان** کاف عجله و دینجی و در
 باغی تلاق خوشی و توی قوتی و بعضی بر کرکدن و در
 دینجی و کیم بله اوچار میر قوتلر میر نوع آواز و وار
رته **کرکدن** تیرد دینجی لری که حشرات ارض
 بعضی اوردنیک در دینجی **دکد کرمان** کاف عجله و دینجی
 سو پندی دو کانی میر **دکد کرمان** کاف عجله و دینجی
 مبالغه با عجله زیاده ایتر تکی معنای **دکد کرمان**
 مثله **زبان کرمان** پیرا و تله تریخ قایچی دادی و راجه
 واردر باله هر اواجی پیرا و تله صورتی پیرا و تله بکر و شکر
 رف اولور و راجی تشریف اولور **زبان کرمان** باغی خراج
 جبان و افرغان **شکیا کشنی** باغی کیم ملاح معنای **شکیا**
کشنان کیدی دیوت معنای **شکیا کشنی** باغی کیم ملاح
 و هر جک و طاریدن اولان آنگ **شکیا کشنی** باغی کیم ملاح
 دارند جماعتی که بکند ناشان عجله کشنی **اسدی** سیک
 تحت کالونی کنده پیر بهم نان کشنی و حنا و شیر و شکر
 بغدادی کشند طردا قدن کشنی اولور **شکیا کشنی** جها
 نوا حسند اولش کار کا آیدله که ارام کور اوج بیک آدم ایله
 خاقان چینی اوج پوزیک عجله کشنی و شکر و ایدوب باغی
 خاقانی موزوب کند و ایله بویوز اوردی **شکیا کشنی** باغی کیم ملاح
 بهنگام روزه که برزد سراز که کیمی فوزه **شکیا کشنی** باغی کیم ملاح
 عجله جوق کیم معنای اغاج جوقلنی و شکر جوقلنی و باغی
 قلی جوقلند مستعمله سینه که معنی و شکر و کیم جوقلنی
اسدی که سالار چندین کشنی کور است دینجی سواران خاور

دینجی

دینجی

دست

نعتی و نگه که یکیش ارکله دیرلر دینی **خ کفن** اولوب ماردنلری
 بوز دیرلری بیلر فایده داغی شایعه **لاکلان** قبا و یوز
 بویوک **ست** عدا و رابوچک نیاید شرد که کوه کلان دیم از سکر
 خرد **تبا کلان** دیشی خا رعن فساج کلشیخ افی دیر **کا**
کان بای که اوق آتور و کولده نوس بری آتشیده خوت ایل
 قوسلرچی شتری یلدنیک برجلرلر شترین آخرک اوت ادی
 کونک کشتی فصلرینیک آفیلر قوس برجه وارر اوتور کولر
 بدی کونک صوفا جلرین موزول بر نعتی و اعیلکه اچیلر طار
 یاتوردینی شوگاه معناسه **مانا** آسمان کان آسمان خوشه 8
 سراسایسی سربلر طار مذکور در **آلا کاندان** بای
 طراجوت یز قبا معناسه **متری کتون** اککه حالو کسه
میزوا کیزوا فوق نسه و هاووز **قی کین** بوضو و خرم
 بارین حاصله دایک کانه نوله کیمین ایشلر که کینک بای
 یاز نسله نوز رانددر تاکید اچیلر زمینلرکی بایلر دی
 ناکیلر کینک معنای ترکیبی اکی کورد کینه بوندنر استیم
 نقل اولشله و لغزیم بهان یاز اولوب کینه اولشله بی
 قاعده میرنده بیان اولشله بوز کراولان کیمی رنگر
 معناسه برکین داغی واردر که بیط در معناسه بوضو در
 نه که بوشله و افی اولوبلر **بیت** خور کوره دشمنی کرا کیتی
 بولورک اورر ناکان آچر کین **بو کیندر** کینه بایلر بولر حق
 اصیلر دندر اول کینک اصلی کورد اکک معناسه در یایلر نوت
 شبت موز کرا بون محله دکنی دشیور و نوشین ده کی یایل
 بول کیده **کن** نعتی سزه و درخت باشد دیشی معاف غم صاحب
 اغ کالی دیشی **ناکان** خیمه عرب و کزد **منی** خاندان نوز
 لندوه و فم نوان بادا **کتلیان** تراخیمه سپهر کمان **بایک کانه**
 معناسه جامع النور صاحبی دکنی جاد معناسه نقل ایشی و کندن
 دن فاعلک جمیل و صفت ترکیبی ده استعمال اولور **زد شوی**
 لعل نوردند بر کوه کنان **ندم کو کندم کوه** بغدادی انگلی دیکلر
 اسم معناسه **بخ شایکا** کیم شایکان اولر حوقا که بادشاهل

تیسر

دینه

دخینه ایلاوت قورلر شایکان لفظله بیان اولمشله **نعا**
کشان ولایت شام ده بر بقع تک آدیله یوسو صلیح علمه اتلاک
 ولایت ایلدر و حضرت یعقوب علیه الصلو و السلام اول بقع
 قوسه تبلیغ رسالت ایشله **خرا کلان** چوداوردی کولر دانه
 که یوزلر اچیلر بیلر بعضی شکل ایکی راید ککر ران داغ ایش
خودا کوردان کتور نعتی شیدا له معناسه **وقا کوتلر** آرادیلر
 یک اکر کولر ایگر و قضا یز یوزی به اوستنده آت ککر **رود**
کودن آخیر یوزلر قالیگر شتر آتی بوندنر که کیم فیلر و غلی
 باغ و اولان کسله استعاره ایدوب کوردن دیرلر و شکل
 ساید و مرغ قوی و کوردن کت که در کشت زار باشد و در آب
 یاز باشد دیشی حضرت سلطان ولد رقع الله رهم **بیت** این جهان خونه
 مزل بکده ششست **دل نهادن** بر جهان از کورد نیست **ونی**
کوزیم اوزوف چوقیر **وز کوزن** کاف عجبیل صیغن کیکر عریبه
 ایلر دیرلر آتی عایش براردر اکلندر اعتراز و اصرار و غصه
 هنوز صید اولی اولایا اشی و قلدرد زیر اوله میلان اکل ایلر
 بید کله صکع عوصا یوب ره بوندن سزایت ایتکه خوشدل
 صوا بخر بوسیدن لحن زوقانی اولور انسان مزاجه بوسید ایلر
 دن صکع پنجه زمان صاقلوب تربیت ایلر ککر تاک زهر آفر
 مزاجندن زایل اولایا بیان کیمی و آنک کیمورک افی داغی اول
 حکله در و یازرجه کیکر و دیند بوزگی حاصل نعتی بوسله
 کیمین ایشلر که کاف عجبیل و کوزن ایکی رجه کاه و ایا
 سنک آدیدر کوزن دشتی سنک آدیدر که ترکیه اوکا صیغن کیکر
 دیلر نه که بوشله ظاهر در **بیت** ندرویت شایکای کوزن
 هر یکی شایخ جابر بل بوزن **ره کوزن** انکه کوزلر نه نشیه ایلر
بیت دو چشمی جو چشم کوزنات سیاده **ولک** از پراشک ای کاه
 و کاه **ولا کولان** خضض دیل کولر عصاره که معتبره دیرلر
 خولان معناسه **حکا کمشان** کاد کانه لفظدن محفف در
بیت تادید کمشان بولر رهن فکر **بی چشمه** که بر طرف کک
 نداد **ایمان** کاف عریبه کوزلر که و بریه عریبه کوزلر اول

سودان کندانه

فوس مشاه

اولی بیت همه بار بسته بری آسمان که پر پرده بینی
 بیان کیان وکی انظاک جمیع کن نوبت که بکوره در بر کیانند
 کیان جهان جرجند رشوت تلف بد کیان و طابع و رعبه در بر
 و بعضی علم طبیعی استاد ندان اول اشیدن حکمک آید در بر
 حاصل محقق دقایق کفایت ده بوبه کفایت و تدقیق اینها که کیان
 سلاطین قدیم عهد و جماعت اند که اولی کیورث و آخری کیجورث
 نه که بوبیت ظاهر در بیت کیان رفته اند و کیان آمده بجای
 ها ما کیان آمده کیان اول جمع کی در کیان ثانی جمع در که معنای
 کیان در کیان که معنای اصلی اول اول در طابع معنای کلور
 بیت این کیان بد کیان که از شر نعت غافلند یا در این تاز
 نغم دولت و رفعت چرامست کیان اول در طابع معنای اول در
 کیان ثانی در طابع معنای ثانی طابع معنای اولان کیان یک
 کاد اول و ثانی حذف اول و ثانی در بیت جهان پناهی شاهی
 که مثل ادا یزد رافقی ان بخوم و زامتراج کیا بومضای اولان
 کیان نونک حذف جاز در سائر معنای کلان کیان نونک حذف
 جاز کلان الفاظ فارسی ده ترخیم زیاد دشا بعد نسبت
 ایلی که کیان در بر نه که بوبیت واقع در بیت نوارث
 کیان برخواست از نهیت ضدیتی که بودی در خلقت کیان
 کی اول سلطان در بر بیت باد همی خورد بآیین کی که همی داد
 بهرام می یکد نسبت ایلی که کیان در بر نه که بوبیت ظاهر
 بیت زاهدی بیند بگوید ای کیا همی میدار از بهر خدا
 فارسیه معنای نسبت کاه المخله افاده اولینور کاه یا یال
 مثلاً بساده در بر بسی ده در بر بیت چه نا خوش بود دوستی
 با کسی که مایه ندارد ز دانش بسی بیت بسا روز خدی
 که افتاد سخت بی افتاده را باوری کرد سخت مذکور کیا
 کاف عریضه فتح سببه در کاف عریضه کس به اول که پیرو
 یاقه کیان در بر اولان طابع مذکور غما که صورتی عتی
 لریدن ارا لرنده وجه نسبت ظاهر در حوالایب صافی بوبیت
 واقع اولایوب کیان در کیانای عرف انا شاه کیان طابع

معنای کلور کیان و کیان در بر در دیش خرو که بوبیت
 استنهاد امتداد است همه آزاد کیست همت او خیر کرد دست
 مرکیان را کیان تدرید یا ایل برافع خوشا قلر یک کیکن
 صوکر مد سی تی کین فرجه ایچی بلا کیلان با بخل قوشی
 ابوالخیر بی معنای و ذنبه لیک عاتی و آوز دیر کل ششاه
 که آدمک و جوانک اعضا سنده ظاهر اول و اول و اکیوان کل
 دیر کلوی سینه خدک بدی قات کوکند در و بر جلوی خدی و
 دکتور و طبع جدی خاکی و طبع دلی هنوائ در و رخل هند
 منسوبه صر بهند اگر نکی المقات از ان سبب است که
 از تو یافت با قطع آن طرف کیوان و خلک زحل داغی در بر
 و اعلام رجال الدن رود حصاری و ضمه کرد و بر بیتی و کیوان
 هر جله او توکل کلور او ان کی بری او توکل بر دور ایل
 منظوم زحل آنکو بدشینی شهرت روزی و سخن و مرد و فکرت
 بیتا کیان جهان معنای عصار جوانی داد کای دارای
 سیهان ره می شده راست کثرت بد و فان و بادشا هلمعنه
 و نوحه عالی معنای بیت نه هر که گفت صلی فیج ایست
 نه هر که کرد سواد می دیر تمها است و انکی رابع معنای
الکاف المکسوره
 واکران کاف عجمه آخر لغت معنای استی اسدی سه جنگ کاف
 کرده شده در در روز چه در شب چه با بهی رکتی فور
 اغیا شوی لسان فارسیه سرکان در بر بیت و آخر بهالو
 نسیم کمران به در بر کران جان تقیل الذم و بنخت و
 او غور سز معنای راهو کران اعلام رجال الدن ردایی
 کرد بالی د کوی صدف کرد بالی معنای ردکا کرد کاف
 فوز جوز معنای شیخ معدی و بیت نا اهل را چون کرد کاف
 بر کبدمت رما کمان کاف عریضه و ملک آیدین و کوکند
 جمیع فرخیز لرد یکله روکا کروکان ایکی کاف عجمه
 وونی رهس قواقی و اوج که ایکی کیش بر ربه او جسر روک
 ده ت کور تی تر تر بد کلوی بو جک که شکلی بر جک داغی در

حشر است از ضد نذر و اور مجک آتی بو معنای غیر سامیسی
 ابر کاکیا لغظند باز شد در **دیا کرمان** انگلستان دیکه کرمان
 لغظند صیغه میالعه فاعله و فدا و قربان معنای
دیا کرمان کاف عجله یقه عریه جیب و خربای در
آبوا کرمان شد **آب کلا کرمان** کاف عجله اول و دوم طرف
 که آنچه کل و اول **آب کلا کرمان** کاف عجله کلا و اول
کلا کرمان کلید توانی **عتری** کمتر هوشه نر کبر کی می
 نشیند **هیا کرمان** یعنی آتو کلی دید کاری اوت و آتی
 توانی دانی در لرا طبا قانده فایا و فیه الطلیع دیکه
 بود فایا کرمان نام معنای نعلانی **کرمان** مرکبه که اید
 یا و فایا کرمان کبر که کمتر عریه اصغر معنای و سرجه باز
 خضر معنای **کرمان** راهای انکشته که این است **کرمان**
 می کمتر لغظند سطر در هوشه نر کبر **کرمان**
 نر کبر بر کس بر کس کند و به مطیع و متقاد است کبر
 سوبد و کلام و لطیف سور معنای نقل ایلیش **کرمان**
 همه اعدای خود را دوست کردی با همداد و بر دی و کرمان
 و مطلقا سوره در لرا و آهسته آهسته ایلی اشک **کرمان**
 کاف یه جمع که در کمال معنای **کرمان** کرمان رفته اند
 و کرمان آمده بجای همایا کرمان آمده **کرمان** کاف عریه
 دگر یه یه که اولان کس **کرمان** کس که دگر یه
 آلت که انکه اولان و سائر نسته صغار لر جفت معنای
 که یه معنای در لرا **کرمان** کس که دگر یه
 یعنی و قور شون معنای دانی کلور دیش **کرمان** ضو
 کرد که می و امع کات دکتی و سزا و لری دگر یه که عریه
 دگر یه در لرا **کرمان** کاف عجله ادات نشیند عکس
 و نمکین کی حاصل محقق دانی اکمائی بویه کس ایلی
 کینکه اصلی آکین در ایچ معنای و لغظ ایله و کس ایلی
 حذف اول و سوز و نسته نو که یا صدق و میند و نورغان کی
 ایچ طوله دقلیه لسان فارسیه آکین دیر لرا نمکین و نمکین

ده بودند اصل غم آکن و غم آکین در معنای غم ایله و غم
 طولشد **کرمان** کاف عریه صفت غم در که طبیعت غنبد
 طویل و اولوب همدان اشقام آلی است **کرمان** کاف عریه
الکاف المضمونه
دای کرمان قنقسی دیکه اولور **دای** کدن بویک
 تو قاق ترکیده و از نر معنای و کازر لور ققاعی **کرمان**
کرمان کاف عجله توان معنای **کرمان** کاف عریه
 سالار باد شکفتی باند اند و شهر یار **کرمان**
 ای کاف عجله بر شهر و لای آدید تو بیلید و ب
 در لرا شمع بیادوست تو شاهان و نام دولت تو
 و در لرا شاند در حد کرمان **کرمان** زمین تربیت و غایت
 عنایت شاه **کرمان** و لعل بر آید ز شاف فی جیلان و کرمان
 جمعیله **کرمان** کاف عجله هوشه نر ایلی جیار شمع
 و کرمان لغظند صیغه امر و وصف ترکیب و نکه و
 و کرمان ارکلی **کرمان** یعنی جکر که معنای
 و جکر که بکوز بر کس تو شجر در دیش **کرمان** کاف
 عریه طبع معنای فیه کاف عجله جوق معنای در که دگر
 اولان **کرمان** کلا غای و بیدیش **کرمان** کاف
 بیرون و لیم چیده جالوی بر لور **کرمان** کاف
 خاک اودیا باقی برینه در لرا **کرمان** کاف
 کلی جوق بیره در لرا لا مک سکون و سیکر کسری و لا مک
 کسری و سیکر سکون ایلی دانی جاین در جوار استعلا
 تله و زنه تابع اولور و فانی وجه لوزیه و استعلا
 اولان اوقی کرکر حاصل محقق بویه کس ایلی
 ام و کیدر ستان کدن لسان فارسیه ستان زانه مکاه
 اور تا سدر شکر اولان طرفه اسیدر ستان لغظند
 تفصیل مذکور در کس ایلی معنای ترکیبی می کل بیری و مکله
 و مکله فصله جاید و کستان دیر کستان در لرا
 بویسترد واقع اولور **کرمان** ایلی آباد شده زاده و کستان

چشما و کلستان در کلستان • **سعدی** بجه کار آید
 ز کل طبعی • از کلستان من بیرونی • **لش کلش** کل کل و قش
 نگاه معنای **لش کلش** کل کل و آل رنگ و آفرین
 طوری آت دیکل و خسر و رور که اول مشهور آتی که اول
 رنگه اولافین اکام اولشدری و کلکونه دیکلری ترلی
 که عورتی بوزلری سوزلری فکر افی دیر سابر آدلی کل رفعا
 لعظله و سطور در **لکورتنا کل کورستان** ایکی کاف عجله
 کل دیکلری چیک **لش کلش** ترکیه کل نصر دیکلری
 چیک **لش کلش** کل ایله بشور دیکلری مشهور نه **لش کلش**
کل درخان ابایل قوشی کاف عجله و شدید لامله در کل درخان
 لعظله **تاکان** کاف عجله طبع معنای اسم معطوف در وصف
 امر و وصف ترکیبی در **میرزا کیزدان** قاف معنای
 کف کاف عجله معنای معنای و کورده لعظله در وصف
 و وصف ترکیبی در **ع** میان کون وصف چون فرشته می باید
تاکان کاف عجله زبان ماوراء النهره اشکی سفید بر
 و معنای فاعله کورده در غالباً وصف ترکیبی استعمال اولور
 ایله در معنای مثلاً سیر کتان در لور سیر ایله زک دیکلر اولور
سیت چو افتان و خیزان تغیر کتان • باغ آمدیم آتد آن
 دستان • **نکرا کنگران** چاودارد دیکلری دانه که بعدای
 اچیلده اولور و ادکی قوشی اولکی کاف عجله ایکی کاف عجله
تو کون اکون لعظله کف در عجله لاف معنای
کنها بیکر که انا حیدر راجی بی دونون خوشت بکوز بیرای
 کبیده **کنها** داف لعظله **و آرش کوارش** کوارش معنای که
 اول معنای معنای قوت و برر تعریب ایدوب جوارش
 دیر اصل بوی که نولس اولایلی دیر که کوارش لعظله
 اسم معنای بونون نقل اولمشده بارسیده و معنای نول
 که شایع و ذایع در عجله اوزنه اتفاق ایملر قیاسندله **وا**
ره با **کوارده بان** چو بان **کوارده بان** معنای غیر اساسی
 چو بان لعظله سطور در **و بشا کویسان** حله معنای

و بی

و بی کویین با و عجله با عجله که حصار دندن مدور اولش
 آتد که بزرخان دن دو کیلای خیری الیک ایچنه نور لر بعد
 تنکه اولور لاندن یاغ مترج اولوب حصار ثقلی کجری و یاغ
 اولکی و کار زلزلای و مطلقاً اولچیک عتی خوی چیزی باشد
 چون کنه و ترازو و دیکر عصاران بزرگوفته و غیره دران
 کنند دیش و لوبیتی انا ایلی **سیت** کینه بنده و نوروز
 بخشش و انعام • **بلا بیکل** دهد در بطله و کویین • **سیت**
 باز کاشای ای بکار چشم بغیرت به بنیه تاکه نکوبد فلک بکوبه کویین
و بلا کویان دوشی ایکی و قضاب یا عیچی و حصار اری **و بلا**
کویان کینی و اوز کویان و سکر و خطای عیچی و
 هودنگ اولمشده کی اغا حیدر دالکری و کون مایه **و بلا**
کودمان مثله **و بلا کویان** بویک و تاق و بویک خلج مثله
 در حیدر بویک چکی و دیکر و لایه سی و کار زلزلای و تاق
و دی کوی مثله **و بلا کوران** عکرم اولدو عیوقت احواله
 ایدو کی بیده مقدار ایسه آزلغه و حلقه کوره کوران در
کودستان کاف عجله مقبره معنای سیر اساسی دشت شوا
 لعظله مذکور در **بوورک کورکن** مقبره قازکی و روزی
کورد زمین حکم سیدان چور اولش بیر **و بلا کورکان**
 ابن عرب شاد تاریخ تیمور عیایب المقدور با کتاب بنده دیر که
 کورکان لغته الموقول الحین لما استوی علی ماوراء النهر و فاق
 الاقان تزوج بنات الملک فزادوه القاب کورکان نکونه صاهر
 الملک و صار له یستم حکه و سکی **و بلا کورستان** دای
 منلوح معنای **و بلا کورزان** و حصاری و ذیلان میرجه معنای
 سه نقل ایلی **و بلا کوزن** کاف عجله صیف یکی دای کاف
 داف و اب اولمشده **و بلا کوزا** کوش و کوزه و دای کوش
 الله اولدو قوی جل **و بلا کوزون** یعنی اوجا و سکر
 و بان باشی و دیر دای معنای نقل ایلی **و بلا کوز** کوزه
 آتی کنایه و آورد **و بلا کویان** کویان و طالع و اولور اگر
 دن بویع طالع در عجله نقل دای معنای شرف و بر اصل

و بونهار و بونور **فجیا کوفیان** شده **فشا کوفشان** جمله شج
 معنایه ساز آدوی پای باف لفظله مسطور در **کون**
 کاشن معنایه **بیت** جان خفته حد خبر دارد رتن کوبکلی خفت
 باید کوفتن **دم کومین** آدکی قوتی واکت قوتی که آورد که بکند
 یوقی شده **قون** کاف عربله آدقانی بیرب دبر معنایه
بیت بجفته کلخ من کار بیستون کرده دوکوه راهم آورده
 نام کون کرده **کون** کاف عجله آدات نشیه در کلک آفرینه
 لاحق اداور و باغ معنایه مثلا کلکون دیرلر کلکی و کلر
 دیکل **۴** بار کندم کون بن غر و بخورزان حاصل معنی بوبله
 حکمت اینست که کون درلودر ایکی درلودیچک ببرد و **۵** دوزخ
 دیر نده که شید پرایله کلکون و صفده خسر دیتله **ست**
 چو شید دیتان دوزخ دنگ بسته صبارا برد و کوه دنگ بسته
 درلودر دوزخ بیک ببرد کونا کونه درلودر **ست** آن پراز لاهی
 رنکارنک **۷** وین پراز میوه های کونا کون کاد اولور نشیه
 ایچون استعاره اولور کلکون و کندم کون درلودر **سلمان**
 بار کندم کون حریف موز سبل بوی من جو بخور باد خواهد آید
 چون کام در **۸** سخی بونیه تشبیه فصل اولوسه بکون
 درلودر لفظ تشبیه اولوسه میخوشی درلودر **دنا کو کونا کون**
 درلودر لوسه معنایه **کونه کون** شده **دنا کونمان** بر کجکه انما
 جلد قوتوسی دوزخ کبی یی پراخی صقر لایعاج کبیله
 کمان لفظ بوندن محفله **و ها کولمان** آوزک دوه نک
 و هر جا نوز که مرتبه استعمال اولور **و ها کولمان**
 اوغلا بختل او بختلدن بر او بوندن پیر پیره طراف بیغار لرا
 طراف ایچدن بر قیل کیزلر و صوغا جریر و اطرافنده جریر
 میروپ بعد اذله قیل بولاق ایچون آیلده و بر ما عیله دور
 ایدر **۹** عرب بولعبه بغیری **و ه بی کوه بین** عقار
 زبیل **و هتا کومنان** طاعنی و یا لایق **و ه بی کو**
هه زه ایرقاشی **کوهواره وان** وسیله صاحب و غنی سراج
 معنایه نقل ایلر **و هی کوهین** کاف عربله طاع کبی معنایه

و دازو

و نواز کله می و قید تحت می که قیده آنکه اوزرین دو کولر
کوهین کاف عجله سید اذرا دنگدن جوقر اولان پیر **مادا**
کوی ساران و ددی وین کوی ساران بد از بستر که کوی می
 و دوا لیل **هتا کومنان** کوهستان لفظندن محفله
 ادرمان معنایه **تم کهن** اسکی کهنه معنایه **۱۰** آنکه دیم سی و فتم
 جایزد افق فطله **سختن** کبی در
نوع اوله اللام المفتوحه
ایچ لایچین قول بند معنایه و اسمار جالیدن **آدلاد**
 اول مودت خوش قوخلوسنه در که پتتقلی اکتینک دوسته
 هوادان یغار کچی آدلار کون توبله بولاشور ایلر مع ایلر
 و بعضی آدوکه کند سندن مامل اولور و بعضی کچیک درندن حال
 اولور دیدیلر قیه اولافچه در **عنوی** صدری که نیم خلق و عطر
 افطاع دهد لشک و لادن **۱۱** و تکتان قریبه بر پیر آیدلر
 افراسیاب کد ایمانک سیاه سالاری اولان پیران عکرا پیران
 لولده شیخونه ایدر پیرا بختلدن چوق نامدار بهلوانر هلاک
 اولوب شمنانه ده اولچنک جوانان جنک بشن دیکله مود
 و مشهور در **۱۲** بلادن که آمد سیاه کشن شیخون پیران
 بچک بشن **۱۳** اما لمان جست و چایک **آلان** حولی و آمل سار
 آدوی شونما لفظنده مذکور در **آلبان** مادی سید اکتدش و مع
 لب **۱۴** پان باد عجله پیر پیرا شلیچی سینه آینه و قیل و بولور
 بکوز نه و ارسد **۱۵** کوردون زبرق تیغ چو آتش لبان **۱۶**
 کوه اوزر بوکوس چو کشتی بولان توان **۱۷** شوقی بیچاره جالید
 روشنی باشد که درخشاد دین و اشوبیت انشا ایلش **بیت**
 اگونگاه کشان از دهام اجرامت **۱۸** برین درست ترام زینرات
 لبان **۱۹** مولانا طبعی شعله معنایه نقل ایدر نک قولی ضعیف حدیثه
 که فرخینک استشهاده اولمان پیتی بوک دلالت ایلر دیش
 بولعت باد عجله نقل اولندی اصی بودر که لادن مکن یا ایلر اول
 که آخر و زنجیر **۲۰** آوزلوسیه بالچی که بولورده و کوی
 لرده طوار ایا بختلدن دلوکه دلوکه و باره باره اولور دقوب و دیرن

وصول کنارتنه اولان قرا باجن بواجت هم عسله و زاده عجله
 دایقی نقل اولندی ایخه راء عجله دروا کثر زاید مستعمله
 چون عجله عرق و غم آن زمان • اندکین بر کرد جبرایش
 دهان • **عج** • مدحت آنکه قلم وادینست رتبه نان • زبغه
 باد وورفته تا بسیر بلخی • **عجالتا** طیناقی بیر **عج** مخالف
 ارچه که خود را چون سکر می بنداشت • زتابه تنی تیغش چه بستم
 لختان • **زرا لوزان** صیغه میالعه در جوق دیرنجی دیگر
 در **زدا لوزان** راء عجله باجن هم اولدوغی بیر **زوزن**
 زاء عجله لجن معنایه که اوز لوقه باجنم دیرلر **تار** کشتی
 بی باد بان بر رخ دریای خاک • لنگر بیدسیان در وحل و در لوزن
ش **ش** طیناق **ملکو بکرکون** بی نوع قرزی کله عرق
 پیوده دیرلر **اسدی** رده دیر رده زان کل کل کوفه کی ضایع
 عرق شش پیوده درون • **تق** **لتن** لکن معنایه **کاکان**
 منلق الکوا اولان کسه **ش** **لکن** تمعدان **بیت** شبه تیره بکن
 زلمه سیاه • دو خشنده کشت از کتن منع ماه • و دور او جاده
نم چهار پای برنجی صادات کتان • همیشه سینه بر آتش بود
 بان لکن • **فم** و **لف** که با فودت و قلایدن و بر بکدن دو
 زوب اکند • **فم** و **فم** ایله و باد شاهل و بعضی جاهل و ال
 التون و کشتن دایقی ایله اصله کاف عسله در اماکان عجله
 مشهور در فاصل محقق بودیم کفین ایستلکه ترکی دلی و کتن
 دیر کل مکر اسم گشتند که بو بیتد ظاهر در **ست** کوفت تا ج
 خواهی و زنده نشن • بلکه عراقت بیاید کدشته • عرب قشتی
 توپ ایدوب طشت دیر کتن که بو بیتده واقع اولودر **نور**
 دفع الطشت غیر منکسر • لیکن لم یقع ویکسر • تشنگی و پیر
 حوض طایفه تبدیل اولمشده تمعدان اطلاق معنای ترکیبی
 اعتباریله در **لکن** آجلی کر سکی معنایه و هند و لور اوج
 لوزن و معتبر اوج آیدر **بیت** الانا مؤمنان دارند دارند
 روزن • الانا مؤمنان دارند لکن • **و** **نور** **نور** **نور** **نور**
 عودت **تایلیان** آیین و قلع و انوک کیلکه ضیای لبان معنای

باد عجله که ذکر اولمشده
یک لیکن لکن لفظک اما سیده اوت دیکله **بیمون** اول
 معروف پیوه در که فاد سیده و عریبه و ترکیده مستعمله اصله
 عیدر **یونبو** **بیمون** اؤنک
اللام المضمونه
بنا لبنان شام و بنده بر طایفه که زمانه سابقه اکند •
 دایماد هبائلو ساکنی اییدی **نجان** اقصای هند در بر طایفه
 در که نمایند قنار کسم لوردر و طعاملری شکور **وتیا لویا**
 معنای لوردر قراچیلدی دیرلر و بر سبیل استغاره هوز که قنار و تیا
 اولان اطلاق اولور لوردر و لوردر سبب بود که شاد بقلری
 آیدند لوردر و لوردر لوردر **حافظ** قنار کین لویان شخ
 متا توب و شیرین کار • چنان بردند هزار دل که ترکان خوان
 بنام • **وکی** **لویان** ابریح
نوع اوله المیم المتوجه
ابو مایون حیز و محنت اولان و فاش معنایه دایکی
نم همیشه تا که نیاید حیت از مایون
ایما مایان هم عجله قاجتی کوپک قیاس بایدی که مایان مای
 لفظک هم اولاییدی اما مود نقاشده دایقی استعمال اییدی
 حاکان کبی و دیار یکن بر اصطلاحی که مکتب خانده اولان
 اولان بقلورن بیر سی سببی باشن اولور **هم** سی ایون باش
 آلدوب یولر اولان باشه کل مایان دیرلر و کاد اولور با هم
 آلدورلر اولان با هم بای مایان دیرلر و طایفه معنایه
ایچی مایان جین و لا یقند • بیر عظیم شهر آیدر **اند** زن کشت
 پیغاره زارای دین • که یک شهر او بر زما جینی و جین **اها**
ماکان نایکه زده ارمغانه **آدر** **مادر** **مادر** **مادر** **مادر**
مادکان کاف عجله قنار یقند دایقی دیرلر **بیت** نایق مای
 چیز ادر حاکان ماده خور ماکیان و مادکان و ماده کاد و ماده
 خور فاصل محقق ایستلکه مادکان لفظ ترکیبی بر جوی ماده
 در که دیشیده بر جوبده کاد در کاف عجله معنای مای در **بیت**

هر گاه که بد کرد پرسد معوضه داد تا مظهر در کردن باباش
 نماند مادکان دید کلید باعث عاقلان دولاجون اول و غنول
 اول نوری که نسبت اول شده لفظ مذکور که اصلی مادکانند
 اضافت معنی ترکیب است به نقل اولیجان اول اضافت
 قطع اول شده خواهم بر آید کی کی که اصلی خواهم برای یوی
 اضافت اول شده **آریا مادیان** مثل **آریو مازیون** چشم بد کلید
 اول ندر که سر که ایله تو شین ایله در عاقله تا فخر در **ارستا**
مارستان بیمار خانه و بیادانق معناه **آرگو مارکان**
 مثل **مارکان** عاقله یا وز بیلان **آریو مازیون** چشم بد کلید
 معناه **ایکامایان** تاق و دجای معناه **شمس** نیست شا
 هین را محال از عدد او کاوره در خیال ماکیان **الی**
مایلی یعنی شک مایلی و فانی معناه نقل ایلی برای ساسی
 کا حیح لفظ مذکور در **ایرا مایران** ادویه لردن **آمان**
 اول باذن خانان معناه کاه اولور که بالکوز خان دیر لردکا
 اولور که بالکوز نماند دیر لرد **است** نه خان و نه مان و نه بوم و
 نژد یک شهر مادی میان بر دیاد و جبرقی سکیم مع انجور
 یزد بکده حالت فرده بر آنکه مضای الیهی اولی اعتبار له
بیت چنین داد با مع که اسفندیار نوهود مان را شی وی
 کار **اسدی** ده نیک و بد گشته تم ناست خود کشتی و توش
 مان را در است دخی حالت تصدی بر فعلک مفعولی اولی
 اعتبار **فرهوسی** که او داد مان مردان دستگاه بتانی
 مراد که نبود راد و ماندن لفظن مسخره ارج دقال
 دیگر اولور و هم ماستن لفظن مسخره ارج دیکر دیکر
 اولور و یو ایکی مضام نظر بعضی ترکیب شده صفت دایمی استعال
 اول نور دو دمان و حوران کی نغی و نهی در قول بکزار و بیله
 معناه دانی کلور دین **آه پروی** **مادی پروی** جدوار دیکلوی
 دارودر که معنی تر یا قلده لدر انجور یخ ایله پیش از لوز قرا ایله
 بیز کوکد میتر حق تعالی لکل کال قلده تندر لدر بریده که ایسی بر
 کوکد بتوب بیری زهر و بیری بر یا لدر **بیهی** جای آرام

و را دیوم یعنی کشتنک طوغد و غی بیست قط را می معناه و همان
 خانه و غویان و دودمان و خانان و جای جاودان بولغت
 بیون مکر با ایله که نانی و عود تاجیل و مکرور باید با ایله
 که آق عود تاجیل و بیل **چا چان** مود طاشه که اندن
 شجعه و طیلر و بعضی کوکلان لرا لردن معنی دریای و من
 بوی طفتنه در نیات کمی اول نیرد بتر دیر لرد که دریادن
 جبقه آق و بوشاق اولور هوا طوقندقی و طوق قم قنار در
 و نمک اولور خاقیتی نوز ترکیب شده معنی اولیجان غول دلی
 صاف ایله و روح حیوانیه به قوت دیر و صلابه او زدن معنی
 ایدوب دیش سورسلر دیش صابیلغن کلد و بیج دلدانی
 حکم ایله و زهر اچنه و زهر لوموان صوقت بر درم مقدار بی
 معنی ایدوب انجور سلر زهر و زهر و قدر صیقلار و یارده و فنی
 بول نا فعل ایوی قیو بیلده و زوارید فرده معناه وادشی
 و فزایشی پسند معناه **مغی** خدایکنا شوم که هست محلال
 حارده بود که خواندش **چان** و بعضی پسند مطلقا اولی
 معناه دیش **ردانک** **رد افکنی** ارا قنار بی جهادر معناه
مغی در عرا کوسم در دین در عیسی زد تیری که بقوت بود
 ارا کک نورد افکن **رد اوژ** **مرد اوژن** مثل **رژا مرزا**
 معانی و یکی می مشتق است منور یکجسی یعنی زهر بکلید دیر لرد
 دیر لرد منور در بان حافظ معناه در اما اطلاق تندر
 اول باد شاه در لرد مملکت جابینی صبط ایدوب قوری به
 کسی توفیق ایتمک و ظلم و تقوی قیادغه قوا به **مغی** جدا بلکی
 باشد روز و شب عدل و انصافش در انجا مرزبان و ترارو
 دلی **دنی** **مردن** کورستان بودان و مطلقا مقار معناه
خیوی هوکار هریش زعمی باشد منزل او بزرگن باشد **بیت**
 در شب عید از برای مرد و عجم هر کسی زند با خود میر نیاورا
 میان مرغن کاه اولور عین را از زریه تقدم ایدوب مرغن
 دیر لرد کاه بر عکس **رغ فرغی** شده **مغی** شاه که بر تالیف دیکا
 خویشتن از کینه مرغزار کند هم مرغن **بیت** بروز صحنه گردانند

ورسا و بشکنی چون تخطولون - **رد با زودمان** اولی
 نه که ترکیه ده مستعمله **ره آه** **نرم آهن** در کمالی باغی که
 جلک و دشتی اولی برب برب شاق اولد **دکا نرکان** **دلیخان**
 شقی - از جهان برداشته خوانی سوال - کرد قارون خلق را
 تا نرکان - **سود نرودن** کل سرس و زریق رودی
 از کیسوی او نیم شک آید - و زلفک او نیم نرودن
 بعضی در فیل تخمه داغی در لر درید **سود نرودن** مل
 عنقری تیره ابرو بهاری لک می دارد معنا - کای دی خور
 میریزد بوی نرودن - **سود نرودن** مثل شقی ایا
 شقی که نیارد و زید از عدلت - بعنف باد صبا بر نهاله نرودن
نری نرودن مثل **نری نرودن** بر نوع خوش رنگ و خوش مو
 مروت چکله شقی - حد فضول شاهزادین و نیشا
 باد - مدام مجلس عیش و سرور و سرس - **نرم نرودن** تحت معنا
نرم نرودن او تو را حق میر نشسته کاه معنا نه و جای
 و مقام وطن معنا نه شقی زبانه انتقام سطوت تو
 کدی که باری ترک نشی - و فوشک او تو را حق میری که او تو
 زاق در لر و تو آشیانه معنا نه داغی کلور و سایر جانور که
 بتاخته داغی در لر بعضی معنای آفرین مکتوره بایله ابر
 ایشار و بعضی جیبی مکتور بایله کتور مثل مکتوره
 بایله اولی انبیه **نرم نرودن** **نرم نرودن** ناخواه
 لغظت و ترشاد نشد **نرم نرودن** ایلخ و بزار و قاز
 و رنگ و یگر رنگ حاصل محنت و به کفایت آینه که تخمین معنا
 شده استعمال اولان آفرینک معنای نرودن قار و زردی
 دیجک برد - نرودن اندی در لر بیت چنین گفت شاه
 جهان کی قیاده که نرودن بدر زرین بیک یاد - نرودن اصلی را
 آفریند نا با قار سیده سلیکون در لای سیده کی لیس
نرم نرودن با غنای قوشی **نرم نرودن** **نرم نرودن** **نرم نرودن**
 قوشی به داغی در لر **نرم نرودن** او به نازی ناز خفتن بایسو
 نازی **نرم نرودن** طواری عرب میگویم دیر نمیکن سکون

نیم
 نکلان

هم و کاف عجمه باقی نرودن معنا نه حاصل محنت و به کفایت آینه که
 نمکین لغظت و ترشاد نشد نرودن در چه معنا نه که کولون بفار
 بر خیزد آکین در اچ معنا نه ترکیب و لیحا الف و ح و ذ و نرودن
 برشته بود با صدق و میندگی اچنه طواری قلدین سا
 فار سیده اکین در لر محنته ذکر اولی شدن نمکین ده نرودن
 اصلی نم آکین در نمکینک معنای نرودن طواری نمکینک معنای
 غم ایل طواری نمکینک معنای بود که فریبده نمکینک نم ایل نمکینک
 و کولون سا فار سیده ناک احتیاطون عبارتند از اشراف و نرودن
 اولی نمکینک معنای اچنه بایش نمکینک نه در کمال نمکینک
 ناک ایل بعیر ایل نمکینک نمکینک و بر شاک در لر **نرم نرودن** کاف عجمه
 و فیه معنای طواری دیکله **نرم نرودن** **نرم نرودن** **نرم نرودن**
 لغظت و صیغه باغی و فاعله ابرو باغی دیکله و راست
 بالا و بشارت ایلدی و نالان معنا نه و شول کسیه در لر که
 اذقور و ایلاد کن ویا بر نه فکر ایلد کن حرکت ایلدوب
 صانه **نرم نرودن** شب و روز در پیش بردان باک - توان بود مر
 و دل شده چاک چاک - **نرم نرودن** نیامد بروک این دو شبه
 بیلوان همی بود نمکینک در آنکه توان - **نرم نرودن** **نرم نرودن**
 یکیده ظاهر اولان نه بدیع معنا نه **نرم نرودن** **نرم نرودن**
نرم نرودن کولک آکین طواری شریک و ایشا بکر نه و ار سه
نرم نرودن جوین و نمین و زنده نرودن دیکله نرودن فقیه می
 و منه می ها بر زور لغتی و عزیز تر و خوشتر و نه معطله
 ده کلور دیش **نرم نرودن** **نرم نرودن** و اعلا بین اعلی و عقل که خود
 نام او ذاتی علم زرد در نرودن کار می اکثر افرام و نظام و اعلا نمکینک
 ارضا فنده ابراد اولنور **نرم نرودن** **نرم نرودن** **نرم نرودن**
 بدیع معنا نه الفد صکر آیکی یا ایل لغتی الفد صکر با ایل
 که نانی حروف آچیده سکنت معنا نه نقل ایلدوب و ایلک
 یا ایل یگی دور ییش نه سکنت معنا نه کلور دیش و باجو
نرم نرودن نام کا و زید و **نرم نرودن** **نرم نرودن** **نرم نرودن**
 کابوس معنا نه **نرم نرودن** فصل بهار که اولیده که کش آوکه

در لر که
 در لر که
 در لر که

اولن اکجی کونی نور بجه انتقال ایلر عالمکدونی قی ظهور
 ایلر و روم تارنجنده ابریلر و ابریل دیگه مورو فایوک آدیله
 سجد فصول شام و روزه و نیسان باد . مدام مجلی عیش
 نور کل و نسیم . **یستانینان قاشاق**
النون المکسور
 شام نشان علامت و نشان لفظند صبحه ارج در دیک
 دیکله **شیم نشین** فیه نوله نشین معناه **کاری کهاربا**
 کاف عجله کوزل محبوب معناه **کاهان کوروب کوره دچی**
 حافظ معناه **نکوان** کاف عجله ناظر مشغول بکار مجازا
 متعلق معناه دایمی کلور **نکریان** کاهان لفظند کجی
 کجی **نکین** یوزکه قاشق حصص معناه **ماددی نهادر** بنیاد
 قاشق **نهالین** در شک **هانهان** کیزلونهان معناه **لندا**
نهاندان کیلار عجله معناه **نایا** نیاکان اجداد
 معناه **پیا نیتان** تبت لایقند بیر بیکه آدیله شکار
 اعلاسی اندر حاصل اولور **سایان** طایف سوز و مخالف
 و عده ایسان لفظند مختلف در یکی **نیکین** ایلوک نیکی
 معناه **نیکر نیلکون** باغور لولوت و حیوت دکنونی
 و کوی یوزنه دایمی در لر دیک **نیم تن** نیم تن قصاصی
 قفطان و اول قیام اولان کسه یازم بدنی طوبایر **نیم جوا**
نیم جوا اورته یا شلو کهل معناه
النون المضمونه
 خستی **نخنین** اولکی **بیت نخنین** مع کافری فرشت
 سید رویش پادشاهی دروغست . فاصل محقق بولم کجی شکر
 تخمیند اصلی نخست در یا کله کجی نسبت اچوندلر نوکد ریا
 سی تا کید اچوندلر انکشتونید کی کی سار تفصیلی انکشتون
 و انکشت لفظند نذکون در **نخلکون** **نخلکون** دوزخ
 انجایی و جنتکد قوز **نغان** اول کسه در که لاله نوحند
 شقایق دیکلری اکا نسبت اولوب شقایق نغان دینلور و
 ساج لاله اعظم المذیبه ابو صیفه رمی الله صفر نوبتک آدیله

نیم جوا

نیم جوا

قله انقلاب بتسی **کونکون** کاف عجله با شای شایه نکون
 معناه **بیت** قدینکده شرو باش ایدور و امیش ایماس نکستی
 کردلور اذبت قیلوب آتی سالتور سواچا نکون . وصف ترکیبی
 استعمال اولور سونکون کی شایکده معنول اچوندلر
وداران **نوداران** شاکدانه معناه **وز نوزان** زاد عجله
 اهل لخت مودق آزاره دیرلریش و شومخری بوییت انشا
 ایلیش **بیت** زتس زهوه و مزج آب کرداکی . بر آسمان زند
 از هم کین **نوزان** . اما طبعی حق بود که اول قورق آواری
 ایدر نکه صفتله انسان اولسول هابور اولسون دیش **ویشی**
نوشین نوش لیش دیکله خویط طمع معناه و سبکی برنجی کوا
 زنده معناه با و لول نسبت نوکده اچوندلر **نوش** از
 کورده نوش آب نوشین **نوش** شکره آغما معناه
 اکنون لفظند تخمیند و لیشله **نوش** میر نور نورچه
 در خیاله آرد . جوان کفیله آسانش آرد نول . عید
 حرف اول و دویپ و قلیچک کس کجی کجی و بویوک بالی
 ویر شهور قلیچ آدیله و تشبها چاه زخنده اطلاق اولور
وکی نون شهادت وکی نویین مثل . خیام دولت نویین
 و نویین زاده وادام . با و تاد بقا باد اطلب عزمست
هفت **نمین** سپردن و نهفتن و زنده شود و طبعه نوک
 و انکده بکوزینه که قیامی **نمی** جان کوی تورد و لیش
 فلک بالا اوج و همچو نمین **هفتی** **نمین** فلک طایف و
 مثله **نمین** زانرا نیست بیره تکلیف که دیکور اهی باید نمین
نوی اولم الو او الفتوحه
اپسی و **اپسین** کیزوکی مکره معناه هوشنده انتقال
 اولور مثلاً خلقت سکندون مکره و جماعه اما مدون مکره
 و نجس که سقوطدن مکره پرند قالور واپسین در لر
ادیا وادمان رازیانه **اردان** **اردان** اول قورق آرد و ارد
 اوزده که آنکجهیلوک بولا شامون دیو جیه میجاری و نما قایل
 معناه بومغاب سار سامیسی جازا لفظند یازلش

نوداران

نیم جوا

نیم جوا

نوع اوله ایاء المفتوحه
آیا یایان یعنی معرفت ترکیده دای استعمال اولور یا یافتن
 مؤنث اولدی دیور **آیا یاران** اصحاب **یاران یاران** تابعی
 و تبع تابعی **آیا یاران** یازیدون لغظتدن صیغه و مبالغه
 فاعله **اسم یاسین** یا صین دیدکلری منبرون چکر **یاسین**
 مذکور چکر فارسیده و عربیده مستعمله و عربیده یا سون دای
 دیور **ایان** لسان معلومده جان روح معنانه **طرا بخدان** نور
 غیبیده **مخشفه و مخشف** و **مخشفه** دیور **مخکلو**
 کاف غیبیده چتیک قوز دیور سایر اسمینی مخکلو لغظتده
 کورد حصه **رقا یرقا** بر مشهور طاشدور قایل صاری قوش
 حاضقی اولدکه حاربت چکردن حاصل اولور بر مشهور که بقاء
 دیور **مخکله** مضمره کذوده کورت کینه یا فعدر دایور
 و بعضی کنیده مشهور در مذکور طاشدور صیغه و اعلاسی استیل
 و لغوج قوشی که عرب خطاط دیور یواننده یا و زوسنه زغول
 سور لوشی یا باسی و اناسی یرقان علقین احاس ایدوب
 مذکور طاشدور آشیانه سنه کتوروب اندک اولور لوشی
 و الله **ددا یزدان** تنکری جل جلاله فاضل حق بوسه حقین
 اینتلر که لسان فارسیده یزدان برادری معنانه در
 لسان عربیده اوکا خالچ دیور لوشی که بوینده واقع در
سیت سیکه اد سوکند آن پاک دین یزدان هفت آسمان
 و زمین بحوسی مطلقه یزدان خالی خنده مخصوصه
 خالی شنه اولور هر دیور **یغن** یغ فایله پیر فایله
 دیور عربیده و عجمه مستعمل لغتدر **یکان یکان** پیر پیر
 آحاد معنانه **کرا یکان** قولد آت و بعضی جل آت
 دیشلر **یغنی** که شکار چوبا یوز و یاز و چرخ و بیلند
 دیوان در آبی بر پشت باذ یا یکان **کک یکان**
 دویژر دیکدر علالتو معنانه و پیر دوزیم سواد
 معنانه سان عادت و خویدر یکسان یا هیئت و طور و
 طرز و متقارب و متناوب اولان اشیا یروصف اولور

اطباء

اطباء یغ اعضاء موده اندامهای یکسان دیور یعنی
 اولدکه کلک اسم جزیه اطلاق اولیور آت و کوه و بیکری
 که هر یاده سنه آت و کوه و بیکری دیور و بیکری معنانه
کسو نیکسون مثله مخالف نیکو که مذکور نیکسون **کو**
یکون مثله **بو شجیب** نوی آراسته بی آرایشی چه بیکری
 چه بخیر یکون **لایلان** بهادر لر دیکدر **اسدیج**
 ستوران کینه کردن اخراجنه **بلان** یزور بر تیره رسا
ستوبنتون در بای دیدکلری اوت در که اطباء فاضل
 موفلر **مایان** یعنی کبوتر خانگی به دیور دیشی **مبین**
 بر مشهور ولایت آیدر **وزبا یوزبان** پادشاهی فقاده
الاء المضمومده
وزبا یوزبان پادشاهی فقاده معنانه **وگا یوکان**
 اولان بتای زخم معنانه **قون** تکلیفی غم زین
 معنانه یعنی دگر معنانه و دکلور دیشی
باب
نوع اوله الالف الممدوده
بجو آجو بهم المونی قاون و قاریور **آجو** آجو باجه
 المی مثله و آده جزیره معنانه سایر اسمینی آجوست لغظت
 مطوردر معناه مصاد معنانه نقل ایدوب **آجو** لغظت
 مخفف در **بر آجو** یوز موی ادب معنانه روم استقا
 منصب و جاده معنانه استعمال اولور **تشنا آتشناو**
 اود آشیسی **آتشناو** مثله **تشنا آتشناو** کاف عربیده
 اود قرشد و ریح کوشکی یچی مشر دیور **آردا آردا**
 بری و جادو و تحول بیابانی و روایت اولور که **آردا**
 آدم موتند **آردا** یغ قیل بر جانور در اوزون آیتلر
 واردر آدمک آدینی بلور و سوبلر اما که ایشی آدمک
 عکسی اوزرله اشار **آردا** کول دیکلی **آردا** یوک
 سوری دیشی ترکیده دای مستعمله **آردا** دیشی دیور
آردا که در جانور در و قانم **آردا** آتدی **آردا** دیور

یون

لا آوارک اخاص معنائه **کوبا** آوالو کواشی ووشند دیکوی
 مویا سوار آدوی قرابا لفظند مذکور در **قرآ** و غیرت و شعی
 و ماوراء النهر اقلیمی کتاردند بر عظیم ارمایه آید **سیت** زنجیر
 تو آمو جو رشم از جویست سما بکشتی قمرت جی غنچه و نه قمرت
نوا انداز دیوار صومالی **آو** صواب معنائه لسان فارسی در واد
 ما ارانده تبادل و توانی واردر **لیطخ** کی تواند که همی باغ چکاد
 بکند غوطه در میان آو **آو** آو آو آو از دست و لفظند
 مخفدر **هغو** آهلو خورشید خورشید کازان بقی اهل
 کند وایشکه فائده سخاستک **آهو** گیکر لفظی معنائه و
 معنائه **آی** و **زوکلو** کنگر معنائه **اسیر** سخت از بر
 گاه بر شاو نو **بمان** ده کثا دند برای ورو

الالف القصورة

برادر قاضی صاحب معنائه گاه اولود ضرورت ورن
 اچون الی حدت اولنور برودینور **اسدی** زدن کینه
 زان پس کوه برزو شد اشفته از خشم دل برزو **خترک**
اختر کو کاف عجمه بنم و بوی **خکلند** **اخکلند** و او غلا بخل
 الله اولی الجوه و برد کلری چغشا غو **تمی** کلر از رایت
 دلشاد باشد **سان** کودکان از اخکلند و **وفا** غو معنائه
خکلند **اخکلند** و مثله **رست** **ارسطو** اسکندر کی وزیری
 آیدر سائر تفصیلی ارسطو لفظند مذکور در **آزو**
 انون دیکدی **فتی** **افشو** بیا غیری دلری بچد کشت لفظند
 بار شد **آ** **الو** اوها شرون معنائه **نبر** **انبرو** آرد
 نیستی انبرو لفظند مخفدر **بج** **انجو** جزیره آنجو معنائه
 سابر دلری بخوست لفظند یا لشد

الالف المکسورة

سید **اسفندرو** برنج ایله باقری خلط ایله بر خشن
 اولور که انون جام طاسی ایله ترکیده **اسپیری** در **لر** **لر**
 اردو لفظند کسفا و لشد **بج** **ایجو** خوا از لختند فائده
 باد شاه در **لر** و علام معنائه **بج** **ایجو** مثله **ای** **ایجو**
 خاص

خاص حرمت بخشود **الالف المصممة**
رد **آرد** سوار زرنند اولان بازار کاه ترکیده دایجی سغلا
آو اسماء اشارتله اولدیکله مدلولی شی مهم در نوع
 ذکره نعتی بولور فاضل محقق بویه کشتی انشور که او زبان
 قاد سیده غیر منفصل نمایند لسان عربیده کی هو کیده اوندک ایله
 آوی در نته که بویته د ظاهر در **سیت** از من کنه آید و من آنم
 ورتو کم آید و توانی کاه اولور او یکا لفظی حدت ایله در واک
 او زرنده فته لفظی اولما غین فتحه تبدیل ایله در وای در نته که
 بویته د ظاهر در **سیت** من اورا جویم چه رنگ آورم که تایت
 وی زیر سنگ آورم کاه اولور او که اولنی ده و آخرنی ده و
 ایله در جان و اوساکی قالور اول و او بی انکوز استعمال ایتملا اولی
 ساکن ایله ابتدا متعده اولوب فتحه اخف و کاشا اولما غین
 فتحه ایله ترکیه ایله در ملا و در لرنه که بویته د واقع در **سیت**
 تو کردی و راسم داستان **وکره** فری بود در سیتان **اما**
 فچا که اولنده کله آخری اول **خیکه** حاجت و لما زاد و او ای
 او زده ایضا ایله در لفظی سکندله استعمال ایله در مثلاً کوی در **لر**
 احکامه او در نته که بویته د واقع اولوب **سیت** کودتقی شیخ
جشم و ناپاک **کو عیب** مزاجن نماید **اولیکه** کوفانی معنائه
 لکنی کودر بوراده مراد اولان آن که اسم اشارتله بعدا چون
 تفصیلی بکنند ذکر اولمشله او ایله زنی وارد رنج آن کس
 دیر آن زید را بکوی دیر او زید او کیدا بکوی میز آن ایله اولد
 معنائه معایرت و ارا بکوی بورادن ظاهر اولور وجهه کور
 او زده و فک ستر ای اولد که آنک مدلولی بجه اشارت در اشارتله
 دلالت ایله اسم جمع جاید در اول اسم کس اسم معنی اولون
 زید کی کس اسم مهم اولون کس کی او نکه مدلولی شی مهم
 ناجم بر اسم دایجی شی مهم دلالت ایله یا شی معینه دلالت
 ایده جمع جاید کله و آن لفظی که تفصیلی بکنند مذکور در
آو **اسو** باین نام معنائه

نوع اوله الباء الموحدة

آب و **الوکل** دیگر **الوکل** کنده دیگر **دیجک** برده **فج** باورفت
 در **باوکل** اصلی با او در **با** با **با** فاسده معای مذکور **فا**
این **بیت** رهنه کوجه **زما** **خام** **دلیها** **دزدید** **چون** **نخلد**
هده **داندک** **خام** یا **اوست** **بوسید** **ده** **اول** **معا** **بجوند**
آسایش **دو** **کیتی** **تفسیر** **این** **دو** **حرف** **نادر** **مستان** **تلطفت**
باد **شنان** **مدارا** **نم** **ایلم** **باونک** **حق** **وارد** **بر** **بر** **دلی**
کنده **دیجک** **برده** **هم** **رفتند** **بر** **لغظ** **با** **وده** **معتبر** **اول**
مجد **تبعیت** **در** **حجیت** **لازم** **دکله** **هم** **ده** **معتبر** **ولان** **معتبر**
تبعیت **لان** **دکله** **آب** **باو** **سکل** **له** **اعضا** **ظاهر** **اول**
از **خ** **مفاسه** **آب** **باو** **سکله** **دیگر** **آب** **دیگر** **با** **دیگر**
او **قول** **اولی** **دیگر** **کوی** **مشهور** **اوت** **در** **با** **دیگر** **چشمک**
آب **با** **دیگر** **با** **دیگر** **و** **ن** **دال** **بله** **اطا** **توب** **با** **دیگر** **در** **ج**
دور **نویان** **با** **دیگر** **کوی** **اوت** **و** **اوت** **اولی** **و** **بعضی** **بر** **ده** **تر**
خام **نوی** **دیگر** **و** **بار** **پوری** **یده** **خون** **مفاسه** **و** **معدون** **سفری**
مانند **تر** **ایست** **جود** **شاد** **سیرم** **و** **میان** **آن** **را** **با** **دیگر** **و** **یر**
نویسند **و** **آنرا** **در** **ادوم** **طی** **نمید** **دیش** **و** **نویسند** **اشا**
ایلی **بیت** **کیوان** **برای** **سبزه** **و** **سیلان** **روز** **بار** **از** **کشت**
را **جیخ** **بر** **آورده** **با** **دیگر** **سار** **اسامی** **با** **دیگر** **لغظ** **سپور**
با **دیگر** **با** **دیگر** **کوزه** **که** **انکه** **سند** **کور** **رور** **با** **دیگر** **معدون**
ادع **با** **دیگر** **پنج** **سی** **جوق** **با** **دیگر** **با** **دیگر** **خانی** **دور**
و **آد** **با** **دیگر** **بر** **لا** **نوج** **که** **ادع** **با** **دیگر** **او** **یار** **و** **آوردی** **بلی**
کنه **که** **همان** **اموب** **خاور** **در** **الند** **سند** **کلز** **با** **دیگر** **مفاسه**
آد **با** **دیگر** **با** **دیگر** **مفاسه** **آد** **با** **دیگر** **با** **دیگر** **مفاسه** **با** **دیگر**
با **دیگر** **کوزه** **آد** **با** **دیگر** **مفاسه** **با** **دیگر** **مفاسه** **با** **دیگر**
آد **با** **دیگر** **کوزه** **آد** **با** **دیگر** **مفاسه** **با** **دیگر** **مفاسه** **با** **دیگر**
مفاسه **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
و **دیوار** **مفاسه** **با** **دیگر** **مفاسه** **با** **دیگر** **مفاسه** **با** **دیگر** **مفاسه**
اسفنج **که** **ترکیده** **بازی** **دیگر** **کوی** **اسفنج** **که** **خارج** **اند**
ار **نقل** **و** **رضی** **قل** **اول** **ترکیده** **چکله** **دیگر** **کوی** **انکه**
با **انکو**

با **شکو** **کاف** **عجیده** **او** **غایب** **اولدی** **یعنی** **ایت** **که** **اولسوه** **دیگر**
و **مقام** **تسلیم** **توسل** **اول** **نور** **بلق** **در** **اولدی** **طوت** **اولدی**
دی **دیگر** **اولور** **لغظ** **چون** **بیدی** **جان** **ودل** **را** **غیر** **را** **بر**
زدی **قصد** **کشتی** **کرده** **با** **نیخ** **و** **خج** **باشی** **کو** **اش** **باشو**
نعتی **جوان** **و** **بعضی** **مسافر** **کو** **تر** **کوی** **یون** **عصایه** **دور**
دیتی **آب** **با** **دیگر** **اعلام** **رجال** **الند** **و** **منازل** **فرج** **لن**
بر **منازل** **آدیده** **و** **یر** **ملکت** **ایلم** **آد** **با** **دیگر** **نام** **ملکت** **بیت**
چون **رسید** **ان** **کل** **خوش** **وز** **با** **دیگر** **و** **خوف** **و** **خوش**
نیت **زهی** **با** **کو** **و** **ی** **با** **کو** **یعنی** **فور** **قوس** **لی** **مفاسه** **کل**
نه **که** **بیت** **مذکور** **ده** **ظاهر** **آد** **با** **دیگر** **با** **دیگر** **کوی** **دیگر**
میوه **آل** **با** **دیگر** **مفاسه** **با** **دیگر** **مفاسه** **سکل** **آزخ** **مفاسه**
و **قبار** **جی** **و** **تر** **و** **ن** **مفاسه** **با** **دیگر** **مفاسه** **با** **دیگر**
لغظ **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
شود **مقله** **بجشی** **در** **چو** **با** **دیگر** **آد** **با** **دیگر** **مفاسه** **که** **و** **کل**
قادن **دور** **آد** **با** **دیگر** **مفاسه** **و** **بعضی** **سافر** **که** **الند**
کو **تر** **کوی** **عصا** **نم** **توان** **شاهی** **که** **ده** **ایام** **عصا**
شبان **از** **دست** **بنکدست** **با** **دیگر** **پنج** **کوی** **و** **اک** **کوی** **آد**
پنج **حت** **مفاسه** **کوک** **کور** **مفاسه** **و** **بل** **مفاسه** **ما** **عقد**
مفاسه **سفر** **از** **شیم** **کلک** **توان** **کند** **با** **دیگر** **که** **خلق** **نام** **کرد**
سند **مفاسه** **و** **اوت** **آد** **با** **دیگر** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
دخ **بده** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
نم **رایله** **سفر** **آد** **با** **دیگر** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
دست **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
بر **تو** **با** **دیگر** **سوک** **آد** **با** **دیگر** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
بجا **وام** **اوستی** **ورنگ** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
اوت **اطفا** **فانده** **عصا** **انرا** **دیگر** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
پرستو **با** **دیگر** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
قولا **دیگر** **کوی** **اوت** **آد** **با** **دیگر** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**
شکل **و** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه** **مفاسه**

مع
 ی

پنج
 پنج
 پنج
 پنج
 پنج

نقل اندک لری خطا در اسماء و ادوم در اصحاب لغتک نقلند
اعتبار و اعتماد بوقدر متوجه همیشه تا نباشد لالم چون کل
کلیا بونه تا نبود جو خبر و **ی خیر** تکرار براق معنانه

الحاء المضمونه

سرفسرو بادشاه آدرند ندر یکدیگر و ملوک محمد
هو در بن الهی و انک او غلی پرویزک لغتیدر نه یکم شینجنگ
بویستند انکلورست جو خور و نک نشان نیز اوررلو آدی
خسرو پرویز اوررلو فده عساری و تفرج معنانه دیشی
خسرو قاین آتة خوم معنانه **سرو دارو** خولجان دیدک لری
دارو **شکار** فلکازو قوری بوداق افاجده اولسون و بر
اولسون شکار و شکار معنانه **خشنو** خشنو
لفظند کفنه ر قانع و راضی معنانه **بیت** بستیش
خشنو شوی از تخت **یکام** از انیس بد اخذ دست
خنو بلوی لغتند معنانه **خو عادت** و **خو خود**
کند و خوبله تریشز بویان کسته که ابو کور از اولسون
و در خود رو کندودن کوزل و بیانده بتان اویت کتودانی
در لر و خا خوشا و خشتب معنانه **خو کل** خو کل بو یوله

نوع اوله الدال المفتوحه

آردارو دادرمان معنانه و ایو کیشی مرخ نیکو معنانه
اسدر دای دروازه اورت و رانی **آدا و جخ** و قورک دیوار
یا بلورکن هر چه سده اطلاق اولنور عربی ماکه در مخفی دادر
و مذمت و شوکت و جود ایش و قار بازله برکزه ده
اوقود قلی التون و ایچ و بول **حافظ** اهل نظر و عالم در
نیکیشی بیارند **عشق** دوا و اذله بر یکده جان توان زده
سنب **دستنبو** پیلنج مرغی شانه دیور سم و سمو
حلیی فردک دیکله سرو و دارو عیایب چندندله عجم
در جمع دیور عیایب لغت بکورتلم لویا معنانه
نقل بشارت عری آدری لویا لفظده مذکور

الدال المکسوفه

در

در بجن حصا د معنانه اسم مصدر **حافظ** مزاج
سوز فکر دیدم و داس مده تو **یادم** از کشته و خویش آمد
و حکام در **در** و در ویدی لغتند مرصع و ارو وصف
ترکیبی **دو** سوزند بیا نند و بر برهم طالع آدی
حضرت آدم علم الله انکر آند ایزدوار در دیار کتا هل مر
ایوی بنش آدی اول طاعده خوش قوخلو اوتلر و در لر
در لو جکلر تار اول ایزد کتشد دایا سر سبز و قم و آراسته
در دیکه اکا کی میل مقداری بیروارد در روایت اولنور که
یا عجز زبانی دیکه اکا دیان بر باره بولوت فرهاد و فروغ
ایله کلور اولارایه مایله و کبر اول سیدن دانا و ترازه
در حضرت آدم علیه السلام ایوی برکات تده اولماق بعدیکله
ی دیو شیطان علیه مایب **یو در** دیو در دیوار
معنانه که بر نوع شد لوار درج آقا جدر شیرد یوز در و رانی
در لر است و قاضی عصب و ضلوه و افلاخ و لغود و ضلوه بولوت
اینتج دارو بوقدر عار و یاس در

الدال المضمونه

ی غو یاغ دوزشی **دو** و اور سیله اسماء عددن در ایکی
ایشین معنانه افق بودر که و اولنظ اولمیه کاه اولور و هر
وزن ایچون تلفظ اولنور **اسدی** خنده عمیقین تنظیم کرد
شبا هنک دریم دو نیم کرد کاه اولور روی و روی قافیه
سند بریا الحاق اولوب استعمال اولنور **کالا** **امنهانی**
طاق و در دایم زکی طاق بود **خود** بجهان طاق بود
دوی **یو** قاعده و مقدر که هر کله نکر آفریده و اوساکن
اولم یا الحاق اولنماق کتا هاید در جو و خوی جو و خوی
کو و کوی کی آنا آفریده یای مصله یایا سیت لافوا و یی
باشور و حرف روی واقع اولم و اولته ثابت اولور
ووی و دوی کی **یو** بود و رافقی لغت برده **خوام** **شانی**
حکم رحمت توئی و دوی **یو** چون یقین شد که منم توئی
وق **دو** قریبان کونک غنی **علا** **دولا** و دولا ب معنانه

نوع اوله الدال المفتوحه

نوع اوله الدال المفتوحه

اس راسو کلنجک دید کلری جانور جک عرس معناسنه و بیو کونی
 آف رافو رفو لفظ آتون مخفف در یامده و کوزه **رباضی**
 لباس عقد و مارا که زخم دار شدست • جد خوش بود که بقار
 کتن کنند رافو • **آخ** زخو مثله زخو گئی یا جی دیکله **زرزو**
 قابونک ایشکینه فاقد ملوی دونه که کورک انجا کیمیک کابو
 باغلا نور زده معناسنه **درفی** یامده و کوزه **جانی** زهر تار
 حکمت که اوتاقت • دوصد خرقة رتن رفو یافت • **رژ**
اردی زمان تا زمان چیخ را کار نوه • شب و روز هواده بردای
 ورزو • **وآر** دوارو بیت نهال عقم بازا بالا کشید • **رؤارو**
 بخور شد و الارسید • **یارها** و یوچی و صوبولی و علم می بستیدن
 بیرمقا آدیلما **الراء المکسور**

ی ریزو خورده و خیال و کوز با بخیلی و کزوال و سیم و حرا
بکون برجا نوز در بیت تغلها نهادست بر راه جنگ بر آورده
دوبه صفت دیو ورنک یونج دیو بخور اعلاج قور دی ارض معا
الارضه بالتمک و نیت فاکل الحشده کما یقال ارضت الحشده
تو ارض ارض ما بتکین و فی خار و صفا اذا اکلها صحاح ای
کوم چوب خوره الواء المضمومة

که در کتب و ایامی نیز یازده می و مطلقا بیست و نه می و هر
 که میزد یک صد قلعه و قولی غلطی نیز و او غلطی نیز و
 با عدد ای قاطع معنای و ابوالنصر قوشی رکوی لغظندون مختلف
 در **رو** ایامه بین یوز و جد معنای **رو** ایامه ایله توج دیلوی
 ضرب ایکی می ای روی لغظندون مختلف در **و یار زو یار**
 یوزه یوزد یکدی **و یوز و یوز و یار زو یار و یار** و یار
 روی لغظندون کثیف ادلشده **و یار زو یار**

نوع اوله التواء السور
 آي الموكد قلع مضامنه سا براسا ميسي كا فتح لفظند مبطور
 آي ذا نوذير دكيد مضامنه ردال ورد الو مودوفيش تركيد

دانی

داخی مستعمله در بجه شمش دیلو وزردی معناسه **زرج** زرد
پیر صار وجه فوشجن در عجه صفاریه دیوان **رد و چا زرد**
چا و زرد چوب دیکلری صاری غاج **رکا زرد** سا و التون
اواغی و سکه بن و اشلمد کالتون و قاینا مثل کش و التون حل
ایدی **آ زرد** سگد ز الو معناسه **آ زرد** مثل **قر زرد**
ذات عجبه لوح طاعتی که دوز طامی او زردی یوا المروطی این
دو زلتمش اجون **ویا زوبیا** و قاینا مش کوش
الواء الکسور

پل زبوا اول بودف نشد که قالی یکی د فشنور لور **بن زینومه**
 تی زیو افاج تو ردی **الراء المضمومة**
 زو از و لغظندن مخفف در اندن معانیه اشعار د جوق استعمال
 اولیاد **زو** تیز سراج معانیه زود لغظندن تخفیف د لیمای **ا**
کرامی کوزانکه ترک چهل میوی • زو میر که زندگی نگیری **وز زوزد**
 تیز تیز د بیکله زود زود لغظندن مخفف در و اندن اندن بیک

اولور
نوع اوله السین المفتوحه
 آسا و باج و فراخ که بر مکتد بر مکت باد شاهه گویند و در این
 اسی شد آگنده نزدیکی اربا و ساو • زدن بار کفی چهل
 چرمگا و • گاه اولور که آخندن وادی خدایا دیوب سادیول
 بیت ملاذود اورا سلام شیخ ابی سحن • که شاه هندو ستن
 ...

سوی جانی سا. و انون اوای **سب** دام بلیوی ارجه
 ساو. با خود بپری زنتره ساو. و آله اغزندن دوکلان
 التون و کن بزد ده سی و قلاغوز بلدقه معناسه **بیت** زکوری کا
 یامد شهر ساو. یکی ره نمون پیش او بند ساو. و باج ماده کار
 و ساویدن لعقلدن میغده امر و وصف ترکیبده **ب سبو**
 دستی و شکک **ت** **ستوا** و ج قات دیکله کسرخ دن یگا
 اماله ایله تلفظ اولغنی کرک **خت** **سختو** کییا که اعجام طمان
 دندل سایرا سایی **سختو** العظنده بطور در **بیت** دل
 یغرای لطیف میخو اهد. محک رنجدر سختی **سختو** **رخوا**
نرخوا ابلکه او یخو سرخو آب معناسه **دیا مرد او** مرده اب

وزیر و زری

سر دایو سر دایو

آوش غاوشو تخم اچون البقود قلدی صادی غیار **نمف**
 پنداشت دشت که باندیشه محال باشد که آتشی بجهان نوز غاوشو
 سا را سایی غاوش لعظله مذکور در **و غدر** بوزه **و غو**
 قار غواش افه بود که بر و سر و فایه سنده استعمال
 را بکسکوبند **نمف** شرارتی غشی اذ متین آن کد در رزم
 کد و زباد کند آتی دمان در غو دانک تمسید دای جابر
 و سببی و اکا بکوز و ارای و دیم و فغان معانه دای
 نقل اولتی و یونمادی قلم و ارمایه معانه غم صاحب و غو
 اید که سینه معانه ده کلور دیتی **از نما غاوشو** زانجه
 آت برین طاق قلدی قوشانی که دیکر مغزی قورقندون در
غو کورلدی و آواز غو معانه عین جمله و عین بجه ایلر
 لغتله
الغین الکسوره
آی غو و یادی و فغان و اولده افلاق **نمف** زککشی ملک
 را امن و امانست • زتیغش خصم دایا بک غلوت **غو**
 کورلدی و آواز غو معانه فیه تمسید عین لعظله و کف
 در **آی غو** سله نمف نکه کور از دور سالارینو کوران
 سپه دیر یهوت و عینو
الغین المصونه
و غو دبد اولان کسه غر معانه **آغلو** مبالغه
 و غوغا و غلبه دیکر اولور **و غو** کورجین کبوتر
 و عام معانه **نوع اول الغا المصونه**
انک فاکو فالجیم معانه **آر وارو** واکس **آک** قفا
 معانه **راز وارو** بروانه **دانت وارو** و لغو
 قوشی سا ادری فرستو لعظله مهور در **و غو**
غور وانی او فایه سده باغی بودامی و کور معانه **دشت**
وشتو قورجین فرستو معانه **و غو** فرغو معانه
 حاد جمید و عین جمید دای مروی لعظله **و غو** جمیل
 دیکلری قوشیمز معانه عین ادری قور لعظله
 مذکور در **و غو** مراد و جمیل سا را سایی پلشت لعظله

نمف

نورد در **و غو** ووزنه رفینه و فیه اولتی معنی الدنشی
 دیکر اولور **نمف** ملک راه شیخ کودی پاک • از سود و محال
 فو • و بوندن مصدر و فعلی نفرت اولور غره اولاق واکس
 معانه **کاسی** و فانی قاریق قیب و عار اوفانی • عیب و عاریتی
 چیز بر جاقوم • **الغاء الکسوره**
آاف **زاف** **زاف** بوزیکین سرع البتر معانه **آر وارو** آکس
 فقه وار و معانه **دانت وارو** بروانه فقه دای ویدر
دانت وارو قورجین فقه دای ویدر **آغلو** فایه لعظله
 دیکلر کی فلیو سله **الغاء المصونه**
آرو ایشانه معانه زود لعظله رخم اولمده بوندن
 که یوناق معانه زور و در و صوب طالی معانه زور و
 دیر **و غو** بر لغو که اوغلا بخلا اویار
نوع اول القاف المصونه
دق قو بیزیر آیدر **و غو** زبای خوار زده چار پالیم
 دیر **و غو** قلابو مویکاف و نیلاف
القاف المصونه
دق قو کورجین و تاق **نوع اول الکاف المصونه**
آر دکارو و خما چیکی و چرکی و کج و بیات سده و
 ضندی قید سیدی **آر کارو** و یادی کلری جانور کیرد
 سی که زور دند قنالد و خما چیکی و کج **آر کارو**
 زاء جمید شیل که شامی دای در لرا هو معانه کاز دای
 معانه **اس کاسو** اولیلر که تنور تام قزد و غندن حکم
 اعتدال ملک اچون انکله صوفیلر پار دیم دای در لرها
 عین صاحب طوکوز قیلی معانه نقل ایلدی **اس کاسو** طوکوز
 قیلر که ترکیده و غو دیر لرها معانه عین قاریق قیلی عانر
 معانه نقل ایلدی و قور و دیکو نکه بیغه دیر و لرها زب
اس کاسو شین بجه ایلر قوشون بارد معانه **آغ کاسو**
 آغ قوریدی و کوبه دیکلری قورجینر که اسباب ذکر تلف ایلر

نمف

آفل کافلو بر قوتند بعضی کواکب کشتی به در بر دین برای
کابو ایله و احمق آنوک معناسنه و بون و بار مستحق و کواکب
 و مؤلف کسه در که کند و بی دوز قوشار کوزل کو ستر غلج حق
 ذکا و لان معنی را خفلقدن ناشیدر عیدیه ز غناه و ور
 کما معناسنه و سرگشت و سرگشت معناسنه **عادی مووی**
 بروز معنای بر از رویه سر ادا مکن ایینه کابو - **ام کابو**
 بر نو کز کدر **آ کاد** کاف عجله صبر و قوت معناسنه قوه
 طبع معناسنه داعی کلور دین فاصل محض بویل تحقیق
 اخلاق کاد و کوزن ایکی بر جسد کاد کاف عجله
 اهلینک آیدلر نه که بومیتل ظاهر در **بیت** پذیرفت
 هر جزی با ز وساده نکرد آزمون کاد با شیوادی کوزن
 دشتینک آیدلر که ترکیب اکا صغیر کیکی دیر لرنده که بو
 بینده ظاهر در **بیت** شد سرویت جو شاهی کوزن و کی
 شای چار رطل بوزن و کوزلری آنوک کوزینه تشبیه
 ایدلر نه که بو بینده معلوم در **بیت** دو چشم چو چشم
 کوزان سیاده ولیکن بر از اشک لی کاد و کاد **کاد**
 کاف عیدلر مرد دیر و مبارز معناسنه کاد که در فتن
 کاد یانی اکا نیت اولور آنند در آفرینده کی ها معنای
 عام چسیدن معنای خاص علی به نقل اچوندل **شمس**
 کوزا و ده صیت شوکت و دین بشود بر خویشتن دگر
 نهد هیچ نام کاد و ویر شد و و یا بر بیری یازنق معناسنه
 داعی کلور **سج** در کی و کان خوی نه نهشتن جو او
 در نیت با ورت برو و هر دو و کاد و بحث اینک
 معناسنه اسم مصدر در و صیغه امر و وصف ترکیب
آه کاهو مارول که بو ستا ارفه اگر لوی خشد در لر
 و صلاحه افاجنه داعی در لرضانه معناسنه **بیت کشتن**
 تمیزی معیار فالیده زهم معناسنه نقل ایلش و ایلو بیی
 انشا ایلش **بیت** بیاض آرزوی دشمنانست سراسر میوها
 بادا کستو سائر ارباب لغت و قافیه دو لکی و غزل ادبی

نیز
نیز

که ابو جهل فار بوزیده غایتد اچیلد وایت خیالنه در
 در لر بود ای آنوک بدلیلد بلکه اندون ار تو قلد بونلور داعی
 اطلاق اولور دینلر سائر ادوی کشته لغظنه مذکور
تا کبو مارول سائر سایی کما لغظنه سطور در و نادان
 معناسنه **کبو** یا عجله بمل و بیلیسند بکدر **نیت کتموچی**
 و عذقه معناسنه اسم مصدر در بعضی شعله آفری الفل
 کتمو ادوشتی سائر ادوی غلج لغظنه سطور در **نو**
کنو آنوک بویی آلتند داعی هر و نو لوتک اشاعه طری **بع**
کو عو او بخود اعز با صتی عجب کابو سدر لر **نمی** بهشت
 فتنه در خوابست دایم رنیت بروی افتاده که بخو **غزلاد**
 که ناکه بار پیوی برین اعتقاد جو بر هفت فتنه که بخو
 معنی را دی صکی با ایله داعی که تانی اوردت اچیلد نقل ایلش
 سائر سایی ترخج لغظنه مذکور در **دجج کو جفوجیم**
 عجله یلور دیکلری قوش **دغاز کونا زو** الغون قوزخی جیلار
 بایند عذبه دیکله بو فتنلر کناز که معناسنه **دب کزنیو**
 کوفی هوادب یغ بوط اعاجی و زینر بفر بایی در لر **دنگ کونکو**
 مثله **ز کزو** الغون افاجی **لا کلاو** کلور دیکلری که اوزرینه
 ایلک صار لر اول صار بلان ایله داعی در لر **لا کندو** قوان که
 آرو آنک اچنده باله با پار و چیا **نیت کشتو** اوزریت
 دیکلری که عجب خلک در لر و جو غانه بکوز اشنان بکدر
 اوت که الکله اسباب نورلر و میوه ناسیده **ن کنو**
 علو و زینه کدر کتب معناسنه و اوله باله لاسنده تبادل
 تو افی وار در **کو** کاف عیدلر دیر و بزر که دجج معناسنه
 کاد لغظنلر مخندن **اسدی** کوی نده هیز سدا مش قباد
 از آهواز گردی و بدون نژاد **کو** کاف عجله صبر و قوت
 و وده معناسنه **سج** در کوزن ارنو نهانست هر
 کما صند ریت پردل کو و بوی قدر معناسنه و طاق **و آج کواجو**
 صالحن سائر سایی باد بیج لغظنه مذکور در **دست کوشو**
 کستو معناسنه زبوا و اوله باله لاسنده تو افی و تبادل وار در

نیز

نیز
نیز

میدان ایدوب ولایت هند و اروپ هند بادشاهی کندی
 متغی ایدوب اولی باز قلی سازند و گویند و رقاص و اهل باب
 درت بیک مقداری کسب و هند و ستاندن کوچ و روبر و عم ولا
 ته کتوری نمیدانند اول و اولایده اولان لو بیلر آنلر
 سندن ندره یولر لولوا و او مقلوبه ی بیلر ایچو دیکر اولر
 جعده لایلی دیور لاشعار فارمید و خوف استعلا اولور

نوع اول الیم المفتوحه

ادکا مادکا و کاف فیلد اینک **آر مارو** اول مودف سته
 رنگلر کیرور زکیده دلی مستعمل و سگردن که اعضا دندلر
 عریده کفل دیور **آش ماشو** آنک و غلبیر **آر مارو** نگو که
 جلد آنلر دندلر **انرکا مانرکا** و ماده کا و معنانه **دیت**
مرنو و او سهیل سکا دیکلر **تج مریو** هر جلدی معنانه
 سایر اولر اولر لغظند و دانشر **آرمو** سید قایم سنده شید
 دید کلوی اولر دیاجین قسندلر اطلاق سنده مودف
 در دینه خوارزم شامید و بزم شهر ده اکا عنبر تر دیور دینی
 و دیار غلدر بر مشهور شهر دیدر **مرو** غم رابله اکا دیکلر فتح
 رابله کتمه دیکلر **شکر مشکو** اولر نفیس و خوشبوی نهالیر
 و دو شکر و شکر که تخت و کویشک و مجلس لری نیکله دینت
 ایلدر معیار عالی صایع شمس قریب و بشماره در و ضرور پرویز
 و شیر نیک بر مشهور خلوت سرای ایدی که اکا مشکوی دیور دی
 دیو نقل ایلوب بو بیت لاشاد ایلدی **ست** زانواع رباحین
 مجلس یاد **هسته** ضرور اماندر مشکو **معلو** در که اتم حسین
 اولر دندن یزیننه اطلاق قیلندلر و آتونه بیری اکتور و
 مشکوی دانی دیور **مشو** بور جاق دید کلوی جنوب سندن
مشو مانو مانی دید کلوی مشهور طعام **تج مشو** هر جلدی سایر
 اسامی اولر لغظند مذکور در **تج مشو** اعلام رجالدیلر
 معنی و آب حیات معنانه کلور دینی **تج مشو** فتح نولم ضرور کتور
 در نلر دیر **تج مشو** دیکلر محبت معنانه نهی در **تج مشو** شاد برکت ملک
 بشین بعد ازین بهر کار هضم **مشو** و غم نولم حبت مینو معنانه

الیم الکسوره

ن مینو حبت و مرجه مینو لغظند کفغله **یت مینو**
 پیراقلری بیخاق و بخاق کبی سز اولان بوزد غانه دیور
تج مینو هر جلدی معنانه **تج مینو** صوا و ندرلر و لور
 حاکم اولان **تج مینو** هر جلدی معنانه **تج مینو** غرادر لری اولر لغظند
 مسطور در **تج مینو** بور جاق دید کلوی جنوب سندن
ن مینو حبت و مرجه **تج مینو** شد عادل حال دینی و دینی
 آفاق از عدل تو مینو **تج مینو** طوفانی داری بر خاک نگاهی
 کل **تج مینو** فکر را با ذالی کنی از سون **تج مینو** دکتک چو غی
 تاک معنانه حقیقتده هر جوق که الله یبیتی یزیمیشنه
 دیور جوقه میودیر لکه اولر دندن یبیتی یزیمیشنه

الیم المصومه

ن مینو قیلر ساع **تج مینو** ایچم ایچم دیکلر **حافظ**
 قلندر ی نه بر مشیت و موی یا ابرو صاب راد قلندر بدانه
 موی بوسه **تج مینو** قیلر چوال اشینه دیور لری
 معنانه نولم مناسبه تاب لغظند بعضی تفصیل اولر
 سایر اولر موی تاب لغظند مسطور در

نوع اول الون المفتوحه

ای نابیو جام الون صافی ساق و خو معنانه نقل ایچی
آرخ نازو جلداره دیکلری دارو که اطلاق سنده مودف
 و چکنه دانی دیور **آرخ نازو** قیلر دید کلوی خوشبوی
آرخ نازو جام انجلی و سرو و سرو بکر بر انجلی
آرخ نازو ای باب لغت نکه و اولوق و یشتغاج و تاوه و روز
 و کولم و سنی معنانه نقل ایچی فاضل محقق بویه کفغله
 که نادره در عریده و کیف معنانه طبعه نوکی طرف اولر و غلدر
 اوتری سان فارمید اولو نلر ناودان دیور دان طرف معنانه
 ایدوکی نکلند ذکر ادعشالر ناویل نم ایکسیده کوکدن یا غلدر
 ایدوکی بوبیتدن ظاهر در **تج مینو** نیامدهی ز آسمان ناووم **تج مینو**
 کسیدند نان یادرم **تج مینو** کاه اولور انق حذف ایلر نو دیور

ایض نازو
 نازو نازو
 نازو نازو
 نازو نازو

معتبر دکلدر دسترده و باید د و سارده ده اولان هاکی
اولانست که واکند لو لیلان اولانستد هم لروم معتبر در
مشوب اولان آدمی اولن معتبر در هند و ایله هندی نکر
ایکی جستن فرق دارد بری بوی که عیزی دیار دن کلوی هند
توطن ایدنه هندی برلر کویدن کلوی شهر د بیر گشته
شهریج بد کلوی کبی اما هند و د برلر هند و شول طایفه
فصوص در که دیار هند د نسبت صلیته می وارد عرب
و جم و ترک و قیلم کبی عیزی برلر کلوی اولیرد
توطن ایدنه هند و دین لر اول سیدن هندوستان دینور
عیستان بختان و گستان د بستان دینور کبی
هندستان رو بستان دینور کبی سنانک معنی
نشو و نما آند اولان معتبر در بریریه و اخ کل کتور
دو که لر اول بریریه کلان دینور کستانک معنی و معنی
کل بریری دیکله سار تفصیلی کلند مذکور د جهت آخون
فرق بود که آدمی اولیا نه هند و د برلر حیوان اولون جا دار
اما هندی برلر مثلا قلیبی هندی ایله توصیف ایدلر برتبع
هندی برلر هند و نک اصل هند و برلر آخون د حرف باحق
اولانستد

الهاء المضمومة

و ه هو هو بايقوش و شو کزجی

نوع اوله الیاء المفتوحة

آرخ بارغو خوار زمر دند دعوی وقفیه به دیرلر
که قوم اورنا سنده واقع اولور و اول خصوصتی فصل
ایر کسند بارغو عی برلر **و آریارو** زغم یاز معنی
و آخره بریا کتوروب یاروبی داعی دیرلر **آل یالو**
دیکر گناری **آرخ** یارغو معنی و یاق قهله بد معنی
کبی **یکو** بریکادیکله **قند بندو** ضیا و شعله معنی

الیاء المضمومة

بیل بیلو هفت بازارک **وی بویو**
بویو ل دیر کلمی قوش

باب

باب
نوع اوله الالف المدودة

اسمک آخونده هاد ساکنه کرکه اول جاندا اولسون کبی
مشتق اولسون خواجگی ورنلک کبی اولانستد یای
وصفیت لاهق اولیجاق آخونده برکاف عی دیارده اولون
مثلا خواجگی ورنده کبی برلر واسر مشتق که آخونده هاد
ساکنه اول دهنده و بخشند کبی اسم مفعول اولان لازم
دکلدر اسم فاعل د اخیاور **بیت** بوسه بخشید مارازان
دهن باجین تنکی زهی بخشند کبی و مذکور هاد ساکنه
اسم فاعله لاهق اولیجاق بون مصدری حالی اوزرینه طور
مثلا کورنده برلر اما اسم مفعول لاهق اولیجاق اولون
ساقط اولور مثلا کورده برلر اسم فاعله دوستدار کبی
ذکر اولان بیت دلالت آینه لغت فارسیده نسبت لازم
مخصوصها آخر اسم لاهق اولان هاد ساکنه دلالت ایدر **روز**

ده کبی هاکی روزه اورجدر روزی کونکله اوردو حک
اختصاصی وارد کونور و ده که معنی روز در نسبت
لازم در اول سیدن های او که تخصیص ایشلور اما کونکله
اختصاصی بود کونور و زموکن عی اجمله نسبتی وارد
اول سیدن آنده یا ایله اکتفا ایشلور **ده** کبی
هادغی اول هادر هادون دوکا حکنه دست دیر کلوی دست
که آردر اختصاصی اولدو غندن او توریلر **دید** ده کبی
هادغی اول هادر دید دیرندن اسم مفعول در گفت
گفتن اسم مصدر اولدو غنلین کوزه دید دیر کلوی مذکور
اسم مصدر که معنی انساب عامی اولدو غندن او توریلر
دود کبی ها اول هادر دود دوندلر کاست نسبت مخصوصه می
اولدو غندن او توری او جانم دود دیرلر **سار** ده کبی
هادغی اول هادر سار دیرلر اکا اختصاصی اولدو غندن
او توری کله پوشد مارده دیرلر **بیت** زمر سارده هند و یی
برهنه سرودست بر سر گرفت مذکور ها اسم مفعول لاهق اولدو

اسم مرکبه دخی لاحق اولور مثلا **کوساله** دیرلر برایی کجلاک
 کاو بجه به ترکیده اکانوزا خود دیرلر اصلی کاو سالم در بیللا
 کاوزا ایتموب طوع و نهي بيله اختصامی اولدوغندن اولور
 کوساله دیرلر **سینه** ده کی هادسته ده کی هاکب کلاک بونها
 علامت صیغه منفعلدر آفر فعل فاعل یر زیاد دایلدلر اسم فعل
 اولور **سینه** و **شکسته** و **سینه** دیرلر سینه فعل فاعلدر رستن
 دن شکست فعل فاعلدر سکندن دن خست فعل فاعلدر
 خستن دن و آفر کلاک اولان بآ ساکنه گاه اولور علامت
 صیغه فاعل اولور افعال اول وقت آفر فعل فاعل داخل اولان
 بلکه فعل مضارع جمع لاحق اولور مثلا ع بور بچی یر زون
 دیر بیلچی یرد و بیلدیر زونله دوکند فعل مضارع رفته
 دن و دیرلر دن آفرلرله نون ساکنه زایدیه علامت
 جمعله داننده کی خوانند کی کی و لهادا فاعل بوا در دانند
 و خوانند جمع مضارع دانستن دن و خوانند دن مذکور
 هاد ساکنه گاه اولور و صیغه عامه دن استه خاصه یر نقل
 ایچون اولور **سینه** ده کی بنفشه ده کی پیروزه ده کی
 کلکونه ده کی زرده ده کی سپیده ده کی هاکب سینه صیغه
 عامه هر بیلد افعال اولور سینه بنانان دن نوع مخصوصه
 اسم فاعلدر **سینه** یر جوشن سینه چون نوبهار برزایان
 تند چون روزگار سینه سینه اولور سینه ایله توصیف
 اولمن مثلا برک سینه دیرلر برک سینه دیرلر بلکه سینه
 فردینور آفرینه ها لاحق اولدوقدن صکی موصوف اولور
 صفت اولان سپید دخی سینه کی وصف عامه هراقه
 سپید دیرلر سپیده خصوصیه صبح صادق اسم فاعلدر
 صبح وقتته عجم سپیده دم دیر **سینه** سپیده دم که ندیم محرم
 سرای سرور شنیدم آیت تو یوا الحیا الله از لبجور خنده نک
 آفرلر ده کی هادسته دن استه خاصه یر نقل ایچون اولور
 هاد در عتجه ده کی کی خندیلر دن و عتجه دن خند و عتجه اسم
 وصف مصدر بیلر کوبیدلر دن و بوییدلر دن کوبیده بوی

کی

کی مقام توصیفه استعمال اولور بنجه ده کی هفتیه ده کی
 تنکه ده کی هاده مذکور هادر پنج مطلقا بشله هفت
 مطلقا بیلدیر بنجه و هفتیه مخصوص اسمدر موقوف اولان
 متناهی ایچون تنکری مطلقا بوقتم در تنکه بکوره نر مخصوص
 اسمدر تنکه بونکر کی کلاک انده عیها شیشه ایچوندر که
 میان اولوبلر اما جک اوزدکنه تنه دیرلر حیوان تنه
 شیشه بیلر **سینه** تنه کین کیهی نماید درخت تنه کیر
 آتکه کند بنج سخت مذکور هاسم بوزده لاحق اولدوقدن
 اسم مرکبه لاحق اولور لوزینه و تنجانه و کوبیه و درواز
 و چارچوبه و دستوانه و انکشتوانه ده کی هاکب لوزینه جلقا
 بادام ایچیله اولان ننه در لوز که بادام در انتهای اولدوقدن
 اعتبارله بای نسبت کنوردیلر آفرلرله کی نون تاکید ایچوندر
 لوزینه خصوصیه شکر نوزر کلاسم فاعلدر تنجال مطلقا قرار
 که استه طوتان کتینک بدنده طاهر اولور تنجال مخصوصیه
 اوجوق دیوکلری حنانکه که استه طوتان کتینک طوطا اتمده
 جیقار اسم فاعلدر کوبیه مطلقا استی مودر کوبیه خصوصیه
 ایچیم نکر اسم فاعلدر و ذوالنر مطلقا اوجوق قاپودر اصلی در
 بازدر رکبیلر ذرایله بازدن ذر قاپودر باز اوجوق درواز
 خصوصیه قناتسیر بویکه قاپونکر اسم فاعلدر چارچوبه مطلقا
 درت اعاجیلر چارچوبه خصوصیه چرخه نکر اسم فاعلدر
 دستوانه و انکشتوانه نکر اصلی دستبانه و انکشتبانه در باور
 قلیا و لبتله خوشا کرده کی کی لبت فارسته ده باز هافله
 مضامنه در تور بچی به دستبان باع بکچینه باغبان دیرلر
 دستوان و انکشتوان مطلقا آل و باربان صغلا بیلر دستوانه
 و انکشتوانه خصوصیه آلدون و یوکسکه اسم فاعلدر خربنده
 ده کی هادخی بوا در خربنده مطلقا خربانه یا بیلر خربنده
 اولر جلدنی عادت ایدینر کته نکر اسم فاعلدر نسبت لازمه
 ایکی قسم در یر قسمی نسبت جیلته در یر قسمی نسبت عرجیلته در
 مذکور هاسم بیلر مدلولی نسبت لازمه و مطلقه در جیلته اولور

دید و در اولان نسبت کی غیر صلیقه اولسون دست ده اول
 نسبت کی گاه اولور مذکور ما نسبت ابله تشبیه فضا ایدر اولور
 بخاره کوز. بکزد و کندن اولوری چشمه در لر ثانی هذوق در
 اما تشبیه علامه نشانه در لر کمان باید در منفعت باید تشبیه
 کمانه در لر حاکم کایان مراد در اوله خانه دیوکلری کا تشبیه در
 آستانه و آشیانه و آواره ده ده حال بو عتوال و زریه در
افرد آبله یعنی دیوکلری مووف طعام عیبه قریب در لر
 ساو ادلی آسوت لغظله مذکور در **آورد آب آورد** آت
 وقا تروق طغله اینان عفت با نکر آورد دای لغت در
بتاب آب بقره و ابرق آفتاب معنای **تیر آب**
 قولی دوم که یوکه بکندن قاعدله انکار قوی وندی جابر در
بجام آب اسباب دال بو باقی قاب **بجان آب**
 متراج و قد کاه معنای **بخر آب** قاعده نقره اولور
 صفتله صولایی و صولایی دیوکلر مکمل صولایی
 پیر صواد معنای شایخ اولدی و بعضی تفصیل آخور لغظله
 مذکور در و ساو سابی آخور لغظله نقره در **آخور**
 مثله **آبد** هوز و عبت سوز و بلی و حکایت ویا بر غراب
 سوز و مثل **آب راه** صولایی **آبره** فیه را ابله
 قفطان بوزی عیبه چهاره در لر انکار مذوقری جابر در
 قمر الف و سکون با ابله دای لغظله **آبریزه** آخانه معنای
 ساو ادلی آبریز لغظله مذکور در **آوار** یعنی آزار
 معنای نقل اینی که طعام قفیلان ادت یا مه در لر **آبره**
 صندی رشم معنای **بستان آب** بقره و ابرق **بشق**
آبشنک آخانه شین معنای ابله دای لغظله **آبیا آب**
 کوزی شین دمع معنای **بشق آبشنک** آخانه سابی
 ابله دای رود ابله **فرع الدهر** معنای باز شناسد عیبه اوسکی
 زکلمان شناسد **آبشنک** **بکام آب** اکا در لر کمان
 اولور طرل بغدادی با ابرق اوینی طور سوز و قریب هم بو
 بعد املک کی پیشور و بوقور و قدن مکمل و کولر اولور طرل
 قوده

آبر آورد
 آبر آورد

آبر آورد
 آبر آورد
 آبر آورد

قوده یکم رطل طوز قاتوب بریل مر جالو قایل چند و غور
 پیر بیجور که اولی انکی ربع رازیانه قاتولر با ایشنه فرق
 کون کنت قریب هر کون اوج کز صباغ و اذین و افشام اوزر
 صولایی قریب بو زری و آبر کای پیر برینه ابرجند قریب اوزر
 پیر اولور دای صولایی ابرجند قریب صولایی صباغ و افشام
 قاتولر در لر قایما معنای بلیجی طغله سابی اولور قده سوز
 نقلی نه اولیشل قاب ابرجند قریب اوزرینه صولایی
 پیر هفته مقداری کون اوج کز قاتولر بعد سوز اوزر
 قاتوب کون قور لر نقلی نه انجلا این ایدر لر اگر غایت ایا
 اولاسی مراد ایدیک صولایی دای صولایی اوزر سوز
 بو زری و عیبه قریب در لر و سوز کی پیر انکی صولایی و انکی
 و بختی و هاضم طغله دای در لر و ترمی صولایی و تر خانه
 آشی و باز کای آشی **بکا آب** چشمه صولایی و صواد **بکند**
آب سوز و غای که سوز بوزش اولور و صواد و ابرجند
 ساو سابی آبکند لغظله مذکور در **بکین آب** سوز
 صولایی اولور طره در لر که ابرجند صولایی در لر آبکند
 آبد کندن و هاد ساکنه دن کین انج معنای در اصل آبد
 در آفنده غی هاضم عام ترکیبیدن معنای خاص علمی به
 نقل ابرجند سوزی اوزر صولایی اولور دای اعتبار ابله اولور
 که ابرجند سوزی اولور آبکند اطلاق وضع لغظله
 نه که بو بیندن ظاهر در **بیت** می خور تو در آبکند با ابله
 دای پیش که آبکند آبد بر سوز **بکین** لایحه شین آبکند
 قام در دیرا بوش اولور طول اولور سوز شین وضع لغظله
 حبیله مرید اولور ابله طره اطلاق اولور شین
 بو شرا ابرجند مجازا آبکند اطلاق اولور نه که بو بیندن دای
 در **بیت** ابرجند راز ح از چشم سوز **بیت** صورت در حجاب
 آبکند **دیکر** آبکند در کول چون کیم **بیت** اولور بو
 بیکر **بیت** ابرجند ظاهر اولور قیاسی در لر کیم
 آبد ایا قده قاتی سوز طغله دای قاتولر اولور

آبر آورد
 آبر آورد
 آبر آورد

کوسه بر اثر خلطی طبیعت دفع است و کندن او بسوی ملاجیک
 است که بد نند و بیقرار یکدیگر در بر طبت کنا بلوند و نغظ
 آبله مذکور در همان جذری را در وایت در بر سکی و بوی کلر علفه
 در بر و فزیک رحمتی دید کوی علفه آبله فزیک در بر **بیسو آبله** آبی
 عارثه معنانه **لطخ** جوابی الوقت بود آبله • بنیر که چینه
 او وقت عریسه • **آبله** شیطنته ثانی در آبله **بما**
آبله یا یک بعضی فصل علفه آخر آبی **قابه** صافی معنانه
تشنه باره **آتش باره** قیالیم و بیلد بر ریشه و بیلد بر قوری
 دید کوی بوی فیک **تشنه آب** **آتش نابه** کلنج و گنج که
 او ده اصنه دن بالدر زنه فزاد اولور **تشنه زنه** **آتش زنه**
 چغنی که آنو کله طاشدن او ده بیقرار در بر **بیت** **آتش زنه**
 و شک شامان شمارا • از اهلش فلک دهد جیح برین خفت
تشنه **آتش کرد** او جاق و اول او که بجی سیدر آند او
 طیار در **تشنه** **آتش کرد** منله او جاق **تشنه** **آتش کرد**
 منله **خت** **آخته** طشه چکمی منله و ایرشدرش
 و او گشت ذلول معنانه و اینش آت خصی معنانه و
 مطلقا اینش حیوان **خت** **آخته** فونکالت
 استیکی **خی** **آخیم** طوارستور یعنی او کرک و جام النوس
 صامی و طوار اگر یک دینی و طوبه قازینی دایمی معنانه
 ده نقل اینش **درما** **آذر باد** آورده کون آبی **دین** **آذینه**
 جمع کونی آخندکی با ما • نقل در معنای عامل خاصه
 منقول اولد و علفه علامت در علامه • نقل آذین زینت معنانه
 اولوب و جمع کونی بوم آذینه اولد و علفه **دما** **آردا**
 قرار اید جک بیر **دما** **آرامکله** منله **رد** **آرد زده**
 آنک منخل معنانه **رد** **آردوه** منله **رد** **آرد** طین منخل طیار
 معنانه نقل اینش و اولو آبی **رد** **آرد** **آرد** **آرد** **آرد** **آرد**
 و اولو آبی **رد** **آردینه** او نون اولان آت **رد** **آرد** **آرد**
 خشمه حرکت کلاان بیریچی و آخته در بر اولان **ست**
 زها فانیان ایرسه ترک شترک • که آرد • ایره ندرسان کرک
 رود کی

چین

آینه

آینه

درین

رودکی که آرمده و که آردده • کمی آشفته و که آسته •
 اسامی ار غند لفظند مذکور در **آره** دیش دیش **آره**
 بادام چشمکانت رخنه شود پیوسه • وان سی و دو کله و یکسده
 ز **آره** • و الجو معنانه **زاد** **آزاد** فارغ و تمام معنانه **زاد**
آزاد **آزاد** حلوتیادن بیری علفه اصل بادام و فستق و فستق
 نخود و قاون جکر کندند **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 ترتیب و ترتیب معنانه **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 و دلوک دلوک اولور **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 شده است زانکه تنش • شده است **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 و التون آبله یارلش منله **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 برندی شان بسته سباز برش • **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 و صولش **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 صاناش **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 ضرب و بولک معنانه و ایکی کزج ارا سنده قاش بالحق و
 حلقا ادوی بالحق و دیوار هلاکی **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 زاده علفه دشاکی دشاکی **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 آبی **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 زاده علفه توفیق و دشاکی و کجک ایما که دو کور آنلور دلوک
 و طاشی دلاجهک کجک کلنکه داغی در بر **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 ایشک علفه معنانه **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 بود از آسمانت آسمانه • **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 و اوزم و سایر پیوسه **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 بیریانش آکشی و کوشکی **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 و یا او جاقده بیریانش آکشی و کوشکی **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 و بالحق منله **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 میان توره **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 و سرگردان آیمه لفظند کشف در **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
 کشته و بیلکی **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**
آزاد **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد** **زاد** **آزاد**

آینه

آینه

آینه

آینه

من اتمه سکون بعله بارش اودون که صافق اچون
 بولوک بولوک بیغادر هر بولکه اتمه دیرلر **نآزد انازده**
 مال و مال بلم و قوم و قلعای بلم حق ایدین کسه **بانت اناشته**
 طولش قوی **نبا شد انا شده** صوبی جلوب صوفی
 قوی **نبر انا** کلین و قساج **نمست اناشته**
 صوف نشه که قایمه وادیشه و طوکه و قوری به ابعده
 شد دیرلر قانه و مکه صفت اولور **شا کوخاری** خون
 انبسته همی ریزم برین زرین رخ • زانکه خونابه ناند •
 است درین دیده و تر • **نفس انا** مثل **نوا نبود**
 کوردیک اولور غلبه معناسه و کثرت و بول و یک معنای
 استعمال اولور **نبت انا** مثل **ادی** شل و ناوکی نیز
 در مغزش • قوت زانکه موی بد بوش • **نقل انا**
 معرب و لا یتند بتان خردار **نخوخ انجوخ** شول بوزو
 متی در که بیلکدن و غیریدن بوزده و بدند • دنگ
 دونوب طراوی کمتی اول و مطلقا بوز و شوعه دیرلر خنده
 و ایچ اذکده و سایر بولرک امانی و غیرید • اول کتاب
 مجتبی ده پوست لاغ معناسه نقل ایلش ظاهر بودر که در بیک
 بوزشیدر • بولکدن و خسته لکدن از قلم قری و غیرده
 اولسون سایر آدلی و تفصیلی انجوخ لغظند • مذکور در
نخ انجده اسفان دیکنی دیکلری اوت **نخ انجیر**
 سنی براغی بیج معناسه و مقصد لوک **نمی** اکوم بد
 سکا آسانت • بغایت سخت چشم و جن باشد • ولی چونا
 بکرد از انتقاسی • معاش فرده در انجیره باشد • **نواز**
اندازه رسم و نظم و منور حد معناسه و اوچک و ارشون
 دراه معناسه که در زیلر و تاجر اولر اوکله قانی و بیز اولور
نورون اندرون انجور که دمارش **نور اندره**
 اوکی اوغول **نم اندم** بکنم و غصه وایش و بولدا نالری
 آکوب ذکر ایک **رودکی** باترین یاران و نزدیکی همد •
 نزد اودارد همیشه اندم • **نور اندوز** زای عیبه

اندازه

اندازه معناسه **اندوز** را عجله کوک بنفشه و اندوز اولور
نور اندون غم و غصه کبار معناسه **نرا نوز** مر جگر عدس
 معناسه غیر آدلی اثر لغظند مذکور در **نغدا انغدا**
 بهوده کوی **نغدا انغدا** آریش کوریش **نقل انا**
 معرب و لا یتند بتان جد و ادر که الباقانند و بوفله طی
 نودن مکده تا محله ایراد ایلش و سید القاصد صاحبی
 و لغتی نودن مکده قافله نقل ایلش **نکار انکار** کاف
 عجیب حسابیه فنی و جزیره اندی طوسی انکاره معناسی بولم
 تغییر ایلش جوده و شمار و انکارش خوانند و کسی که چیزی
 و کوبد چون گذشتها کوبند انکاره کند **نکار انکار**
 بیز طراغی **نکام انکام** هنگام که کور شجیر و نقشه
 خونلر طوتارلر **نکا انکاه** مذا ایلش **انکا** معنا
نکین انکین آق حلوار شیتیل **نکود انکود**
 کاف و را عجله قاصی سایر اسمی باردر لغظند
 باز شد **نکو انکود** مثل **بیت** یکدم ارغالی شود
 حلقش که زهرش باد و مار • راست چون دیوی شود کث انکود
 در کون کنند • **نکش انکش** فی کاف غمی و با
 عجله که تانی حروف عجیده اولون و سرمایه نیک و انکی
 حارث معناسه **رودکی** برادر مشابورده همدیدم بی
 خوب • **انکشم** اورانه عدد بود ممرده • **نکنتوان**
انکنتوان یوگش که در زیلر و سائر دیش دیکنلر
 بار مافله به کجورلر و زده گیر که اوکله طو توب یای
 چکرلر **نکشت انکشت** صن کاف عجله و آفرنده تا ایل
 که تالذ و وف نچیدن ییا که اوکله صمان انازلر **کاش**
 از کرا زوشی و انکشم بهمان و فلان • باترین و دوی
 و رکاب و کری • غیر آدلی بچد کشت لغظند • مطور
 در **نکل انکل** کاف عجله دو کده ایک معناسه ده • هتمال
 اولور و غیر طینای **منی** ای خدوی که کوی کربان قدر
 ساد زشی خیف و زهر جیسی انکل • عیده زر و دق معنا

نکشت

آب با **ب** یوگ ابله طولش نهند و بعلی آیلوندند که در نیک
 تشرین اول ببرد آن سکوند کش برج عقبه وار **آب**
باتابه با **ب** عجله طولا که بعضی ببرد و جافتر یکی ایاعه
 طولا رسا آدوی با **ب** لفظند مذکور در **آتا و باتاوه**
 مثله **مخت** یا **مخته** ایاق طولا ای افشار معنا سن
 ساوا سبسی یازار لفظند بحر وادند **آب** یا **ب**
 عجله طولا ای فرغانه و تیره **آب** یا **ب** مثله **آب** که توب
 ایدوب طوی در بر و حلا ای **آب** یا **ب** شانی
 طوغان با **ب** معنا سن **آب** یا **ب** معروف نه که قویون
 ایاغندون بستر و دیو طوینک ای طوینک اولو که کنایه
 دای **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 دیدیلر که جوق قار یا غدو غی زانده صنادلر بر چنبر کی
 نند در که ایسلر ایاعه حکم با غلا یاب طولا لر قار
 اوزرنده یوریدلر ای قاری با **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 دیوار و دیوار قوری یعنی بیرضه سی بتادند مستعمل
 بر قوری **آب** یا **ب** یکی بتکه دیواره زسنگ چهل
 باغده هر یک از زنگر **آب** یا **ب** یا خسه چهل لادینز **آب** یا **ب**
 و رغام و زهر کونه چیز **آب** یا **ب** مثله **آب** یا **ب**
 جزی شروعتیست نه کم باداش مکانات خیر و عیوضان
 در اصل بود که دال عجله و الف و فاسکی تلفظ اولم
دقیق بجای هر بی باداش یکی بجای هر بی باداش
 کاد اولور دال ساکی اولوب الف منوع تلفظ اولور باد
 آخرا دیور **آب** یا **ب** در اندیشید و بود اندیشه جای
 که باد آخرا راجون دارد ادبای **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 زنده منت باداش وی بومر د **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 الفی حدف ایدوب قای منوع تلفظ ایدوب **آب** یا **ب**
 در **آب** یا **ب** سکون دال و فی الف مضموره
 و سکون فاوها علامت ایلدای لغت **آب** یا **ب**
 گرفتار دیوان **آب** یا **ب** زیاد آخرا او غیوان **آب** یا **ب**

باد آخرا از دواش
 باد آخرا از دواش
 باد آخرا از دواش
 باد آخرا از دواش

آبر

آب یا **ب** بیتم کردن در کینه کار کیت به باد آخرا
 سزاوار کیت **آب** یا **ب** سکون دال و الف مضموره
 و فی فا ایلدای لغت **آب** یا **ب** که بیک کنایه اریکشم
 زراد **آب** یا **ب** فقام به باد آخرا صد کنایه و براد قلی اشان
 یکی که اسبابی ان کله یورلر و یزادند که خفتان علتته
 ناهند و نالشی معنا سن و صجاج و صاحب و یلیر
 معنا سنه نقل ایقی **آب** یا **ب** سکون دال و الف
 مضموره و سکون فاوها اصل یعنی تلفظ ایلدای قوری کوره
 و زنده **آب** یا **ب** خسر و ملک سنج ابراسخی علم الله قلده آنکه
 باشد بر معالی او **آب** یا **ب** خالی از انتقام و باد آخرا **آب** یا **ب**
 ایدوب باد آخرا دای **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 دیدیلر خوشبوی **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** کوکل اریشی بیله
 معنا سن **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 و جوق دکی زیرا اکثر اولدیکه قورردای بیل پیردن
 قوبار صیارد بیله و کجه بوالند و غلدر اوزری باد
 آورده در **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 خفتان و جاق در **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 کاجدری نصیالان یقالرهل شوق دین **آب** یا **ب**
 مثله **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
آب یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 اوزوی و آغی شوق باد ریسده معنا سن **آب** یا **ب**
 بلیره مروهده معنا سن **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 قاولوج دای **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
آب یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 توان اولی **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 یاروز دیدیلر اوت که بیلان رایج سندن چار شهرور
 اکثر بیلان ای کنایه بتر و یا فلو تره **آب** یا **ب**
 هر کون کیلیمه خفتان **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**
 معنا سن **آب** یا **ب** **آب** یا **ب** **آب** یا **ب**

باد آخرا از دواش
 باد آخرا از دواش
 باد آخرا از دواش
 باد آخرا از دواش

هور و زده دیش **آدر بادره** ایچ طوطی د نثار معناسنه بعضی
 ایچ طوطی باجه دیشو **آدروی بادرویه** بویان بالی د بدکوی
 اوت وادغول اونی و بار یوز و معدنوس سابر تفصیلی بادرو
 لفظند مذکور در **آدری بادرمه** چاقه کئی و آغوش و
 بیولاغوج که اوغلا بچولر لیسند ندر **آدری بادری** به مثله بیر
 لاغوج و آغوش معناسنه **آدرکی بادریب** مثله آغوش
بیت کرکونت از تخت چاه بادریب برده آن بادریب
 خوش خوشی چون دو کیم به شد **آدرینوی بادریب**
 قوان آریسی و قوان اونی **آدره بادزه** د بادزه
 معناسنه **آدشا بادشاد** ایر و سکر معناسنه فاضل کیم
 دوانی اکساق ده بویه کتق ایشلر که بادشا لفظ مرکب
 برجی باد در باد غنچه دفع مهر و اصلاح فساد ایر کسه
 به سان فارس باد در بر بادزه آند در شول طاش آید
 که زهر که مهرش دفع ایر بر جریده شاه در که معنای لغوی
 اولور اما بحال لغت اطلاق اولدی استعلا ارجاق
 مراد سلطان اولور مذکور لفظ مرکب مدلول ترکیبی سی
 سلطان یا ننده مدبر و معمل در فصاحت فرسکه انشالونده
 القاب و زراده استعمال اولدی بونون اوتوریلر **آدری**
بادشه مثله **آدشوط بادشرطه** مطلقا موافق بیل و پوزار
 دیدکوی بیل بادشاه معناسنه **ها فظ** کشتی نشکایم
 ای بادشرطه بر خیز **باشک** باز بیم آن یار آشار **آدر**
بادفر اندک ایش کلوب اسوب صاوران کسه در
 و بر شوت معناسنه و بیلر مروه معناسنه و باد افه لفظند
 مخمدر فتح قاوراید جرای شوق و عقوبت معناسنه **بادفر** ضم
 فافیه را ابله بر لغوج بادفر معناسنه عبوری سایی نده
 مذکور در **ادگان بادکانه** دیوار لورده اولان کویا که
 بنجه **ادکا بادکاه** قد مکاه سترا معناسنه سابر آدری آتور
 لفظند **مطورد** **ادکند بادکند** دیم که قارلوج داغی در
ادباد سوچی می معناسنه و طوطی صافرا **طوی** بادده دیش

میالای

میالای کان هم خوست که قطله قطله چکده است
 از دل انکوره فاضل کیم بویه کتق ایشلر که بادده
 چسند نده ننه که بویند ظاهر در **بیت** هر به شده کیم
 آلور آل بادده **چن** ملکی و بر بادده اما بخت اولایم
 بادده دیمز منظومه شرحده صاحب جاتی تقیه امشدر
 عبارت بود که بعین با نقل اولور و الباقی التي من
 العنب اذا طبع اذنی طبعی حتی ذهب قل من نلثیه و علی
 واشتد و قد ذل بالزبد و انه حرام قلیل و کثیره و قال
 خواهرزاده هو فارسی معرب لانه ایچ یستی باده و
 باده نکل بخت لیک عافطک بویستند ظاهر در **بیت** چون
 بیاله دلم از تو به که کردم بشکست **همی** باده حکم می
 می و بیانه بسوخت **ادیان بادیان** و از یانه و طراف
 اونی عبوری سایی شیت لفظند **مطورد** **آدری بادیم**
 سکون داله ترکیه بطیه دیدکوی طرفه که ایچ شرب
 قور لکسه الله عرییده بریه و بیانه در بر معاج **مط**
 و دیاره طایق اولان انما معناسنه نقل الی **اران**
باوان لغتی اوقول اونی و بار یوز و باغلو تر بادرو
 معناسنه و بعضی بار نامه دیشی جامع النور صاحب اوغری
 دیش **باردیه** یوک یاب که آغوش در لر عطف فارسی لفظ
 سیم ایکسی بر لغتند **ارخان بارخان** یوک یاب قویان
 و صیه و جادر و آخور اسبابی قویان بیر ننه کیم سایی
 خانه داغی در **ارخیم بارخیم** عیش و باغ الاغی بیر
ارسال بارسال باغ غنچه بیلدیه ای **ارکا بارکاد** دور
 دیکه اولور و جادر و قورادگی و مرته و دیوان خانه فاضل
 کتق بویه کتق ایشلر که بارکاد لفظ مرکب بادیه کاه
 دن بار اجازت معناسنه در اجازت و بر دی و بیکل برده
 بار داد در بار که سابر تفصیلی لفظند **مطورد** و نثر اولور
 کاه کاه غنچه زمانه مکان ادر تا منده **مطورد** و نثر اولور
 ستان کئی ننه که ستان لفظند مذکور در و نثر اولور

ایچ
 طوطی

اسام باسام ایچ یایخی پیله معناسه شین یی الی داخی لغتله
اسقر باسقره توارنج کوشته سویلیچی واکنلک کشت دار
معناسه **اسر باسره** اکنلک **سقر** پیوسته کشت زارامد
زآب کل سیراب بادناکه بودنام باسره. نعتی و توارنجی کوشته
سویلیچی باسقره معناسه ده نقل ایلیش **اسکونه باسکونه**
توشن عکس و بازکونه معناسه و شین معجمله داخی لغت در
آشام باشام ایچ یایخی باسامه معناسه سین مهله ایله و برنجک
که در برنجک داخی دیرلر عورتلر باشلویه و بو بوللر باغلر
و طره و کونلک ایله **اشان باشان** ایچ یایخی و قوز یایخی
و ساجلیش و سچلیش **شکونه باشکونه** توشن باسکونه معناسه
سین مهله داخی روایت اویشله و اوغلان طوغارکن ایاق
لوی او کوردی کلک **اشی باشنه** اوکجه عقیق معناسه
اسدی بکین باشنه خیز کرده سنده. بقلب شد باکمان و کند
و قابو قلای **اشی باش** آنجه دیرکلری شکاری قوش تخریب
ایر و ب باشی دیرلر **کاتج** جلوه و طایر سامان شده باش
تر کیک خوامان شده **اشند باشنه** اوزم سالقمی و قار یوز
و ساجلیش معناسه **اسدی** زین نقل باشنه بردشت کین زره
داشت پوشیده کفتی زمین **شین باشنه** اوکجه باشنه معناسه
آغ باغی باغی غوغا دیکله زراعه لفظ قد ادا ت لغیر در سراج
کی. **ای باغ** اوژد دیرکلری عقلت که آدمک بدنده بوش
یلومب ظاهر اولور آغ معناسه سیر آدلری باغ لغتله مد
کوردر **اغند باغند** کله معناسه که خلاهلر پیله و آتوق
هکنی دیریم دیریم ایله لر و پیله لنتی منه و مطلقا لنتی
پینه برداخی دیرلر **با** این سرو با این دین چو باغند طاج
مهن نکلله و ریمان فکر **با** باشد از هر ماه باغند **انوج**
باغوم با ویم عجمه ملکک و با شباچی بوشکی و طنج قوردی
که زهری و آلامه اولور **اقت بافت** اوژلش و طوقش **افند**
باغند طوق بیچی شاج معناسه **اکا باکا** با عجمه لختانه
بو معنایه سیر آدلری آبر لغتله. مطوردر و قومه طاشی و زرد با

توارنجی کوشته
 سویلیچی

ایچی اکور باکوره تر قند **ایکوز باکوز** آرد طاهر معناسه
الاد بالاد بخت مطیعه معناسه و پید که خیب معناسه
و یوک طواری بالاد داخی لغتله **الارخان بالارخان**
اوستون اغاچی دیرکلری که اوک جاق اوسته قورلر **بارش**
تکده دیوار یا صدوخی **آنج** **بالشم** آبر یا صدوخی **اکا**
بالکانه باد کاف عجمه شول اغا جادی و یا خود و زردن اینک
شیک دریم در که اچوردن طشر سی کورینور و طشر دن
اچوردن سی کورینور **رودکی** درش بهین و زری بالکانه **رود**
و صفول او را آستانه. **دکی** دلم ازین ظلمانی حواس بکفته
ده کیز ازین بالکانه میجویم **الواز بالواز** صالنجی غیر
اسامیسی باد پیله لفظله **بالشدر الوان بالوان** ایله
قوشی شین تخری معیار جالیده. مرکی سیاهست که پیوسته در هوا
پرد و چون بر زمین نشیند دیکر بر نتواند خاست کولید غذای
لو بادست و بویسی ایراد ایلیش **بت** شهنشاه تو صفای
برقت. **حود** در که تو بالوانه. اکوز ارباب لغت آخونی یا ایله
روایت ایله یار که آخ حروف تأخیده. و م ابا من جز مسوم بیله
در اما شین غری نوله زمانه کمانه آشیانه قافیه سنده. نقل
ایله بعضی و سرم و یا خود براس قوشی دیشلر **الوای**
بالوای مثله و قار لغتله عواره خطاط معناسه و قور لغتله
و دوشی علت بو معنایه غری آدلری بالو لغتله. مطور
الوده بالوده مشهور خلونا ییدن در **غنی** زبردلی زجا
جیش راق غیبی. مهابت قوم بیروی تیج بالوده. کیشک
ایوایخ ابوالعلا مادر و سوزلش منه مصنع معناسه **غنی**
حود شکل خلوا شود چو کردیسی. زبیم تیج تودر ش آب دیده
بالوده. و بر جانور که آدیده **الون بالون** مرغ باد خور
یعنی بیر قوشله هواده غداسی هوادر و سوز که مصنفه معناسه
الوی بالوی قار لغتله قوشی بالوایر لغتله کنف در سار
اسامیسی یا دین لغتله. یار شله **ایتر باجر** درجه
ایزکا یا لیزکا بستان بری **اکا باکاک** ایر تروقش معناسه

نقل اینها در **در برد** هیا پنجه بعضی اول بیکه در هم
 بعضی اول بیکه در هم در **در برد** دوتی را در **در برد**
 سیم دانند. دو کله را بر کله بر هم نهاده اند. **اسدی** چنین بند
 می باشد شاه بلند. نه بزرگ هر و نه بر بلند بند. **در برد**
 فو قاف اولان بد در معنای **ادای** ز تشبیه کوی و صدای
 درای. دل مرد در زهره رفته زجای. **در برد** از قراق
 انجایی و مطلقا فو قاف انجایی هندو شاه تجوئی صاع انری
 نام کتابند با عزی و باء عجیده و دال بدلند تا ایل که تال
 حروف انجیده محو می افتند دیو نقل ایلدی **نمفی** کوزیفی
 او یک قطره آید بر زمین. میوه و باء نهشت ایلد. بار آرد
بر باء عجیده مثل و قاف در که آنکلی جاقی چاقوب اف
 یاقر و اور تو لوسند هندو شاه تجوئی صاع انری
 الماء والضم دیش بعضی فو قاف معنای ضم با ایلد بقیع ایلد
در برد استقبال یعنی قار شوق **نمفی** هر آن دولت که
 از افلاک آید. شود اقبال تو اورا پذیرد. **رازوان**
برازوانه قین کوتلکی **راکتد** بر اکتد. پریشان
 ظاموف **ران برانه** بر شهر دیل **را** براد زین و زین
نمفی مسند خسروی از مقدم او دارد زین. افسر شاهی
 هم از طاعت او یافت براد. و هبیت و شوق ایلکی **در برد**
 خله النون و قراد یار **رکتد** پیشکش و دل بند برکت
 و با عذق و دولا فایه دولا در **رکتد** بر تیره پوتا و اوق
رکتد صحنه و سگورد دیکله **رکتد** اگر خفته و زود برکت
 بیای. اگر خود بیایی زیایی بیای **جام بر حاه** آغی طوب
راه بر اهر **رکتد** جمیدر که طائفه هند که آید
 و راهند در بر و مطلقا حکیم معنای **رختد** بر دخت
 بر دخت لفظند و مختلف اولتند تا م معنای **اسدی**
 چو بر دخت شد جای بر پای خاست. نیایش کنان کشت
 کای شاه و است. **رکتد** باء عزیله بر دکت بیایم مثل
 در بر و قول قرا و غی فاضل محقق بویه تحقیق اینها که برده

نقل

نقل اینها در **در برد** هیا پنجه بعضی اول بیکه در هم
 بعضی اول بیکه در هم در **در برد** دوتی را در **در برد**
 سیم دانند. دو کله را بر کله بر هم نهاده اند. **اسدی** چنین بند
 می باشد شاه بلند. نه بزرگ هر و نه بر بلند بند. **در برد**
 فو قاف اولان بد در معنای **ادای** ز تشبیه کوی و صدای
 درای. دل مرد در زهره رفته زجای. **در برد** از قراق
 انجایی و مطلقا فو قاف انجایی هندو شاه تجوئی صاع انری
 نام کتابند با عزی و باء عجیده و دال بدلند تا ایل که تال
 حروف انجیده محو می افتند دیو نقل ایلدی **نمفی** کوزیفی
 او یک قطره آید بر زمین. میوه و باء نهشت ایلد. بار آرد
بر باء عجیده مثل و قاف در که آنکلی جاقی چاقوب اف
 یاقر و اور تو لوسند هندو شاه تجوئی صاع انری
 الماء والضم دیش بعضی فو قاف معنای ضم با ایلد بقیع ایلد
در برد استقبال یعنی قار شوق **نمفی** هر آن دولت که
 از افلاک آید. شود اقبال تو اورا پذیرد. **رازوان**
برازوانه قین کوتلکی **راکتد** بر اکتد. پریشان
 ظاموف **ران برانه** بر شهر دیل **را** براد زین و زین
نمفی مسند خسروی از مقدم او دارد زین. افسر شاهی
 هم از طاعت او یافت براد. و هبیت و شوق ایلکی **در برد**
 خله النون و قراد یار **رکتد** پیشکش و دل بند برکت
 و با عذق و دولا فایه دولا در **رکتد** بر تیره پوتا و اوق
رکتد صحنه و سگورد دیکله **رکتد** اگر خفته و زود برکت
 بیای. اگر خود بیایی زیایی بیای **جام بر حاه** آغی طوب
راه بر اهر **رکتد** جمیدر که طائفه هند که آید
 و راهند در بر و مطلقا حکیم معنای **رختد** بر دخت
 بر دخت لفظند و مختلف اولتند تا م معنای **اسدی**
 چو بر دخت شد جای بر پای خاست. نیایش کنان کشت
 کای شاه و است. **رکتد** باء عزیله بر دکت بیایم مثل
 در بر و قول قرا و غی فاضل محقق بویه تحقیق اینها که برده

ز سواد و علم و مهارت و
 در کار خود برده و بر کمال
 و با شوق و رغبت برده و

نقل

ت پنه با موق فطن معناسه **پنه دانه** چکد و بنوق
 جگر کی **بنا بجا** الهی خمین معناسه **بنا پای پنج پای**
 پنج دیکلری اوت که عرجه حبش دیرلر ترکیده اقرار و
 تضلیق و خیرالوق دیرلر مذکور اوندک بش برماغی وارد آدم
 الی کی معنای ترکیبی سی بنی ایا قلوادیمک اولور **بی پنج**
 در یکه معناسه فاضل محقق بویه کعبی ابتشاله باه عجله
 لسط جلدی ترکیده ده تو سدر اود ضیا کیر یکجون اولان دلوکه
 عم روزن دیر هر نیره دن اولور اولسون و هر نه وضع اوزره
 اولور اولسون روزن لغظنه تفصیل اولنده ایا بخره وضع
 خاص معتبر در روزن بخره هر غیری ایدوکی بر بیتون طاهر در
بیت روزن باغ از علم سخ و زرد بخره های ساخته بر لاجورد
 وضع خاص معتبر اولد و غنلین جسته معتبر در نظر کا هه اهل ککل
 بنی در بیه دیرلر اودک دینه سندن اچیلان دلوکه بخره دیرلر بخره
 دن عیض اصلی ضیاء کللی بلکه طشر به نظر در اودن طشر بول
 اوزره اچیلان منظره به بخره برلر نه که محمد خافنگ بوکلا متد
 اکلور مرغان بر کلک های شاخها چون مغنیان در بخره های
 کاخها **بختب پنج** هفته کونلر دن موقوف کون
 رخی معناسه **بنا پنج** هاء علامتله قاینق ترکیده دانی معتبر
 فلات فلامینه پنج طودی دیرلر و کف آیه معناسه **بنا پنج**
 هاء ملفوظ ایلیم **بنا پنج** لغظنه محف در و کافور که فروس
 دینه میانی یونی **نورکا بندر کا** او غرق پیری و لیم
 که انده کیدر طور **نورکا بندر کا** آل پیری فضل معناسه
نورکا بندر کا آکن شکوکی بیعی بغدادی واریم و باقله
 کسک و صاپوری و بوغولدی **نورکا بندر کا** ایلیرک دلوکه سی
 هلدینه لغظنه محف در **نورکا بندر کا** نور عبد معناسه فال
 محقق دقایق اکعابق بویه کعبی ابتشاله بده مطلقا
 اسیر در ارکاد لوس دینی اولسون نه که بوسیده ظاهر در
بیت علامتی کوهکن پیوند باشد نه بده بلکه خوشاند و نرینه
 لسان عریده علامت الاصل بیل ناملر بخره غریبه صاحب

علامی بنده دن ورق انا شدر نه که غلام لغظنه تفصیل
 بند دانی غلامی ورق انبوب بنده قول عبد معناسه دیندر
نورکا بندر کا صیغه و فاعل بنده بش دن اصلی اوزره
نورکا بندر کا بنده خدایت و کشا بنده خلا وصف ترکیبی ده اولور
 حرف زواید ایلیم دل بندگی **بیت** سر زنجیرت بر پای دیندر
 شدم رافعی مل بر پای دیندر **نورکا بندر کا** ایلیرک دلوکه
 به بنده معناسه **نورکا بندر کا** نورف عجب ترکیبی یوف
 بنفج دیرلر **نورکا بندر کا** بنفج **نورکا بندر کا** کاف عجله هند
 بر معلم شهر آیدر انتم و افش سی اطراف عالم کیدر تحکام
 در **نورکا بندر کا** قضا خشتکی و کولک ضیغ سی
نورکا بندر کا باه عریله و هاء علامتله مزله و رخت و عیال **بیت**
 باه عریله و هاء ملفوظ ایلیم بناه لغظنه محف در
نورکا بندر کا پیرومایه پیرومایه سی **نورکا بندر کا** شاه ژد
نورکا بندر کا اولور و کخی و نصیب **بیت** نیرید بر آسمان عفا
 اوزره بهر و شخ و بهری سراب **نورکا بندر کا** ارملکت هست
 و نصیبی ازدیو توک دیوی کن و بکدز بغضیت زمک و دنگ
 معن یوکه بیروایی تنک که عریله بدل معناسه **نورکا بندر کا**
 باه عریله دستوانه که آله کپورلر پیریتی خوشایر و غما
 اچون **نورکا بندر کا** دن بنکو **نورکا بندر کا** بهمن
 آبی که اورتیشن آیدر ایلکی کونی که سلاطین و سقدیک
 بیروملر تنک پیریدر اول کونه عظیم اعتبار ایلیرلر ایدی
 و مبارک طوقب اول کونی عیث و عشرت ایلیم کپوروب
 هر طعما که اول کونه بیشر لر دی البته اچینه بهمن سرخ
 و بهمن سید قویار لرد و جمیع اهل حرف جم اولوب پیر
 پیش قدماری موروب و بولوب عظیم و کونی پیرینه
 کپور لر دی **نورکا بندر کا** مثله **نورکا بندر کا** سر سرام
 تو از فرخی بادیمون فال چون **نورکا بندر کا** هان **نورکا بندر کا**
 بهمن دیکلری جانور بودینه معناسه و آق یقی کلیم اکر
 بادامو حلو و خوشبوی و جورک اونی **نورکا بندر کا** دمنش کرم آدی شکست

خایه لایک قافیه سنده واقع اولان لغت توله کند و لغت
 تتبع ایدوب نقل ایلر و انوک قافیه سی اوزرینه شریک نوک
 کب خلافت روایت اولنان محله انوکله استغناء اینک
 درست و صحیح دکلله زیاده لغت عربیه و غیره لوفه دیوج
 ایدوب نقل ایلشده احتمال وارکه اولان دین یا کیش دین
 اولان معیار جالیده جمع اولنان لغت بر فیله نله اسد
 طوسی دخی لغت جمع ایشله معلومدر که اول جمع اندوکی لغت
 آنا سندن و اناسفون ایشله دکلله کوشای نام سنده کوردی
 لغت بر و عیله خلافت روایت واقع اولان برورد استغناء
 ده انوک در سنت دکلله ساراسامیسی بوئت لغت
 مذکوردر **وقت** **بوته** باده عیله قیوچی بوته سی که اچندا
 التون و کتیار بیلدی ب بوته دیر **بودد** باده
 عیله اولش معنایه مودن لغت بر صیفه مفعول **بود**
 بوش و جورکه قود و قارکه انوکله جاتی جاخر **بودی**
بودینه نغناء و یار یوز و سن اوته که عرکه رجه دیر
وز **بوره** باده عیله معدنی بر شدر که قیوچیلر استعمال
 ایلر التون و کتیار ایلک **وز** **بوزه** اینکله و کیه قباله
 ساق معنایه و اعاج بالله نله دخی استعمال اولور
بوزه جام طوب خادی یعنی حوقه و سایر قاشخ خاوی
زنی **بوزنه** باده عیله و راء عیله جام الزم صاحب باو
 زان عیله ضبط ایلی میون دیر کلری جانور خرد معنایه
 کیشلی ابو حنیف ابو خالد ابو خلعت ابو زکری ابو قشده
 ابو قش ابو نوفل در صحاح غم صاحب رادن صکره نوله
 بعد با ایل که ثانی و ووف تجیلر ضبط ایلی **بوزینه**
 قطار **وستکال** **بوستکال** سئلندگی در ی و کور که تاقه
 سی **وستید** **بوستیده** باده عیله حورینی **وستید** **بوسید**
 باده عیله مثله **وستکا** **بوستکا** ایوان باد شاهی بر دیر
 زیاده کتیی آنده و رسم ایله بوسه ایلر اولان بوسکا
 دیر **وستک** **بوسکه** هاء اصلیه مثله بوسکا لغت بر

کشف

کشفده **وستی** **بوست** باده عیله اویمک **بوسه** باده عیله
 انکم سغال غیره دیری سر لغت بر مذکوردر **وشل** **بوشل**
 اورنوشک و کیمیا ک **وشی** **بوشیده** ستوره و پاک عورتی
 حاصل کتیی بویه کتیی استلکه بوشیده اسم مفعول بوشیده
 معنایه ستوردر که اورنوشده لسان عیله احتیاج انوک
 لازمدر شولک که اسراره اطایه قادر و طایفه بوشیده راز
 دیر لر مده که بوشیده طاعور **بیت** خطی کتیی بزرگان نله
 شد باز چه دانند طفلان بوشیده راند **وک** **بوک** باده عیله
 بوک معنایه اولاک دیکلر عیله نقل معنایه و اولاک
 اولادیکلر **وک** **بوله** باده عیله بایمل قوردی که قودور
 قوردی دخی دیر ویتشمی قارک وازک **بوه** یعنی
 بایقوشی دیکلر قوشه و اوک قوشی و بایقوش بکر بر
 بوشله دیونقل ایتمی **وق** **بوه** یعنی هدهد و کتیل
 دیکلر آرزو معنایه و اضطراب معنایه نقل ایتمی هدهد
 معنایه سار آدلی رتوت لغت بر یارنشل **وتیر** **بویه**
 امیدوار **وتی** **بویه** باده عیله یعنی عشق معنایه کلور
 دینی **بویه** باده عیله آرزو شدک و اضطراب **اسدی**
 کهن بویه و جفت بوزار ک هم اندر زمان راه را ساز کرد
 و بویون لغت بر اسم مصدر و بیکه بویوزمه معنایه
 صحاح غم صاحب هدهد و فرخ معنایه نقل ایلمی **بد**
 اوک قوشی
وز **اوله** **الاء** **المفوحه**
آب **تاب** تاود که اچنده یرد ویشور و بان و سایر
 قادر لر و ایلامی بیر **آج** **تاجه** هدهد قوشی سار داری
 رتوت لغت بر محردر **آخت** **تاخت** قوشل آت و تار
 داده و ایچدایپ **آرتار** ارش تار معنایه و قبان وازو
مخ چون بود راستی و معدلتش چه بر آید زیله و تار
 و دپه آدمک و لسون و طاعک و غیریک اولسون و قرا کونان
 معنایه و اوست قشایی و بیل **آزان** **تازانه** قاجی تازیانه لغت
 کشف در **اندی** بر دیر مرد تازانه چند فکندی هی خواست کتیی سندن

آزنازد هوشه نیکوخی **آزبان** نازبانه قاجی **آسی** تاسه
 طار لغت و طار لغت **تاسیده** طو بخت کند **افت** تافته
 بوکلن اپلک **اکلان** تاکلان جریقی بمشی **الان** تالان
 تو سز شفتا لوبه لوی ساندن قایسی که چو دکی طانوا اوله تالانک
 معناسه **لوانی** تالوانسه تاسه واضلاب **خفاف** بری ای
 دروغ کوی سترکه **تالوانسه** گرفت ازین ترغند **اور**
نامورده اریقی و امر کلو بار داق **آوتاوه** ترکیب توه دیرلر
 تغن داغی دیرلر تابه معناسه و بو یوک کرنج **آتا** قات تا
 معناسه **بیت** آسمان با سینه بر آنت و پشت دونه **شریها**
 لمی کباب بر سر پیرام شاه **آبی** تابه ایجه اپلک نعمتی
 و نوز و ریجی جراح معناسه نقل ایشتی **بایج** تباچه سکه
 و هیز دیرلر که بوزینه واکم سده اورلر **تبا** فاسد
 وارغون و غراب اولن سینه و یوزلر قلم **باه** تبا
 بر طعاندن بر دوات و صوغانله تقینه ایلر لر تعویب
 ایدوب طاهجه دیرلر **بباد** تب باده ایسته دترشی
 که باشنی شدتندن **بیه** در **غنی** ساد دشمن حشر و کینه
بادا همیشه از برقان در بلا و تب باده **بظال**
بیماله ایسته طوتان کشتلر طودا غنده چیقان اوچوت
 دیرکلری چنانک اسم خاصیده **بست** بستده ساجیلو
 فزکی قالی **تیک** تنکه صدوق و اغاجدن دوز دکلر اچار
 که ترکیده مر یون دیرلر ایچنده ترکه قویارلر و کوز قیوکه
 ایچنده سترندی طولورلر **تبه** تبه هاء ملغوم ایله تبا
 لعظندن محفندن آرمون و فاسد و ضایع معناسه **بیر**
تبیرو طبل دهل معناسه و کوس **بیت** زدر که خاست
 آواز تبیره شدند آن ایچنیم را پذیره **و سونا** و باره
 باره معناسه **تیک** تیکه ایچیلر آلتندنله که بشیرک الکی
 آنکله و نه طارلر خنوز دیرلر بهلوی لغتندن خور صورتی
 دیرلر **یک** تبیلده مثله و طبله **بیت** تبینه اورجکلاوی
 ساراسایی ابرکاکیا لغتندن مطورد **تر** ترده سماع
 یبرای

یبرای تری داغی لغتندن عیوی آدوی تم لغتندن مذکور
خت تخته مووف سنده که اغاجدن کسر ترکیده ده شایه
 بر قطعه قاشه داغی دیرلر بر باره معناسه بر تخته بیز
 بر تخته قاشی دیرلر و اورجکلاوی **خته** قاش **تخته** جامه
 خنوزده و قساج و اسکجه اغاجی **خته** تا **تختدنان**
 یا مستغاج و سینی و الکییلر که اول آلنیلر که یبراوزون
 اغاجک ایچن ضاق کی یبرای و یارلر خیری اندا ایچنه قوی
 فریه ایلرور **خل** تخلله عصا و تعلین **آر** تراره سیرله
 لک ترشک معناسه **آان** ترانه اصولله ایلر بعضی
 تن تنه دیکله ایلرله دیرلر دیشل بعضی آزکو تخته
 معناسه نقل استل **بیت** مطرب دهران ترانه نواخت **روز**
 تنکی بیاده باید ساخت **رها** ترخانه مووف آش
رب ترجمه باغ تنکی **رغین** ترخینه ترخانه معناسه
زرد ترزده قاضی بیتی قبایله و سچل معناسه **غنی** قاش
 کردن چو دیده عدل و ملکت دارین **ملکت** داتا ابدسه
 بنامش ترارد **وی** بود کوی که عیث و هیزه موی **رمی**
توسله ایکی قیاط آغیری سینه قیاط نصف دانکدر و
 دانک بر در هک ربعده دیرلر که درت قیاط در **تود** تر
 صالحن **رموز** ترموزه مثله اصغ نوله نر موزه در دیشل
 ساراسایی باز بیچ لغتندن مطورد **رو** تره
 ایچده و ضارب و پشته پشته و آیش و یوقش یول که زحمت
 و مشقتله کچلور یول ترنج معناسه **روی** ترویه مثله
رزه هاء علامتله مثله مطلقا سیزه در که بوستانده اکبلور
 وینور اسفناخ و یازر و معدنی سی کی اگر چه لاس
 ترکیده اطمینان و یل هت الزشاد دیرکلری نه تمهیل اولر
 آنک تخفیف و تضعیفی جایزدر کینلری ایچیلر ابوالمظفر **رود**
 هاء ملغوم ایله زیره معناسه یعنی کون و با صندره چنی
رغی آنکه باشد بر طالت او **الهی** رخ زنده و ترده
 هد پاداشی داند او احسان **هالی** از انتقام و باد آفت

اورانده

اگر از باب لغت بر قطعه بوار داد ابراد اینها را نامشخصی
 معیار جانیده که لغت که باده باره معنای در اندک کور شده
 و الواقع اول معنای اسمی **رین** **توبه** باغ گلده می و ترغاب
 معنای **یت** که همد ریدگان ترینه شود **تو کیستای** بخیر
 می **ر تو توبه** صاب بوله لطیف چون باز برنده بر توبه
 چون باد وزنده بر توبه **سایر** ادوی ترغاب لغت در کور
زد زرد در کمن طگور لغی و چقلد لغی عجمه مطبق و بر که
 دیر و در کمن مردی و سوزی و در کمن اولی و اولی
ز ز زره مثله **ز زره** زای سیم و هجده و بدر اربهر
 لغزای قلیچی و در کمن طگور لغی و کلید بری و قابو موسی
 و میان سرای و باشی اوتاسی و تیر خانه که زکاید اذادی در کور
 استون اعجازی دیر بر محبوب لغزای دین و معنی الحشبه التي
 بقضع عیدها اطراف خشب الحشبه دیش **ز زره** زای عجمه مثله
 و چوب روغنکی و صوکناری و ذکر که باشی و سنده و اول
 ذری و ذکر که اولی **شت نشنه** ساعت نامه ویشل
 کوب مک و تبار و تکه **شت نشنه** صو سراطان معنای
 و دشنه خنجر معنای دای استعمال و لغز خنجر معنای اولاد
 اصله دشنه در لسان فارسیه دالله تا اور ناسله تاده
 و توای اولی معنای تا ایله و دالله دای استعمال ایلر و هیکل
 طهاری **فارتغاره** بل کوبه چک تغار معنای **فت**
تفته قورقون کرم شده معنای و بافته و عنکبوت
قوتغده کشنیر **قوتغده** شهر چینه قریب بر شهر
 آدیله **فیرنبر** حسته سیدو که فارور ایله
 طیبیه کور لر **فتی تفته** طعنه لطیف مکن تفته
 بر من تری تند خوی **جه** دای آید برت نزد خوی
فت تفته تفتیر لغت در کف در تفتیر ادیر کور
 سوز طانلو طعام **فت تفتیر** مثله و مر چک آشی **فتیر**
تفتیل مثله و عجمه لغز در بر نوع قلیقه اند و کنیا
 و جور و بر و و عمل با خود اولم ایلد بشور لر و قلیه کور
 در کور

در کوری طعام که توبیه بدوب طفتیل در لر **تفتی**
 سالکان سالک تحقیق **فادغند** از شراب و تفتیل **فت تفتی**
 اور مجرای **تفتی** سخن کرد کاری گو که داشت **زدش** احمد و
 بتفتی **سایر** ادوی ابر کایا لغت در سطر **زد تفتی** کینه
 و طیار **زرد تفتی** سید غازی بنیری **زد تفتی** آق یوشا
 طای که ازون تسیجی اولر **تفتی** باغوردن مع اچو
 قابو استون ایلر کوری اور تفتیر دیر لر **کر تفتی** اوزم قالی
کر تفتی اوزم چکر دکی که اوزم صیقلد قور صکر قالدور
 که تکه او چقور شلوار بند معنای **کیس تفتی** هکته که
 عربی عجمه در جامه دان معنای **تی تفتی** سوزیکند و
 سوزیکند بری **لای تفتی** قراول یا ایله که آخر حرف
 آجیل **لب تفتی** هکته **لب تفتی** سوزیکند **لای تفتی**
 ککه **لای تفتی** تر خانه **لای تفتی** اضطراب
لای تفتی سکون لام و فیه و ادیله **لای تفتی** کافور
 آخر آید چور و **لای تفتی** حال شود سینه سوز
لای تفتی سکون و سکون و اولیله **لای تفتی** واضع
 قه حضاری و چکر دیر کوری عجمه که آدیله **لای تفتی** حصار
 اکثر اولیله **لای تفتی** اولور عجمه خدی دیر لر **لای تفتی**
لای تفتی شکوفه که انما چکر طمر حوی دیر لر و چکر قاپ
 جوئی دای دیر لر واضع **لای تفتی** آکده که در لر و کلا
 دوز لر اچنده **لای تفتی** صقل لر و ادی که در لر و کلا **لای تفتی**
 آیلد و بیکو و توتره و یایه **لای تفتی** و ذکر که آیت
 تناسله وفاق که انکه قریش طنار لر و طوار بغلنای بر
حافظ قیاس کدم و آن چشم شوخ و عجمه باز **لای تفتی** هار ساح
 چون ساحیش در تله بود **لای تفتی** بعضی طوار بوغز لکان بیر
 در لر دیر لر و سیک صیق صابر لر مع **لای تفتی** صاحب بوجنایه
 تشدید لایله **لای تفتی** **لای تفتی** هکته **لای تفتی** طعام
 ادسی **لای تفتی** **لای تفتی** **لای تفتی** واککی و اول کسته که نکشتن
 حرقی حرق سوزی **لای تفتی** قافا معنای **لای تفتی** اکی بولوق

یعنی پنجه ویش **رب جربه** یعنی چرخه معنای نقل
 ابلیس که فلک و ایزد و قلغان و چرخ و دوزاق معنای
 در **رخ غل جرج غله** قاتلی **رخ جرجله** هم عجله معنای
 هم صاحب باله و الصم و بی گوشتیک چینی و قالو فان دید
 کلوی کند که دوه پیر الهیا قاتله شکاری بکله مور
 در **رخ جرجه** و باکس قالو فان دید کلوی اوت که الهیا
 شکاری در و قلغان و فلک و چرخ و دوزاق که صیاد آتیه
 قره مصاری و کلچد معنای سنده کلور دیش **رد جرد**
 باغ دیر لر لونه استعماله اولور مثل قاز باغزه سیم جرد
 صاری سینه زرد جرد دیر لر و اصلین و اصلین آت و
 قرحه چرخ که و چرخ تلیق و طوی دید کلوی بویکه قوش خبازی
 معنای **رم جرد** بوزات فاصل محقق بویکه محقق انتظار
 که آت جرمه الهی بوبیتد نتم اولور **زدوسی** چو گوید
 سهراب خفتان منک نشست از بر جرد منک رنگ رنگ
 اعتبارله در نته که بیت مذکور در اکلوزی الغایب صافی
 جرد بوزات دیش و بوبیت ایله استعماله **بیت**
 برانکحت یو جرمه اکم خیز در افکند بر هندوان رستخیز
 بوبیتده اول معنایه دید کی تعیین رنگه ولالت بوقله بیت
 سابقه واردر **زد جرد** اولور ایسی جانور **روید جرد**
 جیم عجله چار دایمک **سرخ** دولت و نصرت و سعادت
 را نیست کاری بغیر چوید **جرد** جیم عجله یاغ اوزکی
 و چاره استمک و ویش حیوان و قوش **زد جرد** هر
 سنده دن بخت و تنها اولان و دنتر معنای **ما قظ**
 جرد دزو که گذرگاه عاقبت تنگست بیایم کیر که عزیزی
 نزلست **عصار** چو بودا و دیری را سر جرد شد آن کشتی
 از بیت القصیده **زد جرد** قورضا قورضا معنای
 حلیمی کیر جیم و لایمک کسریه و یانک نشدیده تیج ایدوب
 قوش قورضا غن دیر لر دیش **زد جرد** جیم عجله قورضا
 و داری قوشی **زد جرد** جیم عجله مثل و چاق طغان و چاق

خوبی که این حرفه آنوس
 بیاید و در زبانه

نوی و کورن چکر که و چرخ بوشی **زد جرد** جیم عجله اوز
 و چادر **سید چید** اکلش و میلایش و ایکی سینه
 پیرینه یا پشمن **شم پنا چشم پناه** براز کوزد کماک
 ایچون ایتد کلوی نقولید **شم** هونده یا حر مدح او باشد
 نبود ما جیش چشم پناه **شم زد چشم زد** کوزد کشت
شم کشت چشم کشت کاف عینک معنای سیده شاشی عینک
 اکل معنای **شم** هونده یا حر مدح او باشد
 قرح آن کور ملعون چشم کشت **شم چشم** بیکار بیجوع
 معنای **بیت** درین چشمه چون ماسی می زدند بر رفتند
 نا چشم رسم زدند **بیت** رسید ناوک چشم تو آبخان به تم
 کد چشمه چشمه شاد از ناوک تو پیرهنم و آکند و جواله
 بوزدوسی و بونله بکر زنه و ارسه فاصل محقق بویکه محقق
 ایتد که چشمه ده کی چشم کوز معنای در اطلاق تیشها در
 آخذ کی ها نقل ایچون معنای معنای خاصه نوک
 خانه بیانده تفصیلی بچند کوز که چشمه دیوکلای دای
 تیشها استعاره بوقله در نته که بکلده دکی اولمش
غار جغار غله قیوسی **غال جغال** قوشان جعیتی
 و جوملدوسی هواده اولسون پیرده اولسون **اسدی**
 پراکند کزدن و هامور هم **زد جرد** جغال زمرغان رنه
 عینایله و فایله دای لغتله **غام جغام** شوق قصیده و تر
 کیده جغه دید کلوی چامه معنای **غان جغان** مولانا
 درت باره تخته بکلور در که الله طو تار لر چار پار معنای
 و اقلغه دای دیر لر دیش معنای بارما قلا را سنده چالیا
 سازه دیر لر دیش و کما بچد و مطلقا جالغو معنای نقل اولور
زنت جزمستنه سر جان یعنی مضه ایچند که نور آید
 جیدن مکر فایله دای لغتله **غراب جغراب** جیم عجله
 قور بعه بوضوئی که مولارده اولور عجله طوطی دیر لر
غزاد جغزاد مثله **غزاد** جغزاد و غله غن جغه
 جیم عجله بیایق قوشی که اوکی بکر و کاف قوشی که کوز لوی

بویک ورنکی صابر و لغه مانل اولور تربیب ایدوب چغنی
 دیرلر جغنهک داعی اغتله **قال جغاله** قوشلر جمعیتی و غوغایی
 جغاله معناسنه **فت جغنه** جیم عیله فادن مکله نا امله
 آتیلوب ایکی قات اولش **تقی** شهنشاهی که اندر خدمت او
 همیشه پشت کردون صغنه باشد و بوزلش و عاوردش چغنی
 لغتدن اسم نغولله و اوزوم صالغنی و اصغیه داعی دیرلر و
 کروش که آتیه ایچون اوله عربده ییش و غوش دیرلر و
 بعضی ولایتلر اکاکلا و دیرلر عجبده غریبش و عروش دیرلر
فرست جوسته ماسوره ایچنه اولان دور آید که زکیده
 مریچاک دیرلر غنی اید جوسته داعی اغتله **فن جغنه**
 فادن مکله نوله بویک اغاجلر صفاق **کاب چکابه**
 کارلر قوغانی **کاک چکاک** قابو باغی و طله قشله معناسنه
 عیاری آدلی نا اولمدهن سطور در **کال چکالم** مثله طله
 معناسنه **کام چکامه** شعر قصیده چامه و چغانه معناسنه
کچک طله چکالم معناسنه **لغوز چلغوزه** هندوستان
 تری ناز چیل معناسنه و جام قوزاغی و کومکنار قوزاغی که
 فنیق رومیلر عیله ایدوب گوکوره دیرلر غنی و مستعد
 بکوز بریشله دیش **کوجلوه** کوزک و نازله صالغنی و مع
 عربده فارسیده داعی جوق استعمال اولور **لوه که جلوه**
کد قغ کاف عیله و عیله اصلیل صالغنی بیر و کوزک
 خانه **لید جلید** زهکی که اوق اتد قوری وقت بای
 کوشن انوکله طوتارلر و انگشتوانه معناسنه **مار قاز**
 ارباب لغت بیلده و مجلدده سی دیشلر عیله قاز
 شترونده یه دیرلر صحاح جوهریه و انجاز البغیر الذی
 برکبه الحجه دیشلر **مانند جانند** تفرجیلنجی **سیت**
 جاننده جرم جمیده جوان • یکی کود بارسه کفتی روان
مان جان جیم عیله مولانا صلیبی سیمی قانده دیشلر تفرجیلنجی
 قباغی که اوزی نغشلا اوله دینی و بوسیت انشا ایلش
سیت عربیان جین را با طرها • بیاد او بوج جام و جانده •

سیت کریمیل نخور کنی چوسای • کرون بنیم چون جانده
 و بیاله معناسنه داعی نقل اولش **سیت** کبی صغنه برسل و تو
 س • کبی با چانه جان در چمن • اما غنی و بچک بیایمی
 ایدلریش و جواهر دن قیمتی الحاق رنگی که بر جوهرد رفته
موز جند ادتلا بیچی دایمه معناسنه **ت جینه** قابو آردنه
 باغلا نا بچون بیر قدر قلی اغاج طقوز معناسنه و کارلر
 طوقاغی که تی قاج دیرلر و اوزم چکرده کی **تج جیج** ققاج
 معناسنه و اوزم چکرده کی **تور جند** اول اولتله سونیک
 اولان اسبابی انکله جلا ایدلر و آجرلر **تد جند** دوج
 وقابچی **نغوز چلغوزه** هندوستان قوزی و کونار
 و جام قوزاغی چلغوزه معناسنه **چکاله چکاله** معناسنه **چکاده**
 اعلام رجالدند **نک موز چنک موزه** آدوک نوز نینک
 بویک بی که عیله قشوم دیرلر **نبت جینه** بیدکه عیله
نبت جینه او طرافند اولان طه **ن جینه** علف مرغ جینه
 معنا اما کسه افغ در **واز جواز** قیده یعنی قش بایرید
 کلری داشته قغ معناسنه **وین جوبینه** هاشمی **ورک**
 جوز که دوز که **ورین جوزینه** قوزلر اولور تربیب ایدوب
 جوزیچ دیرلر **وت جونه** کنش **چد** هاء معنیه ایدوب
 معناسنه چاه لغتدن کشف در ماه و مه راد و رده کی **چم**
 هاء علامتله حرف تصغیر در ناچد کاچد فلاچم کبی ناچم
 باچم قوشون دیکله لغت فارسیده دلالت و صنعت خلیل
 قطعاً معنای صغری افاده ایدلر چد در آخر کلمه به لاحق اولور
 اول کلمه نکره اولندن صغری معناسن افاده ایدلر مثلا کوجک باغ
 کوجک بوغ دیاچک بیرده باچم بوغچد دیرلر باغکله فاشلا
 تعبیراتلر آخر کاف تصغیر کوزلر باغکله دیرلر صغردن
 جزویرک ایشلر آخره مذکورده عیله الحاق ایدلر باچم
 دیرلر **و طرخان چهارخانه** شیران که ایچنه قیمه طولد و دیرلر
 و کش که ضدان دیرلر و بیر دیرلر **آر شاخ چهار شاخ**
 بیتا سیرا سیمی سه انگشت لغتده مذکور در **چهار سوره**

درست بول باشی **چهار کانه** درست درلو **چهره** صورت
 و بکزو بوزد. اولان نشان و جرق و عادیه حاصل محقق
 و تحقیق اینست که چهره بوزد نه که بوبیتان ظاهر در
بیت چهره جو آتش بخارض جواب. فو زانتر از ماه و از
 آفتاب. چهره. دیر لر هاسن **بیت** پیر سید بسیار و سید
 چهره. نوازید هر گونه افروزد **چهره** چهره نگر مدلولی اولان
 یوز عضو مخصوص و معروفه قرال بکذلک چهره سی اوج و نشیه
 ایند کل نلین نه که بیت سابقه مذکور در آق بکن لونیک
 چهره سی آیه نشیه ایلر ماد چهره دیر لر کاد اولور نشیه
 تقدم ایلر چهره ماه دیر لر نه که فرد و سینه بوبیتان
 واقع اولور **بیت** برین همی گفت آن چهره ماد. همی د
 یوسف برین و کفاد **هند چهره** همی خیمه جانی آت یغ
 رام اولوب یوله اوکات بور برین چهره **چودانه** بیر
 طعام آدیلر که عیج نقانق دیر لر ترکیده یاغ اوزدنی دیر لر
 و صو جق **حیر چهره** چهره معنانه

الحکم المکسورة
راغیان چاغیان اولانکه چاغ انکه ادستده بنار
 چاغیان معنانه عید و مناره و ما تله معنانه **راغیان**
چاغیان مثل و چاغ دینی **غیر چاغ** اوکله چاغ آنک
 ایچنه قویار لر بیر بیردن بیر بیره آلوب کیدر لر شلاقار
 کی پروانه **راغل چاغله** کیجه بلدر کی اشیلان چوکل
 کوم شب تاب معنانه سیرا سایی شتاب لغظنده
 سطور در **راغی چاغ واسه** پروانه **چاغیان** معنا
بع چهره کنیک چکی و قالو فان دکنی چهره معنانه ایکی
 چهره بیلد سامی صاجی هونب من یسهل الم عمل دیش
دی چرتیه بانک کسه بیلد بانک و بانک نشد بیلد قوشک
 چکرکی غلفدان معنانه که قور شقل **کرا کند چکر آکند**
 یاغ بخر دیر کلهی که چکر قیه ایدوب پیشور زر و چکر آتله
 طولش صو جوق **کوکوشی چکر کوشه** زیاده الکبد کول **چکونه**

نه درلو

نه درلو دیکله و نه کیف معنانه **لا ز جلا زده** کفنه لاله
 علم نویسی پرده لری و بوسق پرده لری **خجل جلود** قابلو
 بغه و جله معنانه قابلو بغه یا وریدی قق کونده چیتار
 فوجیمه جلمه عیدیه زعد آواز نه دیر لر و جکت معنانه
ل جله همی عجله بیر یوز منبر در ساروغ دیر لر و عورتلش
 ملت نفاسی و درویشلک قق کونده خلوتده او تور دقلش
 و یای توخی **بیت** میکشد برین فلک تیر و من سینه سپر
 چله و هو کوش برمی آورم همچون کمان **کابنی** شیر کردی
 رای صید اطلب داری زهر **اکند از جله** قوشش بکرد
 با لهنک **چیم** عیدیه عیدیه تر که دیر لر اقر و عروس برینی
 آرد و برد کده انواع صورت ایلد تر بین ایلر و ب جلوه
 اینده کلرید دیر لر **چینه** دانه و مرغ چینه لغظندن کفنه
 اولمشله **بنب چینه** یوزک **چده** هاه و علامه حرف
 استقام در نه دیکله مثلا اول نه در دیکچک پرده آن
 چیست دیر لر اصلی است در نه که نیستک اصلی است
 در ترکیب اولیجاق ها حد فاولینور الف یا به منقلب اولور
 نه دیم دیکچک پرده عجم چکونم **دیر مت** ندانم چکونم چده
 رنگ آورم **کد تادست** اوریز سکه آورم اما کاد اولور
 وزن ضرورتدن او توری کسره اشباع ایلر یا حاصل اولور
اسدی چوکن گفت شد بودی پی و چون هنوز شی نه پیوسته
 با کافون **وکاد** اولور ضرورتدن او توری های حد فاید
 این مکن کلان کلمه بک اولن ساکن قیاسی اکا اولشدر در لر
خواج سانی توکم در قصد کلک و انعامی **چهره** راز نقاب
 چشمانی **امی** چه شناسید ضرورتدن ها حد فاید
 کاد اولور چه نه معنانه استعمال اولور **بیت** مرغ آنجا
 رود که چینه بود **نه** بد اچار و ده که چه بود **چه** بود معنایی
 نه اد لیه در **جهان زنده** یاز و قش صولاز بر چیکله
چکل چکل ایکی هم عجله ریج و رحمت **چهره** هم عجله
 یوز کلو و خراشویکین و اوز **بیت** چوهومان برآمد بدان چهری

به پیچید کوز از آن خیرگی • چیره دست • چیرتادن هر
 نسه • بشازن آلی اوزکسه • عظامول و کتاف معانند **بیت**
 بکار شهری هر که ششمنی کند • برو هر کسی چیره دستی کند •
 چیردانی لغتند و جمع کسه • بشدرد بیدار و چیره زبان
 و بیستم و بیادب و او تکرار لوج معنای لوده استعمال و نور و
 بوی که یول و پیرا و نو که آیدیل **بر چیزه** چینی بستره که
 تو تکرار نکله قشربک و بوزر بیک قیلن یوزر **بزد**
چیندره بر مکتب آیدیل و بزرگ آند بیره شمه دارد
 دایم اندن در لودر لوساز آوازی کلور **چینه** علف
 مرغ و قورصق حوصله معنای و اولد و زاق که دانه چینه
 اولانج کی **سحی** مرغ آبخار و دکه چینه بود • نه بجای و دکه
 چه نبود • حاصل محقق چینه دن مراد دیره چک دانه در اسم
 چیدک دن ما خود در ننه که بیت مذکور دن ظاهر و دیشار
ینه دان چینه دانه دانه و مرغ **یو چیه** چیم و سله و هم
 عجله سنده زبونه معنای تقریبی زبونی در سار آدری سیم
 لغتند • **لجیم المصنوع**
جیم چیمه قاجی تازیانه معنای **دکان جواکان** ابرو
 و آبرایق معنای **رع جوع** و بیدار هر اچیلدن ننه بک صوکی
 که طر فنده قاشق اوله اکثر شارب قدحده باقی قالمه دیرلر
 خصوصاً سانه فار سیده همی جوع کلور **جوعه** عین عجله
 از کل طای **رجه** منله و قلب و کویه چک عربیده و آخر
 کی معنای و طوقان چسندن بیر نوع کو چکر قورده غایبده
 جراتلور و لور ترکیب کخف را ایله جره دیرلر **هاتی وزان**
 جرد بازان نور ستر • شده هر یکی شاهبان دکره **زجوه**
 جیم و زامجه او مقور کجور چک بیر چر معنای **غال چال**
 نعمتیک بر سیم سنده جیم و بیدار در دیشی ترکیبده چغله دیشیک
 که با داک و شفتالو و زرد الو و آجاص کیشکد خا حیدلر و
 قوشار دیرنگی که فتح دانی روایت اولندی **فال چنال**

منله

منله فتح ایله دانی روایت اولمشده **قت جفته** عود کز جفته
 سی قوه قیاری آیه چنوعی معنای نقل ایتمی **لا جلاه**
 جله نتاج معنای **ل جله** جیم و بیدار قورده یعنی سنده
 اچینه بیمنی قورلر و طوقلان مشتی و بیدار **ماه چانه**
 جیم عجله میانه معنای **جیم جیم** قفا کاسه و شمع معنای
 و آغاج قدح و بیدار **چیم** آغاجدن قدح ترکیب
 دانی شایعه اما آغاجدن قوئیلی قوئی کیدیلر و **چیم**
نات چناه پیرا و بیدار و ای طنانه و ای سولینه و ای
 کنگنه دیرلر **نات چناه** معنی ایکی بیدار منله دیشی **نات چنده**
 دیرلر **چیم** و حشرات ارض و زهرلو بوجکه دیرلر **نات**
چیم منله حشرات ارض معنای ساراسایی خرد و غلط
 مذکور در **چیم** اوزم چکرکی **وب پار چوب پاره**
 بیر نوع نیمه **وب قور چوب خوره** آغاج قورده که آغاج
 بر **وب چوب** ادقله و وارژنه و **چینی چوبینه** آغاج
 تقان دیدکلی قوش و قوئی و قوئی قوئی **وج چوجه**
 جیم عجله بوج که ترکیب جیم دانی دیرلر و جیم و غلط
 قوش یوسینه دیرلر **واج چواجه** منله **وراب جورابه** صو
 بند ایستندن صرک منله ترشح آیدن صوبه دیرلر **وز جوزه**
 بوج چوجه معنای تعریب آیدوب جودک دیرلر و ایملر
 معنای و ددگه نکه ایملیکی **دش رجوش** بره باء عجله
 بوز که تمایجی عیدده مشتی بوز دیرلر ساراسایی تمایج
 لغتند • مذکور در **ولا جوله** جله و **وادموله** منله
 هاد ملعونه ایله جوله لغتند و کسین اولمشده **وج**
جوجیه ایرماحق دیکله جوی لغتند و تغییر بیدار جویک
 کی **ویتی چوبینه** جیم عجله قوئی قوئی بعضی و طویا
 قوئی و آغاج تقان دیدکلی قوش و بعضی مطلقاً صو
 اولان قوشار دیشی **قر چیم** ایچ اولان **هودان**
جودان یاغ اوردکی دیرلر قلم سندن بیر طعاند ایچ
 طوئی بغار سنده

نوع اول الحاء المفتوحة
 سان فارمید و قاضی بود قدر آنکه را از ذکر اولی
بیت بیرون کرد که آنرا در بر لایکی از به آخر **حل عجله**
 بالتحریک عجل العروس هو بیت یزین بالقیاب والاشارة
 التوریت و در روی پوش کل درون عجل بایل . ده
 بکشد از بر لب حدیثی میکند بهم . **رکبا حکا** جنگ
 بیوی **فن صفت** بیرون طووسی آید و مکشاست
مدون عدون بیرون دیدکاری جانور و قد معاشه سایر
 اسامی و کنیت بیرون لغظله مسطور در **و قل غصه**
 قوساق **یکل حکا** ایت اوزوی و اوفلان طووسی
 نازده دو کوب اوزرین اکرکاری اوت
نوع اول الحاء المفتوحة
اول خانوله ذوق و دغای بود **آخاده** کوشکی که از کله
 اوت اوجر و طووسی بذاق طبعی راست معاشه و بوداق
 دیش **انج خارجه** بیرون کله اوتله یا بذاق دیر لرتاز
 ایکن سرکه ایل ترشیدن ایلدر کبار کی جاور و خار سپید
 داغی در بر لایک طبعی بذاق دکنند بکر بر دکنده اوتله
 دیش **ارت کوش خارجه کوش** بوزاق دکنی دیدکاری
 خارجه بملو معاشه **ار کوش خار کوش** دوز دکنی **آرو**
خاروه قلیق **آر خانه** برهنه نمائند شدت و ملاقات
 مشهور سیاه طائر و جریه افیدن بر نوع قاندر صفت
 کمی موی اولور خار داغی در بر لایک علامت صیغه
 مبالغه اولایه بیناده کی کو باده کی طبعی بکشد کل دن
 اولان هاد ساکن ایل ارا لوند هاد اولور آشکارا دن
 در بر آشکاره ده خاراده در بر خاراده در بر **تکرفت**
 توانا و حافظه روی **حیران** آن دم که کم از سنگ خارده
آش خانه چو چویش قذی و قش معاشه و دون و
 خسیس معاشه استعمال اولور و شهرندی و بیرون شان
 خار و خاشاک و اوت یام خرده می و بولدر بکوز و ارایه

خانه

خانه الملاق اولور معنی و تفصیل درون صکنه و خانه شود
 منتهی در لکه چور دن و چویدن کوزه و شرابه دوشه دیش
بیت در کلکان سرکوی نکار کتاز خانه بود عاشق زار
 تصویر خانه آگه در بر کتوت استعمال ایل خانه ادا
کروب خانه روه سیزندی عیب کنی در و چو که **آین**
خاکینه قایقانه خاکینه لغظدن محظنه **آش خانه**
 سر کله دیدکاری مشهور اوت که اطباقانده شکر و دیگ
 بود در **آم خانه** معنی بولدر قی و قش و قیلدن اوت
 و مطلقا اوت خانه معاشه و بکوز و قوم پیغنی و رتبه
 طبعی همان قی و قوم پیغنی ایلن فاصل محقق بولدر محقق
 ایتلر که خام قی در نه که بویته ظاهر در **بیت** بادشاهی
 که از انامل اوت حامل غنچه در شود خام **مراجیه** داغی خانه
 در بر نه که بویته واقع اولور در **بیت** غنچه بر باد نرم او
 خورده **هر چه در جام کده از خام** خام نو که قومه ده
 استعمال وار در اما مجاز دن نه که بویته واقع اولور در **بیت**
 جوشنده در روزان چون دیگر **جشنه** جوار خامه
 دیگر طاهر بود که بطریق تشبیه در **تیار خامیاده** آنکه
 خامیاد معاشه **انقا خانقاه** سبیل الله بنا اولان مکان
 که اچنده ارباب تصوف ساکن اولم اول خانقاه که
 صوفیای چون بنا اولندی شام و لایتنده رمل دیدکاری
 شهره واقع اولدی و سببی بوا اولدی که سینه اهل کوش
 و مانده اولد یار که هاکمی ترشایدی بکوز نکاده کلدن
 بولدر مذکور طایفه دن ای کسه بر برینه راست مکتوب قولده
 آچوب قوچشدر و همان اول مجله شادان و خندان
 او توروب حیدر زیاده مابینارند خصوصیت لفظی و
 دیاننده اولان زاد لون در میان ایدوب متون تناول
 مکرر تکرار برین در انوش ایدوب انوار عزت و جنت ایل
 و دلیق شوب بول روانه اولدیل ایدوب ساه بود ضعیفی خوش
 کلوب برینی چای و سبب موردی که اولکمه سنگ اوت باکد مکرر

منه

درویش دیدی که بوق آشنا لغز قدیم غنیمت درویش جواب
 بردی که شدی کوردم میترسایم سوری که نه دایردن کلور و نه جانه
 کیده درویش بدیکه موردم معلوم نکله میترسایم سوری
 دیدیکه تعلقاتک در اولمایه و آشنا لغز اولمایه و یکم ایدو کین
 وینیه دن کلور و قانده کیده کین بیلوب با بیکوزده بوقله
 مودت و محبت باعث و داعیه دردی درویش جواب و بردی
 که مابینم زده هیچ دنیوی عشق بوقله آتاییم بیو طیر واردر
 اول طایفه عادت بود که جلد من کویا میر نکله اکی چه مورمن
 مختلفه لطیف و خردن و محبت و محبت بی می مره واقع اولسه
 کویا جیمزه اولم کی متا ترا و لور **شعر** روحی بروم که مزوج و
 متصل و کل عارضه نزدیک نودینی **مثنوی** میترسایم اول درویشی ای چاره
 اندن دایم بوقله اولدایم بعینه بوقله جواب و بردی
 نسیایه با وجود دینده مخالف یکن بوقله که منای باطنندن بر حال کوی
 اختیار بوقله به محبت ایدوب موردمی که سیکه بیر معین نکله
 وارمیده که انده جم اولامین درویش جواب و بردی که بوقله میر نکله
 دیدی که بن هر کون بیر بیر بنیاد ایدین تا که اول بیره جم اولد
 دافادوق و شوکرده اولاسن واردی ذکر اولان شهر نکله ده بیر
 بنا و مع ایدوب آدینی خانقاه و دی و اول طائفه به مشروط قیلای
 اندن اولد کر چه شاهد و مافرا چون ضیافتخانه لور اولای اما
 مذکور طائفه همچون مخصوص مکان یونمیدی **نواد خانقاده**
 قدیمی خاندان که اولو اصلان اول و خاتون معنانه **ان خانه**
 او بیت معنانه و شعر و بغای ایچی و مرامی و تم پیغمبی نوده دیکه
 معنانه و یا صتم دیم و تارله یعنی اگین پیری **انخانه نوده**
 و آدمک و سایر حیوانک طشی **آیه کین خایه کینه قایقنه آیه**
کنید خایه کشید خادم طوایی **آیه کینه خایه کند**
 مثله **برده خبر دده** جاسوک **بر پزو خبر نوده** خبر
 چنن بچی یعنی خبر نقیض ایدیمی اکن بود که جاسوک د استعمال اولد
 سایر آدلی خبر بلفظند مذکور در **ب خبر** بوقله بوقله جیک
 معنانه **اسدی** بی بیل پیچیده در دام اوی که انرا حبه درم خام اوی

پیچید

بیر خیره اولمات ایمنی و بعضی لغزه اوی معنانه کونی
 و صادق و صریح و پیچیده معنانه **اسدی** هم مشهور
 خیره شوند بشاوی سوری آن جزیره شوند **ن خسته**
 ایملک **بیر خیره** جوانلر هکیم سی **رأبه خایه** بیق و قانی
 خراب معنانه **دای خایه** آت دکنی و دی سادی خای
 معنانه سار تفصیلی انده مذکور در هالک کوزان نکورند ایش
 هالک **لور در خایه** چو کا و خای **رر خیره** قاون و
 قاربوز جنگل ایدر نند یکم عریضی شکر کیده ایکنه بیل
 بطور دیور خوروزد لعظدن کفشد **ریش خیره** او
 کور عالی هام اوستی و او کور غلو جانده او و خوکا و دنا بوش
 و بیلک و دیم جک و آشی دیکلری طراق **نالی** چیکب خیره
 نایندین خورزان **سوار** نایندین خورزان **ریش**
خیره مثله خیره لعظدن کفشد ایش **خیره**
 مایه ای آت و آتش سکی **رین سیاه** خیره میاد ایلی
 در لور لور قره سنه خیره سیاه دلی یکه خیره اسود در لور
 ترکیه کونی در لور بعضی بیرلرد طنه قیون در لور آغه خیره
 سفید در لور عریضه خیره ایض در لور ترکیه مار لجن دیور و
 بعضی لرده کلخاچ دیور سار تفصیلی خیره لعظندن اولمش
دند خیره قازنی **رور خیره** خیره معنانه **دچار**
خیره اولوق که بنانلده ایدلر و ذیلر خیره ایلیون دیور
 آتش باش و مع ایدلر کوزد کسون همچون ما و آدلی هر اک
 لعظنده مطور در **خیره** عوفاد علیه و بوقله
 رفته معنانه **رر خیره** بوقله بوقله که بوقله و
 یور جل معنانه **رر خیره** آت تناسل ذکر معنانه و کلک و
 قازنه ریش اندکلی برنج و موراودند اولور عامه خیره در
 یزه صار و سیکه نند در که نفعی بوقله **رر خیره** آغو
 اغای دقالی معنانه و آتش نوری و رفته دوقلی **رر خیره**
ساول کویا بودیل کوی جوابی **رر خیره** بوقله بوقله طوی
 بنامدن معنانه نقصان کلور بوقله بوقله **رر خیره** معنانه

اطراف سور الجبله اولاً سائر تفصیلی خورتنی لفظاً مذکور
و مذکور وصف او زده بلکه عرب نماند الا کبرایان امر و القیس
ابن عروبن امر و القیس اللذان هم بادشاهان ملک در دخی طبعه سی
خده زهی معنای **بیت** گفت خورتن خده که بیداری و صبر و تک
او همی داری **خده** زهی زهی و یکایک و عجب عجب عجب
و خورتنی معنای **یکل فیکله** پراوت آیدن عجب صله
و خورتنی در **الحاء المکسوره**
در خورده او ذوقی **راشی خراش** در مع طاعت اولسون
دکندن و غیرین اولسون و پرا خنده الحقی کوی سنه خرائی
معنای سائر تفصیلی و اساسی خرائی لفظاً مذکور در
رق فرقه پاره کرایی و درویشی که یکدلی مشهور خرقه لری
رکا خراکه ترکمانی که دریم ادلی که یا یا اقل در طیار لری
ایله اورتلر و بادشاه که اوتان **رکا و فرکاوه** نغمی غنوی
بابند کتور و بخرکا معنای نقل ایلی **رکا و فرکا** مثله خرا
لفظاً کفیف اولفتل **رکا و فرکا** طمان معنای که بای
و قتل یوسف طاعلی نوزر کوز و قتل الحاق او المرد طاهر
اولور عیج ضایع در لری سائر ادلی مع لفظاً مذکور در
رید و رید صانوتان و اوتانغان عورت **رخت و رخت**
رخت و رخت کرند **رخت و رخت** مثله خشت و رخت
لفظاً مخفلف **رخت و رخت** کوی جلد یکله و خشت
که قفتانده و کوللده اولور بر بار و زعفران فو لوعه
رخت و رخت مثله عربده بنیقه و لینه
و لینه و سوزقه در لری **رخت و رخت** بر در لوطخانه
در و خشتین معنای که طویلی رختی در لری **رخت و رخت**
بالحن و چرکاب **رخت و رخت** بتوک که معنای **رخت و رخت**
حیله و زنه و اور سیدر ابله و کجی **رخت و رخت**
در لری و دیدل **رخت و رخت** او یونسی اعضا و قاضی کوز
و طویلی و اول کینه در لری که نماند و لری اول و لری
و خورتنی که انار که لا زیدر و یونسی و یونسی **رخت و رخت**

یلاسی خیس معنای **بیت خسته** جلد که قره حصاری
اصطلاح معنای نقل ایلی **بیت خسته** طویلی که دیگر
دیور ترکیده جو خوردر لری
الحاء المضمیة
بیت خسته در کینه و مره و خورتنی که دار و لری اطباء قاتله
موفلر ترکیده قوش انکی در لری حق بود که بر نوع خورتنی
در که اصحاب لری کا خاکشی در لری **بیت خسته** قوتلو مبارک
معنای **بیت خسته** باد و هایتون مبارک و بیون و بیون
و لری صاری و ادره سی میاهلر عیج معنای **بیت خسته**
بیت خسته اولو بیک میو بزرگ معنای **بیت خسته** هکله
و خورتنی ایلی **رخت و رخت** بیک و بار مقلی سکی و اوائی
دو که پاره نوزده که خورتنی اوائی در لری و لری و لری
در کتاب اولور **رخت و رخت** خورتنی لری خورده کم میدار عیج در لری
رخت و رخت خورتنی پیشه ارد جای و بالاترست و صفت بیهم
علیه السلام پاره پاره خورتنی که تمامه آیارده در لری
بیت به بیم آخر روزی بکام دلخورد **رخت و رخت** کی آیارده خورتنی
شما کی خورده بعضی پازنده خورتنی و آیتلرینه در لری
و بار بجه و آت ایانکه خورده سی که نعلینه قاتله موفلر
و لری پهلویده **رخت و رخت** معنای **رخت و رخت** سمن او و خجی
رخت و رخت اگر حکمی کند تغییر اضداد و نقل را حسد آید زرفه
و **رخت و رخت** بوعان کلو معنای و کورتیک **رخت و رخت**
موفلر که خورتنی اولان طلاع غیری ادلی چکلر لفظاً
مطور در **رخت و رخت** ضمراء سکون و اوله ایلی و بندن
خوب در لری عیج **رخت و رخت** معنای **بیت** شب از علم روز
کرد شکوه شود بر زافش چو **رخت و رخت** **رخت و رخت** تاج بافت
و بغلق و یکن یافت از یمن دعا میاد خورده و لفظ
ادج و عید جاپردر صم را و سکون و اوله و سکون و اوله
خورده و سکون و صم و اوله خورده سائر اساسی خورتنی
مطور در **رخت و رخت** شکوه و زنه خورتنی معنای **رخت و رخت**

خود به معنای و غرض و تاق ایکنی و دوزای طویش قوش
 و اول قوش که دوزای باغلو غیری قوش آتی کورب دوزای
 کلسون دیو اکا بک دیر تر بی معنایه غیری آدلی فرزند لغظند
 یا لشد **ر خرد** خورد لغظند کفند **متر ضرر**
 قاین آتد و حشرات رطوبت **سوان ضرر** بگشت دیملد
سرونی ضرر قاین آتد **سرو ضرر** شد **سرونی ضرر**
 شد غیری آدلی غر لغظند مذکور در **شارخ شاده**
 بیک بیک دو کیلین باره **لر شاد و شاد** فخله شاد
 معنایه که نطق پیرو دیر لر **شکار شکار** خشک
 اندام و بولوک کرد **اتک شکار** خشکاره قوری
 بوداق اما حله اواسون پیرو اولسون خشکار معنایه
 ی بیک شله دیر لر **شکرت** خشکند **یوسدن**
 اولان او یوز **شکرت** خشکند **جاعتاوری**
 قراروب هر طویش **شکرت** خشکند **قورج**
 خشک نان معنایه **فت خفته** یا قش او پوش واکش
 معنایه کلور **تمخ** سرشاهی که هر خدمت او
 هیت پشت کردن خفته باشد **سیم ایل** خفته داخل لغظند
آخل لامکه تخفیفی و شدای جا بورد سیک خلم معنایه
عسری جو آید زور و عداک بدان ماند سرکشی که از
 بینی سقلای فرود آید هی خلم **و هوز** و هدیانه سوز
لطف بر فضل تو که معترف آید که دانند **اشعار** قیام
 و سخنهای خلم **اول** کوند کی عاچ کنی لکه سور لر و کی
 صیر یعنی و کور کی **ول** درایت و را جواب شک
 کیران جهان در و خلم **کف** غلام جایز اولدغنه
 نرف **کتاب** غم تو بسوی که بگذرد **در پشت** کوسفند
 در چون شود خلم **رای** منیر نور معالی و اشتهام **در**
 باد شاد فلک فکند خلم **عروج** و آفرین که اندر شایشت
 نزد یک عقل باشد افسانه و خلم **کشی** اهل فضل شوخ غرور
 عوج یاس **کره** راه تمام تو باشد و رطل **میر میر**
 کو به

ی بید
 قیام دیر لر

کو به جک که یجه بشوقم دیر لر و تیره که ایکنی قیام لر
 بوند غلط دیر و پیر قوش آدیلر **خج** بیت **خج** بیت
 در هیچ **خج** تخت فلک **جو** ماه **زنگ** رزی را محاله اذو غار
قرق شد غیر لغظند کفند **واو** کلیل که ایکنی غله
 قیام لر **خج** سحاق **نیر خنیر** غیره معنایه اصله بی
 لغت بوند در لغظند **نیر** نیمه قلب و لند و بی اجلد
 میل دافعی یازدیلن باشق بیر لغت اولدی اگر چه بولونک
 کبی لغظند قلبه اولان لری اصل او زرب یازیت کی که منبر و
 قنیر کی **نیر** ایکنی **فله** قویاق ایچول جیت ابله
 باجعدن اندکلره **بیت** پر از سوه کن خانه را تا بیل
 پر از دانه که جنبه را تا بس **و** بغالره انباری **نیر خنیر**
 عاقل و بسند به معنایه **نیر خنیر** **نیر** شهور معنایه
ن خند او کور که **واج** **خواج** بای غنی معنایه و قوم شیخ
 معنایه و غیره و معنایه **نیر** **خواج** **خواج** قوش ایکنی
 دیر لر بی مثلاً خوسک و طویخار قوشنک و هدر هدر تاج
 بوسیدن تعلیم ایدوب بعضی غرور و محترم کشیلر **خواج**
 دیر لر دیو نجه ایکنی سیرا نیاب لغت و بی ایقبوب قوش
 ایکنی دی بر کشید پیش در بو اووده ایکنی و **خواج** **خواج**
 و اور سنی اولان لغت ثابت اولان **خواج** **خواج** **خواج**
 دیگر تو همچون دجا **خواج** **خواج** **خواج** **خواج**
انوری **خواج** در خلل شاد جان بوقوف **خواج** **خواج**
خواج **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج**
 انک و آفرنده که ها **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج**
 نه که بخند **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج**
 ام بملول صیف سیدل دیلش دیکر اولور ترکیده دیکر دیکر
 ایل شایع و ذایع در و مال و متاع و قاش معنایه کلور عید
 عین معنایه **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج**
خود خود **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج**
 دنت او بار و سحاب **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج** **خواج**
 کو به

عاشقان دید کلری ملون پیراق **و د خور خود خوره**
 مثله **د کام خود کام** گندی را دی وزره اولی و کندی
 کور منی فضولی کند **و د خود** قته و تعلی و انجتمک
و راب خورابه شولایریانه دیرلر که اندک برهانه شو
 کوب چکوب لوب کید و شول شو بندیدن میراث
 چغوب پیرا وزره جاری ولان صوبه دیرلر و اسری
 نقاب شولایریانه دیرلر که اندک صولدا لای **غری زهوی**
 خورابه کنز بکوی **چوب** یار کدد بیکباره جوی **و شول**
 محترم و قریب اولوب دیرلر که جمع اولون اسباب و آلات
 آماده و حاضر اولوب بوندلر که جمع زراعت عده سنه و اشیا
 مالک اولان دهقانان دایمی الهلاق اولور **غنی** بود در خانه
 اهل هژرا **الغنی** بر ایمان و کلام **زانکه** از جمع شهر
 یار جهان **بسوی** کشته زار فضل خورابه **هر یک** را با ضلالت
 بود الحق **از عطا** یی هزار دیر خورابه **در د**
خود مرد اوق دو که دیکلر ترکیب دایمی شایع **و**
خود ماد یازاوی **و خوره** بیز ضلالت الهقا امله دیرلر
 ترکیب پیوز رنج دیرلر و بیکانندلر و هدام رنج دایمی
 الهلاق اولور بخت یانه و کوه دید کلری قور بختی که اسباب
 و کاغذی بر و اعاجی بیابان قور بختی که عریبه ارضه دیرلر
 و بیکلر **واری** خازنایوب **خو** دایمی در تر لغت ملوایه
 ده نور معنانه در حاکم الاشراق شرحنده علامه **و شیرازی**
 بوبله دیرلر **و زد خورده** کوزلان قورری قوری
 آذری خورده لفظیه ذکر اولمشلر **و ز خور** زاء عجم
 قوش ایبکه خوجه معنانه نعتی و قته **و دایمی** دیرلر و صماج
 مختار صاحب قیاسه معنانه نقل ابجدی **و تر خورده** قایم
 که کشنده عورتک و نلاسیدلر **و ش خور** خزانکه اوزر که
 ساقی عنقود و کباس معنانه واری و بغدادی باشی و کولان
 بر برج آیدلر که عریجه شبله دیرلر کشتی مذکور بر جلد او نور
 کوه طور خاکیده و عطار دیرلر یک بر جلد که ایکلی فکده در

پیر

تیر دایمی دیرلر متر حله اقالیم سیم دن بلادر و مینوئل
 اقلیم سادسلر و عطار دیرلر هر جلد او و ش کون طور افلاکی
 الی آید و ورا بیلر نعتی و الی سلم راب معنانه دایمی نقل
د کیر خولیزه چولوق قوشی و ارفوشی و ویکه خولیزه معنانه
و نایب خونا قاتالو و و مولی و و لوتی و لوتی معنانه **و بخد**
خونجده انزروت **و بخند خونجده** مثله و کوزاوتی و
 اکلیک اوتی که مویک دیرلر که قیاردلر **و ن خون** بقیه فاج
و خوه و کوه و زنه **خوه** خواه لفظیه کخینه اولمشلر
منوی موزکام داورانصاف **خوم** چودیده ام **و رباط**
 ستم داد خوه قود اولان **وی خور غوی خور** نقلی
 و قیاسه خور خور معنانه
و د اول الدال المفیق
ایر دایره باور انجیل چولوق قوشی **د خوا** دار خوا
 شکایت ایوب عدل استیجی **بیت** عنان کشیده روی
 باد شاه کشور حس **که نیست** بر سر و کوه که دارد خوا
اران دارانه شاکه دانه معنانه **ارژ دایره** برنج ص
 کجی قوشچور در لودر لور بکلری و اردز اشکی دیرلر **و**
مونی دارامونیه طوالتی **اسکال** **د اسکال** کوهک
 دهر دکه الخکله تره بختلر و مطلقا بویستایی نعره می صماج
 هم صاحب و هلاک و فساد و طول بالی که اندک جنای و صولک
 دورلر دیرلر **مخ** برای دیدن و اعزای خسوف بود در تر
 در کت داسکال **شکل** **د اسکال** مثله **اسکال** مثله
 د بخدای باشند اولان قلیق و کفاف صابی **افق** **د افق**
 دایمی **الاب** **د الابه** قراول لیم معنانه **ال پزدال**
بزه باور انجیل اسکیت قوشی دار بزه معنانه **دار بزه** باور
 ی بیلد قوشی دار بزه معنانه **الوز** **د الوز** مثله و ال
 بزه معنانه و فلان که دیکلر که انما جلد دار خال معنانه
 ضم و اولایله و ضم لام و سکون و اوایله **الوز** مثله زاء عجم
 لاد عجم دایمی و بیلد سیر آذری دایمی لفظیه ذکر اولمشلر

آل داله قرتال فوشی دال معناسه که عربی غلاب دیله
 سیدالطهور در ولوری قوشی **دالیزه** برداشتی قوشی که
 چوکی قوشی دایه درلر و چکک فوشی معاج هم صافی بو
 معنایه زاده عیدله نهج ایلدی و چیل فوشی نیمو معناسه و
 سرجه **اموژده اموژده** نو بولک قار کوره کی وریل
 شیدی ایکی یانله اغاجل بر کیدوب انکله کرکه طاکور
 لر و مولق داوز دایه لغتله عجم داوز درلر **آی دایه**
 مرجه عدس معناسه **انژد انژده** مثله انژد انژده
 مثله غیراسامی انژ لغتله منظور در **آن دانه** خنده
 و قوشی بیی نهجی و هم و عالم معناسه ده کلوریدی **انیز**
انژد مرجه غیر ادلری انژ لغتله مذکور در **آزاده**
 اون عیشله معناسه سنده لغتله ثابعدن اندن مخفف
 در قاعده و کلمه در لغتله که آفریده الف و ها اوله
 شاه و رادکی الحی صدف ایدوب شه وره درلر
 انکی و جهله کلام فصاحده استعمال اولور داه لغتله دایه
 بو قاعده می هینج تخفیف اولوب ده اولری کثر استعمال
 سیندن تخفیف واجب اولوب اصل مجور اولای فصحا
 حالا اصلا استعمال دلهان سابقا بعضی شواء و نس وزن
 و قالیه ضرورتدن اولوری استعمال بشار **محمی** چرخ و لغوام
 چه باشد که برهنت او که یمن بند او دارد ازینسان
 صداده **لوشکور** الا تا ماه نو خیده کاست **بهر کرد**
 ده داه و چهارا و فرنی قوشی و مطلقا خدشکار سینه
فرنی خند آن بر که در خانه او بار خدای **پسر و دختر آه**
 میرود بند داه و غایتده ملایم عورت و اولاده که
 کندوانی بی تکلف لغتله ابدوره که ترکیده ویر که درلر
آبر دایره چوره ورفنده به کوکل ویرش کیشی **آی دایه**
 افعال آخره عورت ضعیف معناسه و قناتش چکر که به درلر
 عیدله **پاپ** **دپاپه** آی باد عیدله مکتب خانه **پوخ دیوچه**
 باوچم عیدله سکه ساراسامی کاخه لغتله منظور در

ب د

ب د مخفف با ایل اول مووف در صله خایه کیم سی
 یاغله با صوبله یاغدار سی ایل طولار اول غلته ذبه درلر
 در سبل تجوز اول غلته صا حینه دایه دبه درلر و از غلته
 دبه خایه در ترکیده قارخ درلر **دبه** تضعیف با ایل متا
 و صوکاق و کوندن برداق و سولده **دبه** یاغ و بال تو
 اچون خام کوندن ایتد کلوی قاب **تور دوه** فعیل که چو
 بیدور لر خود معناسه مولانا حلیج در که حق بود که اصل
 بولغت عربیله شارده معناسه در که سینه وایج بولوک
 بولوک اکولر قصیل معناسه نقل ایدیلر مجاز درلر طریقی سی
 استعمال بشار **حم** **دخه** مشرید آوی مقبره معناسه
دده چاربا جنبندن اولان پیرنجی جانوره درلر شبح
 معناسه قوش جنبندن اولان پیرنجی به درلر **سب**
 شب قیوک ماه پنهان شده **سب** خواب اندرون بره و دام
 و دده **قوره** و قوش معناسه دینور غلط ایتدنه تنه
 بو بیت مذکور در معلوم در **اسدی** زمی سیم زر ریل
 و رف و دده **بیزک** کوزه روان برده **رست**
رسته نقش دلی خیر **درب** **درب** باره رقبه
 معناسه **رداد** **در دادر** که کومین متواقی **رداد**
در دزه اوغلان بوردوسی عورتلر اوغلان طور کی چکر
 دکلری بوری ایزی عیدله طلق درلر **رداد در دادر**
 در کومین صوابی و امانه تعصیده اولوق دید کلری بیرک
 در کومین اذن انک اچنه دوکلور عجم حیاتی درلر **رویا**
در دیاه حای محرقه ترکیده درله خسته یعنی درلر **دغال**
در غال در بند و قلعه و دایه او سنده کی بول **رکار**
درگاه ایشک آستان خصلت و قاپو اوکی و قاپو اوکی
 و اولو صفت فاصل مخفی قاپو بیرد درلر دیشلر و بویت
 ابراد ایشلر **سب** هر که چه آید کوییا و هر چه خواهد
 گوید که کورناز و حاجب و دربان درین درگاه نیست
رک **در که** مثله درگاه لغتله مخففله **رماند در مانده**

چاره من عاجز قائل معنای **رشد در خند** شده در ماند
لفظند و کشف اولی **هم** در خنده رفت از در فضلی
مردود **رواز درواز** قلعه اشکی و شهر صوفایی که اند
بازار اهلی و تور و ب صاف بازار ایدر و در و بیله پارسا
ایدر **خواج سانی** برتر صورت و مکان و محل **در درواز**
نه جهان ازله عقل و صفند و بر کاد او و رختوز طریقه و بیله دلچسپ
قصد اولوز **لطیف** زکوی دلبران درواز کردن بود در
کهنه را ناز کردن فاضل محقق و بیله محقق اشک درواز
الفاظ ترکیه و دله بر جری در در قایو معنای بر جری و وارده
اصل باز در آجود معنای بر جری و وارده آفرینانه لا حق اولوز
معنای عام ترکیبیدن معنای خاص در در نقل ایچون درواز که
ستاسی شول و یک قایود که قناتری اولان دایما ایچون طور
یا پلر شارح منظوم **صاحب** حقایق و عبارت ایله **الدر**
هوالمایب الواح یقاله بالاعا ریه درواز و سعتی باقی میزند
اما قید آخریه تعریف اما شهر اول قید بودن ظاهر و در که شهر
یکجک صوفان آخریه درواز و شهر برتر نه که بر بیله قاص
در **ست** درواز و شهر را توان بست **توان** دهن مخالفه
بست **روک درون** علاج بای **بت** میخ چون پینه باد
چون نذاف **از خند** که چون درون و او **امحو** افعی هم **الدر**
و نه در **رو دروه** و با کس ید که اشک کشیده بخار و پینه
معنای **رویز درويزه** جراتیکه دینک معنای و کزنک درويزه
معنای **ر دره** اولوز و بیره در لک ایکی باقی کوش اول
با غور و سیل اولور قده او و تا سنده صوامع سابر زانلده اقایر
بت ز شیرین کیا با کوه و دره شکریافته شیوا هویره و خوله
اکلان طونن بویکه قارک که بولورس دایما بیه و طوبایه و طفا
بویکه قارن و کوش که دود و صغر و قویوک پیلون پیلورده
مکله کوش بولور و اولانسه در که حکم ایکی کوش دیر بر آیدله
معاد پیرنده در حیوانله بخوش پیرنده و خوشلورده چکر قیسی
و بزرگن دیکلری فاضل محقق و بیله محقق ایشاک در زیر

دره دیکلری پیر ایچا اولور و بخندن او توریلر بوجله مناسب
در لفظند و تفصیل واردر دره نک آفرینده اولان با اختصاص
ایچون او لما قله جابر در دستده و پایه ده اولان باکی معنای
عایدن معنای خاص نقل ایچون او لما قله جابر در کله ده خانه ده
اولان هاکی بومضاری نک با بیلها و نوع اوله الله الحمد و
محمده بیان اولمش **ریاچ دریاچه** کویک **رتوز درويزه**
دینک درويزه معنای **کمال صفا** در ماند و بدست
نرمایر **بکله** درويزه زکوی عطای تو میکنم **بک درويزه**
بخیه و بویوک قایو ایچون ایدر کوی کویک قایو و بویوک طاع
دیم سه داغی در **ژاکا دراکا** جلد و در خوا و لوب
فاقیعک و کورکون اولان آدمه و پیر نیچ حیوانله و نه حال
اولوز **اسوی** بر شوئی دیوی دراکا بود **بر کوش** ضد
عول کراه بود **ژاک دراک** شد دراکا دین کشف اولمش
اسوی دراکه ددی سه کین منکست **بروردل** از هر دو افرو و ترست
پیر و صفند **دژدره** زاء عجبیکه کشفیده هر که کساره
و قایور **اوردر** **دژدره** زاء عجبیکه کشفیده پیر نیچ صفا
زین درونه طاع دایمی **دستار** دست **اره** یعنی ترکیه
دستور دیکلری که الیچتسی و لور **سنا در** **دستار** باغانی
و دستال **سنان** **دستانه** ذوق دیکلری اکجیلر انلورندله
ست انوی دست **انوی** پیلنج عریده شانه معنای
الفاحش و ایدوب دستنویه داغی دیر لر عیاد لوی شال لفظند
مطور در **سنا ویز** **دست اويزه** آلت بزرگله اکجیلر الی
سنان **دستفایه** پیر نیچ قوشلوی میر قاسون ایچون
اک کور دیکلری دریدن آنک دستوان معنای ساد فاریده
با ایل و او دار سنده ساد او اردر لر ایان اولمش **سنا** معنای
علاج بای ذوقانی و اوچک معنای **دستور** دست **دره** یعنی
دست **اره** معنای **ست نادن** **دستفایه** خزار طاعی **سنا**
دستفاد کاذب عیله او که عات خریف ایدوب دژگاه **دیر** **بت**
در کوان خواب تراز صیحا **بای** فلک **ست** تراز **دستفاد** اکثر

بود که ال ای بر شمی معناسه قدر تون کنایت اول نور مثلا بر کنه
 نکر مانی و قلدان و صفایند قصدا تار بود در شنبه کوی پیتر
 و الی بر شور در بر **بطیف** آنچه از هر چیز دارد دست ری
 دستگاه اول دارد هیچکس **سنگ دستک** مثل **سنگوز دست**
موزه نایع الما اثر صافی در که ار سر تعقب و عناد این کلا دست
 موزه ساختند و بکنند ها فتوی نوشتند **سنگوزی دستنوی**
 شانه دستنوی که معناسه **توان دستوانه** طغان الکی دستبان
 معناسه و حق قال قوی چاغی و او یک **سنگ دست** صایب
 قبضه معناسه کلور دست و تیر و دست کار در دیور و هر نه
 تک قوی و بوجا غی و کوشی که با شور و هر برینه خصو
 صیه مضاف اولور دست و جوال و دست مشک کی و اکبی
 بیچیک با غلله خوری دند در بر دست که ترکیه را غی شایع
 استعمال اولور دست که کا عذر در و سایر برین کی جمله استعمال
 اولور و کنا خلق و بر که کنا غی ایلم **رو کی نیست** از
 بر عجب کنا غی که قوم داده با اولد دست **مقار** اگر او را بدینا
 دست سازم **سوار خورشید** رخشان بر خازم **قره صبار**
 و بلا که سوار معناسه را غی کلور دیش **سپار دستیار** بلا که
 غی سایی دست ابرجی لفظند **سور در دست بافت دست**
یافت بول بولش و الی بر شمی بلکه **سنگ بان دستبان** قاجی
سپین دستینه بلا که و دستوانه و عورتان قوی با غی عیده
 ر شود معناسه نعال اخذ منی الر سوه بطریق الر سوه و قاضیه
 و با شاه که نشانی توفیق معناسه **مغی** شمی کنا غی اتمام قضا
 کند آله وی و دستینه او **ال دای** بورا ده توفیق معناسه در
سکر طایغ یا شنده اده که کوی و قلم شین اولور
 خراب اولور اطلاق اولور و فارسیده و عیده استعمال اولور
سکود سکود مثل **سکر** مثل و تو کولی تو بیا معناسه
سکر جلا هار که بر اخی که دو قوی بیرون ریاده کلور
 دفت اپیلیکی و بر شمی کا صار در حد معناسه و اپلک
 صار ما شنه را غی دیور و بعضا از خون اقا حیدر در دیور

ک

که جلا هار آلتون دند **سنگ** **دشور** خنجر و بویک بیجاف
سنگ مثل **غوغ** **دعزغه** چن اصله و بیل قاری
 را غی شایع سایر سایی کتنا لفظند **سغوز در و ده**
 و بر که و برینه و جوق کور نسو و بر شکم **لاک لال**
 بوز و تک تورست و دلالت اید غی و ناز اید غی و غار و قوی
 و بر بیج و کو چک لینی **آدل** اقا حیدر اوز دکی و دکل و مکت
 دید کلور جانور که در یستی کرک اید را یکی نور هار اعلایه زردا
 دیور کرکینی صار و جلا ولور آنا سکه کار در بر کرکینی
 اولور غی بود که سغوز را غی بونو عک انوا عکند لال قایت
 ائوسید که جانوری صور ند و خاصه ده هان سکا از کید
 و عورت که غایتد مکاره و سکاره و غدار سید در که ملک
 طایفه یک ذکر اولان اوصاف نظیر سی و یک ذکر و مانا دیور
کود دید بلور **قام دام** ذلک **مبت دینه**
 نفسی طویش **مدم** **دومد** غوغا و غلله و کلر **کرفت**
دم کرفت قویش شمعین اولش و آرش معناسه **دند**
 او نور غی **مدم** دیکه نمایتد و طوق در عبادت و طویان
 ضباب معناسه و کوزی که در جیل و قیو مجیل و سایر انر کی اهل
 صنعت انکه اوده با قولی شمع معناسه **اسری** هوان کور که
 به در دم که بیکور دماند میاب دمه **ادای** دم بر کشید
 از یک تیغ تیز فکر کشت پرویز آرد یز **مید دینه**
 بلورش قنار دیش و او نورش و صبح پیری بلوریک **قران**
خندندان خند یان دیشوی که آدم کولور و وقت طاهر
 اول **نزان دندانه** کلید که طراک دیشوی و سایر انر بکر
 فسه که دیشونده استعمال اولور **نی دند** کوی که
 بجای بدت آذر آدم بیجک سراسیمه اولور **نکلال**
 دو کلیم یک کور کون قادیکی یار و اولور قد و طوکان
 بور خشیف معناسه اقا کس الله در و ککلا دیشوی **ک**
د تیز که آتشی را غی که صنعتید و بیکر که و شاد بیک و بیک
 معناسه **د** اول در عددن عیده کس معناسه و قویش و بریک

عذر
 در دم از دینت بر جانور
 که در دینت کس نورانی

فاضل محقق بویله تحقیق استعاره که دیده کوزک اچند ه
 قیاق استند اولان بیدر نته که بویستدن ظاهر در **بیت**
 چنان می دم را بسند دیده که کوی چشم اندم دیده
 چشم ده قیاق و کویکه داخله دیده ده داخل دکله اما
 سواد و سیاه جل سی دیده ده داخله رفته که بویستدن ظاهر
بیت منی همچون سواد دیده پر نور هوا عذر نشان چرم
 طه و صوره دیده حرکت بر جری دید در که اسم مشتق
 اولش کوریک معنایه دیدن بر جریه های نقل که
 اصلی با تمام ارباب اولش دیده لغت مشتق در اسم
 معنایه کلور دیدن ملک مثلا دیدن کوی پر در لر اسم فاعل
 آفرین های نقل زیاده ایدلر دیده در لر نته که بویستدن ظاهر در
بیت سواد دیده غم دیده ام باشک مشوی که نقش خال تمام
 هوکن از نظر زوجه **بیت** کا دیدگاه بقا حق بی **بیت** درین
 قدم و کینه اولان نته و کچر که معنایه ده نقل اولند
بیت زیاده زاده عجب ارباب لغت قوله ات واسم کوه واس
 ستنست صحاح غم ماهی و مؤزن که معنایه نقل ایدلر
 و درنم معنایه دای کلور و قله معنایه ده دیشار فاضل
 محقق بویله تحقیق استعاره که آت درین اطلاق بویستدن ظاهر
بیت بز بود تا بر نهادلر زین بران دیده پیلان روزگن
 قاتوده اطلاق اولنور **نظامی** قطار استار دیده صدوی
 که بادش طشت و طشخان بود و تیشی آت و غیری حیوانه
 اطلاق رنگ اعتباریله در لسان فارسیه دیر شول رنگدن عبارت
 در که ترک دیده اندن باغ عبارتیلر تعبیر ایدلر غم اسب دیده
 دیر ترک باغ آت دیر و آفریده کی هانست اختصار معنایه
 درینش ده کی دکرده ده کی سیده ده کی هانکی لسان فارسیه
 آخر کله اولان هانوک بیر قاج معنایه واردر نته که باب
 هانوک اولند ذکر اولنور اول معنایه بویستی مذکور معنایه
 دیر که معنایه باغ اولی اعتباریله قره باغ آت شدید دیر لر
 نوی قره اولیجان شبرنگ دیر لر بحر الخلیج ماهی که غل

غرابندندن دیره تفسیر نده اینست که اولر لکله اولند
 غیر متاول یعنی نورق نور رطلو اوله اکثر آت وصفند
 استعمال اولنور هم عارضه هم مروضه اطلاق اولنور عیب که
 دلالت ایدن لغت که حالی بودر کلا سکر اولند خطا اینست
 نته که بیات سابقدن ظاهر اولری آفریده ده خطا اینست
 ایله دیره و در قیاق اینست لوتکاسی چرخه ملوک اسم
 اسمی دیره در آخر کله هانک زیاده سی بی افاده ایدلر
 اکلا شل **بیت** دیرینم بیوکه اعتماد اولور عیدلر غم
 ویرلور در التند ضعیف برلور اولور دزم معنایه غموی
 آتوی آتد مذکور در **بیت** دیریه الام پیسم معنایه
بیت دیکانه قایلر یغند و کونی بو معنایه ساراسامی
 چیزوا لغتند بطور در **بیت** پای دیکه پایه ساح آت
بیت دیکینه دوتکی و دوتکی کون دیکله و حوکر آت **بیت** پای
بیت پای به سچوق **بیت** یاروق **بیت** دینار و به جورنگ دیدکوی
 او تدر که بیان طورا عذابی در تو یوغده قاتر لر جوق زماه
 ارغنون صاقلر و خیلر نعی واردر **بیت** دینه دوتکی یک
 اولور **بیت** دملوی حجه که غار دینه دارم دوری و سه
 در قنبه دارم **بیت** دوانه دلو مجنون معنایه **بیت** دوج
بیت دوج تخیل بیی ارباب لغت بونک او زربنه متغلی در
 اما تیخ استماعل جرجانی ذخیره و خواولم شاه و دار سال
 عجب بایند دیشدر که بیوم بیوم سلوک دیوم دیر لر
 و کوه رفسه معنایه **بیت** دوسنت **بیت** دوسنت بویوکه دیو دیک
 در **بیت** دیو طوطا منوی و شکر تخیل بی **بیت** دی
 کوی قریم معنایه

الذال المعنوی

بیت باره ناطق ویردر لولوا در توز و بادام اولور
 و بشینه ملوا **بیت** دختون **بیت** دختون هنوز بایسته بیتی قر جوغ
بیت دختین مثل **بیت** دختن **بیت** دختن طاری **بیت** دختین
بیت راج **بیت** راج قفنان **بیت** راجی **بیت** راجی غمیده

معنی سدره و طوطی چورند . و بعضی قر قش در دینار که مزی
 کنار دین و بوی که سیاه سختیان و سیاه بویست **واخواه**
 فایز قایی که در دینچه و بر و او در سنی الف ثابت شاه و
 فایز مند استعال و بنور **بیت** که لفظ خدا رسد شود شاه
 آنکه بدین بود رواخواه . **و آن روانه** بوله بونوش و کو
 نونوش و یکی و یورر معناسه **و آرواه** معنی زندانی طعام
 سایر و آب لغت بومعنا به واد محمد نقل اینست که در کور
 هم راء مهله و هم زاد مهله ایراد اینست **و چه خام**
 اوزم و با بضم **وزن روزن** ارباب لغت پی و با به
 روزن معناسه نقل اینست اما اصل تحت ذقایی احتیاج
 روزن پیچیده تحقیقند که مخند . تفصیل اینست روزن بجا
 معناسه در دینش **وند روند** کپیچی معناسه **ده**
 بود طریق معناسه واد لفظند که مخند
الواء الکلمه
رشته رشته آشی اگر معناسه و اینک و دیری
 و بر علتند که طیارا که غرق مدی در بر و بر مصلحت که اکثر
 بخاراده اولور و در حصاری و اینجه معناسه و آید
 اینجه آفری صری معناسه ده کلور دینی **بیت** که چه بود
 ذکر هم بود جای . بر گرفت از سر این رشته پای **دگر**
 تا سوا این رشته بجای رسیده . کاه که از رشته نخواهد
 برید . کاه اولور که دفعه و واحد ده است بدینده
 وقت التي وقت ظاهر اولور بود در معنای اوزان و اوز
 نوقده پیوسته به صابر اگر در بولور غایتد و جمع وانی
 اولور رشته در این لغت بعضی تفصیلی اند . مذکور در
نکر رشک بیت سر که می که یوشی در بر و رشک معناسه
 و قیبت **کاشی دکاش** فایز بغه سنگ پشت معناسه
پیشان دیتان جام صافزی را تیان معناسه **پجال دیکال**
 دیکال معناسه قیاق و باد بجان کی و سایر میوه کردن
 بال و شیر ایل بشور در **نخت** **دینچه** شکود دو کشتی

یومرود دارود و مطلقا در کشتی و قایقنه **رژرژ**
 آفری زار عجله آرزوی نفس ریژ معناسه **ریژ** آخر زاده
 اواق دو کشتی و قایقنه **ریژ** **ریژ** دو کشتی
 و اواق اولی **ریش** **ریش** معناسه **ریش** معناسه بقان
 سقال و سقال کوی می که کوه سقال آنکوی در بر و یکا
 قنقنه در بر **ریش** **ریش** معناسه و کتا بتلر شولک
 کردن که براخه تا با اول و آنکوی می و می و **ریش**
 سجاد و بویک که وید . هذب و هذاب و هذب در بر
 و با صور علتند در بر ظاهر بود که وقت مدتی علتند و سیر
ریش رشته آشی و اگر لای و دیری و قیل و
 سایر رشته معناسه کلور **ریش** **ریش** کوز کوز
 نقاشی و بر و کوزی سجاد **ریکای** **ریکای** کوزی
 خاد پشت معناسه **ریکای** معناسه سبب مهله و شین بجه
 ایل و در لغتند **ر** **ر** معناسه در **ریکای** که یوستین
 سایر سایی چیز و لغتند . مطور در **ریمه**
 جیاق که کر بکار دینند مع اولور رقص معناسه
بوی **بوی** معناسه اعجاز قور دی از معناسه ریو بودانی
 در لغتند **الواء المضمونه**
تاربا دنگو و با لغتند مخند عربده کینی او
 شخصین در **بوی** **بوی** وقت جاعله اوزام و بوی
 که و جاع صغلی **ب** **ب** معناسه **خسار** **خسار** رخسار
 دیو دینی رتبه معناسه **خسار** **خسار** رخسار
 معناسه تفصیل آنده مذکور در **رژ** **رژ** شوی که می
 دانی در بر **رشته** **رشته** معنی و سوز کوی که صری صری
 اول **رشته** **رشته** معناسه **رشته** **رشته** قیاسی قیاسی
 و خننه در **رشته** **رشته** معناسه در **رشته** **رشته** با
 که از خاب بزم پیچ **رشته** **رشته** معناسه در **رشته** **رشته**
 که اکثر خننه بر بر اولور و بر بوی اولور **رشته** **رشته**
و بارو **و بارو** معناسه کینی ابوالیم و ابوالکیمی در

و ب ر و ب مثل **و ج ر و ج** خام اوزم و **و د ر و د** بون
 معاضه و ساز قلی و خشنه **و زان روزانه** کونکر
 یغ و طیف **و ز د ی** روز دیو یفاشی **و ز کار د ی**
و ز کار د ی به مثل **و ز ران روزانه** کوی و کرکیر
و ز کان روزانه و طیف روزانه معاضه و اینر
 باشد پیر یوشاق پور در **و ز روز** اوج ضرور
 معاضه **و ز** روز چون میدادی ای شیرین پسر
 کرد و لب بیم دهانت پر شک فاضل خنج دقایق کتاک
 به پیر یکتی اینتر که اوزوم روزه دیو کوی روز که
 کونکر در انجا اختصامی اولد و غلظت اوزوریلر آخر
 کی با ادب اختصامی هفته دکی کوی سالم ده کی با کید
 که آخری حرف ها اولان لغاتک اولنده بیان اولنور
 شیخ جلال الدین سیوطی روج الله روم محاضرات و محاریر
 نام کتابنده امام جعفر صادق قدس رضی نقل ایلد که هر
 سه جمعه که اذن او صبی کون به کون اولور اول شکر
 رمضان کون اولی و کون دایق اولور **و زیان روزانه**
 کونکر و کونکر **و ز ی** روزی ده رزی و رزی و رزی
روزینه روزانه معاضه **و سبی** با **روز سبی** باره فیه
 عودت و یمن اولان کینه **و ستا زان** روستا زاده
 کوبد طغان کینه و اناسی و اناسی کویو اولور **و سیا**
و سیاد یوری قوه دیگدر بوندلر که کنا هکاره و
 برام فعلوا و لانله اطلاق اولنور که حقیقتده یوری
 قوه انور در صورت ولونده سیاه اولوب افعال و افعال
 هسه اوزر اولانلور **و سیاه** دینر **و عن و یز**
و عن و یز صاف یاغ دیگدر **و غنیم** **و غنیم** مع
 یاغده پیش طعمه دیر و قنیر چورک و کوزله دیو کوی
 طعام و فست **و فست** سوز یوری **و ف** **و ف** ایت گسری
و ف کونه کله بو معنایه غیری آدوی کویا مو غلظند
 مذکور در و کوی بر جانور در اما اندک کیر کله و قور و غنی

کلردن اوزونله عریک و زل در لور و قلم یثانی **و ی**
رویت کفار و لا یقنده بر معظم شهر در اذن یو یوت
 شهر یقندر در لور که اچند الم یوز قای واردر **و ی**
رویت یوق **و ی را** روی راه **و ی** **و ی** **و ی**
 درخواست مباح شاده کاین دای رام تو بین روی راه
و ی **و ی** روی غلظت و تحف در قیل یوبه عریک
 قوی الصیغ دیرلر و اشک که یوکر دینی ایتکله یز در لور
 و قلا یی و یچ که عورتلر یوزلر یوز طونارلر نقاس معاضه
و ی **و ی** یوز و کوی یوز **و ی** **و ی** **و ی**
 مثل و توعدن اولان کینه و قلا یی و قلا یی
نوع اول اولی المعوضه
آر زاره ایتکله و ناله معاضه و یا لور یق لایه کبی و
 ایتکله و آغلی و یزاد و معاضه ایتک **و ی** **و ی** **و ی**
 یغ او شت و روز **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی**
زاده ایتکله و یزاد کلبشور سوز یغ کلمات غنی و یزاد
 زاده معاضه و یزاد کلبشور و یزاد کلبشور و یزاد کلبشور
 سیار و توری یمن تازه ایتکله آدم دای یزاد کلبشور
 ایتکله کلبشور **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی**
و ی **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی**
 اوت و کزن و یزاد کلبشور و یزاد کلبشور و یزاد کلبشور
 اولور کوزلر و یزاد کلبشور و یزاد کلبشور و یزاد کلبشور
 مابند نقل ایلدیر و زاده عریک و زاده عریک و زاده عریک
آل زام شتاب باران و قوای عریک و یزاد کلبشور و یزاد کلبشور
 فصلده اولور و طوی نکور که معاضه **و ی** **و ی** **و ی**
 ادیالدر در هوا چون کیر شود زام و شول قطره در
 یغاری طاهر و طاهر و یزاد کلبشور و یزاد کلبشور و یزاد کلبشور
 دیر عریک کدی دیر **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی**
 من **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی**
 میوز داز یوشان شاده **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی** **و ی**

و شول طو لوم دبر لکه انوکله صوده پوزر لر **تمه** تاغلامان
 او شتا و کنده پیکر آسمان شود ژاله . **انوی کا زانوی**
 صمان بونوئی **اولان زاولان** بونوئی که جیایون ایام
 اوزر لر **تمه** کسی که طوق حکمت سر بناید شود جیایوریش
 زاولان . **آو زارود** ایکنده و زارین **ادی زاروی**
 بوجاق عیدر جیایور کاور و کیکه معناسه دایق استوار
 اولور **ایینه زاینده** طوغورچی دیکله زایک معناسه
ماتی زبانه و بالغم توفه دیلی واکا بکره واریت اود
 یالکی و عورتلر کی زبانه می فرسته معناسه زاکفته می
 دایق جابرور **باغخواه باغخواه** و بالغم دیلیجی سالتقا
بانی زبانه چمن خد شکار لوی عیدر و اهدی زبینه کلور
بز زور زیود زینق معناسه **بطان زبطانه**
 تغنک تم جنک کو لنده آتور لغی و آغی تغکی و دگی دوزانی
 و سبکه معناسه قانون آدیدد سبطانه زبطانه که برین
 تیر سازلد دیشی **قر زخده** او یونده او تورق **م زخمه**
 سازد خمی که انوکله کلور **زده** صفت صفت **رد چود**
زر زوجه صالوشین **رد چور زر چوره**
 لغی منله دیشی **رد چور زر چوره** منله **رد چوب**
زروه چوبه صابو اغای زروه چوب معناسه عزیمه
 زرد چ دبر لر **رد خای زر خایه** برج مارپی **ردم**
زروه ده کذر طعام قد اوکل که بوغز لغی **رد زروه**
 برج مارپی و سوون طعام در و کشور و مارورق معناسه
 و قول ایخو شز آت **بیت** سویم را که نشین در وقت
 زروه روز اینک و شید نوب **رشت زرد شسته**
 مزه و قلیندان **رساو زرساوه** و سیم القاصد صامی
 و لغی زرساوه معناسه نقل ایشار **رتن زونه** و زینج
 معناسه **رود زرواه** اوجاچی **ر زروه** صفت و
 رده معناسه **غار زغار** طاری آنکی **تمه** بود
 چون کلیم دشمنی راه اگر کرد و ده دوا و اشر غار و او کو

لجوج معناسه **ز غاره** زاده عیدر صو کوکی ناف کا و سقا
 و نان کنده غیر بهلوی لغتند طاری الکنه دبر لر **غوز غوز**
 یولد قوشی عیدر معناسه عیدر عیدر آد لری زرد سر لغتند
 مسطور در **غوز غوز** لغی زرمعنا سه نقل ایشار **غوز**
 و لوکل که صده معناسه در و او یونده او تورق معناسه
کار زکاره او کو لوجو معناسه **م** فلک راستا نش
 سر ندادست اگر چه بد ستم کار و زکار **کاک زکاسه** می
 کرکی رکاسه معناسه نقل ایشار **که زک** کفیف لایم شکر عیدر
 لغی معناسه سار آد لری کا جیو لغتند مذکور در **زک**
 بشد لایم پیر پیردن حصه و خوا کو تورکر و اوراق
 قوشی دیکلوی بوکل که اوراق زبانه دوش فروش کلور
 دبر لکه اوته اوته اینک باره اولور چن دغی دبر لر نارسیده
 و سیم القاصد صامی و لغی مکتوره با بند ابراد ایشار **زانه**
زمانه روز کار و مهلت **م زخمه** آواز و غوغا و صوت
 و زده او قوم و کوثرنگ معناسه شول آواز که حاصل اکلمن
 اصدده عیدر قانون آدیدد نرم خواندن و ان و جواو
 و آواز دانه زده و آواز کردن مجوسان در وقت طعام خور
 دن در ساه دیشی **م زخمه** شب یمنی و زاج **مان خورده**
زمان خورنده کلن اماغه کلان عورتلر **شار زنباره**
 عورتلر و یلج اولامکسه **نیر زنبور** کز کوه که انوکله
 بالجن و عیدر منله طامش و دنگون سار آد لری زنبور
 لغتند ذکر ادیشا **نیر زنبور** در زیلکه اینک لیک
م زخمه فاهش عورتلر کنایه اولور **نه زنده** زده
 عیدر یو یک مثلا یو یک مویب زنده رود یو یک نیل زنده نیل
 دبر لر **ست** یکی با هی بود در روح نیل بیالا و پنهان بود
 زنده نیل و هیبت او و تورق معناسه لغی و کا و لکائی
 دیشی **زده** زاده عیدر ایله پیر اماغه پرا لشی کوکل زنده
 پیر آمن دبر لر جوکل کرمه او زنده پیراهنت و بی بوی اواز
 ذکر کشتن زنده جام دبر لر قیالو لایم و خرقه و باره

باره اولی قفتان **زواج** ای دیدن وقت یکی برکنده
 زنده زوجه و زنده **زنگار** قفسی که کوکون
 قارگی بقار **زنگار** زاده بیدار و کنگار
زنگار کردن برید صیت جلال و کمال است و زنگار
 بروی زنگار و هم فوسقیدن برکنار آمدن **زنگار**
 زاده بیدار بقناق یعنی چنان طبعی که مزه و قوت و کیک
 اولور و یک ظلف معناسه **زنگار** زنگار
 چکراعی **زنی زویه** ایت و قوت اولور و زور **زنی**
 بوجا بویوزی **زنی زویه** زنیله لفظدن مختلفه
 در زور اینه کنگه در زور **زاد زواد** ارف زواد
 معناسه **زاد زواد** زنده اینه مجوسه و ضلعه و زور
 و زنده ای معناسه و رستم زاکد اوغلی آیدن **زاد زواد**
 و بالقم خیر زوالم سی و هر چند که طوبی کی ذکر بیسی
 و غیر بیسی اولاکان کردی و الی و سایر اکابر زنده
 الحلاح اولور اگر چه ترکیب های خیر و شایسته **وان**
زوان بره و بالقم سکر و سیراق که بقعه پیرایه ای
 در زور **وان زوان** و بالقم ترکیب بقاسی **وان زواد**
 مجوسه مخصوص پیر طعنه آیدن و چون پیشور
زنی عامیا تراکم و رافت از کشت شمع و مجرای
 و این او داد و ده **وان زوان** بوقا و کما ایام و زور
وان شد و خیر عدل آن نکورای بد و زلم او زوان
 پای **وان زوان** لفظدن کشف و اتمثال **وان زوان**
 و بالقم را و بیدار طغای قوتی کما و کما معناسه **وان زوان**
 قهر که کرباد معناسه عریه زو بقعه در زور و زور
 باد کرد لفظدن صدک اولور و با کنگه **وان زوان**
 کنگه که بایه طق لرواد و فلان بوسی و صرندی و شمع بقا
 و بقعه و بیو **وان زوان** او در مراد معناسه و جمال و قوت
 معناسه و ای استعمال اولور **وان زوان** زور و زور
 که بیو و لبت **وان زوان** دارد ابروی تو **وان**

الزآء المعکسونه
زور در کوکک که جنگ کوزره کیر لر **زور** فقه
 زک معناسه که اوزاق قوتی در کوری در کنگار **زور**
 دیری در **زیم** در پای اجل صون سراقکنده شوم و زور
 عتیق زینج برکنده شوم و زور و کنگار بکنر صراعی بکنید و تاجو
 که زیادد بر شوم زنده شوم و زنده بکنر مقابلی و در که
 معناسه اولور **زور** چون مرده شوم خاک مرگ سازید
 و احوال ده عیوت مردم سازید خاک تن من بیاد
 آغشته کنید و زکا لیدم غشیه سون سازید **زور**
زور غرای کزار و قی معناسه **زنی زویه** لاله
 دایم **زور** قفتان شمع لور و کدک لور و قی کزار
 معناسه و کله و تحسین در زهی معناسه و ای بعضی
 لغت نقل ایتم **زور** برو کرد و قوت از که و
 بکنایه کس بر کوشه اش زور و لوی با کنگه از هر کوشه
 بر خاسته و زسختیها که کرد و زور و راست
زور در طوی و ای قفتانی **زور**
 کون عوام غلط ابدوب کنگه در زور اکثر و لا یلر
 اولور اما ایومی کما لور و قی و کنگه و کنگه
 اوت و دیش و چون با صندریه ایدر و صوا **یکای**
زیکاشه کرای حار پشت معناسه **زور**
 تصفیر و بیو **زور** کور **زور** کور **زور** کور
زور کور **زور** کور **زور** کور **زور** کور
 تعویب ابدوب زینج در زور و بیو و بیو و بیو
 لغتور بکنده و کور در

الزاد المضمونه
زاد و بقعه بلائی دیگر **زور** دور بار سی **زور**
زور و باک اولور **زور** و باک اولور **زور**
 زات اجل بود و زور و **زور** و کنگه و کنگه
 سا و ادوی کا جی لفظدن و کور در **زور** و کنگه

سار و ساسی باد پیچ لغزند . مطور در و آل
زواله غیر زواله سی متعلد داعی روابت اولست
نوع اوله التین المفتوحه
آج ساه میان ساری **آد حاده** سایه هوار و هوار
 معنای اصله آری اولان سنه که بخیری جنبه خشنا
 من اوله فغانده و بخیری سنه لرحه استعمال اولنور
 و مختلفا من معنای کلور ساد داعی لغتل و تویب
 ایدوب سادج دیور لغتور سادج یعنی حکله هم اولان
 و تکر اولور و سودن معنای داعی کلور و ایثانی یعنی
 دگر و خصیتین چغنی معنای آدم اولسون هیوان
 اولسون **ادکوره** ساد دکرده خادم طراشی معنای
 و مطلقا ایثانی معنای **ارخال** **سار خاله** سوگی
 سکر پشته معنای **آر ساد** یعنی سار معنای
 نقل ایلی سار صغری قوشی در که عرب زر زور
 دیور و فرنگ نشانی که یولرد میل کی ایلدی و
 برین عهده مخصوص تاقیه در که انجی دیور و اورش
 کله یون معنای **بیت** دوساره بهندونی برگرفت
 برهنه سرودست بر برگرفت **سازده** بولبراعی
آرنه سازده ساز جالبی به دیور و دوزن دوری
 و مطلقا دوزی معنای **لخا** **سالمه** صاحب
 طالعون مبارکله **ساکوا** **سالمه** جوق یاش
 و اورمیدن العنه تا بتله **لخورد** **سالمه** و مطلقا
آر سالم یاش عمر و سن معنای یعنی حیوانات
 یاشی دیش و سید صامی صلاح و تون یوش دیش
الیان **سالیانه** میل و عمر معنای **آلج** **سالمه**
 کو کلک آم **سالمه** علم بزرگه **اونج** **ساده** بجه
 اوغلا بختل صاخره بیه یا خود بیز **آلج** **سالمه** کوکلک
 ظل معنای **برزدان** **سبزدانه** منکن میخی و کتور
بره دان **سبزدانه** یعنی پشته معنای نقل

ایلی **کیمای** **سبزیانه** یعنی بهالون سنه **بوی**
 کچی اغزند اولن کی دو کیل سنه به دیور و بارنده
 اولان قو کات ایلان خااردیور **توج** **ستوه** **لاله**
 طغان و سب کوکن که کوکن داعی دیور و کزکن دیدکری
 الای فوج **توج** **ستوه** **تیر** **ستیز**
 و آل داعی **حکا** **سکاه** صباغ و قتی **خت** **سخته** **سخته**
 لغتلدن تحفیل **اسدی** رآهو من پاک و پردخته کوی
 تو از و رخ سار و پی سخته کوی و درم و دینار سکوکه
سخته برنزه قاتی درم که مونی کند و بهرین و فوله
 داعی لغتل یعنی وضعیف و رخور معنای نقل ایلی
 سیتی کی **حن خور** **سختی خوره** عارض **خیف** **سختی**
 یلان سود **در** **سود** **سختی** **سختی** **سختی**
 دیدکری مشهور دیور اصله در دایدی هر طرف
 اوج خط جیر لر ترکیب و انوب آرایبردن قادی
 حذف ایدوب مشعل بازوب لغت و احد قلندی کا
 اولور که کثرت استعمال ایلد **ساخت** **ساخت** **ساخت**
سخته ساد لغتلدن تحفیل و تیر یلدا و سایه
 کیم می دیدکری بهرین آیلک اونجی کوی که آتش پر
 شکره حمیدیل و اولن برنجی کیم می در که شب سایه
 دیور و اول کیم عظیم اقتار ایدوب جلدن دیانده
 آتش یاقوت شاد بقل ایلور سبب عظیم لری بود که
 سلاطین آتش برستل و سکه اول طبق سکه بینه دایلد
 اندون ایکه باد شاد اولان هو شنگ بن سیانک
 بن کیو فرشت که تقصیل محلید **سختی** **سختی** **سختی**
 مذکور هو شنگ رمانند بر عظیم ازدها پیرا اولدی
 دفع و منعه هو شنگ بجم کرد عکر خااردیور
 قادر اولایوب کفر الامر هو شنگ صا سمانه و تعالی به
 نیم کونلر یا ضلوا ایل عبادت لایوب ازدها کهلکی
 مراد ایدوب بعد زبان دعای قبول اولوب جان سعدن

با لکن وارد بودی نازل اولوب از دره قریب یبر پیره
 خلوب یرو طاقی آتوب از در اولدوی محله آتشی قلی
 دمانی و عکت بر دانی بر اول طاقی بر طاقی طوقوب اند
 آتشی پیدا اولوب اول محل جنگلستان اولانی پنج
 کونکر یول مقدار یبری آتشی احواله ایدوب یا قوب
 از در دانی اول آتشی اچند هلاک اولی خلق عالم
 شیطان انخواستن الله نخله ذوقش اولاد
 سیندن کند و لری نار حیمه با قاعه مشغول اندیل
 بواجلدن که اول اورد خدا ایدی آتشی صورتند طار
 اولوب ازدهای هلاک اتری دیو اول آتشدن اود
 لوباقوب اقا قاروش سجده لرا بنما که باشد یار هم شکر
 خدا بوسلردن ایدی یعنی توارنجه کمال صراط الله
 انی پیغمبر ایدی دیشار در ایشد کد مسخ ایدوب و نیم
 کد اذاع عذابله هلاک ایدوب دفع ابلکه حد
 و عهد ایلدی قاد را اولادی ضلالتاری کوندن کفر
 زیاد اولوب هوشند وفات ایشد کدن مکر
 برینه باد شاه اولان دخی آتشی غمت ایدوب انشکده
 لوبیدا ایدوب ناکه جمع خلق آتشی برست اولدیلر
 یعنی توارنجه اندن اول اود و طارن لردی دیشار
 اولنا ندن بر و محسوس طائفه سی اول کیم کلاد که ای
 آیینک اون بیرنجی کیم سیدر دنا ده آتشر با قوب
 شاد خلق ایلدن اول کیم شب سایه ویدیلر قریب
 ایدوب سدی در لر **سیت** کشیدند پیشش بزرگاه
 رده که بنهاد کشید جشن سده افضل اهل عالم
 امام دمانی را غیاصنها فی محاضراته سده بزیاننده
 بویه دیر که وقتاً آدم اوفلاری قیزلری یتشوب بیر
 بیوبه و یروب اولدن تناسل حاصل اولوب بوزخی ولد
 اتفاقا اول کیمده طوقوب قایت سرور لردن لودلر
 یا قیدلر انجام اول سیدن بیرام انکی عادت اندیلر معاف
 سده مکر

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

سده نکر نوزد مکر نام معنای **راورد** **سراورد** یاد
 ووزرا و سایر اکابر سربازانند و خواستین و سایر خوا
 اکنه آصد قوی برده و وجه نکه جوانینده جلد کلری
 حواله دیرلر **راچ** **سراجه** مجده وای وکون آتشی ویر
 سیدل استعاره غیری برلر دانی مستعملین مضایق
 اولان اسم نکل معنای اعظم اولنجه کره **سراجه** اقبال
 و **سراجه** ماد کبی **راسیم** **سراییم** حیران و صاکنی
 اولان کیم فاضل محض بویه کتیق ایشلر که سر سید
 مرکبیلر یبر جزی سرور یبر جزی **اسیم** در جزی بویه
 نقلدر که اعلی مرارا بیان اولمشده **آسیم** که اعلی آسب
 در ناکه به تبدیلی لسان فارمیده شایع در سب
 دیمه شکیم دیرلر سنده به شکیم دیرلر جمله بایی بر
 بوندن بدلی ایلدر لسان فارمیده **آسب** قانی طوقوب
 لوقوب و عده ویر مکره که بویقندن ظاهر بر
سیت بنیاد بارها بر آمد با و **سراییم** کتی ز **آسیم** بیج
سراییم دیرلر شول کیمه که باشد بر قانی سده طوقوب
 اخلال ویره آفرنده غیها معنای عام ترکیندن معنای
 اسمیه یبر نقل اچوندر نکه که بویقنده ظاهر در **سیت**
سراییم در اطراف جهان **آسب** وید خلق جهان
 روگردان **کاه** دیرلر یایی حلف ایدوب **سراییم**
 دیرلر **سراییم** قوی و غایب **سراییم**
سراییم با شنی حیلوق **درخت** **سراییم**
 صرمد کشلرک ایچم صرمد جلد کلری دیکلی در لری
رخانه **سرخانه** التوندن اکنه که اولو خاتونلر
 انوکله باشلر بر کیدیلر یب عذراة دیر دباش
 طراغی **رداب** **سرداب** یبر التند و صوود دانی
 یبر سرداب معنای **رداب** **سرداب** مثل و غار
 داق معنای **رد** **سرد** کیم ابریش پیش **سرد**
سرد بوقنه بایی **سراییم** **سراییم** نکل اکر

الفند اخی چوقور بیکم دقن دیر لر **رکدشت**
سرکدشت باشد بکن قصه **سرکوفته**
 باشی اورتاش و قیاش طرفه دیر لر **رکود**
سرکود باشی چکزی **رکشت** **سرکشته**
 حیران و باشی چکزی **دقوز** **سرروزه** صوفان
 که آدوکک اوزرینه کیر لر باشی کبی نشد در بر بیا
 و اریجق آخی چیقار لر پاکه ادکله او نور لر
ماتی **سرایه** مال باشی دیکله راسا مال معناسه
دم **سرمه** سرکن دیدکلی اوت تعویب ایدق
 سونق و سرج ده دیر لر مولانا طبعی صوفی
 سونق سرکن دیکله دیشی و اگر دیدکلی و اوز
 و قیون صامشخی احو بود **ر** **سرد** کینه
 التون واجته و قیاش دایم معناسه و هر سینه
 نک مقبولی **شعر** شعر پاکه سره خالصه سلمان نقد
 یست که بنام نود رآفاق روان میگردد و بر
 نود ایاق قاییدر فیلدن و ایلکدن او رر لر
 نوکانلو کیر لر سید دیر لر و طاع باشد طار بول
 عقده معناسه و یار معناسه و مطلقا یوقشی مقنا
 دایم نقل اولختی مولانا طبعی دایم و عقده سینه
 نوز سینه و سید معناسه ضم سینه قهق ایلین
تحت **سحقه** ریشی که بر سر بود یعنی باشد اولان
 یاره **فت** **سفته** بر پیوه کتلف کوندیک و بر
 کسه صنعت و کتلف بر پیوه کوندیک اصل سفته اکا
 دور بولور این او یاسه باز کانلو بر سر شده
 خواصه نه متاعلری صاقد قدده بهاسنی آنده انا بوب
 خایدن این اولد قلری شردده اولد خواصه که اند
 اولان و کیلدره صاقد قلری متاعلری بهاسنی نه ایسه
 خط آلور لر و کیده کوسر دیکلر اول خط و مجسم
 حقلون آلور لر اول خط سفته دیر لر **سج**
 فاوکر

فاوکر و قیون حاسه دیر لر جیم عجیله دایم حایر
 در سنج دایم لغتله طرفای ما و راوی انرا بچنی اویار لر
 و اولکله تراب اچر لر خله دایم لغتله **ف** **سفته**
 نعمتی نوز و لغت معناسه نقل ایلین قره عصادی
 صنف معناسه که کویا کویا کویا اوتنه دیر لر دیشی **قونی**
قونیه محوده دیدکلی صوف سهل دارو
کاج **کاج** آغز باصق کابوس معناسه غیری
 آدلی نوز خج لغتله مذکور در **کاف** **کاف**
 لغتله رجه لریده که انکله عود و چنگ و سایر
 سازلری چلور **مشق** بهنگام طرب عواد بر مشق
 کند اذ حروفه شکل **کاف** **کاف** **کاف** ایت
 بخشی **مخ** برای ریشی حصصی میکند رامت
 دعا کورهی خوب از کال **کاف** و آدم بخشه دایم
 دیشی **سج** کویا کویا کویا **کاف** **کاف**
سج **سج** فودوز ایت **کاف** **کاف** **کاف**
کاف **کاف** ای دقوری که دیکر لر آتله ندر
کاف **کاف** **کاف** **کاف** **کاف** **کاف** **کاف**
 کردی کار را گفت الله سده **کاف** **کاف** **کاف**
سج **سج** بیرون دارودر آواز آهی **کاف**
کاف **کاف** **کاف** **کاف** **کاف** **کاف** **کاف**
 و ریح لغتله مذکور در افق ضم سینه در و آما
 معناسه **سج** **سج** و بالعم عجیل و بدوزم که یس
 ایتمده ایدر لر و نقت که قلع لر ایدر لر و اوجیلر
 کلمه می غیری آدلی سنج لغتله **سج** **سج**
سج **سج** **سج** **سج** **سج** **سج** **سج**
 لغتله یار لشد **سج** **سج** **سج** **سج** **سج** **سج**
 عورت **سج** **سج** **سج** **سج** **سج** **سج** **سج**
 دروغی او کوزده بویتنه انکله باغلور و یوش و دوز
 نخته سی و جلاهلر که ایلکه چوش دور تحک آتلی و اول

شد که امجد و صلاقت در صلی باقی قانور عیبه اکا
سی در لر اهوت و هموز انلام در **بنوی سنو**
مروفت نور کله تعریب بدوب سنو و در لر
سنو سکون فله بر دفعه دیک اولور واکت
فتا و المرد و یوکنه کند و یکنه کند و یکنه کند
بر وجهی که فوکنه سنو ضرر کور و نوک کی سنو لری
بیان ایلر کی فارسیج یو سنو کور منور و رانده
سنو ذکر ایتشال در سقف معناسه و اول سنو
بودر که ایکی کشتیکه ایکی اوی اولسه بر برینه مجاور
یو سنو و یو سنو دیوارنده بنی و اشغلی
اولسه لعل طام اوزر زنده فوکنی اوین قارشو
طام لری اولسه فوکنی اوینی قارشو طام لری
اولسه فوکنی اوینی ایکی سنو ایتشال سنو
طام لری صاحبی یوم اشغلی ضرر کور و یو سنو
ایتشال سنو سرعایجی در سلع کباردن
یو سنو نوک عیننده روایت یوقدر اما
اصلده امام محمد رحمه الله یو سنو ذکر ایتشال
اکا قیاس ایتشال اولور اول سنو بودر که
منبت ایدوب یو سنو که باطن او دو سنو
و یو سنو که یایسوز ساحه دو سنو و
ایستی یایوب یو جلدوب اولدن یا پلشی
اوک اشغلی و ییلنه ضرر کلسه کند
ملکنده تقریب ایدر معناسه اولماز و مثالی
سنو هوا سی کند و ملکیله اول یا پلشی او
ایستی یو لری که ملکنده سبب نور نه کیم بر
کشتیکه افاجی کولکه سبب فوکنی سبب لری
ملکنده افاجی کشتیکه فوکنی کولکه سبب
سبب لری در یوم معناسه اولماز بود و
ینه ز کلامین امام نصرین بجایی و امام ابو
انعام

القاسم صفار اولدن یا پلشی او ایتشال قدیم
دنه اشغلی ضرر کلد و کی اجلدن معناسه
اولور دیشل یو سنو ده ایکی روایت و ار
سنو سقیه که عیننده روایت یوقدر جمع
فتا واده فارسیج ذکر ایتشال در و یو سنو
دوک دوزانه ایست دوکی را هر یکی یک سنو
یک خانه را روزی نیست طام لری است یو
یام خانه و یو کور خداوند خانه و دیگر خانه و خوش
را دو سنو میکند خداوند خانه با طام لری باز
مید اردش میگوید طام لری من بست میشود
جواب سنو که اگر چه عیننده روایت
یوقدر اما اصلده ذکر اولنان سنو اولور
قیاس ایدوب ایدر هدی جواب و یو
سنو در یو سنو یل یو اراده فوکنش
دکلدر اکثر فتا واده یو سنو نکر عیارانی
مختل کوردوب سنو و تحریر ایدر که یو کا
نظر ایدر هر قاننی فتا واده یو سنو
اولی مرار کلد و لری سنو اولی **سنو**
سنو طرنا حق آلت **فردوسی** فرور او طرنا
هی سجد او در اندیش **سنو** کیم او
نذر سنو حرامزاده بیچ معناسه سبب
القاصد صاحبی مکسوره یا بندر ابراد ایستی
نات سنو یوقامت معناسه **نیک سنو**
طلوکه کولکه یغار نکر که معناسه سبب آد لری
نکر که لغتده مذکور در **نک خاد سنو خاره**
قراطی که غایبده معنی و حکم اولور **نک خور**
نک خور یوقامت دیدکاری فوکنی و قنالی فوکنی
داغی در لر **نکدان سنو** یو کاه **نک کت**
نک کت اول اوزم و سار یووه در که خام ایکن

سید کاسه سیاه کاسه لغظندون تخفیف اولمشده **حافظ**
 پرواز خانه و کردون بدرونان طلبت کین سیه کاسه در آخر بکشد
 همان راه **سید کورد** بخده پیرد افلا انده پیر آب روان
 وارد که مرمر حاجتی اولان است و کی قدر پیر احضار ایلد
 وضودن اولجا به اجرا ایلد منجدا اولوب مرمر اولور مواقتل
 بویلده مسطور در **التین المضمونه**
تین **سینه** تخیل بتی ویشق **تور** استور استور معنا
تور **ستور** اوکلنی سرآمد معنا **تور** جالالین
 ابواسمعی شاهی که چون او نیست در عالم ستوده **تور**
ستوره قوه مصاری اشتور معنا سنه نقل ایلدی **تور**
ستور استور لغظندون تخفیف در هیبت و صار وجه آری
 و جایک و دلتک و عاخر و سرگردان **اسدی** سیاهی یا
 مانند کوه کزان کوه و هامون می شد ستوه **ت** **ست**
 فتح تا وها علامه لعبت بود کوبند که در بتور دست **ست**
 صم تا وها اصلیده ستور لغظندون تخفیف اولمشده **خت**
مخته قوه مصاری ایو جید معنا سنه و عیار اینک معنا سنه
 نقل ایلدی **نظم** چونکه نشخته سخن سر سری نیست بر کز
 هربان کوهی چون بسختی در نمی آید زرش **هچنان** تا
 شخته می شد از برش خویش را موزون و جیت و شخته کن
 ز آب دیده نان خود را بچند کن **قر** **مخه** اولاق و
 آخرت و ایلدانه ایشی رایگان معنا سنه که او نافتد که
 بکار خوفند **در** **سدره** قیاسه که در بختی و توبی
 ایوب صله در لر و یا خود اصلده عربیده فرس دله
 نقل اولد قدن کما عاد تلمینه مناسبت توفیق اندکبار
دختر **سرخ** بود طوری است **دختر** **سرخ** **د**
 قوه آت **رچ** **سرخ** قزاق بخت که بشور ایلدند
 و خطبه عدلی **رچ** **سرخ** مثل **دختر** **سرخ**
 نا عجله مثل **رخ** **سرخ** قزل اوکل که بکره یوقار و باشد
 یوقار لغور در **رب** **سرخه** راستی طائی **دختر** **سرخ**

کای

کاس کلنا معنا سنه **رعین** **سرخ** بی نوع مرمر در جلر
 بویوزدن اولور **سرخ** معنا سنه **اسدی** از وچار صله
 پیرده برای **زد** **دلی** زر کوس و سرعینه نای **رب**
سرخ اوکسک شعال معنا سنه **دور** **سرخ** کوزه چکل
 نوکی ده داعی مستعمل **سیت** میادای رخشی روشن چراغ
 دیده مردم **غبار** **سرخ** داش سوره اهل نظر بادا
ر **سرخ** قوشلردن پیر نوکلر عیجه لغاشده در لر **عد**
سرخ بر اقلو لغی جام و میتیا و بیلی نوکلر مخفی
لطف چشم بکشا و سعد باقی شها **کد** بر کار ناکاه آید
فت **سخت** صیغه و مفعول **لغی** دیکه اولور و پیر
 پیردن پیر بی بضاعت یا تکلف طریقه کوند رر لر
 بیشکش یکی **سرخ** شهنشاهی که بهر خدمت او **هیت**
 پشت کردون خفته باشد **زمر** **دایا** **سوی** سموات
 دعای دولت او سفته باشد **رچ** **سرخ** خام قاون
 وقار پوز **سرخ** فحلم و سخته معنا سنه داعی روایت اولمشده
قر **سرخ** پیر طبعه مدله سا اولیون بیستور لر و ایچنه
 طعام قوه قلی طرف ترکیده داعی مستعمل در کینتوری
 البور جا و ساط الرحمة **قزل** **سرخ** کندون جندون بد
 کوه اولان کند که بخیل و دون هت اولور کسر سینه
 داعی لغظندون **دور** **سرخ** لغی می جیش و جاری
 بوزه می معنا سنه نقل اولمش **کر** **سرخ** مشهور کرک
 چنقدن عبارتتیر توبی ایوب سکره در لر و او زان
 داعی مستعمل **سکره** صغیر اوج و قیه در و سکره
 کیره طوق اوجیه در و سکره **مطلقه** **اللی** **استار**
 و پیر استار که رعبیده **استار** **اللی** **نوجی** در هدر
 اندک تضعیفی و تخفیفی جایز در **لغ** **سرخ** اوکسک
 سرفه معنا سنه **تور** **سرخ** **پایوج** **آن** **مانه** **بلدر**
مبار **سرخ** عامه تحریف ایوب سکره دیکه
 محکم و شریک طاشدر که چاق و قلیچک باسی ایلد

باک ایدر تعریب ایدوب سنبا در بر نباد **سنباد**
 مثله **اسدی** بدان که بسی کان سنباد بود. هم الماس
 و یاقوت و یخاد بود. **نبار سنبار** مثله قبری آدلی
 سمار لغتند بطور در **نیل سنبل** اریه و بخدای
 باشی کی اولانی در بر و خوشه و علم نویسنده
 پرهوا آدلی و اولی یکی پروردن بر برگ آدلیه
 طبیعتی خاکیده عطارده منسوبی اینکین فلکده در
 رنگده منزله هر بر جده اولی بش کون طور و ب
 جیع افلاک آتیه دور ایدر **نیل سنبل** از اجق
 کنه **وخت سوخته** نایب دیکله اسم بفعل
 صیغه سیده و قایکه اوزرینه جاقی جاقی آتش بوزل
قد سوزده آشتی **وز سوزده** زاء عربیه سوخته
 معنای **سوزده** او حقور بری و صغره که جاپوت
 داغی در بر نعتی و یوکله که کورکله اولور و قصله
 معنای ده کور دیشی قد عصاره و ازیلی و گیاهی
 بیوکی نه دیرلر دیشی **وچ سوخته** التوند و کشته
 دوکلی جیوق سیکه معنای **وچ سوته** ایله اوای
 بوزده معنای و نشان حرب **وچ سوخته** خشک
 که یاره در **و سوته** بوخ رنگ و رنگه معنای
 و ایگدن روکلر بوزده **و سوته** بوزده معنای
سوخان آله و در بری عریجه سفین در بر
نوع اوله الشان المفتوحه
اخور شاخورد کوند فرنی **ادکون شادکونه** مطهر عور
 و یونغان و جادر شب و نهالچه و فوج اولاق **آدامه**
شادمانه سونان و فرحناک اولان سیر آدلی شاد کام
 لغتند مذکور در **آدن شادانه** ادویه دن بیرون طاشله
 و نجه اولور هر جگه مور تندی شادخ عادی در بر قلی بعضی
 دوزمه ای اولور بعضی طاشکدیشی یاق
 لرشادخ دوزر در بر بعضی معنای طاشی باقر شادانه اولور
 دیدر

دیدر **شاد و در لغت** و **ماه آبی و کون آبی** **آر شاد**
 ولایت هندون کلور براق دستار در **اسدی** بدستار شاد
 پوشیده ترک. نمان زور در کوز بارنده حرکت. و هم انجلی
 پرفتنده و آق جادر معنای دایم کلور و بعضی شاد غی
 چکان در بدلی **آرد شازده** اولی شازده لغتند
 تحفند **اشی شاشه** سداک بول معنای **اگر آدن شاکه**
 شاکه یکی دیکله شاد استادانه و قایله و روح اند در بر و
 شاکه لور و پرد کلری ایچ **ایک شاکه** قلندری جامه
 و پیرهن و نیم تنه سار تعصیب و اساسی شاکه لغتند
 مذکور در **آمان شاکه** رفت که فرقه سافر در بر **آمال شامه**
 قره باغ دیکله **آمان شامه** مثله سیده جده معنای **آمر**
شامه کچه که طعام و طغان شامه سی که اوزرینه طور
 و بقا و مکان و قره سنه و واکلی عربیه بکه در بر فال
 معنای **آوت شازده** شازده عدد دن اولی
آن شانه طاق دیکله فارسید و ترکیده ساج و صفال طاقده
 دیرلر و یوکه و قیل طاقده داغی افلاق اولور و یا که اکجناو
 آلتیه و قشاق و باغی که کوزکی که طالوداغی دیرلر و مطلقا
 یاغی معنای دیکور **آ شامه** معنای لغوی سی که لودیکله
 سید الموف سلطان دیکله **ع** یکی تخت را برناید دوشاه
 و شطرنج شاهی و کونکو داماد معنای **اسدی** هم از ده
 نو شانه نو بر ایوان بنشینند بر کاه نو و نقره و ویل
 معنای ده استعمال اولور و الخ حروف بدوب شد داغی
 دیرلر و سطرکله اولان الیک اثباتی و اسطالی جاپور راه و
 ماه و کاه دیرلر الخ حروف بدوب **زه** وند و کده داغی دیرلر
فردوسی می گفت شد برین دهر من بدین دوستی کردن دهر من
 تن کوه وارم کون چو که است. یکی آتش من که دودم شد است
 ویل و نون معنای ایچ نونک فته سیده در آرم بیت مذکور مفتوح
 اولان دلالت ایدر ذرا که ورنه ایراد اولمشله **آمر شامه**
 مشهور بر او نگ آدلی تعریب ایدوب شاه برج دیرلر **آه دان**

پیردکنوا غماجه بودی اوج ذراع مقدار و کالو صا ریلغ مایل
 بشیل مرین پیرای رهنده پیرای اولور و کندر تخمی کی گنجی
 و قریحه چکی اولور صا غنجی بکشک رطلی بی چیار
 و صاری بر جدر اقرابله توتیای مراریندن دوزر صاری
 او نورالتون لوندنه بو حصه ن شنه جو لور معدنی سی اخی
 اولور پیرا خردکی ها ها علامت کلدن هاء اصلیدن
 اما کورت استعمال سیندن هاء علامت کی استعمال اولور
 ملقبه مضطبه مرتبه و زنده **بیت** کسی یا معنی بود
 مرتبه جو زمره می باشد و یکی کدی یک اولور
 بکشد دوشنه دوزر پیرکی کدی یکی یک معنای **علاء**
 بودی کیفیت عظم سلطنت است زمین شوق آزاد خویش
 بنده ساز برای یکشنبه ذوقی که خاک بر سر او آید
 نتوان شد با لهای دراز و بیرنج قد و بخت و نوج
 معنای کلدن **بیت** یکی کدی یک اولور
 یکم کلدن **حق** **عکس** صوابی و نایب و محاسب
خار شخارد کازر لرو و بیا جیار قلبی می که انکله پیر
 پورل شخارد معنای سابر سایی و تفصیل شخارد لغظند
 مذکورده **خان شخانه** مثل **خاندان** **شخانه** و یک
 نعتی ایشقرا دلایل دیش **دشده** متقارم و سید
 صاحبی را محله ابراد ایلمی امی دال ایلم در **لا بد**
شامبد ساف **رز** **شردو** پیر بچی جانور لکه متقل
 ندنلن شکار لرون کوب اوزر لرون صیامی است کلدن
 محله عایه جوی و شرد لرون شتم و غصب متوط
 دیشلوی پیر پیریه اوزوب هر ندقلوی متونند دیرلر
 مطلقا متور و تغان معنای خصوصیل ارسلانک صفت
 محله و سند لیل و مشهوره که اولان پیر شکاری که قفسه
 تصرف و پنجه پیر شکیمنه کتور کی مقرر بلوب اوزرینه آتلا
 حق زمانه صیریلوب دیشلرون کوستریش امانده پاکشاه
 واکا بر لکه بعضی محکمی اکانشیه ایدر لور **شردو** **شردو**
 شیدر

شیدر معنای که رد طاسه دیرلر و مذکور نغده بر
 او یوندر که اصلا خلاصه حال محال و لوب شطرنجده مانت کید
خار شخارد پورسی دید کلدن جانور جلد شخارد معنای
ع **شخ** او یونش قان وال ایاق قاتیلوب بو پورکی
 اولاق مثلاً الیل و باله طوقدن و ایاق ایاق قاتیلون **عجری**
 همی دم بجان اندازین روزی • دو پای بر شنه و مانده مادی
 برایت • **خان شخانه** من قوی ز غندن بویکه یکی اوج
 رنگاویر فوشدن دیار عراق عرب که بغداد در جوق اولور
 دیش و بوبیت ابراد ایلمی **بیت** بود معنای موب پیش قدرت
 چنان کالخی بر شاهین شخانه **اسدی** لب چشمه پرخششار
 و ماغ • زد و صف شخانه هردشت و راغ • و طوقای
 قوشی و دو لنگ قوشی **قوش** **شوخ** لای ویده قوشی
 و باشمیلر بچتوسی و بویکه بچاق و کوز قبا نلده کوزیک
 بتان پیر دیرلر فارسیده فتح و فتح بویکه بچاق و بجلد
 کوه سختیان تراش اند کلدن آله دیرلر ترکیده ده نایب
قوش شخ ایچم شند و کشتک اول طوقدن دیرلر و لاج
 بوقای و پینج جی به حق چیبوئی **قوش شخ** مثل فر
 جلاه تقلیدی **بیت** هان شخه زریران بافته • یکی
 سر شند بر یافته • و باشمیلر بچتوسی بو معنای ممت شید
 داخرو بدین **کوتور** **شکوبور** شکوبورک **کوتور**
شکوبور نعتی مثل دیش **کوشک** سکون کامله شخ
 معنای که عورتک فرجه دیرلر و آفده آفده ذوب موی
 ایند لوی قوش و حیوان طغان و باری و پین و کلنجک
 و سایر بونلر کی حیوان و طهور **شکل** هر باب کیم
 کلدن مثلاً قاون دلیلمه شکل فریزه دیرلر و پین اودن
 دوشنه شکل کریبان دیرلر اکثر ارباب لغت و کات
 ثلاثه ایلم نقل ایند لور امه مثله در **شک** **شک** ای درم
 که دنگر آتند نلده و چپوی و بویکه معنای امه کلدن
شک ایاق قوشی و جای سرکین **شک** نشاید لامه عورتک

شیدر
 شیدر
 شیدر
 شیدر
 شیدر

ام منقول در اولی دیگه زیا شدن انتقال مبرند
 ضرورت معنای کلور نه کیم نودن کینونت معنای در
 وکاد اولور که ییری بیریک معنای اشتغال اولور نه کیم
 عریده کان و صار بر بیریک معنای کلور و شدن رفتن
 معنای کتمه داعی دیرلو **سعدی** خوی بد در طبیعتی که نشسته
 نشود جری که خویشتن از دست **نخ شغه** الیایق
 دریمی قاتیلانق نخ شبنه شغه معنای سابر سابی
 شخ لغظله مذکور در **فت شفته** توانک بیولومینه
 اندکلی شیت **فل شغل** مثله **کوف شکوفه** چیمک
 زهره معنای شکافتن دن مآخوذ در اجلد و عی وقت
 بارلق بولغفین **کود شکوفه** چیمک قوز **کوف شکوفه**
 تعنی ترس و عکس دیگه باشکونه بازکونه معنای
 نقل ایلی باشکونه لغظله مخفف اولور **کوشکوفه**
 هیبت وحشت و قیقم و زیبای **کود شکوفه** در دکن
 سه گوشه معنای و کوزلکه ویراشی معنای **کوشکوفه**
 هاد اصلیه مثله **بیت** بادشا هم که باشکونه باشد جزو
 او چون بلند کد باشد **لشکوفه** تشدید لام عود تکو فی
شکوفه کاف لام مزله شول لغظله مخفف **لشکوفه**
شکوفه قاصع عامه معنای و دهان کنی **بارکاف**
شمارکاف موقف عرصات و حساب ییری **شمارکاف**
 اکلیل دیکلری اوت که کوکی قزل قان کبی اولور حلوا جلیز
 و مویله استعمال بدیر لغظله مخفف **شمارکاف** مذکور در
ور شور جورق ییری که آنده اکین و ابر اوت بنز و طوز
 و کوز و کرب دیکلری بیشتی که ترغ قسمند ندر و ترغین
 بویوک و اکشی اولور **وریک شوریده** حیوان و فرغش
بیت برد آن قبله و عودیده سهوشده سجده شوریده
 شوریده دن مراد ابلیس در **قوز سوزد** چایوق که صغره
 داعی دیرلر که فغان و کولکله اولور **قوش خوشه** النوة
 و کتله اولان سیکه که اوزون چیرق دیکلر و ترکیده

شسته دیکلری که دیکلر لوتی اندر ده اناج بیولوم مجلولو
 شفته شغل معنای **سوی** غاری دواز غود سینه بزر
 کرشان پراز شوشهای کهر **وله شول** مزله شله معنای
ولید شولیده آخور و اشکی او حیاطی **و هیر شویر**
 نظنی ییر و باغ هرکی **ویده یی شوید** در کوروش
 عورت **هر شهره** فارسیده مشهور معنای اشتغال
 اولور **کال امینای** چون سایه پردی سرای فنا عتیم
 چون خود زرحی شهره بازار نیستیم
نوع اول الصاد المفتوحة
 سان فارسیده حرف اولاد دخی مرارا ذکر اولی امانا
 ارباب لغات کینلوند بعضی لغات کتور دیکلری اجلد ن
 اولاد اولندی **دپای صد پایه** حشرات ارضدن چق
 آیا قلو بیرونه حیوان در ترکیده و قیایا قلدیر لر بعضی
 اناج توردی دیشل و تر تیل دیکلری قور تخر و سیم
 القاصد صافی دود نقط من بحر اختلاف دیشی **دخ صدوم**
 اوزان طوز و قییه دیرلر که سکر چه و کیم مقدار دیر
دم صدوم هم باز کوفتن و کاری دشوار رسیدن **بیت**
 در غیم تا چرا کرد بدوران تو صدوم باران و باد کیند کلا
 خاب **دخ صرغ** منزل قزل برینک آدیر و زیاده کل
 و فائده معنای **حافظ** ترسم که صرغ بدور و زیاده کل
 نان حلال شیخ ز آب حرام ما **عوض صعود** بونت قوی
 عقاب از عدل شیخ با صعود شد جفت **رنا هین** کیک فارغ
 بال میخفت **منصف** کونا کونا و ککوی اونی که بی
 در لوا اولور سینه و صاد یلم روی لغظله **نوع صدوم**
 کوچه صندوق **نوع صوم** عبادت خانه
الصاد المكسورة
صلایه اوزرنده سکر ادا جک طاشی
الصاد المضمومة
در صدوره بظنای دبالای سینه **بیت** صدوره فاراد سبت

باد پایان کشته خاک • جوشن ماهی ز خون ماه رویان کشته
ر قه کس
نوع اوله الطاء المفتوحة

لایان فارسیده و ط ط دایم برده **آی طاجی اوله**
 طام او سندن ابرویه آید نلق آید **آی دانه طاقده**
 قزنجیشند دیر **آی طاقه** پنجه **اقت طاقده**
 بصلند **آی طاقه** تاقیه **بیت** شمع کاشانه • جانست
 قزوین و شنی • شعله • شمع بود طاقیه کلکوشی • **طاجی**
 شیده سیلی مضامنه **طی طیبی** از حضرت شفا نوی سرخ
 لب لعلت • نیلورخ سرخ ز طاجی است جوالو • **بج**
طی طیبی مثله **بیت طیب** فزنی قالی طیب لفظند کجیف
 اولمشله **بیت طیب** بیش متانلرا چنه اغاجده دفرشی
 بیش قودقاری نشه و تعلیم خانه ده اوق آتله نشه
 ایچون کا عددن مدور دوزد کله نشه عوام بخت
 ایدوب تائله دیر کله **بیت طیب** خوامدت و توره
 و اولور بولی معنی طری مشایخ و اولور مزه به دایلی
 الطایع اولور **بیت طیب** کوکل انجیده مکر سوز **لای**
طایه قاول **بیت طیب** فزنی قالی **نفق طیف**
 دلی که دوشورلر **و کا طوکاه** طوله پیری **و ک طوله**
 نوکیده نا اولد دیر کله که الی آت و نا اولد دیر طریله
 لفظند کجیف اولمشله **و ک طوله** مثله

الطاء المكسورة
طی طیه ختم و غضب و قنشی **بیت** در طیه ام ز طره
 که کشتاخ در رخت • بنشست و راستی به روی کشت

الطاء المضمومة
د طره الزمانی و توره که طلیبازی انکله چلر **فیل**
طیفه او یونده طیفی مضامنه
نوع اوله العین المفتوحة
آر غاذه قوه مصاری فزلی که مورتلر یوزلرین سورلر

بازان موزون هم نامی عالی خود شریه
 طاقینی نه با هم موزون منی اسلا سریه
 طاجی ایضا یکینه سوزانده طاجی سریه
 طاجی ایضا یکینه سوزانده طاجی سریه
 طاجی ایضا یکینه سوزانده طاجی سریه

لفظند کجیف اولمشله و ک طوله
 طیفه نه نامی و قوه مضامنه
 طیفه نه نامی و قوه مضامنه
 طیفه نه نامی و قوه مضامنه

کلکونه مضامنه دیش **آی عایشه** یوندر قوشی سابر
 آدلی زرد سر لفظند ذکر اولمشله **د قه عایشه** یوندر
 قوزانعی که ایتقا قاننده سورده **د قه عایشه** جمع
 کلکی **روسی پرد** **د قه عایشه** بر نوع قزل کلکله لعل کون دای
 دیر **اسی** ریه در ریه زان کل لعل کون • که خوانی فرد
 به پرده درون • **تقی عیشنه** اوزنلی سار دیش **صید**
عیشده طتلو بولج و خانکی خلوا **طی طیب** اغشیرت
 حصاری در خق که آتی اخورزند دیش **فا و غاوه** کوه
 کلک سوزدیکه باشد **قید عیشده** پای و یانکری آتشی او
 زرنده قوام کتورلر **ک عکله** سقسغان وید کله
 قوش که غراب الی دیرلر مشهورد که لعلق ایلم عوشنی
 اولان بیرون قیادلو آشیالورن میرا غورلر عفوینت
 دفع اولر قده کیرد مکالینه کلورلر **عنده** کو تنکله •
 دیر کله جانور که حشرات ارضند در **بیت عیشه** جامه ده

نوع اوله العین المفتوحة
آر غاذه عورتلر یوزلرین سورده کلکی فزلی که بعضی برلر
 اکا فکر دیر کلکونه مضامنه واکلک دیر کله اومت که
 قان کبی قزل کوکل اولور خلوا جیل و جیل استعمال اولور
 و ک د عورتلری تازه ایکن یوزلرین سورلر بعضی کوکل دیرلر
 دیش **بیت طای** آر غاذه و سرمه نیست قالی • شوغله کمال
 خاتون **دک** ذکر عیش و طرب و تازه کردند • زمی رخسار
 عورت غاذه کردند • سبوا سامی کلکونه لفظند مدکور
 در **غاذه** او کتند دیر کله که او کوزی انکله سورلر غیری
 آدلی نرا لفظند مسطور در **آشی غایشه** انرا ورتشی
آی غایله قایناش مشک و قوشی قزلی لطیف ترکیب و غایله
 مشک دیر کله دایم لوشنه که عیش زیاد دیرلر عیش و غایله
 دیارنده اولور بر حیوان در زیاد کدیسی دیرلر عورت و غیری
 کبی دیری بانده میری و در در غایله اولر مضامنه
 اولور اندن آتورلر **آر غاذه** قیلدن اولرشی جوالی غایله

ایدوب خرازد بر لر **راشید** غراشید و خشناک و غضبنا
راو غراوه قبله در جوال غراوه معناسه **رج غرجه**
 مختل و آبله و نادان و زبون معناسه ماوراءالنهر لغت
بیت هر آن کو خرمزاج و غرجه باشد و راجد قول وجه آور
 چه باشد **رج غرجه** جماعه طوق عورت **رمید**
غمید فاقه و غوغنا غراشیده معناسه **لطیفی**
 نفس تو از ده است غمیده نیک و بد هر چه یافته جید
 یعنی انجری انجری فله معناسه نقل ایلی **رواش غر**
واشد بپراوتد که ایکه و سختیان بوزنه سورمکه بچون
 جلا هلو و بشقیلی لبفا دیدار و آبکی معناسه و غرشن
زال غزاله کنش آفتاب معناسه **بیت** یکدزد از لواج
 نورت غزاله برده یک شمشه از رواج خلقت غزال یافت
 و چاشتگاه **حافظ** شود غزاله خمر شد صید لای من کو
 آسوی چو تو یکدم شکار من باشی و تیکه آهو معناسه **ست**
 ای شیر شکاری که بعونت چو غزاله آهو بی در چشم و دل
 شیر نر آمد مذکور لغت عربیه فارسیده داخی شایعه
زید غزیده قیر لغت اولان قیزه دیر لر یعنی ول عورت
 که قیز در دیو آرد و بر لر قیزه غزیده معناسه **قد**
غفده قتی **ق غفده** قورجق قوزی گرک فاکه تشدید
 و تخمینی جایزد **لب غلبه** فتح لام و با ایلله آله قارعه
 و سقسقان بو معنایه سایر اسامی قز القطنده مطور
 و یکتیک و ازدهام و غالب اولن **کت غلنه** او قلغی **لغله**
غلخچه یعنی دغده معناسه اسر مصدر در سار آد لر
 کتوا لغتند مذکور در **غلخچه** غلخچه مثله **لبوار**
غلیوار و جیلاق قوشی زغن معناسه غری اسامی کوشت
 دیا لغتند مطور در **مخوار غلخچه** قایور یعنی غلخوار
 معناسه **مزد غمزده** عذون بسته اطلاق **مزد غمزده**
 کوز قافق و کو یکد داخی اطلاق اولور **سمیلی** چه چشم
 سحر باز است این که کشت از غمزده و نازم چه مزگان دراز است
 این

این که بودل میسد بازم **بیت** در خط شب ساخته می حلا
 بابلی غمزده و غمزده و خال **مذ غننه** غصه تواند و هکین
 معناسه **شمخ** خرا و ندراتی آن شاهی که باشد زمانه شاده
 جان غننه غیری آد لر غنناک لغتند ذکر اولند و خشناک
 معناسه **بخار غنخار** قزجه که عورتلو بوزلونه سور لر
 اکله غنخار معناسه سار آد لر آند مذکور در **نذ غننه**
 اورمکه عکبوت معناسه **اسدی** تن غننه را پای بایست
 پس آنکه هلال بایست جبت و بود یکد لر زهره کج
 که عزب کی صوفی آدمی هلاک ایدر عقربدن اندر و کشت
 ثلاث ایلله فریدر و کشتک سو سمار معناسه یعنی وضو قرچی
 که عرجه حباب دیر لر واکشی خبر و قوی معناسه داخی کلور
 دیش **بن غنینه** بال آریسنگ یواسی **و غننه** صوبه
 طالمق اعجام عادنلر کده او قور لر گاه اولور که تا ایلله داخی از لر
 و غننه داخی مستعمله **قر غننه** سو ککه ذکر کنارند بولور
 بولت در **الحین المکسوره**
رواش غواش صوفی آلتونند **ق غننه** یوسیا
 نه در بکه فرشد و لر لر غری آد لر غنناک لغتند
 مسور در **لال غلاله** زره آلتنه کید کلری قصه حق کو کلر
 عربیه آریاب لغت کابلونده ایراد اید کلری اجله یازل
یب غنیه اوزرینه در لر لر لغتند و لغت بیگ **یش**
غنیشه غیر اوی کی پراوتد که اندن جوالا اید لر همان
 طاسور لر و اول جوالا داخی بر لر **لطیفی** بدخواه تو بینش
 همیشه محتاج و قریب کج و عیشه
الحین المضمومه
باز غبار زاء عربیه غبار معناسه بونید ورق که او کوز
 بونیده کجور لر و صیان و او کندن بو معنایه سایر اسمی
 بداز لغتند مذکور در **تغور غتغور** زاء عربیه غمی دیک
 اولور **رب غرنه** آواز قوی ایله جیون نره اوزرین غرشن
 معناسه **شمخ** ز فضل و بخشش و از کشتی او مالک بر بهار
 غننه

ر غره کوه کور که و در تله جانور کور لبوب کور و ملک
تب غشید نزار قو و آغز قو سی دای دیشل غشاید
معناست **تب غشید** عنبرینه شنگ تندی و تخمینی هار
در **لا مباد غلامبار** اولد کور و فاسد و بد کردار اولد
که که نل و نهار او غلاب شود اسنده بیوار اولوب شرح
شریف و حکمت لطیفه مخالف و کتلا ایدل نکبات دنیوی و
عقوبات عقبه و یتیم مستحق اولور اول ماسد که اعتقاد
پیری انقطاع نوالد و تناسل در کفوت حاذبه اولماد و فی
سبدن مجاریده نظم و نظم بایه فالوب متعفن و خراب
اولور بعد از این بصره شریعت مقتضایم رفیق حریته
حالت قصداتش را خراب نحدن نه و صاعی دای انو که
مخلط اولماتین خراب و بیاب اولور **تب غلبه** الایم
قارغه کلاغ بیه معناست شرفی معیار هالیده عتق
که سقافه در لردیو تفریح ایدوب و اصفا نیان اکا
کلازه در لردیو تفریح ایدوب بویشتی انشا البشی **سبت**
کراید ریز دولت ظلالها آسا شود سعود غلبه و اصل
فین کجده در لردیو تفریح قو العظنده مذکور در **رب**
غنج کل دو کدسی و جک طرخی و صوب قارهی غلبه
معناست **غنج** آن خسروی که سیخ زخون عروشه کز
سلطان بهاری بیکان غنچه را **ند غنده** اوزجک
و کتیکم و بودید کتری بوجک حرکات ثلاثیله مروید
تود غنوده امر غشی و ایش و آسایلی و راحت
معناست استعمال اولور **غنی** بعد و راحت و انصاف
و عدلی **غنی** در خواب بهوشی غنوده **وت غونه**
صوب طامنی و جیح آب غوطه معناست **وج غوجه** بد نوبه
ایکی **ور غوره** قورق خضر معناست معیار عالی صواب
بولقی مشرکه نل ایلدی پنبوق قوزاغنه دای غوره در لرد
دیوی و لولمائی انشا البشی **لظم** ابراز دست فیض بواسطی
در کندینه دانه در غوره و رکنی یاد لغظ اود دایغ **شده**

شده کرد **بغرم** در غوره اما مسج و مشهور بومعناست زاء
معنی ایلد غوره در **ور غوره** پنبوق قوزاغی جام قوزاغنه دای
در لرد **دش غوشنه** بیرون طوز لورق مندر در قور بیجی
کویا بیو کویک صناعی بیو کویک صناعی اچنه قنمدر طوز
ایله الیو شاق طوز طوزی اولد و همچون ای طوز ایلد یورلر
صوبوب بشور بیک طوز لولخی کید و بیو دلو حفاظه دایما
ال یورلر آق و سیاه رنگ اولور **تی غوشه** شده و فاین امانی
و بقدای باشی **وط غوطه** غوته معناست **وی غویه** یا یوق انظر
یورندن یا غصیا رلر
نوع اوله الفاء المفتوحة
احت فاخنه او کیک قوشی **جای** ای فاخنه پروازکنان بر
سروی **حاله** لمرغان کرفار ه دای **از فازه** زاء
معنی است که معناست اسم مصدر در غنجه **قاز** در لرد و سبله
القاصد صامی زاء غیل دای جاندر دین **فاز** نعتی
یور غنات معناست نقل ایلی و کس زاء غریله ضبط ایلی **آز**
فاز اغزی آجوق دیکلوی مشهور دار و که اددیدند و لرد
هنددن کلور بخود کید و بیو بیانی یار و جوق دانه بکلرد
ایچنده دکیچم سیاه غنی اولور **آورد فالوده** بالوده
لغوب ایدوب فالودق در لرد **آن فانه** جوی که یارلی
ایچون اغاچک یار غنه قاقول **شمخ** سرا و از نند تیاران
در میانها بیوب فانه و دد که البته بوجک بکون قورلر و
قبو اردنه محکم اولماتین قورلر و جوالا غنه صوقد قلی
اوجی پوری اغام در لرد **تیل فیل** بوجک و دده و جواک
ایچنده باین فیل و جواحه صوقد قلی فیل دایغ در لرد
راست فراسه کیدور که و الجاغی معناست **رب فیه** موز
مقابلی لا غدر **دشت فرشته** بیو اوزرند اوزلور
یا کور شورینور برشتوکنه یا بشور **دشت فرشته** طوی
قطایف فرشی معناست **رودکی** بشاک که جوب نان هنی
بد سیر **بشاک** که بود فرشته است بر خوانشی **رشد فرشته**

اولان حرفه مزید او قورلو و مزید بیوند اولان بیورده
 و با حروف متعدده دینه نامیده اصطلاح ایدلهر مثلا بویست
بیت آنه که چشم مزید دیدنیش از جمله و نیکوان کزید
 حرف روی لفظ دید و کزید که دال و لیل سینه وصل و تالیر
 خروج و بالور مزید و بیلنا یله سینه نازمه در و فقره انشاده
 نظمده معراج کیدله فقره دیو لغتده آیکو کلمه نیمه در
 نه نیم آیکو کلمه کسب اترتیب منتظم و کسب المقدار منشا
 و تدریج بوندلر دایمی کیمی و زوون و کیمی قصه اولدوغی اجله
 ارباب انشا فقره دین اصطلاح ایدلهر و جمع لغتده
 کورجین آوازیه دیرلر و اصطلاح فقره لرا و اخلا اولر
 کلمات متواتر فیه دیرلر **آورد قاره** جاییه عربی طبع
 و لایتنده بیورمشور طایه ایدلهر که اندامنون و کئی
 معدنی و مشک و کافور جوف اولور **اسدی** فتادند روز
 دهم یکسره **کج** تم کئی نام او قاره **اقل قاقله** ولایت
 هند دین کلور ایکو درلوشور اودیو دندله قاقله صغیر
 و قاقله کبیره درلر صغیر سنه قبل دایمی درلر **بیج قباله** کوچک
 خالی **بال قباله** قاضی عتقی **آقباد** اوکی آجوق فغان
 و کییک سار و فصلی قباله لفظده بیان اولنولر **بیت**
 یکی دریش بر نیایی قباد یکی بر سرش خسروانی کلاد
ت قبه و کسب لغات هزار توی یعنی قرق بایرد بکلری
 که اشکینه دندله **تاد قناد** د خاد سفیلانه دیرلر و صحابه
 کونیدن بیر سبکداسم شریعیدله رضوانه الله علیهم اجمعین
حب قبه روسی عورت عیدلهر فارسیده دایمی شایعده
آب قزابه قبه قویق دستی **حافظ** در عهد پادشاه
 خطا بخش و جرم پوش **حافظ** قرابه کشی شد و منقح بیای
 نوش و کلندله و بویک شیشه کطرافتیه اجمام شراب صای
 اولر ایچکون انکه آجند **مقللر آیشی قریشه** اور
 دید کلری عتقت **دی قریه** قوش چکرکی عیدلهر **خال**
خار سفغان قوشی **شفتن قشقه** بیدار کردن

ق ققه کویه و پیکرچی دیکله و کیده دایمی مستعمله اوللاه
 صقله تنغرا چون استعمال اولنور **قج** معنانه واته
 دید کلری عورت قابله معنانه عوی آد لوی باراج لغتده
 مذکور در **ق قلیه** بر طایفه کئی سنه در دیکله کیر
نار قنار طوار بوغرا لایق بیر **قج قنجه** ترکی فتراک معنانه
کجوه قنجوه منده **قج قنج** و معنانه **کجج قنججه**
 فتراک قنججه معنانه **قین قینه** صراحی سان عیدلهر **توک**
 اولکک تضعیفیلر سان فارسیده تحفیفیلر **اسدی**
 قنینه بکریست ارضی لعل قام بنا لیدنای و کتدهر جام
و آد قنار قلیان **عصری** هدهد تواده درجایی که باشد
 تاجدار **قز** باشد **قاز** را در عهد او بیاضی

الفاف المضمومه
بل قیل معروف که جایی سابر اهل کتاب سابقا قبله قده
 شریف ایدی حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات
 الیوم الا نبیاه اولاد س جالبه ناز قیلر لایدی قده
 شریفک اساسی حضرت داود عم بر اعوب حضرت سلیمان
 و تمام ائمته بعدله بعدله قول و حکم شرف اسجد احکام آیتی
 نازل اولدوقده مکه و مشرقه جالبه شرفنا الله لک توفقه
 ایدیلر **رصقن قز صحنه** یوقه دکن **رق قرقه**
 دار چینی دید کلری **زرقه سونا صم قصه** سواک
 باره می **ص قصه** افسانه حکایت معنانه **ط فطم**
 بیر قافیه ده بر قاج ابیاته دیرلر که مطلق اولم **تقر قیه**
 معروف قیه که و کیده دایمی استعمال اولنور

الفاف المضمومه
ت قیه معروف کنیده و کیده دایمی مستعمله **بین**
قبینه کنیده که بمسندن و قوزدن دانوک کیلردن اولور
رق قرقه کرکدن کلاه و دار چینی کر قنفل دید کلری خوشی
 قوغولو دار و ناز قایو عتدر **رق قرقه** نظم فغان
 یعنی نیم تنه کوزه دیرلر **رق قرقه** دیرلر تقریبیلر و طبع دیرلر

اسکین کا سکنہ از و قحاشی کہ چو لطف قوشی دافعی در بر و بر
 قدوسی دافعی در بر حق بود که بوی بوران دیو کوری تو شود
 کوام دافعی در بر بنگر بنگر بکوری اولاد پیون و بجه اخیل در بر
نور قال ذری و علی بالا نور و شینی • فاطمیری فیما علی
 باخیلا • **اسی کا ب** جناف و بجه قصه معانه اسم عامل
 کچی کنه و بر بر کنه اطلاق اولنور و باقون و سید ماهی و
 شیدان اولاننه دافعی در بر دیش **اشکان کا لانه** قیش
 اوداسی **بیت** عالم بهشت کشته عنبر سوت کشته • کا شانر
 رشت کشته میا جو روی حورا • و جود و باغچه و شاهنشین
 و های محبت و شستان • **اشفت کا شغم** اشفته مسته
اتمن کا غنه آلا کوک دیو کوری بوجکه که زهر لور در قدور
 مودی دافعی در بر فوئذ طلایه سید در فاطمیری عجم
 زروج در بر ضم و نشید را ایله جمع ایدوب ذرایع در بر
 و آغ قورده دافعی در بر و لوه اسباب بیو و بید **ایغ**
کا غنه حاصله طان **اعین کا عینه** کا غنه معانه و باش
 فقی مودی **اکن کا کنه** قبیله ادنی که ایت اوز و متکر
 انوا غنه نلی تعویب ایدوب کا بجه در بر سار تفصیلی
 کا بجه لغظه • بان اولشالی **الغنه کا لغنه** اشفته معانه
الوی کا لوب سر کشته و جران **الکاله** قاش و لوه
 طولان اسباب و قباب فتح که متاع البیت در بر کا لامنه
 وقاون و فار بوز که حاجی بنگه طاش و زیته شکر در بر لور کا لک
 دیو کوری کویا بونک قصه بید **مخج** آنکه جایش اصلیا
 عثی را بنود هر و مه بجز کلام و بینوق بذر کی که عورت و اکر
 لر و دنیا فایده سی **الیز کا لید** بوزرشی و اوزرشی
 قبادشی و قوشی بوزرشی ساج زولیده معانه **البو**
کا لوب ابله و امن و اش کشته معانه دافعی کلور و شول
 کنه در که کند و بی دوزوب قوشوب ایلر کوز و ماشون
 اکنون کوسر زرمای کیر و مختلفه کا لوب معانه تفصیلی
 انده مذکور **الی کا لب** پیر او تو که آدیلی **آوریش**

ز قوه نور بصر **ف قفه** یا غیله و نیلی عریجه قفقه دیرو
 لول قلوله یونق و یوالیج جاج الرنص صاجی یونق یولمان
 معنانه نقل ایلمش **ل قله** طالع باقی و قلعه قلعه سی **د**
قفه مثل طالع باقی **نوع اوله الکاف المفتوحة**
آین کابنه کوز چشم و عین معنانه فتح یا ایلد که ثانی حرف
 تاجیده ارباب لغتکه اکثری کس یایله که آخر حرفی تاجیده
 روایت ایلمدیله عریزی آد لری چش لفظند **مطوره** **م**
 ای شمشاهی که مرچرخ را هست روغن از وجودت کایله
آیل کایله طیلرا اچیلده ادا ویده دوکد کلری ها و فنه دیرو
آتوار کاتواره باخی اعرابی صداع معنانه و سکر دان
 دیکله **و آتور کاتوره** مثل **آهکین کاجکین** نعمتی سفتا
 فو شینه دیرو دیش عریزی ساییسی قرأ لفظند بازین
اچیر کاجیر دکا حرد معنانه **اچین کاجین** مثل **آد کاده**
 کاف عیله کولکه کل و جاج اولدی عورت **آدن کازند**
 بوی که صوب خستندله عریجه **قلم دیل** **کارزار کاد**
 صواشی بیری **ارکار کاه** ابی بیری **آرد کار که** هاد **مطلم**
 مثل **آنام کازنام** اوزر که دیکله **ارکاره** فایله **آز**
آز کازنده تخم عصفور **آز کازند** کاف عیله و **آز**
 کله که میادلو و باغیانلو اغا جلرند چاوب و استنی بواج
 و اوتلو غل تخم کور نمک انجور اوز قوب اچند کیر و زور
 و کورد طالع سنگ الا قفلرند داغی دیرو و استعاره طریقه
 الحاجی یا بایی او ده داغی دیرو معیار عالی صاجی سایمان
 معنانه و داغی شول اغا جلرند که میادلو دوزاغه فارشو
 وضع ایدر لر تا صیدانی کور و میاور کوب دوزاغه دوشه
 دیش و بوا بیاتی تمیل کورشی **نعر** بهر نیلکون یا اینی
 قلعه **سوی شاه** عمادله راست کازند **پای خود** بدام
 آیند نخچیر **اکو بیام** اوسازند کازند **آزیر کازنده**
 کچر که قرغالنجی که بقرای دیرو **کازنده** راء عیله استور دیکلری
 اوت که بستاند **اکر** عریجه عصفور و افریق معنانه

کامور نوره شهرت و آرزو **آم** **کام** هوانه که کشیده
 و هر کشیده پرورد او ملتی نسبه تقرب ایدوب کالج درو
 خاء بحبله قیاس برایدی که بحبله کالج دینه لودی و فرج
 معناسه حاجی کالور و صفت حاجی استعمال اولور بعض ترکیب
 ده و بعضی توخانه در بدیلی مان ملک و شیر تازه و انزار با
 ادویه چهل روز بافتاب میگردانند و اورا کامه گویند **انکا**
کاف ایکی کاف بحبله گزده کی اولاجی **اقی** **کانه** کاف بحبله
 درلودیکله گونه معناسه و دایه ایش اوچی در دریا که
 پرده دو کانه سه کانه چهار کانه در **اوار** **کا واره**
 کا واره لغظندن تختند و نشاند بشک نمند معناسه
اوبار **کا و باره** کاف بحبله صغوروسی و انک و سایر حول
 سوز و سده حاجی اطلاق اولور که چه معنای ترکیبی
 سوزوسی دیکله سا پر ادوی کا و بار لغظند. مطر در
اورسی **کا ورس** صورت طاریسی که حیوانند **عنری**
 کا ورسه بروی ارجام تی بدیل آمد. جوش شد از ان عنری
 در خطر تم ارزن. **اوروشی** **کا و رده** بایق و کوک
 و کون بر دق و شد صغایق ظرف **وسال** **کا و سال**
 نونا عوکه بر یاش محمد که اولد کاونچه در بر بریدن تجاوز
 ایتوب طوعدری بیل اختصای اولد و غلظن اولور
 کا و سال در لر نسبت لازمه به اخیره اولان قهء ساکنه
 دلالت ایدر الفی حد فایروب کوسال حاجی در بر سایر ارباب
 لغت اصله و ائت اولد قلرندن اولور کون **کا و**
 بایند کتور خاور **او** **کا و** چوی و کتور **کا و** کا و
 کاف عریله اعلام رجالند جلدن بری کا و و اصغر نالیدر
 که بر آهنگر کنه ایدی صفا که بی پاک زیاننده فرج ایدوب
 انک سعید فریدون بادشاه اولد که فضیلی در فتنه
 بیان اولمشد **تمی** کو کا و مینت جانت و دریش بشو
 بر خویشن ذکر شهادت رجم کا و **اکا** کاف عریله همان
 بتن معناسه و کاستن و کاهیدن لغظندن میفده **اخر**
 ترسی در

ترکیبی در **لطیفی** با اختیار من دل بشاید سودا که سوز عشق
 بود جالکوارو لذت کا و **کاد** کاف بحبله وقت معناسه
 بعد و وقت و مسند و منصب و اگر متوری و فی بحبله
 سی و اسم زمان و اسم مکان و مناط فعله دستکاه و کون
 کا و تختگاه کی فاضل محتق دقائق احتیاج بود بحبله
 اتمش که کا و کاف بحبله زمان ایل مکان اور نشاند مشه
 طرفک اسیر درستان کی تفصیلی بکنند بیان اولمشد زمان
 مراد اولمان برده کا و استعمال اولور مثلا صبحگاه در بر
 معناسی صبح صادق و قیلد نه کیو بیتن ظاهر در **بیت**
 حرو و خواب که حافظه بیار کا **قبیل** زور دیم شب و
 صبحگاه در **بیت** صبحگاهان ده **چولر بیت** جوشد نارنج
 مشق صبحگاهان **سیند** و سرخ چون سبب صغایان صبحگاه
 جم صبحگاه در الف و یون اداست جملد صبح ایکی در بری
 کاذب در بری صادق ایکی سیک بیل حصول مراد ایدیک
 صبحگاهان در بر فانی جم صادق تغییر و مطابق صبحگاهان
 در صد فی اویجان صبحگاهان صبح کاذبه افعال اولور
 اما صبحگاهان صبحگاه اول افعال مطابق اولور زیرا جم او
 لایحه اول ایکی وقت حیرت حصول دخول ایش اولان مکان
 طرد اولمان پرده ده کا و استعمال اولور مثلا در کا و در
 معناسی قاپو بریل **بیت** هر چه آید کی بیا و هر چه خواهد
 کوکوه کبر و ناز و حاجب و دربان درین درگاه نیست
 سو یکیکه بیر تکیم کا و حواله بیر حواله کا و در بر قیلد
 قلم کا و مجده بیر مجده کا **بیت** از ان زمان که برین است
 نهادم سر **وار** مسند خورشید تکیم کا **بیت** خراست
 قوام در جهان پناهی نیست **سرام** بجز این در حواله کاهی
 نیست **بار** بیر بار کا و در بار که لغت فارسیه بنج
 معنای وارد در لغتونه بیان اولور بیر معنای احاطه
 احازت و بر دی دیگر برده غم بار داد بر شول بر پناهار
 اوزایه مقوب و من حال ارباب حاجاته احازت اولور

فارسید و اکا بار کاد در بر لر نصیلی بارگاه لغظنده مذکور
 ستان ایله کاهک فرخ بود که ستانده وسعت و وسعت
 مظهر و فند نسبت معتبره کاهک بود و معتبره کاهک اول
 صکره ستانده مظهر و فند نسبت معتبره کاهک اول
 ستان بایکوز استعمال اولماز کاد و اول نسبت معتبره
 کاهک اول و اول نسبت معتبره کاهک اول و اول نسبت معتبره
 دیو لونا کاد در بر لر کاه و وار کاه و یوق دیچک بیره و عم کاه
 هست و کاه نیست در **بیت** بنده و یی هر ایا تم که
 لطفش دایم است و در نه لطف شیخ و زاهد کاه هست و کاه
 نیست و فتنده و دیچک بیره و کاه در بر لر ننه کاه بینه
 ظاهر در **بیت** به بستند پیمان که فردا بکاه بزدیکه بیفوب
 کیم راه و وقتی دکل رکن اولان نشسته به ناکاه اولان
 در بر لر **ست** مرگ از بیضه برون آید و روزی طلبد
 آدمی زاد ندارد خوار عقل و نیز آنکه ناکاه کسی کشند
 بجای نرسید و یی بکین و فضیلت بکشت از همه چیز
 کاه لغت مشهور که دانه مجلس معناسم ده کلور تخت او زرنده
 باد شاهان که او تو را حق بپر لر نه تختگاه در بر لر تختگاه
 اصل کاه تخت در ننه که بوسیدن ظاهر در **بیت** برارزد
 ترا کاه تخت کین بتوشاد مردم درین دودمان معنای
 ترکیبید و علمیه نقل و لجاج مضاف الیه تعلیم اولونوب
 قاعده و ترکیب تغییر و تبدل نقله علامت همچون بحر انوار
 صاهی کاهی تخت ایله نسب بر ایشده و اسدینک بوسیدن ایله
 استنهاد ایشده **ست** فدایم زجان آفرین شاه را که
 زیاست بر خردوی کاه را تفسیرنده خطا ایشده استنهاد
 دنده اصابت ایشده شد **بیت** مذکوره ده دید و کی معنایه دلا
 یوقده تختگاه باد شاهان که طوری شته ده دست اولونوب
 تختگاه قدم در بر لر اول وقت تختگاه در جز اولان کاه معنای
 اول و زرنه اولور تختگاه معنای تخت بیری اولور کاه
 فنی معنای اولور و اولور کاه اولور و الفی حذف ایله لر
 که

که در بر لر نه که بوسیدن ظاهر در **بیت** شبان وادی این
 کبی ز شد تمام که چند سال بحان خدمت شعیب کند و اثر کن
 دیچک بیره و عم بگه تزد بر ننه که بوسیدن ظاهر در **بیت**
 بگه تزد بر ننه از زور زمین کرد چون عوم کاه
 نشور لسان فارسیده تزد ادات تفضیلده نیه داخل اولور
 مدخولند مدلولنده و نیت معناسن افاده ایله و فتنده
 مزیت ایرکنک ایله اولور ایش بیره کار کاه در بر لر کاهک
 الفی حذف و یوب کار که داخی در بر لر نه که بوسیدن ظاهر
بیت شهر آراسته چون کار که انگلیون خاصه چون باغ شود
 از رخ طهارت کین کاهک بیره معناسی داخی قیو بیره بویه سبده
بیت چنان خدمت و از هزار پاک شود بران شاله که سیم
 بیره و اندر کاه شمس خدی کاه کونک و امام معناسن کلور
 دیو و **بیت** اول معناسن او زرنه معنایه کنور **بیت**
 شادمانست بر و جان مالک زان سان که بود شاد دل
 و جان و و سان الزکاد **ایه بیکا کاه بیکا** و قتل و
 قتل و بکدر **ادکا کاه کاه** ایکی کاف عجله دیکله
کاهک کاف اول یعنی و کاف ثانی عجله معناسن دیکله
 کاهک معناسن **اهوا کاهوار** کاف عجله بیکا چن
 کوچک اول معناسن با تور لر اکث الفی حذف و یوب کاهوار
 در بر لر معناسن **ایه کاه** کوز چشم و عین معناسن
 الفی حذف و کاه با ایله داخی که ثانی و یوب تخیل نقل اولور
 اکثر با کسریا ایله و ابی ایله یکه آخر حروف تخیله **تخیله**
 موی سفید و روی سیاه و رخ بچین بر نیت صدف شدد
 و کشته کایه در بر لر کایه بزد و دار یعنی کوز که اکا طوب
 اندون ابرمه دیکله **ایکایه** کاف عجله کاه معناسن
آب کایه بیره معروف دار و در هندوستان کلور **پیر کایه**
 کاف عجله و تیغ با ایله بیره در تر شین ایله لر ترکیب داخی
 معناسن عیب کتاد و نصف دیو یا فعله مکه فایده یی
 وارد در **بیت** کسته منتظر اولور که این حال فار پوزی

دیر لر غایتده آجیدر کبست و کبستوداخی لغتده وایت
 خیارنه داغی دیر لر بوداخی طیده ائوکه کدی در بکه اندن
 زیاده در کبست مضانه سیر آدلوی انده کد کورد **بوی کب**
 نغی نیشه خام مضانه نقل ایلی **بوی کب** و صور قون
 اغاجی دیر کوری که چچیکه مشک بید دیر لر و شیر اغاجی و آسما
 رنگه و افراسیابوک کیوکه نام یورد آتدی سورینکجه مال
 و تکراری ایلی غایتده دیر و دلاور بهلوان ایلی بنا
 هئانه ده دستم زال خاصه ابرانک کزیده بهلواندیری ابله
 واروب مذکور جهلان اکثر ایران سورلویه غالب کلوب
 آخر دستم انده زیوت اولدی غی مشهور ققمه در **فردوسی**
 نزد بر کزیده جویان شاد **بوی کب** همی کشت رنگ کبود سیاه **بول**
کبوله کایله هندی **بوی کب** باکر خفیف و تشدیدیه رویه
 حجامتایده کد آتد دیر لر نجه مضانه **لطف** عشق نوردم
 بههاد آتشین کبه بر صود کشید مانه روم زخوالده
 بعضی ختم کافد تعجیح ایتمانی **بوی کب** میل آفرنده
 اهل تعقیب کسور دن جمع ایدوب زیاده ایتد و کوری کونل
 دیر لر **بوی کب** صارد و جهلان و لور بیز اولدر و کون
 چچیک دیر لر کبیک داغی دیر لر **تار کناره** خیر و بعضی
 در دیشان هند لغتده **خیر و دهلوی** سران دو چشم کدم
 کد چون هندوان ره زن **همه** را بنوک مرکان و دد بر مرکب کناره
عنقری حادثه آن زمان که برضهم تقیینه خواه شد **برسر**
 کوه هم تقییر کند کناره **توکنت** نغی باره باره مقصده
 نقل ایدوب بویینی تمثیل کنیدی **بیت** آنکه باشد بر جلالت
 او **اطلس** چرخ دنده و کت **ولام** باینده داغی ابراد
 ایلی سائر ارباب لغت لام باینده کتور مشهور **حیات کجابه**
محمده **حیا و کجابه** مثله **حای کجابه** مجره و دکنش بود نیشه
 شتره خوش آنکه بر شتر آن **حیره** را بود مسکن **حیر کجابه**
 کاف و جیم عجبده صفهان دیر کوری قوش عمیق مضانه
 سیر آدلوی قرأ لغتده مسطور در **چ** کیم قناره یعنی **شکل**

کشد

کشد ارشته و آشقه **دخان** کد خانه بهلوی لغتده
 دیلمینک مضانه در **دودان** **کوددانه** آدمکایچه بر
 مرصدر ک قاف چکر کدی آچی آچی سنه لر حامل اولور آدی
 هلاک ایلی **دو نیم کدوبنه** ترکیده قناته دیر کوری شراب طرفی
 و یا توف قبان **دکده** دچکده دیر کوری غلته که بوغارد
 حاصل اولور منه کی شیش مر قناده اولور آدی هلاک ایلی
 عجم ملاذده دیر لر و اجمک او جه داغی دیر لر شوی مراد کام
 مضانه نقل ایلی **دوبیت** تمثیل کنیدی **بیت** آنکه طغلا
 امللا دایه کام مراد **جز** بشو و شکر لطیفش نیکاید کده
 و کیلدک دنلانه لویه داغی دیر لر که کلیلد دانه کچی کلیلد
 لور وینه ائوکه کی اول اغاج که کلیلد دانه کچی که قابو باغلتور
 واسم نکا نلر میکده بتکده کی **وی کدوب** دیلمینک کدای
 مضانه فاضل محقق کد آنکه کاف اصلده کاف و بیدر
 ترکیده کاف عجبده استعمال اولور دیشی **راغ کراغنه**
 قرغونک ایجه **دیکل** سرف نکادی فوشن **ران کراغنه** فراگ
 کنار مضانه **رای کرایه** نغی ادکده آد فوشی که چوون فوشی
 داغی دیر لر دیش و بویون بوران دیر کوری فوشی **بیکر** بیکر
 اولور غیجه اخیل دیر لر کاسکینه داغی لغتده نغی تشدید
 دایله **کرایه** مخفف را ابله آفوشی و بویون فوشن دیر لر فوشی
دبای کوباسه یشل کلور که کونکله داغی دیر لر سام ابرص
 مضانه سیر آدلوی کوباس لغتده مسطور در **دبوی کوب**
 بویه لورده اولور بیر نوع قصه حق بیالانده ایا قوری واردر
 تیز بورر جارا الله علامه کرمه مقدمه الادب نام لغتده و مصباح
 جمالیله کونکله کوباس و کوباسه مضانه نقل اولغی **دبیت**
کوتنه اورجهک اوی شیراز لغتده **رقت کونه** نیم تنه قناته
 و بورد کنند دوه یس **ردان کدانه** هلقه کد **سی ردن**
کدنه کاف عجبده نغی کدانه لغتدن مخففه در دیش و کدنه
 بون **رد کدنه** ایلمش دیکله قره حصاری و دندان فوشن
 در ریخته دیشی **رد کدنه** کاف عجبده افرغان جانور اکثر بیلا

فار کفین ابرو تر تیره

فید کفید چا تماش کفته و کفید معناسنه **آب کلاه**
 گلو د بیکلوی که اوزرینه ایلک صارلر و اول صاریلان
 ایلکه داعی الحلاق اولور عامه تحریف ایلر و بیکلوی
لیتان اکریند بخواب الله قرابه **زور** بیکلوی کلاه
نمفی نبود مردمان اهل هنر **التغالی** برسمان و کلاه
لای کلاهیه چای ازالده کوزک بویک والاچه اولماسید
 و اندن کنایت اولور اصلده کلان بیه در کفین اولمشد
لآت کلاه شول بنالره دیرلرک برای کیه ایره سی اول
 بعضی شهرن طشه اولان اولره دیریلر سواد معناسنه
 بعضی بیلک اوزرینه قلعه نقل اندیلر حراب اولسون
 معور اولسون و بعضی بازارلر کوییه دیرلر دیریلر و طاق بای
 و طاق باشده اولان یول و قول طاقی و کویک شهرای بعضی
 کویک کویر دیرلر **ست** جود یوار شهراندن آیدز جای
 کلاه نیاید که ماند بیای **و کوی** که جلعه آلتید و او جاق
 و میخانه چی اوی قه عصاره و موزه برج دیش **لای** کلاه
 شمسغان دیرکلوی قوش سائو ادری و بعضی قران لفظ
 مذکور در **لای** کلاه مثله و کز چشم **لای** کلاه
 که بولور د مولا ابرکیلور جمع اولان بیلر اکثر کجه بولور
 اولور **لای** کلاه سبب بجه ایله مثله کف و بای و بایقوش
 و اوکی قوشی و خوس و بکی و صافی **لا فکر** کلاه کف
 بای **لای** کلاه **پیس** کلاه **پیس** الا قاره ایغ معناسنه
لای کلاه شمسغان عقیق معناسنه بیهضایه غیری آسی
 قران لفظند یا دلشده و کلاه لفظندک نصیب بیه **لای** کلاه
کلاه سیاه توزعون زاغ و حایم معناسنه **لای** کلاه
 معناسنه **لای** کلاه **پیه** کلاه **پیه** کلاه معناسنه که چای ازالده
 کوزک بویک والاچه اولماسید **لای** کلاه کلاه و کلاه
 و کلاه معناسنه **کیم** کیمتوره هرزه و هدیای سوز **لای** کلاه
کلوم چیشاق **لای** کلاه عایند جوق بشارتی جانور که اول
 و ایشدن کوهن قالمی اول **غوی** بناه ددان کله روباه کفین

که داما

که داما داین استان در نیست **کمان** برد د کس کج بران
 بود به که بر پشت کلاه **فران** **شمس** قوی معیار جالیده قوی
 کبر اشک معناسنه نقل ایلر و بویقی انشا ایلدی **بیت**
 ریش دشمن بیان افساری **بر سر** سکا کلاه **داف**
کلی شمسغان کلاه لفظند کفید **لای** کلاه
 جقی قلعچده و غده معناسنه سائر ادری کفین
 لفظند مشهور در **کلاه** کلاه کف بای کلاه
 لفظند کفید **لای** کلاه قوتلو و حکم و جایک
 و شوکتو معناسنه **شمس** جرخ بلند قدمت نیروی و نیافت
 با آنکه هست سخت نهاد و کلندر **و کاف** که انکه بو
 سنا بیلر با موعک و صوغا کراوتن ابریلر و ادجک و
 شکل و بلبله معناسنه استعمال اولور **لای** کلاه
لوت کلاه ترک عورتلری باشلرینه و بوییلرینه صارلر
 توردیلر و ترک و سور عوج معناسنه داعی نقل اولمادی
لوش کلاه یاره زخم معناسنه **لوش** کلاه برین ع
 ایجه اوزون خیاردور بوجوق مقداری اولور **لای** کلاه
 کاف عریله باش ستر معناسنه **کلاه** کاف عری و تضییع و
 لامله زخم و تله معناسنه **بیت** از برای علفه بیه کشت
 کلاه بچراند دشت بدشت **بیت** از کلاه دور کردی آفت
 کرک **داشتی** بای علفه و بزرک **و بیه** معناسنه
 داف کلاه **لای** کلاه طاعلش بریشان معناسنه **ماغه**
کلاه قدور قوردی و آغ قوردی و کلاه دیرکلوی قور
 کاهه معناسنه بقی افع میله در دیش **لای** کلاه افلی
 دیرکلوی ساز جفانه معناسنه و کمان لفظند تصغیر بیه
 یا بجوخ دیلده **مانک** و **کمان** اول یا بزرک
 انکلاه فندق کبی طاقی و بوالی آثارلر **کمان** کمان
 مثله **مانک** کمان کلاه مثله **کمان** صبح راشد فلک و
 مهر کمان کهر و سنگ **مرغ** شب جود نشین کشت زسم جوش
مانک کمان هر **مانک** کمان بیه فازی بیه قوی

کلاه کلاه کلاه

کلاه کلاه کلاه

ذاتند دلالت ایدر کیم معناسه هر که جوید پوید کی و
 که جست که نیافت کی نه کیم چه عرذوی العقول اولان
 دلالت ایدر نه معناسه هر چه کونو سفت تست کی و
 چه خبر شنیدی کی و چه جانورست آن کی آدنا اولان
 آنکی نسنه ارا سنده ارتباط احوال کلور و یا صفتله صورت
 ارا سنده دلالت عامی شدیم شد کی و یا معلول به علت
 ارا سنده مزین کتاب ندارم کی و یا مقیال غایت ارا سنده
 بگوین تا که برسی کی و چونکامانی نواریم بیام برام
 متعلق ادب ایکنه ارا سنده توکل اولور گفتیم که
 چونی کی و بگوین که بدانی کی **یا کیا** اوست نبات معناسه
 کاد اولور آفریدن های و وسطدن الفخرف ایدر **بپ**
کیه حماله آتی محج معناسه **لطیف** بگوین که می کشد عیب
 هویدی را خویش چون کیه **بتقار کینار** است
قین کینه صر جان که آیدن هنوز حیان ابل کل نو
 کاغذ در لر نغمی و ساج بولونه در لر دیش **تین کین**
 المون و اچ و سارنند فواج معروف ترکیب دایمی
 مستطیل **تیل کیده** معروف اولچر کیل معناسه تو بیرون
 کیل در لر **سعدی** جویر کیل و خواص است شکست و بشوی
 ای برادر از انبار دست **تیم کیم** شوخ کوش و شوخ
 معناسه **تین کینه** کاف عسله بیر صفتله که خصکون اشتقام
 الما فوجون طوبطلو اولرین **نه خوا کینه خوا** داور کیده
 خصکون اشتقام الما استین کین کینه کلی و صبح معناسه
نه کا کینه کا جنگ بیوی **یک کینه** که عند **تو کین**
 ابلکلن اولرلی بیرونه ایام قابیلر ولایت عجم اولور
بیت پوستینی داد و سر بیرون نگر **کیو** و خشنیده
 در با میرد **تی کینه** مختلف و تضعیف یا ایلد مصطفی ماز
 محو هروی یعنی آد تو موثبات کتابند و بحاله دایمی یا ایلد
 نقل ایلدی **کیه** کاف عجمی و آفرند هار ایلد اوست کیا د
 لفظدن مختلف اولمدر نغمی و صطک صاف دیش **ی**

کیمه بوکرتن دیوکلری دیکن عجم علیق در لر اکثر بود که
 بیمنه اطلاق اولور **کیه** عجمت بیوی
الکاف المضمونه
تب کینه محج معناسه فیه کافله و تضعیف و تخفیف ایلد
 دایمی روایت اولمدر نغمی تخفیف یا ایلد ایلد باره سنده
 در لر دیش **تی کینه** شول جو قون در لر که اطفال ایکنه
 قوزد و کوب اولمدر **دآرنام کلازنام** بادشاه و بیگلر
 و خط معازف و اما لکه راهدار لود کومستوف کیلر
کلازنام مثل **بیت** در سا لکه صاف تقدیر **از نفاذش** برد
 کلازنام **دکود** دلچکه علی که بو غارده اولور ایچک
 اوچی کی اغری ایچاق کور شور ملارد معناسه و عیال
 جالیده تن نغمی کام معناسه نقل بدوب بویی انشا
 ایلدی **بیت** آنکه طفلان ایل رادیم کافر مراد **جربید**
 و شکو لفظش نکشاید کیده **و ایچک** اوچی دایمی در لر
 و کیده دینلر که کیده دانه کیچیک کیده لنور و اولی کاغ
 که کیده دانه کیچیک قاپو با غلنور **دین کدینه** کازر
 توفانی و بونو که توفان که وارید در لر عجمی آدری کوباه
 لفظدن دستور در کوزنه لفظدن تخفیف اولمدر نغمی
 و ادکتداسی و سیراجی معناسه دایمی نقل ایمن **دای**
کواس دفتر و مطلقا کتب خزین در لر **کاسی** ایمن فلاه
 و قال فلان دان که بیش من **آرایش کواس** و مثال دفس
تا کوان مانند **رت کیم** کزی چنک دایمی در لر هن
 معناسه **رت کونه** کورنه لفظدن تخفیف در لر و نیم
 نکه نکه ققانه عیدد قراط و قراط در لر **خسرت** و زور
 اواسحاق **که نکه** خشتکی زکته **اوست** **بیت** همیشه
 تا بود این قراط **ملع** دهر **کردن** میکندش بودی و بشن نادی
 و اشترعاز دیکلری دیکن که دوزیر **مور** از هیوان
 اوکی فلک است **طوی** و سدره همی کیده **اوست** **رد**
کرد کاف عجمی **بگو** کیده کیده معناسه **بیت** در آینه تخت

مستور در **قز** **کفره** کلید **ف** **کف** فرین کسی فی کا فله
داغی درایت و نیش **کف** دکلم که بعد از بدیدن بنهار **لاله**
کلام کلامه می و دو کلمه ساج و زلف و بعضی بی هم در
دو بار **بیت** رختی چون بر کل زر کلامه • سوزنش نیم چون
قلبلاله • و قورم قورم اولان نشه • سید و انفتار **بیت**
بیت دینم مد مشکین کلامه • مشک چینی گرفته روی لاله
لا کلامه بزرگ و تافیه و مطلقا باشد کیلان نشه **لب**
کلمه کوچک می و بوجاف و دکانه و عطار به و جانی بی
قوشی **لخت** **کل ختمه** بی نوع کلامه کل رغانا می دیر لر و
قرم که عورتان بوزلرین سور لر فکر و کلکونه معناسه بیغ
و اول کلار در که دو کلی کلار آچلنی اولادیشی **کفون**
کلفونه قرم که عورتان بوزلرین سور لر **کوفه** کلکونه
مثل و کل رغانا دیگر اولور غیری اد لوی کل رغانا لفظه
مستور در **لوتی** **کلونبه** بونازی قوی دیکله اول
جیش طبع و خشین در که لوتی اچوب هر بره ز دالت
ایوب غری و نا خوش با مال ایدر **اسدی** مایند
با کتوان کار حوادر • کلونبه کا ترا میکید یار **لوله** **کلام**
بزرگه و لوماف و یوانج که نای ایل امار لر **آ کله** کا
عنی و هاء اصلیه کلامه لفظه ده کفنه در کله کا
غری و هاء علاقله کلام معناسه **بیت** نکام از کله
تابست طوق بر کرد • بگردنست بسی بخوب آهوی
اسدی سپرد در سپر کیل مشکین کله • فروشاه هم چون
غریبم **مال** **کانه** بیر قازخی آغیلار معدنار قیور
کی **بیج** **کلیج** جور که و جرم آفتاب **ماش** **کاش**
کرفه معناسه و یقه باردی **قرا کوراد** آرزو
طافی معناسه **مر کوره** مثل **بیر کیمز** طوری آت
کیت معناسه بعضی بار کیر آت که بالیسی و خور و غی
سیاه اول دینار و بونج اچند • بتان اوت و قاریش
لومت **نا کلام** طوع بزه معناسه توبی بدوم طاع و بر

[illegible]

تجارت کجارد کسب دیدگاری که سوزانند گیکید و هر
 نشانه که صیقل با این آلور لوفیل در بر **نمی** خمش
 بشودست بدین رخرف دینی هر چند شود کاو بکجارد و
 نلنق **کجارد** و کجارد ای لغتله **کجارد** کجارد آنزرد
 دیدگاری پستی که مشهور دار و لور دلدل قد حصاری و توتا
 مفاسندد کوردین **کجارد** کجارد کاف عربیه کیدارد
 کجارد مفاسندد **نردآورد** **نردآورد** بهلوان و دلیز **نردآورد**
کندو **کندو** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 کاف عربیه بدجوبین کیده دیدگاری که طوقاقل کلامه
 وایاقلرینه اورد **نردآورد** تیغ برفق و پیاکنده خودزدون
 زن **نردآورد** از دود در خلق بزدان اتی **نردآورد** کیش بر
 جان و دل زوبین و پیکان **نردآورد** کیش بردست و باز بخر کند
 و او بجه یعنی اودون یوکی و آخور اصل مفاسندد
 و شامه که طغان اولور در لر و طغان کیده سی که طغان
 ایای باغیدر و با شیمی کیده سی و کیده و کیده کاف
 عجب کیده که جلاهلر پیده دن ابدلر و اوردک و با شیمی کیده
 سی و اولفوک منیادلو مقلنور لر و جیر زواله سی کفاله
 کفاله یعنی قارمت اوغلان در لر دیش **نردآورد**
 بدنگه باره اوزر لدد با بار لر و شرفه **نردآورد** کاف عجمی
 و فاد اصلیده صوج کفاله لفظلن محفله **نردآورد**
 باش خفا قویایق و سید که انوکله بیمن و سایر سینه
 طاشور لر کوار مفاسندد و کلبک **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 سیدی **نردآورد** نودر بای پیدان بیدی خاشه روب
 کواره کشتی پیده بارخ و کوب **نردآورد** و صاله مغ و قوش
 قود سافی **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 دای لغتله **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 تعریه بدوب جوازق در لر **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 اوغلان **نردآورد** کاف عجمی طاق شاهد مفاسندد
 و پاز کوبازد اوزج **نردآورد** **نردآورد** کاف عجمی صوفیار عجمی

حباب

حباب مفاسندد اشعار دایسی حرق اراد اولور و
 قفل و کوز پشت احوب مفاسندد **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 کیده که جلازلر **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 افتاده کجارد **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 عجمی جلازلر سیدی عجمی **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 فقیر مفاسندد **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 و صوفی و باراز مفاسندد و ابرمه یعنی و کجارد مفاسندد
 دینی **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 کونیم اولور **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 ساخته یوز بر کورد **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 شود در جرح **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
نردآورد **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 قریب دیر **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 شلاد و کور که فارسی و دجور صیلر که بویوک چکوی دکازد
 توقای ساراسایی کوزمان لفظله مذکور در **نردآورد**
نردآورد **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 کور سز کشتک کورشی مفاسندد کوز سبک دای دیر
 و صغنی **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 کوی و اوجاق **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 بیان اشکی دای دیر عیری آد لری کور لفظله دستور
نردآورد **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 نوز قای بلور و نیتق و بویی اوزون سبک **نردآورد**
نردآورد **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 در لر و بویی اوزون باردق **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 و ابکی بوکتی سینه یعنی مفاسندد و اوزم اصد سی و جام انای
 و اوجی اری مناج و تسخ و قنای و کولک ایلی کوز
 مفاسندد **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**
 دم مای و زینه مفاسندد دای کلور دیش **نردآورد** **نردآورد**
نردآورد **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد** **نردآورد**

کام

و توفیق کوه بنده معنای **وست کوسته** کیست معنای
 و بید علم دیدگری سایر ادویه انده مذکور در وقایع
 دو کلکی قره حصاری و سر جان کبسته معنای دایمی کلو
 دینی **وست کوسه** موقوف شغالی از اجن و سیرک اولان
و شتاب کوشاه کوفند و قیله شوربا و مطلقا انوشوربا
 کوشه آب لغظند و مخفند و مطبوعه دیدگری طعامه
 در لر **وشت آب کوشه** آب مثل **وشت آکند کوشه**
آکند بزرگ **وشت آو کوشه** آود کوشه آب معنای
 لسان فارسیه و اوله با ارا سنده تبادل و نواحی دارد
وشت فی کوشه خیمه ایقلوی اوزول بر نوع بوجله
 قلاع کپور و مرجع قولای دیدگری خسته که استرذیه
 کی دیکر در جیقار و بومی دیدگری بوجله که کنگه دایمی
 در لر **وشت خیمه کوشه** خیمه مثل **وشتوار کوشه** کوه
 قلم معنای و در یکدانه کوشوار دایمی لغظند **وشت کزار**
کوشه کزاره استیدچی دیکله **وشت کوشه** بوجاه و کاه
 قیامک قولی و ایکد **وشتان کوشاه** جلاج نشاج
 معنای سائر اسامی پای بافت لغظند مذکور در **وشت**
 براد سروری از وی نیاید اگر خنده شاه کرد کوشه نر
وشت کوشه دو کلکی و کشته دیدگری آنت **وشت کوله**
 کاف عجمه کف جاج انوس صاحبی طلب با کلب دیش **وشت**
کوشه صمان طاسیا جوجست **وشت کوشه** انوشوراجی
 برده کی قالیکه آتاز که سگوزن دیدگری عضود
 عبارت **وشت کوشه** در لو ورنه معنای **و کوه کاف**
 عربیه طاع و جیل معنای غیری ادویه مدله آیان لغظند
 مذکور در **کوه کاف** عجمه خیر قاط و قدر معنای
کوه کاف غنی و شد بدو تخفیف و اوله بجای روزن
 معنای لغظی بید فارسیه دایمی استعمال اولور لغت
 قانون ادید کاف معنای بایده کتورشی و بجه که خایر
 شسته سیدر اکاد دایمی **و کوه کوه** دایمی در سکی

و کوه دود اوز کوی و سایر جاور که ارف سنده
 اولان کوهانی معنای **بیت** هیکل بویان او باد سبک
 در شتاب کوه کوهان او کوه کرائه در عطن و موی
و کوه کوی دزاجی سوتی کوه معنای و عجمه **و کوه**
کوه سولبیچی دیکله و اصطلاحه علم سید
 اطوار مقامانی سیر ایلایچی **و کوه** طوارتیانی لغتی
 دویان بالی که عید عرق سوس در لر دارودر دینی که
 کاف غنی و کاه اصلیه کوه لغظند و مخفند که کاف
 غنی کاه اصطلاحه کوه لغظند کفیف اولمشده **هفت کوه**
 اسکی عتیق معنای و کزن او غلامه در لر **کوه کوه** آبله
 بون معنای **کوه** حجام کوشه سی کوه و بجه معنای
نوع اوله اللام المفتوحه
آب لایه یا لورق معنای اسم صمدی **امدی** بره
 بیش مزاج باز آید و بوزشی هم لایه ساز آید و نطق
 و طبعه و سحره کی و فوس معنای سنده کلور دیش **آخ**
لاخه تقاج آشی ششتر کفیکه **آخوت لاخوت**
 مثله **آخوت لاخوت** مثله **آدرز لا درزه** دیوار **آد**
لا د آبله و بون و مستعد اولان **بیت** کونا کاد لاده
 بیلده میباید هزار حالت و عجمه **آرور لا رور** بیلده
 دیدگری قوش غیری ادویه و زریج لغظند مذکور در **آنی**
لاشه جان سز بده عاده کفیت ایدوب ایلش ویش
 در لر لغتی لا شیدن اخذ اولمشده بجه و بوزشی کوه
 آتکله لواتی در لر و اوز کاهل معنای **آنی لاغنه**
 شد لوتن دیدگری اولور انوشوراجی بید **آج لاغی**
 تقاج آشی و بعضی اوج آتکله دیش تویله ایدوب **آش**
 در لر قره حصاری و شتاب معنای دایمی کلور دیش **آش**
لاکش مثله مذکور طعام در لر سائر ادویه جوشیده لغظند
 مسطور در **لاکش** قره حصاری مثله دیش **آد لاله**
 موفقه مشهور بیکله انواع و اصنافی اولور قره دیشی محبوبه

یکا غنی اکا تشبیه ایدوب و پیرا غنی دی بی سید
 اولما غنی استعاره طریقه عشاق محروق الی اکا دکه باغی
 فرد و غنی اکا تشبیه ایدوب ترکیده دایم منعلد
 همه کوه چون تخت کوه فروشی زیست و لاله و پیلغوش
آم لام لام مضانه که زیور و آرایش دیور معیار مالیده
 شمس خرمی بویه نقل ایلدی اما حق بود که لام و لامه و بلند
 اور رینه صورت لام الف تقدیر کله دیور که ترکیده
 طیلان دیور **ست** عاقل آنست منشا کند بارزب
 و ملاک لام هاس دایم غنله **آن لام** بود و پیدایش
 دیور و کرد دیور اشیا مضانه و یکبار و کاهل اولان
 کسه و قلا و زیور مضانه **نقش** سزد از نام او به
 نکر آید زانکه بی اید است و سولانه **آو لاد**
 یا لوارمق لام مضانه **آی لایه** قاره بالیج عریده نما
 مضانه و قات تاه مضانه بومضانه عریج دلوی تا غنله
 مذکور در **باج لیا** کبایه جستن سنان دیور
 فشان دهم افاضی **بولود** شد ماه بی **یش**
یش آت نور نینه اورد قلمی بواشد **تیار لک پاره**
 نوزدغان **نور لور** پاره پاره اولی **نقش** انکه باشد
 بر معالی او **المس جرح** زنده و لثوه **نور لور**
لثوه لثوه غایتده اسکوب پاره پاره اولی سینه
لثوه لثوه منله سار سار سینی لثا لث لثوه
لثوه لثوه اکین سوار بغی و فشانای بی **لثوه** لثوه
 اش **لثوه** منله سار سار سینی اگر لثوه باز شد
لثوه لثوه ادویه دله و کیده و لثوه خوش راجه لثوه
 معجون که شیشه لثوه لثوه لثوه و لثوه وقت حاجتده
 جالایوب ساجوب و دوزیتور لثوه لثوه فارسیده
 دایم لثوه **لثوه** لثوه لثوه مضانه ام لثوه و لثوه
 لثوه لثوه لثوه مضانه **لثوه** لثوه لثوه پاره پاره اولی
 لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه

کلود

کلود **لثوه** لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 منله **لثوه** لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 دانه و بر سبیل استعاره **لثوه** لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 کد نیاسیل رایق نباشد **لثوه** لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 عریله لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 اسامی فرم لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 الله موقع دعا ده استعمال اولور تحسین ایچون کلور آفرین باد
 مضانه عریله فاد سیده دایم حق استعمال اولور تحسین
 بعضی ایچاه الله عی الشرا الا وحشی و ادانه الله بمو است
 و لثوه **لثوه** لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 زلالی **لثوه** لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 دعا انسر لا اوحشی الله در بر ایدی مضانه الله وحشت و سول
 یغی حلیج بوذو کید و سول خالی قالماسون دیکله صکی
 اکی الف حلق ایدوب لام و او دمتقل فیلوب لثوه لثوه
 بدیلر و صد دیکله و لثوه دعا ده تکلیف ایچون در یغی بر کل
 بوذو لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 پیراق قطایف تقویه ایدوب لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 بواشد سرکش آتور که بوزنه کورر لثوه لثوه لثوه
 قه مضاری و پیر مضانه ده کلور دیش **لثوه** لثوه
 و نادران مضانه پیرافوی متجمله لام بایند آید
 اولندی و معیار مالیده مضانه فطیله کاف ایل باز لثوه
 و از جوخی حوز با ایل کثانی عروف تجدد سطور بولندی
لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه
 سابعده و صورت بعضی شکله و کلامده دایم استعمال اولور
اللام المکسوره
لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه لثوه

کلود

لیم مطلقاً چرک دکن و درکن معانه و قولا ق چرکی
 متعلق معانه **لیم** باشد و لیم دشمن و ابایه کیدگر
 چارق **لیم** ترکیبده او یا دیدگری کنه **بیت**
 صنم را بود برد ز خادی پیر. جوستان لیمه چون دیوا
 زبون کیمه و نالدا قلندر و ابله بولک معانه و جگر خجسته
 آلودسی که انوکله حقه و ساوا انوک کیمه لری او بارلر
کان کاه صوحنی جیوه دانه معانه و از اول آتشیدن
 کاهینده فتح لامله داعی روایت اولمشده نعمی و باله
 و منتر معانه داعی نقل آلمشی

الفام المصنوعه

لیم زرقه دریا و آب بسیار عریض در **لیم** معروف
 ترکیبده داعی مستطدر اصله و سید **لیم** سز فیم
 معانه فیل لامله داعی مرده اصله فیل در **لیم** مثله
 عیوی ساسی فیه لفظنده یارشد در **لیم** صالحنی
 سیر آد لری نادیم لفظنده مذکور در و ناز الیه صالحنی
 و ام بصلدر در حالش و پوریش معانه همجورده
 استعمال اولور **لیم** ترکیب دیدگری که حسب
 جیندندله لویا معانه **لور** سید لوی که
 بچک در لور عیوی آد لری سیلا بکند لفظنده مستطدر
وسان لوسانه سین ممله ابله جا بکلک جا با لوسی
 معانه و الخفاق و تواضع و فروتنی کردن **کائی**
 اجل چون دام کرده کیم پوشیده بخاک اندام صبا از دور
 یکدانه برون کرده لوسانه **لور** معروف سنه
 که چشمه لری و انوک کیمه ایلدر و ندر که داعی در لور
 کیمه لور لور

نوع اوله المیم المعنویه

آدماده دیشی نشا معانه **ادیان** مادینه بوند
 فراق داعی در لور **آدین** مادینه هو نوعدن دیشی در لور
از جوب مار جوبه مرچو دیدگری اوست که صارو

چکی

چکی اولور ابله هلیون در لور و برنوع اعاهلر و لای
 بجای دیدگری اوست داعی در لور **مارینه** و **دایه** هند
 سنانه سنکونه نام خرده براریم بر عورت آدیلر
 انکسی یا لکوز بر حصار اچیلده طاقدر و کیندر یا پشدر
 حصار که طاشنی و کینده خرده و یوز کشی پیرنولک
 در دیمز و در لور که اولار لاده دما مقبولدر کوشاس
 نام اسدی بولیم نظم ایشله **نظم** از ابله لوی نهاده
روی خرپری که سنکونه بدنام اوی. کیم و کل کونه کون
 داشتی. زنی شکر انبوه پیرامش. بران که ره بود
 یکبار تنک حصار ی براوازی ارقاره سنک. مباح حصار
 انکری و لای. کردش بسی فایز و افاز کاخ. جتا بود
 سنک دیوار اوی. کیم کشی شدی غرق از بار اوی. خنه
 بسی کشنده از سنک بو ساخته. بکنین سونها براوا
 بکوشش دو صد مرد زور آزمای. بوداشندی ستر
 زجای. بکوشاس بهراج گفت این حصار. زنی کرد و
 مردی بکم روز کار. هر دو تن این کاها کرده اند.
 چنین سنکا رو بر آورده اند. بهند و نشان نام این
 هود و تن. بداز مارینه زرد مارینه زن. هند یار کوشا
 درین کار کس. زن و شوی بودند هم یار و یسی. بعضی
 لفظنده مارمین و مارینه دو تنی **ارکوز** **مارکوز**
 بیلا لادن بر نوعدر که غایتده بوبوک و غضنباک و زهر پاک
 اولور حاصل کلام جوانده و قوتده. یاوز بیلا لور. مقدر
 نه بکم خشناک ارسلانلر. شوزه صفت اولوب شیر شوزه
 دیدگری کیم یاوز بیلا لور. مارکوز در لور **منج** ای
 شمشاهی که دخت و زحضاف. خصم را باشد جومار
 شوزه. پیش شخت کتو از روم بود. هوشا یا باند
 شیر شوزه. **ازهر** **مارهر** اولو هو در که غایتده
 بوبوک بیلا لور که باشند اولور بعضک زکی سیاه و بعضی
 دما دی اولور و بعضک او زرنده. اوج فطی اولور هوق

هائمه دیرلی جمع ایدوب هوام دیرلی ماو رآه النهر لعقله
 مخنده درست دیرلر برکته نکر گفتانه حشرات ارضه
 نسه دوشسه **خیکه خیکه** مثل بولغن نوله ویا ایل
 روایت اولندی **بیت** چوشدمت ازوسوی میوید
 برهمنه براندام اودر خیکه • **رآه مرآه** غلظه معنانه
 و عجد بر شرآدیده و چراگاه و خوابگاه ستوران **جی**
مرخشه خاکد سکو بله بنفشه و زننه رشت و زردار
 وخصی شوم معنانه **مخیکه** آمدنوروز نود مید بنفشه
 برما فرخنده باد و بر تو مرخشه **ردان مرآه** آینه
 دیکله و بوزخیکه یوفقه بیا حق آلتنه دیرلر **دما**
مرمانه کیشانه دیکله **رزنجوش** مرزنجوشه باثانه
 سرخوشه ایلیورنه در و سبیلله بعضی مطلقا مشکو
 نسینه دیرلر دیشلر و مرزنجوشه معنانه چارالله علامه
 زنجوشی فائق نام لغتله بوجدیت شریفک خلقت
 فکم الثقلین کتاب الله و غیرتی سزنده بولنه نقل
 ایلمه العترة العشره وهی الزنجوشه لانها لانت
 الا شعبا **راز مرآه** مخنه **آمره** حباب و قیاس
 و کوزه معنانه **آمره** زاو عیله طاد جاشنی معنانه
 ضلله داعی مروید **زید مرآه** دیرکلوی اوکو
 زاء عیله داعی مروید **ستکار ستکاره** سرخوش
 ایلیان نسه و دانا سرخوش یور بیان کنه **بیت** معن
 خراب کشته زرخه بیکه نظاره • نظری رتوعنی الله
 حد بیست ستکاره **ستین ستین** بوزجه آت
شیخه مسجده لوق ایدن کنه **شکره** زده
 باینی عیله زید دیرلر **شاد شاد** مشغله و اولک
 و فاروق **شاکه** کلنکه یوزنی زینت ایلن عوت
 عیدر فارسیله داعی شایعده • **شاخته** شاکه نیست
 روقه لارام را **شخت** مشخته بیرون صاعه حالدر
 عیدر مشاقی دیرلر روی بکسر الیم و فتح السین المملکه

معاج دومیده بولنه نقل اولنشی **شغل** مشغله آشوب
 و فتنه **شکر** مشکو سخیانندن دوشمکر نسه
صطب مصطبه جایگاه غریبان عیدر فارسیله داعی
 شایعده جمع نصاب کلور **عمره** قوصاق حوضله
 معنانه **عتمو معنوه** کز عقل معنانه عیدر **عناغاره**
 طاعله دیرلر که ایچنه آدم و سایر حیوانات کیرر عیدر
 و کشف دیرلر **عند معنوه** چکه و پاس و کتی که حیوانک
 دکنده و قوتلندن حاصل اولور و چیان و کوه صافدن
 مکند چکه بئان و بعضی اوردن کلوی عیدر که آنده
 و آدمک بدننه طوالمور حیاتر کوندن کونه بویور قارور
 قدر داعی بویوک اولور اهتا سلحه علتی دیرلر و بعضی
 بیللکه بدنه جمع اولور طوالمور حیاتر دیرلر و بعضی
 بودر که اسم عامله مرسانه که بدنه بویور حیاتر عیله
 ایلی هر دن کرکه اولسون معنانه دیرلر که معنانه **تمی**
 حوادثه دشانته رابیکه • برآرد دیده ها همچون معنانه
 معاج غم صابی قورر آلتنی دیرکلوی علت معنانه نقل
 ایلی **لاز ملازه** بوغازلی قزل اوکلر دیرلر و لاق و
 کز تلک و ذلجه که بوغازد ایلی اغزنی آچچاق آچک اوجی
 کی کورینور **لا ملاه** مصر قامیشی **نار خارده** اذان
 او قیاق بیر ناذنه معنانه **ننجوش** منبجوشه چتک
 اونی نوله تا اورتا سنده بقلم و ناخر واردد معلانا
 عیله میدان حکم بون مخنده ایراد ایلی ایکی و جهل جا
 در **نذ منده** قوایی صوق دست و رداق و سایر صنی
 لوده داعی استعمال اولور **تمی** زو ابود که بابن فضل و
 دانش • بود شرب و خورم دایم زنده • **تر منور** سیده
 الماصد ماهی مناده معنانه نقل ایلی **زکا مزلکاد**
 اورن و قوناق بیری **نه منده** چکه **وز موزه** زای سیده
 سیاه دانه دیرلر **تور** زاده عیله سلوک و اول نسه در
 مورتلر شاد آیلد بولر **تور** آیه ماه لغتدن مخف

و یوق دیکله **بیت** ای دی ز روی زمین بگسل . **مهر** و
 بادام دانسی میده . **سجاق** بامی **خیری** تالوایت
 لا ز رفعت مجسم و ز زین شود . **مهر** از آن در بوته اش
 غنمی ز روی بکداخته . **هتو** **مهر** بالی نزد سنی بعضی
 ابرار وادوبه ابله کنشد . **مهر** ووب بیلر **تک** **مهر**
 آتو شرابی اسم فارسی در **بخان** **مخانه** شراب آوی
یکه **مکده** مثله **الم الکسوف**
لق **ملعده** قاشق لفظ عربی در فارسی در دایه ش
 واورانده داغی بخار وکنور اوتار ورنده منقال و ز
 نده پیر منقال مراد اولور و معانی امثال منور و ز
 درت منقال مراد اولور **مد** اولوسته معنانه و یونیک
 کد مقابل **مردو** حرف طفلان زیر که از که وده . **مخینه**
 به آید از شنه . و یوق نه معنانه **هوکیا** **مهرکیا**
 محنت اوقی دیکله موقوف و مشهور اولان اوت مهرکیا
 معنانه نعمتی و محبوب و محبوبه تک پوزی و تازده و تر
 میوه که کوکنده لذت بولشی اول و کبیا کر معنانه نکلش
یان **میان** حاق و سطح جاق اورتا سیده که تعذده قابل
 اولابه آنوک آدیلر میان مطلقا مابین و عجزه بوقیه
 تک آدیلر میان دیرلر **یت** **میت** کوه **یکه** **میت** **یکه**
 ضحانه **تد** **مید** دنان پاک **تربیه** دوزنک و اتفاق
 معنانه **تربیه** **میر** کو یک مرده عریده . **میت** معنانه
مردی سر میوه کوند هر دو بر آبله زبان برکشانده
 بر آفتاب . **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
میشینه قوبون سوریسی **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
میشینه شول تازده اوزوم که طوبی بر مقدار چکانی اول
 توبه ایدوب میفخه دیرلر **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 معنانه **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 آدمی بید وکی بید که رب اکا فاکه در بر ایلم بار و میوه

وقی بر لغظنده بیان اولمشنده **توبی** **میر** **میر** **میر** **میر** **میر** **میر** **میر**
 اوله اوردو رک توبه ایدوب میوینج دیرلر و اطفا و سبک
 دایه دیرلر **میر** **میر** **میر** **میر** **میر** **میر** **میر** **میر**
 معنانه **توبی** **میر** **میر** **میر** **میر** **میر** **میر** **میر**
 اوله اوردو رک **الم الم الم الم الم الم الم الم**
ح **ح** **ح** **ح** **ح** **ح** **ح** **ح**
 دارو **ح** **ح** **ح** **ح** **ح** **ح** **ح** **ح**
 در بر افکنده بید و شاع دایه دیرلر **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
میت **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 مشتاق معنانه ام مصدر در تصرف اولان مصدری مرده
 دادن و مرده کردن در **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
میت **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 و طاد چاشنی معنانه **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 معنانه **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 اوینی که قوشه بید و درلر و انکه قوشی او تکرار **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
میت **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 شین معنانه با یو جبار و شینجیلر **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 و مطلقا توفیق معنانه **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 کاری خوش خولو کون و سختیان دوشک **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 مفاک لفظیک تصغیر بیلر چورحن دیک اولور **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
میت **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 مناقش که انکه قیل بولارلر **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 مثله **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 امثال اما معنای ترکیبی سی اوراق **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 ایدر و اوشاق قراجه بوحن **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 بیشنی و کلکونی دکر **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
 دلوک دلوک ایلوب هرک صیقل ایل کفکه قابل اولما
میت **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**
میت **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت** **میت**

کبریا و افتخار ترا که جگر خور
 شریک جیغ را جگر خورسته
 و جگر خور

میت میت میت میت میت میت میت میت

و سائر بنا تا آنکه با لوری و نایک نصیری دو دو حکم معناسند
 و لوله و جام و اولوق و ذکر و اکامشانه مندر و نثار اول
 صاحبو انجم سی و بیرون پیمانی دیره حکمشه **آبی نایه** قاش
 دو دو که و لوله **برد** **نبرد** بهادر و گردید فاضل تحقیق دقایق
 احکای بود به بویه تحقیق اینست که لفظ نبرد که نوی اصلی
 اولوب مرکب اولیایه جنکه اختصاصی اولان مندر به دیو لر
 آمدن آتدن و سائر آلاتون اولسون اصلی نبرد در جنک
 معناسند نه که بویستل ظاهر در **بیت** فرار ز پیش پور شد
 چو کید به پیروزی رفد کار نبرد • شوال اولوب که موافق
 آری اولوب جنکه یاره به نبرد سوال دیو لر و شوالیاسکه
 موافق گشتی سی اولان نبرد بهادر لونه که بویستل ظاهر
بیت بیارید گفتا سیاه من نبرده قبا و کلاه من نبرده
 نکر آفریده که مقام ساکن اختصاصی چو نکر نام ددی تا بد
 که یا نایه ده کی ها کی بیرون نبرده دای دارد که لفظ
 مرکب بیرونی نون منقسم در که لسان فارسیه نخی چو نکر
 هر یک کلمه نکر که اوله داخل اولور اول کلمه نکر مدلول کلام
 تغییر افاده ایله بیرونی دای برده در که معناسی سیور در
 نبرده نکر معنای ترکیبی سی و اولیایه مندر برده نکر سائر
 تفصیلی مختلفه میان اولیایه **نبرد** لغت یبیل **نبرد**
نبرد بکر اچ و سایر جمع متاعک بخرید دیو لر ناسه معناسند
عنصری متاع ارچه نهی است عینه میدارم به پیش ناقد
 رای توغت و ثن را • و فیر کلام معناسند تحریب ایدوب
 نبرد دیو لر **بیر** **نبرد** ترکیب نوزون دیو لر
 که اولیایه و قیر اولیایه در **نبرد** خداوند که چند
 بقایا که سبط خورشید یا بینی نبرد • **بیت** **نبرد** نخی
 مندر دمی **نبرد** **نبرد** چنگ فوز **نبرد** کرچه سختی
 چو **نبرد** مغز • جمله بیرون کم چاره کری • **نبرد** **نبرد**
 معناسند **نبرد** عصا و تعلین **نبرد** • یا شاهی که و سایل
 آید بدرگاه تو بی دستار و **نبرد** و جود و بخشش تو باز
 کرد

کرد • رزیر کرد و صاع و کین و بلم **نبرد** چو که بخور با کتا
 ابونی و الفج **نبرد** **نبرد** خنثی هم ار که هم دیشی **نبرد**
نبرد صالحن **نبرد** **نبرد** مندر سائر اسامی با دیشی
 لغظنده مذکور در **نبرد** **نبرد** تضعیف را ایله معنی معناسند
نبرد **نبرد** را ایله ار که نکر معناسند و مطلقا آلت تناسله
 دیو لر آد نکر و سایر حیوانک معنیهم اطلاق اولور **نبرد**
نبرد ار که نکر معناسند **نبرد** **نبرد** اغیرن دیو لر
 تفصیل دیدین که تشنج اعضا در عبارتله افع و افع
 زانکه سکونی و غنک فقه سیدله ذال معنی با نکر و کس
 دال معنی با نکر چاردر **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 ایار **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 اول کسند به دیو لر که جنک و جود و او و شدن و سوزدن
 بوز چور سوب منور و معاند اولوب و پیر بهلوان نامدار که
 آیدله **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 لشکر انبوه بود • **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 لشکر شاد چون کوه شد • **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 بود • **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
نبرد **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 جامدان **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 آت با صدمه دید کلمی لم قاید معناسند **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 یکنی کلشی باغ **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 در کوی تو شد تاره چون باغ نایه • **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 نوزون نبرد معناسند و قیر اولیایه و قیر اولیایه معناسند
 دیو لر دیشی **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 و قیر لری **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 بیغلی اولان و قیر اولیایه معناسند **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 و قد یغی بهمانتون **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 اولوی نبرد لغظنده مذکور در **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**
 الاسنده اولان بالحن **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد** **نبرد**

بیت خوان ترا این دو ناله سخن دست نگر دست برودست کین
 و خراسان و لا یقند دلق و قاضی در لر بر نفع طعام در نفعی و یکی
 دیکلک و بید معنی یکی او گرنگ و یکی او گر بجه نوحی سبب معنی
 ده کلور دیشی و **آورد** و **نواورد** بدعت و بیالات کن معنی
 و **نار نوبار** نواخته و **آورد نوباد** شده عیبیده با کوزه
 و با نوره معنی و **نور** نوره مثله و **نوب** مثله سبب
 نوب و عقد و بطور در عیبیده وقت معنی در ترکیه دانی
 مستعد و **ورد** **نورد** نورد معنی لسان فارسیده و او
 با دارانده تبادل و نواخی و ارد و سببی که جلا اهلک او کلان
 از قوری دور بیری طوفان فیم اکا صار و نواخی انا اهل و
 بوری بیر و **کود** **نوکده** نوزون نبیره معنی و **نوزود**
 نیز فیم سبب الذهب معنی و **نوی** **نویه** و با لقم یکیده و ناز
 چش فدان او فولد و رون در لر ترکیه عیبیده شمع در لر
 و او زود که **نه** حرف نغی در یوت دیکلک آفریده گی ها ها و ناله
 و کاد اولور که ها اصلیده تلفظ اولور حه و زده قاضی سینه
خرو غلط در شنیدم از ز بخش • کوشی از رون جود
 می گفت • گفتی تیغ میر بی بر من • خنده وزد بنار و می گفت
 اما حق بود که بگویند که اهل ضرورت شروع نموده فاضل محقق
 دانی اصفهان ده بوبله گفتی اینها که نه تک اهل نادرا الی
 حذف و در بیدیرینه قمار علامت کوشش در نه که بوبتیک
 ظاهر در **ست** آن نه فن باشم که روز جنگ بیستی پشت من •
 آن منم کاندلربان خاک و خون بیستی سرگی • نه او قالور و نه
 بود با جک بید • نه آن باند و نه این دیر نه که بوبتیک خا
 هر **بیت** عمر خضر بماند نه مکر اسکندر • تراغ بر سر بیستی
 دون مکن در ویش • نه عمر خضر بماند که معای امیلی عمر خضر
 قالور دیکلک دیکلک اولونوی حرف آفریده اولاشد و در بحث
 اول حذف اولان معدن بدل بیری یا کنده خلا یتیم در لر
 نه که نور هاسیده واقع اولوبیلد **رباع** همی آید از حق نرا
 منقل تجوید نواخی تجرد فصل زخم آنی منقل در کابینا

بَنِمَ مِنْ ذَاتِ آبٍ • وَبَنِمَ مِنْ زَيْلٍ • اِنَّمَا فُجَانِ اَوَّلُوْنَ اِسْمِهِ
 اَمْتَصِلْ اَوَّلَهُ الْعَدَنَ بَدَلًا لَدَامٍ اَوْ لَمَارًا لِذَاتِ اَمْتَصِلْ اَوَّلُوْ
 نَدَامَ دَبْرًا لِّسَنَةٍ كَمْ يُوَيْدُهَا طَاهِرٌ دَرَسَتْ • مِنْ نَدَامَ فَاعْلَاقُ
 فَاعْلَاقُ • شَوْكِيْمٌ يَهْتَزُّ اَبَاطِ حَيَاتٍ • نَدَامُكَ مَعْنَايُ تَرْكِي
 مِي يَلُوْرُ دُكُوْنِ دُرِّ **هَالِ نَهَام** وَبَالِكِي مَكِيْن كَادَ وَضِيَاةُ
 لَرَّهِيْدِ اَوْرُ كَمَا مَكَرَ اَحْوَلُ اِجْنَه كِيْرُوْب كِيُوْلَنَدَ وَكَلَرُكَبِ
 كُوْمَلَه **سَمِي** تَادَمِ اَفْكَدَه وَرَعَشَقُ بَالَه • عَشَقُ تُوْرِيَهَا وَدَلِ
 نَهَادِ نَهَادِ • **دَر** خَالِ آسَمَانِ آيِدِ دَرَامَشِي • اَكُوْرِيُوْشِي يَزْدِ
 دَر نَهَادِ • **هَالِي نَهَالِي** يَارُ كُوْلَنَدَه دُوْمَلَدَ كَلَرِي
 نَسَنَه تَرْكِيْدَه ذَاغِي مَسْتَعْلَلَه **هَقِ نَهَرَه** يَابُوْرَه اَنُوْ كَلَه
 يُوْغُوْدَنَدِي يَابُوْ جِقَارِ دُرِّ وَكُوْجِ كُوْشِي **كَابِي** حَنْجِيْرِي دُوْرِي
 اِيَامِ يُوْرِي نَهَرَه دِي يَهَرَه يَهَامِ يُوْدِي • **نَهَبَرِي** صَدْرَتِ اَسُوْرِي
 يُوْیُوْكَ نَسَنَه **هَقَارِ نَهَارَه** مَثَلَه **يَدَفِ نِيْدَفَه** اَلْحِ طَوْلِ
 يَغَا سِي وَآغِي
النون الكسرة
زَنُوْدَه حَالِي مَغِيْرَ اَوَّلِي كَرَمِ مَوْلَاغَلِه يَابَاغِي فَاغَلَاغَلِه
 يَابَاغِيضَه اِيْلَه يَابَاغِيضِلَه كَمْ هِيْتَلَاو اَوَّلُوْر وَارُوْغُوْا حُوْا حُوْا
 سَجْنِ كَسَنَه يَزْدِ مَعْنَا سَه سَابِرَا سَابِيْرِي وَتَقْصِيْلِي آئِنْدَه
 نَدَاكُوْرُوْر **سَمِي نَسِيَه** وَبَرَه سَمِي **حَافِظَه** حَمْنِ حَكَايَتِ
 اَرَّهِيْشَتِ مِيكُوْبِيْدَه • نَدَاغِيْسَتِ كَمْ نَسِيَه فَرِيْدَ وَنَقْدِ بَرِيْشَتِ
شَاَسَتِ **شَاَسَتَه** مَرْوَفِ نَسَنَه كَمْ بَعْدَا يُوْدِي اَبِلَرَا اَكُوْرِي
 طَوَا اَزْدَه اِسْتَعْمَالِ اَوَّلُوْر **شَانِ شَانَه** عِلَامَتِ شَاَبِ
 مَعْنَا سَه وَارُوْقِ شَاَبِي **شَخْوَارِ شَخْوَارَه** كُوْشِي كَمْ طَوَارُغِي
 بِهِيْمِ بِيْدَكْدَنِ مَكْرَه جِيْمَارِ وَارُوْر مَبِلَرِ سَابِرَا دَلُوْ شَخْوَارِ
 لَعْظَلَه مَطُوْرُوْر **شَرِ شَرَه** مَعْنَا كُوْنَلَكِ مَعْنَا سَه مَعْنَا اِيْمِي
شَمَنَكَا **شَمَنَكَا** اَوْتُوْر اَحْقِي يِيْرُوْ اَوْتُوْر اَقِي يِيْرُوْ
شَمَنَكَا **شَمَنَكَا** مَثَلَه **شَكُوْدِ شَكُوْدَه** يِيْحَقُوْ
 يَابَاغِيْمِيْلَرِ وَتَرَا جِلُوْرِ اَلَشِدَرِ غَرَبِ اَزِ مَبِلَرِ دَرِيْشَتِ • **شَكُوْدِ**
 يَابُوْرِيْدَنِ رَاكَلُوْدَه • لُغُوْرِ جِيْمِيْنِ تَا شَكَا نَقُوْدَه • **شَوَارِ**
شَوَارَه كُوْشِي شَخْوَارِ مَعْنَا سَه وَاعْلَامِ رَهَا لَدَلَه **تَوَشُوْه**

بسی قوع جنگی در آن کارزاره **آب نیام** نوشتی بود
 جمع اصحاب لغت فری کتابی بود یا زمش **نیم**
 کوچک قلم و یار مجتبی دیکله نیم لغظت که تصغیر بکنی
نیم چهره بر نوع مخلوقه یارم یوزلو و پیر کوزلو پیرانکو
 و پیرانکو از کلمه صاف و دیشی مول ابکی پیر پیر کلوب
 پیر پیر به متصل می باشد پیر آدم صورتش از نورلو
نیم خورده اولی سهاهی که چنگد او رشتش اولوب یاری
 طاقی کشش اول **اسدی** چنین کودت آمد کنون ندیم
 داره بود گفت ازین نیم خورده سواره **پسوخست**
نیم سوخته آگهی که بر یابی یا نشی اول کوهی دای در
پیرکاسی نیم کاسه یارم قنایه بکوزانما حدن بر نوع چنا
 قدریم نیز **نیم نیوز** سبقتون **نوشند بنوشند**
 اشید یکی و دیگری و ما غی یکی **یت** بنوشند گفت ای نه کار
 منت زهره السی است کادمنت **نیم نیم** یارم دیار
 نصف و نیم معنانه و علت فالجیم **یارچ نیم یارچ** نیمه
 معنانه
القول المضمونه
نوشی نغوشه قولاق اوزماق معنانه اسم مصلحه در بو
 معنایه اولی یا یله که اوز و وف نهجیده و جو شوب انجواختی
 اغلاق **نوشی** نغول دلف تا بداز **جای از یوسف وزلی**
نغول است بر لاله زعفران ز کوشی آویره کرده نلو و تر
قرنود کوشی فقه معنانه **کونکود** خوارلق **کوهید**
نکو هید خوار و حقیر اولان است **نوش** نمونه چاش
 و اوزنگ و مثال نغی و حلالا نا حلی و زشت مردار و بقال
 و قاسد و ناکاد معنانه دای غی ایلش **سوی** ای سوی
 که بزمه شد خلد را نمونه باجی نور رایت و نیشد نمونه
وازد نوازده اول طق نغی عشره معنانه **دازد** نوا
نزد مثلد **وب** نوبه جام قبی غنی و اوزدک و نوبه شفا
 دای نقل ایلش **ودر** نودره فرزند کرامی اولوزاده معنانه
معی نودر منشی شنیده اعظم درجهان چون او نژاد ما

در ایام نودره و نوزون نیره معنانه **ود** نودره مثل
دقیق ای سزادگان تاج بزرگان شیخ چراغ مهال دود
 و نوده **ور** نوره فرزند دید کلمه که قبلی بدند کیدر
 یکجور مورینور **ور** نوزده اول طق نوازده نغول
 کخفدر **ور** نوزده اولوزاده نود معنانه سارادگو
 نوازده نغول مسطور در **وسی** نوسه قوس قوج اینک ساقال
 معنانه **معی** کرایا رای آن باشد روزی کند نشیه در کا
 هشی بنوسه سارادلو سر نغول مسطور در واکم سلیم
 سراب معنانه کلور **وش** نوشه شین مجله شده و شاد
 و شاد بلیغ ایچلن شنه ولزید و نا بخورش معنانه
زدوسی کرامیش ارید و نوشه خورید و پورورده شدن
 روان پرورید **وکنار** نوکناره یا تشاق یعنی جوق
 سوبلیان کیشی میکش معنانه **بوشکور** کجا ناوان بوشد
 نیم نوکناره تنک بر نیان کم نیم از سکن خاره **وند**
نوند نیز فله و زبرک معنانه **بوسف** کوزدر آن هر توبه
 بینی ردی که بود خوار و سرفکند **بشایی** که مرد میت
 او براتق و هتک و خوردار و نوند **ویکله** جیشی
 فته نوبید معنانه **وند** نوند و مثالا و دن نوبه
 انک جوی جا ه ذقن معنانه **وی** نوبه فزان اغاچی
 د بند جیفاد اذغلد و روق در لر ترکیده ییده شیخ
 در لر و لوزدک و نوبه مسکه نرکاه اصلله طوق شمع
نوشی نوشه قولاق اوزماق معنانه ام صدر در و جو
 انجوی انجوی اغلی نغوشه معنانه **نوشه** نوبه
 خواصه بنیکوی و بصل **نوشه** نوبه و تادان بچک کار تقام
شکر خاری جو کوشیدم که حال خود بگویم **نوشه** بر کردار
نوشه
نوع اولد الرا والموت
ارشا و ارشاه صبح بلور دوی پیر **وادن** اسم قانون
 جامی کرد صاه بلطف عنف آتیز عالم از دود و اذمه
 چنگیز **اردک** **اردنه** ترس و غلوب دیکه و کور بکونه

معناست و بدوخت معناست ده استعمال اول نور غیری آدلی
 بازگون لغظله مطور در **شاکو بخاری** ای برادر بزرگ نام
 من . رین صیای سپهر وادونه . **آروارو** حیوی **الکون**
وازکونه باغ اشاعه بازکونه معناست **ازهر و ازهره**
 زمان **آه واه** پروانه **اشام و اشانه** دلبند
 معناست و شمله **اشی و اشله** الحاح دیدکاری شکای قوی
 باب معناست و قریح غراب معناست **الادان و الادنه**
 دیوار مرمری **الاد و الاد** مده والاد معناست
اقان و امانده قالی و پورلی معناست **الحوا و الحواه**
 ایلی **اواه** وای دیمک اولور **واهی و هی** بر خوشحال
 دن آیین **اجست** **وام جسته** قهوه کبود سینه
 قیورلی و کویوشده **میرامتی** قیلان بویوز و قوران و آنکه
 سنی و صفند . معنی معناست و طولی و صفند قالی
 و شتر معناست **ای وایه** حصه و نصیب و خط و ذوق
 معناست **رج و رج** اگر چه معناست در باب لغت
 کسرم عیلم **ردان و ردانه** نورکی او قلاغوسی **رکد**
ورده انگی کورکی **رد و رد** مگر کنگ یعنی آلی رنگ و قیا
 کورکینی و اسدی نقلیم . کپورت باز لکه کورکینی اور کورک
 اغلیبه در لر و کورکین پوزی **سوفی** جام آبا سوغ
 آتانی . و از قصر قدرش ورده دارند **رغا و رغار**
 اور دیدکاری غلت باغی معناست هلی سی عبادتله و هلی
 بودی شنه کی لغصاده ظاهر اولور سا بر آدلی و رعنی
 لغظله مذکور در **رکا و رکاه** کومنه **رن و رنه**
 بوفه دیکله و الی معناست **روار و روارو** جارداف
 دخت در وار معناست **رور و روره** سیار و شین
 دیرکاری جا نورجک **روره** احتمالی **رد و رده** دیکله
 شد **زاع و زاعنه** کورنگله دن بر نفع **زع و زعه**
 شد **تم و سمه** راضی و جود یا برای ع کوششی لی
 غایده است و هه بر اروی کور **سیل و سید** آت سورسی
 وسيله

وسيله معناست **ایافت و ایافت** کابی و آنکه اول
 ترا و ایافته در طایقت باشد او و ایافته . **ایروای**
 هن تکسری و یا تک سکونی ایله که آخر حروف تکسری و
 دانک فتحی ایله شیوا از لغتله برادر خوردن دیکله **حافظ**
 که همچون منت بیوتن دل . و این عینی الحلق و عیال و الود
 منت و بیوتی داغی لغتله برادر در معنای معراج بنجلین
 سنکه اولوردی کورکله برادر خوردن دیکله **زوزه**
 قارش شیر معناست و یا تکس **شکود و شکوده** چایک وایتی
 کورکله و مال فکر ایلچی و دوزک و برایشه ایانمنی کنه
 حرکات ثلاثه ایله نقل اولدی **شن و شنه** آت کشته می
 صیل معناست اکثرا وای حدی ایدوب شنه در لر **شن**
وشه اطفا قانده معروف برینصدار تعویب ایدوب
 و شق در لر نافع در دارودر **شین و شینه** لنگله بطینه
 معناست **شی و شینه** مده **عزن و عزنه** اصل شیراز
 لغتله دگونه مراد فیده . و این ویشاری داغی برار
 لغتله یوخسه کورمین اول سنکه که سن اکا قادر
 دیکله دیکله **قورقورده** بر آلتد زحلا و آنلوند
 کوجی و کورکت در لر آنکله حوال و خالی طوقور لر
فی و فیه اوقیه لغظله مخفله **لول و لوله** آشوب
لیج و لیج دوست و یارخلص و یوریکه حوال **نود و نه**
 کورده دیدکاری اوت و اولدلی سداب لغظله مطور
نیز و نیزه کنگر ساقی اطفا قانده کنگر زرد دیکله
 نودله **نیش و نیشه** صادر متی بر نیجه نودله سائر
 استامبی فاشرا لغظله مذکور در **نیل و نیله** وای دیکله
 ویل معناست **زردسی** قروا مده از تخت و نیم کتانه زمان
 بر سر کوش و ابرو کتات . **اسک** بکویله زده جو شیریه
 که غره حوال غم بیند کله
الواو الکسوی
زوزه قارش شیر معناست **قای و قایه** کجمن که عورت
 کبر

و گزروید و ایل دستور لر **فتران هفتلانه** عاشورا
 بیشتر کلهی مشهور طعام کده هکاشی در لر و هر جگه بکوز
 و فتنه در حبس با بدن **فتنه هفتده** اول بدی سبعة
 عشر معناه اولور هاء علامت کی تلفظدن دو شور لر **سنایی**
 هفتده رکعت نماز در دل و جان • ملک هوش ده هزار عالم
 دان • پس بدان کین حساب بار کین • زانکه هفتده هفتده
 نود یکست • **فتکان** هفتکانه بدیشده یک اولور
 و بر دریا کد و بر قلعه نکا بمیدن **آهله** باری و قوری دیکله
لیله هلبه مشهور نافع دارود در **مار هماره** همیشه
 معناه هواره لغظدن مخفف در **غنی** زخامه تو موافق
 بود همیشه طرب • ز خجریق مخالف بود بهماره ستان •
عنبری همیشه تاس افراز دلواپی ماه بی شکوه • هکاشی تاراف
 چراغ ماه و روغن • **مانده همانده** بگذاشتن مثل و نظیر معناه
اندی همانده بسی یابی از مردمان • و یکدن در ستان بنامند
 هان • غیر ادوی آسا لغظدن بیان اولمشده **تحر همنواد**
 بیله دیلیچی **ترا هراه** بولداش **تر هره** مثله **سای هسای**
 قو کشتی جاد معناه **شیر هشره** نیز خندان **مکاسی**
هکاسه ندیم و یاربان و نمک **توار هواره** همیشه معناه
قیش هیش ابد و باقی معناه **هم هه** جمله و دو کله
 معناه در جمله و بر دی • یا جک یرده غم هه راداد دیر
 هونئی اولرسه بیلان کسده بهر هه دان ویر **سیت** ررقه هن
 روزی هون کسده هه • ار هه هه دان ره بدخشان بیست
 هه نک آخنده کی هانقل بچونله معناه تمام اصلیدن معناه
 خاص علم بر بنده کی هاکمی نیم مطلق یارم در نیمه یارم کوه
 نوک اسم خاصیده آخنده هانقل بچونله **جبار هجاره**
 هجبار معناه که پیوچی ایپی که دیواری راست بنا ایلد لر و درنگ
 و غصه و بولم کیدر کن طوری بولی قوتوب بولم بولم کیتک و اینج
 یول معناه شش و شش مطلقا بول معناه نقل بیلدی **اندی** درآمد
 بهجاره

بهجاره رده نورد • رزین کوهه آوخت کوز نورد • سابر لر
 هجا لغظدن مذکور در **نظام هتکانه** معنی وقت اولوب
 اولور فتنه اولان جمعیه دیر لر **سیت** پیش نظاره ذات تو بود
 باهر کوره نورد هتکانه و وصف تو بود ناظم لال • آخنده
 ها اختصاص بچونله نامه ده کی خانه ده کی هاکمی **و آزهوار**
 ناکاه آکسردن دیکله غیر آد لر ناکاه لغظدن مسطور
و کده بچونله بر ملک آد بیلد آند • بر ابریا و ارد
 ایپی بیکار شون وارد در دیونقل ایلد **یکل هیکله** حیکله
 دیو کله و است که او غلام طوطی زبانه دو کوریا در زره
 اگر لر وایت اوزی **یکل هیکله** نغی صاحب خانه معناه نقل ایستی
الهاء الکسورة
لای هواسه ادویق که بیستی آماجه و ایلد ایلدی بیله
 بخدار معناه و قول قوییم معناه و بیک و قور و آکین
 و ابرق معناه دلیغی نغی نقل ایستی **شت هشت** بر سنه
 دو شور بیوب صالی ویر که در لر **خت هیکله** معناه
نودان هندوانه قار یوز **یه هیده** بیله و ییا که کجده
 آستدر بومسابه سابر آد لر بچد کشت لغظدن مسطور
یه هیده راد هه ایلد شکسوز و آگه و قنایه معناه
 جهوار اسنده جا ایلد شایع و ذائع اولمشده حق نصاب
 البقیان ده اول قطعده قعا حیره دیو مسطور در کورین
 سخلوده ها ایلد یارمشده حق بودر نسان فارسیده حاو
 مکه که غریبون و یا غیری دلدن معقول اولان تو لغت غلط اوزیه
 اتفاق قیلندله حیر و ضد کی که اصلدن غیروشد
 محکومده بیان اولمشده **یز هیز** زاده بیله ییا هیده
 معناه غیر آد لر سده انکشت لغظدن مذکور در **زی**
هیزیه یوغی طاشی که طیارق طاشی که اوزیه دوز انکشت
 یول لر **یه هیده** قصره معناه **یم هیمه** اودن هیز معناه
 و الحق قاضی تحقیق دقایق کفایتده بویلد تحقیق ایستد که اول
 عاج که هوز کمالا حشر ییرنده بیتیوب طور رانا پیو ویرا غایر

فصل در معانی

و برسد **گو یکی** و بر یول و بر نظر **گزد یک زده** و بر
گون یکونه کاف عجبله د پزد یکله یکا معنانه **کشت**
یکشبه بر یکجه کن **علا** برای یکشبه دوزخ که خاک بر سر آن
 اسپرز نوان لهای راز **کشت یکشبه** هفت کونل اول
 بر و کونل عیجه یوم الاحد بر لر **کس یکس** بر
 او خوردن د یکله یکس معنانه **ای** قناد نشاند
 به یکسره سوا نشان زدند از بر کنگد **یک لیک**
 بی یاش د یکله
آباء الغنی
و بر یور بختی رز و قد معنانه نقل ایست **و یور** دلجه
 لطفان بعضی مؤید د یکله بر بختی شد دیدی و بعضی
 قره کوز د یکله شکار بختی شد دیدی **و یور**
 مثله **وی یور** مولانا علی چرکه معنانه عالی اسلوب د یکله
 که باقی باند اولانویه و زنده و بعضی معنانه کتا بده
 اولی از جودت بختی بله و آخری ثانی و در فایده کوبه و ز
 دبی بار ل **ست** چو یور یور در کاه تو خیزد حکم **و یور**
 رهبر و ازین غم برهان **و یور** زب یور کاه د ل شایع
 دیری و ازین را خوا ندرود **و یور** یور معنانه
 تخلف اول شده سابر آدلی یور معنانه سطور در **و یور**
 مثله
باب اول الف الممدودة
آ ساکن که او اخر کله به راق اولوت بر نیجه معنانه کلور
 کاه مصلحتیه اجون کلور عالم لک کبی و شروری و
 باد شاهی کبی حالت اضافیه و حالت تقصیفه کس و کت
 و بر لر خوئی دوست و دلواری بی غایت اوکی و رابطه
 است و اند **مثله** به راق اولانویه و زنده و بعضی معنانه کتا بده
 ساکن قوایل **لطف** اختیار عشق بر کل مبرست **و یور**
 اندر پره سرور است و حائز که فتح حرکت و بر لر دور
 ستور است دیم **لطف** اهل عافا و دودیل دور است
 ای

ایند و بی اندر تو از ستور است کاه خطاب اجون کلور
 عالم عالم کبی و زدی دبی کبی **خواه خانی** حکم
 رحمت دینی و توئی چون یقین شد که منم توئی
 کاه اولور و خدمت اجون کلور عالمی بر عالم کبی **لطف**
 باد شاهی را شدم بند کنون **کامل** عالم طالع زبان او است
 و کاه **تد** یکس اجون او اخر اسمایه لاحق اولور اولست
 در که صادره داهی داخل اولور **ب** حال الدین ابواسحاق
 کاوڑا **نباشد** روزیم و رزم یاری **و کاه** اولور نسبت
 اجون کلور عالمی عالمه منسوب کبی و بر بری خولد لک
 کاررونی کبی و **فعل** کاه **آخر** لاحق اولور لک
 اولور **ملازمتی** اوزدک **زنی** اوزدک **مخزنی** اوزدک
 و قی یله و ای دی معنانه کلور زیات سابقه بر حالیکه
 کینو نبتند دلالت آنکجه فعل ماضی **آخر** لاحق اولور کاه
 حال ماضی مقصود اولور **ک** پذیرفتی کاه را خوشی قیام کردی
و کاه اولور بعضی دوات و روابط او اخر لاحق اولور یا
 متعلقه یک حالتیه انتصاف فضا اولور یا متعلقه یک
 متعلق اولانک حالتی ایله انتصاف عراد اولور **و یور**
 ز دست این خان آخر متعلق بر شدم و در هرگز آدمی دیدی
 که او عفاستی پشت این مشت مقدم که کردی در بخت
 که ورنه در جنت امید قلبیه و طوفاستی **و کاه** اولور اشاع
 و یا تر اچون آخر کله ایات تد کتور لر عری به و فارسی به
 دکلر **فصل** سخن رساله **باب** سنده یوبله کفایت و تدقیق
 البته که **مقدم** یومقدم معلوم و تفهیم اولون که
 فارسی لغتند **آخر** کلمه لاحق اولان یا **اج** چند تر
 جنسی حروف میبایندند و بر کسبی حروف معاینندند
 و بر کسبی حروف زوایدند **حروف** **بانی** حروف اولور
 بانی کلمات که وسائط بیان معاینندند اولور مرکب اولور
 بنای برای ترکیب اولاد و انتصاف صورت ترتیب اولور اول
 و فله مستقل وضع و یا بقیه دلالت اولان بلکه موضع اول

لفظ دالک جزای واقع اولور لر یای **فی** کی که قاشک
اسم **ووف** معانی شولر فلر در که بساط کمالک ترکیب
داخله کلام در وضعه و دلالتده غیره تبعیتلوی اولور
بلکه اولر که داعی مستقل وضعلری و باسغه دلالتلری واردر
فی کی که حرف نخی در **ووف** **زوا** شولر فلر در که داعی
آنلرک ایرادندن معنایه دلالت دکلام بلکه فایده د
ازدیاد تخمین لفظ و سولت تلفظ در مثلا آتای
اثر دیرلر اصلی یایی در **ووف** شنیدم که روزی آتای
آن حال بیامد حسن و بخت و دلالت که افراسیاب آن
ای مغرور و فرنگی را کرده برده کدر که اسباط او
خاین اند و کج **اثر** آقا پیدا اند و کل **جنس**
ثابته اولوب آخر کلام لایق اولان حرف یا یکی یوقلا
برسی اسم مطلقه که اولر مستقل وضعی و دلالتی اولور
عنایین مستقل مدلولی داعی واردر یای خطاب کی که
عربده کی حرف متصل رفوع معنایه در برسی
حرف مطلق در که آنر که داعی مستقل وضعی و دلالتی واردر
اما متصل مدلولی یوقلا بلکه مدلول غیره مدلولی عنایه
ملحق اولور یای وصفیت کی مذکور حرف معروف و معلوم
وصف از اسناده یونیت غیر مستقیم در عبارتده
فدر که جنس اول و جنس ثابته اولان یا نکلا صولی
معنایین طوق در خطاب و صفیه نسبت و صله
انهم تعلیق مال نخی **اخر** در نسبت بر شعبه
و قدنگ اوج شعبه سی ایها که داعی اوج شعبه سی
واردر و تعلیق کلامی اوج شعبه سی واردر اول شعبه
لر جمله معانی اولر طوق در جنس ثابته اولان یا ایله
ملم در لوا معنای اولر اولر جمله مذکور اولان معنای
و اعتبار آنک تفصیل بود که یان اولر **معنای اولر**
در اولی افاده ایدن حرف یا که آخر کلام لایق اولور کر که
اول کلام اسم اولسون حوالی کی کر که فعل لایق اولسون

کردی

کردی کی کر که فعل مضارع اولسون میکنی کی حوالی
و کردی و میکنی دیرلر پنجه سن اینلر کی شدی اشرافین
دیجرلر **معنای نانی** که وصفیت در اونی افاده
ایدن حرف یا آخر کلام لایق اولور اولر که مذکور وصفی
یه اولان موصوفده که حالت که اولر کلام اولور لالت
ایدن مذکور که کر که مرکب اولسون کر کی کر که بسط
جای اولسون سرد کر که بسط متعلق اولسون شکیبا
کی معنای مذکور افاده قصد اتساع اولر که آخر اولر
حرف یا زیاده ایدن زر که سردی شکیبایی دیرلر
معنای ثالث که نسبت در اونی افاده ایدن حرف یا که
آخر کلام لایق اولور اولر که موصوفده نسبتی افاده ایدن
مدلولتک مجموعن بر وصف نسبی حاصل اولور ترکی
کی جینی کی که ترکیه منسوب جنبه منسوب دیکلر مذکور
معنای افاده ایدن حرف یا اسمر موصوفه لایق اولور و غلبه
اسمر که داعی لایق اولور مثلا دهکی و رود کی دیرلر
کوی رود دره در آخونده کی کاف یقینر اچوندلر مردک
و کینر که کی کاف کی **متعبه** شولر که مبداء اعلا که
که یکر در آخونده لایق اولور داعی معدوده که معنای افاده
ایدن اصل یای نسبتدر اولر معدودی عدد مذکوره نسبت
ایله تعیین ایدن **یک** اولر عدد در که معنای بر در **یکی** اول
معدود در که معنای بر سه در یوقلا معنای او کدر که
لعداد اراد اولنه یک دوسه دیور یک دوسه دینر
معدود در احبار قصد اولنه یکی را دیدم دیور یکرا
دیدم دینر نه یک کسی را دیور یک کسی را دینر دات مینم
یکی که موصوفن مأخوذ در که داعی مدلولی ذات مینم
اولر سیدن ایکس جمع اتینر بورادن طاهر اولدی که
مذکور یا نکلا مدلولی مجرد نسبت دکلام بلکه معنای نسبتدر
مقتضی اولور بر معنی در اولر سیدن مذکور یا یا نسبت
شعبه سی عدد اولنه انبدر **معنای رابع** و صله در مقابل ترتیب

لغت فارسیده اول معنای افاده قصد اول شد آخر کلمه
 حرف یا الحاق ایدر **ل** سان عربیه اول معنی د توبین اید
 تعبیر ایدر مثلا عیب بر مقام دینجک پیرده مقام در عجم
 مقامی بر و نه که شاعر که نویسنده ظاهر در **بیت** بزم دو
 جشید مقامی که دید **جایه** و شش پیرنمای که دید **معنای**
خاص ابهام در مقابل تعیین در اول معنای افاده قصد
 اول شد آخر کلمه یا الحاق ایدر سان فارسیده بویا
 سان عربیه کی توبین تکثیر بر بزم در پیرچندون فرد
 فرمیتن مراد اولوب اول معنی د تعبیر قصد اول شد اول
 جنک اسمی که آفریده هم یا الحاق ایدر عرب توبین تکثیر کت
 مثلا ارا لریده از و جوف جبر و قدون نه یوقدر دیا حکم
 پیرده هم میان ایشان رفتی نیست دیر عیب لیسینه ایدر
بیت فی المثال در میان این دو کمال نیست رفتی مکرر موی چند
 مرادی شاعر که کلام مذکور در فرق واحدی نمی دکلان و الا
 عرض که جنس رفتی نفی در حاصل اولماز زیرا اول تقدیر هم نفی
 وحدت افعال اولور وحدت نفی جنس که نفی مستلزم
 دکلان زیرا جنس کثرت مینماید بولینور بلکه فرد غیر معینی
 نفی در اولونک نفی جنس که نفی مستلزم زیرا که جنس که
 وجود نه لا علی تعیین فردی وجودی لازمه بوقایع
 نکرده سیاق نفی و عموم افاده ایدر یک کوی محله تحقیق
 اولمشدر بآء وحدت ایدر یا ابهام رفتی بود در ظاهر
 اولور پیرسند معتبر اولان اینجی فرد که وحدت ایدر نفی
 عدم تعیین منظور دکلان اول پیرسند معتبر اولان حال
 فرد که ابهام ایدر وحدتی جهتی منظور دکلان **تصدیق**
 اول یکی مضانک که پیرسی وحدت پیرسی ابهام ایدر هر یک از
 اوج معنی مترادف اولور معانی فرعی که اول یکی اصل است
 اولور الی در اصل اولان مترادف اولان شاعر بولور در
قلت کثرت غایت ه **شعره اولی** که
 سان عربیه توبین وحدت ایدر قلت اراده اولینور وحدت

ایله قلت اور تا سنده مناسب اولد و غنودن اولور **ل**
 فارسیده داغی اول یا ایله که وحدت دلالت ایدر معنای قلت
 اراده اولینور نه که شاعر یا هر که بویکلا منله ظاهر در **ع**
 نیست رفتی مکرر موی چند رفتی کی پای وحدت در مراد قلت
 و قدر سان ترکیب داغی بویکلا وارد عبارت پیرایله
 قلت اراده ایدر پیر قاج قیل در پیر لفظ پیردن و رفتی
 ده کی پای وحدت در مراد مقابل کثرت اولان وحدت
 دکلان زیرا معنای چند و قاج ده اولان کثرت اولان کما
 فیه بلکه وحدت قرب اولان قلت که وحدت کند
 قیلشدر او کما غایت قرینی اعتباری ایدر **شعره ثانی**
 که کثرت نه که سان عربیه اخذ ضد تنک عبارت آخراجه
 استعاره اولینور سان فارسیده داغی پیر شکر لفظی
 ضدی چون استعاره ایدر بوقایعیه بآء مذکور یا و
 وحدت ایدر معنای کثرت اراده اولینور نه که بویکلا داغ
 اولمشدر **بیت** چونشکو بدید آن نوازش کوی شکری کش
 هوش کوی شکو نایند کی یا بآء نسبت شکر اولده
 کی یا بآء وحدت در کثرت چون استعاره اولمشدر شاعر
 مرادی افراد شکر در هر فرد باشد پیر جوق شکر اولده
 دیکلر **شعره ثالثه** که غایت در نه که سان
 عربیه توبین وحدت ایدر غایت قصد اولینور ملاحظه
 مجابدن پیر نوع عریب دیا کل پیرده غشاوه دینور فال
 و علی انصار هم غشاوه معنای مقصود و مبالغه که تمامه
 مناسب ایدر وجه اوزره حاصل اولور توبین مذکور در
 نوع غریب عراد اولیجاق سان فارسیده داغی اول یا ایله که
 وحدت دلالت ایدر غایت قصد ایدر لفظ آتشیه کی یا کی
 که بویکلا داغ اولینور **بیت** باز آمد آن کی که ندیدش
 فلک خواب آورد آتشی که غیرد هیچ آب لفظ نفی دکی
 یا بآء وحدت لفظ آتشی که کی یا داغی بآء وحدت ایدر عبارت
 اولده اول یا حقیقی و زره در مراد شاعر که کلامی بولور که آتی

فلک دو شنده کورشی دکلد دیگلد عبارت ثانیده استعاره
اولشده معنای عزابتا چون مرادی شاعر که غریب او دکوردی
که هیچ بر صوابه سوینزه بکده **تثنی و تمجید سابق**
اصل نامیدن متن اولان شعبه لری بونورد **تثنی و تمجید**
تثنی و تمجید اولی نته که سان عربیه تنوی تکثیر
ایله تکثیر قصد اولور سان فارسیده طای اولی ایله که
تکثیرده دلالت ایلر تکثیر قصد اولور لفظ فیه کی یا
کمی بویتده واقع در **بیت** تو آوردی اورا بدین کثان
و کونه فوی بود در سیستان حرف یادن بوراده معنای
وحدت قصد اولور دکلد قصد اولور لفظ فیه کی یا
بوقلی زیرا اولی تقدیرده نه فایده خبر بولور نه لازم
فایده خبر بولور زیرا مخاطبک معلوم ایلر که اولی اولی
ایکینده افاده به صلاحتی بوقلی بلکه حرف مذکور اهام
اچون اراد اولور انی که تکثیر قصد اولور اهام
ایله تکثیر مناسبی ظاهر در شول اعتبار ایله که اهام و هو
تغیندن عاری اولور اهام ایله مبهنگ
شعبه ثانیده نته که لغت عربیه تنوی تکثیر ایله تعظیم
قصد اولور سان فارسیده داعی اولی ایله که تکثیر مقادیر
قام اولور تعظیم قصد اولور لفظ جایی گده کی یا کمی که
بویتده واقع اولشدر **بیت** کنی کی کافی و من بیکنم
کم دست گیری بجایی رسم لفظ جایی دن بوراده طرد
مطای منزله دکلد بلکه منزله به عظیمه در **تثنی و تمجید**
مذکور یادن وحدت اراده ایتمکله تعظیم قصد اولور
اهام اراده ایتمکله تعظیم قصد اولور اچون اگر چه که
ایکینده قصد تعظیم وسیله اولور معنای اولور وسیله
لک ظاهر در زیرا انوار غنیمت شاه لایق اولان او
صافندلر اما معنای ثانیده بر اعتبار ایله در که اهام
تعبیر حد دل که حد تعیین اونی مستلزم ایلر که اهام
اهام ایله وجه اولویت اولور که بولر نقله تعظیم مناسبه

ارواح اول سیدن مذکور عرف یا یک معانی سندن
معنای تعظیم اصل ثانی که شعبه لری نته که اولی ایله
کورلای معنای کثرت ایله اگر چه که مذکور معنی مشترک ایلر
زیاده ده اما اولی ایله زیاده زیاده انکم در بونوردی
زیاده زیاده انکم در و مقابل لری اعتبار ایله بونوردی
امثال لری داعی ظاهر اولور تکثیر مقابله تعظیم
مقابلی تکثیر در **شعبه ثالثه** نته که سان عربیه
تنوی تکثیر اچون قصد اولور سان فارسیده
داعی اولی ایله که تکثیر مقادیر قام اولور مذکور معنی
قصد اولور خلافتی از د یاد یا یک بیره از د یادی
دور نته که شاعر بو بیتده واقع اولشدر **بیت** از د یادی
حلقه کشته خفته زیر دامن زان به جنبم ترسم که کرد
از د یادی معنای سادسی تعلیق در حرف یا
که آخر فعلیه لاحق اولور اولی ایله که معنای تجزیدن که
قطع اولور به خبر در تعلیق حرف ایله مثلا مقام تجزیده
بود دیگر معنای اولی در مقام تعلیق بودی
دیور که معنای اولی در **بیت** اگر شاه را شاه بودی
بدر بسر بر نهادی را تا ج زر مذکور یا آخر فعل
ماضیه لاحق اولور و غنیمت آخر فعل مضارع داعی لاحق
اولور اونک معنای تجزیدن تعلیق حرف ایله در شول
معنای افاده ایله که سان ترکیه نوندن بدیعی لفظی
ایله یا خبر ایله لفظی تعبیر ایلر مثلا مقام تجزیده
است در لر عم خواهد در مقام تعلیق است و ایله بر لر
عم خواهد در کسی کز نورسان بود خواهدی که در کام
شیران نهان بامدی مذکور حرف معنای تعلیق افاده ایلر
کندن اولور در که لاحق اولور و فعل الیه سیاق
شرطه واقع اولور و فوی برشی آخر و فو عنده متعلق اولور
فعل آخریه لاحق اولور **شعبه** سان فارسیده
معنای ثنی اچون مخصوص اداست بوقدر انی کچون با شقده

صیغه دایمی تعیین اولیا شده معنای تعلیقده نوعا متاهی
اولد و غی اجلون آخره مذکور حرف تعلیق لاحق اولان کلمه
مقام تثبید استعمال ایلرل تعیین مراده دالالتی فریه و حا
لیته حواله ایلرل مثلا نوایدی دیا جک برده چه بودی بر
ع چه بودی کربودی آشنای **شعبه اخیری**
معنای تعلیق معنای ترتیبی مقصود اولد و فندان او توری
مذکور بیا که آخر فعل ماضی به لاحق اولور ترتیبی خود ایچون دایمی
استعمال اولور نته که بوییتده واقع اولولر **بیت**
چو رسنگ شوری لم سنگ زنگ بوسنگ رفتی چکاچاک
سنگ عبارت خود لالت ایلر که شاعری تعلیق معنایی
فصدا ناما شده بلکه ترتیب قصد ایتله برای فعل
اول بولند و غی کی فعل ثانی بولینور بالا تخلف و لا تراج
معنای تعلیق قصد اولیاق بوی خود حاصل اولماز معنی
علیهک وجود ندرن متعلقک وجودی متراهی اولماز
جایز در مذکور یا نته که مقام تعلیقده هم شرط هم فرا
لاحق اولور مقام ترتیبی دایمی هم ترتیب هم مرتبک
علیهک لاحق اولور **شعبه اخیری** مذکور
یا معنای تعلیق افاده ایلر کی اجلون خصوصیه و تثبیت
و سببش مقاصد استعمال اولور اول معنای خاص اراده
اولینور خصوصیه حرف مذکور اول وقت امر لاحق اولور
ماضیه مضارع لاحق اولماز معنای آخری تجز خالیدن
متعلق استقبالی به نقل ایلر وصیت و سببش معنایی حال
اولور مثلا امر تجزیده **بین و نانی** بر امر تعلیقده بین
و نانی دیر **ست** اکر در راه بینی شاه نورا **بشاد**
نومانی ماه نورا **معنای تابع مالد** برایشک
آخری نته و زاجا غنی یا بیر آخر نیچون متراهی اولد و غنی
یا نیه لاحق ایلر کی افاده مراد ایلر لفظ مصدر که
آخریندر لفظ باء ساکنه الحاق ایلر اول مقصود اولان معنای
افاده ایلرل مثلا دیا جک و پیا جک دیا جک برده گفتی

و خور

و خور دایمی تعیین اولیا که لالت کلام بیملکه تثبیتی
طعام در دیکلمکه مسخ کسبه کشتنی دیر کیده جکه
رفتنی دیر **ست** چو نتوان رفتنی را داشت در بند **کوه**
بستی چو موران بر شک چند **بالا** آخره اولایق نسته به
بودنی دیر **بیت** کشته خود کشت و بودنی بود **بشمانی**
نمیدارد کتون سوز **تنبیه** مذکور یا لک لاحق
مصدر اختصاصی اولوب افاده ایلر کی معنای صا در دن
غیریه افاده ایلر کیچون اول یا بیر یا معنای دیر یا
معنای مصدریه صا ندیر اول کلامی تو صیده قابل مذکور
یا نکه مصدر انتسابی وار **اما** آخری یعنی البطلان در
افاده ایلر کی معنی حرف خبر که معنای مصدریه کلامی **خو**
انتسابی دایمی انتساب شفعیده انتساب معنوی کلامی مذکور
یا نکه افاده ایلر کی معنای مصدر انتسابی یوقدر اول
سبب معنای خبر اصول معنای ندرن عدا اولدی معنای نسبت
شعبه بی عدا اولمازی **معنای تابع نفی** در بومعنای
افاده ایلر لغت فارسیده به حقیقه حرف نولر متوج
استعمال اولیجاق آخریه بیرها ساکنه کتور لر نه دیر لک تور
استعمال ایلر کی آخریه بیر یا ساکنه الحاق ایلر **فی** دیر یوق
دیا جک برده غمی دیر نه دیر بوقدر دیا جک برده نیست
اول بیرینی استعمال تیمار بورادن اکلور که حرف یا نکه دخلی
مذکور معنای و فها نکه دخلی کی کلامی بعضی محله آنسوز
معنای نفی افاده اولماز ایفی بوا اعتبار ایلر مذکور معنای حرف
مروره نسبت جابر اولدی **معنای تابع افاد** در بای فتنو
که سان فارسیده معنای معیشت دالالت ایلر مثلا سونو کله کتیم
دیا جک برده غمی با تور فتم دیر **اول** یا نکه آخریه یا ساکنه لاحق
اولور فتم سی کسر به تبدیل ایلر یون نغیده کی کی دایمی اولان
میستک مقابلی که معنای ایزاد در افاده ایلر اول معنای اول
عیده **دو** عبارتیه تعبیر ایلر قیلا یب بدو بر دیر
غمی و دیر **سان** عیده مذکور معنای لالت ایلر تعبیر ایلر مثلا

بود که بچد که لوه جرج مهر و تخت و مساعدت دولت
کوستور آنرا کالدا نور لر فکر یافت و عمل آخوند محرم
قالور لر آفرین اول کسبه که آنکه مساعدت سنه الدفوس
اندک امین اولای ترکی دله کاه اولور که تخمین بخلد
مذد مذد نه محبه بر لر بویتد اولان ای وای لفظی
بومضایه مستعمل در

الف المصنوع

شتر با انتو پای گنگاوتی بدو وار اجدواری

احمد لونک الباء المفتوحه

ادشا بادشای فاضل محقق دعاتی اکما بقوله بولم کتبت
ایستلو که بادشای لفظ و کلمه بر جوی یاد در با بجملة
خبر و اصلاح مضاد ایدن نشد به لسان فارسیه یاد
در لر باد زهر آندلر شول طاشک آدیله که زهر ک مطر
دفع ایدلر بر جوی ده شای در عوام ناس معاشه در قافیه
بر نوعه در لر که خواص بانند مقبوله کلام عوام نسبت
ایده وین شایکار می در لر و هم کینه شایکار می در لغی اصلی بود
که بر خیزد نکر ایدلر که خبر و پرویز مانند عاقه و رمایه
بر جوی جفت سور کین بولیدلر مقام شبنامه حرف کاکل
زیاده سیل سان فارسیه و اردر بادشای د مکمل معنای
تو کیمی شی معطع عاقه در بوا اعتبار ابله القاب سلاطین
دندلر نه که بویتد ظاهر در **سیت** ازین ظرف چاهست
رها یی هم و زال پس ترا بادشای جهم مطلقا هاکم
اولوا الامر معاشه ده استعمال اولور **سیت** که من تا ترا
دیلم ایچان من یم بادشای دل خوشی **اران**
بارانی یا نمودن **ارخدا** یا **ارخدا** یا **ارخدا** یا **ارخدا** یا
اکثر ختاوید مذکور در لر بر کینه سلاطین و صیابره دن
بر میسنه ای طرایده سده علما کثر اتفاق بونوک اوزر
در که کاف اولور اما ای بار خدایه مشایخ کلمه قائل

کاف اولور و بعضی قائلند کاف اولور دیدلر کاف اولور
دینلر بولم در لر که بار اولور دیک اولور پس ای بار خدای یک
ای اولور تکراری دیک در اصل معنی بولم اولور و خطاب
ایده بومضایه یاد بیچک بی شیده و نزاع کاف اولور اما
اکرم معنی بولم اولور و معنی بولم و خطاب بومضایه قصد
ایلمه محمد بن فضل دیشدر که بی رجا ایدلر که عذر الله کاف
اولمایه و فقیه ابو نصر دتوسی و فقیه ابو نصر هندی و این
بالحدن بیچم اولور که کون لازم کلمه دیشدر جامع اصغر معنی
و ابو عبد الله بنجی رم کون لازم کلمه دیشدر بوزی صواب در
و نظر دقت در دیشدر و سبب معنی بولم معنی که اصل در
خدای بر مصاحبه متولی اولانک استیلا نه کیم بر خانه
تکرار بیری قبضه بر فند اولان خانه خدای در لر و
کویک معانی کاف معنی اولان ده خدای در لر تو تو حینه
اوزر نه بار خدای اولور کم اولور کون تکرار بیری انوک الله اول
بر کلمه تا به عنایت ایدر و بقرآن مکرراتیک الله کله
نور و صفا کلمه ماکر اما کلمه معنی جل و علامه مفوضه
ملک کشت و عزت فرای اولان بادشاه که ظل الله در انجالی
الطلاق اولن اولور ملک کشت و دولت ترا اولور قلری
کی **انوری** ایبراطراف فکر زمان ده وی بر ایشای عمر
بار خدای فاضل محقق دعاتی اکما بقوله بولم کتبت
تذقین اقتلر که بار لغت فارسیه احادیث معاشه در
احادیث و روایه دیا کلمه در ده بار دادر شول بی که
بادشاهلر ارباب حاجات عرض حال ایتکه دستور و اجاز
اولور لسان فارسیه اکا بار کاه در لر بار خدای ده
کی بار دانی بومضایه در معنای ترکیبی سی حاجه بار در
خدای صاحب معنایه در نه که بخلد میان اولین و دوم
او لیاق قاعده و ترکیب بوزیلوم مضایه ایلمه تقدم او کلمه
قام انام بار قام الله تعالی در کاهندن عبیری برده اولور
کاف اولور لفظ مذکور که اطلاق حق تعالی مخصوص در و کلمه

پیرا فغانی بی عورت دای اولی جامع الفری صافی و ضری
 معنانه و اول آره دیرلو که بی عورت و ارا یکن بر عورت دای
 آله **آیای** آیت و فعل معنانه یعنی وایتز اثر معنانه و نهانه
 و کورو و یوقارو و افندو و غنی لغ معنانه دای استعمال اولر
 دیش و پاییدن امر در وصف ترکیبی ده قیلور دیر پای دیر
 بلکه صفت اولور قدیم زمانی اولور فیکون دیش **دیر آیدر**
 قابل صیغه مبالغه در پذیرفتن لغظندن **راک براتی**
 بی نوع تاقیه در کلاه جستن **دردی بر اخلق دران**
دیرانی اتاسی وارد بیکله **دردی** اتای **دردی** بوی بوی که
دردی حذر لام جاره معنانه برای من بیا بچون برای
 تو سونچون برای زید زکیا بچون بیکله **جستک بر جستی**
 اعضا بیک قورق آشتی نمی قنار قنار اولاسی **جوشید**
بر جوشید قورق آشتی دید بکری علت **رخ برخی** بر زبانی
 معنانه **دردک بردی** مستوره عورت **دردی بردی** بردی
 معنانه که تکلی صافی به دیرلو بشما کند فروش معنانه و عانت
 این قاتره بردی دیرلو **دردی** حیراوتی و آیدک و آیدک
 دیکله و مسخره لغ **دردی** قنات بوی **دردی**
 رانگ فتح سیده بی نوع تاقیه در کلاه انعامدن کلاه ترکجه دیرلو
 و صوفیلر شکر سی و بعضی خربده لغوشا عیدله که یوکنه آیدلر
 و با شلر دای صا رر **دردی** بر نشستی بملقا
 بینه دیرلو مرکب عام معنانه **روار بر واری** بسا و سمر بوز
 معنانه **بیت** است تازی نه کا و پرواری
روار پرواری مثله غیری آد لری پرورده لغظندن مذکور در **روا**
پروای قولای آسان معنانه **روی** باء عیدله فارغ و خور
 آدلو اوت عیدله روی بر آد تدرله قورق و پاک اولاف معنانه
روی باء عیدله عیدله جتی معنانه و کشت معنانه دد کور دی
افسای بروی فسای او چوق طو نان کسمه معنانه **دردی**
بروای مثله روی رفت معنانه **روی** پای لغظلق کو
 زنجیلر لعیندن **ستک بستکی** با غلوق و خولک بیکلکی
 و کور

سایر ماد طریقه
 بغیر غم تو نماد غمی شب نیر بهجت کند پس
 حیر در اعدا کرد
 در نوبه ظاهر

و کورده تو تن معنانه **سکو بسکوی** باء عیدله چوق سوا بی
 مکتور معنانه **تی بسی** مولانا علی بی با لغظنک اما سید
 آید و بیجه بیجه دیکل اولور **دردی** چه ناخوش بود ددی
 با کسی که مایه نواز دزدان تی بسی **بیت** هر آنچه میگذرد
 دل منه که دجله بسی بسا از خلیفه خواهد گذشت از بغداد
 فاضل بحق نبی کر آخند کی یا یاد نیستد یکی بک آخند کی
 یا کی دیشلر بوحلم متعلق بر و بی غفلتدن بعضی تفصیل مذ
 کور در **طاب** **طاب** آورد که مرغاب معنانه عجم بطور
قتر بغتوی جلا آتله نردن کوی دیر بکری بعضی فخر در
 دیر بیل غیری آد لری لغظندن مذکور در **کرو بروی**
 مؤمن چرا اولان توکید بکری دیرلو فاسق معنانه **لا تین**
تکینی کور دتوس معنانه بوز غا دیر بکری **تکینی**
 منجه در تصدیق بچون استعمال اولور ترکله آیدلر
 دیکله ی بید فتح لام ایله عجیده کسر لامه در آری معنانه
بنات لغش کری بیدی بیلدر در دزدی لغش در اوچی بنات
 در بنات لغش لغش دای واردر **الوعید** مژر نهها
 والدیک یغو صبا عده • اذاما بنو لغش ز تو افشوق بوا •
 عید • فاد سید دای کلور **ندو آس بندو آس** سان الالو
 بیک یوز لغش قناره دیرلو **دردی** هزار و صد و شست قناره
 بود • دم بود از و نیز دینار بود • که در بهای موبد فارسی
 همی نام راندیشی بندو آس **ندو آس** **ندو آس** لغش لغش
 بوی آتوبه و مغضل معنانه غیری آد لری بند آب لغظندن
 مسطور در بندکشات و بندکشات دای دیرلو **ندو آس** لغش
 اسیر معنانه **بیتی** اهل شیراز لغظندن بیای معنانه **بیتی**
 بدی ما جان غامت بشیرمن غورث یک دی روشنی تر
 اما دی جان جم عیدله و بشیرمن غورث و دی روشنی
 و تر و اما دی شیراز لغظندن معنای بیت آیدله بیز جانی
 غورث و جازا فیرلر اگر بر روشنی بیزدن کوردک ایس
 مراد بیزدن بر ترکهدی و ضیا کوردک ایسه آنک غورثی جان تسلیم

ایدر

دیگر است درین ره که مطیع جایی شکرست • اگر داری
 خطایی بخد را از وضو • سایر لغت که معنی بخد را بیان
 اول نویسنده **هوک** کاف تجلیه بابی غنا معنانه **هوک**
 یوز بعضی و برخی معنانه **هوک** لغت معان و فقه
 قد علیه که اصلا لغت خلوط دکلله قاضی محقق دقایق کتایب
 ده بجمله تحقیق و تدقیق اینست که معنای بهلوی منسوب
 آفرین یا یاد نیستند بهلوی شهر در نته که نویسنده در ظاهر
 در **نظم** هم بود تا یک زبان شهر یاد • ز بهلوی برون شد
 ز بهر شکار • بدان که خویش تیغ سرست • که یک موی
 او بهتر از بهلویست • کوهسره اصلی کوهسار در الفخذ
 اولمشده پایک الفخذ اولوب بختی قالدو غمگی
 نه که بخندند ذکر اولوبال بهلوی فارسی و دری
 یکی یزد در لولله نته که نویسنده ظاهر در **ست**
 بیاموخته کتبی هم جادوئی • بدانسته هم چینی هم بهلوی
 فردوسی نویسنده بهلوی جادویی به قافیه ایدوب
 لامنی بهلوی یک مفهوم اعتبار ایشده • ساند کجسته
 قافیه ایدوب لامنی مفتوح اعتبار ایشده یکسیده
 هاید در فتی کبی شوه ده قافیه اولور مفتوح اعتبار
 اولور نته که عمر ختامک بویرایمسنده ظاهر در **رباعی**
 یک جرمه می کند ز عمر تو نیز • هر جا که نه می طوق بیرون
 شوی نه • یک تا که به از تخت فیدون و قباد • خشت
 سرم ز تاج کجسته رو نیز • او به ده قافیه اولور مفتوح
 اعتبار اولوب نته که عمر ختامک بویرایمسنده ظاهر
 در **رباعی** نه هاهم به عمر کهنه تو خواهد شد • نه کار کسی
 بکام او خواهد شد • منزل بکنار آب گیر و لبجوی
 کین کوزه جو بشکت سبوح خواهد شد • مذکور شای
 مشهور که بویرایمسنده اکلان بود که مذهب بالحق تائیدی
 قائل اولال جاهل لردن اولال ربانی بهلوی یا بهلوی
 شای مذکور که بویرایمسنده واقعه در **رباعی** روزیست

خوش هوا نه گرمست و نه سرد • ابراز رخ کلوار همی شود که
 ببلبل زبان بهلوی باکل زرد • فریاد همی زند که می باید خو
 لسان بهلوی فصاحت یوق ایدو که مذکور را بهلوی اشار
 وارد در بهلوی یک نسبتند • مبالغه قصد ایدو یک بیالف
 و بیرون زیاده ایدو بهلوی در لولله نته که فردوسی
 نویسنده ظاهر در **ست** کشاده زبان و جوانیت هست
 سخن گفتن و بهلوانیت هست • اگر بهلوانی نوای زبان
 بتازی تو آرد و تو را دجله خوان • مثلا بویکه اغاچ دیبا که
 یزد بهلوانی درخت در نته که نویسنده واقعه در **ست**
 جوزد آره بر بهلوانی درخت • شد از خاد و لشی
 تاج و تخت • بویکه اغاچ کشکله شامت وارد در بنای
 معنای بیت اولال بلکه مطلقا اغاچ کسبجیلکه ایدو دکلله
 نته که شیخ نظامی نویسنده دیشده **ست** درخت افکن
 بود کم زندگانی • بهلوی شکی کشد نجر بانی • اول معنای
 اشارت ایشده بوالف و بون فحیانی ده کی زبانید
 کی الف و لولله مبالغه اچون زیاده سی ساند
 اعتبار اولمشده نته که جوهری صحاح ده باب ایشده
 فارسیده ده مستعمله مثلا که نسبتند کیانی خسره
 نسبتند خسروانی دیور لسان فارسی که در بی فصیح
 در نته که سافا بیان اولندی بهلوی فصیح دکلله
 نته که لسان غیبیه ده حال اولله در شهرینکه لیلی فصیح
 دکلله بادی به نشینان بندگی فصیح در بهلوانیک
 بر معنای دانی وارد در بهلوان نود ابله بهلوان در یک
 فرقی بیان اولند و غنی یزد بیان اولوبال **نظم**
 غنی یزد دیگر برخی معنانه نقل اینی و چنگا دنی
 دینی سا براسامیسی برخ لغظله سطور در **رباعی** با
 تجلیه سیکر غضب معنانه و اثر اثر معنانه و او یک غنی
 معنانه و بهانه و لام جاره بهر و برای معنانه مثلا ازایی
 آن ازایی تو دیور یعنی او کیچوک و سونو کیچوک دیگر **باب**

لغتیدر حی باید دیدد بیکله **حافظ** امن انکرتنی عن عشق
 سالتی • تیر اول روتیکی لولوتیادی • تیر داغی شیراز لغتیده
 لولوتی بیکله لولوتی بیدر معشوق در کما بیدر معشوق
 معنای سکا اولان بر معشوق بوزن کورمک کرکیدی دیکله
ودن بودنی اولاح معنانه **ست** کدشته خود کدشته بودنی
 بود بشیمانی نمیدارد کنون سود آخوندکی یا سولایدرکه
 لسان فارسید آخر مصلح لایق اولور تمییز واستعداد
 معناسن افاده ایدل آفریکله به لایق اولان یا لولوتی معنای
 سابعی که مال در بویخته متعلق بعضی فصل ذکر اولمشده و
 بودنی اولامی ممکن اولان نشد معنانه ده نقل اولمشده
ود بوی اولایدی معنانه **بیت** اگر شاه را شاه بودی بیدر
 بس بر نهادی مرا تاج زر وایدی معنانه **ور بوری**
 معنی سازد که چلر ترکیده دد بوری دیرلر و بوی اوچی
بوست برای دتاع **و که بوی** معنانه غم صامی خواله
 الوقت کذا معنی الخواص معنی **و بوی** باغی بیدر معنانه
 اینسند و ترا مزین اطلاق اولور مطلق ذکر اولوشه ایچی
 زاد اولور وایتد معنانه کلور **حافظ** بوی نافه کاخی
 صبا زان طقه بکشايد • زتاب جعد مشکینش چه خون افاد
 درد لها **عصری** عاشق باید وصل کرکشته شاید • غوامی بوی
 در جان در غم اندازد • و حکیم و بوی بیدر کلوی اوست که دافع
 ریح و شنبلیله معنانه **بوی** باد عجبله امر در بوییدن
 واسر مصدر هم لک و بوی دیلور ناله یو بوزنه معنانه
بیت طامع مال و جاه بی باشد • همجور و باه و کرکه رتک بوی
قم بوی خلتی و زننه بیک اونی که آرنه باشی کی باشی اولور
 دیوار لرا و زننه بنار باشی آریه باشند بیکر اطماع صاره
 آورلر قانی قطع آتکچون عاقلند قابض رتکید آتکچون
 دیرلر و چنگا و نی

و اوله الناء المفتوحة
ابسان تابستانی یا یلاق و یازلق اب تابی بیلدانی و

ایندلی

ایندلی **آمار ناناری** بیر قماقلو قنار و خوف محبوبی افلی
 کوه و اینوشک و نانارده منسوب دیکله **تاج کیانی** اولور
 بادشاه را تاجی بیکله **احکامی** بیدر لوقنانه بتر
 دیارند کبرلر **اخت تاختی** اوکدلی آتی **اوکد نارکی** فراتکی
آرتاری منله **آرتاری** لایق بیکر نصیحه دیرلر و بوی آت
 لغتی و آوایتنه ده دیرلر دیشی **آتای** قات معنانه **سعدی**
 پشت دوتای فلک راست شد از قری • تاجی و فرزند زاده مادر
 ایام لایق ساوا دلوی تا لفظند مذکور در لغتی و مانند و غنا
 معنانه مثل ایمنی فاضل محقق بویله تحقیق ایمنی که تایی قاتله بر
 قاتنه بیکنای ایکی قاتنه دوتای دیرلر نشد که یغ سعدی بیدر کوا
 بیستدن ظاهر در شول ساز که اوج قیل ایله چالور اوکاسه تایی
 دیرلر تا بیک گاه اولور آفندن یا بی حدی بدوب نادیرلر
 نه که سونا سوکه بیاندده ذکر اولوشده تویی قات در آما لایق
 حقی دارد در توی شول قاتنه دیرلر که منحنی و محیط اولایق
 اولوب بیرشده بوری به صوغان و کلم قاتی کی **بوتیا**
 ارغونان **توتی** ترکیله دانی بنصی بیدر کلوی تلمای
 قضا راستد بیره صدوسی • که بار شطش و ششخان بود و تبتی
 جوق لغت وارد که اصلند • فارسیده ترکیده داغی شایعه
بنکو بنکوی صندوق و انبار و کور قوی که ایچنه سیرندی
 در کور سا براسایی بنکو لفظند معنانه در **تبت بنی** صیق
 بیکنده بی تا قیه **توتی** سکون تا ایله شفاق و بعضی شفاف
 یوغی دیشلر معنانه **توتی** در بساتین لطف بهیم و آو
 شاید از قند آید از توتی غیری آد لوق تم لفظند مذکی
 اولمشده معنانه غم صامی صکی بعد معنانه و بیری بری زدنجه
 بیانی معنانه ده مثل ایمنی **توتی** فخر تا ایله غنی بعضی کلا
 توتی در که کلاه ابرامد بیکله دیشلر بعضی توتی توتی عاقلند
 آدنی و احمق و جاهلند دیرلر دیشلر ایمنی لردیشی **دخ توتی**
 چند بیک منله داغی و بیدر سا برادر لری شک لفظند معنانه
توتی قوت کئی معنانه **توتی** باشلی **توتی** بر نفع آد

شود

سپی

و چو در کلک

جوق احتیاج اوله والنتقه للاجه **تد تندی** کوده ددوانع
 اولان بوزجه بیروضا وفاقینانق وایرلیق حاصل کلام
 غلطت و یوزرلیق و سوزیلک معنانه اعضاده اولوت
 طبیعتده اولسون استعمال اولور مثلاً تندی کوش تندی
 بای تندی خوش درلر فیه تا ایله داعی روایت اولمشال
وانای توانای کوجولیکه **وانگر توانکوی** انکی تا ایله جامع
 العزم صاحبی برنق و اچم درک زمان ادایله بوریش دیشار
 وسیله صاحبی بومعنا به تا انانی و توانای براد ایلمش مولانا
 حلیم و قد صاری و وسیله القاصد صاحبی برنق انما جلد که
 لونی اتحاد بیا هم اولور دیشار **ودر تودی** فتح دالله
 قوش انکی دیکلری مشهور اوست که مخی انکی درلوا اولور
 آق و قره آقنه تودی رسید قزله تودی سرخ درلر
وز توی اولاشیق و اولاشمه وایشک و بانوقلی قفتان
وتی خوشی بقیه جان رقی معنانه **ونگر تونکی** وسیله
 القاصد صاحبی زمان قدیم برنق اچی ایدی که یورردی دیشی
 انکی تا ایله بق تکی معنانه شه که محله اشارت اولمشال
ون تونی کلخی ویری و اوزاق بیردن کلن کسه **وم توی**
 کتیر **وتوی** اتباع و اوایل قات معنانه اما سول قائمه
 درلر که کلخی و محیط اولم معنی اکوی اوله و برنقنه و تودی
 به صوغان و کلمه قاتی کبی نه که بویتدن ظاهر در
نت نهرا مؤخر جود کدک سنگ بیر جوی در کاشق قمر کلا
 کوک بر عینجه و توی در یونقی سوخته دان آه سحکا
 بر جوشن که توی فکر کار خرامد و هصادی و اچمده
 معنی در ننده معنانه ده کلور دیشی **تای داعی** قایت
 معنانه در فو قله محله بیان اولمشال کاه اولور افرید
 حرفیایی حدت ایدلر تو تودرلر **توی** کسه و ایلده صام
 عجم صاحبی سنن توتی معنانه نقل ایلمش **وی توی** سنن
 دیکلر و سنن معنانه نفی و آلی قیل معنانه ده کلور
 دیشی **تو توی** سنن سنن دیشی کدر

تو

تو اوله اچیم المنتو حیه
آب جایی باده عجله جو کلک جینی داعی درلر **ابله**
جابلوشی دیکو جککله که یلده داعی درلر دل
 ذیله دوستی صورتی کوشتمک لکن کوکلده اولما به
 عجمه تبصیر درلر **اپوک جاپوک** جایی معنانه **آب**
جایی خراج و عشر و کرا و دوشورنجی عیدلر فارسیه داعی
 شایعده **ادو جادی** بونکوجی عجمه شکار درلر **ادی**
جادونی بونکوجیکه **اربا جاپای** درشا یا قلو جاور
 هرقانی اولورس اولسون **اشک جاشی** اد لذت معنانه
 فاضل محقق بویه محقق ایتمک جاشی عجمه داد دکلر
 بلکه مطعون شی قیلده که داد کور بکونک برلر یا اچرلر
 اول مصطفی مبارک جاشکی درلر مد و قاتدن جاشی
 مبغرا تله نمونه بیریه در مطلقا داده عجم مرزه دیر طاشورده
 بخمره حلیم مرزه ایله جاشی و فیه انما شد خط ایتمشال
آجایی دوزاق عجم معنانه عجم عجله **آه شو جابه نوی**
 کیاسی بویوچی **آمر حاکمی** طو نلق و آیللق فارسی و ترکی
 مشرکده قفتان اولتیاق بیرده و علوفده مستعمله
اوار هاور مثله **انکار جانازی** توموره یعنی صالحی
 معنانه سایر اسمی بادیچ لفظده مشهور در **اودان**
جادوانی ایدیکه **اوید جادی** ایدیکه **آجایی** بر محل
 معنانه **حافظ** حای آست که خوب معج زندردر لعل زین
 تغابن که خوف میسکند بازارشی **مرزه** معنانه ده مجاز طای
 دیور نه کهم بویتدن ظاهر در **سیت** جوانی خسیس را کوش
 تربیت کنی جایی رسد که بوسه که خسروان شود و جهت
 در کار معنانه **یک** بجای یاران و صفت شمار یا **یعنی** ویر
 نسبه دیشل طو نلق معنانه ده کلور دیشی **ای بار جابه**
لاری بار لیدر **دبو جوی** عجم عجله اوز و جوی **رب**
جری عجم و باده عجله اوزلق **سبوس سبوس** نفاق شم
تو جشم زنی کوزلک عجمک معنانه **تو جکری** خرد یا

جایی
 جابلوشی
 جادوانی
 جابه نوی

خود ایزد دیدگوی اوت شمع فنی ریاس معنای که انخوان
دیدگوی اوت که قوی قوی دیردیو نفل ایش و بوبیت ایزاد
ایش **مخدر** در قستان بنام دولت او **سند** ارشاد زرد
چری **بعض** بولعت منسوبه بایده کور مثل **کجی** **مختی**
بعض فل مختیان دیش **کجی** زنجیره چکلان آسیر اصله
لعت هندیلر فرسده داخلی استعمال **ناتین** **جندی** **نجه** **لک**
دیکله **نکار چنگالی** اشی انکی باغله قادر در لر ویرلو
ترکیده یخچور دیدکلی طعام که عجب دیکد دیرلو وارشده ایش
وکیچ وکله وکنار و باغ عجزی چنگال خواست معنای و تریان
اللفه ده دیکه چنگال خواست و نه الفاع الدیک طعام بخذ
بید دیکد ویر کالترید دیش **نک** **جنگی** صواغ اری دیابک
آت **الحیم الکسوفه**
هل با چهل یای ترکیده قرق ایا قلو دیرلو که چیان دیدکلی
انکولو وکلکله حشرات ارضانله عتوب کی زهری و زرد
ضد پای داخلی دیرلو یکم آدی شبت در عجزی آدلی چهل لفظ
نکورد **جهان** **نقدای** اولو بادشاها لقا بندن **یت**
کرامایه شاه جهان کتدای **بکری** زربشی برگرد جای
ه تود چه بودی نولا بزی دیکله لعت معنای **چه بودی**
کونه بودی اشنای **چی** **جیم** عجبده نه دیکه اولور چه معنای
مروت وزن ایچون چیکه کسر بن اشباع ایتکون حاصل اولور
ادی چون گفت شد بودی چی و چون **هنوز** نه پیوسته
با کاف نون **توک چیرکی** **جیم** و کاف عجبده یوز سوزک و چشنگ
و بهادرلق **فردوسی** **جوهومان** برآمد بران چیرکی **به** **بچید**
گودرز ازان خیرکی **تیز چیری** **یونس** **یت** **چینی** **آنی**
دورود و چینه منسوب دیکله ویررک مورفله
الحیم المصنوعه
جانی **جلایی** **پرولق** **افراق** معنای وسیله القاصد صاهی
دقه مصاری سخن باکتی یعنی کتک کوسوز معنای ده کلور دیکله
جست **وجوی** **جیم** **یسیله** **آرام** **د** **استمک** **فاضل** **محقق** **توبله** **کفین**
ایستاد

ایستاد که جست وجوی شست و شوی لعت گفت و کوی
کبیر جستدن و شستدن و کفین دن نه فاعل کلور
نه امر جوییدن و شوییدن و کوییدن کلور بوده یونع
قوشلر لسان فارسی به مخصوصه لسان عربیه برکن
جستن ایله جوییدن معنای بر برینه فریده یونیکه معنای
ایتمک برینک معنای ابردمکله ادر سیدن اوتدن اخذ
اولنا جی بوندت اخذ ایدر لر شست و شوی و کت و کویک
داخلی تفصیلری تحملونده او **نویس** **کجی** **ریای** یعنی
قوی قوی که انخوان داخلی دیرلو بولعت فتحد الف و دوات
اولمکله ساراسایی ریاح لفظنده مذکور در و بعضو
خردله و آرتق دیدکلی اوتد دیرلر دیشلر ایتق قولا اولور
جوب **جاء** **نوی** **نق** **قاج** که کیای یویانلر انکله بودقلری یعنی
اسباب دوزده لر **ویسیا** **جوب** **مای** **دو** **نوی** که بخار
النکونلر عجبده سخن دیرلو **و غ** **جوزی** **جیم** **عجبده** **نوی**
بوقودت چوات داخلی دیرلو عجزی تفصیلی انده مذکور در
نق **جونی** **اشباع** **نق** **نجه** **نق** **نیکله** **و جوی** **زانی**
و استمک معنای جست و جوییدن نه اسم مصدر و صیغه
ار و وصف ترکیبی رجست و جوی دیرلو **یت** **جوی** **کام**
دل خوشی هر جای **که** **جست** **وجوی** **بود** **مای** **در** **مصول** **مقام**
و ابراق **نقصیر** **معنای** **وی** **بار** **جوی** **باری** **محتاج** **چم**
صاهی جای دوزده معنای نقل ایش
نوع اوله الحاء المفتوحه
حق بود که لسان فارسیده عاومله بودند نه که دیباچه
کتابده بیان اولمکله لکن بعضی لغات لسان فارسیده شایع
اولما عین ارباب لعت کنایه بوند ایزاد ایتا کین نقل اولمکله
آم **های** **کند** **رق** **حرفی** **چون** **یوزلو** **قیح** **الوجه** **معنای**
تونی **کوره** **لک** **تونی** **معنای** **حقه** **چینی** **شهر** **مرد** **در**
حلا **و غ** **جوبی** **جوبای** **ناهی**
نوع اوله الحاء المفتوحه

ار جین خار جینی اولله آینه جینی اندات ایدر لور
 اندن اوق دمرین داخل ایدر کیم طوقوب فری جراحه
 استند حال هلاک ایدر **اراکه خاراهی** بزمین بالی
اکتن خاکشی قایل تو دری خینه معناسه که دار و لور دنا
 ابطا قاتند مورو فلر ترکیده قوش انگی دجور **الم بین**
قاله بین برنجلی بولاج آشی **ال خالی** بوش تی معناسه
 غیری اسامیسی نهک لفظند مذکور در لغتی و ایو قناتان
 و انا قد اشی خال معناسه و مرد نیکو نام و تکبیری و جعد و
 علم نیزه و ایو قلم و قد طاع و یا غمور بولوی و ایو نشان معنا
 لبیه نقل ایشتی **آم خای** چشک لک و کله لغتی و قور
 بیغنی توده ریکه معناسه ده کلور دیمی که خامه دای در لور
انگر خانگی اوده اولان هوننه خامه به منوبه مکلر
 و بر نوع مشهور جلوا ایدر و خانه پرورد معناسه **آه خانی**
 ضو ضرور احق نسته به **آوند هاونی** خاور معناسه
 که بعضی مشرق بعضی مغرب در دیشار در تفصیلی محلدله
 مذکور در صحاح عم صاحبی ده خاوندی لغتی مشرق معناسه
 نقل ایشتی **آهای** داد لذت معناسه و خاییدن لفظند
 صیغه امر و وصف ترکیبدر شکر خای و لب خای کی چینی
 و لغته کلم معناسه و جو فور بر مغاک معناسه **رایات**
خوابانی فاسق **ردشت خردشتی** قولان دید کلری طاور
 کور معناسه سایر اسامی انده سطور در **سنگ خستکی**
 یز الویق **برجوی خبرجوی** جاسوس سایر آدری خبر بر
 لفظند سطور در **اکشت خله کنی** دوشن اغاهی
 تروی معناسه **آخوای** داد لذت معناسه و اور سمی الف
 ثابتدر جای و بای قافیه سنده استعمال اولور **تل خیلی** چوق
 و جو چخه دیکلر ترکیده ده شایعده

الحاء المکسوره
ق ح بر لفظند که زهی معاده سنده استعمال اولور کله
 زهی شکسته خط پشت زلف مهر و بیان خرمی بزرگ دلبست آب
 جسته

جسته حیوان و **یله آرا خویشتی آرای** کند و زیا برای
ویتی خویشتی جبهان **خی** تو لقتن خیک لفظند کثیف
 اولمشله **ی** بناتد فوق بر باد چید **و ترک خیرکی** و تو لقتن
تر خوی مولانا علی بر نوع چکلله ابطا قاتند مورو در
 صار و اولور بنفش اولور وسیله ماهی و آغ و کوکده ای
 اولور دیتی **ادانی** چمن رایجای کله یا من کل زرد و خیری
 چمن در چمن خربت و صفند دیشله **محمد عصار**
 شکفتی یا من در جای سبل کرفتشی بر کخیری داس کل
دکی نظر کا د خیری متقانی شده **م** م یار عدلا و وایق شده
 و انکه یا من طو تارن بعضی رباب لغت خطی در دیشار خطا
 اسما ایدر ویده ارباب لغتک نقلند اعتبار بوقله دیتی خورو
 معناسه **بیت** زکری خیری تی از تیرضار **کاه سپر خوست**
 کمرینهار **بعضی** بر نوع صار و چکلدر دیشار **بیت**
 جوشاخ جوانیشی بیزی کرفت کل سیخ اوزنک خیری کرفت
نخج درد و خیره است دشتن زبان رو **کرد نیت خرد**
 بد و خیری **بعضی** بر غری عجلدر نیم در لور نیکی اولور بعضی
 شب بوی چکلله دیدنر و هر اوک خرمی و عطه سی که انکه
 ابروی اهله مخصوصده دستور سز عیدلر کرک اولور
نخج شهر یاری که هفت طاق سپهر **بارش از طارشی**
 کیم خبری **منقعی** روزیشی خط کردم و نانی شکستم
 شکست مرادست **برون** کرد ز خیری **فیوزی**
 زاده سبله جامع المون صاحبی او او کور غه سی و چار دای
 و خرمی اندت ایدر و کیمز دیش

الحاء المصونه
باز خبازی انگر کونجی دید کلری اوت **جستک خجستکی**
 مهار کلکد و فو تلو **د آ خدای** تکریمغالی حل و علام
 حاصلدر عجزه الحلافه یازد کلا **فصل** محقق دمانه لحنای
 ده شوبه تحقیق ایستدر که لفظ خدای موز اولاق وار مرکب
 اولاق وار لفظ خدای موز اولاق معناسی صاحبی که ترکیب

دکلم

آنکه اینی دیکله تعبیری اندر او خلایق صاحب فضل و
عظیم خدا در ترکش استی در نده که بوبیتدن ظاهر
بیت هم سیم خدا و هم قوی پشت. خلقی سویی او کشید.
آنکه گفت. قریه استی که کوی استی در ده خدای دیر لر
نته که بوبیتده ظاهر در **بیت** سیر که از دست ریخ خویش
و تره. بهشتی از نان ده خدای و تره. کشور استی دیا که
بود و کشور خدای دیر لر نته که بوبیتده ظاهر در **بیت**
بلرگاه تو سر نیم بر زمین. نه من جمله کشور خدایان چنین
اوستی که خدای دیر لر نته که بوبیتده واقع اولو در **بیت**
لنا دشتی رای زن در ساری بکد بانویی فایع از خدای
کد بانو ده که خدای یکی مرکبید پیروی کرد که مطلقا محل
قرار در کرکه اوزرند. بنا اولسون میکده آنکه یکی
کرکه اولسون وادی یکده یکی نته که محله. ذکر اولو در
برجید. بانو در اوده خدا اولان عودتر دیر لر اما
لفظ خدای که مرکب و لا اصلی خود آی در معنای ترکیبی
سی کند و کلیدیه نته که بوبیتده و ارفع اولو در **بیت**
آمد بر من که من رسول. گفتن تو برو که من خدایم. آی اسم
فاعدل. آمدن کن معنای اصلی سی مطلق کلیدیه اما
حق تعالی که علی اولان خدای داوندن مراد وجود
ظهره کلیدی در خدا یک معنای ترکیبی اولی فعلیه
بنف. خارج کلیدیه یعنی ذاتی موجود اولی فعلیه
امام فی الدین الرازی مطابق قایلیم آدلو کتا بنده بو معنای
تقریبا مثل عبارتیه بود که بعینها نقل اولی نور و قریه
من هذه اللفظ یعنی من لفظ واجب الوجود قولنا بالافان
خدای و اصل هذه اللفظة قولم خود آی وهو کبریا
لفظین احدهما خود و معناه ذات الیشی و نف و لا
قولنا آیه و معناه جانی ای بنف و ذاته لا بغیر جائز
والرادی هذا الجمع الوجود فصار قولنا خدای مع نف
وجود و ذکر هو اللفظ المطابق لقولنا واجب الوجود لذاته الیشی

بحر الغرایب صاحب معانی اولان خدای واجب معانی
 اولان خدایدن فرق اتمام غلط است **رده دست**
خرد دست یان کیچی لک کینه پری معانی **رد کی خرد کی**
 ادب **رد خردی** کو حجاب **ردی خردی** شاذین و بی
 نوع خرد چکله قویارد قدن صکره ییجده زمان لور صومالی
روه خردی بکد قوشی که دوزاغه باغلور سار قوشلر آتی کورد
 دوزاغه کلسون دپو و کیچی قوشی **سوان کو خروانگری** کاف
 عجله کویکو لک معانی نقل ایلمی صحاح ثم صاحبی اما وسیله نقل
 صاحبی و جامع الغریب صاحب و قایلینق معانی سنده نقل ایروب
 نعمتی قایلینق و دوزلک دیشلر **سوان خروانی** ننگنه دیکلد
 و یکن بادشاهلر ایدکاری **نکر خشی** قورولق و آت تری
 که قورود آت آتند و شلر عامه غلط ایدوب مشکج برلر
شود خشودی قایلینق و **اچه مل خواصه** مزای خادم
 معانی **دآر خوری** اعتبار سرف حقیرین بو ووده ایگور
 جایزدر رسمی اولار و ارجار قافیه سنه ناینا ملحوظ اولان صورت
 نور و زنده استعمال اولنه بواستعمال شاذدر فصحا اعتبار
 خارجله نکه محفله بیات اولنولده **وارم خوارزی**
 شول بوغر که اسباب محتانی تام اولم **وآ خوی** داد لذت
 معانی و اور رسمی لغت ثابتله جای و پای قافیه سنده استعمال
 اولنور **وب خونی** کوز لک **ردن خوردکی** حاضر بیا جک
 طعام و بیامی صحاح ثم صاحبی بو معنایه و او سن خردنی داغی
 جایزدر دیش **ورد خوردی** شور یا صحاح ثم صاحبی کو خوش
 معانی داغی نقل ایلمی **و شا خوشای** خوشه معانی **خوشی**
 بخشی و ایود یکلده **سعدی** کنوت که امکان گفتار هست
 بکوی برادر بلطف و خوشی **و خوی** و اور رسمی ایلمی و بی
 قافیه سنده دوز غرق معانی **تمنی** آفتاب از غالت رایت
 هر سیده دی برآرد خوی و کیر و شیخ معانی **خوی** و او اولم
 موی و جوی قافیه سنده **تولعه** که جنبک کوننده باشه کیرلر
 آتق داغی برلر **تمنج** شکسته در سه شمن بکوبان نگاه

خود را کس تو خبر جز نوب کو پیش این
دانش خود را میدور هاست و خود را
بکشتا بکشند و کس که در خود را
بر کار و زمینه هم در خود را
تا در و در هم در خود را
چون هم در خود را
چون این در خود را
خطا اینست در اولی که در خود را
خود را کس تو خبر جز نوب کو پیش این
دانش خود را میدور هاست و خود را
بکشتا بکشند و کس که در خود را
بر کار و زمینه هم در خود را
تا در و در هم در خود را
چون هم در خود را
چون این در خود را
خطا اینست در اولی که در خود را

بگاه درم پاستن آهنگن خوی • وعادت نوره خلق معنی
بیت خوی بد در طبیعتی که نشست • نرود جز بوقت مرگ از دست
 معنی و تکلفی و کن بای معنای دای قتل ایلی و برین بایند بر
 شهر آید

نوع اوله الال المعنوی
ادن دای عطا و بخشش و عطا ایدد مکمل **ارآ دارای**
 کیا نیدد که آن مکر بادشاه اولاد آیدد که اسکندر انده
 هلاک اولدی صورت و کیفیت حالی و شبی هوای دارا لغظن
 بیان اولونیدد و انبار دار معنای جامع النور صاحبی تکی تالی
 و دیتی معنای نقل ایلی **آد دای** معنی آتو کر یک و شنی کیم
 دیر و ویردک یعنی عطا ایددک دیکله **آر بو دار بوی**
 نمود انجای **تج** بزمش جام زر از آفتابست • خط در
 سطح از دار بویست • تجی تجی عیار جا کیدد غیر را کونیدد
 و مذکور بیی ایراد ایلی **ارجین** **دارجینی** بروخ از ورف
 دای دیر **آر دارای** انبار دار یعنی اول کسه که پادشاهان غلامی
 اکانیم ایلده و داشتی لغظن استغما در نان داری و
 انچه داری یعنی المکاکه و آنچه واری دیکله معنی و تکی
 کندم و سرای و قیم معنای و جان که کلیسایه چالردیش
ام ماهی بالی دوزخی **انای دانای** بیلجک **اور**
داوری قاضی و حکم که حاکم صفتیله و دعوی و جنگ **بیت**
 بر کار از خواست او باوری • اگر صغ بودی و کرد اوری •
 فاضل محقق بویله کتبی ایست که داوری خصومت در داوری هم
 در نه که بویله واقع در **بیت** سر انجام ترسم که پیروز کر • بنایند
 خرازد اوری کینه و • فصل خصومت ایست که اعتباریله حاکم ده
 داورد برلن **ع** از حق یک نام که دکر داوریست • ظاهر بود که
 بر اطلاق مجاز در و داوری تفصیلی بکنده بیان اولونیدد
 بر العرایب صاحبی داوری حاکم ایله تغییر ایتند داوری کلندی
 جنگ معنای ده کلور دیشد ایکی سوزند بیلد اصابت بنامش
آدای اهل خرامان ساندند دیوار دیریک اولنه دیر لکه بنالو
 بناد دوز دید کرب صر یرده اطلاق اولنور میر حسین مردم

دارای
دارای

دارت و معنی اوله ایلی معنی در طایفه
 و در طایفه ایلی معنی در طایفه
 از طایفه ایلی معنی در طایفه

ایرنامه اولان بو معنای ایراد ایست **ربای** شیدایان بین بوی
 اوراه نشین • شیدایان تخت او من و دل و دین • یاد ارکذر
 ز کج دیوار غمی • کویاب شیدای تختیش **اشارتی** یاد
 کج دیوار دین که رادر کچه یا قالور مراد فی اثر مراد در جانبی
 که یاد دای تختیش یعنی اولکی قورینی که بنا اعتباریله دیده
 اولاند رانی کورد که معدن کایتد ایلی حاصل اولونور
 معنای ده کلور **آد دای** آمدن لغظن صیغه امر در
 ایچو کل معنای و بویوک چاکدر که ده و بویینه اصار لر جی
 معنای **حافظ** جری فریاد میدارد که بریندیر بملها
 شغری درای زنگ باشد که در کردن اشتیارد دیتی و بویستی
 ایراد ایست **بیت** دشمن در کشت که نشاند • لخی داود راز
 بانگ درای • بویندن ظاهر در که زنگ چاک معنای اولان کن جمع
 ارباب لغت زنگی چکره انچه معنای نقل ایست و بیک و سوزند
 یا سر دزدانی لغت **ربا** **در باری** بر کردن یعنی بیکبار
 دیکله **ردپا** **در دای** توی علی **رز درزی** قیاط **رز**
در دزی او غلام نوزوسی در دزد معنای **رهای در سای**
 صحاح عم صاحبی آری معنای نقل ایلی **رکانک** **دواندگی**
 چاره سزنی **روا** **روای** اصله آویخته معنای **شمع**
 خشم ملک جاده تو دیو با آسای • در هوا باد دایماد روای •
 و درست و محقق اولن و تجز اولافی و بیرایشده جسر اولو
 قالماق معیار جا لیده همان آویخته معنای نقل اولونیدد
 در داوی لغت **ردری** ارباب لغت فارسی دینه در لر دیشد
 افو کچون در دیر لکه بهرام کوزمانند ییاع ایلدیکه کند و قابو
 فارسی دینی سوبله لو و برات و مکتوبی فارسی بجد بر اولو زانده
 آنک قابوسه منسوب اولد و غدن او توری در دیر دیشد
 در اقلیم یارسد و برنا حیدر مخصوصه نکا دیدن سان در دیر
 و کیک در دیر او کا مخصوصا و لنور و طاع انکند دیر لکه آب و هوایی
 لطیف اولو و قرار کاه ویتاج بی و طرف معنای کلور سبزه
 دیار غمجه بر جاعتک آیدد اول قوم لغت عرب سوبلر دیشد

و در بیاید و کتابد و مناسبه به بر حمله مناسب خیلی تفصیل
 بیان اولی باشد **دستبوی** ششماه دستنو معنایه **دستکار**
دستکاری صنعت **دست** دستی دگر و ظرف که بخار در آن
 ایدر لرزیده و اخی دستی استعمال اول نور یکین لک و ظرف
 معنایه **دستی** شین معنایه بیابانی دیکله **دیک**
دیک اعضا نوز قورده استنی کبی قبار قبار اولیاسی **د**
دنی ناکس و بیده فارسیده ده شایعه **دی** ایکن قشایی
 تلایخ جلای اعتباری استعاره بوند و زبینه استعمال
 اول نور **دیت** بی بوییت اگر برگردد باد بهاری **مقام** بود
 بدلی من سر و نازدی **دین** تار یخندد ایدر و کیر و در
 ایدر کبیه اعتباری اولیاد و غند و اوتوری

اللال الکسوی

رازنا درازنای اوزونلق و اوزونجم و اوزونقله بیکله
رازنا درازای معنی اوزونلق معنایه نقل ایدوب اسدیک
 بوییتی اید ایمنی برونیک بالغه و صغیده در **دیت**
 زردیا قتاده بخشکی برون **درازای** اوجای صدری برون
 راز درازی اوزونلق **دیت** زهر و ستادی یکی خانه خلوت
 درازی و بهنای صد کام داشت فاضل محقق بویه محقق
 ایتش که سان فارسیده **درازای** تر و دلنده از نجاج دید
 کلیده معنای ترکیبی سی دراز و منسوبه مراد اوزون
 ایدر که سنه دیکله ایده جکر معنای فاده بکون بای
 نسبتی کتور مشالدر معنای ترکیبی سکر ما صد فی اولی
 اعتباریله ارقاجه درازی بر لرساد فارسیده خصوصیه
 انو بکون وضع اولیاد قبادت تار در **دراز** ارقاجه تار
 اربشه بود در بر نه کیم محملنده ذکر اول نور ارقاجه سابر
 اسامیسی تار لفظله **مطوره** در **درفی** کا و بانی اول
 سجا قدر که ایران باد شاهلوی هوبار و شملاری اوزون
 واکر اول علمی یقینا مقدم بود و در لودی ابته ظرف بودی
 تفصیلی **درفی** لفظله مذکور در **لربا** **دربای** کوکل فایلی

کوزل **دکشی** کوکل آجی معنایه **دیتی** دیتی و بیتی
 برونق قاشله که فارسیده اکسون ترکیده دیتی در لربا
دقان **دقانی** اکچیلد واکینی پیری **دقان** **دقانی**
 لغتی مثله دیتی **دیتی** دوتی اسر معنایه **دقانی** **دقانی**
 کورین مو **دقانی** **دقانی** **دقانی** **دقانی** **دقانی** **دقانی**
 جرفی هرفی که جمع اسپانی تپسی و صحن و کنیکه و قاشق کبی
 و عیوی اچیلده لازم اولان حوایج بیل اولاش **دقانی**
دقانی اوزون ایاقلو و رنجک و جیان صد بای معنایه
 و یا شوق و محکم مراصلو اولوب ایکن قوجده **دقانی**
دقانی اوجوق طوقش **دقانی** **دقانی** **دقانی** **دقانی** **دقانی** **دقانی**

اللال الضمیر

دیتی **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 با و سکون یا ایلد **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 دیتی **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 و اشعار **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 دایما قیطره خورده و در لربا **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 دگر لربا **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
دیتی **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 و فلوری التون **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 یکدستی **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 شین معنایه ایدر یکدستی معنایه و دقتی و دماهور
 و اوزون کلید و غلطند کینا **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 کلابی کلاب معنایه **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
دیتی **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 دینا **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 فته و غنون نصفاً فکون ربعه سته الصاقب
 و ربع نصف فضه **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی** **دیتی**
 زهر جیسی که باشد صوف یا بورد درین مقدار حدیث لازم آید
 و زین کتور بدان چیزی نیاید که دزد ادر حبان یا بورد

بیاید دست هر دو قطع کردن • **لا غور دغوی** سرحد
 ترکستانه پیر صیاد که آیدین **فردوسی** بنحی بر کوران بخت
 دغوی • ههانه بازو یوزان بنحی دغوی • **و بیت دویستی**
 جادو ههانه که رباعی دیگر قدمای شعرا غزل و مثنوی اول
 قصاید و قطعه و رباعی در بر لایق رباعی به دویستی نام
 اطلاق آید و بعلی مترادف اول حضرت شیخ سعدی
 دینلور را ندان مکر دویستی به رباعی شمه اینست
البا دوال پای هند و سنانند • بر طایفه در قاش بالدرلو
 در لر بر نوع مخلوق در اصناف بنی آدمند در دیر تر که کند و لری
 کوثر خلیله اوروب ایاقارون دوشوروب التنا آلودن بایند
 کلان آد • زار بایق آیدوب بنی بر مقدار کوثر سکر خرم کبر سکر
 دین فزع ابدیشی بنی ابرار بر کوب او موزنه آیدوب
 کوثر مکر قصد آیدیکر ایاقارون آدمک سینه حکم طوایب
 والکون داعی حکم منط آیدوب استودکی کی یویدوب
 و سکرند و زوب اولما بنحی خلاصه بحال فحال ابی العبد علی
 الراوی **وتا دوتای** یکی قایت دیگره **سجی سوری** پشت
 دوتای فلک است شد از قری • تا جو فرزند زاد مادر نام
و تو دوری بر نوع کلده ایچینک رنگی بر در لو و طشرنگ
 رنگی بر در لو و لو **ادی** هزاران صف کل دیده زنگ
 زهد برک و دوروی و از هفت رنگ • و بر نوع کلیدر
 که ایچینک بر رنگ در و طشرنگی بر رنگلده و منافق اولان
 کسه به اطلاق اولور زیرا ایکی یوزلو لو **و سگام**
دو سگامی کشینک مالی دوسترا سندر و کی اولاف **کارامه**
 منت خدا بر که شهنشاه شرع را • اسباب و سگامی و دوت
 میسر است • **و سگام** **دو سگامی** طوکه ثواب ایچان طریقه
 ادا سنده مسجله و یو یک مکرکان که ثواب بر فیل و محبوب
 و مستوقایله اکملان ثواب داعی در لر **و سگام** **دو سگامی**
 مند حد فنانا ایل داعی لغتله **و سگام** **دو سگامی** قریق بیغ
 نکادت **و دوری** ابراق بقدر مضامنه **و تو دوری** و تو دوری

دو سگامی
دو سگامی
دو سگامی

دو سگامی
دو سگامی

سنانک

سنانک بیر مقداری آغوش اولان گهل معنانه
نوع اوله الرااء المفتوحة
اردو رادوی عود فحشی است **راستی** طو خولق است
 معنانه • راستی راه دستکاری و تست طو غیبی • و هفتا
 معنانه • کویدم قدم کبی پیر و بالا راستی • **ان راستی**
 هند جزیره لوندن بر پیر آیدین که آند که کافور جوق اولور
اهنا رهنای یول کو سترنجی هادی معنانه **قنا رهنای**
 مثله غیری آدلی راهنا لغظند و سطور در **ارای** هند بادشاه
 لوسنه دیر لر • ازق منکوس کشت رایت رای • عریه رای و نیر
 معنانه • روشنا دیده • فتح و طرا از رای میر • **عنا رعانی**
 کوز لک **بجور رنجوری** صبر و لوق **ن رنی** بنده قول معنانه
وانه روانی کوز لک روانی معنانه **و آت روانی** لا یناق **قنا**
رهنای یول کو سترنجی راهنا لغظند و مخفند **ما و رادی**
 علم موسیقاده بر مقام آیدین **غری** رعد بر تافت کوشهای دین
 برده کوز در دهاوی ساز **که رهی** قول بنده معنانه **ادی رهی**
 مگردان چنان سرخاز که نتواند اوزان پا به باز **سیندیشی**
 آهنگ معنانه قیلور اولمای غای • رهاوی یولنده بیه جانم
 قیلده پرواز • فاضل محقق یو بیلده محقق اینست که رهی یول
 یو بیلده کیدل خد سکاره دیرلی آخونده یا یاد سقلا
 معنای ترکیبی سی یوله منسوب در علامه رهینک از اسنده
 وق و ارا یو کی یو بیلده طاهر **بیت** پیری و برادری بکنا
 این رهی وان غلام در هه کار • غلام غنی و لیاق جز الاصله
 شامله تفصیلی بخندند مذکور در **ری** ولایت عجم بر شهر آید
الراء المصونه
خام رهای رخامدن اولان سنده و پیر در لو پیش افاجیده
 و ابریشم و صرمد ایل طو قش پیر پیر در **سنا رهنای** **رک و**
 بارادری کوی و هی القیزه التي فيها التوق و سله القاصد و ایل که
 شنه کویردن عبارتله فاضل عمر یو بیلده محقق اینست که رهنای
 مز رعد در دستدن تا خوز در اکنکلی اعتباریه کو پیر • الملاق

راستی
راستی
راستی

راستی
راستی
راستی

اول نور مزاجه است با لوی اعتبار به کوی اهله و سنایی در لور
 و رستا لفظه تفصیلی و سایر آد لوی مذکور در **سنای رستایی**
 کویک و کویکدن پیری **سنای رستایی** بنا حکم و بنا جاک
 پیری و بنا جاک زمان **سوار سوا** ملامت اولش رسوا معناسه
کو رکی نمکه رفقه معناسه و قول با غله قری پیر و بشیک
 با غره ای قاط معناسه و او غلای پیری و هر سنه که اکا پیر یاره
 پیر دیک صادق اولای ای رکی معناسه از توبه نیم جوز ریکه خاصه
 از توبه و ابوالنصر قوشی رگود ای لغت **ور روزی** بای اصلیه
 ایله رزق و نصیب معناسه یا اصلیه اولای یمن پیر کوی معناسه
 در فاضل محقق بویه محقق اینست که روزی کوی کوی تعیین
 و تقدیر اولان و طبع در سان تکیده او کاکونک در لور روز
 نسبتان او توری کونک دیشور در آفریده غی بایا نسبت در شهر
 کبابی صکه تیم اولوریدر مطلق رزق معتمد الملاقه در
 که نکر رزق مقدار کس نیاز دیا جاک پیر و نیم روزی کوی
 نیم خورد در لور که بویستلورده ظاهر در **نظم** ماباده میخوریم
 بشادی و خصم ما **خرعم** بر بر طاق مرقس می خورم از
 فقه و سکندر و از شرح آب خمر معلوم شد که روزی کوی کوی
 می خورد **دای** توشع ابد و ب مقدار اولای معناسه ده
 روزی لفظن استعمال ایلر نه که بویستلورده واقع **سب**
 بروزی توان آب از بی طای خورم که اسکندر شرح جاست
 و الیاس خورم **گاه** اولور معناسی تقدیر ییده استعمال ایلر
 مطلق از فقه در لور نه که بویستلورده ظاهر در **نظم** رفکا از بیضه
 بروک آید و روزی طلبد **وادی** زاده ندارد خود و عقل و غیر
 آنکه ناکاه کس کشت و بجای نرسید و بی تمکین و فضیلت
 بلکه است از همه چیز **و سب** **دوسپی** فاحشه هورت **سبای**
روستایی ترک کک و کویا لور دیر سی **سب** روستایی کویا لور
 لایق لغت و بدر یا باشد **روستایی** اکرولی بودی **رونی**
 در کوه بودی بودی **روستایی** **روستایی** آید کوی و بعض
 اجزای مرکب توتیا لور **دای** در لور **روستایی** بخش چشم ماست بای

روستایی

رونی

رونی آید کوی ضیا و نور دیکدن سنایی معناسه **رونی** **روغنی**
 یا غنی و غنای دیکدن و پیر در لور علوا و پیر نوع جو کک و وصفی حق
 جودانه معناسه و یا غنای چند **بشش** بوشش **رونی** نور مال
 ایله توشع صومعناسه **سب** **رونی** عاقل زارت تود اکیر
 کر مالده جره خود را بجا پای تو **فصل** محقق بویه محقق اینست
 که روزی مال سز یوز در وجه معناسه و او کاشیا عیله اماله ایله
 اولایاق توشع در توجده اولان سنه **روین** دیر لور روزی
 معناسه اولان کس که نگه سی و نگه سی اولایه پاکیزه روزی
 در لور نه که بویستلورده ظاهر در **سب** طاقون خوب صورت و پاکیزه
 دوی **نقش** و نکار و هاتم فیروزه کویماش **رویک** گاه اولور
 یا سن حدیث بدوب زود دیر لور یوزد یوزد یا جاک پیر در رو یا
 دوی و برود دیر لور **رویک** مدلولی اولان یوز ارقه نمایا
 حد لسان فاسیده روی پشت مقابله سنده استعمال اولور
 جانب ظاهرده مجازا **رونی** دیر لور شلا سطح ظاهر بهار نک دوی
 زمین دیر لور نه که بویستلورده ظاهر در **نظم** از سب فتاد اگر نظری
 از تنای دخی رسم افتاد **برسید** او زواجیافت **بروی**
 زمین هوا و کم افتد **سب** **انکشت** خوروی و بنا کوشه لوریت
 یی کوشکار و هاتم پیر و شاه دست **و و** و جلد دیا جاک پیر
 نیم از هم روی بر نه که بویستلورده ظاهر در **سب** **جوان** دیوانه
 باشد از همه روی ز دیوانه پیر پیر جوان خوی **عرب** و هم
 اید و کوی بخوری نیم روید **اید** ریزی یوزد ایدل و یوزدن
 شویله در دیر **رویک** سایا سایی هر لفظنه دستور در

نوع اوله الواء الغنوص

زا دادن احر یک محفید و وصف ترکیب اولور پیر زاکبی
 قوه او غنی و میر زاکبی که یک او غلنه دیر لور **آرزای** بیکلای
 معناسه و یا لور مق لایه کبی و اییکلک و یا دوفغان زاره معناسه
 و هصارای هارای معناسه ده کلور دیشی **آرژا** **زارحای**
 ایکی زاده عیله بر از یوزی و فعالیت و باطل سولیمی **سب** **روزه** میگوید
 بنیم زاز میاید حکیم **هرد** و از محقق حال که نیندار باد رسته **قراری**

روستایی

خوش فواهل لغت بویله نقل ایند **ز جعفر زر جعفری** عا
 ز خالصه دیر جعفری مراد جعفری بی بی خالده بر یکج
 که عالمه سخا ایله منور لودر واند و صنعت کیمیا سبت اولور
 و دیر لکه مذکور جعفری کبر و خلیفه نامه هر سکه بشر فلوری و زین
 و او ز فلوری و زین و لوز فلوری و زین کسد و رو ب خلقه احسا
 ایدر دی بعضی سبب قتلله بریده بوجه ایلدی دیر لر **زرد**
 یوز قرایی زردی ز یعقوب ازاده بشو سخی • چون کینه زر
 دزدی مکن • بدی کوشود چهره زردم ز تو • بزدان که بزار
 کدم ز تو • **زدک زردکی** قانی صادی **زده ده زرد ددی**
 غایتده خالصه لونه دیر زر جعفری کی **ز زرری** صادی
ز سارای التون حل ایلدی ز سارای غلطده بعضی تفصیل
 اولمشال **ز زری** ز رنج زرنه داعی اعتدال **ز زری**
 بیرون کشته او **ز زری** بر ارض معنانه **ز زری** زمانی هم است
 باشد غمی • ز زکی بز خوشین بز زری • **ز زری** کوفایه کجاست
 این آدمی • درج اینچنین کج زری • **ز زری** زینی بیرون
 کشته او زوی معنانه **ز زری** شول ایلد عورت
 که مایلرند از دواج و انتزاع اول **ز زری** چو شد شرط ذنا
 متوی هم راست • مراد آماده کشت و داور ی خاست
ز زری قومه عورت ضده معنانه **ز زری**
 زاده عیله ز زری رنکند • اولان **ز زری** زاده عیله ز زری
 ولایت منسوب اولان **ز زری** یا سلوک معاجم ز زری معایله
 نصیح ایدوب مولانا طبعی زاده عیله ز زری غلطده • تفصیلی
 اولمشال **ز زری** غایتده ککن و جود ارقیج
 نعتی و سحر قوشی و در ی قوشی دیر لر بر قوشی دیشی و مقوم
 باشد • داعی ابراد ایلدی **ز زری** زاده عیله معوج اولان پیر
 انکیر معنانه و مولان ابدان معنانه **ز زری** ماز عشق
 نواله هر خوشی • آتشکده ام صد و بر هر ده **ز زری**
 زاده عیله نعتی کلا هر معنی حکم آکمی دیشی
الوآء المسورة
 ز زری

ز زری ز زری دیر لکه معین معنانه و هیات معنانه
 کلور **ز زری** دیر لکه **ز زری** قوشی قوشی و قوشی دیشی
ز زری ز زری قتلله پیری و زستانه منسوب ایلد
ز زری ز زری خراج کوار دیشی معنانه **ز زری** کمال و تحسین در
 معاجم صافی و حیف معنانه • کلور دیشی **ز زری**
 عشقت آتش زده دردم • شده بر سر کوی لم منزل • **ز زری**
 تضعیف یا ایلد هیات معنانه و پیلر **ز زری** اما له سوز دیشی
 لغظده صیغه بر ارج در دیشی معنانه **ز زری** بر روی زمین
ز زری و ارجی • ناز بر زمین روی زمینت باشد • صیغه
 ارجی و چون اولد و ف بار یاده اولمشال • بعضی ز کبیلده
 صفتی استعجال اولور **ز زری** ای بر ی کرک زردی ز زری
 خدای • در باد عوی و صورت در بود مرد باشی • و ز زری
 لغظده مخمور ز زری حصادی و قات معنانه • کلور دیشی
ز زری اما ایلد یکتا دیشی صوبت نوی معنانه **ز زری** بر پیلد
 بیامد هاجا زود • شد از زرم ز زری شادی و برم و رود •
ز زری ز زری خراج کوار دیشی معنانه **ز زری** بر موی ز زری
 موار • هم آمد ندی بر شهر باره • **ز زری** ز زری ایاق و ضار و ز زری
 ایاقن با صلا من
ز زری اولد الشبن النضی
ز زری سائگی بویک قدح که آنکله مجلد و طوایف
 جوی خودم سائگی بیاد او خرم • و زیاد او باشد خالی مزاج
ز زری در زوره جو نیست می نوشیدن • کل را بچه
 کاست چنین خندیدن • شکل کاری که وقت اندر پشی
 قدبل را بجای سائگی دیدن **ز زری** سائگی شله آرسای
 بیرون پیاده نشان اچون دیکن میل دیر لر **ز زری** با نیکو طای
 شاه عادل ندرخ سوی او هر کامکاری نویدی یافته ارجی
 عاقلی هر کامی و هر فرستکاری معاجم صافی بیرون
 پیر معنانه نقل ایلدی و صوغ قوشی دیر لکه عیب ز زری
 و بعضی یوند قوشی دیر لر صغوه معنانه و بعضی ز زری

که درین درم

فقد در بر طو نام مقداری اوزون قورونگی اولون اوزم و
چو که پیر عیبه سودا یه و عصفور اسود دیر لر **ادگار سازگار**
کاف عیبه دوزنلک و بر اسقلاق **الکاف** **ساکافی** سیلان سالیله
و سالیانه معانه **آسای** سایدن لغظدن صیفه اوز و وصف
توکیبی **ت** **س** **سی** رنجور و ضعیف مولانا طبعی سنی تا ایل ثالث
حرف تخیل بر اولاد کی بر قاتی دوز در صوبی کند و به جگر شایور
دایم بر لر دیدی شش خوی سوکی دوی و عضا او جنبه بر کند کوری
دور در دیدی و بولعت نوله دایم روایت اولیدی دینی رکن معنا
بر فیکر کنیا منتظر معیار حالید و بور جمله خبر اولونی بولام
که بعینه نقل اولور سخی آهقی باشد که بر سر تیر یاد اس باشد
و بر بتاری ابراد ایلی شمس شاه ایام شیخ ابواسحق ای
کلا و نور شکاف سرگی اشک از چشم دسمت دایم می تراید
چنانکه آب از زری آفتاب از غایت رایت هو سبیده
دیی بر آرد خونی آب رهن بد سکا لانت عجبت ارنی
شود چوسنی یعنی و جامع الفوس صاحب بین فله متوجه
و مضمره بایند نوله سوکی و عصادری معانه نقل ایلد
و یعنی تاد معنوم ایل سنی صنف و رخ معانه روایت ایدوب
صاحب و صاحبی مولانا طبعی بر قاج اولوب تا و نوله سنی کور
بایند ایلاد ایدوب و وسیله المقاصد صاحبی شیخ سینی
و تا ایل سوکی و عصادری و ضم سنی و تا ایل مولانا طبعی
اوزره روایت ایلی **خت** **سختی** قاشیق **زانکت** **سراکت**
با ضمه آشی و سزای معانه **را و سزای** فتمی از طاش
بعضی قیملو طاش معانه نقل ایملد **را سزای** سلاطینک و
امرا و صاحب حال که اولوی محوطه معانه و جاپ طاق و تاغ
لر و صنف لور راحت خانه لری و چون کرمانندی و ادریکه
جیمینی و با اکثر فی جامع اوله **خواجه** **نار بای** سبیده دم
که شدم کرم سزای سرور شندیم آیت تو یوا الی الله از لب هول
ر با و سزای لور کتورن حیوانکه که هر بریک مقدار نیم معنی
در فی وارد اوندون زیاده بوزد نه فی دقلی شده دیر

علاوه معانه سیر آد لری و تفصیلی سیر بار لغظند مسطور در
درا و سزای مله و اوله با ادا شده تبادل و توانی وار
ایدو کی مراد بیان اولونید **ترد خور دنی** صوفیه بیاجک آشی
تر سزای اجتماع و نادانلق **سید نبی** عشق آتین دوست
ای کول با شکست ایا غنه کورنه دیرم ایملد عشقه یا بشه
مریری **ست** در پای توام سزای نیست بشو سختم که سزای
نیست **سرو سزای** غایتده طوری و موزون تان سزای مطلقا
طوری بوب تمام اوزرد اوزان اغامه دیر لر **و کور سزای**
اراج اغامی **سزای** اولیا اکباردن بریک ام سزای سقنی
دیگه مشهور در که نسبتده و سه اریق و اولونق **سزای** در پای
توام سزای نیست بشو سختم که سزای نیست و سبیده صوفی
خوشگوار بیکادگ آدید قد جعل زنگر جگر سرتیا آلام **سزای**
لا ینلق **عز سزای** یوزش یعنی سلیطه و زینتی عورت **کام**
سکابی قند ز دین کوی دیکر حیوانی که موای دور خفینی دفع
رخ ایچون غایتده نافله **سکابای** آدایق **کز سزای**
میسان و لا ینتده بر ضی طایفه در که رستم زالی اول طائفه دیکر
فردوسی بکوری سزای که آمد جگر بواسطه چین بر شاکا دیکر
چون پیش سزای نوم نمیزد نماز آسمان اندازید کرد و خرد
سزای دن مراد رستم زالد **سکابی** قند ز سکابی معانه
سازر تفصیلی سکاب لغظند مذکور در **توب سزای** آفاق اوز
و شین معانه ایلد داغ غظله **توب سزای** مله سکت دایم لغظله
آ سزای عورت آد لرنده اندک کی فیدر **لو سزای** یلی قوی
و بلدن چون فوشه دیر لری بیدر **مر قند** سزای دیکر اول شهر
مشوب اولان بی آدم و سارونه **سزای** شایوران دیکر
دور سوکی و عصادی او جنبه بر کند کوری دیر سنی معانه
سینی بونک کس سید عامه حریف ایدوب کس سینه سینی دیکر
شمس خوی طشت خوان رویی باشد دیش و بوی بی اوز
ایلی **سینی** شهر یا وجود شامل تو سالی از دست لغظت و
سینی طوری مستقیم معانه اکثر و وصفده استقال اولور

بیت چشم من که در هر گوشه روان سیل بر شک تا سی مرد ترانان
 آبی دارد • بعضی سنگ فتحه سی و کسر سی جای در دریدیل صماج
 بم صامی بکسرتین دغنی مولانا سروری دیوان حافظ شرحند
 سنگ کسر سیله بجه ایمن **تو سیدی** دونه اوتان چکر که صماج
 بم صامی سنگ کسر سیله ضبط ایمن **تیسر سیدی** مثله

الستین المنصور

یاد سیاری بار عجله اگر ده قالان صایت یعنی تخیل عجله
 بکلی میرید اگر در در بولعت یا ایله داعی نقل اولندی که اگر
 عوف تخیله **یاد سیاهی** عکری بکله و بیکر معنانه
پرسری اینک نام اولی سیاهی فتنه و ظلم از ما کرد • پرسری
 دست تیغ اوسری و اخیش صیغان و کرسه معنانه **پرس**
سیری شاد بلع **پرس سیدی** با عجله مکرر و از دنیا
 غی معنانه **پرس سیدی** آفتاب **تای** التون و کسول
 اتراتی و آت یعنی و ترک تمام معنانه **توکی سیدی** او کور
رأمرای ابر شروود معنانه صماج بم صامی سنگ فتحه سید بجه ایمن
کسری کاف عجله سیکی لغظندن کفندن حقیقتند هفت
 شریک آیدر اما استعماله مطلقا شراب براد اولور بخدار
سجده قده صاری قزل او کور **سجده** بوی بونع عجله
بیت دادت الله ادا سجده بوی بوی باچی کلون سجده بوی
سجده از سجده از قزل او کور **سجده** کاف **سجده** کاف
 ایکی کاف عجله عتاب **سجده** پای ساج این که اوزر نیر
 هر کس و طره قورل و اولی عوف آن که سفارده اوزر نیر قلم و کسری
 و سائر صوامع اصارل به و سید پایره داعی عجله **سجده** بوی
 مستقیم معنانه فتح سینه داعی نقل اولندی • شد عالم از فتح
 او شاد شد • بیان سیدی بر آزد شد • **سجده** بوی
 اصلیه اوتوز ملون معنانه و اما ایله بر طاع آیدل **یاد**
سیاری اگر بار عجله سیاری معنانه عیوی آدری شربت لفظند
 مطر در **یاد سیاهی** قزاق و مرکب معنانه **تو سیدی**
 دونه اوتان چکر که فتح داعی روايت اولندی **یک سیدی** عجله

شراب

شرابیه غریبانه اصله هفت شریک آیدر استعماله
 شراب در در **بیت** ایا عجله و رود و سیدی و جام • جنی گفت که آمد
 عیوی بدم • **بل سیدی** قوروز و شبنه که او غلاختلک بوزینه و
 بی کابلک آگه سه او در در صماج بم صامی زلی معنانه نقل ایمن
یاد سیاری نشان **تو سیدی** سیدی که ترکیده معنانه

الستین المنصور

ت سیدی شکر و عصا دری و شاپوران دد کوری و فتح سین
 دتا و دونه داعی روايت اولندی تعیلی آنده اولونیدی **تو سیدی**
 شیار و عیوی شیاران طوماسی **رخاب** **سرخانی** آتات که
 باغی داعی در واکت دید کله قوش **سرخ** قزاق و قزل
 رکت **سرخ** **روبی** بوزاق یعنی **رنا** **سرنای** زدن که عیوی رخت
 ایدر معنانه طر نادیر **رود** **رود** **سرد** **کول** **سرخ** معنانه
تو سیدی بونع قلم در که سیاه اوزی و کوب حوز اوزی ایله
 پیور در عاشق و ادای در و عیوی شیار و طوماسی
تو سیدی ایچی و ایچی **کاد** **کادی** بوز که و بوز که و بوز که و
 کونج سا ادری شکار لغظنده و کور در **تو سیدی**
 معنانه نعتی و آید کل و شکر معنانه داعی کور دینی **وزنا**
سودنای سرنای معنانه **وز** **سوری** بونع قزاق غایده
 تو تازده او لغظندن و غنچه و قره بویانک قزاق سوری بر
 و دیار عجله پیور در که غایده لطیف و خوش و کل اولور اول
 کله کل سوری در **جای** کهن دیمست تو به تو که آن خوشتر در
 موسم • که سوز فرست و سوری و سوزن تو تازده **وکی سولی**
 صان که انجیل انوکله پیور در **سوی** بونع معنانه
تو غاشی **سوی** غاشی خوازم لغظندن و اخت معنانه در
تو سیدی معنانه کهن یا ننده بیکر که بیلدر که حذت
 نوری انوکله امتحان ایدلری بیلدر

نوع اول الستین المنصور

اون شاونی قورق که کور او غلاختلک ماد در قلم معنانه
 زکوی داعی در **ادمان** **شادمان** **شاد** **شادی** مثله

سجده در
 کینه در
 بیت و صماج ایچی ساج
 بونع

دست فراخ دشتی از کجی کلکی عبادن کنایه در **چنان**
فراخای کیک و بول واسع معنانه و کیکلک و بولت معنانه
 صحاح هم صاحبی یکی سنه اراستک کیکلکی دیتی و دفع فایله صبط
 اینتی **دراخ وراخی** مله کیکلک **واوان فراوانی** بولتی و بولتی
 یک **درفه** آفرین و تحسین فانک فتح سیده داغی بولتی و بولتی
 لغتی و سید و تحسین لغت همچون کتور لر دیتی **دراخی**
 ارفوق زیاده معنانه و فرودن لغتند صیغه ارفور و
 وصف ترکیبده فتح قزای در لر

الفاء المفتوحه

دوتی ووتنی الحاقاتی قاصع معنانه **موسکار فسور کار**
 لک و اعاج فوده لوبه قطع نقلیله صدوق و سرور و دوله
 قباقلوی بولتی

نوع اوله الفاء المفتوحه

الطابق قاطانی بونان لغتله سوگوا و فی در لر بر او تله
 کفا العقارب دیمک اولور ایله در لر و بر صفتک دیمک
 کبرک الما قور باشتی اولور مرهین پیرانی کی و احق پیرانی
 و خود کی قزله دلو کلیمه پیمشی اولور و بر صفتک پیمشی
 بوز قاف کی اولور تحت بایده غایتله مشهور و مجرب و ارا
 تجربه اولمشته اصلا مختلفه ایترو د و کینک آدینی و آنه می
 آدینی یاد ایدوب اعتقاد تام ایله ابر لر تحت عظم واقع اولور
 و در لر که فایله بغا دیشسته د کور و احوال مطیع و منقاد اولور
لطیف در ره دلبر درم باید که یابی کام دل و زویری زویری
 نیرجات بر قاطانی **اقل قاطلی** جو غانه بکر بر او تله
 جو غاندن یشل لکی ارتفع قلله پیرانی اولور همان بود اقل در
 خزجه قلام در لر و صاری منوی اخراج ایدر لر طبعی
 تخفیف ایدر **آل قالی** خالی که دوشنور لر و کل زنگ ورده
 معنانه **آقای بوی** بونک **با قبا** قباچی و کیکلک
 قلغی فیلده و کیکلک انوکا بچنده اولور عرب و عا و طلع در
 افع و افع فافک صیده در اما ارباب لغت مفتوحه بایده

ایراد ایتشور در بعضی هم مفتوحه هم مضومه ده کتور بولتی
 سایر آسایلی قبا لغتله دستور در و قبا معنانه که اوکی
 آجوق قفنا نه در لر **آشی قرشی** ولایت عجمه نسف و یوکلری
 موضع **لح قلی** قزای **لر قلی** بیت سنکاره جوان
 ویدی بن قلی **هانا** نبرد ازان سان کلوی **ایستف**
قلیه سفدی بادام و قوز ایله پیشور لر بر طعانه **فی قوشاق**
 معنانه عرب لغتله هموز اللام در فارسیده هم مرثا بعاله

الفاف المضومه

باقای قباچی تفصیلی فتح فافله قبا لغتله مذکور در **قل**
قلقلانی او کیکلکی بر قوشور در **قل هو اللهی** بر نوع افی
 در او زرنده سوره اخلاص باز لما عین عرب اخلاصه در
مر قری مشهور قوشور **ورلنا قورلنای** غایتله اولو عظیم
 جمعیه در لر جغتای لغتله

نوع اوله الکاف المفتوحه

آج کاجی میم عجمه بولاج آشی **بیت** بر فله مدحی لشکر بیانی
 بایتر خدنک و بایکان چاجی دانید که امروز چه می باید خورد
 لا بشک و لا فیسد الا کاجی **کاربان ساری** کاروان
 قونا حق منزل **کار و قای** ایشی بر دیکچی **است کاسنی**
 اکیکلک **اسمو کاسوی** طوکوز قلی که ترکیه فوج در لر و قور
 ذکر و لکن کذب و بیقلری قیلنه داغی در لر صحاح هم صاحب
 و قاصق قیلنه داغی در لر دیتی غانه معنانه **تمی** زبان
 در کام اعدا ایشی جو غنر مره بر چشم خمش کاسوی **بیت**
اسنی کاسنی بیرونه مار ولله و کونیک جیجکی و قاصق بولتی
 که خلی سنج ایدر مذکور او تی بستانلورده اگر لر تر بستانه کونیک
 در لر کوشد فارشه اما دوز اول سید کونیک جیجکی در لر
 کوک جیجکی اولور و الفی حذت ایدر کسفی داغی در لر
 آدلی آفتاب لغتله دستور در **اشک کاشکی** ترکیله کنگه
 در لر لیت معنانه کاشک و کاشد داغی لغتله **افوتا کاعز**
سای کاعز لیبی **اون تان** کاون تانی روم ایلر دن

یوتاری آید و او تو زیبر کونله و قیشک ایکنی فصلید
 التخی کیم سی سایم کیم سیدله که کا فر او دیا فر او ن ایکنی
 کونی کشی دلو رجه وار او بیتی کونی ضوقله غایتله
 شدتی و قیدله **آن کاف** کاف عیله معدنه منسوبه یکلر
کافی کاف عیله قوجا غه قابل و مستعمل اولان عورت
 و اولان **اودشت** **کاودشتی** صغیر کیکلی کاف عیله
 کوزن معناسه **آه ربا کاه ربای** معروف و مشهور همان
 قاپیچی پسر ساراسایی و تفصیلی کاه ربا لغظله
 بیان اولولله **اهلی کاهنی** کتیک چیکلی آفتاب پرست
 معناسه ساثر اولری آند دکر اولولله **اهل کاهلی** هانک
 فتح بیلیم شستلک **آه کاهی** کاف عیله وقتی دیکله **آه**
کاهی کاف عیله کابیدن دن امر و رجاء معناسه **سب**
 مگو بیدن خوابن زکات به یتیمیش کر و ابا شد کال
 به **بد در ککدری** کیک کلک دیکلری خوشله که
 توبیل بدوب قیچ دیرلر کیک دری مذکور فوشک غایتله
 کوزله دیرلر و دژ شیراز و راستله برنا حیدر مخصوصه
 نکاد بلکه کیک دری و لسان دری کانسبت اولور
 دری فک بعضی تفصیلی دری لغظله و صدر کتایل معناسه
 سبیلله بیان اولولله **کبودی کبودی** کی قاتی کوه **ب**
کتی باه عیله ممون دیکلری و الور یوزیه وی سده فرد
 معناسه **اسدی** بره و بیش یکی بر کون بران که زکی
 فراوان کوه همدرد مشرا فزون از شمار از آن کسبان زده
 و پیشکار عیبری آذری و کیتلری یوزیه لغظله **بشله**
خر کجی هند طعالمردن بیر معروف طعام آیدله **تج تلی**
 باد شاهلک خاصه فرگاه لینه خدمت بدن مشهور مطلقا بادا
 خلق **منجی** ابواسحاق شاد عدل پرور زهی کتر کتلی و توشید
تخدا **کد خدای** لغت یلویله صاحب خانه معناسه سار تفصیلی
 کد خدا لغظله مذکور در **آ کدای** یخسول و دیلنجی **تخدا**
 و چار داق و خانه زیرین **ردنا** کونای کاف عیله کباب

دوی

دری و تو یوز یوز غوسی و پر لعل و او غلا غفالی یوز یک
 اچون دوز دکلری حرق سار تفصیلی کونتا لغظله مذکور
 در **منجی** هود که در هوانت نه چون مرغ برزند چون
 مرغ نیم بیل رکد نای بود **رد کدی** صمغ غم صاهبی بالغ
 و الصم سبز لکله معناسه نقل ایلیش **رکاه کاهی** یا یزالی
دم **کرمی** کاف عیله استیک **رنا** کونای تضعیف و تخفیف ایله
 بودی **اسدی** فر و تیلان و دم کونای چنان شد که روح اندله
 آمد زجای و سنا ید داغی دیرلر و تخفیف رابله اشک منتزله
 بر نوحه **ده نا کونای** مثله سنا و بوری **اسدی** گرفته
 جهان نامه و کنه نای ووشاه شده رنگ و هند درای
آ کوی کاف عیله اولک و ددم یبر و او یوزلج **کوی** کاف
 عیله و رانک کوسبله صایق **کوی** کاف عیله و سکون رابله او
 درک انجیلر نازلای بولک بولک ایلرلر ترک و دهم دیرلر
 دوم و ق غطوه یعنی ورق آیم در نغمی سکوره بایله کتول
 تعویله بدوب جریب دیرلر **آ کرای** کاف عیله اصرت
 و کزیدن لغظله وصف ترکیبله **منجی** ایتام تو کشت ها
 پرور انتقام تو هست روح کرای یعنی کونده معناسه ده
 کلور دیش **زب کونی** اشخون چنندن بیرنم اولله
 و بیره بالی و موی بال و آج بال معناسه نقل اوللش
زردشت **کوزدشتی** بیان هویجی یبده خراب دیرلر
زان **کژونی** کاف و زار عیله یار دی طام اوستیدر و قاش
 او و او اوزر نه اورتیلان قاش و دنا غلر هکیمی حاج
 غم صاهبی کاف که ختم بیل ضبط ایلیش **تن کینی** کاسنی لغظله
 مخفله بیر نوع اوست آیدله ستانلورده اگر بر ترینه
 گونایک برلر کوی چیکلی دایا کونش قارشو دوندو کچون
 گونایک چیکلی دیرلر و قاصبی دیکلری که خلی مع ایلر و
 آج اولوب مغ جلی ایدر و کوی یقلمردن ظاهر **منجی**
 کفایت تو بوم علاج باطن خضم مزاج شهید در طبیعت
 کینی **خاقانی** و رسد و کند باز از بستی شاق تاثیر

کبرخ طبع از خواص کسبی • **تو کسی** بیرون کشته دیکه است کشتی
کاف عریضه کنی سینه معنای لغت بهلولیده زنار معنای
شبه کریم در زمان فضل و احسان • همیشه تخم داد • عدل
کشتی • چو نام شیخ ابواسحق گویند • همه کفار بکشتند کشتی
تن کشتی نور چاق دید کلوی جویانند ندرها نژاد لری کلوک
لفظند • منظور در **تن کشتی** قولاک و قولاک کی یعنی اورش
ایب و خط یعنی اوزاد و سینه چکشی چیزی و چکواپی و طوار
سینه یوک اوزاد و سینه چکر و دیلخی کلام معنای **تل کلی**
تنوره که در دیشلر پیلرینه باغلر **تم کی** کاف عریضه یو شوکین
معنای **تم کی** شهنشاهها اگر می برکشاید • روی اخلاص
کینت کیم • واکس کلام معنای و نیاتان بپوشند در
عجده کماه دیلر و عریضه بهادر در جمیع معنای **در کج شا**
یکانی بیرون عریضه • رزین آدیله که ضرر و پرور زمانند • عا •
رعایاد بیرون هفت سوزر کن بولودن **نور کندوری**
بالجمله و ترسله کوب کی اورر لر ایچنه غلاله و کیکه قورلر
و تخفیف ایدوب کندور داغ دیلر و کندوری کندورک
دید کلوی اتراک طایفه سنگ مشهور سوره لوبلر اندر ده
چون اولور و بیشکیر در که بیک یرکن دیلری اوزرینه
طونار لر دینار خوان معنای **مخ** راعی خوان شهنشاه ملک
دست فضا • کتدرا طلس جیح کبود کندوری • **نور**
کندوری بیشکیر **نور تو کندوری** کاف عریضه مراد تو
ن کی یعنی معنای که حرف تنبیر در **وج کوبی** عزیز
و شریف و عظیم الکاه اولان کند **وقه کوهی** ایواصلو
دیکله و جوهی معنای **کی** اولو سلطان معنای شمر خری
و نفی جوانی قدر و بلند لکده کیواندن المثل در دیش **ب**
باد و همی خورد بآیین کی • کج همی داد بهرامی • و قحان معنای
دقتن سوال و داغ معنای کلور لفظ عریضه آخر
الدو آد الکی اما فارسیه داغی بو بیدله ایکی معنی جمع آد
بیت بیانک بلبله آری اگر نوشی می • علاج کی کنت کاخر الدو

الکی • و یوقه عالی معنای **اسدی** بزور ماخوان نهادند
پس از خوان نشستند در بزم می

الكاف المصنوعه

آدم کرامی اولو و قملو اولان کند و قملو اولان کند
اسدی که هر چه افتد بکفی میام • کرامی بود نزد کوه
شماره **آ کرامی** کرامیدن لفظند صنف • اور و
تو کبیده میلایمک و واروق و تورین و یورنک و انکله معنای
و پورسند • آرمید دیو صاللاق **کال اصنافی** گذشت
نمده جوانی زلهو سیرند • رسیدن بیت پیری بنویسند کرامی
تم کی در ریاض شهنشاهی خرام • بر باد سکنده می کرامی
آنا کرامی آغری و قری **ردنا کورنای** کاف عریضه دیزک
آی شانی و انکلی یورمی اولان هوشند • اطلاق اولور
زدوی جهان از بدیها بشویر برای • پس آنکه در آنکی کم
کردنای • **زدو کوروی** چکر فوز **توروی** کیری لفظند
مخفف در **اسدی** دین چون گری هفت کور و نور • که
جدارن نیایی که باشد کور • **لخوردن کل خوردن**
طایفه طمانی **لکو کل کوی** موقاقل و محکم لوده طوار
ایچند اوزر لوب قالش بالحق **کی** آخری ها علامت
که معنای که ضرورت و زدن او نری شوا ایراد امتثال
لغیر تراکی خداداد قدر و طلال • خداداده دانسته هر کردوا
قور مولانا قدر از کوردم شیر غیر شیراو • کج پرورد جن
تدبیر او • **یت کیتی** کاف عریضه دنیا معنای **تم کی** تا که
کیتیت نام کیتی ماد • ذات این پادشاه در کیتی **کیتی ادای**
جهان دیکله معنای ترکیبی می ویر کلام که غایتده خوش
ناح در سار تفصیلی عالم آرا لفظند مذکور در صهاه غم
صاحب و جهان بزرگی معنای ده نقل اینش

الكاف المصنوعه

داردشت کرازدشتی کاف عریضه پیر را حق بیل **دیه دشت**
کوبه دشتی و شق دید کلوی ها لور که معتبر کورکی اولور **دشکر کسکی**

کاف عجمه آخلق جوج معنانه **دس کسی** اسکالی که آفته
 او تودر لر ترکیده ده شایعه و کورده ده دیر لر تحت معنا
 و کورده فلک نامیک آدیله **ستردن کسردنی کاف**
 عجمه دوشا بچک ننه و دوشاک معنانه **ست کستی**
 آتش پرستلر زار دیکلری نوبتانی تربیه بدوب
 کتیج دیر لر معیار جالیده ششخری بولغت شین معجمه
 ایله روایت ایدوب بوبیتلری انشا ایلدی **نظم** کیمادر
 زبان عدل و احسان همیشه نجم عدل و داد کشتی چو
 نام شیخ ابواسحاق کوینده همد کفار بکستند کشتی سائر
 تفصیلی واسا میسی تسخ لفظنده بطور در **سی کسی**
 کاف عجمه کسبل لفظندون کفند **شغی** سزاوار همدلر
 همد سر بر همد داد و کردش کسی زی بذر **شت کشتی**
 کاف عجمه کورش که ایکو کشتی بر بیل کور آشور ضعه معنانه
 کور شجیل بر برین اولدوره سیم طومانی کشتن دن
 اسم مصدر بایه نسبت ایله ترکیب اولوب کورده ش اطلاق
 اولمشله **کشتی** کیر کور شیمی مضارع معنانه **بیت**
 بیریکا کشت کبر عشق نکار بیریکا آتش غم اغیار
 بن بونک قانقسیده طوشه بن و قنار بنا عدا الیار
کشی ضم شین معجمه و فاعله صحاح نجم صاحبی اد کگل
 و انیز لوق معنانه نقل ایمنی نعمتی و قد حضاری شین
 و فاعله بور جاق معنانه نقل ایدوب اما اعرابی ضبط
 ایتماشل نعمتی و تکه معنانه روایت ایمنی **فت و تو**
گفت و کوی سوز کلاهی فاضل محقق بویه تحقیق و تدقیق
 ایتماشله گفت کاف عجمه دیله کلاان سوز در هنوز سولنده
 سوزه سخن دیر لر گفت دیر لر سائر تفصیلی مجلده بیان او
 نویله کوی کاف عجمه کویندن فاعله اسم کویندن
 مصدر در معنای ایتکله ترجیحی تعلیق صوتله آغز ایله
 تلفظ حروف کریم بولون سول کریم بولون سول ایلایچی
 که ایرلا دخی و قش تلفظ حروف سائیک لازم دکله کوینده
 در

دیر لر بیللی انوکله توصیف ایلدر ننه که بوبیتده واقع
 اولمشله **بیت** اولدیر شت ماد جلالی بیل کوینده
 برمنابر قضبان فعل فاعله کوینده اسم فاعله کوینده
 معنانه لسان ترکیده ساؤ دیکله تعبیر ایلدر سوز ساؤ
 دیاجک بیرده نجم گفت و کوی دیر ننه که بوبیتده ظاهر در
بیت بعشق آن کوز گفت و کوی ترسد چو قشخاری
 کز بوی ترسد تقطیع صوت تکلمه بولوندری اعتبارله
 تکلم ایلر کسه سخن کوی دیر لر ننه که بوبیتده واقع او
 نویله **بیت** سخن کوی و بریط زن و خوش سرود جواب
 روان دست ایشان برود کوی اسم فاعله کوینده دن ترخم
 اولمشله کوی صیغه مشرکه در احر معنانه کلور بویه
 دیاجک بیرده نجم بکوی دیر ننه که بوبیتده واقع اولوب
بیت صبا بدطف بکوان غزال رعنا را که سبک و بیابان
 توداده مارا بکونک اصلی بکوی را فرزند یا حوز اولمشله
 الف کی بایکده حذفی خصوصاً آخر کله دن لسان فارسیله
 شایعه مثلاً روح اخرا سنا دیر لر اصلی روح اخرای و سنای
 در بدخو ترش رو دیر لر اصلی بدخوی و ترش روی در کشتی
 فاعله مشتق اولور نه امر ایکسیده کویندن مشتق اولور
 جست و جوی شست و شوی ده گفت و کوی کبیر جستن
 و شستن فاعله کلور نه امر ایکسیده جویندن و شوی
 بیلدن کلور بوده بیر نوع تو معده که لسان فارسی به
 لسان عربیده بوقله جستن ایله جوینده نک و شستن ایله
 شوبید نک معنای بیر بیرینه قریبیلر مجلده بیان او
 نویله مشتقاندن اولان کوپک معنای اولدیر بیان
 اولندی اسم جامد اولان کوپک معنای طوبی در ننه که بوبیتده
 واقع در **بیت** فسحت میدان ارادت بیار تا بوند در سخن
 کوی کوی اسم جامد شول لفظه دیر لر که مناسبه معنای عجمه
 لفظ آخردن فاعله اولایه **فرا کفرای** کاف عجمه جیجک فاعله
 جیجک آنوک اچنده اولور سائر تفصیلی وادی کفر لفظنده بطور

کاف عجمه آخلق جوج معنانه
 او تودر لر ترکیده ده شایعه
 و کورده فلک نامیک آدیله
 عجمه دوشا بچک ننه و دوشاک
 معنانه ست کستی
 آتش پرستلر زار دیکلری
 نوبتانی تربیه بدوب
 کتیج دیر لر معیار جالیده
 ششخری بولغت شین معجمه
 ایله روایت ایدوب بوبیتلری
 انشا ایلدی نظم کیمادر
 زبان عدل و احسان همیشه
 نجم عدل و داد کشتی چو
 نام شیخ ابواسحاق کوینده
 همد کفار بکستند کشتی
 سائر تفصیلی واسا میسی
 تسخ لفظنده بطور در سی
 کسی کاف عجمه کسبل
 لفظندون کفند شغی
 سزاوار همدلر همد سر بر
 همد داد و کردش کسی
 زی بذر شت کشتی
 کاف عجمه کورش که
 ایکو کشتی بر بیل
 کور آشور ضعه معنانه
 کور شجیل بر برین
 اولدوره سیم طومانی
 کشتن دن اسم مصدر
 بایه نسبت ایله ترکیب
 اولوب کورده ش اطلاق
 اولمشله کشتی کیر
 کور شیمی مضارع
 معنانه بیت
 بیریکا کشت کبر عشق
 نکار بیریکا آتش غم
 اغیار بن بونک قانقسیده
 طوشه بن و قنار بنا
 عدا الیار کشی ضم
 شین معجمه و فاعله
 صحاح نجم صاحبی
 اد کگل و انیز لوق
 معنانه نقل ایمنی
 نعمتی و قد حضاری
 شین و فاعله بور جاق
 معنانه نقل ایدوب
 اما اعرابی ضبط
 ایتماشل نعمتی و تکه
 معنانه روایت ایمنی
 فت و تو گفت و کوی
 سوز کلاهی فاضل
 محقق بویه تحقیق و
 تدقیق ایتماشله
 گفت کاف عجمه
 دیله کلاان سوز در
 هنوز سولنده
 سوزه سخن دیر لر
 گفت دیر لر سائر
 تفصیلی مجلده
 بیان او نویله
 کوی کاف عجمه
 کویندن فاعله
 اسم کویندن
 مصدر در معنای
 ایتکله ترجیحی
 تعلیق صوتله
 آغز ایله تلفظ
 حروف کریم
 بولون سول کریم
 بولون سول
 ایلایچی که
 ایرلا دخی و قش
 تلفظ حروف
 سائیک لازم
 دکله کوینده
 در

کاف عجمه آخلق جوج معنانه
 او تودر لر ترکیده ده شایعه
 و کورده فلک نامیک آدیله
 عجمه دوشا بچک ننه و دوشاک
 معنانه ست کستی
 آتش پرستلر زار دیکلری
 نوبتانی تربیه بدوب
 کتیج دیر لر معیار جالیده
 ششخری بولغت شین معجمه
 ایله روایت ایدوب بوبیتلری
 انشا ایلدی نظم کیمادر
 زبان عدل و احسان همیشه
 نجم عدل و داد کشتی چو
 نام شیخ ابواسحاق کوینده
 همد کفار بکستند کشتی
 سائر تفصیلی واسا میسی
 تسخ لفظنده بطور در سی
 کسی کاف عجمه کسبل
 لفظندون کفند شغی
 سزاوار همدلر همد سر بر
 همد داد و کردش کسی
 زی بذر شت کشتی
 کاف عجمه کورش که
 ایکو کشتی بر بیل
 کور آشور ضعه معنانه
 کور شجیل بر برین
 اولدوره سیم طومانی
 کشتن دن اسم مصدر
 بایه نسبت ایله ترکیب
 اولوب کورده ش اطلاق
 اولمشله کشتی کیر
 کور شیمی مضارع
 معنانه بیت
 بیریکا کشت کبر عشق
 نکار بیریکا آتش غم
 اغیار بن بونک قانقسیده
 طوشه بن و قنار بنا
 عدا الیار کشی ضم
 شین معجمه و فاعله
 صحاح نجم صاحبی
 اد کگل و انیز لوق
 معنانه نقل ایمنی
 نعمتی و قد حضاری
 شین و فاعله بور جاق
 معنانه نقل ایدوب
 اما اعرابی ضبط
 ایتماشل نعمتی و تکه
 معنانه روایت ایمنی
 فت و تو گفت و کوی
 سوز کلاهی فاضل
 محقق بویه تحقیق و
 تدقیق ایتماشله
 گفت کاف عجمه
 دیله کلاان سوز در
 هنوز سولنده
 سوزه سخن دیر لر
 گفت دیر لر سائر
 تفصیلی مجلده
 بیان او نویله
 کوی کاف عجمه
 کویندن فاعله
 اسم کویندن
 مصدر در معنای
 ایتکله ترجیحی
 تعلیق صوتله
 آغز ایله تلفظ
 حروف کریم
 بولون سول کریم
 بولون سول
 ایلایچی که
 ایرلا دخی و قش
 تلفظ حروف
 سائیک لازم
 دکله کوینده
 در

سایر تفصیلی صد کتابده مشر و صدر **لا و باران** **کلاه بادانی**
 د بلند بژنی **لا و تتر** **کلاه تتری** کلاه امین نم دیکله دیدایی
لا و قاض **کلاه قاض** بیر نسه در که عرییده دکنیه در لر **لا و**
کافی بیر نسه کلاه رنگی صاری و نقش و آق و کوه دایه اولور
 یا کور خیری و در لر سایر تفصیلی آنده مطور در **سور کوری**
 غم و لایتمه مخصوص بیر **کلاه** بعضی بیر کلاه در لر که غایتهم
 نازک و تراولا دیدیلر و بعضی ثوبه نقل آندیلر که سور بیریر که آید
 کلی غایتهم نازک و لطیف و خوشبوی اولور **محمد عصار** قلدی چون
 سر و نازی بر کشید • بنفشه از کل سوری دیدده • **لو کولی** کاف
 عجبله نوع از خلق معناسه **فردوسی** مستکاره چوپان و بی در
 نلوی • هانا بتور از سان کلوی • اکثر ارباب لغت معترضه
 باینده کتور مشر و افصح ضم کافله در **راه** **کراهی** از غنایق
نوا کنای فالجی کاف عریله و کاف عجبله مروی لغتله فالجی یعنی
 نیم و فیلسوف و هانا معناسه **لا کنای** کاف عریله چونکه لک
 و کون لک **و آد** **کواهی** کاف عجبله طالع نق و **آی** **کواهی** مشد
دج **کوبی** اولو کیشی عز و محترم معناسه **ور کوری** کاف عجبله
 عشرت و نشاط معناسه **رودکی** کوری کینم و باده کشیم و ز بیم
 شاد • بوسه دهیم بر دلب آب پری ژاد • و شاد بایق و شنگله
 کتمک معناسه **نمی** اهل عالم بدور دارد دهن • هم طرب میکند دهن
 کوری • کوری کاف عریله کوز سر لک نمی معناسه و تخمیلک **ور کا**
کوز کانی محتیان **و شی** **سوا** **کوشی** **مرای** هراشتد و کئی آکلایوب
 او تمیان کسبه در لر **نمی** رشک عیسی شود اکو کورد • مدحت
 و اصدق کوشی **مرای** • **و شهاد** **کوشی** **ماهی** او اجن بیلان باشی و
 مر چهنم قولای دید کلوی اچده بر حق که دکندن چیتار مکاریلر
 بالان آلمر نیک فستون و تولاد لر نیمه و کلی حلقه لر نیمه ریت اچون
 دیز لر **غفری** کز تر از نقش کوشی مایه شده ریح کز خط قران بر خاست
 عرییده و دغد معناسه سکون دالایله دایه جایزد رافع فتحه در
و فتح **کوبی** کاف غمی و فتح و او و سکون نون و کسریله او لو کیشی غریز
 معناسه **و طاقون** **کوهامونی** او غلا بختلر و یولار ندن بیر لعلده

در مقام
تغافل
در مقام

۱۰۰

بیر پیر طهراف میخاروا طرافه صی صاحب جزیلر جزیلر اولو
طرافلر اچنده بیر قلی کویوب اذایله یارماغله اولر کیز لوقیلی
ایتمون دورا بیلرسان عریده بواؤنونه بقیری دیرلر
باش کوهامون داعی لغتله نعمتی بولعب طوری آخر ایله ذکی
ایدر آند دیان اولنوبلر و نعمتی کویاموی داعی لغتله نیش
وهر کوهی بدل و عوض معناسه **یضع** کوهی نیست این وجود
را • صیغت اوست راست صیغت کل • بعضی منخذه بکون
الهام دیو نجه اولمق صحاح فم صاحبی ایواصلو معناسه نقل
و کوی کاف قبله موفاق **یت** بکونش سسین آب سبل است
برونش جرخ یک نقطه ذیل است • وایکی صفت اولان لشکر
اراسنده موکوده نشین یا کوی دیرلر استعاره طریقه الالاف
اولنورننه که بویستند واقع اولیلر **یت** نباید چون سیرود
درین کوی • که پیش از رخ بر چین کرد دشر روی • و محله و اشک
استانه معناسه و دحصاری طاع باشد داعی دیرلر دیش صحاح فم
صاحب او به معناسه داعی نقل اییش و آخوندک یال صفا اولو
کود داعی دیرلر **کوی** کاف قبله طوب که هوکانه خلرلو و هرنه که
اکا بکوز بوری اولو و کفتن لغتله صیغه امر و وصف ترکیبی
در یافد کوی و راست کوی دیرلر و سایر تفصیلی کفت و کوی لغتله
بیان اولنوبلر **وبی کویی** صحاح فم صاحبی اولچکه قیصر معناسه
نقل اییش سایر اسمایی کویج لغتله مذکور در **وی کوی** دیش
و معناسه یکا اولور مقام نشیند • استعمال اولنور کوی یا داعی دیرلر
هر کهن بدل و عوض کوهی لغتله ن کفتله

نوع اوله اللام المفتوحة

اَبَاكَ لَا اَبَا بِي هُوَ نَسَنَدَن قِيَرَمَزَن بِي يَكِيدُ يَكْدَن عِي وَ اَبِي حَقَّ
 بِي يَكَم نَسَنَدَن قِيَرَمَزَن دِيكَ اُولُور لَاغِي اَرَقْلَق اَدَشْت
 لَا اَدَشْتِي كَلَنَك جِيَكِي اَكُوهُ لَا اَكُوهُ مَلَه عَرِيد دَشْتِي
 اَلْمَعْنَان دِير لَر جَوَالِدَه عِلَام دَه اَلله مَدَح هَفَرْت اِمَام اَعْلَم اَبُو صِفَه
 قَدِيرَه مَدَح وَ وَ صَفَدَه كَا اَسْم شَرِيفُورِي نَعْمَان دَر نَعْم اَبَشَرِي نَعْم
 اَيَا جَبَلِي نَعْمَان اِنْ خَصَا كَمَا • لَتَحْمِي وَ لَا تَحْمِي دَوَانِ نَعْمَان •

اسم الزوجة

جلال کتب لفق طالع تجد بها دقایق نمان شقایق نمان
آمان لامانی دکن جگلاک جابلوسی و لیتق معناسه اسم مصداق
 و آواز ایل اشعار و قیوس اثر لایق بوداخی حقیقتند محبوب
 تعلق و لیتقا لیتقا **مندی** فلک جابلوی در عادت کرده نزلت
 دکن و لامانی **سنائی** چه سستی دیدی از سنت که رفتی سوی
 بی بیان • چه تنه آمد از قرآ که گشتی سوی لامانی • و هر چند
 که زیور چون دلبند از زین با غلور و طبع **آ لای** سیاه بالخی
 خا، معناسه و قات قات معناسه و بالوارق **آ لای** پیر
 نوع بیکری طراخی قصه کوکله عجمه مجاز و مدرعه دیر لر
بنی و بالضم میعه و سائله دیکری مشهور دار و ناز
 آید **خت ختی** پیروز و پر دم دیکله **ر لوی** راد ماله
 ایل جدام علی **ر لوی** زاء بجهله قره صاری مثله دینی

اللام المضمونه

لبنی میعه و سائله دیکری دار و **ر لوی** پیر یوک
 معروف قوشکا آید که ترکی دلد داخی لوری دیر لر و م بر طایف
 نک داخی آید و ولایت رومده قنایت و چنگانه و قراچی دیر
 کلری طایفه بی جی لوریان کلور **وشنگ** **لوشنگی** قد بالچلی
 صولوشناک معناسه **ول لوی** قراچی طایفه می لولو معناسه
 سایر تفصیلی آید مذکور در **لوی** قاب و نما معناسه یا سیر
 داخی لغتند

نوع اوله الیم المنقحه

ایچ ماچی بالان آتی عجمه بر دوش دیر لر **اراضا ماراضا**
 بیلاخی ماراضا معناسه **بیت** ماراضا بیکی هر به بدست
 کورده بر ماراضا سورانی نشست • **آرد** **ردی** قرل سرخ معناسه
ارما مارما بیلان بالیخی که تربیل بدوب مارما هیچ دیر لر
آرماری سان هنده اورق و قیز دختر معناسه و
 نیکمنی متول معناسه **مارما** میازمای لفظندون مخفند
زدوسی اگر آرمایی مارما می • که دارد دم پای دانق بجای
آزباز **مازیاری** پیر در لولو دار **آزبان** **آزبان** مثله

مارما

ماچی
ماچی

مازیان داخی دیر لر **ماسای** میاسای لفظندون مخفندون
زدوسی زرفتن شب و روز ماسای هیچ • هر مزی سب دیکری
ماخوری جلا مری **ایچ ماچی** بالان آتی ماچی
 معناسه و جابر چن و مر غار **آ لای** تادق ذجاج و ماکیان
 معناسه **آ لای** پیر مشهور نقاشک آید که چین و لایتنده
 بیخا بر که دعوا سن ایلدی و مشهور در که نقشی باز و دخی قلم
 ایل پیر ذراع مقداری جلد و لسن پیر خط جکرش جلد و لایله جلد
 ایل کور لرایش اصلا قیل قدر آکریسی اولما زایشی نویسد
 مغور اولوب اولد عوای شنبه ارتکا سایلش و ماندن و
 مانق لفظندون محاطلر قالور سن و بکوز سن دیکر اولور
 و ندیق مشهور در که خلق بو موز ایل و ریخته ایدر منی که اناک
 روی بدن زندانده محوسدر و آنوک پیری اوز که عالمدر بی
 روحد تصفیه فاصل یلیوب تیر بوزندان خلاصه یتمک کرکله
 کیم طراق کدورتندک جوقب کند و مقامه یتشه و مذکور
 دندیق سلاطین عهدن در دخی طقدن که سائانیلر در عهدن
 ی شاپور ی اردشیر زمانده ظهور ایشدی هر زباندور
 مالی کتور و ب خلوت نوزک اوزرینه دوشنا بلدی دوسولور
 اولداخی مذکور سوز لوی نویلده هر دینی کیم چون منک
 روحدک بد نک زندانده عذابده در کند و سوز که عمل ایدوب
 روحدکی عذابدن قورترالم دینو قتلنه امر یلش **آهکان**
ماهکانی آیلن علوفه دد مستعمله **آه ماهی** بالی
 هر معناسه **آهای** نایل کی جادولری جوق اولای بر لر
 دیر لر **بیت** تاکه خوانند ساع و وضات • چشم و زلف
 شان بچین و بای • و کابلر لایقنه قریب معین سیر آید
 خلقتک اکثری جادولر در بابل و لایقی **آه** **آه** نویسم
 مدد معناسه و پرمه دیکله باخو هادن ابدالا و لیتنه
 خیه و فری بی **بیت** **آه** بارنج باقیش و بزد • ثوبانی
 اگر آفندی • **آز** **مازی** مرز دیکری دار و در **آه**
 مرغی آشن دیکر اولور و رجولیت معناسه **آه** شرا و زرتشتا

مذکور

ایدوب میل با غلبه **شکو مشکوی** و بالفهم اول خوشنوی **شکو**
 و نهایی که انوکله کشتری و تختاری زینت ایدر لر **امدی**
 نهان بر دم را سوی کاخ مان **مشکوی** زینت بیار است گاه
 سایر تفصیلی مشکو لغظند مذکور در **تکو مگری** کاف عجله مگر
 قاجم معناسم در **بیت** تو مگری و از در و خرسند باش
 بکیتی درخت برومند باش **و نوی** قور و اوزم **ن منی**
 اولو لایق که حاکم **شعی** خاکبارست جمع با قدرت کور
 بر دی هیشه کبر و منی و عید و نطفه معناسم **ی شی** در
 میخانه سوچی طور و می آورد **ه** کلشن جسته چونکه فالدی
 یارده یار یله میخانه ترکچینی کل خوش کور بکون باد ایل زنی
 بخند بیان اولوید **الم الکسور**
ر مری سوزا و درینه اتفاق ایدوب کوکل ترکنه و ستیزه
 روی و صواش معناسم **عیار معیاری** بقیاز که یکی کید کوری
 وقتن شکانه اچون و بریلان سنه یردیر **هتر مهری**
 اولون **هرآن مهربانی** شفقن لوق **ر قول مهری** ایچده
 صیق قاش **هوکان مهرانی** کوزک و کوزن اولو لایق سنه
 خرمی معناسم **میان مانی** قونقلق یچده ضیافت معناسم
می اداست حالده مضار که اقلنه داخل اولور حاله تخصیص ایدر
 همی لفظی کی می باید کرکده شدی یکا و لور و میدانه و میشناسد
 کی ماضی اولنده ده کور حکایت حال باضی مراد اولور میدانه
 و میشناخت کی یعنی تدی بیلوردی و انگلردی یکله و امر
 اولنده کور **لیغ** تو همی دان کرهیم نعت خواست نبود هیچ
 تندرستی راست فاضل محقق بوبله کتبی ایشلر که نعت فاضل
 حرف می نوک و یاده می صیغه فعل مضارع استرکله حال
 ایل استقبال اورتاسنده مذکور صیغه حاله تخصیص اچونده کتب
 فتا واده بر مسئله وارد رکیم اول قاعده که فرغند اول
 مسئله بود که شاهد کواهی میدهم دیس مقول اولور شهادتی
 کواهی هم دیس مقول اولور رزا و عده ایشلر اولور شهادت
 ایتکه شهادت ایشلر اولور **یایج میایجی** حکم سار و صل معناسم

معنی

یاک

یاک میانکی اورته میان معناسم و اورتا لایق **یشنا میثنای**
 ما طفق دید کوری اوت که املبا عصاره الراعی دیر لور چو بانگر که عصاره
 اولد و غندن اوتوری دکلدر بلکه اجغز قدده چوق بید و کی بچو
بمان میصهانی قونقلق ضیافت معناسم **زبان مینرانی**
 قونقلیق عید و ضعیف معناسم **الم المضمی**
توآر متواری کیزلو تخفی معناسم **فرخی** دوش متواریکی بوقت
 سی اندر آمد نیمه آن دلی **ردر** **مردی** خالی تی معناسم
خردی چو پیش آمدی روزگار بهی از و مروری ماندگاه می
آخاب مرغانی اوزدک دید کوری قونق بظ معناسم **زدگان**
مزدگان مشتاق و برین سنه **حافظ** مرده کانی بد ای خلوق
 نافه کشای که ز صحرای عشق آهوی مشکین آمد **زدگانان**
مزدگانانی مشتاق و پراچکه سنه **زور** **مزوری** مرهنگ
ست مستی نکایت ایتکه معناسم ام مصدر در واکوست شکا
 یلو معناسم صفت استعمال اولوس ایدی آخونده کی با یاد صدد
 اولوردی اما اشیدلدی **لیبی** باده خور و قشکی کن منی
 چه خوری از غم زیرا که بود مستی خوشتر ز غم منی و بهادر
 شجیع معناسم نقل اولمش **شور مشوی** مشهور
 بیلاردن التخی فلکده در سایر تفصیلی برجس لغظند
 مطور در **مشکر مکانی** تو یلاق دید کوری اوت که یچده
 سغده دیر لور مشکر زمین معناسم **شکو مشکوی** اول خوشنوی
 و شلر که انوکله کشتری و تختاری زینت ایدر لر سایر تفصیلی شکو
 لغظند مذکور در **غنی معنی** سکون عجله معناسم **موری**
 بر در لور سار در پیش فتح عین و تشدید نوله عیدلر ابرلا یچی
 دیگر در **و موری** کوب بریم معناسم و شوکتی بوغونک
 داخی دیر لور و قد بوی **مغنی** زقر دولت او شهبازان کرد
 بسنگلاخ درون بی قامت دی موری **و تیق موبینی** مو
 سیقارده مشو با اولان صاعنکادیدر علوم ریاضیه دن بر
 قسملر انده بحث اولور که نجات نیجه تألیف اولور و ومله

می

اولیجاق تنا فرا و لور و نه نسبت ایله اولیجاق استلداذ حاصل اولور
 و تفراتلار اسنده ازمنه متخلله نیجه اولور نفاذک تا ایضا تله قنایه
 و اسندلداذ نه نظر بخته صاعه تالیف دیرلر و تفراتلار اسنده ازمنه
 متخلله نه نظر بخته علم ایقاع دیرلر جامع الهم صاعه و اوکیک قوشی
 فاخته معناسنه و متقال که دیرلر دیشی **و شخت موثره شتی** غیب
 طو شتی عیددیر نوع و جرد دیرلر غار سیده کلاکه نوش داغچ دیرلر
و موی قلد و ساج شرد و فرغ معناسنه **بیت** هزار نکته باریکتر
 بوی اینجاست که هر که سر برتر اشد قلندری داند

نوع اوله التون المفتوحه
آب نابی کوزه من دیدکلوی طعام **افدا ناخدا** یکجیل کادوکی
 که مجموع حکم ایله ریجه رتبان دیرلر ناخدا معناسنه **افن ترا**
ناخن رای درخت کما که سیر ادلوی ناخیر لفظله مذکور در
اخر ناخوی کلنار چیککی نارغو معناسنه **از تو ناز بوی** خیلگر
 ریجه ریحان دیرلر **اشنای نا شنای** جهنم آشی نابی کوزهی
 و خور یاد نا شنای معناسنه **آنای** دودک من مار معناسنه **ای بیو**
نابینی برون ذلوی **آی نابی** نایزن دیکله **ت بی**
 پیغام دیکله عیدلر **تی شتی** بیرون اوزون توی کوبیلر
 غیری ادلوی خادشت لفظله **مطورد خلکو خلکوی**
 قره صغاری فازد دیکلوی مشهور قوش او ز معناسنه نقل ایشتی
رم با **م بای** بیرون مخلوقله قایلی ایا قلد دیرلر **غن خوان**
غن خوانی کوندن بیرون عیدلر سیر تفصیلی و اسامی ناخواه
 لفظله مذکور در و اور سیدلر **مکر نکوی** بیرون خلوادر
قشند **قشندی** نقاشی و نقشبندی دیرلر طریق
 مو قیة دن بیرنیک آدیلر بیضا و سالیاری خواهر بهار الدین
 نقشبند محمد بن محمد البخاری قدس سره **های نقشبندی** عجب قافله
 سالارانلر **می** برند از ره پنهان محرم قافله را **مار نهاری**
 سزا شکن دیدکلوی از اجاق طعام که قازن نام طوق من **مشق**
 بعالم از عهدی بود نا هار **ز خوان** شاد بر آکون نهاری
هال نهالی دوشمنک نسه لره دیرلر **فی** فتح صریحه قاضی قصب

له صفتی از سبب قنایه
 بهرینه و قنایه و نه

معناسنه و دودک دیرلر من مار معناسنه اما حالایر من و نه سازه دیرلر
س نوای ارغنون و ناله بی **خروزان** اول هوادن آتش می
یاد نهاری معشوقه او یثانی معناسنه

النون المكسورة
نشادی کسرون و شین بجهله اهل شیراز لقبله قادر دیکلین
 دیکله نتوانی معناسنه **ع** و غرضه و ابی آجیت نشادی **و غرضه**
 و دایمدا خجالت شیراز در معنی مملو نه **مطورد** معنی
 مصراع یو خسه کوزرسن اول نسه که سکا قادر دیکلین دیکله
کوی نکوی ایک **بیت** نکوی بایبان کدت چناست که
 بر کردن بجای **شستین** **نشستین** او تور احق و بنا که
 برده دیرلر **کینی ساکنین** **مای** حکاکه که جواهری توار و ذکر
 اصلاح ایله یوز که قاشی کبی و سایر آنکه کبی و غیری نسه لری **یادک**
نهادی کشیک فغان که جمعه لوده و بیراملوده و غریز کینلر
 وارد قله کوزلر **آن نهانی** کینلر ستر ایله دیکلر لور **فی** فاضل
 و غرضه بویه تحقیق ایستلر که فی سان فار سیده یوق معناسنه در
 عجب دلدله اول مضادن لفظ لا ایله تغییر ایله لیر شلا لیر نسه دن
 و ارمی بوضو لفظله یوق دیا که بیرده غم فی دیری ب لادیر
 یوقدر دیا که بیرده نیست دیرلر یا شتون قورودن نسه یوقله
 دیا که برده ی سلا رطب و لایا یه دیر غم فی ترست و فی خشک در
 نه که بو بیدن ظاهر در **مت** چنان کمال که فی کست و فی سرد
 چنان عادل که فی خشکشت و فی تر **تا ایله** فی نوک و فی بوندل
 ظاهر در بیرنیک استعالی صبح اولاد غی بیرده آخر که صبح اولماز
 مثلا نامر دیرلر نیمرد دیرلر **ح** نیست دیرلر مر ناست دیرلر
نیروی قوت و طاقت **جا** **ز آسیب** لیکش یا برخل **ز**
 نیروی کرا بیشتر است **ش** **یکوی نکوی** ایک **نکوی** **نکی** **نکی** **نکی**
نکیست که نیکست درها هجست **سیر ادلوی** نیکین
 لفظله مذکور در **قوش** **نیوشی** مولانا طهمی یوش معناسنه
 که قلاق اوردی و داغی جو شوب **انجری** **انجری** **انجری** **انجری**
 در نقل ایشتی **النون المفتوحه**

نوع اوله التون المفتوحه
 بهرینه و قنایه و نه

یجده قله در

ب نبی قرآن و خیر عوفا **نوشای** صغر ترکی که قزو در
باقر اسدی زبیر و کمان چون بر رخ آختند • بنوی نوی کار
بر ساختند • **و نوی** و او کس سیده قرآن و خیر نبی معانی
نوی و او کس سیده یکی جدید معانی **بیت** چونکه بدش که در
رسید • نوی نوازش بولایت رسید • **اسدی** زبیر و کمان
چون بر رخ آختند • بنوی نوی کار بر ساختند • **هفتک**
منشکی کیز لوک

نوع اوله الواو المنوجه

اچ داخی نیتی سمر آخته بار کیو معانی نقل اینی **آه والی** حاکم
معانی عریله فارسیده داخی شاعر **آوای** اه و خیار
قره حصاری و آلتجه باش معانی کوردش **آل وایلی**
مقام تعجده ذکر اولور **بخانی** عجمه انکاری عذیبی کوروش
قیر چان کلدی بونده بود دیلر • کوتلر ناله ایله لوللردی
وایلی وایلی آتو آتو دیدیلر • **الک** خذف جایز در **یارا**
و یاری باء عجمه زهر و یل وری ناهید معانی **ج و جی**
خما کردی خاجیم اور زین متدیلر **رر وری** زنجیر
شعب معانی **رکونی** و **رکونی** قولاق سالتی که جنک
و جلب داغ در لر شتف یکون بونله معانی **رماندک**
ورماندکی اخلاص دن بود که آغوش **شی وشی** ابکی عورت
که بر کشته تقاضی التند اوله ترکیده اولکینه ابکی در لر
ضو تنجینه قمار در لر فارسیده هو بریده آخریه شست
دستی ویناخ در لر عرب ضاره در **شکی** از مراعات عدل
تو بر خاست • دشمنی از میان دور معنی **شی وشی**
بیکلر بید کیی بید کسه و شقد از معانی **شی وشی**
قره شیخ وای معانی شینک تخفیف و لغعینی جایز در
اسدی زسفر کوزنان زمین جی رنگ • وشی کشته ریل
و شیخ از خون رنگ **فردوسی** ترار و زکری و خوشی کشت
کل و لام و رنگ و شی کشت • **قت** و **فتی** بروقت دیکلر
وی انکه دیک اولور و شول و صرغاییدر اوله معانی

وایلی وایلی

سرتی وری

ویری

ویری جدام علی بنوعی بالله منه **ویری** وایلی معانی
الواو الکسور
وی حرف ندارد وای لفظند مخفله وای اصل معانی
مرف ایله آخر چند ازین طبع ملول • وی زبان نا چند ازین
فول کراف • **بزرگ** و **بزرگی** زاده عجمه و کاف عجمه صافاج
و یکلک

نوع اوله الهاء المنوجه

ای با یی محل اضطار و شذند استعلا اولور بر لغت در
ایا با با با با با مثله و الف حرف یی و ب همی در لر بی
بند • ابکی ای مذکور در **فناهی** مهمی بیلها و هوئی کنی
خواهد برید • مرغ روح از شاخسار ز غرنای میکی •
بیت آسمان با سینه پراتی و قد و قنا • شد با با با با با
بر بر برام شاد • **وای** الهاء اولور ازین مذقبت معانی
رهای و **رهای** وید و فای فار معانی ترکیبی می هر برده
اولیجی دیکله وید و فای وید و اولان کسلی • الهاء اولور
کنا **زاربا** **هواربای** چیان دید کلری که حشرات از ضلالت
ساراسایی چلی با لفظند مذکور در **زارنو** **هواربوی**
رق با یرد دیکلری که اشکینه باند • اولور عربی حفت و قبه
دور **رست** **هستی** و ارتق وجود و ذات معانی ده
کلور • فاصل کحق بویه کحق ابشدر که هستی دار لغت در
مقابلی نیستی در که معانی بر قلعه هستی که اصلی
هست در وار معانی نه که نور با عده و افعاله **های**
از رفته قلم هیچ در کون نشود و ز خوردن غم بحر خور
نشود کورده غم خوشی خونا به خوری • یک قطره از این
هست از دین نشود • آخندی یا شول یا در که سان
فارسیده آفر کله به لاهق اولور اوله کله که مدلولدن اوله
معانی و صفیتی افاده ایله مثلا **خرد** **خردی** **خردی** **خردی**
سرد صوفله سردی صوفله **های** **هجایی** **پیردش**
پیر پیر معانی **سرد** **کاف** عجمه دو کله که **تهج** **همی**
بوق بوجی جمل معانی **میشک** **هیشکی** قدم و دوام معانی

یجده قله در

یجده قله در

م هـ دو کلمه جله معناسنه و بویله بی دیکدی بر حرفه
 که مضارع داخل اولسه حال تخصیص ایدله می لغتی کبی فاضل
 محقق بویله تحقیق ایتشکه همی سان فارسیده نقریر
 اچوندر اول کلامه داوور متده که بر بیتده واقع اولوبدر
بیت همی تا بکردانی انگشتری • جهانرا دکی کون شود داووری
 آخر کلامده واقع اولور **بیت** باد جوی مولیان آید همی
 بوی یار هر بان آید همی • ترکی دلد متزنی دیاچه پرد
 همی بر لغت معنای فارسی او زرنه استعمال ایدله **ن هـ**
 سیکم گوارنده معناسنه و بیدله **و آ هـ** **هوازی** رآه مهمل ایل
 ناکا دیک اولور **و آ هـ** **هوازی** مثله بولغت رآه مهمل ایل
 و آه عریله ویدله **بیت** هوازی در آمد مرا آن نکار •
 مرا تنک بکفت اندر نکار • و بی عمل بچون معناسنه **هـ**
 حرف بی در او زمه و ایتمه و عجله ایل و حرف نی در صافین
 دیکله **حافظ** ساقی اکوت هواست بای جز باده بیار
 پیش ما هئی **ی هـ** **هـ** شراب و شراب قدی
المهاء المکسونه
ند وانی هندوانی قابور بطح اخضر معناسنه **ن هـ**
 فاضل محقق بویله تحقیق ایتشکه هند اسم مملکتد هند
 اول مملکته نسبتی اولان سنه در آخونده غنی یاد نیتد
 رومی دکی یا کبی بو حرفه مدلولی اولان نسبت لوم معنی
 دکلر مشوب اولان آدمی اولما قد معتبره کلله دست
 ده و پایده و ساره ده اولان ها کبی اما اول نسبت
 که و اول مدلولید اول نسبتده هم لوم معتبره هم مشوب
 اولان آدمی اولما معتبره **هند و ایل هندی** **ن هـ**
 یکی جهندن زنی واردر پیری بوکه پیری دیاردن کلور
 هندده توطن ایدله ن هندی دیلر کوبدن کلور شهرده
 پیرکشنه شهره دیکلری کی اما هندو دیلر هندو و غل
 طایفه مخصوصه در که دیار هندده نسبت جلیبه سی واردر
 عرب و عجم و ترک و دیلم کی پیری دیلر کلور اول پیرده

توطن

توطن ایدله ن هندی دیلر جهنم آخردن زنی بودر که آدمی
 اولیا ن هندی دیلر حیوان اولسون جاما اولسون اما هندی
 دیلر مثلاً قلیجی هندی بیلده نی صیت ایدله شیخ هندی دیلر
 هندونک سائر تفصیل مخلصده بیان اولوسیده

المهاء المضمونه

م هـ **های** پیر کو لکه سی مبارکه قوشده کو لکه سی بوبیتدن
 ظاهر در **بیت** کی نیاید بر سایه و بوم درهای از جهنم
 شود معدوم و مذکور قوشده کو لکه سی کیلک او زرنه دوشده
 باد شاه او ثور در بر خلق اچنده اشتهاری انکله در حوضه
 و مبارکه معناسنه ده کلور آخونده های حذف ایدوب ها
 در لر یادنه خادن سادد حذف اولور و غنی کبی که اصلوری
 پانی و های و سایه و های بوبیتده اصلی او زرنه ذکر
 اولمشده **بیت** های بر سر زغان ازان شرف دارد • که
 استخوان خورد و جانور نیار دارد • هار الله علامه زنجیری
 اسانی ابلاغه نام کتابنده در که البی طائر اعظم انسی
 تحریف انی بی لا تقع منه ریشه دریش طائر الا احر قفه
 واسمه بالفارسیه های و هوا قدرا الکواجم علی کثیر العظام
 و ابلاغها و یقال من البی فسخنی قباله ای وقع علی
 ظله ای مثل هوا نی من المی و آمن من البی • جویند
 داخلی در لر سیرا سایی ها لغظنده • **هـ**
هوشانی نصاری خاجان طویه بر افد قوری کون هوشان
 داخلی لغظدر **و ش** **هوشی** جوغان

نوع اوله الیاء المفتوحة

آ ب **یابوی** نوه مضارب آت خرس معناسنه نقل انش **آ ب**
یابوی یاره زخم و جرح معناسنه **آ ب** **یابانی** وحشی معناسنه
آ ب **یادامشی** خوارزم دینده ای یوقفه تنکده ست
 معناسنه در **آ ب** **یاری** یاردم معاونت معناسنه **بیت** منم کر زخم
 تیغ پیشه طالی از غضنفر شد • قلک یاری نکده ای دوستان
 مقرر شد • معیارهایی صاحبی دو برادر که دوزخ داشته باشند

اورا یاری خوانند دیوب بوی بیانی اثباتی **بیت** اگر چه
 خصم بردن دار و قاشق • دمی یاری زند یاری زبانی •
 ترکیده ایلتی دیدگری که ایکی برادر عورتی در برینه ایلتی
 دیرلر عربیده سلفه دیرلر • و دستلق **آرا یاری**
 زهره و طاقت و قدرت و جمال و چاره وای یاردیکله یارا
 لغظنده بعضی تفصیل و فاضل محقق تحقیقی مذکور در
آز یازی زاء عربیله الکی زارع یازد اخی لغتله **آل**
یالی دکن کاری ساحل معناسه یلی داخی لغتله **ایچ یایی**
 خوارزم دلدن چو بانه دیرلر راعی معناسه **آور یوری** یارم
 معاونت معناسه **بیت** بهر کاد از خواستی یا وری • اکی
 صلح بودی و کد اوری • **صحن یخنی** صوده قایناش آت که
 ترکیده و عربیده داخی مستعمل لغتله واورتایه قوتی **بیت**
فایغای ناراج عربیده نخب و غارت معناسه سائر تفصیلی
 و اسمایی یغای لغظنده مسطور در **غای یغایی** یغایی و یغای
 لغتی مال و مثال **ساییشی** **یسامیشی** زبان خوارزمده ضبط
 و ربط معناسه **قون یغنی** یغنی معناسه **کانه یکانکی**
 هندی و فضله بی داخی نظیری اولمایوب و حید و فرید
 اول **کبارک** **یکبارکی** بر کردن و بالکلیه دیکله **کبسی**
یکبسی برکن دیکلر و لور **بوشکور** بجنکی مکن جاوران یکبسی
 بدین آرزو چون نم خودرسی • **کینه یکبندی** **بیکنک**
کتن یکبنی بر دیب تشککن **چخند یکبندی** بیروقت
 و بی قاج معناسه **کای** **یکی** بریسی کاه اولور ضرورت وزن
 اچون کاف مشاده اولور **اسدی** زیکی ستانده هی هوش و رای
 زیکی سر از دیگری دست و پای • فاضل محقق بویله بویله تحقیق
 اثبات لکه یک مبداء عدد در که لسان عربیده اوکا واحد دیرلر ترکی
 دلدن بری برشته که بوی بیته ن ظاهر در **بیت** بیگ ساعت بیگ
 لحظه بیگدم • دکی کون میشو احوال عالم • یکی شولعه و در که
 معنای یک ایله موصوفه ترکی دلدن اوکا ده بری برشته که بوی
 بیته ظاهر در **بیت** مرادست هنی های خویشن فراده • کده
 یکی

یکی بدکی کونه داردم ناشاد • هر یکی نک آخنده کجایا و نسبتدر
 موصوفی وصفه نسبت ایتملدر در مسجد جامع دیدگری کی معنی
 متجذبه که ترکی دلدن اولنده بریایله تعبیری ایله یکی استعمال
 اولوننده که بوی بیته ن ظاهر در **بیت** امروز و بری و فردا •
 هر چار یکی بود تو فردا • **مصرع** اولده واقع اولان فردا نک معنی
 یارندر مژد در **مصرع** نایده کی فردا مرکبه بری فردا در معنایی
 یا کن در بری زیده آیی در آخندن حرف یا حذف اولونده معنایی
 کل دیکله آمدندن امر در عام کون و ساده تعلقدن تجزیه
 امر در مراد علائق عالمدن مجزیه اولدیکله یکی معناسده کاه
 اولور یکده استعمال اولوننده که بوی بیته ن ظاهر در **بیت**
 در مریله وجود هر یک • همچون **خرو سارک** همیشه در ناک
لو یلوی یلوه قوشی **کایلی** ساحل یایی معناسه ترکیده
 ده مستعملدر دکن یلیسی دیرلر **کصل یکمصلی**
 پیراستور تلیق **فرعون الله و حسن توفیق**

قسم نایب در مصادر نوع اوله الالف المدوده
آبادان کردن عبارت ایلمک **آوردن** طوار یا غنه صوابیکه
 ظاهر اولاق **ب آبادان کردن** معنای **آب کشادن** طوار یا غنه اینان صواب
 ایلمک آبادان کردن معنای **آب کشادن** طوار یا غنه اینان صواب
 قمارق **آبستن** یوکل اولان دیشی **آبستن کردن** یوکل
آبشردن یوکل و یوکل معنای **ج آبستن** یوکل
 یا خود طاش و دنگد و یکمک نواخته در بر یکی یکمک با غنه
ج آختن یوکل و اوزرینه قلع و بیجا قلمک و سکو حواله ایلمک
اسدی دگر یاره هر دو سبه ساختند کشتند صف تیغ و خشت
 آختند و چالماق و اوکرتک و اژمان ایتمک و اریک کلاختن
 معنای که عریجه دوش در بر و پیشه و پیشه و کور کوزمک
 معنای نقل اولندی **آخانیون** متعدی **آختانیدن** تعدیه
 آختاند **ر آراستن** بزه یعنی دینت ایتمک **آرستن** مثله
 مستقبلا تندی سین یا یه قلب اولور آراند و آراشید در بر
سلمان پیار مشو غره بدین حسن دلاویز کین حسن دلاویز
 عشق من آراست **عصری** بنام و کتیبه آراسته بادا ستایشگاه
 شو و خطبه تاحشر **آراخیدن** دکلک و قرار ایتمک یعنی دکلک
آرامیدن قرار ایتمک و دیکلک معنای تعدیه آراماند **آرامدن**
 مثله **آرامیدن** بزمک دینت ایتمک معنای آراشد **آرام کردن**
 مثله **آرامیدن** مثله **آرمیدن** مثله **آرمیدن** یا
 خود آرامدن لغظندن تخفیف اولمش **آروسی** جویدار باشی
 تو خواب آیدم جو آرمده باشی شتاب یوم **آراینی کردن**
 بزه مک آراستن معنای **آرایدن** مثله **آرایدن** متعدی
 بزمک معنای **آرو زدن** ککرمک جشاء معنای **آرو زدن**
 مثله **بیت** نان خود با نرد و دوع زنی به که از خوان شد آرو زنی
آرو کردن مثله و سیکمک معنای قهرام داخلی لغظله **ف**
آزدن بیجاغی بیرنشد بیر صاحب حق و اکنه ایله بیرنشد و می
 یعنی ایلمک ریمک نیل ایله و بیرنشد و نیل ایله برکتک و الحاصل حکم ایلمک
 معنای در **شاکر بخاری** انلام دشمنان تو از تیرا و کی مانند شو

ب

آرایدن
آرایدن

خوب

خوشه و جویاد آرد **اسدی** ایلمک اندازد سیمی و زرین دده دون
 مشک بیرون بکشد آرد **ج** با نور صورتند و در لقی شراب لندی و
 قایت فحاش و صفند و بکشد **آزاردن** مثله مستقبلا تندی آزارد
 و آزارنده در بر **آزار کردن** اینچیک و سوکک **آزردن** مثله
آزردن ایلمک ایلمک متعدی **آزردن** صحاح و صاحبی آزدن
 معنای نقل ایلمی **آزردن** حرمت ایتمک آخر ایلمی معنای
 آزدن او دو حرمت معنای زاء و عی بعدد راء مملد ایلمد در **آزودن**
 صافق بحر به ایلمک معنای و یوقلا مق مستقبلا تندی و اوی الفه
 قلبا یلدر و ما بعدند و پیریا زیاد دایروب آرماید و آرماید
 دیول **آزودن کردن** مثله **آزودن** زاء و عیله و زاء و عیله اکنه ایلم
 بیرنشد و صیرق و شایله بیرنشد و برکتک و نیکنده مک و اگر لک
 آزدن معنای **آزادانیدن** متعدی **آزیدن** مثله زاء و عیله و زاء
 عیله روی لغظله **سی** **اساکردن** آتمک ثواب معنای
آساکیدن مثله **آساکانیدن** آتمک متعدی **آسایش**
کردن دکلک **آسایدن** شد دکلک و دکلک معنای هم لازم
 و هم متعدی استعمال اولور **آسایانیدن** متعدی **آسودن** دکلک
 و دکلک معنای آسایدن کی مستقبلا تندی و اوی الفه قلبا یلدر
 با بعد نه پیریا کور لر **آسایدن** **شی** **آشامیدن** ایلمک
 شربت معنای **آشامانیدن** متعدی **آشردن** اصغها یلدر لاند
 یومق نقل معنای و یوکل و یوکل معنای **آشفتن** آشفتن
 لغظندن مطلقا متغیرو و قر شورش اولاق معنای کلور
 غنله و حالده و سائر آورد و هر سده تغیرند استعمال اولور
 آدمیده و غیره **آشفتانیدن** متعدی **آشفتن** **آشفتن** دلو
 بخون اولاق **آشفتن کردن** دلو یعنی بخون ایلمک **آشوفتن**
 آشفتن معنای **ج آغازیدن** اصلحق و اصلحق هم لازم
 هم متعدی استعمال اولور **آغازانیدن** متعدی **آغازیدن** باشن
 ابتدا ایلمک معنای صحاح و صاحبی بالزاء المعج و بشلحق معنای
 داخلی نقل ایلمی **آغاز کردن** مثله **آغازانیدن** متعدی **آغاز**
کنانیدن مثله **آغازیدن** بالذوالعصر ییلتمک تحریض و ایساد معنای

آشفتن

اسدی که با خشم خشم از بر آغالدت • بیکدم هم از دور بشتالوت
مروقی چون کلاره همد دزدند و زیانیده چو خاد • شوم چون
 بوم و بد آغال چو دمنه همه مال • بر آغالیدن داعی لغتند و
 قاجور مق و سکران و حیران معناسند داعی نقل اولنن **آغالانیدن**
 متعدی **آغشتن** آغشتن لفظند و مخفی و اولنن لغتند و
 چکوب یوشاق و یوشاق هم لازم و هم متعدی استعمال
 اولنور و نمکین ایتمک و املاق و ایتمک صویر طوغراق و مطلقا
 طوغراق بیکدمه تقطیع معناسند و یوشاق سرشتن معناسند
 و اعضا او یوشاق **خردی** از ایرانیاک من بسی کشته امر
 زمین را بخون کل آغشته ام **آغشتانیدن** متعدی

آغالانیدن
 آغشتن
 آغشتانیدن

Süleymaniye U. Kütüphanesi
 Kiri | *Fatih*
 Yeni Kayıt No |
 Eski Kayıt No | 5243